احوال و اشعار

ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی

تألیف

سعید نفیسی

مجلد سوم

شامل گفتار نویسندگان گذشته در بارهٔ رودکی - اشعار رودکی - ضمایم و تعلیقات (تحقیق در بارهٔ ۵۴ تن از شاعران سدهٔ سوم و چهارم ایران) - فهرست نامهای کسان - فهرست نامهای جاها - فهرست نامهای کتابها - فهرست لغات مهجور.

تهران

۱۳۱۹

شرکت کتابفروشی ادب

چاپخانهٔ شرکت طبع کتاب

احوال و اشعار

ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی

تألیف

سعید نفیسی

مجلد سوم

شامل گفتار نویسندگان گذشته در بارهٔ رودکی - اشعار رودکی - ضمایم و تعلیقات (تحقیق در بارهٔ ۵۳ تن از شاعران سدهٔ سوم و چهارم ایران) — فهرست نامهای کسان - فهرست نامهای جاها - فهرست نامهای کتابها - فهرست لغات مهجور.

تهران

۱۳۱۹

شرکت کتابفروشی ادب

چاپخانهٔ شرکت طبع کتاب

مجلد نخستین ودومین این کتاب نه سال پیش ازین در ۱۳۱۰ انتشار یافت . در همان زمان این مجلد سوم هم برای چاپ آماده بود . ناشر آن دو مجلد نخست در چاپ کردن بازماندهٔ این کتاب دشواری‌هائی پیش می‌آورد که خار راه شد . شرکت کتابفروشی ادب خواستار شد که این مجلد سوم را انتشار دهد، از صرف وقت وسرمابه در راه این کتاب و حتی از پذیرفتن زیاده رویهای من در متن و حواشی و ملحقات و فهرست ها بهیچ وجه نیاندیشید و جای آن دارد که از شرکای با همت این شرکت سپاسگزار باشم که نگذاشتند دومجلد نخستین این کتاب ناتمام بماند . اینك شادم که میتوانم مجلد سوم را که پایان بحث ونتیجهٔ سخن من در بارهٔ رودکیست بدست خوانندگان بدهم و بار دیگر مرا بخت یاری کرد تا تارو بودی چند از دل خوش را بدست این اوراق بسپارم و از دور در پای کسانی که خواستار ادبیات ایران و دوستدار سرزمین پدران مایند فرو ریزم . هنگامی که مجلد نخستین و دومین انتشار یافت بسیاری از دوستان و آشنایان دور و نزدیك و بسیاری ازدانش پروران که اندك آشنائی هم با ایشان نداشتم بوسایل گونا گون مرا رهین منت ونعمت پروردهٔ دلنوازیهای خود کردند و جا دارد که در دیباچهٔ این مجلد سوم

از ایشان سپاسگزاری کنم. دریغا که نمی‌توانم یك‌یك نام آن هنرپروران و رادمردان را ببرم وپاس مهربانی هریك را جدا گانه برگزارم.

درین مجلد سوم که‌بیشترآن نتیجهٔ دومجلد نخست وحاوی ۸۳۷ بیت شعرست که تا کنون از سخن رودکی یافته‌ام ضمایم و تعلیقاتی که‌در توضیح سخن دربایست می‌نمود وفهرستهای‌چندکه راهنمای خوانندگان برای هرسه مجلد کتاب خواهد بود چاپ شده است.

هنگامی‌که مجلد نخستین و دومین انتشار یافت در شمارهٔ ۳ سال دوازدهم مجلهٔ ارمغان (ص ۱۹۹ - ۲۰۶) و شمارهٔ ٤ همان سال (ص ۲٦۲-۲۷۰) مقالتی بخامهٔ‌مهدی‌حسینی یثربی‌درانتقاد برآن دومجلد منتشر شد و پاره‌ای خرده گیریها در آن میان‌بود که برخی از آنها ازین راه فراهم شده‌بود که نویسندهٔ‌آن مقاله بروش انشای من آشنائی نداشت و برخی از اصطلاحات و توجیهات و تلفیقات و پرده پوشی هائی را که لازمهٔ عرق ایرانی وعفت قلم من بوده است درنیافته بود و نمی توانستم ازوتوقع داشت که بدین‌زبان وبدین‌گونه اندیشه آشنا بوده باشد. دربرخی ازخرده‌گیریهای‌دیگرحق‌بااونبود و درست‌مطلب‌رادرك‌نکرده بودودرپاره‌ای از خرده گیریهای دیگر بالعکس حق با او بود و من خطا کرده بودم. درهمان هنگام آن مقالت را با کمال انصاف وخون سردی خواندم واینك که این چند سطررا می نویسم ونه سال ازآن می‌گذرد بار دیگرخوانده و از خواندن آن تازه فارغ آمده‌ام و می توانم آشکار گفت که در پاره ای از موارد حق با او بوده است و من بخطا رفته‌ام و اینك خوانندگان را برای اصلاح پاره‌ای از خطاها که در دو مجلد نخستین این کتاب رفته

است بآن مقالات راهنمائی می‌کنم و انصاف ایشان داوری خواهد کرد که آن خرده گیریها تا چه پایه بجا بوده است . درین میان شنیدم که نویسندهٔ آن مقالت چند سال پیش درگذشته است و اینک که دست او از دامان هستی کوتاهست و کارش باداوری دادجوی و دادگر افتاده است دریغا نیست که از وی واز مهربانی او که مرا بخطائی چند راهنمونی کرده است سپاس بگزارم ، هرکه مرا سخنی آموخت بندهٔ خویش کرد .

طهران اردی بهشت ماه ۱۳۱۹

سعید نفیسی

باب پنجم

رودکی در نظر مردم خاور

مؤلفین و مورخین

نظامی عروضی درچهارمقاله پس از آن حکایت برانگیختن رودکی امیر نصررا بباز گشت بخارا ، چنانکه گذشت ، وصلت گرفتن رودکی از امرای دربار و شرح توانگری او گوید :

« ... و الحق آن بزرگ بدین تجمل ارزانی بود که هنوز این قصیده را کسی جواب نگفته است که مجال آن ندیده اند که از مضایق آزاد توانند بیرون آمد ... » .

و نیز همو جائی که یك عده کتب نظم و نثر پارسی و تازی را میشمارد که خواندن آنرا برای دبیران لازم میشمارد از کتب شعر فارسی تنها ذکر کرده است : « اشعار رودکی و مثنوی فردوسی و مدایح عنصری » .

دولتشاه در تذکرة الشعراء پس از ذکر همان واقعهٔ سفر امیرنصر و باز گشت ببخارا گوید :

« ... عقلا را این حالت بنظر عجیب مینماید که این نظمیست ساده وازصنایع وبدایع ومتانت عاری چه که اگردرین روزگارسخنوری مثل این سخن در مجلس سلاطین و امرا عرض کند مستوجب انکار همگنان شود ، اما می‌شاید که چون استاد را در اوتار وموسیقی وقوفی تمام بوده قولی ساخته باشد و بآهنگ آغانی وساز این شعررا عرض کرده ودر محل قبول افتاده ... » .

نویسندهٔ مقدمهٔ دیوان‌چاپ طهران درحق وی مینویسد : « ... از استادان سلف ویکی ازمشاهیر شعرای عجمست ، با وجود آنکه در آن وقت تازه شعر و شاعری رو بترقی گذاشته بود اشعار رودکی از اغلب شعرای تکمیل‌شدهٔ بعد بهتر ونیك تر ، توصیف‌او بزبان راست نیاید .. » .

شیخ منینی درشرح تاریخ یمینی گوید : « ... شاعریست مفلق ، نیکو شعر بفارسی ، محکم قول ، بحدی که گفته اند نخست کسی که شعر خوب بفارسی گفت او بود ... » .

سمعانی درکتاب الانساب گوید: « ... شاعرشیرین گفتار بفارسی، دیوانش دردیار عجم سایرست .... و ابوالفضل بلعمی وزیر اسمعیل بن احمد والی‌خراسان میگفت که رودکی را درعرب وعجم نظیرنیست ... » .

ابو نصر عتبی در تاریخ یمینی در بارهٔ سبکتکین گوید که چون یمین‌الدوله محمود بجای او نشست بنیکوکاری پرداخت و از آن پس گوید[۱] درمناقب او « اشعار فارسی دراکناف مملکت پراکنده شد و شعرای وی بر درگاه رفیع او ازدحام کردند و قصاید در حق او سرودند که دیباچهٔ رودکی و صنعة خسروی و دقیقی را در حجاب گرفت ... » .

درکتاب نزهت نامهٔ علائی در « ذکر بناهائی که ساخته اند در روزگار » در باب صنایع این عبارت مندرجست[۲] « ... ونام تقدم هر نوعی را یك تن بوده است علی‌الخصوص که ازو باز گویند و مثل زنند چون حکیمی لقمان و جادوی بلسان و شاعری عرب از امرء القیس و

۱ - رجوع شود بمبحث « شعرا و مؤلفین عرب » که پس‌ازین خواهد آمد

۲ - نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ مرحوم میرزا محمد خان لشکری - ورق ۱۱۸ .

پارسی دری از رودکی و مطربی بهاواف وحلم احنف قیس و فصاحت سحبان و عدل انوشیروان و ظلم سدوم وسخاوت حاتم طائی و خط بسر مقله ونقاشی مانی چین وشجاعت رستم زال . . . » ازین عبارت پیداست که تا چه حد رودکی درشعر پارسی درایران معروف بوده است .

درکتاب « تاریخ‌قم » تألیف حسن بن علی بن حسن بن عبدالملك قمی(۱) درمقدمه « باعث بر تصنیف این کتاب » (۲) مؤلف چند سبب آورده است و از آن جمله است : « سبب دوم ، آنك بکرات از ابوالفضل محمدبن‌الحسین العمید رحمه الله شنیدم که او تعجب مینمود ومیگفت سخت عجیبست که اهل قم اخبار جعفر بن محمد بن علی العطار پیش ایشان نیست و پیش او شعر ابی جعفر از بهترین شعرها بوده زیرا که او در آن معانی لطیفه اختراع کرده و بر نظرای خود از رودکی و رازی بدان شعرفائق شده وابوالفضل درحق اوفرموده که ابوجعفر در روزگار خود همچو امری القیس است در روزگار خود ، بس من جمع کردم ازبرای ابوالفضل بعضی از شعر ابوجعفر جزاز آن اشعار که از برای خزانهٔ مولانا ادام الله نعمائه جمع کرده بودم وسبب غائب شدن من از شهر قم درجمع این اخبار توقفی افتاد ، چون توفیق بآن دست داد جمع کردم . . . » .

این هم مؤید دیگریست که رودکی تا چه پایه در ایران مشهور بوده است . شوربختی را که ازین جعفربن محمدبن علی‌العطار قمی شاعر اثری در کتابها نمانده است .

---

۱ ـ رجوع شود بضمیمهٔ (۸) در آخر این کتاب .

۲ ـ رویهٔ دوم از ورق ۸ از نسخه متعلق بآقای سید عبد الرحیم خلخالی .

در کتاب راحة الصدور و آیة السرور در تاریخ سلجوقیان تألیف محمدبن علی بن سلیمان راوندی(۱) مؤلف از زبان شمس‌الدین احمدبن منوچهر شصت کله شاعر قرن ششم(۲) مینویسد که شاعر مزبور وقتی بخدمت سید حسن غزنوی معروف باشرف که از مشاهیر شعرای همان قرن بود رسید و سید حسن اشرف او را در شاعری راهنمائی کرد از آنجمله بوی گفته است : « از شعر سنائی و عنصری و معزی و رودکی اجتناب کن ، هر گز نشنوی و نخوانی که آن طبعهای بلندست ، طبع تو ببندد و ازمقصود باز دارد . . . » . هرچند که این اندرز درشاعری دادن شگفتست ولی علو مقام رودکی را درنظر وی میرساند .

محمد عوفی در لباب الالباب در شرح احوال معزی مینویسد: « . . . گویند سه کس ازشعراء در سه دولت اقبالها دیدند و قبولها یافتند چنانکه کس‌را آن مرتبه میسرنبود : یکی‌رودکی‌درعهد سامانیان وعنصری دردولت محمودیان ومعزی در دولت سلطان ملکشاه . . » .

دولتشاه درتذکرة الشعرا گفته است : « . . . ازشعرای‌عجم استاد رودکی را امیر نصربن احمد سامانی صلهٔ نظم کتاب کلیله ودمنه هشتاد هزار درم نقره انعام فرمود . . . » .

۲) شعرای فارسی زبان

اغلب از شعرای بزرك و کوچك ایران در شعر خود ذکری از رودکی آورده یا مناقب او را سروده اند و جمع تمام آن اشعار درین صحایف مقدور نیست ، فقط شمه ای ازآنرا که از بزرگان شعرای

۱ ـ چاپ اوقاف گیب ـ ص ۵۸
۲ ـ رجوع شود بضمیمهٔ (۹) در آخراین کتاب

متقدمینست درین مقام می‌آورم :

شهید بلخی معاصر رودکی گفتست :

سخن ماند شعر شعرا   رودکی را سخنی تلو نبیست
شاعران راخه و احسنت مدیح   رودکی‌راخه واحسنت‌هجیست(۱)

شریف مجلدی گرگانی بگفتهٔ نظامی عروضی درچهار مقاله یا ابو شریف احمد بن علی مجلدی جرجانی بقول عوفی در لباب الالباب که ظاهراً ازشعرای اواخرقرن‌چهارم و اوایل‌قرن پنجم(۲) بوده‌است گفته :

از آن چندان نعیم جاودانی   که ماند از آل سامان‌وآل ساسان
ثنای رودکی ماندست و مدحت   نوای بار بد ماندست و دستان

دقیقی شاعر بزرگ اواخر قرن چهارم سروده است :

کرا رودکی گفته باشد مدیح   امام فنون سخنور بود
دقیقی مدیح آورد نزد اوی   چو خرما بسوی هجیور بود(۳)

و همو گوید در مدیحه :

استاد شهید زنده بایستی   و آن شاعرتیره چشم روشن بین
تا شاه مرا مدیح گفتندی   بالفاظ خوش‌ومعانی رنگین(٤)

---

۱ ـ این دو بیت را بخطا در بعضی نسخ چنین ضبط کرده اند :
سخن ماند شعر شعرا   رودکی را سخنش تلوینهاست
شاعران راخه و احسنت مدیح   رودکی‌راخه و احسنت هجاست
۲ ـ رجوع شود بضمیمهٔ (۱۰) در آخر کتاب
۳ ـ رجوع شود بصحیفهٔ ۵۹۷ ازین کتاب
٤ ـ این دو بیت دقیقی درقصیده ای ازمعزی مانده است بدین مطلع :
برگس ز نشاط ماه فروردین   بردست نهاده ساغر زرین
که در مدیحهٔ آن گوید :
دو بیت شنیده ام دقیقی را   درمدح توهردوکرده‌ام تضمین
استاد شهید . . . الخ

عنصری بلخی شاعر معروف قرن پنجم گوید:

غزل رودکی وار نیکو بود غزلهای من رودکی وار نیست
اگرچه بکوشم بباریك و هم بدین پرده اندر مرا بار نیست

ونیز او درقصیده ای بدین مطلع :

ایا شنیده هنرهای خسروان بخبر بیا زخسرو مشرق عیان ببین‌تو هنر

درمدح سلطان محمود غزنوی درمدیحه گوید :

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش
بیافتست بتوضیع ازین‌در آن و آن در(۱)
شگفتش آمد و شادی فزود و کبر گرفت
ز روی فخر بگفت این بشعرخویش اندر

منوچهری دامغانی‌شاعر شهیرقرن پنجم درقصیده‌ای بدین مطلع :

گاه توبه کردن آمد از مدایح و زهجی
کز هجی بینم زیان و از مدایح سودنی

که در آن از شئامت ایام خویش و نا روائی بازار شعر سخن می راند پس از شمردن بعضی از شعرای عرب گوید :

بو العلاء و بو العباس و بوسلیك و بو مثل
وآنکه آمد ازنوایح و آنکه آمد از هری
از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی
بو شکور بلخی و بو الفتح بستی هکذی (۲)

---

۱ ـ رجوع شود بصحایف ۵۶۳ ـ ۵۶۲ ازین کتاب
۲ ـ رجوع شود بضمیمهٔ (۱۱) درآخر کتاب ٠

گو بیـائیـد و ببینید این شریف ایام را
تا کنند هرگز شمارا شاعری کردن کری؟

و نیز در قصیده ای دیگر بدین مطلع :

وقت بهـارست و وقت ورد مورد   گیتی آراسته چو خـلد مخلد

در مدح فضل بن محمد گوید :

شاعرو مهتردلست و زیرك و والا   رودکی دیگرست و نصربن احمد

ناصر خسرو مروزی قبادیانی عالم و شاعر معروف قرن پنجم در قصیده ای بدین مطلع :

بر جستن مراد دل ای مسکین   چوگانت گشت پشت ورخ پرچین

در فخر خویش گوید (۱) :

اشعار زهدو پند بسی گفتست   آن تیره چشم شاعر روشن بین
آن‌خوانده‌ای بخوان سخن‌حجت   رنگین برنگ معنی‌و پند آگین

ونیز همو درقصیده ای دیگر بدین مطلع :

شاید که حال و کار دگر سان کنم   هر چان بهست قصد سوی آن کنم

درحق خویش گوید(۲)

جان را ز بهر مدحت آل رسول   گه رودکی و گاهی حسان کنم

فرخی سیستانی شاعر بزرگ قرن پنجم درقصیده ای بدین مطلع :

باغ دیبا رخ پرند سلب   لعب گرگشت و لعبهاش‌عجب

درمدح امیر ابو یعقوب یوسف بن ناصر الدین سبکتکین برادر سلطان محمود غزنوی درمدیحه ودرشریطهٔ قصیده گوید :

---

۱ ـ دیوان ناصر خسرو ـ چاپ کتابخانهٔ طهران ـ ص ۳۲۳
۲ ـ کتاب مزبور ـ ص ۳۰۵

شاعرانت چو رودکی و شهید مطربانت چو سرکش وسرکب

رشیدی سمرقندی شاعر قرن ششم گوید[۱] :

گر سری یابد بعالم کس بنیکو شاعری

رودکی را بر سر آن شاعران زیبد سری

شعر او را برشمردم سیزده ره صد هزار

هم فزون آید اگر چونانکه باید بشمری

نظامی عروضی ادیب و شاعر معروف قرن ششم خطاب بکسی از شعرا که بر رودکی طعن کرده بود گفته است :

ای آنکه طعن کردی در شعر رودکی

این طعن کردن تو زجهل و زکودکیست

کان کس که شعرداند داند که درجهان

صاحبقران شاعری استاد رودکیست

دیگری ازشعرای قرن چهارم درمرثیهٔ رودکی سروده است[۲] :

رودکی رفت و ماند حکمت اوی می بریزد نریزد از می بوی

شاعرت کو کنون که شاعر رفت نبود نیز جاودانه چنوی

خون گشت آب چشمم از غم وی زاندهش موم گشت آهن و روی

نالهٔ من نگر شگفت مدار شو بشو زار زار نال بروی

چند جوئی چنو نیابی باز از چنو در زمانه دست بشوی

ادیب صابربن اسمعیل ترمذی شاعرمعروف قرن ششم درقصیده ای بدین مطلع :

۱ ـ رجوع شود بصحایف ۵۷۵ ـ ۵۷٤ ازین کتاب

۲ ـ المعجم فی معاییر اشعار العجم ـ ص ۲۲٤

خوبی بروی خوب تو اقرار میکند   عقل از نهیب عشق تو زنهار میکند

درمدح علاء الدین اتسز خوارزمشاه در بهاریه گوید :

گوئی چمن زنالهٔ مرغ ونسیم گل   با رودکی حکایت عیار میکند

همو درقصیدهٔ دیگر بدین مطلع :

ای تو طعنه زند گوهر بدخشان را   رخ تو تیره کند آفتاب تابان را

درمدح رئیس شرق مجد الدین علی در باب مدایح خود گوید :

زبان وطبع معزی ورودکیست مرا   ثنای دولت سلجوق و آل سامان را

غضایری رازی درقصیده ای بدین مطلع :

پیام داد بمن بنده دوش باد شمال   زحضرت ملك ملك بخش دشمن مال

که درجواب قصیدهٔ عنصری است که وی را طعن کرده بود از آنکه درمقام شکر از بسیاری نعمت ممدوح (سلطان محمود غزنوی) نالیده و شکوه کرده است دلیل را از گفتهٔ رودکی داسته و در رد عنصری گفته است :

بشعر شکر نگه کن که رودکی گفتست   همه کسی را درویشیست ورنج عیال

غم وعناست مرا گفت زین ضیاع وعقار   فغان همی کنم از رنج گنج وضیعت مال

سوزنی سمرقندی شاعر مشهور قرن ششم درقصیده ای بدین مطلع :

ای رنگ رخت گونهٔ گلنار شکسته   یك موی تو صد طبلهٔ عطار شکسته

درمدح دهقان احمد سمسار در تغزل گوید :

کردم دل خویش ای بت عیار زعشقت   چون رودکی اندر غم عیار شکسته

ونیز درقصیده‌ای بدین مطلع :

ای بر سریر دولت و اقبال متکی   ممدوح بی خلافی ومخدوم بی شکی

درمدح وجیه الدین علی زکی درمدیحه گوید :

صدیك ازآنکه توبکمین شاعری‌دهی از بلعمی بعمری نگرفت رودکی

وهمو درقصیدهٔ دیگر بدین مطلع :

جاودان‌ماندکریم‌ازمدح شاعرزنده نام زین بود شاعرنوازی عادت ورسم کرام

درمدح نظام الدین وزیرکه از احسان ممدوحین درحق بزرگان شعرای عرب وایرانی ذکری میکندگوید :

رودکی‌را نیز آن‌راد کریم دانشی(۱) داد دیناری‌هزارازرز آتشگون وفام

قیمت عباررا هم فام کرد ازدیگری بلعمی‌عیار وار ازرودکی بفگند فام

جای دیگر درمسمطی که در هجو « کل شبلی » سروده است و درخاتمهٔ آن مدح ضیاء الدین نامی گفته‌در مدیحهٔ آن گوید :

قدم همت‌او فرق فلك را سودست نظر او خطر اهل هنر بفزودست

رودکی‌وار بکی‌بیت‌زمن‌بشنودست بلعمی وار بدو ده صلتم فرمودست

جز براو بجوانمردی‌او گربودست هرگزاین‌رونق‌واین‌تیزی بازارمرا

وهمو درقصیده ای بدین مطلع :

خورشید بمرج حمل آمد چو رخ یار هم نور بحاصل شود از تابش وهم نار

درمدح نظام الدین محمد آل میران در بهاریه گوید :

بلبل‌چه شود رازل‌و راوی‌و بخواند بیت وغزل رودکی اندر حق عیار

ابو زرعه معمری گرگانی که ظاهراً از شعرای قرن چهارم بوده است(۲) گوید :

اگر بدولت با رودکی نمی مانم عجب مکن‌سخن‌ازرودکی‌نه‌کم دانم

---

۱ ـ این مصرع بنابراصلاحیست که آقای علی‌اکبر دهخدا کرده اند . برای نسخهٔ دیگر رجوع شود بصحفهٔ ۴۹۷ .

۲ ـ رجوع شود بصحایف ۵۲۳ ـ ۵۲۲

اگر بکوری چشم او بیافت گیتی‌را ز بهر گیتی من کـور بود نتوانم
هزار بك زآن کو یافت از عطای ملوك بمن دهمی سخن آید هزار چندانم

معزی نیشابوری شاعر معروف قرن ششم درقصیده ای بدین مطلع :

همی بنازد تیغ ونگین وتاج وسریر بشهریار ولایت گشای کشور گیر

درمدح سلطان جلال‌الدین ملکشاه سلجوقی ووزیرش نظام الملك طوسی درمدیحه گوید :

اگر بود بمثل رودکی درین ایام زمدح هردوشود عاجزوخورد تشویر

وهمودرقصیده ای دیگر بدین مطلع :

شاه سنجرچون زمیدان جانب ایوان رسید از زمین بانك بشارت تا بر کیوان رسید

درمدح سلطان سنجربن ملکشاه درمدیحه گوید :

برمن آنچ ازتورسید ازانعم والا کجا صد یکش بررودکی ازدودهٔ سامان رسید

ونیزدرقصیده‌ای بدین مطلع :

بدار الملك باز آمد نن آسان خداوند بزرگـان خـراسان

درمدح قوام الملك صدر الدین محمد در مدیحه گوید :

روان شعر می اندر آل اسحق چو شعر رودکی در آل سامان

ازرقی هروی شاعر معروف قرن پنجم درقصیده ای بدین مطلع :

خوش ونکو زپی هم رسید عید وبهار بسی نکوترو بهتر زپار و از پیرار

درمدح شمس الدوله زین الملك ابوالفوارس طغانشاه بن موید آی ابه درمدیحهٔ آن گوید :

حدیث میر خراسان و قصهٔ توضیع نگفت رودکی از روی فخر در اشعار
بدآنکه داد مرو را هزاردیناری بنا وجوب بهم کرده ازصغار و کبار
تو در هر بیتی خسروا ببخشیدی زر مدور صافی دو بار بیست هزار

و نیز او در قصیده ای بدین مطلع :

دی درآمد زدرآن لعبت زبیارخسار نه چنان مست بغایت نه بغایت هشیار

درمدح خواجه شرف الدوله علی بن محمد در تغزل آن از زبان معشوق خود گوید :

اندر اشعار گرفتم که تو خود رودکئی

من چه دانم که چه چیزست وچه باشد اشعار

خاقانی شروانی شاعر بزرگ قرن ششم درمفاخرت خود گوید :

شاعر مفلق منم خوان معانی مراست ریزه خورخوان من رودکی وعنصری

کسائی مروزی شاعر بزرگ اواخرقرن چهارم واوایل قرن پنجم گفته است :

رودکی استاد شاعران جهان بود صد یك از او توئی کسائی پرکست

شمس الدین محمد عجیبی جوزجانی ازشاعران قرن ششم درقصیده‌ای بدین مطلع :

بر اسب شدسواربچستی و چابکی معشوقه روز عید بخیر و مبارکی

درمدح ابوبکربن حسن درمدیحه در بارهٔ وی گوید:

من شرح سیرت توچگونه دهم بنظم کزسیرت تو تیره شود طبع رودکی

یز ابن یمین فریومدی شاعرمعروف قرن هشتم درقطعه ای گوید :

شاعر زنده می ماند بگیتی نام شاهان را فروغ ازرودکی دارد چراغ دودهٔ سامان

وهم مسعود سعد سلمان شاعرنامی قرن ششم در قطعه‌ای گوید :

سجود آرد بپیش خاطر من روان رودکی و ابن هانی

عبدالرحمن جامی دانشمند و شاعر معروف قرن نهم درمنظومهٔ « سلسلة الذهب » سروده است :

رودکی آنکه در همی سفتی | مدح سامانیان همی گفتی
چون بآن قوم همسفر رفتی | نه بآئین مختصر رفتی
صلهٔ نظم های همچو درش | بود در بار چار صد شترش
چون شتر از رباط بیرون راند | در زمین غیر شعر هیچ نماند
نام آن را که می برند امروز | هست از آن شعر انجمن افروز
هم چنین نام آل سامان را | نیك کاران ونیك نامان را
زنده از نظم خویش می دارد | در پس برده پیش می دارد

مروزی شاعر که ظاهراً از شعرای اوایل قرن پنجم بوده است در بیتی که در حق کسائی مروزیست می گوید:

زیبا بود ار مرو بنازد بکسائی | چونانکه جهان جمله باستادسمرقند

و پیداست که مراد وی ازاستاد سمرقند بالاطلاق رودکیست که از کثرت جلالت قدر باید جهان همه بدو نازد و نظیر این اشعار که آوردم شاید در دواوین دیگر شعرای ایران بسیار باشد که تتبع و استقصای کامل می خواهد و باعث اطناب سخن خواهد شد.

۳) شعرا و مؤلفین عرب

حتی کسانی که بزبان تازی سخن منظوم و منثور گفته اند ذکر رودکی را درجائی که فراخور گفتار ایشان بوده است فراموش نکرده و همواره از جلالت قدر و علو مقام وی ذکری کرده اند، از آنجمله در ابیات مشهوری که بنام ابراهیم بن یحیی بن عثمان غزی شاعر معروفست و از قصیده ایست بمدح ابو عبدالله مکرم بن العلاء صاحب کرمان این سه بیت معروفست (۱):

۱ ـ رجوع شود بکتاب راحة الصدور ـ چاپ اوقاف گیب ص ۶۲ ـ ۶۱ و حاشیهٔ ص ۶۱

لولا جریر و الفرزدق لم یدم — ذکر جمیل من بنی مروان
و تری ثناء الرودکی مخلدا — من کل ما جمعت بنو سامان
و ملوك غسان تفانوا غیر ما — قد قاله حسان فی غسان

ولی استاد ما آقای میرزا محمد خان قزوینی در تاریخ جهانگشای جوینی (۱) آنجا که این بیت از آن قصیده مندرجست :

و له من الصفح الجمیل صفائح — اسر الطلیق بها و فك العانی

در حاشیه این بیت دیگر از آن قصیده را آورده اند :

لولا الشهود الجود انکر سامع — ما قاله حسان فی غسان

و می نویسند : « و لیس منها البیت المعروف الذی یقترن غالباً بهذا البیت و هو :

و تری ثناء الرودکی مخلدا — من کل ما جمعت بنو سامان

در هر حال خواه این بیت از ابراهیم بن یحیی بن عثمان غزی وخواه ازدیگری باشد مقصود آنست که شعرائی که بتازی سخن گفته‌اند نیز جلالت شان رودکی ایشان را در گرفته است .

بجز شعرا مؤلفین و مورخین هم بزبان تازی از علو مقام رودکی سخن رانده اند از آن جمله ابو نصر عتبی در کتاب یمینی در احوال یمین الدوله محمود غزنوی گوید که چون وی بتخت نشست « .... ان ورث السلطان الموید یمین الدولة و امین الملة فخافه فی ترتیب الامور و تالف الاخوة و الاقارب و استمالة القلوب ببذل الرغائب الی ان استقل به سریر الملك مطاعا وتناهضت ولاة الاطراف الی بیعته سراعا فوجدتهم قدعولوا فی معانیها علی ما سار فی اکناف الحضرة من الاشعار الفارسیة

۱ ـ چاپ اوقاف گیب ـ ج ۱ ـ ص ۱۶۳

لازدحام شعرائها على بابه الرفيع بقصائدهما التى قد عبروا بها فى ديباجة الرودكى و صنعة الخسروى و الدقيقى ... » و احمد بن على بن عمر المنينى در کتاب الفتح الوهبى در شرح این جمله درباب رودکی مینویسد: « ... وهو شاعر مفلق جيد الشعر بالفارسيه متين القول حتى قيل ان اول من قال الشعر الجيد بالفارسيه هو وقال ابوسعد الادريسى الحافظ ابو عبد الله الرودكى كان مقدما فى الشعر بالفارسيه فى زمانه على اقرانه ... » و حمید الدین ابوعبدالله محمود بن عمر نجاتی نیشابوری درشرح یمینی خود درشرح همین سطور چنین مینوسد: « و يخاطب الرودكى شاعر مفلق و مطرب فايق استاد منسوب الى رودك نسف كان يلازم نوح بن منصور وقد سمل آخر عمره واشعاره الف الف وثلثمائة . بيت كذا ذكره الرشيدى فى قصيدة له انشدها فى كتابه الموسوم بسعدنامه » . عبدالکریم بن محمد السمعانی در کتاب الانساب در کلمهٔ روذك گوید: « ... و المشهور منها الشاعر المليح القول بالفارسيه السائر ديوانه فى بلاد العجم ابو عبد الله جعفر بن محمد بن حكيم بن عبدالرحمن بن آدم الروذكى الشاعر السمرقندى كان حسن الشعر متين القول قيل اول من قال الشعر الجيد بالفارسية هو وقال ابوسعد الادريسى الحافظ ابوعبدالله الروذكى كان مقدما فى الشعر بالفارسيه فى زمانه على اقرانه ... و كان ابوالفضل البلعمى وزير اسمعيل بن احمد والى خراسان يقول ليس للروذكى فى العرب و العجم نظير ... »

۴) مؤلفین ترك وهندی

مؤلفین ترك وهندی نیز در مؤلفات خود ذکری جمیل از رودکی دارند که مهمترین اوراق ایشان را ازین پس ثبت میکنم :

-۱-

ترجمه از کتاب شعرالعجم تألیف علامهٔ مشهور هندی شبلی نعمانی (تألیف در ۱۳۲۵ ۱۳۲٤) - چاپ سوم - اعظم گده - حصهٔ اول - ص ۲٦ - ٤۲ :

رودکی

رودکی شاعر مشهور دورهٔ سامانیانست، همه تذکره نویسان متفقند که در زبان فارسی کسی که نخست دیوان ترتیب داد رودکی بود.

درزمان سامانیان صدها شاعر بودند که ذکر ایشان از بن پس خواهد آمد، با این همه شاعری که نام سامانیان ازو زنده مانده فقط رودکیست، شریف گرگانی راست گفته است که :

از آن چندین نعیم جاودانی که ماند از آل ساسان و آل سامان
ثنای رودکی ماندست و مدحت نوای بار بد ماندست و دستان

نام اصلی رودکی محمد با جعفرست، رودك در قسمت نخشب بود که آنرا نسف هم گویند و آن دیهیست که رودکی منسوب بدآنست و گفته اند وجه تسمیهٔ او از آنست که رود (نام قسمی از سازست) نیکو می‌نواخت.

این توافق اروپا و آسیا شگفتست که رودکی همچون هومر کور مادر زاد بود، هشت ساله بود که قرآن مجید حفظ کرد(۱)، پس از آن علم قرائت را بپایهٔ کمال رسانید و از همان سن بشعر گفتن آغاز کرد و ساوه و فنون دیگر فرا گرفت، خوش آواز و بذله گوی بود و در دربار پادشاهان و امیران درجهٔ ندیمی داشت که از حیث تقرب این رتبه از

۱ - بهارستان جامی

رتبهٔ وزیر هم برتر بود و برای این رتبه بذله سنجی و لطافت طبع و حاضر جوابی و ظرافت و وسعت معلومات از لوازم ضروری بود و این همه در ذات رودکی گرد آمده بود، بدین سببست که در دربار نصر بن احمد سامانی بار یافت و شاه را بوی میل بسیار بود. همه تذکره نویسان بر آنند که رودکی را قدر و جاه و شرف چندان فراهم شد که امرای بزرگ را هم میسر نبود، در جلوس رودکی دویست غلام زرین کمر در رکاب او می‌بودند و بنهٔ اورا بر چهارصد شتر بار میکردند.

مسلمست که شعر فارسی بر پایهٔ شعر عرب استوار شد، اما درین زمان شعر عرب از واقعیت و حقیقت نبود دور شده بود و در آن جز ستایشگری و مداحی نمانده بود: متنبی و ابوتمام و بحتری که پیغمبران سخن درین دوران بودند سخن ایشان نیز مبنی بر مداحیست و خلفا و امرا شعر را برای تفریح طبع اختیار میکردند، اما خاندان سامان را ازشعر مقصودی اصلی بود ومهم، چنانکه رودکی را بنظم کلیله ودمنه گماشتند وچهل‌هزاردرم دربرابر آن کار بوی بخشیدند وعنصری درقصیده‌ای گوید:

چهل‌هزاردرم رودکی‌زمهترخویش عطا گرفت بنظم کلیله در کشور

سبك شعر رودكی سبك عمومی شعر رودکی واقعه گوئی و پند و موعظت و حسن تأثیرست، جوهر اصلی‌شعرعرب آن بود که اقلابات بزرگ نژادی و کشوری فراهم کنند ولی‌شعرفارسی‌را جز تفریح خاطر کاری نبود و دلیل آنست که از شعرفارسی هرگز واقعهٔ بزرگ تاریخی پدیدار نشد، اما رودکی ازین قاعده مستثنی بود.

نصر بن سامانی یك بار بهرات سفر کرد، بباد عیش رسید نزدیك هرات که نزهت گاه بهار بود وتمام دشت و صحرای آن چمن زار، نصر

-۱-

ترجمه از کتاب شعرالعجم تألیف علامهٔ مشهور هندی شبلی نعمانی (تألیف در ۱۳۲۵ ۱۳۲٤) - چاپ سوم - اعظم گده - حصهٔ اول - ص ۲۶ - ٤۲ :

رودکی

رودکی شاعر مشهور دورهٔ سامانیانست ، همه تذکره نویسان متفقند که در زبان فارسی کسی که نخست دیوان ترتیب داد رودکی بود.

درزمان سامانیان صدها شاعر بودند که ذکرایشان از این پس خواهد آمد ، با این همه شاعری که نام سامانیان ازوزنده مانده فقط رودکیست ، شریف گرگانی راست گفته است که :

از آن چندین نعیم جاودانی   که ماند ازآل ساسان و آل سامان
ثنای رودکی ماندست و مدحش   نوای بار بد ماندست و دستان

نام اصلی رودکی محمد یا جعفرست ، رودك در قسمت نخشب بود که آنرا نسف هم گویند و آن دیهیست که رودکی منسوب بدآنست و گفته اند وجه تسمیهٔ او از آنست که رود (نام قسمی از سازست) نیکو می نواخت .

این توافق اروپا و آسیا شگفتست که رودکی همچون هومر کور مادر زاد بود ، هشت ساله بود که قرآن مجید حفظ کرد(۱) ، پس از آن علم قرائت را بپایهٔ کمال رسانید و از همین سن بشعر گفتن آغاز کرد و علوم و فنون دیگر فرا گرفت ، خوش آواز و بذله گوی بود و در دربار پادشاهان و امیران درجهٔ ندیمی داشت که از حیث تقرب این رتبه از

---

۱ - بهارستان جامی

رتبهٔ وزیر هم برتر بود و برای این رتبه بذله سنجی و لطافت طبع و حاضر جوابی و ظرافت و وسعت معلومات از لوازم ضروری بود و این همه در ذات رودکی گرد آمده بود، بدین سببست که در دربار نصر بن احمد سامانی بار یافت و شاه را بوی میل بسیار بود. همه تذکره نویسان بر آنند که رودکی را قدر و جاه و شرف چندان فراهم شد که امرای بزرگ را هم میسر نبود، در جلوس رودکی دویست غلام زرین کمر در رکاب او می‌بودند و بنهٔ اورا بر چهارصد شتر بار میکردند.

مسلمست که شعر فارسی بر پایهٔ شعر عرب استوار شد، اما درین زمان شعر عرب از واقعیت و حقیقت خود دور شده بود و در آن جز ستایشگری و مداحی نمانده بود: متنبی و ابوتمام و بحتری که پیغمبران سخن درین دوران بودند سخن ایشان نیز مبنی بر مداحیست و خلفا و امرا شعر را برای تفریح طبع اختیار میکردند، اما خاندان سامان را از شعر مقصودی اصلی بود و مهم، چنانکه رودکی را بنظم کلیله و دمنه گماشتند و چهل هزار درم دربرابر آن کار بوی بخشیدند و عنصری درقصیده‌ای گوید:

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش   عطا گرفت بنظم کلیله در کشور

سبك شعر رودکی سبك عمومی شعر رودکی واقعه گوئی و پند و موعظت و حسن تأثیرست، جوهر اصلی شعر عرب آن بود که انقلابات بزرگ نژادی و کشوری فراهم کنند ولی شعر فارسی را جز تفریح خاطر کاری نبود و دلیل آنست که از شعر فارسی هرگز واقعهٔ بزرگ تاریخی پدیدار نشد، اما رودکی ازین قاعده مستثنی بود.

نصر بن سامانی یك بار بهرات سفر کرد، بباد غیس رسید نزدیك هرات که نزهت گاه بهار بود و تمام دشت و صحرای آن چمن زار، نصر

را چنان دل بستهٔ آن هوا شد که بهار را آنجا بماند، آب روان و هوای پاکیزه و صد و بیست قسم انگور از آن جمله ترینان و کلنجدی که بسیار گوارا وشاداب بود دل او بفریفت و نصر در آبادی که آنرا درواز می‌خواندند مقام کرد که جائی بود معمور و آبادان و هر سوی قصری بلند و ایوان در ایوان و خانه و باغ و جا های با صفا، از سیستان و مازندران میوه آوردند، نصر هر دم می‌اندیشید که بهار را آنجا بگذراند و باز گردد لیکن خوشی وخرمی آن دیار زنجیری برپای او افکنده بود و اورا همی‌داشت، عاقبت امرای وی ازآن تنگ آمدند ولیکن آن دلیری نداشتند که برو باز ایستند، آخر نزد رودکی شدند و او را پنج هزار اشرفی وعده کردند که پادشاه را بباز گشت بسوی بخارا بر انگیزد، رودکی بدربارشد، نصرشراب میخورد، رودکی ساز بر گرفت و در پردهٔ عشاق این اشعار سرودن گرفت:

بوی جوی مولیان آید همی   یادیار مهربان آید همی   (٦ بیت)

نصر را چنان حال دگر گونه شد که موزه نپوشیده همان دم بر اسب نشست و تا یک منزل موزه در پی او می‌بردند. سمرقندی درین واقعه حیرانست که این نظم را نه صنعتست و نه مضمون بندی و چگونه این اثر کرده است. در زمان دولتشاه شعر را حال فطری دگر گونه شده بود و اثر و قعی می کرد لیکن در میان این قوم درست مذاق شعر را آن اثر رسن شده بود عروضی سمرقندی‌درچهار مقاله در باب این ابیات گوید:

هنوز این قصیده را کسی جواب نگفته‌است که مجال آن ندیده‌اند که زین مضایق بیرون روند".

سلطان سنجر ملک الشعرای خود امیرمعزی را فرمود که این

قصیده را جواب گوید و او جوابی گفت که مطلع آن اینست :

رستم(۱) از مازندران آید همی   زین ملك از اصفهان آید همی

امیرمعزی ازشعرای کامل الفنست ولی شعر او در برابر گفته رودکی مقامی که دارد حاجت ببیان نیست ، رشیدی سمرقندی(۲) شمار اشعاررودکی را یك لك گفته است چنانکه گوید :

شعر او را برشمردم سیزده ره صد هزار (یك بیت)

ازاقسام سخن رودکی قصیده و رباعی وقطعه وغزل ومرثیه دارد ازو مثنوی نمانده است اما کلیله و دمنه چنان مثنویست که واقعات مسلسل در آن نیست و بهمین جهة جزو مثنوی بشمار نمی‌آید .

وسعت شعر رودکی از حیث مضامین هم شعر رودکی وسعت بسیار دارد ، یعنی واقعه نگاری و خیال بندی و موعظت و نصیحت و عشق و محبت ومدح وثنا وصنایع و بدایع همه درآن بحد کمالست ، مامختصراً نمونه ای از هر یك می‌آوریم :

اخلاق وموعظت دراخلاق و موعظت علاوه بر حسن ادا دقایق را هم بیان کرده است ، چنانکه گوید :

زمانه پندی آزاده وار داد مرا (دوبیت)

۱ ـ درین زمان ما معلمین مدرسهٔ علیگر از سرسید مرحوم خواستند که سماسنامه ای بآسمان جاه وزیر ریاست حیدر آباد دکن که بعلی گر می‌آمد درقصیده‌ای گویند که مناسبتی خاص در آن بود و اوخطاب بآسمان جاه قصیده ای سروده که از آن جمله است این ابیات :

همچنان باشیم گرم گفتگو   قاصد ازدر ناگهان آید همی

افگند شور مبارکباد و بس   این حدیثش برزبان آیدهمی

آسمان جاه ازسوی ملك دکن   جانب هند وستان آید همی

۲ ـ مجمع الفصحاء ذکر رودکی

بخل وسخاوت را در طباع گدا وطماع رودکی چنین بیان میکند :

تا کی گوئی که اهل گیتی (دوبیت)

بی ثباتی زمانه را چنین میگوید :

زندگانی چه کوته و چه دراز (شش بیت)

فلسفهٔ اپیکورس وعمرخیام را نخست رودکی معروف کرده‌است ،

شادزی با سیاه چشمان شاد (چهار بیت)

این دوبیت را میتوان شرحی برمتن دیوان خواجه حافظ نهاد :

روی بمحراب نهادن چه سود (دوبیت)

واقعه نگاری تصویر واقعه یا حالتی اثر خوب میکند واین عنصر همه جا در شعر رودکی ظاهر میشود ، درین قصیده وی کیفیت پیری و جوانی خویش را بیان کرده است :

مرا بسود وفرو ریخت هرچه دندان بود (هجده بیت)

مدحیه نمونهٔ مدایح که در کلام اوست پایهٔ بلند دارد ودرو خیال آفرینی هم هست :

شاهی که بروز رزم از رادی (دوبیت)

مرثیه مراثی او متعددست و در آن همه جا اوصاف مرثیه گوئی فراهمست ، مرثیه ای که در مرگ پسر وزیر اعظم سروده اندرزهای حکیمانه دارد :

ای آنکه غمگینی و سزاواری (پنج بیت)

شهید بلخی و مرادی را که از شعرای مشهور زمان وبند مرثیه سروده و آن مراثی درمجمع الفصحا و غیره منقولست .

غزل غزل در آن زمان هنوز شکل و حیثیت خاص نگرفته بود و تشبیبی که در آغاز قصیده می‌گفتند بجای غزل بود ، اینست نمونه‌ای از آن : ای جان من از آرزوی روی‌تو پژمان (سه بیت)

مشوشست دلم از کرشمهٔ سلمی (سه بیت)

واله داغستانی این مطلع از غزل رودکی را چنین نقل کرده است :

زهی فزوده جمال توزیب آرارا (یك بیت)

اما این اندازهٔ سخن گفتن آن زمان نیست ، وانگهی در مقطع این غزل تخلص هم هست و تخلص را در آن زمان درغزل نمی‌آوردند ، پایهٔ غزل سرائی رودکی ازین بیت که عنصری گوید ظاهرست :

غزل رودکی وار نیکو بود (یك بیت)

عنصری رودکی را درغزل استاد خویش می شمارد ، پیداست که غزلهای رودکی را چه مقام بوده است که عنصری خود را در غزل پیرو او داند .

قصیده طرز وروشی که رودکی در قصیده استوارکرد تا کنون دایر جایست یعنی در آغاز قصیده تشبیب یا بهاریه و پس از آن گریز بمدح ممدوح ، ذکر جود وسخای او ، عدل وانصاف و شجاعت ودلیری او و سپس دعای او ، صنعت ترصیع هم در کلام رودکی یافته می شود و آن صنعت چنانست که در هر دو مصرع الفاظ هم وزن باشد مثلا:

عرفی :

رمه‌درا شرر قهر او کند شنجرف جماد را اثر لطف او کند شمشاد

واین صنعت در کلام شعرا تاقرن ششم متداول بود .

هر چند که قصیده مداحی صرفست ولی در سخن رودکی مناظر

طبیعی هم هست :

از بنفشه مرز ها گسترده دیبا ها بچین (چهار بیت)

کوه دیگر کوه سیمین گشت وزربن شد چمن (چهاربیت)

بدآنگهی که دو لشکر بروی یك دیگر (سه بیت)

معیار خوبی قصیده گریزست و این حسن در اکثر قصاید رودکی با حسن وجوه دیده می شود ، چنانکه می گوید :

یادخوارزمی کنار باغ پردینار کرد چون کنار زائران را کرددست پادشا

یا مثلا در وصف باغ گوید :

یار من گفتا بهشتست ای شگفت این باغ نیست (سه بیت)

دربعضی قصاید التزاماتی چنان دشوار کرده است که کس پیروی از آن نتوانسته ، چنانکه قصیده ای سروده که سی و سه بیت دارد وهر بیت آن مطلعست :

ندانی درد هجر ای بت مرا ز آن زار گردانی (یك بیت)

هجو یا شکایت هجو فارسی داغ بد نمائی چهرهٔ شعرست اما هجو رودکی متانت و واقعیت تام دارد :

رهی سوار و جوان و توانگر از ره دور (دو بیت)

این کنایه مناسب ممدوحیست که شاعر نزد وی جوان وتوانگر امیدواری بسیار رفته و از نزد او پیر و ناتوان و پیاده باز می گردد .

جدت مضامین قاعده‌ای عمومیست که درآغازشاعری مضمون بندی نیست ولی شگفتست که رودکی مضامین نو بسیار بکار برده :

آفتابی که ز چابك قدمی (یك بیت)

رودکی چنگ بر گرفت و نواخت (چهار بیت)

بنفشهای طرب خیل خیل بر سر کوه (دو بیت)

تیر او ماندهٔ روزی که زی مردم رسد (یك بیت)

هر آنچه بست میان ارم بهم شداد (دو بیت)

مه نیسان شبیخون کرد اکنون برمه کانون (دو بیت)

نگار ینا شنیدستم که گاه محنت و راحت (سه بیت)

زلف ترا جیم که کرد آنکه او (دو بیت)

رباعیات اورا رباعیات‌هم هست وازمجمع‌الفصحا نقل کرده میشود:

چون کار دلم ز زلف او ماند گره (دوبیت)

قبولیت عام و اعتراف شعرا همهٔ شعرا باتفاق رودکی‌را در کمال شعر پذیرفته اند، شهید هم عصر وهم رتبهٔ او گوید؛

بسخن مانـد شعـر شعـرا   رودکـی را سخنش تلو بناست

شاعران‌راخه واحسنت مدیح   رودکی‌راخه واحسنت هجاست

عنصری گوید: غزل رودکی وارنیکو بود (دوبیت)

معروف بلخی‌گوید: از رودکی شنیدم سلطان شاعران (یك مصرع)

دقیقی گوید: کرا رودکی گفته باشد مدیح امام فنون و سخنور بود

دقیقی مدیح آورد نزد او چوخرما بسوی‌هجیور بود

نظامی سمرقندی کسی‌را که بشعررودکی اعتراض‌کرده چنین گفته است:

ای آنکه طعن کردی در شعر رودکی (دوبیت)

رودکـی بسال ٣٠٤ وفات یافت، دیوان او در ایـران چـاپ شده است.

*

ـ ۲ ـ

ترجمهٔ قسمتی ازدروس والد چلبی معلم دارالفنون ستانبول ماخوذ

ازجزء دهم مجلهٔ « دارالفنون درسلری » منطبع استانبول ۱۳۲۷ قمری -
ص ۲٤٥ - ۲٤٨ و ۳۱۱ ازمجله وص ۱۳ - ۱۷ از صحایف دروس .

— ۷

حکیم رودکی بخارائی

اسم او محمد و کنیه اش ابو الحسن بعضی گویند نام وی جعفر بن محمد و کنیهٔ او ابو عبد الله بوده است . وی از رودك بوده که ازمضافات نسف باشد که معرب نخشب است وبعد از اسلام باسم کارش معروف شده و مقابل بخاراست . رود بمعنی نهر است و رودك بمعنی نهر کوچك و بمعنی قریه هم می توان آورد و بتوجیه دیگر رود بمعنی طفل و رودك مصغر آنست . بعضی دیگر گفته اند رود بمعنی بربطست که سازی باشد که (لاغوطه) نیز گفته اند و برخی دیگر برآنند کمانچه و بعضی گفته اند چنگست .

مؤلفین فرهنگ ها که از مصطلحات علوم بهره ندارند درین باب خطا می کنند و بعقیدهٔ من روده بمعنی امعاء است و بتارهای ساز می گفته اند و نیز بمعنی ما کیان و اردکی بوده که در آتش سرخ کرده باشند . از طرف دیگر بربط در پارسی بمعنی سینهٔ غازست وآ با آنچه عود می گوئیم جز آنست ؟ دریکی از کتب عرب دیده ام که امام فارابی معاصر رودکی مخترع قانون و عود بوده است . اگر او را هم مخترع این دو آلت نشناسیم منکر نتوان شد که درماوراء النهراین قسم آلات موسیقی رواج داشته و بسیار کسان در نواختن آنها اختصاص و شهرت داشته اند . تذکره ها متفقاً می نویسند که رودکی از خردی نابینا بوده .

« رودکی روده بر گرفت ونواخت » و چنانکه مشهورست اشعار خود را با سازهمراه میکرده و آوازی نیکوداشته که شنوندگان را مست میکرده است. چون روده بمعنی‌زه‌است‌آن‌را بسازهای‌مختلف که زه دارد گفته‌اند یاچنانکه گفتیم‌چون مؤلفین‌فرهنگ‌ها موسیقی‌نمیدانسته‌اند نتوانسته اند سازی‌را که زه داشته‌است وصف کنند وبدین جهة تمام سازهای زه‌دار را گفته‌اند وچون اینك روده موجود نیست یااینکه معلوم نمی‌شود بکدام یك ازسازهای زه دارمیگفته‌اند درین باب‌آرا مختلفست وازین جهة است که دربعضی کتب‌لغت رود را کمانچه‌وچنگ‌دانسته‌اند. بعقیدهٔ من مرجح‌آنست که این ساز را چنگ بدانیم. اما مجهول اینجا ست که آیا چنگ بدین شکل‌بوده یا بشکل کمانچه و یا نزدیك بآن. رجحان من چند سبب دارد، تاریخ ادبیات مینماید که شعرای قدیم هر قومی اشعار خود را با یکی از آلات موسیقی میسروده اند، این روایت گرانبها می‌فهماند که شعر و موسیقی با هم آمده اند یا اینکه آلت موسیقی نخست آمده و در حین سرودن با آن لازم شده است که کلام را مقطع ادا کنند و وزن شعر پدید آمده و چون آهنگ الزام میکرده که کلمات آخر متشابه باشد از اینجا قافیه پدیدار گشته است. درهر حال بمطلب بر گردیم: معروفست که امیروس شاعر اول یونانیان کوی بکوی و شهر بشهر میگشت و هم می‌نواخت و هم می‌خواند. نابغة الذبیانی که از قدیم ترین شعرای عربست اعراب او را « صناجة العرب » می گفته اند.

پیش‌ازین گفتیم‌که بهرام گور که اولین شاعرفارسی بوده کنیزی داشته باسم دلارام چنگی و من خود در یکی از رسایلی که در باب موسیقی است و در کتب راجع بمحاضرات و اوایات دیده ام که نخستین سازی که اختراع کرده اند زه داشته است و آورده اند که حکیمی

بجنگلی وارد شد وچون باد می‌وزید آوازی حزین و دلنشین بگوش وی میرسید ، سبب را جستجو کرد و دید که حیوانی وحشی ازدشمن فرار کرده و بیشه های خار وارد شده است، درختی بوده است که شاخهای آن شکسته ونوك شاخها تیز شده بود ودرموقع فرار بشکم آن حیوان چسبیده است و هرچه خواسته خود را نجات دهد نتوانسته و بچارمیخ کشیده شده و مرده است و روده های آن بر آمده و هریك بخاری کشیده شده و گستردگی آن زیاد شده و خشك شده وچون باد بر آن می‌وزد بانگ از آن بر میخیزد و حکیم از آنجا ساز را کشف کرده است . شبیه ترین آلات موسیقی باین اختراع چنگست یا قانون .

پیش ازین گفتم که فارابی مخترع قانون بوده و هر چند که اصلی ندارد میتوان قدمت چنگ را از آن استدلال کرد . اینك دراستانبول و آناطولی زنان نوازنده را چنگی میخوانند . تمام این نکات که بیك جا جمع شود چنین نتیجه میدهد که چنگ آلت موسیقی بسیار قدیمی بوده و شعرای قدیم آن را مینواخته اند و نیز نتیجه می‌گیریم که رودکی چون امیروس شاعر نابینای یونانیان در خردی نابینا شده و چنگی بنام روده می‌نواخته و اشعار خود را در آن می‌خوانده است(۱)

رودکی ازدوجهة دیگر هم نظیر امیروس است : بعضی از تذکره نویسان خود بحث میکنند که آیا رودکی نخستین شاعر ایرانی بوده

(۱) در کتب لغت آلات دیگری ازموسیقی‌قدیم که محل اختلافست ربابست که بعضی‌آنرا کمانچه میدانند و بعضی گویند قوبوز که کلمهٔ ترکمانی قدیمست همان ربابست . قوبوز (قوبوزغه ـ قوبوسقه) از اسم لحن گرفته شده وشایسته است بگوئیم نام عودیا طنبور ست و با آلات موسیقی که جون ضنبوردستهٔ کوحك دارند وحال آنکه ضنبور درفرسی همان سه تار است که آنهم رباب . شد ودرین صورت در باب رباب هم مانند روده اختلافست .

است یا نه. شباهت دوم اینست که رودکی را شعر بسیار بوده و هزاران منظومهٔ بزرگ و کوچك ازودرافواه بوده است . رشیدی سمرقندی گوید:

شعراورا برشمردم سیزده ره صد هزار هم فزونتر آید ار چونانکه باید بشمری

با آنکه امروز بقدر دویست بیت ازاشعاراو بدستست مؤلف محقق مجمع الفصحاء بعضی از آنها را در دیوان قطران یافته یعنی از قطرانست و حاصل آنکه ایادی دهور اشعار رودکی را هم تاراج کرده ولی از یك جهة رودکی باميروس شبیه نیست وآن اینست که تمام عمر خویش را امیروس در میان قدر ناشناسان گذرانده ولی رودکی یکی از نخستین توانگران زمان خویش بوده وصد غلام مه رخسار و زرین کمر داشته و اگر میخواسته است سفر کند بردویست شتر اشیاء نفیس بار میکرده و چون خود شاعر ماهر و در موسیقی استاد قادر بوده و در لطایف محاضرات احاطهٔ تام داشته و خوش خو و خوشگو بوده ندیم سلاطین آل سامان شده و نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی اورا ازجوار خویش دور نمی‌کرد. امیروس در داستان خوانی بر رودکی برتری دارد یعنی رودکی یکی دو از آل سامان را مدح گفته ولی امیروس با اینکه افسانه است تاریخ قوم خویش را بنظم آورده ودر گیتی پرا کنده است. دربن زمینه فردوسی ایرانیان مقابل هزاران امیروس‌است. رودکی بسال ۳۰٤ هجری رحلت کرد. از معاصرین رودکی و کسانی که چند سال پیش ازو درگذشته اند چند شاعر ند که از حیث شعر از رودکی پست تر بوده اند. مناسب ندیدم که در آغاز دورهٔ دوم ذکری ازیشان بمیان آورم و بدین جهة رودکی دربن دوره نخستین شاعرست. چند قطعه که برودکی نسبت میدهند اینست :

(پس از آن ده قطعه شعر از اشعار منسوب برودکی حاوی ۳۷ بیت ثبت کرده است و پس از هر قطعه شعر توضیحات در لغات داده است که اینست فهرست آن اشعار :)

۱) زمانه پندی آزاده وار داد مرا	۲	بیت
۲) مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود	۱۶	بیت
۳) شاهی که بروز رزم از رادی	۲	بیت
٤) مرا ز منصب تحقیق انبیاست نصیب	٥	بیت
٥) ارغوانی مئی که هرکش دید	۲	بیت
٦) زلف ترا جیم که کرد آنکه او	۲	بیت
۷) تا کی گوئی که اهل گیتی	۲	بیت
۸) روی بمحراب نهادن چه سود	۲	بیت
۹) با آنکه دلم از غم هجرت خونست	۲	بیت
۱۰) ای از گل سرخ رنگ بربوده و بوی	۲	بیت
جمع	۳۷	بیت

— ۳ —

ترجمه از کتاب «سرآمدان سخن» بترکی درشرح احوال و آثار بزرگان شعرای ایران تألیف حسین دانش ـ طبع استانبول ۱۳۲۷ قمری ـ ص ٥۷ ـ ٦۲

رودکی

تازه که دین تازیان در ایران راه یافته بود برای رواج این آئین لازم شمردند که هرچه از آثار مجوس ازمنقولات وروایات وغیره باشد بر اندازند و بهمین جهة شعرا و ادبائی که در آن زمان بوده اند آثاری

بسیار ناقص گذاشته اند و تنها رودکیست که امروز بعضی از قطعات اشعار او بدستست. کسانی که درادبیاتی که پس ازظهور اسلام درایران بیدا شده سخن رانده اند رودکی را نخستین شاعر میدانند. بنا بر بعضی روایات وی کور مادر زاد بوده ولی باید گفت آثار ادبی رودکی چنان منتظم ومطابق قواعد عروض و قوافیست که این نکته را نتوان پذیرفت که نخستین شاعر پارسی زبان پس از اسلام باشد. ایران گاه گاه دوچار استیلا ها شده و مخصوصاً در قرن هفتم خرابی ها چنان نتایج وخیم و بزرگ بخشیده که معتقدیم پیش از رودکی شعرا و ادبا بوده اند ولی آثار ایشان اینك نا پدید ست. رودکی در آن زمان منسوبست بنصر بن احمد از ملوك سامانی که در ایران حکمرانی داشته اند و در حق او مدایح سروده است و در سایهٔ سخای این پادشاه ثروتی هنگفت بدست آورده و می توان گفت رودکی بمقامی رسیده است که عنصری مدتی بعد در سرای سلطان محمود غزنوی بد آن نائل نشده. درتذکرهٔ دولتشاهی آمدهاستکه اشعار رودکی درنصر بن احمد اثر فوق العاده داشت و این مدعی را چنین دلیل میآوردکه نصربن احمد پای تخت خود را که بخارا بود ترك گفته وبشهر هرات رفته بود وچنان بآب وهوای هرات ساخته بودکه بخارا را یاد نمی آورد. اکابر ملك از ترك بخارا درهراس شدند و رودکی را گفتند که برای باز گرداندن پادشاه ببخارا منظومه ای سراید. شاعر این منظومه را گفت و فرستاد و مراد حاصل شد. این منظومه مزین ومطرز ومصنوع نیست وبروشی سروده شده که مثل بالاد Ballade اروپائیان سبك و نشاط انگیزست.

وی جوی مولیان آید همی.... (تا ۷ بیت)

گذشته از قصاید و اشعار مختلف رودکی کتاب کلیله و دمنه را نیز بنظم پارسی ترجمه کرده است. این کتاب را از هندوستان بایران آورده اند و کتابیست در تهذیب اخلاق و شامل حوادث و وقایعی که در میان جانور انست. جز اندکی ازین کتات تاکنون اثری نیافته‌اند. رودکی قصاید خودرا باوصافی در محاسن طبیعی و بدایع فطرت آراسته است وبعد از آن گریزی بستایش ممدوح خود می زند. مثلا اگر بابهار مصادف شده باشد نشاط طبیعت وانبساط حدائق و اشجار وطراوت گلها وعطر نسیم و لرزش اغصان را در تاثیر باد نخست می گوید وبرای گریز بمدح ابتسام وانشراح طبیعت را وسیله قرار میدهد ومی گوید که چشم دشمن در برابر سطوت امیر چون برگ گل در اثر نسیم می لرزد.

اما سبب تخلص او برودکی درشعر بعضی گویند که آلت موسیقی معروف برود را باکمال مهارت می نواخته است و بعضی دیگر گویند ازقریهٔ رودکست که ازمضافات بخاراست. اسم اصلی اوجعفر بن محمدست. اما ممدوح شاعر که نصر بن احمد سامانیست در خراسان حکمرانی داشته ودر خلال سنهٔ ۳۳۱ هجری بدست یکی از غلامان خود کشته شده است.

عنصری که پس ازرودکی ازشعرای نامی ایرانست تمام پادشاهان آل سامان را در یك قطعه میشمارد و آن اینست:

نه کس بودند زآل سامان مذکور دایم بامارت خراسان مشهور
اسمعیل است و احمدی و نصری دونوح ودوعبدالملك ودومنصور

ضیاء پاشا از ادبای نامی عثمانی در مقدمهٔ کتاب خرابات جائی که از صفات و مزایای شعرای ایران بحث می کنند در حق رودکی

چنین می گوید :

« گویند در ایران نخستین شاعر استاد ادیب رودکیست. لیکن می‌توان دانست که این روایت ممکنست عقلا قرین صحت باشد زیرا که آن هنرور گزیده در هر وزنی قصیده ای و در هر وزنی قطعه ای ورباعیات دلارای بسیار گفته است. البته مخترعی جدید را نمی توان چنین جودت طبیعی داد زیرا بحکم طبیعت افکار با تانی پیش می رود و روشنست که در عالم هر فنی با تدریج و تلاحق بظهور آمده است و آیا ممکنست که مخترعی شعر را تا این پایه بکمال برساند؟ پس طبعاً ممتنع میباشد که وی را مخترع خوانیم » (۱).

ضیاء پاشا وصف رودکی را چنین سروده و وی را در ادبیات پس از اسلام معلم اول نمی داند، البته حق دارد زیرا زمانها پیش از رودکی ابو حفص حکیم سغدی ظهور کرده و بشمارهٔ انگشت این بیت را که نخستین شعر فارسیست سروده است :

آهوی کوهی دردشت چگونه دودا | او ندارد یار بی یار چگونه رودا

(۱) اصل آن اشعار اینست :

ایرانده دینور برنجی شاعر | اسناد ادیب رودکی در
اکن کورینور که بو روایت | عقلا اوله ماز قرین صحت
زیرا او هنرور گزیده | هر وزنده سویلمش قصیده
هر وزنده قطعه ایتمش املا | بر چوق ده رباعی دلا را
بر مخترع جدیده البت | بو جودی دیره مز طبیعت
زیرا حکم طبیعت اوزره | افکار یورور بطائت اوزره
ع امده ظهور کلدی روشن | مریج و تلاحق ابله هر فن
ممکندر اوکیم او اهل همت | بر مرتبه وبردی سعره صورت
کن دیمك آنك مختر عدر | عقلا طبعـ و ممتنعدر

باب ششم

رودکی درنظر مردم باختر

ازنخستین روزی که دانشمندان ومستشرقین اروپائی وامریکائی بازهار ادبیات فارسی پی برده اند و از همان روزی که فردوسی وسعدی و خیام در عالم متمدن امروز مشهور گشته اند رودکی نیز شریك دیر و همسفر ایشان درین جهان گردی و بلکه قافله سالار این کاروان بوده است، بهمین جهة در میان ملل متمدن اروپا و امریکا دانشمندانی چند درآثار خود بتعرفهٔ این شاعر بزرگ ایران پرداخته اند و برای اینکه سپاس گزاری از یاد کردن آن دانشمندان ازین بیر ادبیات ایران را در ضمن وسیله ای درین صحایف بسازم و در آن میان آنچه در حق وی خارج ازمحیط ایران وبزبانهای بیگانه گفته اند بگویندگان وخوانندگان زبان او برسانم تمام فصول کتب و مقالاتی را که در زبانهای اروپائی نسبت برودکی نوشته شده است از زبان اصل خود ترجمه کرده وبترتیب قدمت انتشار درین باب جا می دهم و پایان این فصل را بسپاس گزاری از تکریم و تعظیمی که درحق وی کرده اند زینت می بخشم، تادر ضمن بعضی ازابنای زمان که نسنجیده عظمتی بیش ازآنچه باید درحق مستشرقین قائل شده اند دربابند که مآخذ مستشرقین جز کتب متداول ما چیزدیگر نیست وچندان احاطه ای درادبیات ما ندارند که ما را از رسیدن بدیشان نومید کنند و برتحقیقات ایشان بازمطالب بسیار می توان افزود، منتهی سبك تحقیقات ایشان تا کنون درمیان ما متداول نبود واینك که آن سبك متداول گشته است می توان امیدوار بود که ایرانیان ازتحقیقات مستشرقین بی نیاز گردند، اینك ترجمهٔ آن مقالات وفصول :

مستشرق فرانسوی آمده ژوردن Amédée Jourdain در جلد پنجم کتاب خود موسوم به « ایران » - طبع پاریس ۱۸۱٤ ، La Perse - Paris - 1814 در فصل دوم « سر نوشت ادبیات ایران پس از انقراض ساسانیان » « Sort des lettres en Perse après la ruine des Sassanides » پس از توضیح ادبیات ایران در زمان صفاریان (ص ٦۵) می نویسد :

« ... ولی دورهٔ تجدید ادبیات ایران و احیای زبان دورهٔ جلوس خانوادهٔ سامانست. در زمان احمد بن نصر رودگی زندگی می کرد واو هم درشعر وهم درموسیقی هنرمند بود ونخستین گوینده ایست که ازودیوان یا مجموعهٔ اشعار مانده است . بنا برگفتهٔ جامی نابینا زاده شد، ولی بنیروی هوش و ذکاوت بسیار قرآن را از بر داشت و از هشت سالگی بشعر سرودن پرداخت . اگر اشعار رودگی دل انگیزی وبلندی سخنان شعرای دورهٔ بعد را ندارد وقتی که اشعارخویش را می سرودوبانغمه های چنگ توام می ساخت گفتهٔ او بهای بسیار داشت . زیرا که چنگ را بکمال می نواخت و آواز بسیار نیکو داشت . احمد چنان در شرف او بیفزود که نظیر آن نبود و هرگز پادشاهی شاعری را بچنان جلال نرسانده است ؛ بهمین جهة ثروت او بسیا بود ودویست خدمتگر در پی او بودند و چهار صد شتر دربار داشت . دراثبات هنر وی در موسیقی وشعر نویسندگان ایرانی آورده اند که امیر احمد از پایتخت خود بخارا بمرو رفته بود و چون اقامت خویش را آنجا دراز کرد در باریان که ببخارا دلبستگی داشتند برای اینکه بازگشت شاه را کامیاب شوند برودگی متوسل گشتند. چنین معهود شد که او موقعی مناسب بدست آورد و

قطعه شعری در ستایش بخارا بسراید واثر آن می بایست چنان باشد که خیال بازگشت بخـارا را در شاه بر انگیزد. فی الجمله رودکی روزی را برگزید که نوشخواری طبع شاه را آماده ساخته بود، چنگ برگرفت و ستایش شهر را بر خواند؛ احمد از اوصاف بر جسته و شور انگیز شاعر عزم کرد که بپایتخت خود باز گردد. رودکی کتاب کلیله ودمنه را بشعر ترجمه کرده و چندین مثنوی و قصیده سروده است.

***

— ۲ —

مستشرق معروف اطریشی ژزف فن هامر Joseph von Hammer که از بزرگان مستشرقین قدیمست در کتاب خود موسوم به « تاریخ شعر فارسی » Geschichte der schönen Redekünste Persiens طبع وینه ۱۸۱۸ _ 1818 Wien (ص ۳۹ _ ۴۰) درحق رودکی چنین می نویسد:

رودکی (ابو الحسن)

کهن ترین و برومند ترین و توانا ترین شعرای جـدید ایرانست ودردربار نصر پسر احمد سومین امیر سلسلهٔ سامان حرمت بسیار وپاداش فراوان یافت و سلطنت او دورهٔ شکوفهٔ شعر جـدید ایران بشمارست. تخلص وی بگفتهٔ بعضی منسوب بقریهٔ رودك از توابع بخاراست و بزعم برخی بمناسبت کلمهٔ رودست، چه مهارت وی در موسیقی کمتر ازهنر مندی او در شعر نبود و بانهترین آوازها و نغمه های خود آنرا متابعت می کرد و بدین وسیله مستمعین خویش را اثر فوق العـاده می بخشید.

حمد الله صاحب تاریخ گزیده می‌آورد که وقتی امیر نصر پس از گرفتن خراسان باقامت درشهر هرات مایل شد و بزرگان بخارا از آن ناخشنود بودند زیرا که امیر اندیشه داشت بخارا را ترک کند و درهرات بماند. بزرگان بخواهش و هدیه رودکی را بر انگیختند و او در مجلس می گساری شاه که سخن از هوای دلکش بخارا می رفت این اشعار را ترانه وار بخواند :

بوی جوی مولیان آید همی (پنج بیت).

این اشعار با همه سادگی چون با موسیقی توام شده بود مؤثر افتاد بحدی که در همان لحظه امیر با کفش راحت بر اسب جست و منزل اول را تا بخارا پیمود. برای هیچ یك از معاصرین رودکی و کسانی که پس از و آمده اند شعر تا این پایه باعث اندوختن زر و توانگری نشده است. اشعار وی درصد کتاب مدون بود وشمارهٔ ابیات آن بنا برتذکرهٔ یمینی یك میلیون وسیصد هزار بوده است. رودکی زندگانی شاهانه داشت و دویست غلام درخدمت وی بود و چهار صد شتر دربار داشت. بفرمان امیر نصر ترجمهٔ منثور افسانه های بیدپای را بنظم آورد و این کتاب باقسم اعظم ازقصاید ومثنوی های وی ازمیان رفته است. جامی ودولتشاه نمونه ای از آن اشعار را درین قطعات برای ما گذاشته اند :

در وصف شراب : هردو یك گوهرند لیك بطبع (یك بیت)

پند نیك : زمانه پندی آزاده وار داد مرا (دوبیت)

درداوحسرتا که مرادوروزگار (دوبیت)

نصر بن احمد ممدوح رودکی پس‌از سی سال پادشاهی ونیك نامی که آنرا در قرن چهارم هجری آغاز کرده بود بسال ۳۳۰ هجری

(٩٤١ میلادی) بدست غلام خویش کشته شد .

عنصری شاعر بزرگان سـلاطین این سلسله را درین ابیات نام برده است :

نه کس بودند ز آل سامان مذکور   دایم بامارت خراسـان مشهور
اسمعیلست و احمـدی و نصری   دونوح و دوعبدالملك و دو منصور (۱)

***

-- ٣ --

مؤلف فرانسوی لوی دوبو Louis Dubeux در کتاب موسوم به « ایران » La Perse که مجموعهٔ مفیدیست از تمام اطلاعات درباب ایران - چاپ پاریس ١٨٤١ - 1841 Paris درفصل مخصوص بادبیات ایران Littérature Persane (ص ٤٦٣) چنـد سطری در باب رودکی دارد :

« ... دورهٔ تجدید ادبیات ایران فقط از زمان سامانیانست . در زمان احمد پسر نصر رودکی شاعرمعروف می زیست که مؤلف ترجمه ای از کتاب کلیله و دمنه (۲) مجموعه ای از حکایات و افسانها و اشعـار مختلف بود .

(۱) اینجا تنها نام هفت تن را برده است چون عبد الملك ومنصور دو بوده اند .

(۲) گالان Galland وکاردن Cardonne بعنوان « قصص و افسانهای هندی Contes et fables indiennes ترجمه ای از کتاب کلیله ودمنه بفرانسه نما داده اند که از روی روایت ترکی علی چلبی است ؛ ولی برای معرفت کامل ازتاریخ این کتاب معروف باید رجوع کرد به مطالعه در افسانهای هندی » Essai sur les fables indiennes توسط مرحوم اگوست لوازلردلنشان - Auguste Loiseleur Deslongchamps که اشخاص متوجه بمطالعات شرقی مدتهای مدید از مرگ اودریغ خواهند داشت .

* * *

— ۵ —

مستشرق معروف آلمانی دکتر هرمان اته Dr. Hermann Ethé درمقاله‌ای بعنوان « رودکی شاعر سامانیان » Rudagi, der Samaniden Dichter که در مجلهٔ شرقی دارالعلم گوتین گن Nachrichten von der Königlichen Gesellschaft der Wissenchaften und der G. A. Universität zu Göttingen شمارهٔ ۲۵ مورخ ۱۲ نوامبر ۱۸۷۳ No. 25, 12 November 1873 انتشار یافته است (۱) مطالعات مفصلی در باب رودکی کرده است که اینست ترجمهٔ آن :

رودگی شاعر سامانیان

مقدمه

با آنکه پیش ازوقت در زمان حکومت آل طاهر وآل لیث (در دو ثلث اول قرن سوم هجری) عنصر بومی ایران برسلطهٔ زبان وادبیات عرب بتاختن آغاز کرد و مردانی باقریحه و ذوق شاعرانه چون استاد حنظله (بگفتهٔ بعضی حنظله) بادغیسی و حکیم فیروز مشرقی (بنا براشپرینگر Springer فهرست کتابخانهٔ اوده Cat. Oudh. p. 3 مستوفی) وابوسلیك جرجانی درتکاپوی یك رویهٔ ملی درادبیات بوده اند ، معذلك نتیجه ای که از رنجهای متفرق این اشخاص فراهم شد فوق العاده کم بود و نخست در زمان پادشاهی سامانیان که ذوق مفرطی برای احیای

(۱) رجوع شود بصحیفهٔ ٤٦ ازین کتاب .

رونق زیبائی از دست رفتهٔ ایران قدیم بروز می دادند و غریزهٔ صنعتی لطیف داشتند حقیقة فن فصاحت و بلاغت ایرانی توانست ریشه بگیرد و نونهالان برومند پدید آورد . چمن خرم وانبوهی ازسخن سرایانی روئیده شد که البته در برابر سرودهای فارسی اشعاری بزبان عرب که تقریباً زبان رسمی بود نیز می سرودند ؛ در دربار شاهزادگانی که هردم برخلفا طغیان می کردند وبرای نیل بآزادی کامل می کوشیدند مخصوصاً در دربار احمد بن اسمعیل و نصر بن احمد و نوح بن نصر (جمعاً از ۲۹۵ ـ ۳۴۳) این نهضت بوجود آمد . ابو شکور بلخی ـ ابوالحسن شهید بلخی ـ ابوعبدالله محمد بن موسی فرالادی (بگفتهٔ بعضی غرالادی) ـ ابوالفتح بستی ـ ابوشعیب صالح بن محمد هروی ـ ابوالعباس الفضل بن عباس ـ ابو زرعه معمر (نیز ابوزراعه المعمری) جرجانی ـ ابوالمظفر نصر (یانصیر) بن محمد نیشاپوری ـ ابو عبد الله محمدبن عبدالله الجنیدی ـ ابو منصور عماره بن محمد (یا ابن احمد) مروزی ـ ابوالمثل بخارائی ـ ابو المؤید بلخی ـ ابوالمؤید رونقی بخارائی ـ خباز (خبازی) نیشاپوری ـ ابو عبد الله محمد بن الحسن معروف (معروفی) بلخی ـ ابو طاهرالطیب بن محمد الخسروانی ـ ابو منصور محمد بن محمد احمد دقیقی طوسی (بزعم بعضی بخارائی) که تازمان غزنویان هم بود و بفرمان نوح بن منصور سامانی بتدوین شاهنامه آغاز کرد و نیز چند تن ازسخن گویانی که کمتر مهمند . این شعرا درقصاید خوش‌آهنگ دروصف حکام مدیحه سرائی کردند و در غزلیات لطیف لذات و مصائب عشق را بزبان آوردند و در وصف شراب‌آتشین اشعارسرودند وافکارعمیق‌خویش را در باب یزدان وانسانیت وگذشت‌جهان وقضا وقدردرکلمات قصارو پر معنی که

گاهی آب ورنگ تصوف داشت بقلم آوردند وبدین طریق مقدمهٔ آن دورهٔ شکوه وجلال ادبیات جدید فارسی را که بزودی ظاهر شد فراهم آوردند و پس ازپنجاه سال درسر سفرهٔ محمود غزنوی و مخصوصاً دروجودفردوسی بآن درجهٔ کمال رسید. اما سردستهٔ تمام این شعرای سامانی استاد رودکی است که از حیث قریحهٔ شاعرانه و ابتکار بر همهٔ آنها افضل بود وتمام فروغهای هوش و ذکای ایشان را در خورشید وجود خویش گرد آورد و در همان حین از رشحات خامه و زحمات و جدیت های ادبی گوناگون پیشقدمان و معاصرین خود بهره مند گشت و از همین لحاظ می توان او را پدر فن سخن سرائی جدید پارسی دانست. تمام آنچه در کتب تاریخ ادبیات ایران درباب آثار او بما رسیده است درین صحایف بانهایت دقت جمع شده وبا وجود آنکه قطرهٔ کوچکی از آن ابر وجزو کوچکی از کتاب اشعار اوست همین اندك کافیست ثابت کند که رودکی حق آن دارد و می تواند متوقع باشد که او را شاعر درجهٔ اول بشماریم. برای تهیهٔ این رساله از ۲۳ ماخذ خطی که جمعاً ٦٤ مسوده است استفاده کرده ام بدین قرار:

۱) لباب الالباب محمد عوفی تالیف شده در قرن هفتم، اشپرنگر - Sprenger ص ۳۱۸، کهنه اما قابل استفاده (قیاس کنید بامقالهٔ بلاند Bland در مجلهٔ انجمن آسیائی همایونی شمارهٔ ۹ ص ۱۱۲ - فهرست اوده ص ۱).

۲) تذکرة الشعرای دولتشاه، تاریخ اتمام ۸۹۲ در ١٤ نسخهٔ کتابخانهٔ بادلین و دیوان هند - الیوت Elliot ۳۸۸ Bis و۳۹۳و ۳٤٥ - آوزاه Ouseley ۳۰٥ - بادلین ۱۲۰ - ضمیمهٔ آوزاه ۲۰

و ۳٤ ـ دیوان هند ۱۰٤۰ و ۲۳۳۷ و ۲۵۳۹ ـ نسخهٔ کهنه که در ۹٤۲ نوشته شده .

۳) هفت اقلیم دایرة المعارف جغرافیائی و ادبی تالیف امین احمد رازی در ۱۰۰۲ ـ سه نسخهٔ خطی : الیوت ۱۵۸ (بتاریخ ۱۰۳۹) و ۱۵۹ وآوزله ۳۷۷ .

٤) بت خانه تذکرهٔ بزرگ دردوجلد از ملا صوفی ومیرزا بیك خاکی تالیف در ۱۰۱۰ که عبد اللطیف بن عبد الله العباسی در ۱۰۲۱ برآن ضمیمه ای نوشته است ـ الیوت ۳۱ و ۳۲ (آخر آن ناقص) .

۵) انتخاب صد وهفتاد شاعران فارسی، تذکره بتاریخ ۱۰٤۲ از محمد صالح ـ آوزله ۱۹۸ .

٦) مرآت عالم ـ تاریخ عمومی تازمان اورنگ زیب ازمحمد بخت آور خان (متوفی در ۱۰۹۵) شامل تراجم شعراء در خاتمه ـ الیوت ۲٤۲ ـ آوزله ۲۵۲ و ۲۵۳ (قیاس کنید با مورله Morley فهرست مشروح ص ۵۲ ـ ناساولیس Nassau Lees در مجلهٔ انجمن آسیائی همایونی ـ سپتامبر ۱۸٦۸) .

۷) مرآة الخیال از شیر خان لودی ـ تالیف در ۱۱۰۲ ـ ضمیمهٔ آوزله ۲ ـ الیوت ۳۹۷ ـ دیوان هند ۲۰۱۱ ـ چاپ شده (۱۸۳۱) ـ در ضمیمهٔ آوزله ۳۵ ـ رجوع شود به بلاند مقالهٔ سابق الذکر ص ۱٤۰ .

۸) سفینهٔ خوشگو، تالیف در ۱۱۳۷ ـ ۱۱٤۷، اشپرنگر ص ۳۳۰ و ۳۳۱ (رجوع کنید بفهرست اوده ص ۱۳۰) .

۹) تذکرهٔ علی فطرت متخلص بندرت تالیف در ۱۱٤۹ ـ دیوان

هند ۲۵۷۸ .

۱۰) ریاض الشعراء از علیقلی خان داغستانی متخلص بواله ، تالیف در ۱۱۶۱ ـ اشپرنگر ص ۳۳۲ ـ الیوت ۴۰۲ ـ (مقایسه کنید با مقالهٔ سابق الذکر بلاند ـ فهرست اوده ص ۱۳۲) .

۱۱) لب لباب از قمر الدین الحسینی ، خلاصه ای از کتاب سابق الذکر ، دیوان هند ۱۰۱۳ .

۱۲) مجمع النفایس از سراج الدین علی آرزو ، تاریخ اتمام ۱۱۶۴ ـ الیوت ۳۹۹ ، (رجوع کنید به بلاند ص ۱۷۲) .

۱۳) مخزن الغرایب ، فرهنگ تراجم احوال شامل ۳۱۴۵ شاعر ازاحمد علی هاشمی بن محمدحاجی ، تاریخ اتمام ۱۲۱۸ ـ الیوت ۳۹۵ (رجوع کنید به بلاند ص ۱۷۳ ـ فهرست اوده ص ۱۴۶) .

۱۴) خزانهٔ عامره ازغلامعلی متخلص بآزاد ، تالیف در ۱۱۷۶ ـ ضمیمهٔ آوزله ۶ ـ دیوان هند ۱۱۴۰ و ۲۷۳۶ ـ انجمن آسیائی همایونی ۱۸۷ ـ (رجوع کنید به بلاند ص ۱۵۰ ـ فهرست اوده ص ۱۴۳) .

۱۵) آتشکدهٔ حاج لطفعلی (بیک درحدود ۱۱۷۹) ـ کتابخانهٔ بادلین ـ الیوت ۱۷ و ۳۸۷ ـ چاپ شده (کلکته ۱۸۴۹) ـ رجوع کنید بفهرست اوده ص ۱۶۱ .

۱۶) حدیقة الصفا ، تاریخ عمومی از یوسف علی بن غلامعلی خان ـ تاریخ اتمام ۱۱۸۴ ـ درخاتمه تراجم احوال ـ الیوت ۱۵۶ .

۱۷) حدیقة الاقالیم ، دایرة المعارف جغرافیائی ، تالیف مرتضی حسین بلگرامی ، شروع بتالیف در ۱۱۷۰ الیوت ۱۵۷ .

۱۸) خلاصة الافکار ازابوطالب بن مغفورحاج محمد بیك خان ـ تالیف در ۱۲۰۷ ـ ۱۲۱۱ ـ الیوت ۱۸۱ (رجوع کنید به بلاد ص ۱۵۳ ـ فهرست اوده ص ۱۶۳) .

۱۹) مرآت آفتاب نامه ، تاریخ وجغرافیا وتراجم شعراء ، تالیف در ۱۲۱۷ ، از نواب عبدالرحمن شاه نوازخان هاشمی بنبانی دهلوی ـ الیوت ۱۲۱ (رجوع کنید به مورله کتاب سابق الذکر ص ۵۶) .

۲۰) زبدة الاشعار ، علم عروض ، آوزله ۵۷ .

۲۱) منتخبات شعرای ایرانی ، بی عنوان ، الیوت ۲۹۳ .

۲۲) مجموعهٔ اشعار رودکی باشرح گران بهائی ، بکلی جدید ـ ضمیمهٔ آوزله ۱۲۷ .

۲۳) مجموعهٔ اشپرنگر. ۱۳۷۸ (ضمیمهٔ آن شامل چند قطعه اشعار رودکیست که آقای دکتریان Jahn در برلن لطفاً باختیار من گذاشته اند) .

علاوه برآنچه ذکر شد و گذشته از کتابهای چاپی مزبور و کتاب لغت فارسی فولرس Vullers بکتب چاپی دیگر هم بقرار ذیل رجوع کرده ام :

۲۴) بهارستان جامی، چاپ شلختا Schlechta (وینه ۱۸۶۴) .

۲۵ و ۲۶) حدائق البلاغه تالیف میر شمس الدین فقیر دهلوی (کلکته ۱۸۱۴) . وترجمهٔ فرانسهٔ همان بتوسط گارسن دو تاسی Garcin de Tassy (عروض و قوافی زبانهای شرقی اسلامی Rhétorique et Prosodie des Langues de l'Orient Musulman

چاپ دوم ـ پاریس ۱۸۷۳ـ Paris 1873) .

زندگی رودکی و اهمیت شعر او

حکیم فرید الدین محمد (۱) الرودکی السمرقندی (۲) باسم اصلی عبد الله (۳) وبکنیه های ابو الحسن و ابوجعفر (٤) معروفست ، بنا برآثار موجود در آغاز نیمهٔ دوم قرن سوم هجری درديه رودك درماوراء النهر (بعقیدهٔ بعضیازتوابع سمرقند و بگفتهٔ برخی ازتوابع بخارا) (٥) متولد شده وچنانکه موثق ترین تذکره نویسان اطلاع میدهند کور (٦) بجهان

(۱) مخزن کنیهٔ ابو محمد را نیز میافزاید . ابن محمد در بت خانه و ندرت و حديقة الاقاليم .

(۲) تنها ندرت « البخاری » مینویسد .

(۳) عوفی و هفت اقلیم و بتخانه و سفینه ابو عبد الله مینویسند ، خلاصة الافكار حتی ابن عبدالله مینویسد .

(٤) در بتخانه فقط جعفر ، ندرت وحديقة الاقاليم بهمین نهج

(٥) تخلص او نیز از همین لحاظست ، عوفی فقط این وجه تسمیه را آورده ، نخست دولتشاه و پس ازو مؤلفین بعد تخلص اورا از اسم رود دانسته اند ، زیرا که شاعر در بربط نواختن مهارت داشته است .

(٦) عوفی چنین مینویسد و بپیروی او تذکره نویسان دیگر معتبر باستثنای دولتشاه . ما باین نکته کاری نداریم که آیا میتوان این مطلب را پذیرفت یا اینکه ، ای اعتبار گویندهٔ چنین افسانه ای باید بدآن ایمان آورد ، چنانکه یونانیان هم در بارهٔ هومر شاعر خود گفته اند . بسیاری از اشعار رودکی مخصوص تشخیص دقیق و لطیف او از الوان بر خلاف این عقیده است . مطلب عمدهٔ عوفی را که نویسندگان بعد کلمه بکلمه ازو اقتباس و تکرار کرده اند و با جمل بسیار زینت داده اند عینا نقل میکنیم : رودکی از ما در فدکی ودست و درزمرهٔ ایام از عجایب ایام آگه بود اما خاطرش غیرت خورشید و مه بود بصر نداشت اما بصیرت داشت مکفوفی بود اسرار لطیف بروی مکشوف محجوبی بود ازعالم ... صنع وصنم محجوب

آمده است ، در برخی از مآخذ مخصوصاً تصریح کرده اند که « اکمه» بدنیا آمده است ، اگر چــه بصر نداشت ولی بصیرت داشت ، با وجود اینکه نور چشم او محجوب بود ، اسرار لطائف فصاحت بر وی مکشوف و بی پرده بود ، از غایت لطف وطبع محبوب ، چشم ظاهر بسته داشت ، اما چشم باطن گشاده ، یکی از نوادر فلکی بودست و از زمرهٔ انام (تنها او) از عجــایب ایام آگه بود ، اما خاطرش (از حیث صداقت و صفا) غیرت خورشید ومه بود ، وبا وجودی که از مادر نابینا آمده ، ولی چنان زکی و تیز فهم (۱) بود کــه در هشت سالگی قرآن تمام حفظ کرد و قرآن بیاموخت و شعر گفتن گرفت و معانی دقیق می گفت ، چنانچه خلق بدان اقبال نمودند و رغبت او زیاده شــد (۲) و او را آفریدگار آوازی خوش و صوتی دلکش داده بود ، چنانچه هر وقت قفل زبان برای نغمه

چشم ظاهر بسته داشت اما چشم باطن گشاده مولد او رودك سمرقند بود و از مادر نابینا آمده اما چنان ذکی و تیز فهم بود که در هشت سالگی قرآن تمام حفظ کرد وقرآن بیاموخت و شعر گفتن گرفت و معانی دقیق می گفت چنانچــه خلق بدآن اقبال نمودند و رغبت او زیاده شد و او را آفریدگار آوازی خوش وصوتی دلکش داده بود و بسبب آواز در مطربی افتاده بود و از ابوالعباس بختیار که در آن صنعت اختیار بود بربط بیاموخت و در آن ماهر شد و آوازهٔ او باطراف و اکناف عالم برسید و امیر نصربن احمد ـ السامانی که امیر خراسان بود اورا بقربت حضرت خود مخصوص گردانید وکارش بالا گرفت و ثروت و نعمت او بحد کمال رسید حتا که گویند او را دویست غلام بود و چهارصد شتر در زیر بنهٔ او میرفت و بعد از وی هیچ شاعر را این مکنت نبودست و این اقبال روی نداده (اشپرنگر ۳۱۸ ـ ص ۸۱)

(۱) خلاصة الافکار مینویسد : دردید معانی دقیق وازتیز بینان زمان بود .

(۲) مرآت العالم هفت سالگی مینویسد ، مرآت آفتاب نامه مینویسد : در بیست سالگی قرآن را حفظ داشت ، حکیم بود ، شاعر و شوخ بود و در فن آوازه خوانی چون داود همگی ریبا میداست .

سرائی بگشودی دل فرشتگان بربودی و هر وقت با کلید نطق دهان باز کردی بزرگ و کوچك، پیر وجوان را مجذوب خود کردی (۱) وبسبب آواز در مطربی افتاده بود واز ابوالعباس بختیار که در آن صنعت اختیار بود بربط (بعضی عود گویند) بیاموخت و علوم موسیقی بیاد گرفت و بحدی در آن ماهر شد که در مطربی و شاعری شاه جهان شد (۲). آری در آوازهٔ مطربی چنان پیش رفتی که آب دست او در ایستگاه آوازه گرد خمود بباد دادی و آتش دل خاموش کردی (۳). چون آوازهٔ او باطراف و اکناف جهان رسید امیر سامانی وافی ابو الفوارس نصر بن احمد بن اسمعیل (٤) که امیر خراسان وماوراء النهر بود و بسبب سخاوت و انصاف و مردمی و کارگشائی و پارسائی شهرتی بسزا داشت و پیوسته نیك مردان وشاعران را صلات بی شمار می داد و همواره با ایشان پیوستگی داشت رودکی را بدربار خود خواند و با توجه خاص او را بردیگران برتری داد. رودکی همخوان وی شد وبدین سبب بمقام بلند رسید ومقبول بزرگان وعامهٔ مردم شد. دراثر نیك بختی نصر بن احمد در توانگری وی افزود ودارائی او ازغلام و بنه بحد کمال رسید. امیر وی را بسیار می نواخت و وی و دوستانش وبزرگان دیار هدایای بی‌شمار

(۱) این جمله ازهفت اقلیم است.

(۲) آنچه درعوفی نیست ازمخزن گرفته شده.

(۳) این حملهٔ مصنوع ازهفت اقلیم است.

(٤) درچند نسخهٔ خطی دولتشاهی بجای وافی، وفی و بجای نصر، صیر نوشته شده. هفت اقلیم نیز نصیر وشه و مانند واله و سفینه کنیت ابوالحسن باو داده است. خزانهٔ عامره او را بخط نصر بن نوح و مرآت الخیال نصرالدین دانسته. عوفی در یك مورد او را نصر بن محمد خوانده است.

برودگی می دادند (۱)، چنانکه پس از وی دیگر شاعری بدین درجه از توانگری نرسید. ازین حیث تنها تا اندازه ای عنصری در زمان غزنویان و امیر معزی در زمان سلجوقیان توانسته اند با او همسری کنند و آن هردو درتمامت عمر در دربار پادشاهان زیسته و بآسودگی زندگی بپایان رسانیده اند. رودگی را دویست غلام بود (۲) و چهار صد شتر در زیر بنهٔ او می رفت و ازین سبب بیش از هرکسی توانست برای بازماندگان خود چیزی باز گذارد (۳). تاریخ مرگ او را در میان سالهای ۳۳۰ تا ۳٤۳ نوشته اند (٤).

چنانکه تاریخ نخستین درست باشد بایستی یك سال پیش از ولی نعمت خود نصر ازین جهان‌رفته باشد زیرا که وی پس‌ازسی‌سال پادشاهی ببیماری سل (٥) در سال ۳۳۱ درگذشته است. از آهنگ سوز ناك مرثیتی که پس ازین خواهد آمد چنان نمودارست که روز های خوش نعمت نصر مدتی بپایان رسیده بود، بزعم من تاریخ دوم معتبر تر ست.

(۱) آتشکده چنین مینویسد، تطبیق کنید با مرثیتی که پس ازین خواهد آمد.

(۲) دولتشاه این غلامان را هندو و ترك دانسته، آتشکده و حدیقة الصفا هم چنین، مرت چهارصد غلام و کنیز هندو وترك نوشته است.

(۳) در آتشکده و سفینه چنینست، جامی (در سلسلة الذهب) در باب توانگری رودگی چنین گفته است: رودگی آنکه در همی سفتی. . . .

(٤) در آتشکده ۳۳۰، درخلاصة ۳٤۳، بتکده تاریخ ٤۰۷ را می ویسد که بهیج وجه معنی ندارد.

(٥) بنجانه بحقیقت چنین میگوید: بنابرگفتهٔ دولتشاه یکی از غلامانش اورا کشته است ولی بخطا رفته وابن بلا برسر پدرش احمد آمده است. هامر نیز این خطا را کرده و بنا بر سعیدنه او در سال ۳۵۲ کشته شده است.

در باب قریحهٔ شاعرانهٔ بلند وی تذکره نویسان همه اورا بسیار ستوده اند وهمه او را آدم الشعراء واستاد الفصحاء خوانده اند (۱) ونیز او را سردستهٔ شعرا (۲) ومشهورترین شاعری دانسته‌اند که سخنان لطیف گفته و دیگران بدو این عناوین داده اند: یکی ازمعروف ترین فصحای گذشته (۳)، پیشروستایشگران خاندان سامانی (٤)، کاروان سالارشاعران وپیشوای فصیحان (٥)، استاد استادان ومخصوصاً اوراسلطان شاعران (٦) نامیده اند. وی نخستین کسی بوده که دیوان ازو مانده و بعبارت دیگر تمام اشعار خود را آن چنان که معمول بوده است در مجموعهٔ کاملی گرد آورده (۷) و اگر ما نخواهیم چنانکه تذکره نویسان نوشته اند او را نخستین کسی بدانیم که گنجینهٔ فن سخن سرائی ایران را با کلید زبان گشوده است پس لااقل می‌توان بدیشان حق داد که اورا مخترع و بانی سخن بشمارند، یعنی کسی که بروشی نو آغاز سخن سرائی کرده و برای هر یك از اقسام شعر مانند مثنوی و قصیده و قطعه و غزل و رباعی روشی خاصی و خصایصی نهاده است. مدیحه سرایان بزرگ که پس ازو آمده اند مانند انوری و خاقانی وغزل سرایان نامی چون حافظ

(۱) مجمع و سفینه.

(۲) دولتشاه.

(۳) بدرت.

(٤) هفت اقیم.

(٥) خزانهٔ عامره.

(٦) عوفی و هفت اقلیم و سفینه و تطبیق کنید بابت خانه و حدیقة الاقالیم، معروفی معاصر رودکی در بارهٔ وی چنین گوید: از رودکی شنیدم استاد شاعران .....

(۷) خزانهٔ عامره. بتدوین دیوان سخن پرداخت.

و دوستانش حتی مناظره گفتن را ازو آموخته و با وجود بر تریهای بر جسته ای که داشتند نتوانستند هرگز بسادگی ولطافت وی سخن گویند. تمام کسانی که پس ازو آمده اند ریزه خوار خوان فصاحت وخوشه چین خرمن بلاغت او بوده اند (۱)، همچون ابر نعمت بر فراز جهان بودی وهمه دانشمندان چون صدف دهان بگشودندی (۲) و نیزوی بود که ایرانیان را ازناسزا گوئی تازیان رهائی داد چنانکه ایشان خود بفصاحت و بلاغت ایرانیان اقرار کردند. بیشتر از سخن گویان نامی زمان او و آنان که پس از وی آمده اند همه در ستایش وی همداستانند و در حق وی حسد نمی ورزند و او را بر تر از خود می شمارند (۳). گویند که سخنان وی در صد مجلد بوده است و بیش از ۰۰۰ر۳۰۰ر۱ شعر داشته (٤)، امیر نصر او را فرمود که داستان معروف کلیله و دمنه را

(۱) و (۲) واله و اوزله ۱۲۷ .

(۳) ابوالحسن شهید معاصر رودکی دربارهٔ وی گوید : بسخن ماند شعر شعرا ۰۰۰۰۰ (عوفی وهفت اقلیم وسفینه)، دقیقی نیز گفته : کرا رودکی گفته باشد مدیح ۰۰۰۰۰ (عوفی، هفت اقلیم، سفینه، نسخهٔ عوفی درین موضع پاره شده، درهفت اقلیم مصرع آخر چنینست : حو خرما بسوی هجیور بود،) عنصری گوید : غزل رودگی وار نیکو بود ۰۰۰۰۰۰ (عوفی ؛ مخزن ؛ هفت اقلیم ؛ سفینه) گویند چون دیوانه ای روزی بشعر رودکی خرده گرفت نظامی عروضی چنین گفت : ای آنکه طعن کردی در شعر رودکی ۰۰۰۰ (عوفی؛ هفت اقلیم ؛ مخزن ؛ سفینه)

(٤) رشیدی سمرقندی در زمان سلطان خضر گفته است : گر سری یابد بعالم کس بنیکوشاعری ۰۰۰۰۰ (عوفی ؛ بتخانه ؛ مرآت الخیال ؛ هفت اقلیم ؛ واله ؛ لب لباب ؛ سفینه ؛ خلاصه و اوزله ۱۲۷ ؛ بعضی مصرع اخیر را جنین خوانند : هم فزون تر آید ار جونانکه الخ ؛ برخی عدد را ۰۰۰ر۳۲۸ر۱ و برخی دیگر ۰۰۰ر۳۰۰ر۱ دانسته اند .

بنظم فارسی آورد و گویند چهل هزار درم بوی صلت داد (۱) . مثنویهای بسیار که اصل آنها ازمیان رفته واز آهنگ های گونا گون آنها پیداست که روش خاصی در سخن سرائی داشته ثابت می کنند که رودگی بجز این داستان جانوران که ازمیان رفته داستانهای دیگر نیز داشته که نابود شده است .

اشعار رودگی

نخست اشعاری را که در ستایش امیر نصر گفته است می آورم و آن قصاید یا قطعات حقیقی است و چند قطعهٔ کوچك غزل مانندست که در همین زمینه گفته شـده و شاید جزو مدایح مفصل تری بوده است . نکتهٔ جالب توجـه آست که پایان این اشعار بیشتر یکسانست چنانکه گاهی هم کلمات آن باهم توافق دارند و می توان پنداشت که همهٔ آنها از یك منظومه بوده است :

۱) آتشکده ، الیوت ورق ۳۸۷ ، ۱۸۲ ـ ۱۷ ، ۱۹۰ ب ، انتخاب ، آوزله ۱۹۸ ، ۸۶ پ :

منم غلام خداوند زلف غالیه گون (۱۹ بیت)

۲) آوزله ۱۹۸ ، ۱۷۵ :

بابروان چو کمان و بزلفکان چو کمند (۲٤ بیت).

۳) بتخانه ، الیوت ۳۲ ، ۳۳۰ ، آتشکده ، اشپرنگر ۱۳۷۸

(۱) شعری از عنصری در دولتشاه هست که این موضوع را تأکید میکند . چهل هزار درم الخ ... و نیز مرثیهٔ رودگی (که درذیل می آید) که گوید چهل هزار درم از نشاه و شصت هزار از اولیاش گرفته است این را ثابت میکند . راجع بکلیله و دمنه رجوع شود به شاهنامهٔ فردوسی چاپ موهل ج ٦ ـ ص ٤٥٥ .

مه نیسان شب خون کرد گوئی برمه کانون (۸ بیت) .

٤) بتخانه ، الیوت ۳۲ ، ۲۹۹ پ ــ ۳۰۰ پ :

تادل من با هوای نیوان گشت آشنا (۱۵ بیت) .

٥) الیوت ۲۹۳ :

خیال رزم تو گر در دل عدو گذرد (٥ بیت)

در ین جا اشعاری که در مدیحه است بپایان می رسد . نخست مرثیه ای را که بدان اشاره رفت می آورم و پس از آن غزلها دنبال یك دیگر خواهد آمد و البته چند بار مدح نصر در آنها هم دیده می شود .

٦) هفت اقلیم ، الیوت ۱۵۸ ، ۵۲۹ پ ــ ۳۳ ، ۱۵۹ ، ۱۶۶ پ ــ ۱۶۹ ، آوزاله ۳۷۷ ، ۵۱۵ ــ ۵۱۸ پ :

مرا سود و فرو ریخت هر چه دندان بود (۲۵ بیت) .

۷) آوزاله ضمیمهٔ ۱۲۷ ، ۱۷ پ و ۲۲ (این مجموعه این اشعار را دوبار دارد یك بار تنها متن آنهارا و باردیگرمتن وشرح آنهارا) واله ، الیوت ۴۰۲ ، ۱۲٤ پ ، اشپرنگر ۳۳۲ ، ۱۷۷ :

یك بار بود عید بهر سال بیك بار (۱۳ بیت)

۸) مخزن الغرایب ، الیوت ۳۹۵ ، ۱۲۸ ، آوزله ضمیمهٔ ۱۲۷ ، ۱ پ و ۲۱ ، واله ، لب اباب (تنها بیت دو و سه)

زهی فزوده جمال تو زیب و آرا را (٤ بیت)

۹) بت خانه ، الیوت ۳۲ ، ۳۰۰ ، اشپرنگر ۱۳۷۸ :

صبر من کوتاه گشت از عشق آن زلف دراز (٦ بیت)

۱۰ و ۱۱) آتشکده ، خلاصه ، اوزله ۱۲۷ ، ۱۶ پ و ۲۱ پ ، واله ، سفینه ، لب لباب :

فغان من همه ز آن زلف تابدار سیاه (۶ بیت)

سماع و بادهٔ رنگین وساقیان چو ماه (۳ بیت)

۱۲) بت خانه، الیوت ۳۲ ، ۲۹۹ پ :

من آن کشیدم و آن دیدم از غم هجران (۱۱ بیت)

۱۳) اوزله ۱۹۸ ورق ۱۷۵ :

صرصر هجر تو ای سرو بلند (۴ بیت)

۱۴) بت خانه ورق ۲۹۹ پ ، اشپرنگر ۱۳۷۸ :

ای جان از آرزوی تو رنجان (۳ بیت)

۱۵) واله، آوزله ۱۲۷ ، ۱۷ و ۲۲ ، خلاصه :

ای دل آشوب و دل آزار و دلا ارم پسر (۳ بیت)

۱۶) هفت اقلیم :

ای آنکه غم کشی و عزا داری (۵ بیت)

۱۷) این اشعار که هامر Hammer آنها را ترجمه کرده است برای دعوت امیر نصرست که ببخارا آید . دولتشاه، جامی (ص ۸۳ و ۹۵)، هفت اقلیم ، آتشکده ، خلاصة الافکار ، مرآة الخیال . بنا برگفتهٔ دولتشاه و کسانی که از وی پیروی کرده اند دل انگیزی هرات وحوالی آن امیررا چنان فریفته بود که « وجود دلگیری بزرگان دربار خود در آنجا ماند . بنابرگفتهٔ جامی وهفت قلیم این اقامت درمروشاهجهان بوده است . این درباریان روزی بمدادان بیش از خوراك از رودکی خواستند و وی این اشعار را ببانگ چنگ خواند . نسخهٔ این اشعار در کتابهای مختلف و حتی در نسخه های مختلف یك کتاب اختلاف بسیار دارد . نسخه ای را که جامی ضبط کرده است اساس قرار داده و درترجمهٔ خود

اختلاف نسخه ها را قید کرده ام . (ترجمهٔ شش بیت) .

۱۸ـ۲۲) قطعه های خمریه است که قطعهٔ آخر آن حد فاصلی میان قطعه و رباعیست .

عوفی، مخزن الغرایب ، خلاصة الافکار، آتشکده ومجمع النفایس (تنها دوبیت اول) ، هفت اقلیم ، واله ، سفینه، اوزله ضمیمهٔ ورق ۱۲۷، ۱٤ و ۲۲ ، مرآت آفتاب نامه :

شاد زی با سیاه چشمان شاد (٥ بیت) .

۱۹)عوفی ، مخزن الغرایب ، جامی (بیت اول را ندارد) ، هفت اقلیم ، اوزله ضمیمهٔ ورق ۱۲۷ ، پ ۱٥ و پ ۲۱ ، بت خانه ، الیوت ورق ۳۲ ، ۳۰۰ ، واله ، لب لباب ، اشپرنگر Sprenger ۱۳۷۸ (بیت اول را نیز ندارد) سفینه :

رودکی چنگ بر گرفت و نواخت (٤ بیت) .

۲۰) بت خانه ، هفت اقلیم ، آتشکده (تنها بیت اول) ، اشپرنگر ۱۳۷۸ :

بیار آن می که پنداری روان یاقوت نا بستی (٥ بیت) .

۲۱)هفت اقلیم :

برخیز و بمی خانه خرام ای بت کشمیر (٤ بیت) .

۲۲) هفت اقلیم ، سفینه (تنها بیت دوم) :

آن می که گر سرشکی ازو در چکد به نیل (۲ بیت) .

۲۳) قطعاً قطعه ایست در تصوف ، آتشکده :

برای پرورش جسم جان چه رنجه کنم (٥ بیت) .

۲٤) آتشکده و سفینه :

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت (۳ بیت).

۲۵) مخزن الغرایب، خلاصه، سفینه:

چمن عقل را خزانی ا گر (۲ بیت).

۲٦) عوفی، جامی، مخزن، آتشکده، مرآت العالم، هفت اقلیم، مجمع النفایس، سفینه:

زمانه پندی آزاده وار داد مرا (۲ بیت).

۲۷) عوفی، مخزن، خلاصه، واله و اوزله ضمیمهٔ ۱۲۷، (تنها بیت او را دارد)، مجمع النفایس:

زلف ترا جیم که کرد آنکه او (۲ بیت).

۲۸) عوفی، واله و اوزله ضمیمهٔ ۱۲۷ (ورق ۱۵ و ۲۱):

روی بمحراب نهادن چه سود (۲ بیت).

۲۹) آتشکده:

زهی سوار و جوان و توانگر از ره دور (۲ بیت).

۳۰) دولتشاه:

دردا و حسرتا که مرا دور روزگار (۲ بیت).

۳۱) عوفی و هفت اقلیم:

مرا جود او تازه دارد همی (۲ بیت).

۳۲) عوفی و فرهنگ فولرس جلد دوم ص ۳ ستون یك:

حاتم طائی توئی اندر سخا (۲ بیت).

۳۳) عوفی.

بحجاب اندرون شود خرشید (۲ بیت).

۳٤) حدیقة البلاغه ص ۵۸ و کتاب بلاغت و عروض

Garcin de Tassy تالیف گارسن دو تاسی Rhétorique et Prosodie
ص ۳۲ :

چاکرانت بگه رزم خیاطان اند (۲ بیت).

۳۵) در وصف قلم، عوفی و هفت اقلیم :

لنگ رونده است گوش نه و سخن یاب (۲ بیت).

اینک درخاتمه چند رباعی دیگر و ابیات پراکنده :

۳٦) آتشکده و هفت اقلیم :

ای از گل سرخ رنگ بربوده و بو (۲ بیت).

۳۷) آتشکده، حدیقة الصفا ورق ۳۹۸ پ، اوزله ضمیمهٔ ۱۲۷ ورق ۱۹ و ۲۲ پ، واله، لب لباب:

چون کار دلم ز زلف او ماند گره (۲ بیت).

۳۸) هفت اقلیم :

در منزل غم فکنده مفرش مائیم (۲ بیت).

۳۹) واله و اوزله ضمیمهٔ ۱۲۷ (نسخهٔ کتاب اخیر مغشوشست) :

بدین آشکارت ببین آشکار (یك بیت).

٤۰) هفت اقلیم، اوزله ضمیمهٔ ۱۲۷ ورق ۱۹ و ۲۲ پ، واله :

در عشق چو رودکی شدم سیر ز جان (۲ بیت).

٤۱) هفت اقلیم، اوزله ضمیمهٔ ۱۲۷ ورق ۱۹ پ و ۲۲ پ، مجمع النفایس، واله، لب لباب :

چون کشته به بینم دو لب کرده فراز (۲ بیت).

٤۲) حدیقة الصفا :

دل خسته و بستهٔ مسلسل موئیست (۲ بیت) .

۴۳) رودکی بجز هنرها دیگر چنانکه درلب لباب آمده است هر گاه که کسی (در برابر وی) اندیشهٔ چیزی می کرده وی بدان پی می برده وبدان مناسبت چیزی با آواز چنگ می خوانده است . مرد هوشمندی نمی خواست این نکته را باور کند و برای آزمایش او نزد وی رفت . آنگاه رودکی ابیات را ببانگ چنگ سرود و آن مرد بهنر وی پی برد :

گر بر سر نفس خود امیری مردی (۲ بیت) .

۴۴) خلاصه ، اوزله ضمیمهٔ ۱۲۷ ورق ۱۹ پ و ۲۲ پ ، واله ، لب لباب :

دیدار بدل فروخت نفروخت گران (۲ بیت).

۴۵) سفینه :

من موی خویش را نه ازآن می کنم سیاه (۲ بیت) .

۴۶) در مرگ ابوالحسن مرادی بخارائی شاعر (شاعر عربی سرای معاصر رودکی) ، عوفی ، خزانهٔ عام (نسخهٔ انجمن آسیائی ۱۸۷ ورق ۲۲۰) ، آتشکده ، هفت اقلیم ، اوزله ضمیمهٔ ۱۲۷ ورق ۱۶ و ۲۱ پ ، واله وسفینه :

مرد مرادی نه همانا که مرد (۲ بیت) .

۴۷) در مرگ شیخ ابو الحسن شهید (شاعر ایرانی و معاصر رودکی) ، عوفی ورق ۸۰ ، ندرت ورق ۳۳ ب ، مخزن ورق ۱۸۳ و غیره (همه ج، در شرح احوال شهید) :

کاروان شهید رفت از پیش (۲ بیت).

٤٨) فرهنگ فولرس ج ۱ ، ص ۱۹۸ ستون یك :
چون بانگ آمد از هوا بخنو (یك بیت) .
٤٩) واله ، اوزله ضمیمهٔ ۱۲۷ ورق ۱٦ و ۲۱ پ :
بیار هان بده آن آفتاب کش چو خوری (یك بیت) .
۵۰) اوزله ضمیمهٔ ورق ۱٦ و ۲۱ پ ، واله ، لب لباب ، سفینه :
کار بوسه چوآب خوردن شور (یك بیت) .
۵۱) فرهنگ فولرس جلد اول ص ٦۵٦ ستون دوم :
با دو سه بوسه رها کن این دل از گرم و جناك (یك بیت).
۵۲) سفینه :
هر که نامخت از گذشت روزگار (یك بیت) .

درین مقالت بجز اشعاری که از نسخهٔ برلن گرفته شده و بیش ازین انتشار یافته است چند قطعه و از آن جمله قطعهٔ مفصل تری وقطعهٔ دربارهٔ امیر نصر و ابیات در باب قلم تا کنون جائی منتشر نشده است . نسخهٔ این دو قطعهٔ اخیر چندن مشوشست که تا کنون نتوانسته ام آنها را چنان تصحیح کنم که بخوبی معنی آنها بدست آید .

***

ـ ۵ ـ

در کتاب « فرهنگ بزرگ بین المللی قرن نوزدهم » Grand dictionnaire universel du x x e siecle تألیف مؤلف شهیر فرانسوی پیر لاروس Pierre Larousse در مجلد سیزدهم صحیفهٔ ۱٤۲٦ در باب رودکی چنین نوشته شده :

« رودکی (ابو الحسن) شاعر ایرانی که در زمان نصر پسر احمد حرمت بسیار داشت . تاریخ ولادت ومرگ ایشان معلوم نیست اما پیداست که نصر خود بسال ۹٤۳ در گذشته است . رودکی بسیار توانگر بود ؛ دویست غلام وچهارصد شتر داشت . گویند اشعار وی صد مجلد میشده و یك میلیون و سیصد بیت داشته است ، لیکن ازمیان رفته . افسانهای بید پای را نظم کرده بود و در پاداش هشتاد هزار سکهٔ سیم بوی دادند . »

***

— ٦ —

مستشرق فرانسوی شارل شفر Charles Schefer در کتاب " منتخبات فارسی» Chrestomatie Persane ج ۲ ـ چاپ پاریس ۱۸۸٥ در صحایف ۲٤۷ و ۲٤۸ از « یادداشت ها و توضیحات » Notes et éclaircissements که در مقدمهٔ کتاب بفرانسه نوشته است شرحی در بارهٔ رودکی ثبت کرده که ترجمهٔ آن بدین گونه است :

« در بارهٔ نام و کنیت رودکی مؤلفین موافقت ندارند . بنا بر رأی برخی نام او ابوالحسن یا ابوعبدالله محمد وبنابرعقیدهٔ پاره‌ای دیگر ابوالحسن جعفر بن محمد بوده است . همان تردید در بارهٔ مولد او هست ، یا در سمرقند ، یا در بخارا و یا در رودك ولادت یافته است و آن قصبه ایست از توابع بخارا یا اینکه در رودك دیگر متولد شده که دهی در حوالی نخشب باشد . رودکی نابینا از مادر زاده بود ، ولی چنان تیز هوش و با حافظه بود که در هشت سالگی قرآن را از بر کرده بود . هر چند که حنظلهٔ باد غیسی و فیروز مشرقی و ابوسلیك جرجانی بیش ازو شعر

پارسی گفته‌اند ولی اورا پدر شاعران ایران میدانند و اورا « آدم الشعراء »
لقب داده بودند. رشید وطواط وی را در صف اول جای داده است :

گر سری (!) یابد بعالم کس بنیکو شاعری   رودکی را برسر آن شاعران زیبد سری

رودکی موسیقی دان زبر دستی نیز بود : آواز می خواند وچنك
را بکمال می نواخت. در دربار امیر سامانی نصر بن احمد بن اسمعیل می
زیست وستایشگر وشاعر مقرب او بود. بفرمان این پادشاه کتاب کلیله
و دمنه را نظم کرد ؛ این کار در حدود ۳۲۰ (۹۳۲ میلادی) بپایان
رسید و بگفتهٔ عنصری چهل هزار درهم جایزه گرفت :

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش   عطا گرفت بنظم کلیله در کشور

دیوان رودکی شامل قصاید و غزلیات بسیار بود ؛ گذشت زمانه
تنها چند قطعه از آنها را فرو گذاشته است.

اگر بگواهی مولف مفتاح التواریخ اعتماد کنیم رودکی بسال
۳٤۳ (۹٥٤ میلادی) باید در گذشته باشد. رجوع کنید بکتاب
هفت آسمان تالیف مرحوم مولوی آقا احمد علی ــ کلکته ۱۸۷۳ ــ
ص ٦ ــ ۱۱ The haft Asman by the late Maulawy Agha Ahmad
Ali, Calcutta 1873, pages 6-11 ».

* * *

\- ۷ -

مستشرق شهیر فرانسوی دار مستتر James Darmesteter
در کتاب کوچکی که نام « مآخذ شعر ایران » پاریس ۱۸۸۷
Les origines de la poésie persane Paris 1887 دارد فصل چهارم
را وقف رودکی کرده است ودربارهٔ او (ص ۱۱ ــ ۲۸) چنین می نویسد.

« در جلوس سامانیان شعر نیز بتخت نشست . ملك نام بر همهٔ این دوره دست یافت و آن نام رودکی شاعر نابینای بخارا بود که شعر ایران وی را در مهد خویش چون همروس Homère آشکار می سازد .

رودکی دربخارا درنیمهٔ قرن نهم یعنی قرن سوگند های اشتراز- بورگ Les Serments de Strasbourg زاده شد . از مادر نابینا زاد « ولی چشم باطن داشت » ؛ دیدهٔ باطن او چنان روشن بین بود که گاهی ما را از درست بودن این افسانه بشك می اندازد ، زیرا در اشعاری که ازو برای ما مانده یا بوی نسبت می‌دهند رنگها چنان آشکارست که انتظار نمی رود وگاهی‌چنان می نماید که یکسره فراموش کرده است نابیناست. در هشت سالگی قرآن را ازبرداشت و بسرائیدن پرداخته بود . نصر پسر احمد سامانی مجذوب قریحهٔ او شد و وی را بشخص خویش مخصوص کرده بود. هرگز شاعری‌چنان نعمت ندیده است ، حتی عنصری دردربار محمود. دویست غلام درخدمت وچهار صد شتر باربرداشت وتوانست برای بازماندگان خود « ثروتی بیش از آنچه شعراء بخواب بینند» بگذارد.

داستانی که درمشرق زمین معروفست توانائی شگفت شعر وی را در وجود ممدوح تاجور او آشکار میسازد : امیر نصر از بخارا بمرو رفته بود و « ملکهٔ جهان » چنان او را از دل انگیزی مجذوب کرده بود که بزرگان بخارا نسبت بپای تخت درهراس بودند . شاعران خراسان پیوسته ناسزا ها نسبت باین شهر نو خاستهٔ ماوراء النهر و کوبهای تنگ و مغاکهای آن میسرودند .

یکی ازیشان میگفت : « اصیل‌ترین اسبها درورود بخارا بزودی خری میشود. دیدگان من هنوز بیغوله‌ای گنده‌تر ازین شهر که امیر

شرق آن را پای تخت خود کرده ندیده است » (۱).

دیگری میگفت: « هنگامی که در جای دیگر دم گرم باد ها هر بامداد نکهت دلپذیر شهر ها را با خود میآورد بخارا چون مردار جهانست » (۲).

بزرگان بخارا از رودکی در خواستند امیر را شعری خواند که عشق و دریغ بخارا را در وی بیدار کند. روزی بامدادان بر سر خوان رودکی چنگ بر گرفت و گفت: « بوی جوی مولیان آید همی » الخ.

شاه ازین یادگار ها بجوش آمد و با جامهٔ شب و بی موزه براسب نشست. یکسره ببخارا رفت.

معروفست که رودکی آوازی فریبنده داشت و زبر دستی او در موسقی چون زبردستی اودرشعر بود. درمیان هنر های دیگر زبردستی شگفتی در خواندن افکار (Thought - reading) داشت و چنان بخوبی ضربان دلها را در جوار خویش حس میکرد که میتوانست با چنگ آوازی و ترانه ای بخواند که مطابقت تام با احساسات وی داشته باشد. روزی کسی که ایمان بعشق نداشت ازوی برهانی خواست. رودکی وی را بعقیدهٔ خود بایمان آورد واین ابیات را بخواند:

گر بر سرنفس خود امیری مردی بر کورو کر ارخرده نگیری مردی

---

(۱) ابواحمد بن ابوبکر:

اوالفرس العتیق انی بخاری لصار بطبعه فیها حمارا
لم تر مثلها عینی کنیفا نبواه امیر الشرق دارا

(۲) ابومنصور عبدوی:

اذا ما بلاد الله طاب نسیمها وفاحت لدی الاسحار ریح البنفسج
رایت بخاری جیفة الارض کلها کانك منها قاعد وسط مخرج

مردی نبود فتاده را پای زدن گر دست فتاده ای بگیری مردی

شهرت او تنها شهرت درباری نبود. یکی از منظومات او تمام ایران را جلب کرده و ازین‌شهر بآن شهر رفته بود، این‌منظومه ترجمهٔ کلیله و دمنه بشعر بود که اینك از میان رفته است و کلیله و دمنه آن کتاب معروف افسانهای اخلاقیست که پیدایش آن از بودائیان هندوستانست و بمنزلهٔ سلف کتاب هزارو یك شب وحکایت های منظوم و افسانهای ماست و بجائی رسیده که هنوز نه تورات و نه قرآن و نه کلمات بودا بآنجا نرفته است. پس ازمرگ رودگی‌ستایش‌او بجای ماند. اورا استاد بی‌مانند و آفریننده شعر و درهرفن بی‌قرین وستارهٔ بامدادی شعران و سلطان و ابوالبشر شعرا خوانده اند. یکی از رقیبان او شهید از مردم باختر میگفت:

بسخن مـاند شعر شعـرا رودگی را سخنش تلوینهاست
شاعران راخه واحسنت مدیح رودگی‌راخه و احسنت هجاست

اشعار رودگی بغایت فراوان بود: میگویند که یك میلیون و سیصد هزارشعر گفته‌است؛ از آن تنها چند صد بیت برای‌ما مانده است، و در آن میان برای تأسف از آنکه بیش ازین چیزی نمانده است بقدر کفاف اشعارخوب هست و اشعار سردی نیز هست که ما را از فقدان آن همه شعر خشنود میکند.

باز ماندهٔ اشعاراو را میتوان سه دسته قسمت کرد: اشعاردرباری، اشعار عاشقانه و اشعاری که در حرمان وحسرت سروده است.

رودگی بعنوان شاعر درباری توانگر شد؛ وای چنانکه می‌توان انتظار داشت این مدایح شعر ما را بسیار متأثر نمیکند. با این همه

جای آن دارد که سنجشی شگفت درمیان شاعر ستایشگر ایرانی و استاد مداحان یونان کرد. پندار Pindare از خود می پرسد: درستایش فلان که بمن صلت می‌بخشد ولی چندان شایان اعتنا نیست چگونه میتوان از مدح او بمضمونی که شایان اعتناست تخلص کرد؟ ولی در برابر رودکی که بیش از یك ممدوح ندارد و ممدوح وی همیشه همانست موضوع چنین است: از هر مضمونی چگونه می توان ستایش امیر را بر آورد؟ حل این دشواری بسیار ساده است: او دو موضوع را باسنجش وقیاسی بهم می پیوندد. وصف بهار: طبیعت در شادیست، لاله گل کرده است، باد عطر آگین است، شاخ رعنا از دم بهار می لرزد چون چشم دشمن در برابر تیغ امیر. امیر جایگاه فتح و شادی و جز آنست. ـ وصف خزان: باد خزان کیمیا گرست، وگر نه چگونه می تواند میوه های باغ را بزر بدل کند؛ باد خوارزم سکهای زر (برگهای زرد) را در میان بیشه پراکنده است، چون باران دست شاه در دل کسانی که دیدار او آمده اند. زیرا که شاه تاند خواهی داشته باشد جز نبرد کاری دارد؛ تا یك درهم داشته باشد جز دادن او راکاری نیست و غیره. (خوشا آن کس که باور کند!). رنج عشق: رودکی اسیر خوبروئیست که او را با هزار کمند بسته است، ولی از هرگز از بند نمی ترسد زیرا آزادگی شاه او را آزاد ساخته است؛ شاهی که بانگ ناتوان را می‌شنود، چون مادری که آواز گم شده فرزند می شنود وغیره. هرچه گریز نامترقب تر باشد بیشتر غرور شاه بوسیلهٔ مهربان ترین خیانت های شاعر مسرور و شگفت زده می شود. و دینار بر سر شاعر نیك بخت می بارد. برای شاعر که جایزه برده است چه می ماند؟ وظایف و القاب: باداش خود

را گرفتند بیهوده گویان در پی بیهوده رفتند. Acceperunt mercedem suam, vani vanami .

خوشبختانه رودکی بجز شاعر درباری چیز دیگر هم بوده است. عشق ورزیده و هرچند که ناز پروردهٔ توفیق بوده رنج هم برده است. راستست که بیشتر از ترانهای عشق او تااندازه ای بسیار داخل درمعاهدات و قواعد عشق ست که آفت ادبیات سنجیده است و قسم اعظم شعر ایران را تحمل نا پذیر جلوه می دهد و چنانکه آشکارست از زمانهای قدیم پدیدار می گردد: محتملست که ایران جدید جز گرفتن دنبالهٔ عادت ناله کنندگان پیشین کاری نکرده باشد؛ من شك ندارم که دردربار داریوش هم اشعار مصنوع می سروده اند. نزد این شاعر همهٔ این قواعد بیهوده که درزمان پیری گوته را آن چنان فریفت دیده می شود، هرچند که ناز مصنوع تر و بارنگی طبیعی است:

یك بار بود عید بیك سال وبیك بار (شش بیت) و غیره.

از آن دلدادگی صمیمانه که بخوبی می تواند بالطف شعر و بد سلیقگی توام شود و پرتوی از حقیقت بر آن بیفکند درین غرور های دلبرانه چیزی نیست؛ از آن تغییراتی که عشق را آئین می سازد ودر آن شاید اندیشه با دل انباز باشد ولی اگر دل نباشد اندیشه در آن کار نمی کند نیز هیچ نیست؛ از آن ارجمندی سیمای دلبر که از بس دیدهٔ شاعر را پر کرده همهٔ افق و همهٔ آسمان وی را هم انباشته است نیز چیزی نیست. جوئی که دلبر رودکی رخسارهٔ خود را درآن می شوید برنگ گل سرخ در می آید؛ زمینی که گیسوان خود را در آن می گشاید مشك می شود؛ اورونت Oronte هم اگر در بخارا شعر

گفته بود چنین می‌گفت. رودکی بشگفت می‌آید که لاله از زنگ زمین بر می‌آید با آنکه در دلبر او زنگست که ازلاله بر می آید، یعنی که خال بر رخ اوست.

روزی که این اشعار را در حرم نصر سرودند می بایست همهٔ فیلامنت های Philaminte بخارابوجدآمده باشند.

آنچه در اشعار عاشقانهٔ رودکی در صف اولست پیش از همه چیز ن روح و آن شکلی است که عشق نزد کسانی که عاشق نیستند بخود می گیرد:

با دو سه بوسه رها کن این دل از درد خناك
تا بمن احسانت باشد احسن الله جزاك

ولی دریغا که دو یاسه بوسه بسنده نیست:

کار بوسه چو آب خوردن شور بخوری بیش تشنه تر گردی

درین آواز کامیابی دلدادهٔ خرسند با آنکه بسیار مصطلحات مخصوص است باز شوق طبیعی دیده می شود:

کنون وصال همه بردلم فرامش کرد خوشا وصال بتان خاصه ازپس هجران
(٦ بیت)

گاهی در برابر این زیبائی جهان که ازراه اندیشه وازچشم دیگری ر آن آگاهست بخود بر می گردد:

نگارینا شنیدستم که گاه محنت وراحت
سه پیراهن سلب بوده است یوسف را بعمراندر
(سه بیت)

طبیعت او و پس از آن شعر با تأثر واقعی ورنج می آید:

چون کشته ببینی‌ام دولب گشته فراز از جان تهی این قالب فرسوده بآز
بر بالینم نشین و می گوی بناز کای من تو بکشته وبشیمان شده باز

سالها چنین گذشت ، درپای دلبران و ساغر بدست و چون هراس Horace سرود که « امروز را غنیمت شمار » Carpe diem و ترانهٔ « گلهای بسیار فراری » را خواند :

شاد زی باسیاه چشمان شاد (چهار بیت) .

این شراب را باهمان غرور دلبرانه و همان شیرین سخنی دلبری وصف کرده است :

روکی چنگ بر گرفت و نواخت (چهار بیت) .

جای دیگر یاقوت گداخته است ، تیغی است که در برابر آفتاب کشیده باشند ، چنان پاکست که گوئی ساغری‌ازگلابست ، چنان شیرینست که گوئی خواب درچشم بی خوابست : « می بنوش ، زیرا که می غم تازه آمده را پیر میکند. هنگامی‌که تندر درآسمان‌می غرد می بنوش وبانگ رودوچنگ بشنو» : چه‌گوارااست روی‌دریای پهناور(Suave mani magno)

عمر خیام چندی پس از آن خواهد گفت : « دو روزست که هر گز خودرا بدان مشغول نخواهم‌کرد، روز دیروز وروز فردا » . رودکی این نکته را بیش ازوی دانسته است : « ازروزی که می آید شاد باش و از روزی که می رود غمین مشو » .

ولی بمرور زمان هنگامی که بسیار روز ها بگذرد روز حاضر مستی خود را از دست می دهد :

روز های جوانی ما روز های پیروزی ماست For the days of our youth are the days of our glory !

این روز های جوانی و پیروزی چنین بر رودگی گذشت واوهم چون ویلن Villon و چون موسه Musset و چون بایرون Byron و چون شاعران دیگر که زود پیرشدند نا گزیر از اشعارحسرت آمیزشد. عشق با جوانی رفته بود: پشتیبان توانای او امیر نصر مرده بود:

همی‌چه دانی‌ای‌ماهروی‌مشکین موی که حال‌بنده ازین‌پیش برچه سامان بو

(هفت بیت)

با این‌همه رودگی بی پرخاش بپیری تن درنداد. ـ یکی‌ازشاعران هم عصرخسروانی می‌گفت:

عجب آید مرا ز مردم پیر که همی‌ریش‌را خضاب‌کنند
بخضاب از اجل همی نرهند خویشتن را همی‌عذاب‌کنند

رودگی حس کرد که این متوجه اوست و با لطافت پاسخ داد:

من موی خویش را نه از آن میکنم سیاه (دوبیت)

این‌دارو بیهوده بود. مرگ پهلوی اورا می‌زد که اورا آگاه کند. ستایشگر و دوست اوشهید از مردم باختر که شاعری حقیقی بود از دست او رفت و او گمان برد که در فقدان وی قریحهٔ خود را از دست داده است. چرا در جوانی نرفته است درحجرهٔ خانقاهی در پای شیخی آسایش را بر گزیند؟

رهی‌سوار وجوان‌وتوانگر ازره دور بخدمت آمد نیکوسگال ونیك اندیش

(دو بیت)

چون جهان اورا رها کرده بود او هم جهان را رها کرد: شادی زداش زیر پردهٔ خویش و این حکیمان یونان را که در آن زمان چنان

رواج داشتند و شاید او هم ایشان را پرستیده بود . رودکی گفت ، بسوی پیامبری برگشت که بی‌شك در روزهای شادی کمتر در اندیشهٔ او جای داشته است :

برای پرورش جسم جان چه رنجه کنم که حیف باشد روح القدس بسگبانی

(دو بیت)

آیا در اینست که آسایش یافت یا درجبر و تفویض فلسفهٔ انسانی ؟

ای آنکه غمگنی و سزاواری (پنج بیت)

شاعر پیر نابینا توانست این چنین در آسایش منتظر دم باز گشت خود بتاریکی های ثانوی باشد : نیك بخت تر از دیگران ، تنها گذشت زندگی وی را بدین پارسائی راهبر شده بود که غم انگیز ترین پارسائی هاست ، یعنی تسلیم که خواهر مهتر مرگست .

***

— ۸ —

مؤلف انگلیسی ف . ف . اربثنت F. F. Arbuthnot در کتاب موسوم به « تمثالهای ایرانی » Persian portraits چاپ لندن ۱۸۸۷ London 1887 که مجموعه ای از تاریخ و ادبیات ایرانست در بارهٔ رودکی (ص ٦٦ ـ ٦٧) چنین می نویسد :

« رود کی که نام اصلی او فرید الدین ابو عبد الله بود لقب خود را از رودك زادگاه خویش که در سمرقند یا بخارا بود گرفته است . در میان قرن نهم نابینا بجهان آمد ولی بواسطهٔ برتری در هوش و قریحهٔ فوق العاده در دربار امیر نصر سامانی بپایهٔ بلند رسید که خداوندگار

بخشندهٔ او بود و در بخارا پادشاهی می کرد. رودکی در ۹۲۵ میلادی ترجمهٔ تازی افسانهای بیدپای را بنظم پارسی‌آورد وازامیر پشتیبان‌خود چهل هزار درهم گرفت. وی نخستین کسیست که دیوان یا مجموعه ای از منظومات در زبان فارسی گذاشته است وبسیاری اورا پدر شعرپارسی دانسته اند. در ۹۵۴ میلادی در گذشت.

---

* * *

— ۹ —

چارلزج. پکرینگ Charles G. Pickering ازدانشمندان انگلیسی قرن نوزدهم میلادی که مقالاتی چند در بارهٔ شاعران ایران نوشته است در مجلهٔ ملی National Review شمارهٔ ماه مای ۱۸۹۰ مقالتی در بارهٔ رودکی بعنوان «چاسر ایرانی (۱) A Persian Chauser» نوشته است که اینست ترجمهٔ آن:

چاسر ایرانی

در دورهٔ تاریخ هر ملتی هنگامی می رسد که پس ازهمهٔ انقلابها و تشنجهای تولد آن ملت گلهای صنعت و اندیشه ناگهان شکفته و باز میشود. لازم نیست برای یافتن امثال آن دقت کنیم. تاریخ قدیم وجدید

---

(۱) جوفری چاسر Geoffrey Chaucer شاعر نامی انگلیسی است که از حدود ۱۳۴۰ تا ۱۴۰۰ میلادی می زیسته و در لندن ولادت یافته و گویندهٔ داستانهای کنتربوری Canterbury بوده وداستان گل سرخ Roman de la Rose را بانگلیسی ترجمه کرده و مقلد صنایع قدیم و صنایع ایتالیا بوده و چون یکی ازموسسان شعر انگلیسی و ادبی بوده است از این دو حیث شباهتی برودکی دارد وبهمین جهة نویسندهٔ این مقاله رودکی را چاسر ایرانی نامیده است.

اروپا چندین مثل ونمونهٔ خوب درهمین باب دارد. همین نکته در مورد ایران جدید راست میآید که با همهٔ تغییرات عمده که در سرنوشت و در حکمرانان و پادشاهان آن روی داد هنوز تا اندازه ای یگانگی زندگی و ترقی ملی خودرا از قرن نهم تا کنون نگاه داشته، خاصه در زمان پادشاهی بر جستهٔ پادشاه دانشمند کنونی آن که اکنون زیور تخت پادشاهی ایرانست و دوبار میهمان گرامی ما بوده است.

هنگامی که پادشاهی عظیم خلفا درحال ویرانی و نابود شدن بود نیرو و اقتداری جدید و تازه نفس در شمال شرقی کشور برخاست و پس ازغلبه برچند رقیب توانا قلمرو نفوذ و حکمرانی خود را بشتاب بسوی جنوب و مشرق و مغرب در بیشتر سرزمینی که امروز بنام تاتارستان و افغانستان خوانده میشود بسط داد. مرکز یا سرچشمهٔ این نفوذ بخارا پایتخت ماوراءالنهر بود که شهرهای نامی آن مرو دومین پای تخت خراسان و نیشابور وهرات وسمرقند بود و درین سرزمین بود که نیرو و استقلال ایران نخستین بار توسعه یافت. در زمان فتوحات خاندان سبکتکین محل حکومت بدستیاری زرافشان ازین شهر انتقال یافت.

نقطهٔ اعتلاء و عظمت نخستین پیشرفت ایران در نیمهٔ اول سدهٔ دهم بود که درآن وقت قسمت اعظم اروپا درتیرگی توحش فرورفته بود، بجز انگلستان(۱) که بعضی بارقه‌های علم ودانش ازسرچشمهٔ فیض آلفرد Alfred و پس ازو پسرو نوادهٔ وی می‌تابید ولی درجاهای دیگر این تیرگی توحش

(۱) سرود جنگ برونان بوره Brunanburh که قدیم ترین و شیوا ترین یادگارهای نخستین انگلستان است از همین زمانست.

سیار تاری بود (۱).

درهمین هنگام تیرگی توحش اروپا بود که ستارهٔ تابناك رودکی در افق اشعارفارسی درخشیدن گرفت. برتخت بخارا نصربن احمد سامانی نشسته بود که بهترین معرف ونمایندهٔ آن سلسلهٔ نامی بشمار میرفت که پایهٔ توانائی وبزرگی آن را بیش ازیك قرن پیش ازآن مامون خلیفه نهاده بود. باید بیاد داشت که این شاعر ایرانی هم مانند نخستین چکاوك ما شاعر درباری بود و راستی در محیط اجتماعی قدیم یگانه مرکز توسعهٔ معقولات همان دربار بود. قصیدهٔ مدیحه اساس اشعاری بود که او بر روی آن یك سلسله آثار شاعرانهٔ ابتکاری بنا نهاد (۲). همچنین تقریباً درهمهٔ آثارنخستین چاسرمدایح کسی ازاعضای خاندان شاهی را می بینیم. همین مدیحه سرائی در آخرین اثر چاسر بنام قصهٔ خداوندگار Squire's Tale، آن قصهٔ جاودانی شرقی که متأسفانه نیمه‌تمام مانده است، دیده میشود. دربار نصر بن احمد بن اسمعیل برای پرورش و تربیت شاعران مانند دربار ادوارد Edward سوم مناسب بود. امیر نصر که وادهٔ نخستین پادشاه مستقل ماوراءِ النهروخراسان بود درکودکی بتخت شاهی نشست وخوشبختانه برای مقام شاهانه‌ای که داشت تربیت مناسب داشت. نیکنامی او برای خوشبختی او را بنام امیر سعید مشهور کرده بود، هر چند که مانند هانری Henri پادشاه ما در جوانی بمرض سل مرد. هنگام مرگ نیز خوش بخت بود (۳). درسی وهشت سالگی مرد،

(۱) بجز ایرلند که درآن هنگام نظیرخوبی برای انگلستان بود ولی تابش تمدن اسکندرانی آن بزودی در تیرگی ابر نادانی فرو رفت.

(۲) پیندار Pindare درین مورد نمونهٔ خوبیست.

(۳) پدرش بدست خادمان خود هنگامی کشته شد که انقلابی درکار ایجاد شدن بود.

پس از آنکه سی سال درست بی هیچ دغدغه و تشویش پادشاهی کرد و دورهٔ شاهی او یکی از دوره های برجستهٔ تاریخ خاندان سامانیست. قصه های بسیار در بارهٔ دادگری و بخشندگی او معروفست ولی ما بذکر یکی از آنها اکتفا میکنیم: وقتی باو گفتند که بازرگانی گوهر شاهواری را سیزده هزار درهم که تقریبا پانصد لیرهٔ امروزست خریده. نصر در پی خریدار فرستاد و چون آورد دید که آن گوهر از آن اوست و ازوی دزدیده اند. بازرگان گوهر را از یکی از غلامان شاه خریده بود. غلام را حاضر کردند و وی اقرار کرد که گوهر را دزدیده و قسمت اعظم بهای آنرا خرج کرده است. نصر فرمان‌داد چهارده هزار درهم ببازرگان بپردازند وچون بازرگان درخواست کرد که بغلام رحم آورند نصر گفت: «خونش را بتو بخشیدم، وی را با خویش ببر.»(۱) و غلام را با قباله ببازرگان بخشید و این گذشته از بهائی بود که دوباره برای گوهر پرداخته بود ومی‌باید امیدوار بود که بازرگان غلام را بعادات بهتری خوی داده باشد.

حکیم فریدالدین محمد در رودک از توابع سمرقند زاده شد واین واقعه می بایست در آغاز پادشاهی اسمعیل بزرگ که جد نصرست یعنی در ربع چهارم قرن نهم روی داده باشد. در فارسی رود بمعنی آهنگ (Melody) است اما تخلص رودکی بمناسبت هنرمندی اودررشتهٔ موسیقی نیست بلکه بواسطهٔ شهر ولادتگاه اوست و تخلص او از نام اصلیش

(۱) میرخوند، چاپ دفرمری Defémery ۱۸٤٥ ـ ص ۲۸. خونش بتو بخشیدم و مراد از خون زندگانی غلامست.

مشهور ترست(۱). نیز گفته اند که وی مانند همر کور زاده شد(۲). اینجا عوفی می‌گوید: « معذلك وی هوشیار بود، زیرا در هشت سالگی تمام قرآن را از بر کرده بود و قرآن را بروایت درست میدانست (۳). گذشته ازآن شروع بسرودن مبتکرات و بیان سخنان دلاویز کرده بود، چنانکه مردم از شنیدن آن حظ می بردند و رغبت ایشان بهم نشینی او هر روز بیشتر میشد. خداوند بوی آواز دلپذیر و بانگ دلربائی بخشیده بود. ازین روی وی باز مرهٔ مطربان از آنجمله با ابو العباس بختیار که مهارتی بسیار داشت آشنا شد و نواختن مربط را بیاموخت و در آن نیك زبر دست شد(٤) تا آنکه آوازهٔ شهرتش باقصای جهان رسید و امیر نصر بن احمد سامانی که فرمانروای خراسان بود وی را نزد خویش مقرب ساخت و کار او بالا گرفت و نعمت و مالش بحد کمال رسید، چنانکه گویند مهتران وی دویست و شتران حامل دستگاه وی چهار صد بود. هیچ سازنده ای را پس‌از وی این اندازه بسطت مال و نیك بختی فراهم نشد. » تا اینجا را ازعوفی نقل کرده ام. دیگران گفته اند که رودگی

(۱) این نکات از تذکرهٔ محمد عوفی (قرن دوازدهم) بر می آید ووی نخستین کسیست که شرح حال این شاعر را نوشته و ظاهراً نسخهٔ این تذکره منحصر بفردست. بیشتر منتخبات را نیز از همین کتاب گرفته ام.

(۲) این مطلب را که در یکی از اشعار خود بدان اشاره کرده فقط در کتاب عوفی می توان دید.

(۳) خواندن قرآن بروایت درست درست ادا کردن کلمات آنست که عدهٔ اندکی از مسلمانان از عهدهٔ آن بر می آیند.

(٤) این همان سازیست که یونانیان بربیطوس Barbitos گویند. مورخین دیگر عود ضبط کرده اند.

ندیم پادشاه شد یعنی بر سفرهٔ پادشاه غذا میخورد و یکی از اعضای ممتاز و خاصان دربار بود و نه تنها امیر و رفیقانش هدیه های بی شمار باو دادند بلکه جایگاه های بلند در کشور باو بخشیدند که لااقل با ترقیات کوچك چاسر برابر بود. توانست برای بازماندگان خود ترکه‌ای بگذارد که دیگران بخواب هم ندیده بودند. جامی آخرین شاعر بزرگ ایرانی در قرون‌وسطی درسلسلة الذهب خود اشاره ای بهمین روایت توانگری رودکی میکند و میگوید:

رودکی آنکه در همی سفتی (سه بیت)

درتاریخ وفات او اختلافست، پاره ای از مورخان ۳۳۰ (۹۴۱ م.) هم نوشته اند ولی از بسیاری احساسات غم انگیز که درین مرثیه دیده میشود و پیداست که هیچ گونه ریا وتظاهری درکار نبوده است استاد اته Ethé چنین نتیجه میگیرد که سال ۳۴۳ (۹۵۴ م.) چنانکه مؤلف معتبر دیگری هم ذکر کرده تاریخ صحیح آنست. بشتیبان این شاعر مدتها پیش از آن در گذشته بود و درآن‌سال امیر حمید نوح بن نصر در میان آشوب و طغیانی که نزدیك بود بنتیجه برسد در حال احتضار بود و این حوادث مدرك خوبی برای آهنگ غم انگیز این اشعارست.

همهٔ تذکره های ایرانی پرارستایش های بلند در بارهٔ اشعار اوست. او را بلقب «آدم الشعراء» و «استاد بلغاء» میخوانند و سرمشق همهٔ کسانی‌میشمارند‌که زبان بمدح میگشایند. اورا «کاروان سالار شاعران» و «استاد استادان» دانسته اند و مخصوصاً مکرر «سلطان الشعراء» نامیده اند. چنانکه معروفی بلخی میگوید:

از رودکی شنیدم سلطان شاعران

فاضل محققی کـه شرح حال وی را نوشته میگوید : « اگرنتوانیم ویرا نخستین کسی که درگنجینهٔ شعرپارسی را بکلید زبان گشوده است بدانیم بهر حال میتوان اورا مخترع وسازندهٔ حقیقی آن دانست ، یعنی اولین کسیست که بطریق بدیعی بنای شعر راکامل کرد وسجل شخصیت خود را بر هر فن آن نوشت(۱) . اخلاف وی یعنی مداحان بزرگ مانند انوری و خاقانیو غزل سرایان بزرگ مانند حافظ و پیروان روش او وحتیشاعرانی که اخلاقیات سروده اند(۲) همه مدیون اویند و با وجود آنکه هر یك برتریهای بی مانند دارند هرگـز در سادگی و روانیاز رودکی پیش نیفتاده اند . بنا برگـفتهٔ واله « همهٔ متأخران ریزه خوار خوان فصاحت اویند و خوشه چین خرمن شیرین زبانی او » . گـذشته ازهمه وی نخستین کسی بود که سرزنش تازیان را ازاینکه ازخودادبیات ندارند خاموش کرد . از ین روی همهٔ سرایندگان نامی زمان وی و زمانهای بعد تاج افتخار را باو تقدیم کرده اند(۳) .

ازین جمله معلوم می شود هم چنانکه جوفری چاسر سرآمد

(۱) اقسام شعر رودکی عبارتست از مثنوی و قصیده و قطعه و غزل و رباعی و سومی و نجمی را معمولا برای امثال و مضحکات بکار می برند (Epigram) .

(۲) شاید خوانندهٔ انگلیسیابشانرا Gnonics بخواند زیرا ایشان بیشتر نزدیك به Theognis بودند تا به Tupper .

(۳) شهادت دو تن از هم عصران او کافیست . شهید بلخی می گوید :
بسخن ماند شعر شعراء (دو بیت) .
و نیز دقیقی مبتکر نظم شاهنامه چنین می گوید :
کرا رودکی گفته باشد مدیح (دو بیت) .
از مجـلهٔ جمعیت مستشرقـین گوتین گن Gottinglische Nachrichten ۱۸۷۳ ـ ص ٦۷٤ ـ ٦۷٥ .

شاعران انگلستان و تنها ازشکسپیر کوچك ترست فریدالدین محمد شاعر بخاری هم تنها ازفردوسی فروترست و پیشرو و پدر شعر ایران و تشکیل دهندهٔ روح شعر ایران شمرده می شود. وی از پیشینیان و هم عصران خود بسی بالا ترست ونه تنها پیشرو دورهٔ تازه ایست بلکه نشان اختتام زمان سابق و خلاصهٔ آنست. وی گروهی از شاعران پیشقدم پیشین را در پی خود و انجمنی از رقیبان را بر گرد خود دارد و اهمیت وبزرگی رودکی هنگامی معلوم می شود که کسی بدقت بر آثارایشان بنگرد (۱).

رودکی‌هم مانند چاسر نخستین بار پیشرفت فرهنگ ملی را گوشزد کرد واصول پیشرفت آینده را خاطر نشان می کند. زندگی این دونیز مانند روحیاتشان بسیار بهم شبیه بود. اما ازیك حیث بخت باهردویکسان رفتار نکرده، زیرا شاهکار های شاعر انگلیسی درچندین نسخهٔ قدیمی باقی مانده وقسمت معتناء بهی ازنوشته های محقر تر او هم دست بدست بما رسیده است، اما ازهزار مجلد و بیش از یك میلیون بیت‌آثار رودکی تنها پانصد بیت مانده است که بیشترآن ابیات پراکنده است ودرسراسر تذکره های فارسی متفرق است (۲).

این باز مانده ها (۳) عبارتست ازقصاید درمدح نصر که خداوندگار

(۱) از مقالهٔ گران بهائی بقلم استاد اته درباره قدیم ترین بازمانده های ادبیات فارسی درمجلهٔ جمعیت مستشرقین Morgenländische Forschungen درلایپزیك که در ۱۸۷۵ چاپ شده است.

(۲) این اشعار را دکتر اته جمع کرده و در مجلهٔ انجمن همایونی علوم گوتینگن (۱۸۷۳) در صحایف ۶۶۳ تا ۷۴۲ ثبت کرده است و همهٔ اشعاری که دربن مقاله شاهد آورده ام ازآن مجله گرفته ام.

(۳) بزرگترین فقدان اسف انگیز مثنوی کلیله و دمنهٔ اوست. اصل این کتاب

رودکی بوده است وچند قصیده ازمیان آنها تماماً محفوظ مانده. گذشته از آن غزلیات عاشقانه در وصف شراب و چند قطعهٔ حزن انگیز دربارهٔ خود و عده ای معتناء به رباعیست که در نتیجـهٔ ترجمهٔ آزاد مرحوم فیتز جرالد Fitzgerald عامهٔ مردم انگلستان با این شکل شعر بخوبی آشنا شده اند (۱).

مخصوصاً غزلهای وی را کسانی که پس ازو آمده اند سرمشق قرار داده اند. عنصری ملك الشعرای سلطان محمود و رفیق فردوسی چنین گوید: غزل رودکی وار نیکو بود (دو بیت).

مشهور تر از همه غزلیست که نخستین بار فن هامر در کتاب تاریخ شعر فارسی نقل کرده است. شاعر درین غزل می کوشد شاه را که درشهر دور دستی مانده بود و از زیبائی آن دل نمی کند (۲) بپایتخت خود باز گرداند و رعایای وفادار او را که ازغیبت او دلگیر شده بودند بار دیگر شاد کند. چنانکه رفیقان درباری بوی گفتند روزی این غزل را بداهة سرود و با آهنگ بربط خود در مجلس صبوحی که نزد تازیان

از هندوستانست و انوشیروان آنرا بایران آورد. این نخستین داستان منظوم ایرانیست. گذشته از آن باید بسیاری از داستانهای دیگر را هم نظم کرده باشد که امروز از میان رفته است زیرا قطعه های بسیار از آن اشعار در فرهنگهای شرقی هست که چون وزن آنها یکسانست می رساند که از اصلهای مختلف گرفته شده.

(۱) استاد دار مستتر در کتاب مآخذ شعر فارسی ۱۸۸۸ این اشعار را چنین وصف می کند: شعردرباری poésie de la cour ، شعرعاشقانه poésie d'amour و شعر ومیدی poésie de désillusin.

(۲) نویسندگان اختلاف عقیده دارند: باره ای هرات وبارهٔ دیگر مروشاهجان ضبط کرده اند.

قدیم مجلس پسندیده ای بود خواند. سبب غیبت نصر را ازبخارا پاره ای استهزای هجو سرایان تازی دانسته اند که بیشتر در دربار های سلسله های منکوب می زیستند و هجای ایشان بجز کینهٔ شخصی باغلب احتمال جز جمعیت بسیار و بالنتیجه تشکیلات صحی ناقص بخارا سبب دیگر نداشت و گر نه بخارا شهر بزرگی بود که جهانگردان و جغرافیا نویسان در زمانهای کهن ونو هم ازلطف هوای آن تمجید کرده اند و هم اززیبائی و جلال بناهای عمومی آن (۱) . این شعر چنین بود :

بوی جوی مولیان آید همی (شش بیت) .

جامی می گوید که این سخنان وموسیقی آن چنان امیر را در گرفت که با آنکه چیزی جز جامهٔ بامداد و نعلین در بر نداشت براسب جست ویك منزل راه یعنی مسافت یك روز سفر را با همان جامه بسوی بخارا طی کرد (۲) .

قصیدهٔ مدیحه ای که پس ازین می آید نمونهٔ خوبی از روش رودکیست که شیوائی اندیشه ها و مضمونهای آن کسان را بیاد چاسر می‌اندازد. اگر تغزل آغاز آن بنظر شگفت آید باید بیاد آورد که رودگی پیرو یکی از قوانین عروض بوده و یکی از قواعد شعر عرب آنست که قصیده (یعنی منظومه ای که تا اندازه ای کاملست) بایستی بنالهٔ عشق آغاز شود:

منم غلام خداوند زلف غالیه گون (۱۹ بیت)

(۱) مقالهٔ بار بیه دومنار Barbier de Meynard در مجلهٔ آسیائی Journal Asiatique ۱۸۵۳ ـ شمارهٔ ۱ ـ ص ۱۸٤ ـ ۲۲٦ .

(۲) بهارستان چاپ شلختا Schlechta وینه ۱۸٤٦ ص ۸۳ و مجلهٔ گوتین گن ص ۷۱۸ .

کافیست چند قطعهٔ برگزیده از قصاید وی که در ستایش نصر سعید سروده است اینجا نقل کنم. قطعهٔ نخست شامل تخلص و گریز از تغزل بمدیحه است که نمونهٔ آنرا پیش ازین دیدیم (۱) :

چونورقبلهٔ زردشت نوردورخ تو نشسته گرد وی اندر ز مشك غالیه‌اند

(۲۰ بیت)

درقطعهٔ دیگر دادگری نصررا چنین میستاید :

زعدل تست بهم بازوصعوه را پرواز زحکم تست شب وروز را بهم پیوند

(چهار بیت) (۲)

خمریات رودکی مانند بیشتر آثار هموطنانش از جملهٔ بهترین و زیباترین شعر های اوست.

وصف آب انگور در سراسر اشعار تازیان قدیم دیده میشود و با آنکه پیامبر می‌خواری را منع کرده بود بزم شراب قرنهای متمادی در اسلام معمول بوده است واز امیرالمؤمنین گرفته تاپائین همه درینگونه بزمها انبازی میکرده اند. سرانجام شیوع نوشیدن قهوه این مهیج قوی را از عمومیت انداخت. در مسجد و مصلی هر اندازه دستور های خشك در بارهٔ منع شراب تبلیغ میشد سران عالم اسلام تقریباً بکلی از پیروی از آن برکنار بودند. درین چهار غزل مضامین و افکاری که نویسندگان بعد و مخصوصا ابن سینا شاعر و پزشك بیان کرده اند آمده است (۳). آن جنبهٔ عرفانی که لا اقل درایران هرگز ازخمریات جدا

(۱) بیدار تخصص هدی مرموزی از مدیحه بعرفانیات دارد.

(۲) مجلهٔ مستشرقین گونین گن ص ٦۹۵.

(۳) درشمارهٔ ۵ ه راو نه همین مجله مقاله ای دربارهٔ اشعار فارسی ابن سینا چاپ -- است.

نیست درین غزلها کم و بیش دیده میشود :

۱

شادزی با سیاه چشمان شاد (پنج بیت)

۲

رودکی چنگ برگرفت و نواخت (چهار بیت)

۳

بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی (پنج بیت)

۴

برخیزو بمی خانه خرام ای بت کشمیر (سه بیت)(۱)

غزلهای عاشقانهٔ او هم بخمریات او بسیار نزدیکست و باغلب احتمال یادگار همان دوره اززندگانی اوست ودو نمونه از آنرا اینجا نقل میکنم :

زهی فزوده جمال توزیب و آرارا (چهار بیت)

صرصرهجرتوای سرو بلند (چهاربیت) (۲)

یك رباعی هم برین جمله بیافزایم :

ای از گل سرخ رنگ بربوده و بو(۳)

اینها آثار روزهای جوانی و بهار زندگانی اوست و با گفتارهای روزگار پیری وی که غم انگیز تر و عاقلانه ترست تفاوت بسیار دارد .

(۱) مجلهٔ مستشرقین گوتین گن ص ۷۱۹ ـ ۷۲۴ . غزل شمارهٔ ۳ را دکتر اته باکمانی بسیار دلکشی ترجمه کرده ودرکتاب شعر در باری و تمثیلی ایرانیان Die Höfische und Romantische Poesie der Perser. ۱۸۸۷ چاپ کرده است .

(۲) مجلهٔ مستشرقین گوتین گن ص ۷۰۶ و ۷۱۴ .

(۳) مجلهٔ مستشرقین گوتین گن ص ۷۳۴ .

قصیده ای از آثار فاصلهٔ این دو دوره بدستست که فردوسی نیم قرن پس از آن مضمون آن را نظم کرده و مفصل تر از رودکی سروده است. چنان می‌نماید که شاعر ما دلبر سالیان پیش خود را بخواب می‌بیند و با وی سخن میگوید. اما نتیجه ای که فردوسی از خواب خود گرفته درشعر رودکی نیست:

من آن کشیدم و آن دیدم از غم هجران. (نه بیت)(۱)

در میان این اشعار روزهای آخر غزل زبده ای هست که مضمون آن با آنچه تا کنون آوردم تفاوت بسیار دارد و تنها یکی از مؤلفان یعنی مؤلف جغرافیای هفت اقلیم آورده است:

ای آنکه غمگنی و سزاواری (پنج بیت) (۲)

ازین قرار فراوانی مال برای او خطر داشت و ظاهراً درین قطعه بدان اشاره کرده است:

دردا و حسرتا که مرا دور روزگار بی آلت و سلاح بزد راه کاروان
(دو بیت)(۳).

یك بیت منفرد او همین آزمایش را بیان میکند:

هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار (٤)

---

(۱) مجلهٔ مستشرقین گوتین گن ص ۷۱۲.

(۲) مجلهٔ مستشرقین گوتین گن ص ۷۱۷ گوئی این شعر را بمناسبت مرگ امیر محبوب خود ماه بخارا سروده است. امیر هنگامی در گذشت که اوضاع کشور سبب آرام بود و باز بزودی آشفته شد.

(۳) مجلهٔ مستشرقین گوتین گن ص ۷۳۰،

(٤) مجلهٔ مستشرقین گوتین گن ص ۷٤۲.

مرثیه ای که پیش ازین بدان اشاره کردم و گفتم برای تعیین تاریخ مرگ او سودمندست شاید از همهٔ این باز مانده ها بیشتر جالب توجه باشد. غرابت چند بیت آغاز آن بی مانند نیست و می‌توان آنرا نمونه ای از شوخی سنگین رودکی دانست. در چند سطر دیگر پس ازین خواهیم دید که شاعر ما ازین صنعت هم بی بهره نبوده است:

مرا بسود وفرو ریخت هرچه دندان بود   سپید سیم رده بود ودرومرجان(۱) بود
بدان زمانه ندیدی که درجهان رفتی   سرود گویان گفتی هزاردستان(۲) بود
(۲۲ بیت)(۳)

غزلی هم که اندیشه های آن بسیار عارفانه و نزدیک باین قصیده است درست پس از خمریاتی دیده می شود که پیش ازین آوردم. شاید بمناسبت تجدیدحیات مذاهب فلسفهٔ مشائی péripatetic بسر پرستی ژوستی نین Justinien فلسفهٔ یونان در نظر عارفان ایرانی بیشتر بارسطو بسته بود تا بافلاطون و درست مخالف «علم عارفان» صوفیه شمرده می شود:

برای تربیت جسم جان چه رنجه کنم(۴)   که حیف باشد روح القدس بسگبانی(۵)

(۱) قزوینی هم در آثار خود مرجان سفید آورده است
(۲) دار مستتر (ص ۲۵) هزار دستان را اشاره ای بکلیله و دمنه می داند که ماخذ اصلی «هزار داستان» است.
(۳) مجلهٔ مستشرقین گوتین گن ص ۶۹۶ - ۶۹۹.
(۴) بی اختیار غزل صد و چهل وششم شکسپیر بیاد می آید که درآن می گوید:
ای روح تهی دست من، ای مرکز پیکر گنه کار خاکی من،
نیروهائی که پایدار توانند ترا سخریه می کنند.
چرا در درون خود غمزده ای و از تنگ دستی در عذابی.
و با این همه دیوار برون خود را با رنگ های گران بها می آرائی؟
(۵) صاحب گلشن راز می گوید:

(پنج بیت) (۱)

گفتیم رودگی از شوخی طبع بر کنار نبود . درین قطعات این حس طرافت کم وبیش دیده می شود، قطعهٔ دوم خطاب بامیر نصرست :

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت

سه پیراهن سلب بوده است یوسف را بعمر اندر

(سه بیت) (۲)

چا کرانت بگه رزم چو خیاطانند گرچه خیاط نیند ای ملك کشور گیر

(دو بیت) (۳)

در پایان سخن بجاست دونمونه از گفتار های خردمندانهٔ رودگی را نقل کنم ؛ این قطعه را برای خشنودی از روزگار گفته است :

زمانه پندی آزاد وار داد مرا (دو بیت) (٤)

دیگر گفته است :

بچشم دلت دید باید جهان که چشم سر تو نبیند نهان
بدین آشکارت ببین آشکار نهایت را بر نهانی گمار (٥)

این قطعه را می گویند بداهة سروده است . چنانکه مشهورست

نگردد جمع هرگز علم با آز ملك خواهی سگ از خود دور انداز
که علم دین ز اخلاق فرشته است نباشد در دلی کوسگ سرشته است

(۱) مجلهٔ مستشرقین گوتین گن ص ۷۲۵ ـ فردوسی این قطعه را نیز تقلید کرده است .

(۲) مجلهٔ مستشرقین گوتین گن ص ۷۲۷ .

(۳) مجلهٔ سابق الذکر ص ۷۳۳ .

(٤) مجلهٔ سابق الذکر ص ۷۲۸ .

(٥) مجلهٔ سابق الذکر ص ۷۳۵ .

شاعر ما می توانست اندیشهای درونی دیگران را درك کند وروزی مرد شوخی نیروی بدیهه سرائی وی را آزمود و او را گفت شعری در بارهٔ اندیشهای آن روز وی بسراید و رودکی چنین گفت :

گر بر سر نفس خود امیری مردی (رباعی) (۱) .

حال آدمی را درین دو بیت بیان کرده است :

زهی سوارو جوان و توانگر از ره دور

بخدمت آمد نیکو سگال و نیك اندیش(۲)

دربارهٔ رودکی هر عقیده ای که داشته باشیم یقیناً تصدیق خواهیم کردکه سزاوار شناسائیست . گفتار های پرحرارت مشرق زمین را باقوانین کلاسیك اروپا اندازه گرفتن ودر آن حکم کردن دور از انصافست . هر کسی در خـور حق خویشتن است . Suum cuique tribuito . بی شك بیان شیرین و نیروی ابتکار استعارات وروش شیوا و سخن ساده و روان و یك ایمان دینی استوار و ژرف ولی دور از ابهام و تیرگی ازخصایص اوست وا گرچه نیم قرن پس‌از مرگ او گذشت تاشاعری که راستی‌کار بزرگ کند پدیدار شود پایهٔ استوارکاخ شعرگذاشته شده وروش ادبیات فارسی اساساً معین شده بود .

چارلز ج . پیکرینك

---

(۱) مجلهٔ سابق الذکر ص ۷۳۸ .

(۲) شکسپیر در تئاتر « بازرگان ونیز » پردهٔ دوم سطر ششم چنین می گوید :
بنگرید این زورق خوشرنگ را که چگونه مانند فرزند مسرف .
یا جوان آراسته ای از بندر بیرون می رود و باز پس از چندی .
مانند همان فرزند مسرف که ببد بختی افتاده است باز می گردد .

***

— ۱۰ —

خاور شناس نامی ایتالیائی ایتالو پیتزی Italo Pizzi در کتاب معروف تاریخ شعر ایرانی Storia della Poesia Persiana مجلد اول چاپ تورن ۱۸۹٤ ، Volume Primo, Torino 1894 در باب دوم Capito Secondo شعر غنائی La Poesia Lirica در مبحث دوم — 2. Poeti lirici del primo periodo شاعران غزل سرای دورهٔ اول از بند ۳٤ تا بند ٤۱ (ص ۷۱ — ۷٤) درباب رودکی بحث می کند و چنین می گوید:

« ۳٤ — . . . . . . تمام سخن سرایان دیگر را که پیشینیان و هم عصران یا پیروان رودکی باشند همه را یك دسته میکنیم تا محیطی را که رودکی در آن میزیسته است در یابیم و همه متفقاً این افتخار را در بارهٔ وی قائلند که نه تنها مبتکر شعر غنائی در ایران بوده بلکه شعر حماسی و اخلاقی را نیز ابتکار کرده است .

۳۵ — چنانکه هرمان اته بدرستی گفته است این ستایش را هر چند که همه در آن متفق می باشند تا این اندازه می توان پذیرفت که رودکی بر همهٔ پیشینیان خود برتری داشته یعنی انواع شعر را بمنتهی کمال رسانده ولی آن چنانکه گفته اند آنها را اختراع نکرده است . اما شعر حماسی می دانیم که پیش از وقت وجود داشته و زمینه ای که برای شعران گذاشته بودند بسیار تنگ تر از آن بوده است که گمان می رود . حماسهٔ ایران پیش از رودکی در قصه‌های ملی و درافسانه‌های زمان

ساسانیان زنده بوده و پیش از وقت وضع قوی و نیرومندی داشته هرچند که استادی و توصیف در آن بکار نرفته است. از دقیقی نزدیک هزار شعر مانده است که فردوسی در شاهنامهٔ خود آورده وحقیقة از دقیقی است و نشان می دهد که از حیث روش اندك اختلافی باسخن فردوسی دارد. ماخذ شعر اخلاقی و تعلیمی چنانکه پس ازین خواهد آمد باز قدیم ترست و نخستین تخم‌آن درزمان ساسانیان کاشته شده. در بارهٔ شعرغنائی پیش ازین‌آنچه سنده بود گفتیم ودیگر لازم نیست دلیلی بیافزائیم که مدتها پیش از رودگی وجود داشته است. فی الحقیقه نه آن چنانکه گفته اند افتخار اختراع نصیب رودگیست بلکه این افتخار ازوست که داره ای ازانواع شعر را بحد کمال رسانده است چنانکه درآغازهرادبیاتی وهر دورهٔ اجتماعی چنین پیش می آید.

۳۶ ـ احتمال می رود که رودگی در دیه رودگ که نام وی هم از آن گرفته شده است نزدیك سمرقند یا بنا برگفتهٔ دیگران نزدیك بخارا درحدود سال ۲۶۷ هجری (۸۸۰ میلادی) ولادت یافته باشد. دربارهٔ کودکی وی چیزهای‌شگفت آورده اند چنانکه درسن هشت سالگی همهٔ قرآن را ازبر می دانست و هنوز کودك بود که بشعر گفتن آغاز کرده بود. آواز بسیار دلپذیر داشت ومی‌خواند وعود می نواخت‌چنانکه برخی گفته اند نام رودگی از کلمهٔ روده آمده است که در زبان فارسی بمعنی زه و سازست. چون بواسطهٔ شعر گوئی و آواز بزودی نامور شد پادشاه سامانی نصر پسر احمد امیر خراسان و ماوراء النهر که پشتیبان کریمی برای هنرمندان بود او را با کرامت بدربار پذیرفت. این امیر اشعار رودگی را پاداش‌های‌بسیار گران داد و بدان واسطه رودی‌توانگر

و توانا شد چنانکه گویند دویست غلام خدمتگر داشت و ۴۰۰ شتر بار او را می برد. ولی پس از مرگ نصر که در حدود ۳۳۱ هجری (۹۴۲ میلادی) پیش آمد چنانکه خود درقطعه ای که ازاشعاراواخر زندگی اوست گفته و در آن بد بختی های پیری را که گرفتار آن شده است بیان می کند این روزگار خوش شاعر بسر آمد. احتمال می رود چنانکه برخی گفته اند درسال ۳۴۳ هجری (۹۵۴ میلادی) مرده باشد و نه در ۳۳۰ هجری (۹۴۱ میلادی) چنانکه دیگران گفته اند.

۳۷ ـ سامانیان بیش از پیشینیان خود طاهریان و صفاریان این افتخار را داشته‌اند که شعرفارسی را بسیار ترقی داده وشاعران را پذیرفته و پاداش داده اند و همین بر افتخارات ایشان بسیار می افزاید. رودکی درمیان سخن سرایان ایرانی آن زمان ودوره های بعدازآن ایشان ومخصوصاً نصر را با بیان خاصی می ستاید و تکریم می کند وآنچه را که ازو انتظار می رفته‌است دریغ نکرده، چنانکه بفرمان نصر کلیله ودمنه‌راکه بنثر فارسی بود نظم کرده است و این کتاب را پادشاه ساسانی خسرو از هندوستان آورده بود و فردوسی دربارهٔ آن چنین می گوید:

بپیوست گویا پرا کنده را بسفت این چنین درآ کنده را

ولی این نسخه از کتاب معروف هندی مانند قسمت اعظم از اشعار غنائی او ازمیان رفته وآن اشعاررا هنگامی که گرد آوردند ونخستین مجموعهٔ اشعار در ایران شد بیك میلیون و سیصد هزار شعر رسید.

۳۸ ـ معذلك چنانکه بنظر ما می آید دریغ بسیار نیست که این همه شعر ازمیان رفته باشد زیرا اگر آن شماره ای که ذکر کرده‌اند

درست باشد از هر اندازه ای افزونست و نابغهٔ شعری هر چند هم بزرگ باشد هرگز نتوانسته است خویشتن را تا این اندازه پرگوی و ملال آور نشان دهد. ولی برای اینکه در بارهٔ رودکی رای دهیم همان مقداری که ازو مانده است بسنده است تا اینکه لااقل احساس کنیم که نیروی یك شاعر حقیقی از شعر او پیداست و تقریباً همهٔ اشعار او قوت بیان وطراوت اندیشه و وضوح آشکاری در افکار دارد. باین صفات خصلت دیگر هم می افزاید و آن اینست که ناسازگاری زمانه را حس نمی کند و تمام اندیشه های شاعرانهٔ پیچیده و پر مغز خویش را در سبك کهن وفرسودهٔ قصیده سرائی جا می‌دهد ونخست بوصف بهاروخزان یازمستان آغاز می کند و پایان آن ناله هائی ازدست دلبر اوست یاستایش‌امیریست که می بایست صلت های بسیار گزاف بوی ببخشد. معـذلك همواره نتوانسته است خود را درین فرازگاه نگـاه دارد و در پرواز پر شتاب خویش گاهی شده است که دانسته فرود افتاده هرچند که می توانسته است ناگهان روی پای خویش برخیزد. برای تذکره بیاد آوریم هنگامی که خواسته است ارزش سپاهیان امیر را برسـاند این خطا را کرده و گفته است که خیاطان بسیار خوبند که هنگام جنگ توانسته اند قـد دشمن را بانیزه اندازه گیرند و با شمشیر پاره پاره کرده و باتیر بدوزند. اگر گذشت روزگار را درنظر بگیریم و چنان بنداریم که ناگهان دواری موقتی او را روی داده و دیدهٔ فرزانگی او را بسته است چنین بی‌مغزی ها را می توان برنابغهٔ بزرگی بخشید.

۳۹ ــ دارمستتر درطبقه بندی‌که ازشعر رودگی کرده‌آنرا بشعر درباری وشعر عاشقانه وشعر نومیدی تقسیم کرده واین تقسیم بندی بنظر

درست می آید. اشعار نخستین چنانکه پیش ازین گفتیم پیرو جریان عمومیست وستایش های بی نهایت واغراق آمیز دربارهٔ امیری که پشتیبان اوست دارد، ولی اگر رودکی همان راه دیگران را رفته است لااقل ستایشهای وی هرچند که بی اندازه مفرطست همواره با عزت نفس توامست. این شاعر نجیب باوجود احساسات شاعرانه چون مرد برگزیده ایست مانند کسی که زانو زده باشد مدح نمی کند بلکه مانند مرد بزرگیست که بر روی تختی نشسته و جوایز و عطایائی را گرداگرد خویش پراکنده می کند. چنانکه آن کس که می دهد مفتخر نیست، بلکه آن کس که می گیرد مفتخرست و مانند کسیست که پاداشی در برابر آنچه سزاوار آنست دریافت می کند. درین صورت رودگی می نماید آن کسی که او را مدح می کند قدر وی را می داند وبیان باشکوه وفصیح و براز صنایع زیبا دارد که باوجود گذشت چندین قران جلوهٔ خود را ازدست نداده، مگر در موارد نادری که خطائی می کند مانند آنکه در پیش بدان اشاره رفت. بعضی اوصاف او مانند وصف بهار طبع ظریف و بلند وی را می رساند و مناظری که می نماید چنان از رنگ های تند و متناسب پرست که سزاوار آنست ستایش ما را جلب کند و چنان می نماید که بچشم خود می بینیم. احتمال می رود که کوری او قطعاً مانند کورئی که می گویند همر دوچار آن بوده است بوده باشد (برخی می گویند که فی الحقیقه رودگی کور نبوده است) واین کوری خود فضیلتی بوده است که بوسیلهٔ آن شاعر باستانی که او نیز کور مادرزاد بوده است می توانسته است با زبر دستی شگفتی نقاشی کند.

۴۰ ــ با این رودگی همواره در زندگی بسیار روشن بین بوده.

در اشعار عاشقانهٔ خود اغلب مانند دیگران از غرور و ستمگری دلدار خود مینالد، غمهای خودرا نقل میکند، شبان بی‌خوابی خود را میشمارد ودل زدائی هجران را وصف میکند. ولی این بیان مشترکست ومعمول زمان بوده و ازحیث احساسات واقعی شاعر ارزشی ندارد. این احساسات واقعی ناگهان مانند آتشی هنگامی جستن میکند که شاعر خود از آن خبر ندارد و آن وقتی‌است که بیادکارهائی می‌افتد که درجوانی خود کرده یا می‌بایست بکند و این احساسات او را وا میدارد سخنان روشن و بیش از آنچه می بایست بگوید. آنگاه خویشتن را رها میکند و قهراً بیاد گفتگوهای بهانی خویش و شبهائی که با دختران چابك در حال سرود خوانی و باده گساری گذرانده است می‌افتد و آن در زمانی بوده که هنوز بزرگترین شاعر خراسان بوده است دربن‌زمان خود را زیبا و دلپذیرمیدیده و شرابی که ار لبان اوفرو می ریخته وماننده چشمه‌ای از آن بیرون می‌جسته و بوسه ای که مانند آب شوری هر چه بیش از آن میخورده بیشتر تشنه می‌شده است از خاطرهٔ او برون می ریزد و دوباره جان می‌گیرد

۱٤ ــ پس ار آن حتی این شاعر نیك بخت و شاد خوار را روز نومیدی فرا می رسد زیرا که گاهی چنان می‌نماید که اسیر عشق واقعی‌شده است و این‌عشق ار آن جهة دل خراشست که کسی نیست با آن برابری کند و وی در میان این درد ها آرزوی مرگ میکند بدان امید که پس از مرگ دلدارش شنیدن این خبر حزن انگیز لا اقل برو رحم آورد و از ستمگری خود پشیمان شود پس از آن پیری فرا میرسد و نیکوان می‌گریزند و شاعر در اندیشهٔ آنست که خود را دلداری دهد

ولی بیهوده است و از ماجرا های روزگار گذشتهٔ خود دم می‌زند و خود را بعصا و انبانی که پس از بن سلاح ناگزیر او خواهد بود قانع میسازد. این نیز کوشش بیهوده بود، زیرا که خواهش طبع لازمهٔ روح است و روح هنوز تسلیم نشده است و چون خسروانی آن قطعهٔ معروف را در بارهٔ وی میگوید و در آن کسانی که موی خویش را خضاب میکنند سخریه می‌کند او پاسخ میدهد که موی را از مصیبت پیری سیاه کرده است. بدین ترتیب رودکی بوسیلهٔ دلبستگی بزندگی که تا اندازه ای بی مزه بوده است میخواهد دیگران و خویشتن را بفریبد.....»

***

— ۱۱ —

در کتاب «اساس فقه اللغهٔ ایرانی» Grundriss der Iranischen Philologie که مجموعه ایست از مقالات مستشرقان دربارهٔ ایران و بتوسط ویلهلم گیگر Wilh. Geiger وارنست کوهن Ernst Kuhn آلمانی در اشتراز بورگ Strasburg در دو مجلد سال ۱۸۹۶ ـ ۱۹۰٤ میلادی چاپ شده در مجلد دوم از صحیفهٔ ۲۱۲ تا ۳٦۸ در فصل «ادبیات» Litteratur مقالهٔ دوم بعنوان «ادبیات جدید فارسی» Neupersische Litteratur مقالهٔ مفصلیست از دکتر هرمان اته Hermann Ethé خاور شناس نامی آلمانی. این مقاله از روی پنجاه کتاب فارسی نوشته شده بدین قرار:

لباب الالباب ـ تذکرة الشعرای دولتشاه ـ مجالس النفایس امیر علیشیر نوائی ـ جواهر العجایب یا تذکرة النساء فخری بن امیری ـ تحفهٔ سامی سام میرزا صفوی ـ مذکر الاحباب نظیری بخارائی ـ نفایس

الماثر میرزا علی الدوله قزوینی کامی ـ خلاصة الاثار و زبدة الافکار تقی کاشانی ـ تذکرهٔ هفت اقلیم ـ منتخب التواریخ بداونی ـ آئین اکبری ـ مجالس المؤمنین ـ خزینهٔ گنج الهی حسینی ـ تذکرهٔ بت خانه ـ مجمع الشعرای جهانگیر شاهی ـ طبقات شاه جهانی ـ میراث الاسلام محمد بقا ـ جامع مفیدی محمد مفیدی مستوفی یزدی ـ تذکرهٔ نصر آبادی محمد طاهر نصر آبادی ـ مرآت جهان نمای محمد بقا ـ مرآت الخیال ـ کلمة الشعرای محمد افضل سرخوش ـ همیشه بهار ـ سفینهٔ خوشگوی شوقی ـ تذکرهٔ نادرات علی فطرت ـ ریاض الشعرای علیقلی خان واله ـ منتخب الاشعار محمد علی خان مبتلا ـ تذکرهٔ حسینی میر حسین دوست ـ مجمع النفایس سراج الدین علی خان آرزو ـ تذکرة المعاصرین شیخ محمد علی حزین ـ سرو آزاد میرغلا معلی آزاد بلگرامی ـ دقایق الاثار عبدالوهاب ـ مقالات الشعرای میر علیشیر قانع ـ مقالات الشعرای قوام الدین حیرت ـ حدیقة الصفای یوسف علی خان بن غلا معلی ـ خزانهٔ عامرهٔ میرغلا معلی آزاد بلگرامی ـ مرآت الصفای محمد علی بن محمد الصدیق ـ تذکرهٔ آتشکدهٔ ـ لب اللباب قمرالدین علی ـ انیس الاحبای انیس شاعر هندی ـ خلاصة الکلام علی ابراهیم خان خلیل ـ عقد ثریای غلامعلی همدانی مصحفی ـ صحف ابراهیم علی ابراهیم خان خلیل ـ خلاصة الافکار طالب تبریزی اصفهانی ـ مخزن الغرائب علی احمد خان هاشمی ـ تذکرهٔ احمد اختر ـ ریاض الوفاق ذوالفقار علی مست ـ تذکرهٔ دلگشای علی اکبر شیرازی ـ صبح وطن سراج الدوله محمد ـ الفصحای رضا قلی خان هدایت. در این مقاله که خود کتابیست استادانه در شرح احوال شاعران ایران از آغاز اسلام

تا زمانهای اخیر شرحی در باب رودکی آمده است (ص ۲۲۰ - ۲۲۱ آن کتاب) که اینست ترجمهٔ آن :

« ۶ ـ حکیم فرید الدین ابوالحسن محمد عبدالله (بقولی جعفربن محمد عبدالله نامش بوده و بیشتر او را ابوعبدالله و ابن عبدالله و ابو محمد و ابوجعفر نیز خوانده اند) معاصر با اواخر صفاریان بوده و در رودك (دهی از ماوراءالنهر نزدیك نسف و پهلوی بخارا که بیشتر بدین عقیده اند یا نزدیك سمرقند) ولادت یافت و بهمین جهة تخلص شاعری خود را رودکی اختیار کرد (چندی بعد مؤلفان سبب این تخلص را از رود آلت موسیقی دانسته اند ، زیرا این استاد این ساز را با مهارت می نواخت . قیاس کنید با عادتی که در ایران برای اختیار تخلص یا نام شاعرانه بسیار متداول بوده و رجوع کنید بمقالهٔ مفصل من و بمقالهٔ سر ت . ا . کولبروك Sir T. E. Colebrooke بعنوان « اسامی خاص مسلمانان » Proper Names of the Mohammedans درمجلهٔ انجمن آسیائی همایونی ج ۱۳ ـ قسمت ۲ - سال ۱۸۸۱ - ص ۶۳ - (J. R. A. S. XIII (part) L1, 1881 p. 63 f.) . اگرراستی رودکی کور زاده‌شده باشد وهمهٔ زندگی را نابینا وازروشنائی جهان بی‌بهره بسر برده باشد ، چنانکه همه بدین رایند ، باآن‌وصف وشرحی که‌ازرنگها با کمال زبردستی کرده است نکتهٔ مشکوکیست . شهرت این شاعر و تیزهوشی فوق العادهٔ وی بزودی او را مقرب و شاعر دربار نصر بن احمد سامانی (۹۱۴ ـ ۹۴۳ میلادی و ۳۰۱ - ۳۳۱ هجری) کرد و چنان بپایهای بلند و توانگری فوق العاده رسید که آن بایه همکاران وی را هنوز فراهم نشده بود . بدبختانه باید نیك بختی درپایان زندگی اورا بدرود گفته باشد ،

چه در بث شکوای غرائی که شاهکار او و زیبا ترین حاصل زندگی اوست بسیار می‌نالد و مضمونهای سوزناك بسیار دارد. گویند بیش از یك میلیون شعر داشته ولی گمان می رود که این نکته نادرست باشد، زیرا بیش از چند هزار شعر از گفتهٔ او نمانده و در میان آنها هم بنا بر گفتهٔ شیوای مجمع الفصحاء (شمارهٔ ۵۰ از منابع که در آغاز کتاب نام بردم) و بنا بر نکات قدیمی خلاصة الافکار (شمارهٔ ٤٤ ازمراجع من، نسخهٔ کتابخانهٔ بادلین Bodeliana بعلامت الیوت Elliot ۱۸۱ ورق ۲۲٦ دشت ستون دوم سطر ۱۹ ـ ۲۱) بیشتر از آن قطرانست (وفات در ۱۰۷۲ ـ ۱۰۷۳ میلادی و ٤٦۵ هجری) که صد سال پس از رودکی بوده و ممدوحی نصرنام یا درست تر بگویم ابو نصر نام را ستوده است و این اشعار را بواسطهٔ اشتباه کردن ممدوح او با نصر سامانی بنام رودکی نسبت داده اند. اشعاری که راستی از اندیشهٔ بلند رودکی‌شناخته میشود ما را از بزرگی و پایهٔ علم و فضل این نابغهٔ بزرگ مطمئن میسازد. سه گونه شعرسروده است: اشعاری درستایش پادشاهان ممدوح خود، اشعار بسیار در باب می و عشق که در آن شبیهست بشهید حکیم‌نامی که در بارهٔ اورودکی مرثیهٔ سوزناکی سروده است و بالأخره سرودهای نومیدی و بدبینی. درین اشعار میل مفرطی نشان میدهد که تعصب اسلامی را با اندیشهای آزاد نژاد ایرانی آمیزش دهد و میان این دوضد بیش یا کم پیوستگی‌فراهم‌آورد ومذهب طبیعیون را ترویج کند. در اشعار رودکی لطافت بسیار و نقوش چنان زیبا دیده میشود که پس از آن در شعر ایران باید حسرت آنرا برد روی همرفته شعر رودکی چون‌لسرمشق احساسات سادهٔ بی اغراق شاعرانه است که گاهی چنان

طبیعی و بی‌غل‌وغشست که درراه حقیقت طبیعت صمیمیت وراستگوئی و زیبائی خود را جلوه میدهد. رودکی در مثنوی هم شهرتی تمام یافته بود و مثنوی او بنام کلیله و دمنه در جهان معروف بود. این کتاب نخست در زمان شهریاری نوشیروان ساسانی (۵۳۱ ـ ۵۷۱ میلادی) بپهلوی ترجمه شد و اصل آن افسانهای بودائی بید پای یا پیل پای است که از آن پس بسال ۹۳۲ میلادی (۳۲۰ هجری) عبد الله بن مقفع آنرا بتازی ترجمه کرد و از آنجا بفارسی در آمد. ازمیان رفتن این شاهکار بزرگ ادبیات ایران برای جهان ادب سزاوار لهف و اسفست. رودکی برای این کتاب بشهادت عنصری ٤۰۰۰۰ درهم صلت گرفته است. »

☆✻☆

ـ ۱۲ ـ

خاور شناس آلمانی پاول هرن Paul Horn که در بارهٔ ایران بسیار چیز نوشته است در مقدمه ای که بآلمانی بنسخهٔ فرهنگ اسدی چاپ خود « کتاب لغت فرس تصنیف ابوالحسن علی بن احمد الاسدی الطوسی رحمة الله علیه که بسعی و اهتمام پاول هرن طبع شد ـ درشهر گتنگن بمطبع دیتریخ درسنهٔ ۱۸۹۷ عیسوی» Asadi's neupersisches Wöterbuch Lughat-i Furs von Paul Horn, Berlin 1897 نوشته است مختصری دربارهٔ هریك از شاعرانی که باشعار ایشان در آن کتاب استشهاد کرده اند آورده و از آن جمله رودکیست که در ص ۱۸ ـ ۲۱ پس از ذکر لغاتی که درمادهٔ آنها اشعار رودکی آمده است چنین گوید:

« رودکی . . . شاعریست که بیش از همه اشعار او در ین کتاب آمده است . چهار بیتی که بشاهد کلمهٔ بندروغ آمده آشکارست که ازکلیله

و دمنهٔ رودکیست که از میان رفته است . امیدوار بودم که پیش ازین اشعاری از آن منظومه بتوانم درفرهنگ اسدی بیابم و این امید رواشد. چون یافتن اثری از رودکی در هر صورت جالب توجه است ابیاتی را که پس‌ازخواندن کلیله ودمنهٔ ترجمهٔ ف . ولف Ph. Wolff. (۱۸۳۹) و ترجمهٔ کایث فالکونر Keith - Falconer دریافتم که از آن منظومه تابود شده است جمع کردم و هویت آنها را تعیین کردم و با کسانی که می‌گویند منظومهٔ او ببحر رمل بوده است هم عقیده ام . فرهنگهای دیگر ممکنست توضیحات دیگری درین باب بدهند.

(پس از آن ۱۶ بیت از ابیات کلیله ودمنهٔ رودکی را نقل کرده و آنها را با دو ترجمهٔ مزبور وفق داده و لغات دیگری را که اشعاری بهمین وزن در آنها هست آورده و پس از آن گوید :)

البته ازروی این‌اشعار نمی توان دانست که رودکی شاعراصلی را که در برابر خود داشته است تغییر داده است . این نکته که بعضی‌ازین اشعار باترجمهٔ سریانی بیشتر مطابقست تا با دو اصل عربی معلوم نیست . از آقای استاد نولدکه Nöldeke دربارهٔ ملاحظهٔ گران بهای ذیل بسیار سپاس گزارم: دو شعری که کلمهٔ فلغز در آنها آمده مربوط بداستان سند باد است (رجوع شود بترجمهٔ آلمانی بتگن Baethgen از روی‌متن سریانی ص ۲۰) ومضمون این دوشعر را هرچه درکلیله ودمنه جستم نیافتم (رجوع شود بمقدمهٔ بنفی Benfey برپنچه تنتره Pantschatantra بند ۹۹) وشعری که کلمهٔ غوشت در آن آمده نیز از سند باد است . در متن سریانی چون نسخهٔ خطی این جا افتادگی دارد نیست اما در الف لیله و لیله (قصهٔ دوم روز چهارم) هست . ازین قرار باید بخوبی فرض

کرد که رودکی داستان سندباد را نظم کرده است. (۱) اشعاری که در بارهٔ زنان گفته و کلمات کاغه و دلام واشتلم وگربز در آنها آمده نیز می بایست از سندباد باشد.

نظم مطالب کلیله ودمنه در ابیات فارسی نظایر دارد ازآن جمله اشعار ابوشکور درکلمهٔ کلته (۲) وشرفاك (۳) وشعرطیان درکلمهٔ لوش (٤) و شعر معروفی در کلمهٔ کلاژه (۵) و شعر معزی در کلمهٔ انگشت (٦) (که ازتصور آفتاب درذهن این معنی بدرون آمده است) وشعر عنصری در کلمهٔ دخمه (۷) و این اشعار همه پیروی ازرودکیست. در بیت کنام نیزرودکی نظر بافسانهای جانوران داشته. مطالبی که ازافسانهای جانوران درشاهنامه آمده است نیز قطعاً در نتیجهٔ نفوذ کلیله و دمنه بوده است نیز شعر خجسته درکلمهٔ خاد (۸) یکی ازافسانهای معروف جانورانست.

هم چنین این دو بیت رودکی در بارهٔ نیروی مرگ که ازکلمات غن وزغن ساخته است:

---

(۱) دفتر سند بادرا شریف در راحة الانسان نام برده است. منتخبات شعر ج ۱ ـ ص ۲۰۸ سطر ۵.

(۲) بشاه ددان کلته روباه گفت — که دانا ز داین داستان در نهفت

(۳) توانگربنزدیك زن خفته بود — زن ازخواب شرفاك مردم شنود

(٤) زن چواین بشنیده شد خاموش بود — کفشگر کانا و مردی لوش بود

(۵) چون کلاژه همه‌دزد ودوربا ینده‌چوخاد — همه‌چون بوم بدآغال وچودمنه همه‌سال

(٦) گفت آتش گرچه‌من تابنده وسوز نده‌ام — باد خشم اوکند انگشت وخاکسترمرا

(۷) هرکرا رهبری کلاغ کند — بی گمان دل بدخمه داغ کند

(۸) در آمد یکی خاد چنگال تیز — ربوداز کفش گوشت وبرداوگریز

جمله صید این جهانیم ای پسر　ما چو صعوه مرگ برسان زغن

هر گلی پژمرده گردد زو نه‌دیر　مرگ بفشارد همه را زیر غن

درباب رأی شعرای قدیم ایران در بارهٔ رودکی که اته نوشته است (مجلهٔ مستشرقین گوتین کن ص۶۷۴) رجوع کنید شعر کسائی در کلمهٔ پرگست .

☆*☆

– ۱۳ –

همان خاور شناس پاول هرن Paul Horn در کتاب « تاریخ ادبیات ایران » Geschichte der persischen Litteratur چاپ لایپزیك ۱۹۰۱ Leipzig 1901 (ص ۷۳ – ۷۷) قسمتی در بارهٔ روی دارد بدین گونه :

« پیدایش رود کی که در زمان نصر دوم (۹۱۴ - ۹۴۳ م) می‌زیست سبب کمال‌فن شاعری شد . این شاعر بواسطهٔ صلت های گرانی که آثار وی فراهم می‌آورده است در ایران ضرب المثل شده . مانند همر می‌بایست کور بجهان آمده باشد . شعر بی هیچ گونه دشواری از زبان او می‌تراویده‌است و نزدیك ۱٬۳۰۰٬۰۰۰ شعر باو نسبت داده‌اند که از آنها خوشبختانه بیش از نزدیك یکهزار بما نرسیده است . اگر راستی این اشعار از وی بوده باشد باید نسبت بدآنچه در بارهٔ سرنوشت و زندگی پاره ای از شعراست سیار دیر باور بود . اغلب شعر و حقیقت چنان از نزدیك بهم پیوسته است که نمی‌توان از یك دیگر جدا کرد از سوی دیگر شعر گوئی می‌بایست برای مزاج بسیار سازگار بوده باشد ،

زیرا که شمارهٔ شگفتی ازین شاعران بیش از صد سال زندگی کرده اند. بهمین جهتست که ما عموماً شرح زندگی آنها را نمی آوریم. گذشته ازین تحقیقات نولد که در بارهٔ افسانهای مربوط بفردوسی یك بار دیگر نشان داده است که چگونه بهترین صفات شاعران پس از یك نظر خرده گیری یك باره محو می‌شود و از میان می‌رود (رجوع کنید بحماسهٔ ملی ایران Das iranische Nationalepos در کتاب اساس فقه اللغهٔ ایرانی – ج ۲ – ص ۱۵۰ اشتر از بورك ۱۸۹۶ و بچاپ جداگانهٔ آن). اما در روایات عموماً اغلب بیش از شعر قصه هائی در بارهٔ شعرا آورده اند. اشعار ایشان تنها با نامی توأم بوده است و می کوشیده اند که این نامها را با تاریخچه ای شاخ و برگ دهند و اگر گاهی هم لازم می‌شده بی رو در بایستی از خود میساخته‌اند. روی همرفته می‌توان گفت اشعاری که تذکره نویسان ایرانی بشاعری نسبت می‌دهند یقیناً از آن اوست.

وسیع ترین اثر رودکی می بایست نظم کتاب معروف افسانهای هندی «کلیله ودمنه» از بید پای باشد که تا چندی پیش بی هیچ امید باز یافت آنرا نا بود می‌دانستند تا اینکه من کامیاب شدم ابیات پرا کندهٔ متعددی از آن در کتاب لغت شعری اسدی پیدا کنم. اکنون میتوانیم از روی این ابیات پرا کنده تصور کلی از روش او بکنیم. ترکیبات وی سادگی رباینده ای داشته و بدبختانه همین سادگی سبب شده است که گذاشته اند این کتاب از میان برود. بالعکس اشعار درباری رودکی را که این اندازه مصنوعست همواره از نو نسخه بر داشته اند. نیز می بایست شاعر ما داستان سندباد را بهمین روش نظم کرده باشد. اگر

چه درهیچ یك از تذکره ها ازآن سخنی نیست ولی برخی ابیات پرا کندهٔ آن که در اسدی یافت شده قطعاً این نکته را ثابت میکند .

بواسطهٔ قصایدی که این شاعر در ستایش امیر گفت مهربانی بی پایان وی شامل حالش شد ودرنتیجه مال هنگفتی گرد آورد . این اشعار که در ستایش این و آن گفته شده با آب و تاب و با شاخ و برگست . شاعر هر کس را که در قصیده باو خطاب میکند تا جائی که اندیشهٔ آدمی کارگرست او را می‌ستاید . ولی بالعکس مصنوعات درباری این اشعار یکسره عاری از تظاهرات بی معنی و تشبیهات بی پایه است . از طرفی هم شاعر بی مقدمه لب بسخن نمی‌گشاید . نخست شرح می دهد که چگونه گرفتار طنازی سلسلهٔ زلف یار خویش شده است . اما از بندگی درهراس نیست ، زیرا بندهٔ امیریست که بندگان خود را خوشبخت میکند . بدین طریق تصادفاً بموضوع خود میرسد و پس از آن باهنگهای گوناگون در ستایش امیر نغمه سرائی میکند . در برابر این قصاید درباری اشعار دیگری هم دارد که در آن عشق و باده را وصف کرده و فلسفهٔ زندگی را که آمیخته بسرور و مهرست ترویج می کند . درکشور پرشراب ایران حرام بودن آب انگور بنا برنص صریح قرآن مواجه با مقاومت های سخت شده است . ایرانیان زرتشتی کمال دقت را در کشت ورزی انگور با نیروی حقیقی بکار می‌بردند و پس ازسلطهٔ اسلام بدین آسانی نمی‌شد این نوشداروی پسندیده را ازیشان باز گرفت . بهمین جهة قدیم ترین شاعران با کمال شوق و ذوق دروصف باده اشعاری گفته اند . مثلا رودکی گذشته از اشعار دیگر این قطعه را در وصف می میسراید :

ز آن می که گرسر شکی ازآن در چکد بنیل (دوبیت)

سه عنصر سرور و شادی در ایران نیز: شراب و عشق و آواز بوده است. در بارهٔ رستم در یکی ازسفرهای خود درشاهنامه چنین میگویند:

تهمتن بیزدان نیایش گرفت   برو آفرین و ستایش گرفت
که دردشت مازندران یافت خوان   می و رود با می گسار جوان

عمر خیام بالعکس سه عنصر دیگر برای خود قائل شده است:

جامی و بتی و بر بطی برلب کشت   این هرسه مرا نقد وترا نسیه بهشت

پس از آن روحانیان تصور میکردند که این فسق را باید از میان برد، البته ایشان نیز ازسوی خود حق داشتند. بهمین جهة همهٔ اشعاری را که در بارهٔ عشق و شراب بود صوفیانه وانمود میکردند. کلمهٔ «می‌خوار» را بنام موبدان زرتشتی افزوده بودند. ایرانیان مسلمان کلمات «مغ» و «مغکده» و «مغبچه» را می‌خوار و میخانه و ساقی معنی کرده بودند. البته مقصود این نیست که موبدان زرتشتی در می خواری استاد بوده اند. بلکه کلمهٔ «مغ» نام عمومی برای زرتشتیان شده بود. در شاهنامه در هر موردی که سرور و شادی هست بزم می خواری فراهم میشود و با مستی‌کامل حاضران بپایان میرسد. اساساً یك سلسله آداب و رسوم خاص داشتند بیش از یك دیگر و پس از یکدیگر می‌نوشیدند، سلامتی کسانی که حاضر نبودند می‌آشامیدند. در بزمهای با شکوه و جلال نخستین جام را سلامتی شاه میکشیدند، حتی هنگامی که حاضر نبود... پس شگفت نیست که در دربار های جدید از آداب و رسوم گذشتگان پیروی کرده باشند. بیشتر از آن جهة که همه جای شاهنامه را با شوق و ذوق میخواندند در کتابهای طبی دستور هائی نوشته اند که چگونه می‌توان می آشامید و مست شد

برگردیم بموضوع خود: شاعر بسیار پیرشد و چون بپیری رسید خودرا بدبخت دانست. چون درجوانی نیکورخ بوده است، هنوزهم موهای سفید خویش را رنگ می کند، ولی جوانی با آن همه سرور وشادمانی دیگر باز گشت ندارد. آیا در وضع مالی او تغییری رخ داده و بد تر شده است و یا آنکه از غم و اندوه پیری زبان بشکوه گشوده است؟ در هر صورت قصیدهٔ معروف وی پیری محزون و غمگین را می نماید که هنوز هم از نتایجی که در روز های جوانی برده است با میل و رغبت خود نمائی می کند ولی با این همه دیگران با آن شکوه و جلال او ر دلداری نمی دهند:

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود (۲۵ بیت).

..... رودکی را در زمانهای بعد یکی از محترم ترین شاعران دانسته اند. شاعرانی که پس ازو آمده اند لقب های افتخاری بسیار از آن جمله «آدم‌الشعراء» و «سلطان‌الشعراء» باو داده اند وهمه‌همزبانند که اونخستین شاعر کلاسیك بوده است. گرد این استاد شاگردان بسیاری فراهم آمده اند که ما تنها می توانیم چند تن از ایشان را نام ببریم».

***

— ۱٤ —

خاورشناس‌نامی‌انگلیسی ادوارد ج. براون Edward G. Browne در مجلد اول کتاب معروف خود بنـام «تاریخ ادبیات ایران A Literary History of Persia چاپ دوم لندن ۱۹۰۹ London 1909 درچند جا ذکر از رودکی کرده است: در ص ۱۳ در مقدمات تاریخ ادبیات ایران می نویسد: «چیزی که باطمینان می توان گفت

آنست که ادبیات جدید فارسی و مخصوصاً شعر در اوایل قرن دهم (میلادی) در خراسان تا اندازه ای باهمیت آغاز شد، مخصوصاً در پادشاهی نصر دوم پادشاه سامانی (۹۱۳ - ۹۲٤ میلادی) و بدین قرار تقریباً دورهٔ هزار ساله ای را فرا گرفته است و درین مدت زبان فارسی چنان کم تغییر یافته است که اشعار شاعری قدیمی چون رودکی در نظر ایرانیان امروز بهمان اندازه که شعر شکسپیر در بر انگلیسی امروز روشنست واضح می نماید.»

***

درجای دیگر، در ص ۱۵ - ۱۷ درذکر باربد نوازنده وموسیقی دان نامی می نویسد:

«چنانکه پیش ازین هم در جای دیگر اشاره کردم باربد شباهت شگفتی با رودکی شاعر عصر سامانی دارد که در آغاز قرن دهم میلادی وده و راستی این دو را یکی ازنخستین شاعران شریف مجلدی گرگانی نزدیك کرده و می گوید:

ازآن چندان نعیم این جهانی — که ماند ازآل سامان وآل ساسان
ثنای رودکی مانده است ومدحت — نوای باربد مانده است و دستان

از حکایت هائی که دربارهٔ رودکی بمیانست آنکه بیشتر قابل ملاحظه است آن اشعاریست که دربرابر امیرنصر بن احمد سامانی سرود شاه را برانگیزد که ازمتنزهات هرات و حوالی آن ببخارا وطن اصلی خود باز گردد، زیرا که چهار سال از بخارا دور بود. سادگی و روانی بی نهایت این اشعار و دور بودن آن از پیرایههای بدیع جالب نظر همهٔ کسانی شده است که این حکایت را یادکرده اند. برخی مانند نظامی عروضی

سمرقندی این‌سادگی را ستوده وپارهٔ ای دیگر مانند دولتشاه این‌سادگی را نقد کرده اند و در شگفت آمده اند که چگونه کلمات و لغاتی بدین سادگی توانسته است چنان اثری ببخشد وراستی این قطعه بترانه بیش از شعر محکم مصنوعی که در زمانهٔ منحط دولتشاه چنان پسندیده بوده است مانده است وهمین دولتشاه می گوید که اگر کسی چنین شعری دربرابر پادشاهان و بزرگان بگوید قطعاً ازو خرده می گیرند ولی شك نیست که قسمت عمدهٔ اثر این شعر باین سادگی بسته بزبر دستی شاعر درنواختن چنگ بود و هنگامی که شعر را خواند آهنگ آنرا با بانگ چنگ توام ساخت . اینك ترجمهٔ آنرا با توضیحات می آورم :

بوی جوی مولیان آید همی (شش بیت)

اما گفتهٔ نظامی : «چون رودکی بدین بیت رسید امیرچنان منفعل گشت که از تخت فرود آمد و بی موزه پای در رکاب خنگ نوبتی کرد و روی ببخارا نهاد ، چنانکه رانین و موزه تادوفرسنگ در پی امیر بردند ببروته و آنجا در پای کرد وعنان تا بخارا هیچ جای باز نگرفت و رودکی آن پنج هزار دینار مضاعف از لشکر ستد » .

بنا برین رودکی هم چنگ زن بود و هم ترانه ساز و هم شاعر بدیهه سرا و بسیار مانده است بمغنیانی که ترانهای آنها امروز در هر مهیمانی ایرانی که در آن یك قسمت عمده موسیقی و آوازست شنیده می شود و چنانکه گذشت هم مانده است ببارید یا بهلبد زمان ساسانیان . . . . . . »

***

سپس درجای دیگر در ص ۳۵۵ ـ ۳۵۶ در باب شعر درزمان

سامانیان می نویسد :

« دردورهٔ سامانیان (۸۷٤-۹۹۹ میلادی) این نکته بالعکس است (یعنی نسبت بزمانهای پیش که شعر کم بود) ومی بینیم که شعر فارسی و تا اندازه ای نثر هم با کمال نیرو آشکار شده است و نامی ترین شاعران این زمان رودکی یارودکی‌است که درنیمهٔ اول‌قرن دهم (میلادی) می زیسته است . راستی آوازهٔ وی چنان پیشینیان را از میان برد که غالباً وی را نخستین شاعر ایرانی می دانند، مثلا در یك کتاب تازی « کتاب الاوایل » که در آغاز قرن سیزدهم (۱) میلادی نوشته شده این عبارت آمده است :

« نخستین کس که شعر فارسی را نیکو گفت ابو عبدالله جعفربن محمد بن حکیم بن عبد الرحمن بن آدم الرودکی بود (۲) و این شاعر در عبارات رقیق چنان اشعار روان دارد که دیوان وی در میان ایرانیان بسیار معروفست ودر عصر خویش پیشوای هم عصران خود در شعر بوده است. ابو الفضل البلعمی وزیر می گفت که رودکی در عرب و عجم مانند ندارد » .

✫

جای دیگردرص۳۵۹درفصل« ایران وشاعران آن » نوشته است :

« در ۹۱۳ (میلادی) نصر دوم بر تخت پادشاهی نشست و در

---

(۱) رجوع کنید بفهرستی که من بکتابهای خطی کتابخانهٔ کمبریج نوشته ام ص ۱۲۵-۱۲۶ .

(۲) رجوع کنید بکتاب ابن سینا Avicenne از کارا دووو Cara de Vaux ص ۸۰ - ۸۸ .

پادشاهی دراز او (مرگ در ۹۴۲) نیرو و بزرگی خاندان سامانی بمنتهی درجه رسید(۱) و رودکی نخستین شاعر بزرگ ایران در آن دوره در منتهای شهرت واعتبار می زیست.»

***

جای دیگر در ص ۳۶۸ می نویسد:

«در ۹۵۰ (میلادی) فارابی بزرگترین فیلسوف اسلام پیش از ابن سینا درگذشت.... ومقارن همین روزها مرگ رودکی که عموماً وی را پدر شعر فارسی دانسته اند و تولد شاعر ایرانی دیگری بنام کسائی رخ داد...»

سپس در صحایف ۴۵۵ - ۴۵۸ که مستقلا موقوف بترجمهٔ رودکیست چنین نوشته است:

«ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی را عموماً نخستین شاعر بزرگ حقیقی ایران پس از اسلام می دانند.

بلعمی وزیر اسمعیل بن احمد سامانی (۸۹۲ - ۹۰۷ میلادی) و پدر مترجم تاریخ طبری بفارسی در ستایش او حتی بیشتر هم رفته و گوید «در عرب و عجم بی مانند بود». در میان شاعران هم عصر خویش هم گویا صاحب شهرت و امتیاز بوده است. شهید بلخی در ستایش او گوید (بنقل عوفی):

شاعران راخه و احسنت مدیح رودکی راخه واحسنت هجاست

معروفی بلخی او را سلطان شاعران نامیده و ازین عبارت که «او

(۱) رجوع کنید بچهار مقاله ص ۵۱.

نسبت داده : « اندر جهان بکس مگر و جز بفاطمی » بر می آید که رودکی باسمعیلیان تمایل داشته ، خاصه که نظام الملك در سیاست نامه (چاپ شفر ص ۱۸۸ ــ ۱۹۳) ممدوح او نصر بن احمد سامانی (۹۱۳ـ۹۴۲) را سخت متمایل باسمعیلیان می داند. دقیقی پیشرو فردوسی گوید که اگر کسی بخواهد مدایح رودکی را نسبت بقصاید وی تحسین کند چون کسی است که « خرما بهجر آورده باشد ».

حتی عنصری ملك الشعرای محمود غزنوی اذعان دارد که در غزل پیانهٔ رودکی نمی رسد.

رودکی در قریه ای نزدیك سمرقند بجهان آمده و عوفی او را کور مادر زاد می داند (هرچند که دکتر اته دردرستی این گفتارشك می کند) ، گذشته از شعری رودکی آواز خوش هم داشته است و چنگ را نیکو می نواخته و نصر دوم را بروی دوستداری و لطف خاص بوده است.

مهم ترین کار رودکی که در همهٔ تذکره های فارسی آورده اند همان قصیده است که دربدیهه گفته و شرح آنرا درفصل نخستین این کتاب آوردیم واز قرار معلوم آنرا با آهنگ چنگ در برابر شاه خوانده است (۱). در پایان زندگی (مرگ او بقول السمعانی در ۳۲۹ هجری روی داده) رودکی ازچشم پادشاه افتاد و بتنگ دستی دوچار آمد ودلیل آن شاید همان عقاید دینی‌او باشد که پیش ازین بدان اشاره کردیم ولی درزمان عزت و نیك بختی‌خویش بگفتهٔ عوفی دویست غلام داشت وصد

(۱) قدیم ترین ودرست ترین ذکری که ازین حکایت شده درچهارمقالهٔ نظامی عروضی سمرقندیست .

شتر در زیر بنهٔ او می‌رفت (جامی این شماره را بچهار صد بالا برده است). عوفی می گوید: اشعار او صد مجلد کتاب را فرا می گرفت و جامی در بهارستان از قول کتاب یمینی گوید که اشعار او یك میلیون وسیصد هزار بیت بوده است (۱). ازین همه اشعار تنها قسمت بسیار کمی بما رسیده. دکتر هرن درفرهنگ اسدی که چاپ کرده (ص ۱۸ـ۲۱) اشاره می کند که درآن کتاب ازرودکی بیش از هر شاعر دیگر استشهاد کرده اند و تنها شانزده بیت از مثنوی مفقود کلیله و دمنه در آن آمده است. وآنگهی بسیار جنگها وکتابهای فارسی چاپ نشده درموزهٔ بریطانیا و دیگر کتابخانهای بزرگ اروپا هست که شاید بسیاری از اشعار رودکی را بتوان از میان آنها بدست آورد

دکتر اته در مقاله‌ای شایان ستایش که دربارهٔ رودکی نوشته ازین مآخذ نزدیك ۵۲ قطعهٔ بزرگ و کوچك بدست آورده است که روی همرفته به ۲۴۲ بیت می رسد و از مراجع دیگر که در این سی سال گذشته بدست آمده شك نیست که اشعار دیگر نیز می توان بدست آورد.

چون دکتر اته ترجمهٔ آلمانی همهٔ اشعاری را که گرد آورده است در نوشتهٔ خویش گنجانیده لازم نیست اینجا نمونهٔ دیگری از اشعار او را برای خوانندگان اروپائی بیاورم و تنها بذکر دو قطعه که استاد بزرگوار من استاد کول Cowell آنها را بانگلیسی ترجمه کرده است بسنده می کنم (این دو قطعه در مقالهٔ اته یکی بشمارهٔ ۲۰ و دیگری بشمارهٔ ۴۱ آمده است):

---

(۱) رشیدی سمرقندی گوید: شعر اورا برشمردم سیزده ره صد هزار که یك میلیون وسیصد هزار می شود.

بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی (٥ بیت) .
چون کشته بیبنی ام دولب گشته فراز (دو بیت) .

✲✲✲

— ١٥ —

درکتاب بسیارمعروف دایرةالمعارف بریطانیکا The Encylopaedia Britannica (چاپ یازدهم ـ ج ۱۳ ـ ص ۸۱۳ ستون ۲) ترجمهٔ رودکی چنین آمده است :

« رودکی ـ (متوفی در ٩٥٤ میلادی) ـ فرید الدین محمد عبدالله ـ نخستین نابغهٔ بزرگ ادبیات جدید ایران درحدود ۸۷۰ یا ۹۰۰ (میلادی) در رودك از توابع ماوراءِ النهر بجهان آمده . بیشتر از نویسندگان تراجم او را کور مادر زاد دانسته اند ولی رنگهائی که بدرستی درشعرخویش تمیز داده درین گفته شك فراهم می‌کند. آوازهٔ فضل و کمال وی بگوش نصر دوم پسر احمد پادشاه سامانی حکمران خراسان و ماوراء النهر (۹۱۳ـ۹٤۲) رسید و وی را بدربار خویش خواند. پس از آن رودکی هم نشین و هم سخن دائمی پادشاه بود وبلند ترین پایه از عزت و اعتبار رسید و دارائی بسیار بهم زد. با آنکه پیش از وی شاعران دیگر هم پدید آمده اند ولی عنوان « پدر ادبیات فارسی » دربارهٔ اوراست می‌آید، زیرا رودکی نخستین شاعری بود که نوع مشخص و اختصاصات فردی حماسه و تغزل را بوضوح معین کرد. گویند رودکی نخستین شاعر ایرانیست که دیوان مرتب داشته است . از یك ملیون و سیصد هزار بیت که بوی منسوبست تنها ۵۲ قصیده و غزل و رباعی ازو مانده وازاشعار حماسی اوجز چند بیت پراکنده که درفرهنگهای فارسی

هست چیزی بجا نمانده است. اما بالا ترین اثری تاسف آور که از وی نابود شده ترجمهٔ منظوم او از کلیله و دمنهٔ ابن مقفع بوده است که رودکی بخواهش امیر ممدوح خویش آن کتاب را نظم کرده بود. قطعات بسیاری ازین منظومه در فرهنگ اسدی طوسی (چاپ پاول هرن ـ گوتین گن ۱۸۹۷) آمده است. درقصایدی که درستایش ممدوح و خداوندگار خو سروده علائم ذوق سلیم وقریحهٔ سرشار وی آشکارست و اشعار روان ومنسجم وی یکسره بر خلاف گفتار های سنگین شاعران مدیحه سراست که بس ازو بوده اند. ازغزلیات وقطعات او که باوزان وآهنگهای دلپسند سروده است یك قسم فلسفهٔ اپیکور در باب زندگی و نیك بختی آدمی بدست می آید و از همه دلپسند تر و دلکش تر غزلیات عاشقانهٔ وی در وصف عشق و باده است. رودکی بس از امیر ممدوح خویش بمدتی زنده ماند و سرانجام در تهی دستی و بی چیزی درگذشت درحالی که جهان او را فراموش کرده بود.

مجموعهٔ کامل اشعاری که ازو مانده بلتن فارسی و ترجمهٔ منظوم آلمانی باشرح حال شاعر از روی ٤٦ کتاب خطی فارسی بتوسط دکتر ه. اته H. Ethé طبع و نشر یافته است بعنوان: «رودکی شاعر سامانی» Rudagi der Samaniden Dichter در مجلهٔ مستشرقین گوتین گن Göttingen Nachrichten 1873 ص ٦٦٣ ـ ٧٤٢ و نیز رجوع کنید بفصل «ادبیات جدید ایران» Neupersische Literatur از همان مؤلف در کتاب «اساس فقه اللغهٔ ایرانی» Grundriss der iranischen Philologie از گیگر Geiger ج ۲ و کتاب «تاریخ ادبیات فارسی» Geschichte

P. Horn از پ. هرن der Persischen Litteratur ۱۹۰۱ - ص ۷۳
و بکتاب « تاریخ ادبی ایران » Literary History of Persia ج ۱
(۱۹۰۲) از ا. ج. براون E. G. Browne وبمقالهٔ « چاسر ایرانی »
A Persian Chaucer از س. ج. پیکرینگ C. J. Pickering در
« مجلهٔ ملی » National Rewiew (شمارهٔ ماه مای ۱۸۹۰).

***

— ۱۶ —

مؤلف فرانسوی ژرژ فریله Georges Frilley در کتابی بنام
« ایران ادبی » La Perse littéraire — Paris (Collection des encyclopédies illustreés) چاپ پاریس - در فصل مغازلات (poésie lyrique) در ضمن شاعران دورهٔ سامانی (ص ۱۰۱) می نویسد :

« . . . در آن روزگارست که پادشاه شعر رودکی ظهور کرده است . مانند همر نابینا بود و چون او نمایندهٔ زمانهٔ خویشست . ولی بر خلاف شاعریونانی که وی را سرگردان وتهی دست نما نموده اند رودگی نیك بختی دیده است : شاعر رسمی نصر ازخاندان سامانی بود ومال بسیار فراهم کرد . دستگاه او دستگاه شاهانه و نفوذ وی در دربار بسیار بود.
اوست که تنها از دل انگیزی یك قطعه شعر امیر نصر را بر انگیخت که از اقامتگاه مرو چشم بپوشد و ببخارا باز گردد.
گفتهٔ او بغایت فراوان بوده است ؛ بدبختانه بیش ازچند صد شعر برای ما نمانده که پختگی و سنجیدگی الفاظ آن تقریباً همهٔ اثر آن را باطل می کند . پاره ای از منظومات او متین و غراست ؛ برخی دیگر

دارای حزنیست که تسلیم از آن آشکارست و اثری بسیار وحقیقی ازآن بر می خیزد . . . »

(پس از آن ترجمهٔ چند بیت از قصیدهٔ رودکی « مرا بسود وفرو ریخت هرچه دندان بود » در آن کتاب آمده است) .

☆*☆

— ۱۷ —

خاور شناس نامی روسی آ. کریمسکی A. Крымски در کتاب معروف خود بنام « تاریخ ایران و ادبیات وتصوف آن » Исторпя Персии, ея Литератуpы и Дервишскон چاپ مسکو ۱۹۱۴ (مجلد اول شمارهٔ ۲ ــ ص ۱۷۶ ـ ۱۸۱) نیز فصلی دربارهٔ رودکی دارد که اینست ترجمهٔ آن :

« رودکی (مرگ در ۹۴۱ یا بهتر آنکه در ۹۵۴) .

در بارهٔ رودکی مقاله ای درکتاب کهن سال نازاریان Nazariantz بعنوان « ابو القاسم فردوسی طوسی » مجلد اول ــ قازان ۱۸۴۹ ص ۲۳ ــ ۲۸ هست که تنها تالیفی است ازاطلاعاتی که جامی ودولتشاه در قرن پانزدهم (میلادی) داده اند وشماره ای تا اندازه ای فراوان از نمونهای شعر رودکی که با سبکی تا یك اندازه ثقیل بروسی ترجمه کرده است .

مآخذ اساسی مقالهٔ اته است درمجلهٔ مستشرقین گوتین گن . . . .

تعمیم مقالهٔ اته و خصوصیات کامل وی در کتاب دار مستتر . . . .

ار برای تعمیم آن رجوع کنید بمقالهٔ دیکرینگ . . . و نیز بکتاب

شر ' منتخبات فارسی » . . . . . و بکتاب پیتزی . . . . و بکتاب

هرن تاریخ ادبیات فارسی" ... هرن ازسوی دیگر توانسته است در فرهنگ اسدی از قرن یازدهم (میلادی) چند بیت پراکندهٔ جدید از رودکی بدست آورد ، نیز رجوع کنید بکتاب براون تاریخ ادبیات ایران . . . . .

دیوان اشعار رودکی بما نرسیده است و بنا بر خرده پاره هائی نکوشش اته ودیگران توانسته اند آثاراو را احیا کنند . وانگهی موردی بدستم آمد که باختصار کتاب کوچك چاپ سنگی را که دیوان رودکی نام دارد ببینم (وچنانکه یادم هست تاریخ آن تقریباً ۱۳۰۸ - ۱۳۱۰ هجری یعنی ۱۸۹۱ - ۹۳ است) ولی می بایست بوسیلهٔ جستجوهائی نخست اعتبار آن را مسلم کنم . آیا نسخهٔ خطی دیوان رودکی که اند کی پیش ازین چاپ کازیمیرسکی Kazimirsky داده اند (رجوع شود بمنوچهری چاپ کازیمیرسکی یاد داشت ص ۹) نیز همین حال را ندارد ؟

رودکی احتمال می رود درزمانی که بخارا (سال ۸۲۴) تازه ازصفاریان بسامانیان تعلق گرفته بود بجهان آمده باشد. ولادتگاه اورودك در جائی میان بخارا و سمرقند واقع بود و چنان می نماید که مستقیماً درحوالی سمرقند بوده است (پنج رودك) (۱) ، تذکره نویسان رودکی را کورمادر زاد بما می‌نمایند. این گفتار تولید شك کرده است ، مخصوصاً اگر هنرمندی این شاعر را ذووصف کامل تصاویر رنگی و شادی او را نسبت بزندگی وفراوانی شگفت وفوق العادهٔ آثار وی را درنظر بگیریم

(۱) کتاب بارتولد Barthold ترکستان ۱۹۰۰ - ص ۱۲۹ و بنا بر فرهنگ های سمعانی از قرن دوازدهم ویاقوت از قرن سیزدهم . چنانکه بارتولد در ضمن سخن اشاره کرده است (ص ۳۵ ورجوع کنید بمویی که اوضمیمه کرده است جزوهٔ اول ۱۸۸۹ ص ۵۴ و ۵۸) در کتاب سمعانی ترجمه ای از رودکی دیده می شود .

که بسیار کم احتمال می رود کوری که نتواند چیز بنویسد فراهم کرده باشد. رودگی درضمن موسیقی دان هم بود و می توانست با چنگ و عود آهنگ خود را بسراید و احتمال بسیار می رود که همین دلیل خوش آهنگ بودن و پر نغمه بودن اشعار وی باشد. در دربار امیر بخارا نصر دوم (۹۱۴ ـ ۹۴۳) رودگی شاعر مقرب بود وشاه اورا دوست می داشت و صلات افسانه مانند می گرفت.

البته در میان آثار متنوع او قصاید مدیحه مقامی دارد که در آخرین درجه نیست. یکی از قصاید او که بسیارساده است و هیچ گونه تکلف ندارد بسیار معروفست: امیر نصر دوم درآن زمان در هرات بود و بسیار شتاب نداشت ببخارا باز گردد؛ تواند بود که وی نیز دلش خود باچندتن ازشاعران زبان تازی زمان جدش اسمعیل همرای بوده است که شهر بخارا گندابه‌روچرکینی است که‌عجیب ترین‌اسپان می‌بایست درآنجا بزودی بخر بدل شود (۱). درهرصورت زندگی درهرات دلپسندتر بود. ولی این درنگ دراز در هرات هیچ پسندیدهٔ درباریان نبود و وطنشان ایشان را بخود می کشید؛ از رودگی درخواستند که در شاه نفوذ کنند. شاعر با آهنگ چنگ چنین سرود:

(۱) گویندهٔ این اشعار اسهزاء آمیز در بارهٔ بخارا که بزبان تازی گفته شده کاتب امیر بخارا اسمعیل بوده است. رجوع شود بمقالهٔ باربیه دو منار Barbier de Meynard درروزنامهٔ آسیائی Journal Asitaique ۱۸۵۳ که دارمستتر در کتاب ماخذ شعر فارسی (۱۸۸۷) ص ۱۳ وپیتزی در تاریخ شعر فارسی ج ۱ ـ (۱۸۹٤) ص ۱۲٤ ز آن نقل کرده اند. برای متن عربی آن رجوع شود بکتاب یتیمة الدهر تالیف ثعالبی قرن دهم و یازدهم) چاپ دمشق ج ٤ ص ۸ ـ ۱٤. شاعر دیگری که نیز دریتیمة الدهر ج ٤ ص ۸۹ ذکر او رفته بازبان زننده ری بیان می کند: بخارا من خر الاشك فيه

بوی جوی مولیان آید همی (٦ بیت)

این ترانه درامیر نصر دوم اثر کرد ؛ بیاد وطن فراموش شده افتاد. فوراً اسب خواست و بی آنکه منتظر چکمه های سواری شود، تنها با کفش معمولی (بی موزه با کفش) بر اسب خود نشست و از هرات بیرون رفت که زود تر ببخارا رسد. تنها در دو میلی هرات باو رسیدند و چکمه های او را دادند.

از نظر صنعتی گران بها ترین قسمت آثار رودگی مدایح او نیست بلکه مغازلات اوست که کاملا مطابق احساسات آدمیست. شاعر شادی پسند بسیار جالب توجه وشاعر غزل سرای نشاط انگیز بسیار ظریف وپر از احساساتست و روی همرفته شاعریست پر از اندیشه های طبیعی وساده گوی که تنها گاه گاهی عامیانه می شود. چون رودگی با عقاید آزاد و هوا خواهی قرمطیان که شاه وی نصر دوم نیز داشت همرای بود در تغزلات او که پر از شادی زندگیست بی میلی کاملی می بینیم که خود را بادستور های قرآن و اندیشه های محدود و بیمار متشرعین وفق دهد:

شادزی با سیاه چشمان شاد (٥ بیت)

باز وصف شراب:

آن عقیقین مئی که هر که بدید (۲ بیت)

نمونه ای از دلگیریهای عشق:

چون کشته ببینی ام دو لب کرده فراز (دو بیت).

گذشته از مدایح و مضمون های شادی پسندی و نشاط انگیزی در آثار رودکی اندیشها و پند هائی آمیختهٔ ببد بینی مانند گفتار شهید بلخی دیده می شود. شاید که این اندیشها در نزدیکی پیری و هنگامی

که توانگری او بدل بتنگ دستی شـده است نمو کرده باشد . می توان فرض کرد که این حوادث درزندگی رودکی بسته بسرنوشت پادشاه مربی او نصر دوم بوده است . پس ازآنکه امیرقرمطی را خلع کردند (۹۴۳) ووزیر دو روی سلامی دردربار بخارا پیش برد مقام افتخاری که رودکی در دربار بدان شاد بود بپایان رسید ودر نزدیکی تنگ دستی و پیری چیز دیگر برای او نمانده بود جزآنکه ازروز های گذشته بنالد . بنا برگفتهٔ دانته Dante « یادگار نیك بختی در تنك دستی» Ricordare la felicita nella miseria یکی از بد ترین رنجهاست و شکوه های پیری او یر از راست گوی ترین احساساتست (۱) :

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود (۸ بیت) .

فراوانی تراوش طبع رودکی افسانه مانند بود . می گویند که رودکی یك میلیون و چهار صـد هزار بیت (یعنی ۷۰۰۰۰۰ شعر بشمارهٔ اروپائی) سروده است و چنانکه هرن Horn باز هرخندی ایراد کرده است «خوش بختانه ازآن میان تنها نزدیك یك هزار بما رسیده است» (۲). بسیار احتمال می رود که در میان چنین شمارهٔ شگفتی از اشعار سیاری از آنها راستی سست ونا روا بوده و ازمیان رفتن آنها شایان دریغ نیست . ولی چیزی که قطعاً سزاوار دریغست اینست که از آثارحماسی رودکی : ترجمهٔ منظوم کلیله ودمنه که بفرمان امیرنصر دوم (درحدود ۹۳۲؟)

(۱) تنها چند بیت ازین بت شکوی را می آورم و ابیات دیگر را فرو می گذارم .

(۲) تاریخ ادبیات فارسی ۱۹۰۱ ـ ص ۷۳ . وی که احتمال می رود از جامی در قرن پانزدهم گرفته باشد تنها ۱٫۳۰۰٫۰۰۰ شعر می آورد (یعنی ۱۰۰۰۰۰ شعر کمتر برودکی نسبت می دهد .) .

کرده است بجز چند بیتی که استشهاد کرده‌اند دیگر چیزی نمانده است . »

☆✻☆

– ١٨ –

خاور شناس بسیار نامی علامهٔ بزرگ امریکائی استاد آ . و . ویلیمز جاکسن A. V. Williams Jackson در کتاب خویش بنام « شعر قدیم ایران» Early Persian poetry چاپ نیویورك ١٩٢٠ـ New York 1920 (ص ٣٢ ـ ٤٤) در بارهٔ رودکی چنین می نویسد :

فصل ٤

رودکی ، نغمه سرای بامداد

(اواسط قرن دهم میلادی)

اما بربامداد بنگر که جامهٔ نو در بر کرده
وازفرازشبنم بسوی تپهٔ بلندی که در خاورست می‌آید ،

شکسپیر ـ هاملت ١ ـ ١ ـ ١٦٦ ـ ١٦٧

هنوز سپیده ندمیده بود ولی پروین غروب کرده بود و دو ستارهٔ بامدادی هنوز چون پیش آهنگان سحرگاه در آسمان چشمك می زدند . ازین دو ستاره آنکه درخشان تر بود و زود تر در افق فرو رفت رودکی یا رودگی (١) نام داشت .

آن ستارهٔ دیگر که هر چند کمتر از وی درخشان نبود در برابر آفتاب فروزان فردوسی افول کرد دقیقی نام داشت . تنها قطعات کوچکی

(١) در سفر چهارم که بسال ١٩١٨ بایران رفتم از ادیبان ایران تنها رودکی می شنیدم ولی منبعان غرب رودگی می گویند وچند نسخهٔ خطی نیز هست که درآنجا رودگی نوشته شده .

از موسیقی او بما رسیده است که مدار این ستاره را پر کرده بود، اما همین قطعات کوچك صفا ودل انگیزی خود را نشان می دهد. این فصل برودکی اختصاص دارد که بزرگترین این دو ستاره بود ودرزمان سامانیان می زیست و فصل بعد مختص بدقیقی است که قرین او بود. می توان براستی و منصفانه رودکی را پدر شعر فارسی نامید. تولد وی ظاهراً در حدود ۸۸۰ پس ازمیلاد ومرگ وی درحدود ۹۵۴ میلادیست (۱). تخلص او بمناسبت نام قریه ایست که در آنجا بجهان آمده و این قریه جای کوچکی بوده است درماوراء جیحون که نزدیك بخارا یاسمرقند(۲) واقعست یادر میان این دو شهر. می نویسند در جوانی چنان باهوش بود

(۱) ۹۵۴ میلادی برابر با۳۴۳ هجریست و مخالفست با ۹۴۱ که برابر با ۳۳۰ هجریست. رجوع شود باته Ethé درکتاب اساس فقه اللغه Grundriss ج ۲- ص۲۲۱. هرچندکه براون در تاریخ ادبیات خودج ۱ - ص ٤٥٦ تاریخ ۹٤۰ - ۹٤۱ میلادی را آورده و نیز مقابله کنید با مقالهٔ چاسر ایران A Persian Chaucer بقلم پیکرینگ C. G. Pickering درمجلهٔ ملی National Rewiew شماره ۱۵ ص ۳۲۹ چاپ لندن ۱۸۹۰. این مقاله که ماخذ آن اته ودار مستترست در ضمن طبع کتاب بمن رسید و هر جا که از آن نقل کرده ام در پای صفحه ها اشاره رفته است.

(۲) تنها ترجمه ای که می توان دربارهٔ رودکی ماخذ دانست از اته H. Ethé است بنام «رودکی شاعرسامانیان» Rudagi. der Samaniden Dichter درمجلهٔ جمعیت علمی دارالعلم امپراطوری گوتینگن Nachrichten der Kgl. Gesselsch. d. Wiss. zu Göttingen 1873 (ص ٦٦۳ - ۷٤۲) و نیز رجوع کنید بمولف مزبور در فقه اللغه Grundriss ج۲- ص۲۲۰-۲۲۱ وهمچنین بتحقیق ادبی دارمستتر Darmesteter بعنوان مآخذ شعر ایران Origines de la poésie persane ص ۱۱ - ۲۸ که ماخذ آن رسائل اته است و نیز بکتاب پیتزی Pizzi تاریخ شعر ایرانی Storia della poesia persiana ج ۱ ص ۷۱ - ۷٤ و نیز بکتاب هرن Horn تاریخ ادبیات

که درهشت سالگی قرآن را از بر داشت (۱).

رودکی (حدود ۸۸۰ ـ ۹۵٤ میلادی)

این نکته چه نشانهٔ بزرگی برای آیندهٔ اوست! روایت دیگری نیز هست که رودکی چون همر نابینا زاده است، اگر چنین باشد رنگ آمیزیهائی که درقطعات اشعار او باقیست بسیارشگفت آورست(۲).

بهرحال طبیعت تنها باو ذوق شعر نبخشید، بلکه آواز خوب هم برای خواندن وقریحه ای نیز برای نواختن بربط (۳) باوداد. درکودکی شعر ازلبان اوتراوید واشعارعاشقانهٔ او که رنگ ابرایی خاص دارد باشعار بایرون Byron بسیار مانده است که میگوید:

I knew it was love, and I felt i was glory,

ایران Geschichte der Persische Litteratur ص ۷۳ ـ ۷٦ و کتاب براون Browne تاریخ ادبیات ایران A Literary History of Persia ج ۱ص ٤۵۵ ـ ٤۵۸ وبرای بعضی مآخذ اصلی رجوع کنید بدولتشاه ص ۳۱ ـ ۳۳ ولباب الالباب ج ۲ ـ ص ۷ ـ ۹ ·

(۱) عوفی بنقل اته در مجلهٔ دار العلم گوتین گن ص ٦٦۹ ـ ٦۷۰ ·

(۲) درباب کوری رودکی با تذکر بمآخذ ایرانی رجوع شود بمقالهٔ اته درمجلهٔ گوتین گن ص ٦٦۸ ـ ٦۷۰ وآنرا مطابقه کنید بالباب الالباب ج ۲ ص٦ ومقالهٔ پیکرینگ در مجلهٔ ملی نمرهٔ ۱۵ ص ۳۲۹ . در صحایف ٦۷۸ و ٦۸۲ بیان مطلب چنانست که می رساند بعدها کور شده است. شعرای کور دیگر هم بوده اند ازتامیریس Thamyris گرفته تا میلتون Milton ·

(۳) برای کلمهٔ بربط رجوع شود « بفرهنگ فارسي بانگلیسی » ـ Persian English Dictionary تالیف اشتاینگاس Steingas ص ۱۷۰ و بیاد داشت پیکرینگ در مجلهٔ ملی شمارهٔ ۱۵ ص ۳۲۹ . بربط باربیسو لغت یونانیست و در ماخذ دیگر عود نوشته اند ولی بهرحال مقابله کنید با مقالهٔ اته درمجلهٔ گوتین گن ص ٦۷۱

من میدانستم که این عشق بود وحس میکردم که همین افتخارست(۱) یا مانده است باشعار هراس Horace در قطعهٔ « امروز را غنیمت شمار » Carpe diem که آهنگ غنائی آن شخص را بوجد وسرور میآورد. اینست اشعار رودکی

امروز را غنیمت شمار

شاد زی با سیاه چشمان شاد　　که جهان نیست جز فسانه و باد

(پنج بیت)

گاهی اشعار او لحن غم انگیز دارد و نالهای جان سوز عاشقان در آن مترنمست :

او بسیار دیر دریغ می‌خورد

چون کشته بینی ام دو لب گشته فراز (دو بیت).

حتی چاسر ما نمی توانست در جوانی شعری باین شکوه ودرهمان حال باین غم انگیزی بسراید.

ممدوح تاجدار رودکی

بخت بزودی برو خندید ووی را بدربار نصر دوم سامانی (۹۱۳- ۹٤۲ میلادی) برد و تا پایان زندگی در آنجا بود. درین دورهٔ آسایش و آرامش توانگری و شرف چون باران برسر او می‌بارید وخیل غلامان او بدویست میرسید و چهارصد شتر بارکش داشت(۲)

---

(۱) از قطعه ایست که بایرون در راه میان فلراس Florence وپیز Pisa گفته است.

(۲) عوفی ج ۲- ص ۷ ومولفان دیگر. مطابقه کنید بامقالهٔ اته درمجنهٔ گوتین‌گن ص ٦٧٢.

گذشته از بخشش‌هائی که ازممدوح او نصربن‌احمد بوی میرسید شاعران هم عصر نیز اورا بسیار حرمت میگذاشتند، چنانکه شهید باخی رفیق وشاعر معاصر او درشعری که ازو باقی‌مانده است سروده :

بسخن ماند شعر شعرا رودکی‌را سخنی تلونبی است (دوبیت) (۱)

شاعرانیکه پس‌ازو آمده اند همه چنین دربارهٔ اوسخن‌رانده‌اند(۲).

شهرت و قبول عام رودکی در دربار و لشکرگاه شاه ازین حکایت بر می‌آید که درباریان وی را بر گزیدند تا نصر را که چهار سال از خانه دور مانده و مجذوب تفرج گاه های اطراف هرات بود بخانه بازگرداند. ذوق شاعر آماده بود که فوراً وسیله ای مناسب برای این کار بیابد و رودکی چنان با طبع ممدوح خود آشنائی‌داشت که بگفتهٔ نویسندگان ایرانی دانست نثر درطبع او اثر نمی‌کند و بهمین جهة بشعردست زد (۳). هنگامی که نصر جامی درکشیده بود رودکی درآمد و سر فرودآورد و بجای‌خویش بنشست وچون مطربان‌ازنواختن دست‌کشیدند چنگ برگرفت و این قطعه را درپردهٔ عشاق بنواخت:

شاه در باز گشت بیخارا مصمم است

---

(۱) ج ۲ لباب الالباب ص ٦ ۰

(۲) در تتبع می توان بآسانی منابع بسیار بدست‌آورد (مثلا در مقالهٔ اته ص ٦٧٥ ـ ٦٧٧) برای شهرت رودکی همین بسست‌که اسدی درلغات فرس ٦١ بار ازو استشهاد کرده (چاپ هرن ص ١٨ ـ ١٩) راستی رودکی شاعریست که بیش از همه در آن کتاب ازو استشهاد کرده اند ونیز در المعجم شمس قیس رازی (چاپ اوقاف گیب شمارهٔ ١٠ فهرست ص ٤٥١) .

(۳) رجوع کنید بچهار مقالهٔ نظامی عروضی چاپ میرزا محمد (اوقاف‌گیب شمارهٔ ١١ ص ٢٣).

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

سپس چنگ را در پردهٔ زیر رد و سرود:

ریگ آمو و درشتی راه او زیر پایم پرنیان آید همی

(چهار بیت دیگر) (۱)

این اشعار چنان درامیر نصر اثر کرد که منتظر چکمه های خود شد و بر اسب یدکی که ایستاده بود نشست وتا هشت فرسخ تمام دهانهٔ اسب را رها نکرد و چکمه ها را ازپی او می بردند. درباریان وسپاهیان خرسند متحد شدند و بشاعر کیسه ای دادند که دو بار پنج هزار دینار داشت (۲).

چند مدیحه از رودکی بما رسیده که در ستایش همین شاه نیك بخت صرست. این اشعار بسیار باشکوهست اما چون همهٔ اشعاردرباریان دیگر ایران آکنده از معانی بست و زیر دستی و ذوق سالم شاعر را بامهربانیصمیمانهٔ در باری نشان می دهد (۳) بنا برین می توان دانست که نصر چرا یك بارچهل هزاردرهم (تقریبا هشت هزاردلار) ستایشگر

(۱) در متن اصلی چهار مقاله (ص ۳۳) و تذکرة الشعرای ساوی الذکر (ص ۳۲) « آید همی » ردیف شعرست و همین جهست که در ترجمهٔ آنرا در پایان شعر تکرار کرده ام. برای اختلاف نسخه ها و یادداشت ها رجوع شود بمتن اته ص ۷۱۹ دارمستتر ص ۱۳ و مقالهٔ براون در مجلهٔ آسیائی ۱۸۹۹ ص ۷۶۰ (چاپ جداگانه ص ٥٤) و (این اطلاعات که در یادداشت وشته شده بعدا بدست آمده است) بیکرینگ درمجلهٔ ملی (۱۸۹۰) ۱۵ ـ ص ۳۳۲

(۲) این قسمت در نظامی عروضی سمرقندی در ص ۳۱ ـ ۳۳ آمده است

(۳) برای متن وترجمهٔ این قصاید رجوع کنید باته در مجلهٔ گوتنگن ص ۶۷۸ ـ ۶۹۶ و دارمستتر ص ۱۶ ـ ۱۸ و مطابقه کنید با مقالهٔ بیکرینگ در مجلهٔ ملی ۱۵ ص ۳۳۲ ـ ۳۳۵. اما اته در فقه اللغه تردید میکند که این قصاید از او باشد

خود بخشیده، زیرا که وی بخواهش او داستان معروف هندی معروف بافسانهای بید پای را بشعر ترجمه کرده بود.

این ترجمهٔ رودگی بنام کلیله ودمنه ازترجمهٔ عربی برداشته شده که آن از ترجمهٔ پهلوی وآن ازاصل این افسانها بزبان سانسکریت آمده است ودر زمان پادشاه ساسانی خسرو اول انوشیروان عادل درقرن ششم میلادی آنرا از هند بایران آورده اند (۱).

ازمیان رفتن ترجمهٔ فارسی این کتاب باعث دریغ بسیارست، زیرا تنها شانزده بیت ازآن اتفاقا دریکی ازفرهنگهای قرن یازدهم آمده است (۲).

آثار ادبی رودگی

آثارشعری رودگی فوق العاده فراوان بوده و می گویند که یك میلیون وسیصد هزار شعر گفته ودرمیان آنها اشعار حماسی نیز هست (۳) اما ازین مقدار افسانه مانند بسیار کم مانده (نزدیك هشتاد قطعه بابعضی

(۱) در باب اصل سانسکریت افسانهای جانوران یا پنچه تنتره Pancatantra وسفر آن بایران و انتقال بادبیات ایران وغیره مواد بسیار در دستست ولی این موضوع مخصوص مطالعهٔ اهل تتبع است. رجوع کنیدبکتاب هرتل J. Hertel بنام «پنچه تنتره» Das Pancatantra, Leipzig 1914 و کتاب کایث فالکونر Keith - Falconer «کلیله ودمنه» Kalilah and Dimnah. Cambridge 1885 و نیز بکتاب براون - تاریخ ادبیات ایران ج ۱ - ص ۱۱۰، ۲۷۵ و ۴۵۷.

(۲) در لغات فرس اسدی سابق الذکر چاپ هرن ص ۱۸ - ۲۱ و مطابقه کنید بکتاب براون ج ۱ ص ۴۵۷ و ۴۷۴

(۳) رجوع کنید بمآخذ ۱۰ در مجلهٔ گوتین گن ص ۶۷۷ و براون ج ۱ ص ۴۵۶ - ۴۵۷.

ابیات پراکندهٔ دیگر که تا کنون مانده است) (۱). هرچند، همین قدر که مانده چنان اشعار بلند و متینی است که وی را بحق درراس شاعران قرن خود جای می دهد و انصافاً او را شایان آن آفرین و ستایش هم عصران خود می سازد (۲). توانائی و زبر دستی او را در مغازلات از اشعاری که در وصف می گفته شاید بتوان درك کرد و ازمیان آنها قطعه ای بنمونه اختیار می کنم و سبب بر گزیدن این ابیات آنست که معروف ترین قطعهٔ اوست وازحیث انسجام بسیارمهمست وگذشته‌ازهمه قطعه ایست‌که استاد کوول Cowell استاد فیتزجرالد Fitzgerald مترجم خیام آنرا بانگلیسی ترجمه کرده است:

سرود شراب رودکی

---

(۱) انه در مجلهٔ گوتین گن ص ۶۷۸ - ۷۴۲ پنجاه ودو قصیدهٔ اورا که روی همرفته دویست وچهل بیت باشد فراهم آورده و باید باین مقدار اشعاری را که در فرهنگ اسدی از رودکی استشهاد کرده افزود که نزدیك صد و شصت و یك بار از رودکی شاهد آورده. قسمت عمدهٔ این اشعار که اسدی نقل کرده ابیات یك قافیه است (مثنوی) ولی در میان آنها هفده قطعهٔ کوتاه یافته ام (رجوع شود بص ۶ - ۹ - ۱۱ - ۲۱ - ۲۴ - ۲۷ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۵ - ۴۰ - ۴۲ r - ۴۳ r - ۵۰ - ۵۱ r - ۶۱ - ۷۱ و دو قطعهٔ از آنها که ۹ r و ۱۱ r باشد رباعیست). رجوع کنید بهرن در کتاب مزبور ص ۱۸ - ۱۹ وملاحظاتی که درباب‌آن ابیات درص ۲۱ آورده است. باید باین مقدار ابیات پراکندهٔ دیگری راکه در المعجم چاپ میرزا محمدکیب شمارهٔ ۱۱ ثبت است افزود. رجوع کنید بفهرست آن در ص ۴۵۱

(۲) برای ستایش هم عصران از رودکی رجوع کنید بحاشیه های سابق ص ۳۵ شمارهٔ ۳ (یادداشت شمارهٔ ۲ از صحیفهٔ ۹۰۸ این کتاب) ونیز بکتاب براون تاریخ ادبیات ایران ج ۱ ص ۴۵۵ و باید ستایش کسائی راکه درکتاب سابق الذکر اسدی ص ۸ r از چاپ هرن آمده است بر آن افزود.

بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی (ده بیت) (۱)

ترجمهٔ ادوارد بیز کوول Edward Byies Cowell

و نیز تغزلات دیگر را هم می توان برین شماره افزود که گاهی مراثی و گاهی وصف معشوق و گاهی شکوهٔ عاشقانه است . (۲)

مثلا هیچکس به از رودکی نه تواند درد های فراق معشوق و مسرتهای وصال محبوب خویش را وصف کند. قطعه ای که ترجمه میکنم نمونه ای از آنست :

وصال پس از فراق معشوق

من آن کشیدم وآن دیدم ازغم هجران که هیچ آدمئی نیست دیده ازدوران

. . . . (پس ازشش بیت) :

چوحلقه کرده جهانم بزلف چون چنبر چو گوی کرده جهانم بجعدچون چوگان (۳)

. . . . (پس ازآن چهار بیت دیگر) (٤)

---

(۱) در باب ترجمهٔ این قطعه بتوسط استاد کوول رجوع شود بکتاب براون ص ٤٥٧ ـ ٤٥٨ و برای متن فارسی با ترجمهٔ آلمانی رجوع کنید بمقالهٔ اته ص ۷۲۲ـ ۷۲۳ ومطابقه کنید باکتاب «شعر درباری ...» Die höfische ... Poesie ص ۱۵ ـ ۱٤ و نیز بمقالهٔ پیکرینگ مجلهٔ ملی ۱۵ ص ۳۳۵

(۲) ترجمهٔ برخی از این تغزلات را گذشته از آنچه من درین فصل آورده ام درمقالاتی که اشاره شد و بعلم اته ودار مسنتر وپیکرینگ است و در کتاب تاریخ شعر فارسی بیزی ج ۱ص ۱۲۱ ـ ۱۳۵ می توان یافت.

(۳) حلقه را تشبیه کرده است بسر برگشتهٔ چوگان و مانند آن در ادبیات ایران باز دیده می شود .

(٤) برای متن این اشعار رجوع شود بمقالهٔ اته درمجلهٔ گوتین گن ص ۷۱۲ ـ ۷۱۳ و دراصل قافیه a و b و d و f و h است و نیز مقابله کنید با ترجمهٔ پیکرینگ ص ۳۳٦ ـ ۳۳۷ .

بوسه که یگانه دلداری غمدیدگانست هنگامی که از روی عشق سوزان چون عشق رودگی باشد ارمغانی ملکوتیست که خدا آنرا متبرك کرده است ، باین جهتست که رودگی در گوش معشوقهٔ خویش می گوید:

بوسه و تبرك خدا

با دو سه بوسه رها کن این دل از درد خناك
تا بمن احسانت باشد احسن الله جزاك (۱)

این بوسه ها را پایانی نیست ، رودگی دلیل خویش را درین بیت می گوید :

بوسه های تلخ و شیرین

کار بوسه چو آب خوردن شور — بخوری بیش تشنه تر گردی (۲)

یك رباعی شوخی رودگی سزاوار ترجمه است زیرا که ایرانیان ذوق خاصی برای هزل دارند. کسی در پیری موی خود را خضاب کرده بود (۳) و رودگی در یك رباعی پاسخ می دهد :

(۱) برای متن رجوع شود بانه ص ۷۴۲ و بکتاب دار مستتر « مآخذ شعر ایرانی » ص ۲۰ .

(۲) برای متن این بیت رجوع شود بیادداشت سابق .

(۳) گمان می رود نخستین اعتراضی که برخضاب شده ازمعاصر رودگی ابوطاهر خسروانی باشد که پس ازین ذکر او با کسائی درهمین باب در فصل بعد خواهد آمد (ص ۵۱). چهار مصرع خسروانی را ترجمه می کنم (برای متن رجوع شود بکتاب بینزی ص ٦٤ و مقابله کنید بانرجمهٔ پیکرینگ ص ۸۲۱ ـ ۸۲۲) :

عجب آید مرا ز مردم پیر — که همی‌موی را خضاب‌کنند
بخضاب از اجل همی نرهند — خویشتن را همی عذاب کنند

رباعی در رنگ کردن مو

من موی خویش را نه از آن می کنم سیاه تا باز نو جوان شوم و نو کنم گناه
چون جامها بوقت مصیبت سیه کنند من موی از مصیبت پیری کنم سیاه(۱)

در بیت آخر این رباعی معنی دقیق تر از آنچه می فهمیم منظورست وآن سبك روحی جوانیست که ازمیان رفته، مخصوصاً هنگامی که دوست و ستایشگر او شهید بلخی که رودکی مرثیهٔ سوزناکی دربارهٔ وی سروده است از دست او رفته است واز قرار معلوم روزگار رودکی هم بد شده بود و نصر ممدوح او در سال ۹٤۲ میلادی مرده و گذشته ازهمه هر چه سنش بالا تر می رفت تنگ دستی او افزون می شد وهمان ناله ای را که یك قرن پیش ازرودکی درمیان آنگلوساکسونها شاعر پیر انگلیسی ساینوولف Cynewulf ازسینه بر آورده است و از روزی که زندگی بشر آغاز شده همان ناله در خاموشی شبها از درون میلیونها کسان بر آمده همان نالهٔ سوکواری نیز از روان رودکی در رثای گذشت خرسندیهای جوانی وفرا رسیدن دردهای روزگار پیری بر آمده است . این بث شکوای رودکی که شعرهای نخستین آن هنوز در روش حق گوئی خود رونق و صفای خاص دارد شایستهٔ آنست که یکسره ترجمه شود ، هرچند که ذوق امروز برخی از ابیات آنرا نمی پسندد :

نالهٔ رودکی از پیری

مرا بسود وفرو ریخت هرچه دندان بود . . . . . . (پس از ۱٦ بیت) :
همیشه چشمم زی زلفکان چابك بود همیشه گوشم زی مردم سخندان بود(۲)

---

(۱) برای متن رجوع بمقالهٔ انه در مجلهٔ گوتین گن ص ۷۳۹ .
(۲) مقصود وی از مردم سخندان شاعرانست .

. . . . (پس از دو بیت دیگر) :

بدآن زمانه ندیدی که درجهان رفتی سرود گویان گوئی هزاردستان بود (۱)

. . . . (پس از دو بیت دیگر) :

بداد میر خراسانش چل هزار درم وزو فزونی یك پنج میر ماکان بود (۲)

. . . . (پس از یك بیت دیگر) :

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم عصا بیار که وقت عصا وانبان بود (۳)

پایان زندگی رودکی بدین نهج در تاریکی غم و اندوه سر انجام یافت تارهای چنگ او خاموش ماند و آهنگ آواز وی از کار افتاد. چه می تواند آن آواز های گم شده را دوباره بدست آورد و بار دیگر آن تار های خاموش گشته را بنوازش در آورد؟ »

---

(۱) دارمستتر در ص ۲۵ تصور می کند که مراد از هزار دستان اشاره ایست بکلیله و دمنه که ماخذیست برای الف لیلة و لیله .

(۲) این بیت دشوارست . اته (درص ۷۰۲ ورجوع شمارهٔ یك) چنین ترجمه می کند : چهار امیری که روحی چنان پارسا داشتند یك واحد دیگر بشمار آمدند › und der Frommeneelenfürsten Vierzahl Zahlte einen mehr ویبکرینگ هم در ص ۳۳۸ چنین ترجمه کرده است . ازین ترجمه بر می آید که نصر بواسطهٔ دهش خود خلیفهٔ پنجم شده است یعنی بپایهٔ چهار خلیفهٔ اول اسلام رسیده ولی این ترجمه بسیار خوب بنظر نمی آید من ترجیح می دهم اشاره ای را که درین بیت شده اشاره بیکی از خلفای عباسی معاصر رودکی بدانم . در کتاب پیری ج ۱ ص ۱۳٤ نیز چنینست (مولف خود بانگلیسی چنین ترجمه کرده است : پنجمی از شاهزادهٔ صاف و دلیر باین افزوده شد ، س . ن) .

(۳) برای متن رجوع کنید بمقالهٔ اته ص ۶۹۶ و ۶۹۹ و کتاب پیتزی ص ۵۹ ـ ۶۱ ومطابقه کنید باترجمهٔ پیتزی ج ۱ ـ ص ۱۳۳ ـ ۱۳٤ وترجمهٔ بیکرینگ ص ۳۳۷ ـ ۳۳۸ . قافیهٔ اصلی که تکرار می شود ān و غیره است ، در فارسی آن بود › .

☆*☆

- ۱۹ -

خاور شناس معاصر انگلیسی روبن لوی Reuben Levy در کتاب خود بنام « ادبیات ایران » لنـدن ۱۹۲۳ - Persian literature London 1923 (ص ۱۸ - ۲۱) دربارهٔ رودکی چنین گفته است :

« پس از ابو شکور رودکیست و او نخستین شاعر درباری ایران بود (متوفی درحدود ٩٥٤ میلادی) . شعر او آغازشعر درباری ایراست ودرگفتار او بیشترستایش هائیست که در آن تملق بسیار دربارهٔ ممدوح خویش دارد و همین ستایشهاست که در ضمن بسیاری را از گمنامی و گرسنگی رهائی بخشیده است . نام حقیقی او ابوعبدالله جعفر بن محمد و تخلص او برودکی بمناسبت مولد وی در خراسانست . گویند که کور مادر زاد بود ولی با این نقص طبیعی هوش و قریحهٔ سرشار وی را شاعر محبوب دربار پادشاه سامانی نصر بن احمد (۹۱٤ ـ ۹٤۳ میلادی) کرد . روش او در شـاعری بسیار ساده و روانست و می نماید که وی را احساسات صمیمانه بوده ، هر چند که با این سادگی رنگ مصنوع داشته و همین رنگ تصنع است که بعد ها بسیاری ازاشعار فارسی را تباه کرده است. حکایت مشهوریست که گویند درتغزلات و بر انگیختن احساسات چنان الفاظ مناسب بکار می برد که بیشتر هنگامی که دلایل درباریان شاه بی اثر بود او پادشـاه را بوسیلهٔ اشعار خویش بمقصود خود بر می گردانده است . پادشاه مدتی در هرات مانده بود و درباریان وی که بباز گشت ببخارا یعنی دیار خویش بسیار مایل بودند هرچه می کردند سود مند نمی افتاد . تا سر انجام بوودکی وسیله جستند و او چنان شـاه را

گرم کرده وبراه انداخت سعدی . سپیر پای برهنه براسب خویش نشست وحتی منتظر چکمه های خود نشد. در بارهٔ قطعه شعری که مقصود وی را باین خوبی انجام داده بعد ها تذکره نویسان چنین خرده گیری کرده اند که ازبس دوراز تصنع و تکلف است نمی توان آنرا شعر شمرد . ازهمین خرده گیری می توان دانست که چرا پس از آن تا این پایه تصنع درشعر فارسی پیدا شده است . شعر رودکی تناقض در میان خوشی ها و مسرت های طبیعی را که در ایران بوده است با روش زندگی خشك و زاهدانهٔ تازیان نشان می دهد و این آغاز تناقض است و پس از رودکی بیشتر دیده می‌شود. حکمت الهی نمی توانسته است زن وشراب و شعر وعشق را از میان ببرد و شاعران زمانه احساسات طبعی خود را با اشعاری که در وصف این نعمت ها می سروده اند بیان کرده‌اند . در پایان عمررودکی ازنظرممدوح خویش افتاد ودر تنگ دستی مرد .

آثار رودکی بسیار وشامل‌سه داستان تاریخی بودکه معروف ترین آنها وامق وعذراست که وی ازپهلوی گرفته و پس‌ازو بسیاری ازشاعران پیروی کرده اند ، هیچ یك ازین داستانهای منظوم بدست نیست ولی شماره ای معتناء به از قصاید و غزلیات او در تذکره ها و سفینه های اشعار مانده است . این قسمت ازمدیحهٔ او که می آید نمونه ای ازروش او در شعرست :

خیال رزم تو گر در دل عدو گذرد   ز بیم تیغ تو بندش‌جدا شود ازبند
(٥ بیت)

یکی از غزلیات رودکی را جامی در بهارستان آورده واستاد براون در تاریخ ادبیات خود آنرا از روی ترجمهٔ استاد کوول Cowell

نقل کرده که بیت نخستین آن اینست :

بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی   و یا چون برکشیده تیغ پیش آفتابستی

قصیدهٔ دیگر در باب بهار نیز سزاوار ترجمه است :

مه نیسان شبیخون کرد گوئی بر مه کانون (شش بیت)

❀❀❀

— ۲۰ —

مستشرق معاصر انگلیسی ا . دینیسن رس E. Denison Ross در « مجلهٔ انجمن آسیائی همایونی » Journal of the Royal Asiatic Society در شمارهٔ ماه اکتبر ۱۹۲٤ ص ۶۰۹ — ٦٤٤ مقاله ای بعنوان « رودکی و رودکی مجعول » Rudaki and Pseudo - Rudaki نوشته است که اینست ترجمهٔ آن :

رودکی و رودکی مجعول

اثر ا . دنیسن رس

۱ — رودکی شاعر .

۲ — رودکی و قطران .

۳ — اشعار دیوان مجعول رودکی .

٤ — دیوان رودکی چاپ طهران .

۵ — مجموعهٔ اته .

٦ — کلیله ودمنه .

۷ — اشعار رودکی که تاریخ بیهقی نقل کرده .

۸ — قصیدهٔ مادر می .

۹ — نتیجه .

تا امروز مجموعهٔ خالصی از اشعار حقیقی رودکی بدست نیامده و درین مقاله من کوشش می کنم نشان دهم که چقــدر از اشعار رود کی باقی مانده وچه‌اشعاری را جعلا تذکره های فارسی،رودکی نسبت داده اند. هرچندکه رودکی یکی ازموسسین شعر پارسیست وکتاب کلیله ودمنه را بنظم آورده ولی ظاهراً ار همان قرون اول تمام اشعار او ازمیان‌رفته زیرا هرچند اسدی اصغر درکتاب لغت فرس خود بیش از شعرای دیگر از روده‌کی شعر آورده است و نیز سایر فرهنگهای فارسی پر ست از ابیات رودکی باز تذکره نویسان قرن شانزدهم همواره شکایت کرده اند که گرد آوردن شعر رودکی مشکلست.

ترجمهٔ احوال رودکی مکرر بانگلیسی نوشته شده وآخرین‌ترجمهٔ اوشرحیست‌که پرفسورجا کسن درکتاب خویش‌موسوم بشعر قدیم‌ایران (نیویورك ۱۹۲۰) نوشته است. درباب زندگی‌او اطلاعات بسیار کمست و تنها چیزی‌که قطعاً میدانیم اینست که رودکی شاعردربار نصر بن احمد سامانی بود و او از سال ۹۱۳ تا سال ۹٤۲ میــلادی در ماوراءٔ النهر حکومت داشته‌است. تاریخ ولادت ووفات رودکی‌معلوم نیست ومعروفست که کور زائیده شده.

لازم نیست تمام اشعاری را که شعرای دیگر بمدح او گفته اند دراینجا تـکرار کنم زیرا این اشعار را غالباً همه جا نقل کرده اند ولی این سطور تازی را که تازه نخستین بار ست طبع شــده درین مورد نقل میکـنم.

در صفحهٔ ۶۲ راحة الصدور (۱) این اشعار مذکورست :

لولا جریر و الفرزدق لم یدم ذکر جمیل من بني مروان
و نری ثناء الرود کی مخلداً من کل ماجمعت بنو سامان

منبع دیگری را که در شرح احوال رودکی بدستست در اینجا ذکر می کنم زیرا که اهمیت آن بیش از آنست که تا بحال متوجه آن بوده اند. در کتاب الانساب (۲) سمعانی می گوید :

الروذکی بضم الراء و سکون الواو و فتح الذال المعجمة و فی آخرها الکاف هذه النسبة الی روذك هی ناحیة بسمرقند و بها قریة یقال لها بنج (۳) و هذه القریة قطب روذك و هی علی فرسخین فی سمرقند و المشهود (!) منها الشاعر الملیح القول بالفارسیة السائر دیوانه فی بلاد العجم ابو عبل (!) الله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبد الرحمن ابن (!) آدم الروذکی الشاعر السمرقندی. کان حسن الشعر متین القول. قیل اول من قال الشعر الجید بالفارسیة هو. وقال ابو سعد الادریسی الحافظ ابوعبد الله الروذکی کان مقدما فی الشعر بالقارسیه (!) فی زمانه علی اقرانه. [یروی عن اسمعیل بن محمد بن اسلم القاضی السمرقندی حکایة حکاها عنه ابو عبد الله بن ابی حمزة السمرقندی. لا نعلم له حدثا مسند او بعد

(۱) راحة الصدور و آیت السرور تاریخ سلجوقیان تالیف الراوندی چاپ محمد اقبال ـ اوقاف گیب سلسلهٔ جدید ح ۲ ـ ۱۹۲۱ . این کتاب در اول قرن سیزدهم میلادی باتمام رسیده است .

(۲) چاپ عکسی بوسط اوقاف گیب (ج ۲۰ ـ ۱۹۱۳) ورق ۲۶۲.

(۳) در ورق ۹۲ روبهٔ یك در ذیل البنجی ذکر شده : بنج رودك همان قطب رودکست ابو سعد ادریسی گوید رودکی در آنجا مدفون شد و خود مزار وی را دیده است .

ان رایت له روایة لم استحسن ترك ذکره .] قال وکان ابو الفضل البلعمی وزیراسمعیل بن احمد والی خراسان یقول لیس للرودکی غی (!) العرب و العجم نظیر . ومات برودك سنة ۳۲۹ (۱).

عباراتی که در بین قوسین گذاشته شده میرزا محمد خان در حواشی خود بچهار مقاله بدلایلی حذف کرده (۲). ازمتن معلوم میشود که‌کلمهٔ روایت اشاره بحدیث است لیکن درعربی روایت هم‌مصدرراویست و هم روایت بمعنی ضابط اشعارست. در فارسی نیز کلمهٔ راوی در ضبط اشعار ذکر میشود. باید بخاطر داشت که سمعانی تراجم احوال کتاب خویش را ببزرگان مذهب انحصار داده و بنا برین مشکلست تصور کرد که رودکی « راوی » یعنی کسی‌که اشعار شاعری را ازبر بخواند داشته است. (۳) نظامی عروضی‌درچهارمقاله، حکایت بیستم، گوید که‌راوی‌اشعار فردوسی شخصی بوده است موسوم بابودلب (!) (٤) وازفرهنگهای فارسی بر میآید که اسم راوی اشعار رودکی مج یاماج بوده است (رجوع شود بصحیفه ٦۳٦). این نکته بیشتراشکال‌فراهم میکندکه چگونه منظومهٔ

---

(۱) تذکره های معروف فوت او را باختلاف از ۳۳۰ تا ۳٤۳ هجری می نویسند.

(۲) چهار مقاله، متن فارسی، چاپ اوقاف گیب (ج ۱۱، ۱، ۱۹۱۰) ص ۱۲۵ - ۱۲٦ از حواشی فارسی.

(۳) ژوکوفسکی Zhukovski در شرح حال انوری نخستین کسیست که توجه را بسوی راوی های شعرای ایران جلب کرد. رجوع شود بتاریخ ادبیات فارسی براون ج ۲ - ص ۳۷۳.

(٤) رجوع شود بکتاب نولدکه Nöldeke باسم « حماسهٔ ملی ایرانیان Das Iranische Nationalepos (لایپزیغ وبرلن ۱۹۲۰-ص ۲۷). فردوسی نساخی مخصوص باسم علی دیلم داشت.

ترجمهٔ کلیله و دمنه بکلی از میان رفته. در صحایف بعد اشاره خواهد شد بابیات پرا کندهٔ این مثنوی روائی که ازدست فراموشی نجات یافته است ولی درین موقع اشارتی از شهنامهٔ فردوسی را ذکر می کنم که ظاهراً قدیم ترین اشاراتست باثر گم شدهٔ رودکی (رجوع شود بطبع تورنر ماکان Turner Macan ـ ج ٤ ـ ص ١٧٥٠ سطر ١٦ وچاپ مول Mohl ج ٤ ـ ص ٤٥٥):

کلیله بتازی شد از پهلوی — بدینسان که اکنون همی بشنوی
بتازی همی بود تا گاه نصر — بدآنگه که شددرجهان‌شاه نصر
گرانمایه بو الفضل دستور اوی — که اندر سخن بود گنجوراوی
بفرمود تا پارسی و دری — بگفتند و کوتاه شد داوری
وزآن پس بدو رسم ورای آمدش — برو بر خرد رهنمای آمدش
همی خواستی آشکار و نهان — کزو یادگاری بود درجهان
گذارنده را پیش بنشاندند — همه نامه بر رودکی خواندند
بپیوست گویا پراکنده را — سفت این چنین در آکنده را

۲ — رودکی و قطران

در ۱۸۷۳ دکتر اته در « نشریهٔ دار العالم گوتین گن » Nachrichten der Universitat zu Gottingen مقالتی‌بعنوان «رودگی شاعر سامانی » Rudagi, der Samaniden Dichter نشر داد و در آن متن وترجمهٔ تمام قطعاتی را که در۲۶ کتاب مختلف از رودکی بدست آورده بود منتشر ساخت . از آن پس این مقاله ماخذ تمام تحقیقات اروپائیان‌دربارهٔ رودکیست و ۵۲ قطعه شعر که‌ازوذکر شده بضمیمهٔ هشت

رباعی را عموماً از اشعار حقیقی رودکی میدانند (۱) .

قدیم ترین ماخذ اته کتاب لباب الالباب محمد عوفیست که درسال ۱۲۲۰ میلادی تالیف یافته ولی از زمانی که آن مقاله نوشته شده تا کنون مآخذ بسیار دیگر بدست محققین اروپائی آمده است که آنهارا بحقیقت نزدیك ترمیکنند. ازین مآخذ مخصوصا لغت فرس اسدی اصغر (۲) که در سال ۱۰۶۰ میلادی نوشته شده و المعجم شمس قیس که در تاریخ ۱۲۱۷ میلادی تألیف یافته (۳) قابل ذکرست. مأخذ سوم که بسیار اهمیت دارد تاریخ منحصر بفرد مسعود غزنوی تالیف بیهقی است ولی با آنکه اته ازوجود این کتاب کاملا مطلع بود ازتوجه بدآن تجاهل کرده که این کتاب چهار شاهد از رودکی (٤) دارد که مطابق تاریخ تالیف کتاب یعنی ۱۰۵۰ میلادی باید آنها را چون شواهد لغت فرس اصلی و حقیقی دانست.

شواهدی که از تاریخ بیهقی در آخرین مقاله چاپ شده قطعاً مهم ترین قطعاتیست که ازقصاید رودکی مانده زیرا اسدی فقط ابیات پراکندهٔ این اشعار را ثبت میکند. ازطرف دیگر اسدی یك رباعی کامل وشانزده

(۱) شبلی نعمانی در شعر العجم گوید رباعی که مطلع آن « چون کار دلم » است (نمرهٔ ۳۷ اته) حتماً در زمان رودکی گفته نشده ؛ یه هرگز رودکی کے زمانے کا کلام نہیں ہوسکتا .

(۲) Paul Horn چاپ پل هرن Asadi's Neupersische Worterbuch (برلن ۱۸۹۷) .

(۳) المعجم فی معاییر اشعار العجم چاپ میرزا محمد وا . ج . براون . اوقاف گب ج ۱۰ ـ ۱۹۰۹ .

(٤) این اشاره را بدوست بسیار فاضل ایرانیم آقای نقی زاده مدیونم .

بیت از کلیله و دمنهٔ او را برای ما محفوظ گذارده است .

شمس قیس نیز چون بیهقی در ضمن ۱۸ شاهدی که از رودکی آورده چندین بیت اورا متوالیاً ضبط کرده وتمام شواهد او روی‌همرفته ۲۹ بیت است .

در زمانی که مقالهٔ اته چاپ شد رسالهٔ خطی کوچکی در اروپا مکشوف گشت موسوم بدیوان رودکی . این کتابچه غالباً ازاشعارقطران تبریزیست که تقریباً صد سال پس از رودکی میزیسته و من بجز پنج قصیده از چهل قصیدهٔ این کتاب مابقی را بالتمام در دیوان خطی دیگری از قطران یافته ام (۱) . درین مقاله همه جا این دیوان را باسم « رودکی مجعول » خواهم نامید . هر چند ظاهراً این مجموعه را اته ندیده بود و اطلاعی از آن نداشت معذلك در موقعیکه مقالهٔ خود را درباب ادبیات پارسی جدید برای کتاب « اساس فقه اللغهٔ ایرانی » Grundriss der Iranischen Litteratur (!) (ج ۲ ـ اشتراز بورگ ۱۸۹٦ ـ ۱۹۰٤) می‌نوشته است اززوی مجمع الفصحاء اطلاع یافته بودکه اغلب اشعاریکه برودکی منسوبست در حقیقت متعلق بقطران میباشد .

نسخه های دیوان مجعول رودکی که من از آن اطلاع دارم دو نسخه درموزهٔ بریطانیا بعلامت (or ۷۸۹٤ و or ۳۲٤٦) است و

(۱) سه نسخهٔ خطی که بدآن رجوع کرده ام اینست : نسخهٔ (۱) بریتیش موزیم (موزهٔ بریطانیا) بعلامت or ۳۳۱۷ و نسخهٔ (ب) موزهٔ بریطانیا بعلامت or ۲۸۷۹ و نسخهٔ (پ) نسخهٔ خطی متعلق بپرفسور ادوارد براون که باکمال لطف آنرا باختیار من گذاشت ، این کتاب متعلق بوده است بکتابخانهٔ رضا قلی خان هدایت و یادداشت ها و ابیات اضافی بسیار در حاشیهٔ آن نوشته اند .

یك نسخه در تصرف من . این سه نسخه در جزئیات با هم مطابقت دارد و مطابق یاد داشتی که درنسخهٔ موزهٔ بریطانیا بعلامت or ۷۸۹٤ دیده میشود کتاب مزبور ظاهراً ازروی یك نسخهٔ خطی که درمسجد سپهسالار طهرانست استنساخ شده (۱) .

نسخهٔ دیوان رودکی خود من نیز شاید مانند دونسخهٔ دیگر درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم نوشته شده باشد . این نسخه روی همرفته شامل چهل قطعه شعر ست که دو قطعه از آن رباعی است . تردید من در گویندهٔ حقیقی این اشعـار نخست از ین بود که دیدم قصیدهٔ اول آن را شفر Schefer در جـلد دوم « منتخبات فارسی » Chrestomatie persane خود (۲) باسم قطران ضبط کرده است . پس ازآن کشف کردم بث شکوائی را که قطران در موقع زلزلهٔ بزرگ تبریز بسال ۱۰٤۲ میلادی گفته است و آنرا هم شفر چاپ کرده در کتاب مزبور ثبت کرده اند . ازهمین جا بتنهائی معلومست که این مجموعه اشتباهاً بنام رودکی است .

چون دیوان کامل قطران همه جا یافت میشود لازم نیست تمام تذکره ها و کتب دیگر را که ذکری از اشعار او دارد درین جا متذکر شوم . تنها کافیست گفته شود که هرچند شمس‌قیس وعوفی هریك نمونه‌ای

---

(۱) نسخهٔ رودکی شاعر قدیم ایرانی از روی یك نسخهٔ خطی متعلق بعلیقلی میرزا . این نسخهٔ خطی فعلا (۱۸۹۰) در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار در طهرانست . (باسم دیوان قطران صحافی شده) .

(۲) شفر نخستین اروپائیست که متوجه اشعار قطران شده و میگوید که اولین دفعه بوسیلهٔ نسخه ای که در ۱۸٤۱ نوشته شده بااین اشعار آشنا شدم و آن نسخه را از روی نسخهٔ خطی کهنه که در شیراز بوده است برداشته اند .

از اشعار او بدست میدهند معذلك نه اسدی در فرهنگ خود ذکری ازو کرده و نه نظامی عروضی وی را در ردیف شعرای بزرگ در چهار مقاله نام برده است. قدیم ترین فرهنگی که ذکر قطران دارد رسالهٔ حسین وفائیست (۱) که شعری ازو را در ذیل کلمهٔ تیر آورده است.

اگر شهرت قطران در قرن یازدهم منحصر بشمال ایران هم بوده است باز نمی توان باور کرد که اسدی اورا نشناسد، در صورتیکه اسدی گرشاسب نامهٔ خودرا بنام ابودلف حاکم اران که یکی از ممدوحین قطران بوده است تمام کرده.

بعلاوه چنانکه از منتخبات اشعار او در کتاب عوفی و کتاب دولتشاه معلوم میشود قطران مخصوصاً در تجنیسات و اشعار ذو قافتین معروف بوده است. هر چند که اگر تمام دیوان او را ملاحظه کنیم خواهیم دید که در عدهٔ قلیلی از اشعار خود این صنایع را بکار برده است روی همرفته قصاید او همه محکم و غراست و همینکه بعضی از آنها را جزو اشعار استاد بزرگی چون رودکی آورده اند دلیل بر خوبی آنهاست.

ماخذ عمدهٔ شرح احوال قطران یکی خلاصة الاشعار تقی کاشی (نسخهٔ خطی موزهٔ بریطانیا بعلامت or ۳۵۰۶) ودیگری مجمع الفصحای رضا قلی خان هدایت (چاپی ج ۱ ـ ص ٤٦٦) است. نکتهٔ عمدهٔ مربوط بتحقیقات ما اسم ممدوح اوست زیرا همین نکته است که گویندهٔ حقیقی اشعار منسوب برودکی را معین میکنند.

(۱) رجوع شود بمقالهٔ زالمان Saleman بعنوان « مختصری در باب طبع معیارجمالی » Bericht uber die Ausgabe des Mi'jar i-Jamali در « منفرقات آسیائی Mélanges Asiatiques - سن پطرزبورغ ۱۸۸۸ ـ ص ٤٦۹.

بواسطهٔ تنگی جا شرح و بسط در بارهٔ ممدوحین قطران را باید بموقع دیگر گذاشت. زیرا مقصود ازین مقاله اینست که معلوم کنم فعلا درباب آثار رودکی چه اطلاعات بدستست. تقی کاشی فوت قطرانرا بسال ٤٢٧ هجری می نویسد و رضا قلی خان در سنهٔ ٤٦٥. از مآخذ دیگر می دانیم که قطران بسال ٤٣٤ در زلزلهٔ بزرگی که در باب آن قصیده گفته است (این قصیده نمرهٔ ۱۳ از دیوان مجعول رودکیست) و در سنهٔ ٤٣٨ وقتیکه ناصر خسرو را ملاقات کرده است در تبریز بوده (رجوع شود بسفر نامهٔ ترجمهٔ شفر ص ۱۸ تا ۱۹).

رضا قلی خان در مجمع الفصحا (چاپ سنگی ج ۱ ص ٤٦٦) گوید ممدوحین قطران ابو نصر مملان، عضد الدوله، ابو منصور هستودان (کذا)، فضلون و شاه مملان بوده اند. در صورتیکه تقی کاشانی (کتاب سابق الذکر) گوید ممدوحین وی امیر ابو منصور المعمری (حکمران آذربایجان از طرف خلیفه قائم)، امیر ابو الخلیل جعفر، ابو الهیجا منوچهر و دیگران بوده اند. تمام این اسامی درقصاید قطران دیده میشود اما شگفت است که تقی کاشی ذکری ازابونصر نمی کند و نیز شگفت است که رضاقلی خان باآنکه تذکرهٔ تقی کاشی را دیده است اشارتی بابو الخلیل جعفر ندارد و حال آنکه اسم او در اغلب از قصاید قطران دیده میشود.

بعضی از نویسندگان ایرانی تصور کنند که سبب نسبت دادن قصاید قطران برودکی اینست که ممدوح رودکی نصر بن احمد و ممدوح قطران ابو نصر یك اسم داشته اند(۱). این عقیده را درحواشی که ببعضی ازنسخ

---

(۱) رضا قلی می گوید این اشتباه بعضی را باین تصور آورد که رودکی باسم قطران تخلص کرده است!

موزهٔ بریطانیا نوشته شده نیز ذکر کرده اند و تکرار آن دراینجا ضرور نیست. (۱) این شبهه اگر اتفاق افتاده باشد بنظر من فقط عمدی بوده ویقیناً بر حسب اتفاق نبوده است وتصور می کنم که بدواً یکی از ادبای ایران چون دیده ست که ازاشعار رودکی چیزی نمانده مصمم شده است که این کسر را جبران کند واتفاقاً دیوان شاعری تا یك درجه گمنام چون قطران را بدست آورده وبهترین قصاید وی را که اسم ابونصر در آن بوده است انتخاب کرده و آنها را با اشعاری که از رودکی مانده بود و هیچ یك مدح نصربن احمد را باسم ندارد مخلوط کرده است و دیوان رودکی را پدید آورده که تمام یا یك قسمت آن در دیوان مجعول رودکی طهران دیده میشود. از میان ۱۶ قصیدهٔ دیوان مجعول رودکی که اسم ممدوح درآن هست بجز سه قصیده مابقی باسم ابونصرست و این نکته تایك اندازه نظر مرا تائید می کند که در انتخاب اشعار قطران قصد عمدی در میان بوده است و الا قطران در دیوان خود دیگرانرا هم مدح گفته است.

دردیوان رودکی چاپ طهران که بعد درآن باب بحث خواهم کرد ازین هم قدمی فراتر گذاشته اند و درعنوان قصاید اسم خیالی «ابو نصر ابن احمد سامانی» را ثبت کرده اند.

دیوان مجعول رودکی دارای ۳۸ قصیده ودو غزل ودورباعیست، از میان آنها ۱۶ قصیده دارای هم ممدوحست بدین قرار:

---

(۱) این یاد داشت ها را بهمن بن عبد الله میرزا بن فتحعلی شاه نوشته که مؤلف عالی مقام و شخص کتاب دوست بوده و باسم بهاء الدوله معروفست. رجوع شود بذیل فهرست کتب خطی فارسی موزهٔ بریطانیا تالیف ریو ص۱۳۸.

نمرهٔ ۱	شامل اسم	بو نصر مملان
« ۷	« «	ابو نصر محمد
« ۸	« «	ابو نصر
« ۹	« «	ابو منصور مسعود
« ۱۰	« «	میر ابو نصر محمد
« ۱۱	« «	میر ابونصربن مسعود بن مملان
« ۱۶	« «	میر ابو نصر
« ۱۷	« «	شاه ابو نصر
« ۱۸	« «	میر ابونصر
« ۲۰	« «	امیر ابو نصر
« ۲۱	« «	ابو نصر
« ۲٤	« «	ابو جعفر محمدبن احمد
« ۳۰	« «	ابونصر
« ۳۳	« «	ابو نصر مملان
« ۳٤	« «	ابو نصر
« ۳۵	« «	ابونصر بن مسعود بن مملان

ازین قراد سیزده قصیده درمدح ابو نصرست که اسم کامل او ابو نصر محمـد بن مسعود بن مملان بن وهسودان (۱) میباشد . نسخهٔ خطی دیوان قطران متعلق بپرفسور براون که فقط منتخباتی از اشعار اوست وبترتیب حروف تهجی هم مرتب نیست دارای ۲۰۳ قصیده و ۱۲ رباعی

(۱) منجم باشی در نسخهٔ چاپی « دهسودان » می نویسد درصورتیکه درنسخهٔ خطی قطران «هستودان» است .

و یك بیت از مثنوی است و بیست نفر ممدوح مختلف درقصاید مختلف آن می توان یافت که ٤٦ قصیده از آن باسم «ابو نصر» است . ابومنصور (مسعود ـ وهسودان بن محمد مملان بن وهسودان الروادی العضدی) دردوازده قصیده نام او برده شده و ابوخلیل جعفر در ۲۲ قصیده .

پس از آنکه درباب اشعار رودکی شروع بتحقیقات کردم نظرم متوجه گشت بتذکرۀ نادری در موزۀ بریطانیا باسم میخانه که مؤلف آن شخصی بوده است موسوم بحسن رازی ابن لطف الله طهرانی و در حدود سال ۱۰٤۰ هجری (۱) تالیف یافته است .

در حق رودکی مینویسد که ظاهراً تمام دواوین حقیقی رودکی‌از میان رفته . در تاریخی که کتاب را می نوشته است (سال ۱۰۲۵ هجری) مؤلف مزبور پنج شش هزار بیت ازرودکی در کتابخانهای مختلف سراغ داشته ولی معلوم شد که تمام آنها از اشعار حکیم قطران بوده و سبب آنهم شباهت اسامی محمد و حین بوده‌است . پس‌از آن مؤلف گوید : « راقم این سطورحسن رازی تقریباً بیست نسخه دیوان رودکی را مطابقه کرد و با یك نسخۀ قدیمی دیوان قطران مقابله کرد و از میان آن فقط چند قصیده باقی ماند که ظاهراً از رودکیست و این قصاید را مؤلف کتاب جمع آورده است » .

منتخبات او عبارتست از شش قصیده و بیست رباعی و در اغلب موارد اسم کتابخانه ای که آن اشعار را از آنجا پیدا کرده است تصریح می کند .

تمام قصایدی را که او انتخاب کرده است من در جا های دیگر

---

(۱) بعلامت or ۳۰۳۷ . رجوع شود بمجمع الفصحا ج ۲ ـ ص ۳۸ .

یافته ام، بجز قصیده سوم را که خود میگوید ازمجموعه‌ای بیرون آورده است که سیصد سال پیش نوشته شده است (یعنی درقرن هشتم هجری) ومطلع آن اینست:

آمد بهارخرم بارنگ و بوی صلیب (!) باصد هزارنزهت و آرایش‌عجیب

نکتهٔ جالب توجه اینست که یکی از کتابخانها که بدآن رجوع کرده کتابخانهٔ اعتماد الدوله درا گره بوده است.

۳ ـ اشعار دیوان مجعول رودکی

درین رساله مطلع قصایدی را که در دیوان مجعول رودکی ثبت است درج میکنم. نخست هر جا اسم ممدوح برده شده‌است ذکر میکنم وثانیاً عدهٔ ابیات نسخهٔ خطی را می‌نویسم وثالثاً صحیفه وعدهٔ ابیات چاپ طهران را ذکر میکنم (۱)، رابعاً با مجموعهٔ اته و عدهٔ ابیات آن مطابقه میکنم، خامساً با دیوان قطران و مخصوصاً نسخهٔ موزهٔ بریطانیا مقابله میکنم. در مورد قطران همه جا عدهٔ ابیات را ذکر نکرده ام، زیرا این عده در نسخه های مختلف دیوان او که دیده ام فرق دارد و باید دانست که در نسخهٔ طهران عدهٔ ابیات غالب قصاید بیشتر از شماره ای هست که در دیوان مجعول رودکی یافت میشود. این ابیات اضافی عموماً در دیوان قطران مندرجست.

نمرهٔ ۱

- دل من باهوای نیکوان گشت آشنا درسرشك دیده گردان‌شدچومردآشنا

ممدوح بونصرمملان. ۳۹ بیت. چاپ طهران ص ۱ ـ ٤، ۳۰

---

(۱) ازین بعد این مجموعه را بنام چاپ طهران خواهم نامید. شرحی ازین کتاب بعد ازین داده خواهد شد.

بیت . اته نمرهٔ ٤ ، ١٥ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ١ رویهٔ دوم .
شعر منتخبات فارسی .

نمرهٔ ۲

چو بگشاید نگار من دو بادام و دو مرجان را
بدین نازان کند دل را بدآن ریحان (!) کند جان را

۷ بیت . چاپ طهران ص ٥ ، ۷ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۲ رویهٔ دوم . بعضی تذکره ها این بیت دوم را نقل کرده اند :

من وجانان بجان ودل فرو بستیم بازاری
که جان و دل مرا دادست و من جان داده جانان را

نمرهٔ ۳

خدا یگانا جان منا بجان و سرت که جان بشد زتنم تاجدا شدم زدرت

۲۰ بیت . چاپ طهران ص ٥ تا ۷ ، ۲۰ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۲۳ رویهٔ دوم .

نمرهٔ ٤

تا ز آمدن دوست برمن خبر آمد گوئی سرم ازناز نحور شید (!) درآمد

١٤ بیت . چاپ طهران صفحهٔ ۱۰ تا ۱۳ ، ۳٦ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۳٤ رویهٔ دوم .

نمرهٔ ٥

اسب طرب وعیش توای شاه بزین باد جان وتن خصمان تو پیوسته حزین باد

۷ بیت . چاپ طهران صفحهٔ ۱۳ ، ۱٤ ، ۷ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۳٦ رویهٔ اول .

نمرهٔ ٦

خدا یگان جهان را طبیب دارو داد   موافق آمد از بهر آنکه نیکو داد

۹ بیت . چاپ طهران ص ۹، ۱۰ ، ۹ بیت . قطران or ۳۳۱۷، ورق ۳۲ رویهٔ اول .

نمرهٔ ۷

یك بار بود عید بیك سال بیك بار   همواره مراعیدزدیدار توهموار(!)

ممدوح بو نصر محمد. ٤۷ بیت . چاپ طهران ص ۱۸ تا ۲۲ ، ٤۹ بیت . اته نمرهٔ ۷ ، ۱۳ بیت . [رجوع شود بضمیمهٔ کتاب اوزله Ouseley ۱۲۷۰] قطران or ۳۳۱۷ ورق ٦۷ رویهٔ اول .

نمرهٔ ۸

شنبهٔ شادی و اول مه آذر   زخمه برافکن بعودوعود برآور(!)

ممدوح ابو نصر . ۲۳ بیت . چاپ طهران ص ۲۲ تا ۲٦ ، ٤۰ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ، ٦۸ رویهٔ دوم .

نمرهٔ ۹

افتخاردهرابومنصورمسعودآنکه هست   بندگانش رابمیران صدهزاران افتخار

ممدوح ابو منصور مسعود . ۱۸ بیت . چاپ طهران ص ۲٦ تا ۲۹ . ۳٤ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۵۳ رویهٔ دوم . درین کتاب بجای « اختیار » کلمهٔ اول « افتخار » است . این بیت شعر هفدهم از قصیده ایست که در هر نسخهٔ قطران موجود ست و مطلع آن قصیده اینست :

شد زفرماه فروردین جهان فردوس وار   باغها دیبا سبب شد شاخها مرجان نوار(!)

خیلی شگفت است که درچاپ طهران هم ابتدای این قصیده همین

بیت است . شبلی نعمانی درشعرالعجم چند بیت ازین قصیده را ثبت کرده .

نمرهٔ ۱۰

ازغم هجر طراز همه خوبان تراز زرد وباریکم ولرزانم چون تارطراز

ممدوح میر ابونصر محمد. ۲۹ بیت چاپ طهران ص ۳۰ تا۳۳ ، ۲۸ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۸۸ رویهٔ دوم .

نمرهٔ ۱۱

صبر من کوتاه گشت از عشق آن زلف دراز
کو گهی با گل بسراست وگهی با گل براز (!)

ممدوح میرابونصر بن مسعود بن مملان. ۱۲ بیت . چاپ‌طهران ص ۳۳ ، ۳٤ . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۹۲ رویهٔ اول . و در آن « سعد » بجای « مسعود » است . اته نمرهٔ ۹ (٦ بیت) و مصرع دوم در آن چنین است :

کز گهی با گل بسر است وگهی باپل براز (!)

نمرهٔ ۱۲

ایا چراغ شهان جهان امیر اجل بدست مایهٔ فیروزی وتیغ اجل (!)

۸ بیت . چاپ طهران ص ۳٤ ، ۳۵. ۸ بیت. قطران or ۳۳۱۷ ورق ۹۸ رویهٔ دوم .

نمرهٔ ۱۳

بود محال ترا داشتن امید محال بعالمی که نباشد همیشه بریك‌حال

ممدوح [محمد مملان] ــ ۲۹ بیت ـ چاپ طهران ص ۳۵ تا ٤۰ ، ٤۹ بیت. قطران or ۳۳۱۷ ورق ۹۹ رویهٔ اول . شفر منتخبات فارسی .

قصیده شکوائیه ایست در موقع زلزله ای که بسال ٤۳٤ هجری (۱۰٤۲ میلادی) شهر تبریز را خراب کرد . بیتی که نام ممدوح را دارد در دیوان مجعول رود کی نیست . اما درچاپ طهران ودردیوان قطران این بیت هست :

چراغ شاهان مملان که پیش تیغ و کفش
یکیست شیر و شگال (!) ویکیست زرو سفال

در زمان این زلزله ابو منصور پسر محمد مملان حکمران تبریز بود . در دیوان مجعول رود کی این بیت هست :

بدآن همال همی دادمی بعلم جواب وزآن نگار همی کردمی ببوسه سؤال

شفر (درکتاب مذکور) ٤٦ بیت آورده است که بدین بیت خاتمه می یابد :

خدای تیغ ترا در ازل بزال نمود زبیم تیغت نازاده خنك شدسرزال(!)

نمرهٔ ١٤

ای بهنگام سخا ابر کف و دریا دل مشتری خوار زدیدارتو وماه خجل

۸ بیت . چاپ طهران ص ٤۰ ، ۸ بیت . قطران or ۲۸۷۹ و و در نسخهٔ or ۳۳۱۷ نیست .

نمرهٔ ١٥

ای آنکه زتو بود براندام جهان دام چون بست ترادست جهان دام براندام

١٤ بیت . چاپ طهران ص ٤۱ ، ٤۲ ـ ۱۷ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۰۸ رویهٔ دوم .

نمرهٔ ١٦

تابپوشیدزلولوی سیمین(!) باغ سمن بگل سرخ وبیاقوت بیآراست چمن

ممدوح میر ابو نصر ، شاه مملان ، ۳٤ بیت . چاپ طهران ص ٤۲ تا ٤٥ ، ۳٤ بیت. قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۳۲ رویهٔ اول [۳٥ بیت] . رجوع شود بنمرهٔ ۲۳ که بعد از اینست .

نمرهٔ ۱۷

بی‌نشان آمد ابان وبی‌کمان آمد میان   این زتنگی بی‌نشان از نزادی(!) بی‌کمان

ممدوح شاه ابو منصور، ۳۰ بیت - چاپ طهران ص ٤٥ تا ٤۸، ۳۳ بیت .

این قصیده را در نسخهٔ or ۳۳۱۷ و نسخهٔ or ۲۸۷۹ قطران پیدا نکردم اما در ورق ۷۸ رویهٔ دوم از نسخهٔ خطی متعلق بپرفسور ادوارد براون دیده میشود .

نمرهٔ ۱۸

من آن کشیدم وآن دیدم از غم هجران   که هیچ آدمئی نیست دیده از هجران(!)

ممدوح میرابونصر، ازین قصیده دو بیت جالب توجه هست اشاره بشکست امیر مغان از ابو منصور وهسودان و پسرش ابو نصر .

۷٤ بیت . چاپ طهران ص ٤۸ تا ٥٥ ، ۷٥ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱٤۱ رویهٔ اول (۷٤ بیت) اته نمرهٔ ۱۲ . شفر منتخبات فارسی .

تبصره ــ در آخر مصرع دوم در مجموعهٔ اته « از دوران » و در چاپ طهران « دردوران » است .

نمرهٔ ۱۹

ای جان من ازآرزوی روی توپژمان   بنمای یکی روی وبه‌بخشای(!) برین جان

٥ بیت . چاپ طهران ص ٥٥ تا ٥۹ ، ۳۹ بیت . اته نمرهٔ ۱٤،

سه بیت . فقط بیت اول بانسخهٔ مجموعهٔ اته موافقست واته می گوید که نسخهٔ ۱۳۷۸ متعلق باشپرنگر Sprenger ۳۳ بیت دارد . درمجموعهٔ اته « روی » در مصرع اول حذف شده . بجای « پژمان » در بعضی نسخ خطی « رنجان » ودربعضی دیگر « بی جان » است چنانکه شبلی درشعر العجم ج ۱ ـ ص ۳۵ ضبط کرده .

نمرهٔ ۲۰

منم غلام خداوند زلف غالیه گون　　که هست چون تن من زلف او نوان ونگون

ممدوح میر بو نصر ، ۳۳ بیت . چاپ طهران ص ۵۹ تا ۶۲ ، ۳۴ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۴۳ رویهٔ دوم . اته نمرهٔ ۱ ، ۱۹ بیت .

نمرهٔ ۲۱

شد برگ رزان زرد چوزر ازمه آبان　　گشت آب رزان سرخ چو بیجادهٔ تابان

ممدوح بونصر، ۱۸ بیت . چاپ طهران ص۶۲ تا۶۴ ، ۲۲ بیت ، قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۴۱ رویهٔ اول .

اینست اشعاری که ذکر ممدوح در آنها شده :

جان ودل من هست سزاوار مراورا　　چون ملك جهان است سزاوار بمملان

خورشید همه میران بونصر که بسپرد　　یزدان بوی ودشمن او نصرت وخذلان

نمرهٔ ۲۲

مه نیسان شبیخون کرد گوئی بر مه کانون

که گردون گشت ازو پر گرد وصحرا گست(!) ازو پر خون

۱۹ بیت ، چاپ طهران ص ۶۵ تا ۶۸ ، ۳۵ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۳۳ رویهٔ اول (۳۷ بیت)، اته نمرهٔ ۳ ، ۸ بیت . شبلی

نعمانی، شعر العجم، ج ۱ ــ ص ۴۰.

نمرهٔ ۲۳

سرنگون مانده است جانم ز آن زلف سرنگون
لاله گون گشت آب چشمم زآن لبان لاله گون

۴ بیت. چاپ طهران ص ۷۶، ۴ بیت. قطران نسخهٔ خطی ا.ج. براون ورق ۷۸ رویهٔ دوم (۴ بیت).

نمره ۲۳ (الف)

تا بپوشید بلولو سلب باغ سمن   بگل سرخ وبیاقوت بیاراست چمن

۴ بیت. این بیت که از قصیدهٔ نمرهٔ ۱۶ است داخل قصیدهٔ دیگری در دیوان مجعول رودکی شده است.

نمرهٔ ۲۴

مادر می را بکرد باید قربان   بچهٔ او را گرفت و کرد بزندان

۸۲ بیت. ممدوح ابو جعفر احمد بن محمد، ۸۲ بیت. چاپ طهران ص ۶۸ تا ۷۵، ۸۴ بیت. در باب صحت این قصیده پس ازین بحث خواهم کرد.

نمرهٔ ۲۵

ای بند بلا دیده و از بند بجسته   مردانه شده آمده درشهر خجسته

۹ بیت. چاپ طهران ص ۷۶ و ۷۷، ۹ بیت. قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۷۳ رویهٔ دوم. ممکن است بمدح امیر فضلون حکمران گنجه باشد که در حملهٔ برومی ها اسیر شد ودر نتیجهٔ جد ابومنصور خلاصی یافت.

نمرهٔ ۲۶

ای نیزهٔ تو گوی‌ودل ودشمن انگله　　خصم تو روبهست وحسام تو بنگله

۸ بیت. چاپ طهران ص ۷۷ و ۷۸، ۸ بیت. قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۷٤ روبهٔ اول. درنسخهٔ خطی قطران متعلق به ا. ج. براون‌ورق ٦٤ رویهٔ اول، رضا قلی خان این یادداشت را نوشته است: «انگله حلقه ایست که تکمه و گوی در آن کنند و او را مادگی گویند.»

نمرهٔ ۲۷

ای‌جان‌بدسگالان‌جفت‌گذار(!) کرده　　ای طبع نیك خواهان انبازناز کرده

٦ بیت. چاپ طهران ص ۷۸، ۷۹، ٦ بیت. قطران نسخهٔ ا.ج. براون ورق ٦٥ رویهٔ دوم.

نمی توان از ذکر این بیت آخر خود داری کرد که شاعر اختصار شعر خود را عذر آورده است که می خواهد پی شراب خواری برود:

گر شعر کوته آیدچون‌می‌خورم بشادی　　شعر دراز خوانم فردا نماز کرده

نمرهٔ ۲۸

بار خدایا بسی عذاب کشیدی　　انده و تیمار گونه گونه بدیدی

٤۱ بیت. چاپ طهران ص ۸۱ تا ۸۵، ٤٤ بیت. قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۷۹ رویهٔ دوم.

اسمی از ممدوح نبرده است ولی این ابیات که اشارتیست بیکی از سلجوقیان شاید ذکر واقعهٔ تاریخی باشد:

زانکه برفتی بروم با سپه و گنج　　زانکه بسی‌رنج نیك‌وبدکشیدی(!)

ما بسلامت بجای خویش بماندیم　　تو بسعادت بجای خویش رسیدی

نمرهٔ ۲۹

ای همه از رادی و از راستی جان و دل از راستی آراستی

۷ بیت. چاپ طهران ص ۹۰، ۷ بیت. قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۸۱ رویهٔ اول.

بیت آخر از حیث سادگی قابل ذکرست:

از امراء جمله تورا خواستم کز شعراء جمله مرا خواستی

نمرهٔ ۳۰

ندانی در دهجرای بت مرا زآن زار گردانی وگر زارم نگردانی بداغ هجر گردانی

ممدوح ابونصر، ۳٤ بیت. چاپ طهران ص ۸۵ تا ۸۸، ۳٤ بیت. قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۸۱ رویهٔ دوم.

ظاهراً این بیت اشاره بخود شاعرست:

یکی دهقان بدم شاها شدم شاعر زنادانی مرا از شاعری کردن تو کردی باز دهقانی

نمرهٔ ۳۱

ای بر همه شاهان جهان یافته شاهی

می خور که بداندیش چنان شد که تو خواهی

۱۰ بیت. چاپ طهران ۸۹، ۱۰ بیت. قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۸۲ رویهٔ اول.

نمرهٔ ۳۲

برهر سری سری توازهر بهی بهی(!) از هر مهی مهی تو وبرهر شهی شهی

۱۰ بیت. چاپ طهران ص ۹۰، ۹۱ - ۱۰ بیت. قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۸۱ رویهٔ اول.

این قطعه را شفر در کتاب سابق الذکر چاپ کرده است.

این بیت آخر قابل نقل است :

بادارخ عدوی تو همچون بهی دژم
روی توباد همچو گل ازشادی از بهی (!)

نمرهٔ ۳۳

بتی را که بودم بدو روزگاری جدادارداز من بد آمرزگاری (!)

ممدوح . ابونصر مملان ، ٤۱ بیت . چاپ طهران ص ۹۱ تا ۹۵ ، ٤۳ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۹۱ رویهٔ دوم .

نمرهٔ ۳٤

مرا بناله وزاری همی بیآزاری جفـای تو بکشم تا مرا نیازاری

ممدوح ابو نصر ، ۳۲ بیت چاپ طهران ص ۹۵ تا ۹۸ ، ۳۲ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۹۲ رویهٔ دوم .

ظاهراً این ابیات در موقع عید اضحی گفته شده :

خجسته باد ترا عید گوسفندکشان که‌تو همیشه‌درخت‌خجسته‌بنگاری(!)
کنون کهان‌ومهان‌گاو گوسفندکشند(!) رضای‌ایزدجویندازآن‌نه‌خونخواری
توگاو بی گنه و گوسفند با بره را بهل بکش‌عدوخصم با گنه کاری (!)

نسخه بدل در or ۳۳۱۷ :

چرا بناله و زاری همی بیآزاری

نمرهٔ ۳۵

ایا سروی که سنبل را زسوسن سایبان کردی
زبوی سوسن وسنبل جهان پر مشك وبان کردی

ممدوح ابو نصر بن مسعود بن مملان ، ۳٦ بیت . چاپ طهران ص ۹۸ تا ۱۰۱ ، ۳٤ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۹۳ رویهٔ دوم .

نمرهٔ ۳۶

دل تنگ مدار ای ملك از کار خدائی آرام و طرب را بده (!) از طبع جدائی

۴ بیت . چاپ طهران ص ۱۰۵، ۴ بیت. قطران نسخهٔ خطی ا. ج.
براون ورق ۷۸ رویهٔ دوم، ۴ بیت .

نمرهٔ ۳۷

ای ز تو ذره کند خورشیدی کرمت بسته در نومیدی

۴ بیت . چاپ طهران ص ۱۰۵ تا ۱۰۷، ۱۸ بیت . ۳۲۴۶ Or
ورق ۲۸۵ رویهٔ اول . یاد داشتی (بخط بهاء الدوله بهمن) در حاشیه نوشته شده که این ابیات مثنوی ازظهوریست وبقطران و رودکی نسبت داده اند اما محققین میدانند که هیچ یك از این دو استاد چنین اشعار نگفته اند . »

نمرهٔ ۳۸

بوی جوی مولیان (!) آید همی بوی یار مهربان آید همی

۶ بیت . چاپ طهران ص ۱۰۲، ۷ بیت. دولتشاه می گوید این قسمتی است ازقصیده ای طولانی . گاهی هم سه بیت ذکر کرده اند. رجوع شود بتوضیحات بعد .

رباعیات

نمرهٔ ۳۹

با آنکه دلم ازغم هجرت خونست شادی بغم تو ام زغم افزون است
اندیشه کنم هر شب و گویم یارب هجرانش چنین است وصالش چون است

چاپ طهران ص ۱۰۸ .

نمرهٔ ۴۰

چشمم زغمت بهر عقیقی که بسفت   برچهره هزار گل آزارم بشکفت(!)
رازی که دلم زجان همی داشت نهفت   اشکم بزبان حال با خلق بگفت

چاپ طهران ص ۱۰۸

۴ ــ چاپ سنگی طهران

هرچند کتاب معروف به « دیوان رودکی » که درسال ۱۳۱۵ هجری در طهران چاپ سنگی شده است از نسخهٔ خطی دیوان مجعول رودکی هم کمتر اعتبار دارد معذلك بی مناسبت نمی دانم که مندرجات آنرا درین جا ذکر کنم زیرا این نسخه نه تنها شامل تمام اشعار مجموعهٔ خطی است بلکه ۳۴ شعر هم اضـافه دارد. شبلی نعمانی دیوان چاپ طهران را دیده بود و در شرح مفصلی که درباب رودکی در کتاب شعر العجم نگاشته آن دیوان را بکار برده است. نسخهٔ چاپ طهران دارای ۱۱۴ صحیفه شعر و یازده صحیفه مقدمه است. این نسخه را ابراهیم ابن محمد بن علی آملی ملقب بصدر الکتاب چاپ کرده و بنام شـاهزادهٔ فریدون میرزا کرده است.

مندرجات چاپ سنگی طهران بدین قرار ست:

۱) تمام اشعاری که در دیوان مجعول رودکیست.

۲) ۱۵ قطعه شعر که اته ذکر کرده ولی هیچ یك در دیوان مجعول رودکی نیست. بدین قرار: نمره های ۲ و ۶ و ۱۰ و ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و۲۶ و ۲۷ و۲۸ و ۲۹ و ۳۳ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۴۱ و ۴۶ و ۴۷.

۳) چهار قطعه ای که بیهقی نقل کرده. فقط قطعهٔ سوم بالتمام

ثبت آمده (بیهقی ص ٤٥٢) از قصیدهٔ اول (بیهقی ص ٢١٩) فقط سه بیت و از قطعهٔ دوم (بیهقی ص ٢٨٧) تنها دو بیت و ازقطعهٔ چهارم (بیهقی ص ٧٥١) فقط هفت بیت را آورده است . بزعم من ناشر این کتاب این اشعاررا مستقیماً ازبیهقی نگرفته وازتذکره های مختلف گرد آورده است .

٤) لغزی که هرچند در لباب الالباب عوفي هست ولی‌اته آنرا نقل نکرده :

آن چیست (!) برآن طبق‌همی تابد چون ملحم زیر شعر عنابی
ساقش بمثل چو ساعد حوراء پایش بمثل چو پای مرغابی

٥) هشت قطعهٔ کوچك که در تذکره های جدید بنام رودکی دیده میشود و سه قطعهٔ از آنرا شبلی نقل کرده است .

مقدمهٔ چاپ طهران بر معلومات ما در باب رودکی چیزی نمی افزاید و عناوینی که در صدر قصاید گذاشته همه جعلیست مثلا درین موارد :

نمره ها اشاره‌است بجدولی که در ذیل مندرجات دیوان مجعول رودکی نوشته شد :

نمرهٔ ٥ ــ امیر ابو نصر محمد سامانی .

نمرهٔ ٧ ــ سلطان ابو نصر محمد بن احمد سامانی .

نمرهٔ ١١ ــ امیر نصر بن مسعود بن مملان سامانی .

نمرهٔ ١٣ ــ در نصیحت و اندرز وپند (درصورتیکه قصیده [آنهم از قطران] ودر باب زلزلهٔ بزرگ تبریز ست .

نمرهٔ ٢٢ ــ امیر ابو الفتح سامانی .

نمرهٔ ۲٤ ـ در وصف شراب ـ شگفت است که ناشر کتاب قصهٔ راجع باین قصیده را که درتمام نسخ خطی دیوان مجعول رودکی مذکور است در اینجا ذکر نکرده (رجوع شود ببحثی که پس ازینست).

۵ ـ مجموعهٔ اته Ethé

پس از شرح مندرجات دیوان مجعول رودکی لازمست ببعضی از اشعار مجموعهٔ اته هم که در دیوان مجعول نیست توجهی بشود.

نمرهٔ ۲ که اته ازنسخهٔ خطی کتابخانهٔ بادلین Bodleian Library بعلامت آوزله Ouseley ۱۹۸ (ورق ۱۷۵) گرفته است باین بیت شروع میشود:

به‌ابروان‌چوکمان‌وبزلفکان‌چوکمند لبانت‌ساده عقیق ورخانت ساده‌پرند

این تنها قصیده ایست که اته آورده و نام ممدوح در آن هست. بیت دوازده آن چنین است:

بلند رای بلندی فزای ابو نصر آن که‌پست پشه تآرایش(!) آسمان‌بلند

مصرع دوم چنین نیز ثبت است:

بلند رأی بلندی فزای ابونصر آن که پست باشد بآرایش (!) آسمان بلند

این قصیده ازص ۱٤ تا۱۷ چاپ طهران هست ودارای ۳٤بیت است درصورتیکه اته فقط ۲۵ بیت‌آنرا ثبت کرده. درقطران or ۳۳۱۷ هم ۲٦ بیت است.

نمرهٔ ۵ ـ جای دیگر یافت نشد.

نمرهٔ ٦ ـ این قصیده در چاپ طهران ص ۸ و ۹ دیده میشود و در آنجا برخلاف مجموعهٔ اته که ۲۵ بیت دارد دارای ۱۵ بیت است. این قصیده از هفت اقلیم گرفته شده و بنظر من می توان آنرا جزو

اشعار حقیقی رودکی (۱) پذیرفت . مطلع آن اینست :

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود   نبود دندان لا بل (!) چراغ تابان بود

این قصیده دارای یك بیت خیلی مهم است که اسم راوی رودکی در آنجاست :

تو رودکی را ای مج کنون همی بینی   بدان زمانه ندیدی که زین خسیسان بود (!)

این بیت در چاپ طهران نیست .

اته « مغ » بجای « مج » ضبط کرده .

در فرهنگهای معتبر مانند فرهنگ رشیدی کلمهٔ « مج » یا « ماج » را راوی رودکی معنی کرده اند .

این بیت را نیز از رودکی دانسته اند :

ای مج کنون تو شعر من ازبر کن و بخوان

از من دل و سگالش وز تو تن و زبان

فرهنگها این بیت شمس فخری را نیز نقل کرده اند که گوید (۲) :

تا مدحت او گفتی و خواندی ز شرف او (!)   استاد سخن رودکی و راوی او مج

نمرهٔ ۸ ــ اته میگوید که دو بیت ازین قصیده را عوفی در کتاب خود آودره ولی در متن چاپی لباب الالباب دیده نمیشود .

نمرهٔ ۱۰ ــ در چاپ طهران ص ۷۹ تا ۸۱ بیست و هفت بیت دارد . این قصیده در دیوان قطران یافت میشود .

(۱) این قصیده جزو قصاید دیگریست که مؤلف میخانه آنها را از رودکی میداند (رجوع شود باین کتاب ص ٦۲۰) .

(۲) ـ شمس فخری اصفهانی فرهنگی تألیف کرده است (در ۱۳٤٤ میلادی) و در آن از خود اشعاری آورده است که معانی لغات را میرساند .

ممدوح آن ابومنصورست . (or ۳۳۱۷ ورق ۱۷۳ رویهٔ اول)

نمرهٔ ۱۵ ــ اته سه بیت آورده . در نسخهٔ خطی ا. ج. براون ورق ۳٦ رویهٔ دوم ۳۲ بیت هست .

نمرهٔ ۱٦ ــ این قصیدهٔ شکوائیـه قطعاً حقیقی است زیرا که در بیهقی (ص ۷۵) هم یافت میشود. اته فقط پنج بیت از آنرا که از هفت اقلیم گرفته ثبت کرده است. چاپ طهران ص ۱۰٤ هفت بیت دارد.

شبلی در کتاب شعر العجم ج ۱ ص ۳۵ میگوید این قصیده در فوت پسر وزیر گفته شده . مجمع الفصحا می گوید که شهید بلخی و مرادی هم در خصوص همین جوان مرثیه سروده اند . بیهقی دوازده بیت از آنرا نقل کرده .

بجای کلمهٔ « غمکش » که اته آورده باید « غمگینی » خواند.

نمرهٔ ۱۸ ــ

شاد زی با سیاه چشمان شاد   که جهان نیست جز فسانه و باد

این قطعه در عوفی و در چاپ طهران ص ۱۸ یافت میشود .

نمرهٔ ۳۰ ــ این دو بیت را از دولتشاه نقل کرده . کلمهٔ « بی‌آفت » در مجموعهٔ اته را باید « بی‌آلت » خواند و کلمهٔ آخر باید « گرزمان » بمعنی آسمان خوانده شود .

نمرهٔ ۳۱ و ۳۲ ــ اته می گوید در کتاب عوفی است ولی در متن چاپی لباب الالباب یافت نمیشود .

نمرهٔ ۵۱ ــ تنها بیتی است از مجموعهٔ اته که در لغت فرس دیده میشود . اته آنرا از فرهنگ فولرس Vullers نقل کرده و فولرس هم آنرا از لغت حلیمی گرفته است .

نمره ٥٢ ـ این همان بیتی است که اته نقل کرده و در شمس قیس (ص ٤٣٩) هم هست. نسخهٔ صحیح آن اینست :

هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

٦ — کلیله و دمنه

به ١٦ بیت که اسدی ضبط کرده باید شش بیت دیگر هم افزود که در یك کتاب خطی موزهٔ بریطانیا اخیراً پیدا شده است. این کتاب خطی بنمرهٔ or ٧٨٦٣ ضبط شده و شامل چهار رسالهٔ مختصر بفارسی است درنظم و نثر، این کتاب درسال ٧٦١ هجری نوشته شده ورسالهٔ آخر باسم « تحفة الملوك » است و این ابیات از کلیله ودمنهٔ رودکی را را در آن نقل کرده اند و چون این اشعار چون ابیاتی که اسـدی نقل کرده بر بحر رمل میباشد و کتاب نیز قدیمست می توان این چند شعر را اصلی و حقیقی دانست:

ورق ٦٠ رویهٔ دوم

تا جهان بود از سر آدم فراز کس نبود ازراه دانش بی نیاز
مردمان بخرد اندر هر زمان راه دانش را بهر گونه زبان
گرد کردند و گرامی داشتند تا بسنگ اندر همی بنگاشتند
دانش اندر دل چراغ روشنست وزهمه بد بر تن تو جوشنست

ورق ٨٢ رویهٔ دوم

آنك را دانم که اویم دشمن است وز روان پاك بد خواه من است
هم بهر که دوستی جویمش من هم سخن با آهستگی گویمش من

۷ ــ استخراج از بیهقی (۱)

ص ۲۱۹

بسرای سپنج مهمان را | دل نهادن همیشگی نه رواست
زیر خاك اندرونت باید خفت | گرچها کنونت خواب بردیباست
با کسان بودنت چه سود کند | که بگور اندرون شدن تنهاست
یارتو زیر (!) خاك مورومگس | بدل آنکه گیسوت پیر است
آنکه زلفین وگیسوت پیراست | گرچه دینار یادرمش بهاست
چون ترا دید زرد گونه شده | سرد گردد دلش نه نابینا است

ص ۲۸۷

مهتران جهان همه مردند | مرگ را سر همه فرو کردند
زیر خاك اندرون شدند آنان | که همه کوشکها بر آوردند
از هزاران هزار نعمت و ناز | نه بآخر جز از کفن بردند
بوده از نعمت آنچه پوشیدند | وآنچه دادند وآنچه را خوردند

ص ٤٥۲

زندگانی چه کوته وچه دراز | نه بآخر بمرد باید باز
هم بچمبر (!) گذشته باید بود | این رسن را اگرچه هست دراز
خواهی اندر عنا و شدت زی | خواهی اندر امان بنعمت وناز
خواهی اندك تر از جهان بپذیر | خواهی از ری بگیر تا بطراز
این همه باد دیو بر جانست | خواب را حکم نی مگر که مجاز
این همه روز مرگ یکسانند | نشناسی ز یکدیگر شان باز

(۱) صحایف اشاره است بچاپ کلکته. قسمتی را که از ص ۲۱۹ افتاده از روی نسخهٔ موزهٔ بریطانیا بعلامت or ۱ کامل کرده ام.

بیهقی ص ۷۵۱

ای آنکه غمگین(!) و سوگواری | و اندرنهان سرشك همی باری
از بهر آن کجا ببرمْ خامش(!) | ترسم ز بخت وانده دشواری
رفت آنك رفتِ وآمد آنکه آمد | بود آنچه بود خیره چه غم داری
هموار کرده (!) خواهی گیتی را | گیتی است که کی پذیرد(!) همواری
مستی مکن که نشنود او مستی | زاری مکن که نشنود اوزاری
شو تا قیامت آید زاری کن | کی رفته را بزاری باز آری
آزاز بیش بینی زین گردون | گر تو بهر بهانه بیان آری (!)
گوئی که(!) کماشته است بلائی او | بر هرکه تو بر او دل بگماری
ابری پدید نی و کسوفی نی | بگرفت ماه و گشت جهان تاری
فرمان کنی و یا نکنی ترسم | بر خویشتن ظفر ندهی باری
یا (!) بشکنی سپاه غمان بر دل | آن به که می بیاری وبگساری
اندر بلای سخت پدید آید | فضل و بزرگواری و سالاری

۸ ــ مادرمی

من دراول مصمم بود که تمامت این قصیده را ثبت کنم ولی بواسطهٔ تنگی جا اکتفا کردم که شرحی درباب صحت آن بنگارم و ضمناً چند بیت از آنرا که برای روشن کردن مطلب کافیست بنمونه ذکر کنم.

قصیدهٔ «مادرمی» در دیوان مجعول وغالب تذکره ها باسم رودکی ثبت است.

درتمــام نسخ خطی دیوان مجعول حکایتی در سبب سرودن این قصیده مندرجست ولی نسخهٔ چاپ سنگی طهران این حکایت را ندارد و ازینرو تردید ست که گرد آورندهٔ آن نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار را دیده باشد.

مقدمه ای که برین قصیده نگاشته شده بدین قرار ست « درمدح ابوجعفر محمد بن احمد گوید در آن وقت که والی ماوراء النهر بوده در خراسان پیالهٔ شرابی بیاد اوخورده وپیالهٔ دیگر سر بمهر جهة اوفرستاده و نوشته بود که پیاله بیاد تو خوردیم و پیالهٔ جهة یاد بود فرستادیم ـ حکیم این قصیده را بدیهه گفته و فرستاده هزار تومان جایزه یافت » .

رضا قلی دراصل مجمع الفصحا این قصیده را برودکی نسبت میدهد (رجوع شود بنسخهٔ خطی موزهٔ بریطانیا or ۳۵۲٤ ورق ۱۸٦ رویهٔ دوم) ولی در چاپ سنگی طهران (از کتاب مذکور) در عنوان این قصیده‌نوشتهٔ است : « پس‌از تحقیق یقین شداین‌قصیده‌ازقطرانست. هدایت» (رضا قلی خان تخلص « هدایت » داشته است) .

اما ماخذ صحت این اظهار رضا قلی را نمی دانم و این قصیده را نه دز دیوان قطران و نه در اشعاری که بوی نسبت میدهند نیافته ام .

در باب هویت والی ماوراء النهر که قصیده بمدح اوست حکایت مزبور نام او را ابو جعفر محمد بن احمد می نگارد در صورتیکه درخود قصیده اسم او ابو جعفر احمد بن محمد ست . باید دانست که کنیهٔ ابو جعفر غالباً پیش از اسم محمد ست .

یك ابو جعفر محمد بن احمد نام بوده است که خال نوح بن نصر سامانی (۹٤۲ ـ ۹۵٤) بوده . احمد بن محمد دیگری هم بوده است که در زمان نصر بن احمد سپهسالار خراسان بوده و در سال ۹٤٦ (رجوع شود بابن الاثیر ج ۸) میلادی بر نوح بن نصر طغیان کرده اما کنیهٔ او ابو علی بوده است . این هر دو نفر معاصر رودکی بوده اند ولی فی الحقیقه معلوم نیست که مقصود رودکی یکی ازآن دو بوده یانه.

اسم رودکی درین بیت هست :

نیست شگفتی که رودکی بچنین جای　　خیره شود بی‌روان وماند حیران

دوست من آقای تقی زاده این رای را اظهار کرده است که تصور نمی کند این اشعار از رودکی باشد . از طرف دیگر این دو شعر همان ابیاتیست که دردونسخهٔ خطی شامل اسم مملانست ویاد داشت رضا قلی که پیش ازین اشاره شد در باب آنها ست .

بیت ٦۱ چنین است :

شاعر زی آوردوفقیر تهی دست (!)　　با زر بسیار بار کرده مملان (!)

بیت ۷۷ چنین است :

گر نه مرا بو عمر دلاور کردی　　آنکه دستوری برگزیدهٔ مملان(!)

اگر این قصیده ازقطران باشد ابوجعفر ممکن است محمد بن دشمن زار (!) معروف بابن کا کویه باشد که درسال ۱۰۲۳ میلادی کردستان را فتح کرد اما باید دانست که اسم این شخص در هیچ جای دیگر از دیوان قطران نیست .

۹ ــ نتیجه

درخاتمه من مدعی هستم که این اشعاررامی توان بجرات برودکی نسبت داد :

۱ ــ تمام أبیات لغت فرس .

۲ ــ چهار قطعه که بیهقی نقل کرده .

۳ ــ شش بیت تحفة الملوك از کلیله و دمنه .

٤ ــ بیست و نه بیت که شمس قیس نقل کرده .

۵ ـ قصیدهٔ معروف « مولیان » .(۱)

۶ ـ نمرهٔ ۶ مجموعهٔ اته (رجوع کنید بآنچه پیش ازین گذشت).

۷ ـ یازده بیت که عوفی در لباب الالباب نقل کرده است .

هجده قطعه شعر در مجموعهٔ اته (۲) وهشت قطعه شعر در چاپ طهران هست که درباب گویندهٔ حقیقی آنها تردیدست .

(۱) چنانکه پرفسور براون اشاره کرده ایرانیان عقاید مختلف در سبك وخوبی این قصیده دارند . در صورتیکه نظامی عروضی از آن تحسین می کند دولتشاه از آن سخت انتقاد دارد . (رجوع شود بتاریخ ادبیات ایران ج ۲ ـ ص ۱۵ ـ ۱۷)

اینکه صاحب چهار مقاله این قطعه را برودکی نسبت داده شاید دلیل کافی باشد که رودکی را سرایندهٔ حقیقی آن بدانیم هرچند منهاج سراج که فقط صد سال (یعنی در سال ۱۲۶۰ میلادی) پس از آن کتاب خود را نگاشته اشعار مزبور را بشاعری که بسیار نزدیك تر بوده یعنی امیر معزی نسبت میدهد که ممدوح او سلطان سنجر سلجوقی بوده (رجوع شود بترجمهٔ راورتی Raverty از طبقات ناصری ص ۱۵۳ ، ۱۵٤) .

اینکه عوفی در لباب الالباب این اشعار را نیاورده شاید باین جهة بوده است که او هم مانند دولتشاه چندان عقیده باین اشعارنداشته است . هرچند دولتشاه هم با آنکه این اشعار را نمی پسندیده باز آنها را نقل کرده است . این اشعار را حمد الله مستوفی در ظفر نامه هم آورده است (رجوع شود بنسخهٔ خطی موزهٔ بریطانیا بعلامت or ۲۸۳۳ ورق ۲٦٤ رویهٔ دوم) .

(۲) نمرهٔ ۵ و ۸ و ۱۱ و ۱۵ و ۲۵ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳٤ و ۳۸ و ۳۹ و ٤۰ و ٤۸ و ٤۹ و ۵۰ و ۵۱ و۵۲ . رباعیاتی را که برودکی منسوبست درنظر نگرفته‌ام ، زیرا که این رباعیات را بکرات ازین شاعر بدان شاعر نسبت داده اند . در لغت فرس یك رباعی کامل هست که آنرا بدوقسمت کرده ودر ذیل دو لغت آورده ، یکی درکلمهٔ «زغن» و دیگری در کلمهٔ « غن » و آن اینست :

جمله صید این جهانیم ای پسر ما چو صعوه مرگ برسان زغن
هر گلی پژ مرده گردد زودودیر مرگ بفشارد همه را زیر غن

***

— ۲۱ —

همان مستشرق معاصر انگلیسی ا. دنیسن رس E. Denison Ross در همان « مجلهٔ انجمن آسیائی همایونی » Journal of the Royal Asiatic Society در شمارهٔ ماه آپریل ۱۹۲۶ (ص ۲۱۳ - ۲۳۷) مقالت دیگری بعنوان « یك قصیده از رودکی » A Qasida by Rudaki نوشته که در آن نسخهٔ قصیدهٔ معروف رودکی را که مطلع آن اینست: « مادرمی را بکرد باید قربان » انتشار داده و پیش از نسخهٔ آن قصیده در آن مقالت چنین مینویسد:

یك قصیده از رودکی

درمقاله ای بعنوان « رودکی ورودکی مجعول» که درماه اکتبر ۱۹۲٤ در همین مجله انتشارداده ام بقصیدهٔ طویلی که مطلع آن «مادرمی» است اشارت کردم. این قصیده را عموماً برودکی‌نسبت می‌دهند ولی تا شخصیت ممدوح این قصیده ابو جعفر احمد بن محمد قطعاً معلوم نشده بوده سرایندهٔ این قصیده معلوم نبود . از سوی دیگر رضا قلی خان که چند بیت آنرا آورده است بیقین می گوید که این قصیده از رودکی نیست و از آن قطرانست . در آن زمان خاطر نشان کردم که در نسخهٔ دیگری این قصیده را بقطران نسبت نداده اند وآ نگهی ابوجعفر درمیان ممدوحان قطران نبوده است . بواسطهٔ رنج دوست دانشمند من میرزا محمد خان قزوینی این نکته اکنون کاملا حل شده و ثابت گشته است که این قصیده از آن رود کیست . ازنظر ادبیات فارسی این کشف اهمیت بسیار دارد، زیرا این یگانه قصیدهٔ طویلیست که تا کنون از « پدر شعر

فارسی» بدست آمده است . چون تمام رنجهای طبع این قصیده و تهیهٔ یادداشت های مربوط بآن بعهدهٔ میرزا محمد بود قهراً نمی خواهم که کشف این قصیده را بخود نسبت دهم (۱) .

پیش از شروع ببحث درین قصیده موارد دیگری که درآن موارد برودکی اشارت شده است و اخیراً بنظر من رسیده اینك ذکر می‌کنم :

۱) عنصری در یکی از قصاید خویش می گوید:

چهل هزار درم رودکی زمهتر خویش   عطا گرفت بنظم کلیله در کشور

رجوع کنید بتاریخ بخارای نرشخی ص ۲۴۹ .

۲) فرخی نیز دریکی ازقصاید خود بی شك بکلیله ودمنه اشاره می کند :

چهل هزار درم رودکی زمهتر خویش   بیافته است بتوزیع ازین دروآن در

رجوع کنید بنسخهٔ خطی موزهٔ بریطانیا or ۳۲۴۶ ورق ۹۶ رویهٔ الف .

فرخی در قصیدهٔ دیگری بیتی از رودکی را چنین آورده است :

یك بیت شعر یادکنم زآنکه رودکی   گر چه ترا نگفت سزاوار آن توئی

« جز برتری ندانی گوئی که آتشی   جز راستی نجوئی گوئی ترازوئی»

ونیز قطعهٔ دیگری که از رودکی در تاریخ بیهقی آمده توجه مرا جلب کرده است (رجوع کنید بچاپ کلکته ص ۶۲) :

و استاد رودکی گفته است و زمانه را نیك شناخته و مردمان را بدو شناسا کرده :

---

(۱) یادداشت هائی در باب متن این قصیده که در پایان آن خواهد آمد میرزا محمد بفرانسه تهیه کرده است و هم چنان ی آ ،که ز ن آ نرا تغییر دهم آورده ام .

این جهان پاك خواب کردار است — آن شناسد دلش که بیدار است
نیکی او بجایگاه بد است — شادی او بجای تیمار است
چه نشینی بدین جهان هموار — که همه کار او نه هموار است
دانش او نه خوب و چهرش[1] خوب — زشت کردار و خوب دیدار است

کشف این قسمت ذیل را مدیون دوست خویش دکتر کرنکو Krenkow هستم که درشرح حال ابو الحسن احمد بن المومل در یتیمه ج ٤ ص ٧٤ آمده است :

وله و قد نقل معناه من بیتین للرودکی و هما :

تصور الدنیا بعین الحجی — لا بالتی انت بها تنظر
الدهر بحر فاتخذ زورقا — من عمل الخیر به تعبر

« نیز ازوست و معنی آنرا از دو بیت رودکی نقل کرده و آن اینست :

جهان را بچشم فرزانگی بنگر ونه بدان چشمی که بدان می‌نگری.
جهان دریاست و از نیکوکاری زورقی بساز تا از آن بگذری » .

تمام این قصیده که عبارت از ۹۳ بیتست در کتاب تاریخ سیار نادری بنام تاریخ سیستان آمده است . یکی از دوستان میرزا محمد بنام عباس خان اقبال که یکی از ادیبان ایرانست نسخه ای از ین کتاب دارد بخواهش میرزا محمد نسخه ای ازآن برداشته وبرای میرزا محمد فرستاده . این نسخهٔ دوم اکنون درپاریس است و بجز این دو نسخهٔ دیگری سراغ ندارم . این کتاب تاریخ باوجود آنکه مضمون آن شبیه بموضوع کتاب

(۱) درچاپ طهران (ص ٥٥) چنین است . درچاپ کلکته : جهدش .

احیاء الملوك (رجوع شود بذیل فهرست کتابهای خطی فارسی ر.و شمارهٔ ۹۷) است ربطی بآن ندارد این کتاب بدو قسمت مستقل و مشخص منقسم شده وروی همرفته ۳٤۸ صحیفه است. قسمت نخست از صحیفهٔ ۱ تا ۳۰۵ حاوی تاریخ مفصل ومشروح سیستان از آغازتاریخ تا ٤۰۰ هجریست ، یعنی تا اواسط پادشاهی سلطان محمود غزنوی. انشای آن بسیار کهنه است و پیداست که در همان زمان یعنی پایان قرن چهارم و یا آغاز قرن پنجم هجری نوشته شده است. قسمت دوم ازصحیفهٔ ۳۰٦ تا ۳٤۸ خلاصه ای از تاریخ سیستان را از آن زمان تاقرن هفتم هجری در بردارد وانشای آن تازه ترست.

نسخه ای که دردست میرزا محمدست غلط های بسیار دارد و از قرار معلوم نسخـهٔ اصل نیز بی غلط نبوده است. با رجوع بدین کتاب ممدوح این قصیده کاملا بدست می آید. در صحیفهٔ ۲٤۷ از قسمت اول او را بنام امیر ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف بن لیث نامیده است که در ماه محرم ۳۱۱ امیر سیستان بوده است.

بنا بر عقیدهٔ میرزا محمد این شخص بی شك پدر خلف بن احمد ممدوح معروف بدیع‌الزمان همدانی‌وابوالفتح بستی ودیگرانست(رجوع کنید بچهار مقاله ص ۱٦۲ ـ ۱٦۳).

تاریخ سیستان حکمرانی او را در صحایف ۲٤۷ تا ۲۵۳ آورده ودرپایان آن این داستان را دربارهٔ نصر بن احمد ممدوح رودکی وامیر ابوجعفر بیان می کند:

« داستان دلیری بسیار ابوجعفر دردربارامیرخراسان نصربن‌احمد بمیان آمد. امیرازبلندی طبع وپارسائی‌وپرهیزگاری ودلاوری او بشگفت

آمد، زیرا که وی خود با ماکان (۱) نظر نیك نداشت. روزی هنگامی که درمی نوشیدن بود گفت: همهٔ اینها بسیار مایهٔ خرسندیست ولی باید من خود این ابوجعفر را ببینم و چون اینجا نیست بسلامتی او بنوشیم. همهٔ بزرگان خراسان درین مجلس حاضر بودند و چون امیر جام خویش را بسلامتی او نوشید همهٔ بزرگان خراسان نیز بسلامتی او آشامیدند. چون جام شراب را برابر امیر آوردند جام را مهر وموم کرد و باده پاره یاقوت وده طاقه پارچه وده غلام وده کنیز ترك که همه آراستهٔ بگوهر و بر اسبانی سوار بودند که زین های گوهر آگین داشتند برای ابوجعفر فرستاد وچون رودکی این قصیده را بااشارهٔ باین واقعه سروده بود فرمود تا آن قصیده را نیز با پیشکش های دیگر بفرستند. آن روز امیر گفت:

اگر اتفاقا امیر ابو جعفر خشنود نشود بااین دل و تدبیر و هوش و ذکاوت که دارد همهٔ جهان را مسخر تواند کرد.».

اینجا قصیده ای را که مطلع آن «مادرمی» است آغاز می کند، پس از آن می گوید این قصیده را برای آن آوردیم که هر که آنرا بخواند پندارد که ابو جعفر را دیده است زیرا هرچه ازو گفته‌اند همه راست است. این قصیده را رودکی در برابر امیر خراسان وهمهٔ بزرگان خواند و نه تنها کسی نگفت که رودکی مبالغه کرده بلکه همه گفتند: آنچه تو می گوئی از حقیقت کمترست، زیرا که او مرد کاملیست. هنگامی که این قصیده بامیر سیستان رسید ده هزار دینار برای رودکی فرستاد و بساقی امیر خراسان که این یادگار ها را آورده بود یك جامه و

(۱) سردار معروف سامانیان که درپایان زندگانی شورید ودر ۳۲۹ کشته شد (رجوع شود بچهار مقاله ص ۱۵ ـ ۱۶ و ۱۰۵ ـ ۱۰۶ وغیره).

خلعت های بسیار دیگر بخشید .

بنا برین کاملا روشن شده است که گویندهٔ این قصیده که بوده و تنها شخص در شگفت می رود که چگونه داستانی که در آغاز با این قصیده توام بوده است بدین گونه تغییر یافته است . . . . »

پس از آن متن قصیده رودکی را شامل ۹٤ بیت با یادداشت ها و نسخه بدلها ثبت کرده است .

☆

این بیست و یك مبحث ازگفتار های خاور شناسان در بارهٔ رودکی که از صحیفهٔ ۸۲۰ تااینجا چاپ شده و از زبانهای اروپائی ترجمه شده است شاید پاره ای از خوانندگان را افزون بنظر آید ولی درین کار تعمد رفته است تا خطا هائی را که از تحقیقات نا روای ایشان در میان ایرانیان راه یافته یا پس ازین راه یابد چاره ای باشد و بدانند که گفتار خاور شناسان لغزشها و نا روائی های بسیار دارد و هر چه گفته اند همواره معتبر نیست و بسا خرد ها بر ایشان می توان گرفت . در ترجمهٔ این بیست و یك مبحث کمال امانت را بکار برده ام وهرچه نوشته بودند عیناً ترجمه کرده ام و حتی زخم زبانهائی را که برودکی زده بودند فرو گذارنکردم، تادرین کتاب مجموعهٔ کامل‌وترجمهٔ دقیق ازآنچه تا کنون دربارهٔ رودکی در زبانهای بیگانه گفته شده است دریك جای فراهم باشد و درین ترجمه ها چنان در امانت دقت کرده ام که هر جا نام رودکی را رودگی (بگاف فارسی) نوشته بودندآنرا نیز هم چنان نگاه داشتم ، تنها برای اینکه از مکررات واطناب در سخن تامی توان خود داری کنمآنجا که اشعار رودکی یا اشعار قطران منسوب برودکی را بزبانهای اروپائی

ترجمه کرده بودند و اصل فارسی آنها را دوباره آوردم تمام آن اشعار را دوباره نقل نکردم زیرا که همهٔ آنها در تضاعیف این کتاب آمده است یا پس ازین خواهد آمد وتنها بذکر شمارهٔ ابیات آن بسنده کردم ومصرع یا بیت اول را برای راهنمائی خوانندگان نوشتم. دو سه شرح مختصر دیگر نیز در بارهٔ رودکی درکتابهای اروپائی هست که چون نویسندگان آنها کمتر معروف و معتبر بوده اند و در کتابهای رایج مشهور چاپ نشده و یا تکرار و التباسیست از آنچه دیگران پیش از آن نوشته بودند ترجمهٔ آنها را حشو بسیار قبیح شمردم و از آن خود داری کردم. اگر می‌خواستم همهٔ ناروائی هائی را که درین بیست ویك مبحث رفته است یك یك رد کنم و پاسخ گویم خود کتابی جداگانه میشد وچون درین کتاب در بارهٔ هریك بجای خود بحث کرده‌ام ضرور نبود، لیکن دونکته را ناگفته نمی توانم گذاشت و دوباره تاکید در آن وظیفهٔ بسیارمقدس دلکشی است و بجان هر ایرانی پیوسته است:

۱) هیچ یك از خاور شناسان تا کنون آن لطف و دل انگیزی را که ایرانیان فارسی زبان مانوس بفرهنگ کشور خود اززبان فارسی ومخصوصاً ازشعر آن می برند هرگز نتوانسته اند احساس کنند، چنانکه ایرانیان مسلط بزبانهای اروپائی هم کم می افتد که همان ذوق را از اشعار اروپائی دریابند. بهمین جهة همهٔ گفتار ها و رایهای ایشان دربارهٔ شعرای ما واشعار ما بسیار سخیف و جاهلانه است ودرین بیست و یك مبحث نمونهای گوناگون از آن هست و من کوشیده ام که این بی خبری را بنمایانم، تاایرانیان ظاهر بین فریفته وگمراه نشوند و بهمین دلیلست که چند تن ازین خاور شناسان که ازنابود شدن اشعار رودکی

دریغ ندارند و بالعکس می گویند که ازین راه زیانی نرسیده است مانند کودك یا بیگانه ای و یا دشمنی هستند که تلخی مرگ کسی را محالست حس کنند . بهترین دلیل آن ترجمهای بسیار خنده آورست که پاره ای از آنهارا عمداً درترجمهٔ این بیست و یك مبحث نمایانده ام وآشکارترین اثر آن اینست که همهٔ ایشان از دریافتن وزن شعر فارسی که ملکهٔ طبیعی و نژادی و پدر ومادری کودکان ما نیز هست یکسره ناتوانند و خطاهای شگفت دروزن اشعار می کنند .

۲) همهٔ عقایدی که درین بیست ویك مبحث در باب سبك وروش شاعری رودکی آورده اند وگاهی نیز دلیرانه بر کرسی نشانده اند هیچ پایه ومایه ندارد زیرا که نخستین کار واجب را پیش ازین اظهار عقیدت نکرده اند و آن تفکیك شعر رودکی از شعر قطران بوده است و همهٔ این آرائی که داده اند بشعر قطران برمی گردد ونه بشعر رودکی وانگهی من درشگفتم چگونه کسی که لطف سخنی را در نمی یابد وحتی دروزن آن خطا می کند می تواند در سبك وروش آن بحث کند ؟ قطعاً اگر یك تن از ایرانیان هم که بسیار مسلط در یکی از زبانهای اروپائی باشد و بخواهد درآن زبان این دلیری را کند بجز این رسوائی پاداش دیگر نخواهد برد وباید اورا گفت : عرض خود می بری وزحمت ما میداری !

کتاب دوم

اشعار رودکی

توضیح

اشعاریکه از ین بعد در این صحایف مندرجست از کتابهای مختلف که مراجع این کتابست بیرون آمده . نخست قصاید و مقطعات و رباعیات را جای داده ام و ازآن پس ابیات پرا کنده را، هرجا که ابیات پرا کنده در وزن و روی وقافیت وردف یکسان بوده است درپی یکدیگر آورده ام و رعایت حروف هجا در قوافی اشعار کرده ام . متن هرشعررا درمقابلهٔ نسخ آنچه درست تر بنظر آمده است اختیار کرده ام ودرجائی که تردیدی میان نسخ مختلف بود قدیم ترین نسخه هارا مأخذ وحجت دانسته ام ولی اختلاف نسخ و نسخه بدلها را همواره در ذیل صحایف ایراد کرده ام و در ذیل هر قطعه یا بیت ماخذآنرا بوسیلهٔ ارقام که اشاره است بسوی مأخذ نموده ام و نیز هر جا که یك بیت را بدیگری منسوب کرده اند درذیل آن صحیفه باذکر مأخذ بیان کرده ام وا گربیتی از مأخذ جدیدی بدست آمده است که درضمن مقدمهٔ کتاب شرحی از آن نرفته باشد باختصار ذکری از آن مأخذ پس‌ازین‌خواهد آمد. ارقامی که درحواشی‌اشعارست شمارهٔ آنرا مینماید. بمناسبت یکسان بودن وزن معلوم شد که رودکی را چند منظومهٔ مثنوی بوده است و هرچند بیت که از هر منظومه بدست آمد و وزن و قافیت مسلم ساخت که از

مثنویهای وی بوده است درپی یکدیگر در آخر کتاب گنجانیده ام .

بعضی از مؤلفین را درین زمان عادتست که در ضبط اشعار وزن هر شعر و بحر عروضی آنرا در صــدر آن شعر بتقطیع مینمایند و چون این کتاب برای پارسی زبانان و ادبای ایرانست که از نمایانیدن وزن و تقطیع بی نیاز میباشند احتراز را از اطناب و طول کلام بتقطیع اشعار وبیان اوزان نپرداختم ولی چون بسا کلمات مهجور نامانوس درین اشعار آمده است ترجمهٔلغات مشکل ونامأنوس را که فعلا اززبان فارسی مهجور است در ذیل همان لغت در پای هر صحیفه ایراد کرده ام .

* ☆ *

اما مآخذی که پس از انتشار دو مجلد اول این کتاب بدآن ها دست یافته ام و باز پاره ای از اشعار رودکی را ازآنها بیرون آورده ام و یا مقابله کرده ام و در صحایف ۱۰ تا ۵۰ از مجلد اول این کتاب ذکری ازآنها نرفته بدین قرارست که شرح داده می شود :

۷۲) کتاب تحفة الملوك که در صحایف ۳۹ تا ٤۱ از مجلد اول ذکر مختصری از آن رفته وازین کتاب نسخه ای که پیش ازین در جای دیگر (۱) شرح داده ام اینك نزد منست . درین نسخه دوازده بیت از اشعار رودکی آمده است که نه بیت آنهــا ازمنظومهٔ کلیله و دمنهٔ اوست .

۷۳) کتاب تاج المآثر تالیف تاج الدین یاصدر الدین حسن بن

(۱) رجوع کنید بمقالهٔ من بعنوان « کتاب تحفةالملوك » درمجلهٔ مهر-طهران سال اول - شمارهٔ ٦ ص ٤٧۱ - ٤٧٥ .

محمد نظامی نیشابوری در تاریخ پادشاهان دهلی که از کتابهای معروف مغلق زبان فارسیست و بواسطهٔ وفور کلمات تازی نا مانوس مشهور شده است واین کتاب را که درحوادث ۵۸۷ تا ۶۱۴ است در ۶۰۲ آغاز کرده و در ۶۱۴ بپایان رسانده است و در آن اشعار بسیاری از بزرگان شاعران قرن چهارم و پنجم ایران هست که بد بختانه بنام گویندهٔ آنها تصریح نکرده است و از آن جمله چند بیت از رودکی هست که ازوزن و قافیت و سایر مناسباتی که بااشعار معروف او دارد می توان شناخت.

۷۴) کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم چاپ دوم - طهران ۱۳۱۴ با تصحیح و مقابلهٔ آقای مدرس رضوی که نسبت بچاپ اوقاف گیب مزایای گونا گون دارد .

۷۵) تاریخ سیستان - چاپ طهران ۱۳۱۴ - بتصحیح آقای ملك الشعراء بهار که بسیار دشواریهائی را که در نسخهٔ خطی بود گشاده اند .

۷۶) ریاض الجنه تالیف محمد حسن بن عبد الرسول حسینی زنوزی از دانشمندان نامی ایران در قرن سیزدهم که کتاب بسیار سودمندیست در احوال انبیاء و اولیاء و حکماء و ادباء و علماء و شعراء و وزراء و ملوك و اخیار و اشرار و غیره در هشت روضه . درروضهٔ پنجم که در ذکر مفصل احوال شعرای عرب و عجمست در قسم دوم در ذکر عامهٔ شعرای عجم بترتیب حروف هجا شرح حالی از رودکی هست وسه رباعی بنام او ثبت کرده است .

۷۷) بدایع الصنایع تالیف عطاء الله بن محمود حسینی مشهدی

متخلص بعطائی در عروض وقوافی که از ۸۹۴ تا ۸۹۸ مشغول تالیف آن بوده و مؤلف آن از ادیبان نامی قرن دهم ایران بوده است و درین کتاب پنج بیت از اشعار رودکی ثبت آمده است .

۷۸) تاریخ نگارستان تالیف قاضی احمدبن محمد غفاری که در سال ۹۵۹ تالیف کرده واز کتابهای مشهورشامل حکایات تاریخی‌است . چاپ بمبئی ۱۲۷۵ - درین کتاب سه بیت بنام رودکی ثبت‌آمده است .

••••••••••••••••

۷۹) مقاله آقای تربیت بعنوان "موسیقی و موسیقی‌دانان ایران" در مجله [illegible] ارمغان [illegible] ۸ [illegible] سال ۱۳۰۷ - [redacted] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible]
مذکور را از [illegible] [illegible]

باب اول

قصاید ومقطعات و ابیات پراکنده

که بهم مربوطست

زهی فزوده جمال تو زیب و آرا (۱) را ‌ ‌ ‌ شکسته سنبل زلف تو مشك سارا را
قسم بر آن دل آهن خورم که از سختی ‌ ‌ ‌ هزار طرح نهاده است سنگ خارا را
که از تو هیچ مروت طمع نمی‌دارم ‌ ‌ ‌ که کس ندیده ز سنگین دلان مدارا را
هزار بار خدا را شفیع می آرم ‌ ‌ ‌ ولی چه سود چو تو نشنوی خدارا را
چو (۲) رودکی بغلامی اگر قبول کنی (۳) ‌ ‌ ‌ ببندگی نپسندد هزار دارا را

۱۲ (۴) _ ۵۳ _ ۶۲ (۵) _ ۶۴ (۶) _ ۶۵ (۶) _ ۶۶ (۶)

....

دلا تا کی همی جوئی منی را ‌ ‌ ‌ چه کوبی بیهده سرد آهنی را
دلم چون ارزنی عشق تو کوهی ‌ ‌ ‌ چه سائی زیر کوهی ارزنی را
بیا اینك نگه کن رودکی را ‌ ‌ ‌ اگر بی جان روان خواهی تنی را

۱۲ (۷) _ ۳۵

....

(۱) در ۶۲ « زیب آرا » . (۲) در ٤٤ « بو » (۳) در ٦٤ « بغلامی قبول اگر نکنی » (٤) در ۱۲ تنها بیت آخر آمده است (٥) در ٦٢ تنها بیت اول آمده و آنرا هم از تذکرهٔ ریاض الشعرای علیقلی خان واله داغسانی گرفته است . (٦) در ٦٤ و٦٥ و٦٦ بیت چهارم نیست وشك دارم که این غزل از رودکی باشد . (۷) در ۱۲ تنها بیت آخر هست و نیز شك دارم که این غزل از رودکی باشد .

جهان اینست وچونینست تابود (۱) و همچونین بود ایند. (۲) یارا (۳)

۲۸ - ۳۰ - ۳۵ - ۴۳ - ۷۱

بیك گردش بشاهنشاهی (۴) آرد دهد دیهیم (۵) وتاج (۶) وگوشوارا (۷)

۲۵ - ۳۵

از آن جان تولختی چون لزرده (۸) سپرده زیر پای اندر سپارا (۹)

۳۵ - ۳۷

....

پویك (۱۰) دیدم بحوالی (۱۱) سرخس بانگك بر برده با بر (۱۲) اندوا

چادرکی دیدم رنگین برو رنگ بسی گونه بر آن (۱۳) چادرا

۲۵ - ۳۵

....

جهانا چه بینی (۱۴) تو از بچگان (۱۵) که گه مادری گاه مادندرا (۱۶)

۲۷ - ۲۸ - ۳۰ - ۴۳ - ۷۱

---

(۱) در ۳۵ « چونین تا بود »

(۲) ایند سخن عجیب و مشکوك و هر چیز مشکوك و در ۷۱ شمار مجهول و البته این درست ترست و پیداست که همان کلمهٔ اندست یا اصل آن . (۳) در ۳۵ « بابا »

(۴) در ۳۵ « بشاهان شاهی » (۵) دیهیم بمعنی کلاه مرصع وگوهر آگین و تاج .

(۶) در ۳۵ « طوق » (۷) در ۳۵ « گوشواری » (۸) در اصل ۳۷ چنینست و تصحیح آن ممکن نشد زیرا کلمهٔ « لزرده » درجائی نیامده است وظاهرا چنین لفظی نیست. مرحوم خسروی درنسخهٔ ۳۷ خود چنین تصحیح کرده « ازآن جان سختی توچون زرده » و آنهم دروزن ومعنی نادرستست . ممکنست در اصل « سپرده » یا « فسرده » بوده باشد. در ۳۵ « بود لختی چون درا را » و این هم نا درستست . (۹) سار در زبان ماوراء النهر بمعنی چرخشت بوده است . (۱۰) پویك هدهد است ودر ۳۵ « بوبك » . (۱۱) در ۳۵ « بزمین » . (۱۲) در ۳۵ « تابر » . (۱۳) در ۳۵ « بسی خوب تراز

(۱۴) در ۲۷ « تو بینی » (۱۵) در ۳۰ « کروکان » و در ۷۱ « در بچکان »

(۱۶) مادندر مخفف مادراندر و بمعنی زن پدرست ودر ۳۰ « مادندری » و در ۷۱ « مادندر » .

تندر میان (۱) دشت همی باد بر دمد (۲)
برق (۳) از میان ابر همی بر کشد قضیب
لاله میان کشت (٤) بخندد همی ز دور
چون پنجهٔ (٥) عروس بحنا شده خضیب
بلبل همی بخواند در شاخسار بید (٦)
سار ازدرخت سرو مراورا (۷) شده مجیب
صلصل بسروبن بر با نغمهٔ کهن (۸)
بلبل بشاخ گل بر با لحنك (۹) غریب
اکنون خورید باده و اکنون زئید شاد
کاکنون برد نصیب حبیب ازبرحبیب (۱۰)
ساقی گزین وباده (۱۱) ومی خور ببانگ زیر
کز کشت سار نالد وازباغ عندلیب (۱۲)
هرچند نوبهار جهانست (۱۳) بچشم خوب
دیدارخواجه خوب تر آن (١٤) مهترحسیب (۱٥)
٤٢ ـ ٤٩ ـ ٦٣ (۱٦)

---

(۱) در ٤۹ « تندر بسان » . (۲) در ٦۳ « باد در دهد » . (۳) در ٤۹ « برف » . (٤) در ٦۳ « کشته » . (٥) در ٤۹ و ٦۳ « انگشتك » . (٦) در ٤۹ و ٦۳ « بخواند باز از درخت سرو » (۷) در ٤۹ « وز شاخ بید مر اورا » ودر ٦۳ « سار مر اورا » . (۸) در ٤۹ « نعمت سخن » . (۹) در ٤۹ « نعمت » . (۱۰) در ٦۳ « برد حبیب نصیب از بر حبیب » . (۱۱) در ٤۹ « گزین سبزه » و در ٦۳ « گزین و سبزه » . (۱۲) در ٤۹ « کت زیر زیر نالد و زیرت عندلیب » (؟) و در ٦۳ « کت زیر زیر نالد وز زیر عندلیب » . (۱۳) در ٤۲ و ٤۹ « جهانت » (١٤) در ٤۲ « ای » . (۱٥) در ٦۳ « بهتر آن مهتر حصیب » . (۱٦) در ٦۳ بیت ۳۰ نیامده است .

نشیب(۱) تو بافراز وفراز تو بانشیب   فرزند آدمی بتو اندر بشیب وتیب(۲)

۲۱ـ۲۵ـ۲۹ـ۳۴ـ۳۵ـ۳۷

دیدی(۳) تو ریژ(٤) وکام بدو (٥) اندرون بسی
باریدکان (٦) مطرب بودی (۷) بفر و زیب

۲۵ (۸)ـ ۲۷ ـ ۲۸ ـ ۳۰ ـ ۳۵ ـ ٤۳ ـ ۷۱ (۹)

....

گل صد برگ و مشك وعنبر وسدب   یاسمین سپید و مورد بزیب
این همه یکسره تمام شدست   نزد تو ای بت ملوك فریب
شب عاشقت (۱۰) لیلة القدرست   چون تو بیرون کنی رخ از جلبیب(۱۱)

۲ ـ ٤٥ ـ ۷٤

---

(۱) دراصل همهٔ نسخها بجز ۳۵ چنینست ولی اگر نشیب خوانده شود وزن شعر نادرستست و ممکنست تغییر بر زیادت یا باصطلاح عروضیان ضحام باشد و در ۳۵ « شیب » (۲) شیب و تیب سرگشته و مدهوش . (۳) در ۳۵ در دو موضع ثبت شده ، یك جا « دیدی » وجای دیگر « مدی » . (٤) ریژوریز بمعنی کام وهوی و آرزو ودر ٤۳ « روژ » و در ۲۷ « زیر » و آن هر دو خطاست و در ۳۵ « ریژ کام » ، در ۳۰ یك جا « ریز » ضبط شده وگوید بمعنی نعمت وهواست وجای دیگر « ویژه » ، در ۳۵ نیز در دوجا آمده یك جا « ریز » وجای دیگر « ژیژ » ، در ۲۵ « دیدی بریژ کام » وگوید « کام وریژ کام هوا باشد » ، در ۷۱ « ریز » وگوید « درنسخهٔ میرزا بمعنی نعمت وهوا و مراد باشد اما در تحفه ریژ بزای فارسی آمده » . (٥) در ۳۵ یك جا « بدو » وجای دیگر « مدو » (؟) . (٦) ریدك بمعنی غلامست و در ۳۵ یك جا « رودکان » وجای دیگر « کودکان » . (۷) در ۷۱ درموضع دوم « دیدی » . (۸) در ۲۵ بنام خفاف آمده است . (۹) در ۷۱ دوجا ضبط شده یکی درلغت ریژ و دیگر درلغت ریدك (۱۰) در ۲ « شب عشاق » (۱۱) جلبیب جلباب تازی بکسر اولست که روپوش بسیار گشاد و فراخ باشد و در ۷٤ جلباب .

بحجاب اندرون شود خورشید(۱) گر توبرداری ازدو لاله(۲) حجیب(۳)
وآن(۴) زنخدان بسیب ماندراست اگر از مشك خال(۵) دارد سیب
۱۳ _ ۳۳ _ ۴۶ _ ۴۷_ ۶۳_ ۶۴_ ۶۵

....

این جهان پاك خواب كردارست آن شناسد كه دلش بیدارست(۶)
نیكی او بجایگاه بدست شادی او بجای تیمارست
چه نشینی بدین جهان هموار كه همه كار او نه هموارست
دانش او نه خوب وچهرش(۷) خوب زشت كردار و خوب دیدارست
۶ ــ ۸ ــ ۶۳

....

چون تیغ بدست آری مردم نتوان كشت نزدیك خداوند بدی نیست فرامشت
این تیغ نه از بهر ستمكاران كردند(۸) انگور نه از بهر نبیذست بچرخشت(۹)
عیسی برهی دید یكی كشته فتاده حیران شد و بگرفت بدندان سر انگشت
گفتا كه كرا كشتی تا كشته شدی زار تا باز كه اورا بكشد آنكه ترا كشت
انگشت مكن رنجه بدر كوفتن كس تا كس نكند رنجه بدر كوفتنت مشت
(۱۰) ۲۵

....

(۱) در ۶۴ «خرشید» • (۲) در ۱۳ و ۴۷ «گر توگیری از آن دولاله» ودر ۶۴ «گر توداری ازآن دولاله» (۳) حجیب همان حجاب تازیست • (۴) در ۱۳ و ۴۷ «آن» • (۵) در ۱۳ «خاك» • (۶) در ۶۳ «نشناسد دلش كه بیداراست». (۷) در ۸ «جهدش» ودر ۶۳ «او خوبْ و نه چهرش» • (۸) در اصل ۲۵ چنینست «این كارد نه از بهر ستم كرده اند» ولی پیداست كه در وزن نا درستست • (۹) چرخشت همان چرس باشد وآن چرخیست كه بدان شیرهٔ انگور گیرند برای باده كشیدن • (۱۰) در ۲۵ تنها بیت دوم بنام رودكی است و این قطعه مشهورست بنام ناصر خسرو مروزی قبادیانی شاعر و متفكر معروف قرن پنجم ایران (دیوان ناصر خسرو چاپ كتابخانهٔ طهران ص ۵۰۰) ودر اذهان مردم بنام وی متداولست ولی اینكه یك بیت

آن صجن چمن که ازدم وی گفتی دم گرگ یا پلنگست
اکنون ز بهار مانوی طبع پرنقش ونگار همچو ژنگست(۱)

۱۰ ـ ۲٦

بر کشتی عمر تکیه کم کن کین نیل نشیمن نهنگست

۷۳

....

بسرای سپنج مهمان را دل‌نهادن همیشگی(۲) نه‌رواست
زیر خاك‌اندرونت باید خفت گرچه اکنونت‌خواب‌بردیباست
با کسان بودنت چه سود کند که بگور اندرون شدن تنهاست

از آنرا ۲۵ باسم رودکی نوشته است دلیلست بر آنکه از گفته های رودکیست و چندان بشعر ناصر خسرو شبیه نیست وکسانیکه در شعر رودکی و ناصر خسرو تتبع دارند گواهی دهند که از سبك ناصر خسرو دور و بسخن رودکی مانند‌ه ترست • در هر صورت بیت دوم چنانکه ۲۵ آنرا ضبط کرده باسم رودکی ثبتست و با آنکه در دیوان ناصر خسرو بنام او هم هست چندان شبیهست که نتوان گفت توارد شده مگر اینکه ناصر خسرو آنرا از رودکی تضمین کرده باشد و آنهم دور مینماید چه از شیوهٔ ناصر خسرو دور ست که شعری را تضمین کند و در دیوان او بهیچوجه تضمین شعر دیگران دیده نمی شود و اگر هم تضمین کرده باشد می بایست اشاره ای بدان کند و الا در حکم سرقات شعری خواهد بود و تضمین این بیت هم دور می نماید چه این بیت جزء لا یتجزای این قطعه است واین بیت از هرکه باشد همهٔ قطعه نیز از آن او خواهد بود درهرحال اسناد این بیت بدو شاعر آنهم با این تفاوت که در سبك شعر آنهاست بسیار شگفت است .

(۱) ژنگ همان ار ژنگ نام کتاب مانی است . (۲) در ٤۷ و ۱۳ « به موسکی » •

یار تو زیر خاك مور(۱) و مگس — چشم بگشا ببین کنون پیداست(۲)
آنکه زلفین و گیسوت پیراست — گرچه دینار یا درمش بهاست
چون ترا دید زرد گونه شده — سرد گردد دلش نه نا بیناست

٦ (۳) ـ ۸ ـ ۱۳ ـ (٤) ـ ۳۱ (٥) ـ ٤۷ (٦) ـ ٦۳ (۷) ـ ٦٥ (۸)

....

رودکی چنگ(۹) بر گرفت و نواخت — باده انداز کو (۱۰) سرود انداخت
وآن(۱۱) عقیقین مئی(۱۲) که هر که بدید(۱۳) — از عقیق گداخته(۱٤) نشناخت ٦
هر دو یك گوهرند(۱٥) لیك بطبع — این بیفسرد(۱٦) وآن(۱۷) دگر بگداخت
نا(۱۸) بسوده دو دست رنگین کرد — نا(۱۸) چشیده(۱۹) بتارك اندر تاخت(۲۰)

۱ (۲۱) ـ ۳ (۲۲) ـ ۱۱ ـ ۱۳ (۲۳) ـ ۲٦ (۲٤) ـ ۳۱ (۲٥) ـ

---

(۱) در ٦۳ «مار» • (۲) در ۸ «بدل آنکه گیسوت پیراست» ودر ٦۳ «بدل آنکه گیسوان پیر است» • (۳) در ٦ نام شاعر برده نشده ودوبیت ٥۷ و ٥۸ نیست • (٤) در ۱۳ تنها سه بیت ٥۳ و ٥٤ و ٥٥ هست • (٥) در ۳۱ تنها بیت ٥۳ آمده • (٦) در ٤۷ بیت ٥٦ و ٥۷ و ٥۸ نیست • (۷) در ٦۳ بیت ٥۷ نیست • (۸) در ٦٥ از تاریخ بیهقی نقل کرده اند • (۹) در ٦۲ «چند» . (۱۰) در ۱۱ و ۱۳ «کز» • (۱۱) در ٤۱ و ٤۷ «رآن» ودر ۱۱ و ۱۳ و ٥۲ و ٥۸ «آن» • (۱۲) در ۳۳ و ٦۲ «می» ودر ۱ «لبی» ودر ٦۳ «عقیق مهی» • (۱۳) در ٤۷ و ٥٤ «ارغوانی مئی که هرکش دید» ، در ۳ و ٥۸ و ٤۷ و ۲٦ «عقیقی میئی» ، در ۱۳ «عقیق مئی» ، در ۱۱ «که هر که بدید» (۱٤) در ٥٤ «گراخنه» • (۱٥) در ٤٦ و ٥۲ و ۳ و ٦۳ «جوهرند» • (۱٦) در ٥۲ و ٦۳ بیفشرد در ۱۱ و ٥۸ «بیفزود» • (۱۷) در ٦۳ «بیفشرد آن» • (۱۸) در ۱۳ «ما» • (۱۹) در ٦۳ «نا خشنده» • (۲۰) در ۱۳ «باخت» • (۲۱) در ۱ تنها بیت ٥۹ و ٦۲ هست • (۲۲) در ۳ تنها بیت ٦۱ و ٦۲ و ٦۳ هست • (۲۳) در ۱۳ در دو جا ثبت شده : در جزو قصاید هر چهار بیت ٥۹ ـ ٦۲ و در جزو مقطعات بیت ٦۰ و ٦۱ • (۲٤) در ۲٦ بیت ٦۰ و ٦۱ و ٦۲ آمده است • (۲٥) در ۳۱ تنها مصرع اول بیت ٥۹ هست •

۳۳ ـ ۴۱ ـ ۴۶ ـ ۴۷ (۱) ۵۲ (۲) ـ ۵۴ (۳) ـ ۵۸ ـ ۶۱ ـ
۶۲ ـ ۶۳ (۴) ـ ۶۴ ـ ۶۵ ـ ۶۶ (۵)

....

زمانه پندی آزاد(۶) وار داد مرا(۷)
زمانه چون نگری سر بسر همه(۸) پندست
بروز نیك(۹) کسان گفت(۱۰) تا تو غم نخوری(۱۱)
بسا کسا(۱۲) که بروز تو آرزومندست
زمانه گفت مرا خشم خویش دار نگاه
کرا زبان نه ببندست پای دربندست(۱۳)

۳ ـ ۴ ـ ۱۱ ـ ۱۳ ـ ۱۶ ـ ۲۲ ـ ۳۲ ـ ۳۳ ـ ۴۶ ـ
۴۷ ـ ۵۰ ـ ۵۲ ـ ۵۴ ـ ۵۸ ـ ۶۲ ـ ۶۳ ـ ۶۴ ۶۵ ـ ۷۲ ـ ۷۸

....

مرغ دیدی که بچه زو ببرند   چاوچاوان(۱۴) درست چونانست(۱۵)

۲۵ ـ ۲۹ ـ ۳۴ ـ ۳۵

---

(۱) در ۴۷ بیت ۵۹ نیست و بیت ۶۱ و ۶۲ پس و پیش آمده است .
(۲) در ۵۲ بیت ۵۹ نیست . (۳) در ۵۴ تنها بیت ۶۰ و ۶۲ هست .
(۴) در ۶۳ بیت ۵۹ نیست . (۵) در ۶۶ تنها بیت ۶۰ و ۶۱ آمده است .
(۶) در ۴ و ۱۳ و ۵۴ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۷۸ «آزاده» . (۷) در ۱۶ «آزاده داد مرا» و در ۱۱ «آزاده داده است مرا» و در ۳ «آزاد دار داد مرا»
(۸) در ۱۳ «زمانه را چه» ودر همهٔ نسخها بجز ۷۲ «زمانه را چو نکو بنگری همه» .
(۹) در ۱۶ «زروز نیك» . (۱۰) در ۳۲ «کلفت» و پیداست که خطای کاتبست .
(۱۱) در ۲۲ و ۱۴ و ۱۶ و ۴۷ و ۴۶ و ۵۰ و ۱۱ و ۱۳ و ۵۴ و ۵۸ و ۶۲ و ۶۴ «گفت غم مخور زنهار» و در ۵۲ «زینهار» و در ۳ «آرزو مبر زنهار» و در ۶۳ و ۷۸ «هیچ غم مخور زنهار» . (۱۲) در ۱۱ و ۳۲ «کسان» و در ۵۲ «کسی» . (۱۳) این بیت ۶۵ تنها در ۷۲ آمده است . (۱۴) چاو آواز گنجشکی که بچه از و گرفته باشند یا از اشکره بگریزد وچاویدن مصدر آن وچاوان اسم فاعل آنست . (۱۵) در ۳۵ «چونات» .

باز چون بر گرفت پرده زروی کروه (۱) دندان و پشت چوگانست

۲۵

....

باخردومند (۲) بی‌وفابود این بخت خویشتن خویش را بکوش تو یك لخت

۲۵

خود خور و خود ده (۳) کجا نبود پشیمان (٤)
هر که (٥) بداد و بخورد از آنچه (٦) که بلفخت (۷)

۲٥ (۸) ـ ۲۸ ـ ۳٥ ـ ٤۳ ـ ۷۱

....

۷ مهر مفگن برین سرای سپنج کین جهان پاك بازئی (۹) نیرنج (۱۰)
نیك او را فسانه واری شو (۱۱) بداورا کمرت سخت (۱۲) بتنج (۱۳)

۲٥ ـ ۲۹ ـ ۳٤ ـ ۳٥ (۱٤)

....

---

(۱) کروه دندان تهی و فرسوده. (۲) در اصل ۲٥ « خردمند » و خرد ومند نیز آمده است مانند فرهومند و اگر خردمند باشد در وزن نادرست خواهد بود. (۳) در ۷۱ « خورده » . (٤) در ۲٥ « بخور وبده که بر پشیمان نبود » ولی در وزن نادرستست. (٥) در ۲٥ « هر که بخورد و بداد از آنك بیلفخت » . (٦) در ۳٥ چنینست ودر نسخه های دیگر همه جا « بخوردو آنچه » . (۷) بلفخت یعنی بیندوخت فعل ماضی از الفختن و در ۷۱ « آنچه هر که بلفخت » . (۸) تنها در ۲٥ هر دو بیت هست و در نسخه های دیگر همه جا تنها بیت دوم (٦۹) آمده است. (۹) در ۳٥ « جهانست بازی » . (۱۰) نیرنج همان نیرنگست ودر ۳٤ « بازی و نیرنج » ، در ۲۹ « بیرنج » . (۱۱) در ۲٥ و ۲۹ « فسانه دار شد » ، در ۳٤ « فسانه داری شد » و آن از وزن خارجست ، در ۳٤ « فسانه دار و شد » ، در ۳٥ « فسانه دار شده » . (۱۲) در ۳٥ « نیك » . (۱۳) بتنج از تنجیدن بمعنی در هم فشردنست . (۱٤) در ۳٥ نام شاعر نیست زیرا که لغت و شرح آن از نسخه افتاده است .

مرا بسوْد و فرو ریخت(۱) هرچه دندان بود
نبود دندان لابل(۲) چراغ تابان(۳) بود
سپید سیم(٤) رده بود درّ(٥) و مرجان بود
ستارهٔ سحری بود و قطره باران(٦) بود
یکی نماند کنون زآن(۷) همه بسود و بریخت(۸)
چه نحس(۹) بود همانا که نحس(۹) کیوان بود
نه نحس(۹) کیوان بود و نه روزگار دراز
چه بود منت(۱۰) بگویم قضای یزدان بود
جهان همیشه چوچشمیست(۱۱) گردوگردانست(۱۲)
همیشه تا بود آئین(۱۳) گرد گردان بود
همان که درمان(۱٤) باشد بجای درد شود(۱٥)
وباز(۱٦) درد همان کز(۱۷) نخست(۱۸) درمان بود

(۱) در ۵۲ بسود و بریخت » • (۲) در ۱۱ « لابد » • (۳) در ٦۲ « خذان » • (٤) در ٤۸ « سپید و سیم » • (٥) در ۵۲ و ۵۰ و ٤۸ و ٦٤ « سپید و سیم زده بود و در » و در ۱۱ و ٥٤ و ٦۳ « سیم زده بود » و در ۱۳ و ٤۷ و ٥٤ و ٦۳ « بود و در و مرجان » • (٦) در ۵۰ و ۱۱ و ٦٤ « قطر باران » • (۷) در ٤۷ و ٥٤ و ٦۲ « بل » و در ٦۳ « بی » • (۸) در ۱۱ و ٦۳ « بسود بریخت » •
(۹) در ۱۱ « بخش » • (۱۰) در ۵۲ و ۵۰ و ٤۸ و ٦۲ و ٦٤ « راست » و در ۱۱ « نست » • (۱۱) در ۳۱ و ۵۲ و ۵۰ و ٤۸ و ۱۱ و ٦۳ و ٦٤ « چنین است » • (۱۲) در ۵۲ و ۵۰ و ٤۸ و ۱۱ و ٦٤ « گرد گردانست » • (۱۳) در ۳۱ و ۵۲ و ۵۰ و ٤۸ و ٦۳ و ٦٤ « آئینش » • (۱٤) در ۱۱ « درد » •
(۱٥) در ۳۱ « برد » • (۱٦) در ۱۱ « مار » و در ٦۳ « چو باز » • (۱۷) در ۱۱ « کر » • (۱۸) در ۵۲ « نخسب » •

کهن کند بزمانی (۱) همان کجا نو بود
و نو کند بزمانی (۱) همان که خلقان بود
بسا (۲) شکسته بیابان که باغ خرم بود (۳)
و باغ (٤) خرم گشت آن کجا بیابان بود
۸ همی چه‌دانی (٥) ای ماهروی مشکین موی (٦)
که‌حال‌بنده ازین پیش‌بر (۷) چه سامان (۸) بود
بزلف (۹) چوگان نازش‌همی‌کنی توبدو (۱۰)
ندیدی آنکه اورا (۱۱) که زلف چوگان بود
شد آن زمانه که رویش بسان دیبا بود
شد آن زمانه که مویش بسان (۱۲) قطران بود

---

(۱) در ۱۱ « بزیانی » ٠

(۲) در ٦۳ « لب » ٠ (۳) در ۳۱ و ٥٠ و٤۸ و۱۱ و ٦٤ « گشت » ٠ (٤) در ۱۱ « دماغ » و در ٦۳ « وماغ » ٠ (٥) در ۱۳ و ٤۷ و ٥٤ و٦۲ « بدانی » (٦) در ٥۲ و ٥٠ و٤۸ و ٦۲ و ٦۳ و٦٤ « غالیه موی » ودر ۱۱ « غالیه بوی » و در ۱۳ « آفتاب غالیه بوی » ودر ٤۷ و ٥٤ « آفتاب غالیه موی » ٠ (۷) در ٤۷ چنینست و درنسخه های دیگر همه جا « پیشتر » ٠ (۸) در ٥٠ و ٥۲ و ٤۸ و ۱۱ و ٦٤ « خادم تو پیش ازین بچه سان » ودر ٦۳ « بجسان » ٠

(۹) در ۱٤ و ٥٤ « دو زلف » ـ (۱۰) در ٦۲ « بده » ودر ٦٤ « مدد » ودر ٥٠ و ٤۸ « چوگانی نازش همی کنی تو مدام » ٠ ودر ۱۱ « بازش همی کشی تو بدو » ودر ۱۳ « چوگان بازی همی بخادم خویش » ودر ٤۷ و٥٤ « چوگان بازش همی نمود بروی » ودر ٦۳ « چوگان بازش همی نمود برو » ـ (۱۱) در ٤۷ و٤۸ و۱۱ و ٦٤ « اورا آنکه » ودر (۱۲) « مرا ندیدی آنکه » ودر ٦۳ « ندیدی آنرا آنکه » ـ (۱۳) در ۱۳ و ٤۷ و ٥٤ « برنگ » ـ

چنانکه خوبی مهمان و دوست (۱) بود عزیز
بشد که باز نیامد عزیز مهمان بود
بسا نگار که حیران بدی بدو در چشم
بروی او در چشم همیشه حیران بود
شد آن زمانه که او شاد بود وخرم بود
نشاط او بفزون بود و بیم نقصان (۲) بود
همی خرید وهمی سخت (۳) بی شمار درم (٤)
بشهر هرکه (٥) یکی (٦) ترك نار پستان بود
بسا کنیزك نیکو که میل داشت بدو (۷)
بشب ز یاری او نزد جمله (۸) پنهان بود
بروز چونکه نیارست شد بدیدن او
نهیب خواجهٔ او بود و بیم زندان بود
نبید روشن و دیدار خوب و روی لطیف (۹)
اگر (۱۰) گران بد (۱۱) زی من (۱۲) همیشه (۱۳) ارزان بود

(۱) دراصل ٦۳ «مهمان‌دوست» (۲) در ٥۲ و ٥۰ و ٤۸ و ۱۱ و ٦٤ «سیم نقصان» ودر ٦۲ «غم‌بنقصان» ودر ٦۳ «بفزون وغم بنقصان» ـ (۳) در ٥۰ و ٤۸ «ساخت» ودر ۱۱ «بیخت» ودر ٦۲ «ریخت» ودر ٦۳ «داد» ـ (٤) در ۱۱ «همی‌خریدوهمی بی‌شمار داده درم» ودر ۱۳ و ٤۷ و ٥٤ «همی‌خرید می‌وبی‌شمارداده درم» ـ (٥) در ٥۰ و ٤۸ و ۱۱ و ۱۳ و ٤۷ و ٥٤ و ٦۲ و ٦۳ و ٦٤ «چه» (٦) در ۱۳ و ٤۷ و ٦۲ «همی» (۷) در ٥۲ «به او» ـ (۸) در ٥۲ «زیارت او پیش او به» و در ٥۰ و ٤۸ و ٦۲ و ٦٤ «زیارت او نزد او به» و در ٦۳ «زیارت او به پیش او به» ـ (۹) در ٥٤ «خوب روی لطیف» ـ (۱۰) در ۱۳ و ٤۷ «کجا» ـ (۱۱) فقط در ٤۷ و ۱۳ و ٦۳ چنین است و در سایر نسخه ها همه جا «بودی» ـ (۱۲) در ٥۲ و ٥۰ و ٤۸ و ٦٤ «بدر من» ـ (۱۳) در ۱۳ و ٤۷ و ٥٤ «همواره» .

دلم خزانهٔ (۱) پر گنج بود و گنج سخن
نشان نامهٔ ما (۲) مهر و شعر عنوان بود
همیشه شاد و ندانستمی (۳) که غم چه بود
دلم نشاط و طرب را (٤) فراخ میدان (٥) بود
بسا دلا که بسان حریر کرده (٦) بشعر
از آن سپس که بکردار سنگ و سندان بود
همیشه چشمم زی (۷) زلفکان چابك (۸) بود
همیشه گوشم (۹) زی (۱۰) مردم سخن‌دان بود
عیال نه (۱۱) زن و فرزند نه (۱۱) معونت (۱۲) نه (۱۱)
ازین ستم همه آسوده بود و آسان (۱۳) بود
تو رودکی را ای ماهرو همی (۱٤) بینی (۱٥)
بدان زمانه ندیدی که این چنینان (۱٦) بود

---

(۱) در ٦۳ « خزینهٔ » -
(۲) در ۱۳ « شان نامهٔ با » ودر ٦۳ « بسان نامهٔ ما » - (۳) در ٥۲ و ٥۰ و ٦۲ و ٦٤ « شاد ندانستمی » - (٤) در ٥۰ و ٤۸ و ۱۱ و ٦۲ و ٦٤ « نشاط طرب را » و در ٦۳ « نشاط و فرح را » - (٥) در ٦۳ « میان میدان » (٦) در ٥۰ و ۱۱ و ٦٤ « کرد » - (۷) در ٥۰ و ٤۸ و ۱۱ و ٦٤ « زین » - (۸) در ۱۳ و ٤۷ و ٥٤ و ٦۲ « دستش زی زلفکان خوشبو » - (۹) در ۱۳ و ٤۷ و ٥٤ و ٦۲ « گوشش » - (۱۰) در ٥۰ و ٤۸ و ۱۱ و ٦٤ « زین » - (۱۱) در ٥۲ و ٥۰ و ٤۸ و ٦٤ « نی » - (۱۲) در ٥۲ و ۱۱ و ٦۲ و ٦۳ « مئونت » ودر ٥۰ و ٤۸ و ٦٤ « مؤنث » - (۱۳) در ٥۲ و ٥۰ و ٤۸ « ازین همه تنم آسوده بود آسان » و در ۱۱ و ۱۳ و ٤۷ و ٥٤ و ٦۲ و ٦۳ و ٦٤ « همه تنم آسوده بود وآسان » - (۱٤) در ٦۲ « کنون » ودر ٥۲ و ٥۰ و ٤۸ و ۱۱ و ٦٤ « ای مغ کنون » (۱٥) در ٦۳ « رودکی راقع کنی همی یابی » - (۱٦) در ٥۲ و ٥۰ و ٤۸ و ٦٤

بدآن زمانه ندیدی که در جهان (۱) رفتی

سـ ود (۲) گویان گوئی (۳) هزا ـستلن ـود

شد آن زمان که باو انس (٤) راد مردان بود

شد آن زمانه که او پیشکار (٥) میران بود

همیشه شعر ورا (٦) زی ملوك دیوانست

همیشه شعرورا (٦) زی ملوك دیوان بود

شدآن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت (۷)

شد آن زمانه که او شاعر خراسان (۸) بود

کجا بگیتی (۹) بودست نامور دهقان

مرا بخانهٔ او سیم بود و حملان (۱۰) بود

کرا بزرگی و نعمت زاین (۱۱) و آن بودی

ورا (۱۲) بزرگی و نعمت ز آل سامان بود

و ۱۱ « که زین خسیسان » ودر ٦۲ « در خراسان » ودر ٦۳ « ندیدی که هی فتان »

(۱) در ۱۳ « زی خمش » و در ٤۷ و ٥٤ و ٦۳ « زی جمن » ودر ٦۲ « در چمن » - (۲) در ٥٤ « سرور » - (۳) در ٥۲ و ٥۰ و ٤۸ و ۱۱ و ٦۳ و ٦٤ « گفتی » ودر ٥٤ « کونی » - (٤) - در ٦۳ شد آن زمانه که آن انس » - (٥) در ٦۳ « پیشگاه » - (٦) در اصل ٦۳ « مرا (۷) در ٥۰ و ٦٤ « بنشست » ودر ٤۸ « نبشت » ودر ۱۳ و ٤۷ و ٥٤ و ٦۲ « شعر ورا جهان بنوشت » ودر ٦۳ « شعر مرا جهان بنوشت » - (۸) در ٦۲ « خرامان » - (۹) دراصل ٦۳ « یکی » (۱۰) در اصل ٦۳ « حمدان » - (۱۱) در ۱۱ و ٦۲ و ٦۳ و ٦٤ « ازین » - (۱۲) در ٥۰ و ٤۸ و ۱۱ و ٦۳ و ٦٤ « مرا » ودر ۱۳ « کرا » -

بداد میر خراسانش (۱) چل (۲) هزار درم
درو (۳) فزونی یك پنج میر ماکان (۴) بود

ز (۵) اولیاش پراکنده نیز هشت (۶) هزار
بمن رسید (۷) بدآن وقت (۸) حال خوب آن (۹) بود

چو میر دید سخن داد (۱۰) داد مردی خویش
ز اولیاش (۱۱) چنان کز امیر فرمان بود

۱ کنون زمانه دگر (۱۲) گشت و من دگر (۱۲) گشتم
عصا بیار (۱۳) که وقت عصا و انبان بود

۶۵ ـ ۶۴ (۲۲) ـ ۶۳ (۲۱) ـ ۶۲ (۲۰) ـ ۵۴ (۱۹) ـ ۴۷ (۱۸) ـ
۱۳ (۱۷) ـ ۱۱ (۱۶) ـ ۴۸ (۱۶) ـ ۵۰ (۱۶) ـ ۵۲ (۱۵) ـ ۳۱ (۱۴)

....

(۱) در ۵۰ و ۴۸ و ۶۳ و ۶۴ « خراسان » و در ۱۱ « بداد امیر خراسان » ـ (۲) در ۴۸ و ۱۱ و ۶۳ « چهل » ـ (۳) در ۵۰ و ۴۸ «وزآن» و در ۱۳ و ۴۷ و ۶۲ « ازو » و در ۶۳ « درین » (۴) در ۵۰ و ۴۸ و ۶۴ « یاکان » و در ۱۱ « یك میخ تیر باکان » .

(۵) در ۱۱ و ۶۳ و ۶۴ « وز » ـ (۶) در ۱۱ و ۶۳ و ۶۴ « شصت » ـ (۷) در ۱۱ و ۶۳ چنین است و اما نسخه های دیگر همه جا « رسیده » ـ (۸) در ۶۳ « در آن وقت » ـ (۹) در ۵۰ « خربان » و در ۱۱ و ۴۸ و ۶۳ و ۶۴ « خوبان » ـ (۱۰) در اصل ۶۳ « چو میر داد سخن دید راد مردی » ـ و در همه نسخهای دیگر « چو میر دید سخن داد راد مردی » ـ (۱۱) در اصل ۶۳ « چه اولیاش » . (۱۲) در ۵۲ « دیگر » . (۱۳) در ۶۳ « عصا و بار » . (۱۴) در ۳۱ تنها بیت ۵ ـ ۸ ثبت است و بیت ۶ و ۷ مقدم و موخرست . (۱۵) در ۵۲ ابیات ۱ ـ ۷ و ۹ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۳ ـ ۲۵ و ۳۴ ثبت است (۱۶) در ۵۰ و ۴۸ و ۱۱ ابیات ۱۱ ـ ۱۳ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۹ و

در مرثیت ابو الحسن مرادی (۱)

مرد مرادی نه همانا که مرد مرگ چنان[۲] خواجه نه کاریست خرد[۳]

۳۳ نیست - (۱۷) در ۱۳ ابیات ۳ - ۸ و ۱۲ - ۱۳ و ۱۶ - ۱۷ و ۲۰ و ۲٤ و ۲٦ - ۲۷ و ۲۹ و ۳۱ و ۳۳ و ۳٤ نیست وسایر ابیات بدین ترتیب درجست: ۱ ، ۲ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۰ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۵ ، ۲۳ ، ۱۵ ، ۲۸ ، ۳۰ ، ۳۱ . (۱۸) در ٤۷ ابیات ٥ - ۸ و ۱۲ - ۱٤ و ۱٦ - ۱۷ و ۲۰ و ۲٤ و ۲٦ - ۲۷ و ۲۹ و ۳۲ - ۳٤ نیست وسایر ابیات بدین ترتیب ثبت شده: ۱ ، ۲ ، ۳ ، ٤ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۰ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۵ ، ۲۳ ، ۱۵ ، ۲۸ ، ۳۰ ، ۳۱ . (۱۹) در ٥٤ ابیات ٥ - ۸ و ۱۲ - ۱٤ و ۱٦ - ۱۷ و ۲۰ و ۲٤ و ۲٦ - ۲۷ و ۲۹ و ۳۱ - ۳٤ نیست وسایر ابیات بدین ترتیب درجست: ۱ ، ٤ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۰ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۵ ، ۲۳ ، ۱۵ ، ۲۸ ، ۳۰ . (۲۰) در ٦۲ ابیات ۲ و ٥ - ۸ و ۱۲ - ۱۳ و ۱۷ - ۱۹ و ۲۱ و ۲۷ و ۲۹ و ۳۲ - ۳۳ نیست وسایر ابیات بدین ترتیب است: ۱ ، ۳ ، ٤ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱٤ ، ۲۲ ، ۲۰ ، ۲۳ ، ۱۵ ، ۱٦ ، ۲۸ ، ۲٤ ، ۲۵ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳٤ - (۲۱) در ٦۳ ترتیب ابیات چنین است: ۱ ، ۲ ، ٦ ، ۷ ، ۳ ، ٤ ، ۸ ، ٥ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۳ ; ۱٤ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲٤ ، ۲۵ ، ۳٤ ، ۲٦ ، ۲۳ ، ۱٥ ، ۱٦ ، ۱۷ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ و ابیات ۱۲ و ۱۳ و ۱۷ و ۲۷ و ۲۹ و ۳۳ فقط درین نسخه هست ودر نسخه های دیگر نیست .

(۲۲) در ٦٤ ابیات ۱۱ - ۱۳ و ۱۷ و ۱۹ و ۲٦ - ۲۷ و ۲۹ و ۳۳ نیست .

(۱) در ۱۱ بان افزوده است شاعر بخـارا ' (!) و در آن کتاب در دوجا ثبت آمده یکی در شرح احوال سنائی مشتمل بر هشت بیت و جای دیگر در ضمن اشعار رودکی مشتمل بر دو بیت اول . در نسخه های دیگر همه جا دو بیت اول آمده است ولی در ۱۱ در شرح حال سنائی غزنوی ابیات ۱۰٦ - ۱۰۹ و ۱۱۱ - ۱۱٤ ! در مرثیهٔ سنائی

چون . بپــدر باز داد کالبد تیره بمــادر سپرد (۱)
آن ممـ ! ملکی رفت باز زنده کنون شد که تو گوئی بمرد

ثبت شده و م دی را بنام سنائی بدل کرده و نام گویندهٔ اشعار نیست ولی چون در همه جا دو بیت اول ا. رودکی و بمرثیهٔ مرادی نوشته اند و از آن جمله است در همان کتاب در اشعار رودکی و تمام این ابیات کاملا بسبك شعر رودکیست ظن غالب آنست که این قطعه سراسر ار رودکی باشد منتهی چند بیت دیگر آن از نسخهای دیگر فوت شده ، اما در ۵۷ بیت ۱۰۷ و ۱۰۸ نیست وابیات ۱۰۶ و۱۰۹ و۱۱۱ـ۱۱۴ عیناً همانست که در II ثبتست وسپس دو بیت II۵ و II۶ را برهشت بیتی که در II است می افزاید و۵۷ نیز این ده بیت را در شرح حال سنائی آورده است و در صدر آن می نویسد : « حضرت مولانا چنـد جا مدح حکیم دارند و این غزل از آن جمله است » • جلال الدین بلخی معروف بمولوی شاعر و عارف معروف قرن هفتم ایران ظاهراً این اشعار رودکی را بیاد داشته و از آن غزلی در بارهٔ سنائی بیرون آورده است و مصرع اول آنرا چنـین بنـام سنائی کرده است : « گفت یکی (با کسی) خواجه سنائی بمرد » ودر پایان آن غزل این بیت تخلص را افزوده است : « شمس مگو مفخر تبریزیان هر که بمرد از دوجهان او نمرد » و این غزل در تمام نسخه های دیوان غزلیات جلال الدین محمد بلخی ثبت آمده • رجوع کنید بکلیات شمس تبریز چـاپ مطبعهٔ نول کشور لکنهو ۱۳۳۵ ـ ص ۳۳۸ و بکتاب مجالس العشاق تألیف سلطان حسین بایقرا چاپ همان مطبعه ۱۳۱۴ ـ ص ۶۷ و زنبیل تالیف معتمد الدوله فرهاد میرزا چاپ طهران ۱۳۱۸ ص ۲۲۴ و نیز فیضی شاعر معروف هند این غزل را درمقدمهٔ منظومهٔ نل و دمن خود آورده است •

(۲) در نسخهٔ خطی و چاپی کلیات شمس و زنبیل ومجالس العشاق « چنین » •

(۳) در ۵۲ ـ خورد و در ۱۳ « بکاریست خورد » •

(۴) در نسخهٔ های غزل مواوی این بیت و بیت بعد نیست و در ۵۷ نیز چنینست

کاه نبد (۱) او که بباد ز پرید (۲) — آب نبد (۳) او که بسرما (٤) فسرد
شانه نبود او که بموئی شکست — دانه نبود او که زمینش فشرد (٥)
گنج زری بود درین خاکدان — کو دو جهان را بجوی می شمرد
قالب خاکی سوی خاکی فگند (٦) — جان و خرد سوی سماوات (۷) برد
جان دوم را که (۸) ندانند خلق — مصقله ای کرد و بجانان (۹) سپرد
صاف بد آمیخته با درد می (۱۰) — برسر خم رفت وجدا شد زدرد (۱۱)
در سفر افتند بهم ای عزیز (۱۲) — مروزی ورازی وروم‌ی (۱۳) و کرد
خانهٔ خودباز رود (١٤) هریکی (۱٥) — اطلس کی باشد همتای برد (١٦)
خامش کن چون نقط ایرا ملك — نام تو ازدفتر گفتن سترد (۱۷)

---

(۱) در ۵۷ وزنبیل ومجالس العشاق «خاك نبود» ودرنسخهٔ خطی کلیات شمس «کاه نبود» (۲) در ۵۷ وزنبیل و مجالس العشاق «برفت». (۳) در ۵۷ و همه نسخه های غزل مولوی «نبود» • (٤) در نسخهٔ چاپی کلیات شمس «ز سرما» (٥) این بیت تنها در دو نسخهٔ خطی و چاپی کلیات شمس آمده • (٦) در ۵۷ و نسخه های کلیات شمس «خاك او فکند» • (۷) در ۵۷ وزنبیل و مجالس العشاق «جان خرد سوی سموات» • (۸) در نسخهٔ چاپی کلیات شمس «جان و دلم آنکه» و در نسخهٔ خطی «جان دوم آنکه» • (۹) در ۱۱ «مغلطه گویم که بجانان» ودر ۵۷ و زنبیل و مجالس العشاق «مغلطه گوئیم بجانان» و در نسخهٔ چاپی کلیات شمس «مصقلهٔ کرد و بیزدان» • (۱۰) در ۱۱ «صاف در آمیخت بدردی می» • (۱۱) در ۱۱ «بر سر هم رفت جدا شد زدرد» و در زنبیل ومجالس العشاق این بیت و در ۵۷ این بیت و بیت بعد نیست • (۱۲) در ۱۱ و ۵۷ وزنبیل و مجالس العشاق «بهم یك دگر» (۱۳) در مجالس العشاق «رازی رومی» • (١٤) در ۵۷ «روند» • (۱٥) در زنبیل «هر کسی» • (١٦) این بیت وبیت پیش در ۱۱ نیست • (۱۷) این بیت تنها

٤ _ ۱۱ (۱) _ ۱۳ _ ۱۹ _ ۲٤ _ ۳۳ _ ٤۷ _ ۵۲ _ ۵۷ _
۵۸ (۲) _ ٦۳ _ ٦٤ _ ٦۵ _ ٦٦

....

صر صر هجر تو ای سرو بلند ریشهٔ عمر من از بیخ بکند
پس چرا بستهٔ اویم همه عمر اگر آن زلف دوتانیست (۳) کمند
۱ بیکی جان نتوان کرد سؤال کز لب لعل تو یك بوس بچند
بفکند آتش اندر دل حسن آنچه هجران تو (٤) ازسینه فکند

٦٤

....

شاد (۵) زی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
ز آمده شادمان بباید بود (٦) وز گذشته (۷) نکرد (۸) باید یاد
من (۹) وآن جعد موی (۱۰) غالیه بوی من (۹) و آن ماه روی حور نژاد
نیك بخت آن کسی که داد و بخورد (۱۱) شوربخت آنکه او نخورد و نداد (۱۲)

در دو نسخهٔ چاپی و خطی کلیات شمس آمده و پس از آن جلال الدین بلخی این بیت را از خود افزوده است :

شمس مگو مفخر تبریزیان هر که بمرد از دو جهان او نمرد

(۱) در ۱۱ در دو جا ثبت آمده : یك جا درشرح حال سنائی شامل هشت بیت وجای دیگر در ضمن اشعار رودکی شامل دو بیت اول . (۲) در ۵۸ نیز تنها بیت اول و دوم هست . (۳) در اصل « دو تائیست » . (٤) در اصل « هجران بود » .
(۵) در ۱۱ و ۱۳ و ۵۲ چنین است ، در ۵۰ « شادی » و در نسخه های دیگر همه جا « شاه » . (٦) در ٤ و ۵۰ و ٤۸ و ٦۳ و ٦٤ « شادمانه باید بود » و در نسخه های دیگر بجز ۵۸ همه جا « شادمان نباید بود » . (۷) در ٦۲ « گزشته » (۸) در ۵۸ « نکرده » . (۹) در ۱۳ « ما » (۱۰) در ۱۳ و ٤۷ « زلف » (۱۱) نخورد ، . (۱۲) در ۱۳ « آنکه نه بخورد و نه داد » .

بادوابرست این جهان افسوس (۱) باده پیش آر هر چه بادا باد

۴ (۲) _ ۱۱ (۳) _ ۱۳ (۴) _ ۳۳ _ ۴۷ (۴) ۴۸ _ ۵۰ _ ۵۲ _ ۵۸ (۵) _ ۶۲ (۶) _ ۶۳ _ ۶۴ _ ۶۵ _ ۶۶ _ ۶۹ (۵)

....

چهار چیز مر آزاده را زغم بخرد تن درست وخوی نیک ونام نیک وخرد

هرآنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد سزد که شاد زید جاودان وغم نخورد

۴۷

....

ملکا جشن مهرگان آمد جشن شاهان وخسروان آمد

خز بجای ملحم و خرگاه بدل باغ و بوستان آمد

مورد بجای سوسن آمد باز می بجای ارغوان آمد

تو جوانمرد و دولت تو جوان می ببخت تو جوان آمد

۴۵ _ ۷۴

گل دگر ره بگلستان آمد وارهٔ (۷) باغ و بوستان آمد

وار (۸) آذر (۹) گذشت وشعلهٔ آن (۱۰) شعلهٔ لاله (۱۱) را زمان آمد

۲۶ _ ۲۷ (۱۲) _ ۴۳ _ ۷۱ (۱۳)

....

(۱) در ۴۷ و ۵۸ « این جهان فسوس » ودر ۱۳ « این جهان فسون ».

(۲) در ۴ تنها بیت ۱۲۲ و۱۲۳ هست. (۳) در ۱۱ بیت ۱۲۴ و ۱۲۶ نیست.

(۴) در ۱۳ و ۴۷ بیت ۱۲۴ آخرآمده است. (۵) در ۵۸ و۶۹ بیت ۱۲۴ نیست.

(۶) در ۶۲ نیز بیت ۱۲۴ نیست. (۷) واره بمعنی نوبت است. (۸) وار نیز بهمان معنی واره و نوبت است. (۹) در ۲۷ « اخگر ». (۱۰) در ۲۶ و ۲۷ « او ». (۱۱) در ۲۷ « باغ ». (۱۲) در ۲۷ تنها بیت ۱۳۴ هست.

(۱۳) در ۷۱ بیت ۱۳۳ جداگانه درشاهد کلمهٔ وار و بیت ۱۳۴ نیز جداگانه در شاهد کلمهٔ واره آمده است.

مهتران جهان همه مردند مرگ را سر همه (۱) فرو کردند
زیر خاك اندرون شدند آنان که همه کوشکها بر آوردند
از هزاران هزار نعمت و ناز (۲) نه بآخر (۳) بجز (٤) کفن بردند
بود از نعمت آنچه پوشیدند و آنچه دادند و آنچه را خوردند

٦ ـ ٨ ـ ١٣ (٥) ـ ٤٧ (٥) ـ ٦٥ (٦)

....

در مدح نصر بن احمد

حاتم طائی توئی اندر سخا رستم دستان (۷) توئی اندر نبرد
نی که حاتم نیست باجود (۸) توراد نی که رستم نیست در جنگ (۹) تومرد

١٣ ـ ٣٣ ـ ٤٧ ـ ٦٣ ـ ٦٤ ـ ٦٥

....

زلف ترا جیم که کرد آنکه او خال ترا نقطهٔ آن جیم کرد
وآن (۱۰) دهن تنگ توگوئی (۱۱) کسی (۱۲) دانگکی نار بدو نیم کرد

١٣ ـ ٣٣ ـ ٤٧ ـ ٥٤ ـ ٦٢ ـ ٦٣ ـ ٦٤ ـ ٦٥ ـ
٦٦ ـ (۱۳) ـ ٦٩

....

تا کی گوئی که اهل گیتی (١٤) در هستی و نیستی لئیمند

(۱) در ۱۳ و ٤۷ « همی » . (۲) در ۱۳ و ٤۷ « جاه » . (۳) در ۱۳ و ٤۷ « روز آخر » . (٤) در ۸ « جز از » ودر ۱۳ « یکی » . (٥) در ۱۳ و ٤۷ بیت ۱۳٦ و ۱۳۸ نیست . (٦) در ٦٥ از تاریخ بیهقی نقل کرده است . (۷) در ۱۳ و ٤۷ « رستم سکزی » . (۸) در ٦۳ « در جود » . (۹) در ۱۳ و ٤۷ « با جنگ » ودر ٦۳ « در جنب » . (۱۰) در ٦۲ « از » . (۱۱) در ۱۳ و ٤۷ و ٥٤ و ٦٤ « گوید » و در ٦۲ « گویا » . (۱۲) در ٦۳ « خدای » (۱۳) در ٦٤ تنها بیت اول آمده است . (١٤) در ٦۸ « عالم » .

چون تو طمع از جهان بریدی دانی که همه جهان کریمند (۱)

۱۳ -- ٤٧ -- ٥٤ - ٦٢ - ٦٥ -- ٦٨

....

می آرد شرف مردمی پدید آزاده نژاد (۲) از درم خرید
می آزاده پدید آرد از بد اصل فراوان هنرست اندرین نبید
هر آنگه که خوری می خوش آنگهست خاصه چو گل و یاسمن دمید
بسا حصن بلندا که می گشاد بسا کرهٔ نو زین که بشکنید
بسا دون بخیلا که می بخورد کریمی بجهان در پراکنید

٤٥ - ٧٤

....

دیر زیاد آن بزرگوار خداوند جان گرامی بجانش اندر پیوند (۳)
دایم بر جان او بلرزم زیراك مادر آزادگان کم آرد فرزند
از ملکان کس چنو نبود جوانی راد وسخندان وشیر مردوخردمند
کس نشناسد همی که کوشش اوچون خلق نداند همی که بخشش اوچند
دست وزبان زرودر (٤) پراکند اورا نام بگیتی نه از گزاف پراکند (۵)

(۱) این قطعه در کتاب صبح گلشن تالیف سید علی حسن خان (چاپ مطبع شاه جهانی ۱۲۹۵ - ص ۲۵) بنام سید اشرف آمده است و در آن بدین گونه ضبط شده: « اشرفی تسید حسن تسمر قندی است اشرف سخن سرایان در عاشقانه سرائی و مضمون بندی

تا کی گوئی که هر دو عالم در هستی و نیستی اثیم است
چون تو طمع از جهان بریدی دانی که همه جهان کریم است»

(۲) در ٤٥ « آزاده ترا » . (۳) در ۷۱ این بیت در لغت « زیاد» شاهد آمده و در صدر آن نوشته است : « شاعر فرماید (٤) در اصل ٥١ « درودر » (۵) در ۷۱ این بیت در لغت « پراکند » شاهد آمده و در صدر آن نوشته است : « شاعر فرماید » .

دردل ما شاخ مهربانی بنشاست(۱) دل نه ببازی زمهر خواسته برکند
همچو معماست فخر وهمت اوشرح همچوابستاست فضل‌وسیرت اوزند
گرچه بکوشند شاعران زمانه مدح کسی را کسی نگوید مانند
سیرت او تخم کشت ونعمت اوآب خاطر مداح او زمین برومند
سیرت او بود وحی نامه بکسری چونکه بآئینش پند نامه بیاکند
سیرت آن شاه پند نامهٔ اصلیست زآنکه همی‌روزگار گیرد ازوپند
هرکه سراز پند شهریار بپیچید پای طرب را بدام کرم در افگند
کیست بگیتی خمیر مایهٔ ادبار آنکه باقبال او نباشد خرسند
هرکه نخواهد همی گشایش کارش گو بشوو دست روزگار فروبند
ای ملك از حال دوستانش همی‌ناز ای‌فلك ازحال دشمناش‌همی‌خند
آخر شعر آن کنم که اول گفتم دیر زیاد آن بزرگوار خداوند

۵۱ (۲) ـ ۷۱ (۳)

....

(۱) دراصل ۵۱ « بنشست » . (۲) در ۵۱ نام شاعر نامده ولی ازمضامین مدیحه و انسجام کلام و روانی و عذوبت شعر پیداست که این مدیحهٔ شیوای غرا جز از رودکی از شاعر دیگر نتواند بود ومخصوصا ابیات ۱۵۱ و ۱۵۴ و ۱۵۶ و ۱۵۹ و۱۶۳ و الفاظ و معانی که در آنها بکار رفته است شباهت تام با سخن رودکی دارد وکسانی که باشعر او مانوسند گواهی دهند که اگر از رودکی نباشد لا اقل از یکی از فحول شاعران قرن چهارم خواهد بود . در ۲۵ در شاهد کلمهٔ نرفند بمعنی محال و دروغ و زرق این شعر بنام فرخی آمده است :

با هنر او همه هنر ها یافند باسخن اوهمه سخن ها نرفند

که بهمین وزن و قافیه است وگویا در مصرع اول یافه بوده وکاتب یافند نوشته است و نیز در همان کتاب بشاهد کلمهٔ پند که همان زغن و خاد و غلیواج وغلیو و مرغ گوشت رباست این بیت بنام فرخی آمده :

روان ز دیدهٔ افلاکیان شود جیحون نصال تیرت اگر قبضهٔ کمان لیسد
بخاك خفتهٔ تیر تو از حلاوت زخم زبان برآورد وزخم را دهان لیسد

۶۳ـ۶۵

....

اگرچه عذر بسی بود روزگار نبود چنانك بود بناچار خویشتن بخشود

۳۵

خدای را بستودم که کردگار منست زبانم[۱] ازغزل[۲] ومدح بندگانش نسود

۳۵ـ۶۵

همه بتنبل و بند(۳) ست باز گشتن او
شرنگ(۴) نوش آمیغست و روی(۵) زراندود ۱۷۰

۲۵ـ۲۶

بنفشهای طری(۶) خیل خیل سر بر کرد چو آتشی که بگوگرد بردوید کبود

۵۸ـ۶۲

بیاروهان(۷) بده آن آفتاب کش بخوری (۸)
زلب فروشود وازرخان(۹) برآمدزود(۱۰)

تا نبود چون همای فرخ کرکس همچو نباشد شبه باز خشین نند
و چون این دو بیت بهمین وزن و قافیه است و مناسب موضوع این قصیده نوا ند بود که این دو بیت هم از همین قصیده باشد یا اینکه این قصیده از فرخی بوده باشد ولی در نسخه های کامل دیوان فرخی اثری از آن نیست . (۳) در ۷۱ تنها بیت ۱۵۰ و ۱۵۴ بی نام شاعر آمده است .

(۱) در ۳۵ « زبان » . (۲) در ۳۵ « عزل » . (۳) تنبل و بند مکر و حیله است . (۴) شرنگ گیهیست تلخ و در ۲۶ بخطا شریك (۵) در ۲۶ « است روی » . (۶) درهر دو جا دراصل « ضرب » . (۷) در ۶۴ « بیارهان » (۸) در ۶۴ « چو خوری » . (۹) در ۶۹ دهان . (۱۰) در ۶۲ « برآرد

۵۸ (۱) – ۶۲ (۲) – ۶۴ – ۶۶ (۳)

....

خیال رزم تو گر در دل عدو گذرد — ز بیم تیغ تو بندش جدا شود از بند

بعدل تست بهم باز و صعوه را پرواز — ز حکم تست شب و روز را بهم پیوند

بخوشدلی گذران بعد از این که باد اجل — درخت عمر بداندیش را ز پا افکند

همیشه تا که بود از زمانه نام و نشان — مدام تا که بود گردش سپهر بلند

بزم عیش و طرب باد نیکخواه تو شاد — حسود جاه تو بادا ز غصه زار و نژند.

۶۴

....

جهان بکام خداوند باد و دیر زیاد — برو بهیچ حوادث زمانه دست مداد (۴)

درست و راست کناد این مثل خدای ورا — اگر ببست (۵) یکی در هزار در بگشاد (۶)

۵۱ – (۷)

خدای عرش جهان را چنین نهاد نهاد — که گاه مردم شادان و گه بود ناشاد (۸)

۲۵ – (۹) – ۳۵

دو د ، « درباره این دو بیت رجوع کنید بصحیفهٔ ۳۶۵ از جلد دوم این کتاب.

(۱) در ۵۸ تنها بیت ۱۷۱ آمده. (۲) در ۶۲ تنها بیت ۱۷۲ آمده. (۳) در ۶۶ نیز تنها بیت ۱۷۲ آمده است. (۴) در اصل ۵۱ «مدار» (۵) در اصل ۵۱ نقطه نگذاشته اند. (۶) در اصل ۵۱ «مکساد» و در کتاب اسرار التوحید فی مقامات ابی السعید این بیت که همین مضمون را دارد آمده است:

ایزد هر گر دری ببندد بر تو — تا صد دیگر بمهری نگشاید

وسعدی نیز همین مضمون را چنین گفته است:

خدا گر ز حکمت ببندد دری — ز رحمت گشاید در دیگری

(۷) در ۱۵ نام شاعر بخطا « رودکه » ثبت شده است. (۸) در ۲۶ « که گاه مردم از و شاد و گاه ناشاد زید ». (۹) در ۲۵ نام شاعر نیست و از نسخه افتاده است.

. . . . خدای چشم بد از ملك تو بگردا باد(۱)

دریا دو چشم و آتش بر دل(۲) همی فزاید مردم میان دریا آتش(۳) چگونه شاید(٤)

بیش(٥) بهنگ دارد دل را همی خساید(٦)

بدهم(۷) که تا گوارد کایدون نه خرد(۸) خاید

۲۸ـ۳٥ـ٤۳ـ۷۱

اندی(۹) که امیر ما باز آمد پیروز مرگ از پس دیدنش روا باشد و شاید

پنداشت همی حاسد کو باز نیاید(۱۰) بازآمد تا هر شغکی(۱۱) ژاژ نخاید(۱۲)

۲٥ـ۲٦(۱۳)ـ۲۷(۱۳)ـ۲۸(۱۳)ـ۲۹ـ۳۰(۱۳)ـ۳٤ـ

۳٥ـ٤۳(۱۳)ـ۷۱(۱۳)

---

(۱) این مصرع را مسعود سعد سلمان در قصیده ای بمدح ابو الملوك سلطان ارسلان بن مسعود غزنوی و در وصف جشن تکین آباد بدین مطلع:

ز شاه بینم دلهای اهل حضرت شاد هزار رحمت بر شاه و اهل حضرت باد

تضمین کرده و در آن گوید:

چو من ببینم بر تخت خسروانه ترا بدستگاه فریدون و پایگاه قباد

جز آن نگویم شاها که رودکی گوید: «خدای چشم بد از ملك تو بگرداناد»

(۲) در ۲۸ و ۳٥ و ۷۱ «بر دل آتش» (۳) در ۳٥ «و آتش». (٤) در ۳٥ «باید». (٥) در ۲۸ و ۷۱ «بی شك» و در نسخهای دیگر همه جا «بیش». (٦) خساید از خسائیدن بمعنی ریش کردنست. (۷) در ۷۱ «بدهم». (۸) در ۲۸ «رخرد». (۹) اند بمعنی چند و سخن گمان بشك و شمار مشکوك و نامعین. (۱۰) در ۳٥ «باز نامد ایچ». (۱۱) شغك بمعنی حلف و فرسوده و نابکارست و در ۷۱ بی هنر و نادان و جلف و در آنجا «آمد و تا هر شغکی». (۱۲) در ۲٦ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳٤ «بخاید». (۱۳) در ۲٦ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ٤۳ و ۷۱ سها بیت ۱۸٥ هست.

بیزا با نیکوان نمایدت جنگ فند (۱) لشکر فریاد نی خاسته نی سودمند

۲۵

قندجدا کن ازوی دورشو از زهر دند (۲)

هر چه باآخر بهست جان ترا آن پسند

۲۱-۲۵-۲۹-۳٤

....

دریغ مدحت چون زرو آبدار غزل (۳)

که چابکیش (٤) نیاید (٥) همی بلفظ پدید

اساس طبع ثنایست (٦) بل قوی تر (۷) از آن

ز (۸) آلت سخن آمد همی همه مانید (۹)

۲۵-۳٥

....

درمدح وزیر ابوالطیب الطاهر مصعبی (۱۰)

۱ مـرا جـود او تازه دارد هـمی

مگر جودش (۱۱) ابرست و من (۱۲) کشت زار

---

(۱) فند بمعنی ترفند ومکر و دروغ و بیهوده است • (۲) دند هر چه گلو فراز کند چون پوست انارومازوو باصطلاح امروز گس و دبش • (۳) در ۳٥ « چون آبدار و غزل • (٤) در ۳٥ « جامگیش » • (٥) در ۳٥ « باید » • (٦) در ۳٥ « بجامیست » • (۷) در ۳٥ و ۲٥ « قوی بر » • (۸) در ۳٥ « از » • (۹) مانید از فعل ماندن بمعنی بجا گذاشتن باز ماندگی از چیزی با کاری و حتی این کلمه را بتازی برده و بمعنی باز مانده و بقیه بکار برده و آنرا موایذ جمع بسته اند « قطر المحیط » (۱۰) در ۱۱ بخطا معیفی » • (۱۱) در ۱۱ جود » • (۱۲) در ٦۳ « ابریست من » •

مگو (۱) یکسو افگن که خود هم چنین (۲)

بیندیش و دیدهٔ (۳) خرد برگمار

۱۱-۳۳-۶۳-۶۴-۶۵

ابا برق و با جستن صاعقه ابا غلغل رعد در کوهسار

۴۵-۷۴

نه ماه سیامی (۴) نه (۵) ماه فلک که اینت (۶) غلامست و آن (۷) پیشکار (۸)

۱-۲۵-۲۶-۲۷ (۹) - ۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۵-۳۶-۴۳

۷۱-(۱۰)

نه چون پور میر خراسان که او عطا را نشسته بود کردگار (۱۱)

۲۶ (۱۲)-۲۷-۲۸-۳۰-۴۳-۷۱

....

نگارینا شنیدستم که گاه (۱۳) محنت و راحت

سه پیراهن سلب (۱۴) بوده است یوسف را بعمر اندر

---

(۱) در ۶۴ «مرا» و در نسخه های دیگر همه جا «مگر» . (۲) در ۶۳ «نگه یکسو افکن بخود همچنین» . (۳) در ۳۳ و ۶۴ «دیدو» ، در ۶۳ «جشم» (۴) سیام نام کوهیست که مقنع ماه خود را از آن بر آورد و ماه سیام ماه نخشب . (۵) در ۳۶ «سیام و نه» ، در ۲۷ «سیام نه» و در ۷۱ در موضع اول «سیاهی و نه» و در موضع دوم «سیامی و نه» . (۶) در ۳۱ دردو جا آمده در یك جا «اینست» و در جای دیگر «این یك» . (۷) در ۳۵ «این» . (۸) در ۳۶ «که این چون غلامست و آن چون ردك» و در ۱ (یك) «و آن بیشگاه» . (۹) در ۲۷ یك جا تمام ست و جای دیگر تنها مصرع اول هست . (۱۰) در ۷۱ دوجا ضبط شده یکی در کلمهٔ بیشکار و دیگر در کلمهٔ سیام . (۱۱) کردگار بمعنی عمدا ست . (۱۲) در ۲۶ نام شاعر نیست (۱۳) در ۵۸ : «اندر» . (۱۴) در ۴ «سبب» .

۶ یکی از کید (۱) شد پر خون دوم شد چاك از تهمت (۲)
سوم (۳) یعقوب را از بوش روشن گشت (٤) چشم تر
رخم ماند بدان اول دلم ماند بدان ثانی (۵)
نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر (٦)
٤-۱۳-٤٧-٥٨-٦٢-٦٤-٦٨

بدور عدل تو در زیر چرخ مینائی چنان گریخت ز دهر دورنگ رنگ (۷) فتور
که بار شاه کند همچو باد سنبل را بنیش چنگل خونریز تارك عصفور
٤٦-٦٣

۲۰ چرا کراست که رزم چو خیاط است (۸) گرچه خیاط نبدای ملك کشور گیر
نگر (۹) بیره قد خصم تو می بپیماید تا (۱۰) سر بد بشمشیر و بدوزد بتیر
٤٤-٦٤

وقت شبگیر بانگ نالهٔ زیر
دوستا آن خروش بربط تو خوشتر آید بگوشم از تکبیر
زاری زیر و این مدار شگفت گر ز دشت اندر آورد نخچیر
تن او تیر به زمان برمان بدل اندر همی گذارد تیر

---

(۱)- در ٥۸ «در چاه» (۲) در ٥۸ «در محنت» ودر ٦۸ «کید شد پاره یکی از مکر شد پر خون». (۳) در ٤ و ٤٧ «سم» ودر ۱۳ و ٥۸ «سوم». (٤) در ٤ و ٦۲ «روشن کرد» ، در ٤٧ و ۱۳ و ٦۸ «از وی روشن کرد» ودر ٥۸ «روشن و ش گشت». (۵) در ٤٧ و ٦۲ «دوم» و در ۱۳ «دویم» و در ٦۸ «دلم ماند بدان اول رخم ماند بدان ای». (٦) در ٥۸ «سم وصل و ماند بد آن پراهن دیگر». (۷) در ٤٦ «زمر آت دهر رنگ». (۸) در ٦٤ «گه رزم خیاطست» (۹) در ٤٤ «گه» (۱۰) در ٦٤ «گا».

گـاه گریان و گه بنالد زار بامدادان و روز تاشب گیر
آن زبان آور و زبانش نه خبر عاشقان کند تفسیر
گـاه دیوانه را کـند هشیار گه بهشیار بر نهد زنجیر (۱)

....

(۱) این قطعهٔ شیوا در هیچیك ازمراجع بنام رودکی نیست وتنها در رسائل اخوان الصفا در فصل موسیقی آمده است و چون این رسائل دراواسط قرن چهارم تالیف شده بناچار این اشعار می بایست از یك تن از شاعران قرن چهارم ایران باشد و چون بسخن رودکی وروش فکر او بسیار مانده است ظن غالب برآنست که ازرودکی باشد . درچاپ بمبئی ۱۳۰۵ (ج ۱ ص ۱۲۰) این قطعه بدین گونه آمده است :

دوست آن خوش بانك بر بط تو خشتر آمد بگوشم آن تکبیر
رادی زیرا او سـدا ار شگفت که سهر اندود حجیر
تن او بیرمی رمان رمان بدل اندوهی وهمی مرکداری گـاه گو با نیر
آن زبان آورد زبانش نه کـه بجز عاشقان کند تفسیر
گـاه دیوانـه را کـند هشیـار گـاه هشیار را دهد زنخیر

ودر چاپ مصر ۱۳٤۷ - ۱۹۲۸ (ص۱۷٦) بدین گونه ثبت شده است :

وقت شب گیر نالك نالهٔ زیر خوشتر اید بکوشم از تکبیر
زاری زیر و این مدار شکفت کر زوشت اندر آورد نخجیر
تن او تیر نه زمان بزمان بدل اندر همی کدازد شیر
گاه کریان و که بتالد زار بامـدادان و روز نا شبگیر
آ ن زبان اوری زباتش نه خبر عاشقـان کـند نفسیر
کان دیوانه را کند هشیار کـه بهشیـار بر نهد زنجیر

ودرمقابلهٔ این دونسخه هم جنانکه درمتن آمده آست بقیاس اصلاح کرده ام . ازین قرار مصرع اول را نیز چنین می‌توان خواند: وقت شبگیر بانك نالهٔ زیر یادرست تر آنست که بگویم این مصرع دراول این قطعه ومصرع اول مطلع آن بوده است که مصرع دوم آن ازمیان رفته .

رك(۱) که باالد(۲) شار(۳) بنمائی دل تو خوش کند بخوش گفتار
۲۱ با دیك چند بر تو پیماید اندر آنش(٤) روا شود بازار
۳۵

لعل می‌راز درج خم (۵) برکش (٦) در کد ونیمه(۷) کن بپیش من آر
۲۵ـ۲۸ـ۳۰ـ٤۳ـ۷۱

....

گر شود بحر کف همت تو موج زنان ورشود ابر سر رایت(۸) تو طوفان بار
بر موالیت بباشد همه درو گوهر براعادیت ببارد همه شخکاسه(۹) وخار(۱۰)
۲ـ۲٦(۱۱)ـ۲۷ (۱۱) ـ ۳۱ (۱۱) ـ ٤۳

....

ای خواجه این همه که تو بر میدهی شمار
بادام تر و سیکی(۱۲) وبهمان (۱۳) وباستار(۱٤)
۲٦ ـ ۳۵(۱۵)

---

(۱) رك بفتح اول با خود از خشم آهسته سخن گفتن باشد و اینجا معنی نمیدهد وگویا نسخه درست نیست • (۲) اندر سخن بایجاب بود چون رواست ودرشمار نامعلوم • (۳) شار بمعنی شهر و لقب پادشاه غرجستان و غل وغش زر و سیم و شغال و چادر نازك و جامهٔ فانوس و نام مرغی و بنای بلند و شاهراه باشد و هیچ یك از ین معانی مناسب این شعر نیست وگویا نسخه نادرستست • (٤) در اصل چنین است و شاید « اندرآتش » درست‌تر باشد • (۵) در ۲۵ و ۳۰ «سرخ خم» •(٦) در ۷۱ «برکش» (۷) کد و نیمه کوزهٔ شرابست • (۸) در ٤۳ «سرابت» و قطعاً نادرستست • (۹) شخکاسه ژاله و تگرگ باشد • (۱۰) در ۲٦ «غار» و در ۳۱ «خوار» وگویا غاردرست ترست که بمعنی برفست • (۱۱) در ۲٦ و ۲۷ و ۳۱ تنها بیت دوم هست • (۱۲) سیکی می و باده است ودر ۳۵ بخطا «شکی» • (۱۳) بهمان بمعنی فلان • (۱٤) باستارو بیستار (که اینك در زبان عوام فیسارشده است) مراد فلان وبهمانست • (۱۵) در ۳۵ این دو مصرع پس و پیش آمده •

مارست این جهان و جهان جوی مارگیر
از مارگیر مار برآرد همی دمار

۶۶

درواز (۱) ودر یواز (۲) فروگشت و بر (۳) آمد
بیمست که یك بار (٤) فرود آید دیوار

۲۶-۲۷-۲۸-۳۰-۳۱-۳۵-۳۷ (٥)-٤۳-۷۱

آن خجش (٦) زگردنش در آویخته گوئی
خیکیست پر از باده درو ریخته (۷) از بار

۲۵ (۸) - ۳۵

آن کن که درین (۹) وقت همی کردی هر سال (۱۰)
خز پوش و بکاشانه رو (۱۱) از صفه و فروار (۱۲)

---

(۱) درواز در فرهنگها ضبط نشده وگویا همان دروازه است و در۲۸ و ۳۰ و۳۷ و ۷۱ «دیوار» ٠

(۲) دریواز ودر ۲۷ و۲۸ و ۳۰ و ۳۵ و ۷۱«در یواس» چهار چوب درست ٠ (۳) در ۳۱ و۳۷ « فروگشته تر» ٠ (٤) در ۳۰ و ۳۱ و ۳۵ و ۳۷ و ۷۱ « باره » (٥) در ۳۷ نام شاعر نیست ٠ (٦) خجش چیزی باشد که درختلان و فرغانه و حوالی آن بر گردن مردم بروید و دردی ندارد ولی بریدن آن را خطرست ودر ۲۵ « جخش» و ظاهراً این همان ورمیست که بزبان فرانسه Goitre می نامند ٠ (۷) ظاهراً می بایست « در آویخته » باشد ٠ (۸) در ۲۵ بنام لبیبی آمده است (۹) در ۲۷ و۳۱ و ۳۵« بدین » (۱۰) در ۷۱ «کردی سال» (۱۱) در ۳۵ «شو» (۱۲) فروار و فرواره بالا خانهٔ تابستانی ودر ۲۷ « فرواز» با آنکه لغت فروار ضبط شده ودر ۳۰ « پوش بشهامه که در صفهٔ فروار»، در ۳۵ «صفهٔ فروار» ، در ۷۱ « صفحهٔ فروار » ٠

۲۷_۲۸_۳۰_۳۱_۳۵(۱)_۳۷(۲)_۴۳_۷۱

....

کسی را که باشد بدل مهر حیدر شود سرخ‌رو دردو گیتی(۳) بآور (۴)

۱_۲۶_۲۷

ایا سرو بن (۵) در تك و پوی آنم که فرغند آسا (۶) بپیچم بتو بر

۲۵_۲۷_۲۹_۳۴_۴۳_۷۱

در مذمت اسب خود (۷)

بود اعور و کوسج(۸) و لنگ و بس من نشسته برو چون کلاغو (۹) براعور

۳۷

....

چرخ فلك(۱۰) هرگز پیدا نکرد چون تو یکی سفلهٔ دون وژکور (۱۱)

خواجه ابوالقاسم از ننگ تو بر نکند سر بقیامت ز گور

(۱۲) ۳۵_۳۷_۴۳

....

(۱) در ۳۵ بنام چرخی آمده ولی چنین شاعری درکتابهای دیگر نام نبرده اند وممکنست فرخی باشد. (۲) در ۳۷ بنام فرخی آمده است، رجوع کنید بصحیفهٔ ۶۴۹ ازمجلد دوم (۳) در ۱ « عالم » (۴) آور بمعنی یقین . (۵) در ۲۵ و ۳۵ « سرو نو » و در ۲۷ و ۷۱ « سرو من » (۶) فرغند گیاهیست خود رو و خزنده چون کدو و ۷۱ گوید : « ابوحفص سغدی دیرندرا بمعنی تعوید آورده و باین بیت رودکی متمسك شده » و بهمین جهت در ۳۴ و ۲۹ « فرغند آسا » ودر ۲۵ « فرغند واری ، و در نسخه های دیگر « دیرند آسا » آمده است . (۷) این عنوان همچنین در ۳۷ آمده است .

(۸) کوسج همان کوسه است که کم ریش باشد. (۹) کلاغو در فرهنگها نیامده وگویا لغتی است در کلاغ و شاید در اصل « کلاغی » بوده باشد . (۱۰) در ۳۷ حرخ و فلك ، (۱۱) ژکور بمعنی زفت و بخیل ودزد. (۱۲) در ۴۳ تنها بیت اول آمده است .

همی (۱) بکشتی تادرعدو (۲) نماند شجاع
همی (۱) بدادی تادر ولی (۲) نماند فقیر
۱۴ـ۱۷ـ۴۵ـ۶۳ـ۷۴

بسا کسا (۳) که بره است (۴) و فرخشه (۵) برخوانش •
بسا کسا (۳) که جوین (۶) نان همی نیابد سیر (۷)
۱ـ۲۵ـ۲۶ـ۲۷ـ۲۸ـ۲۹ـ۳۰ـ۳۱ـ۳۴ـ۴۳ـ۷۱

مبادرت کن و خامش مباش چندینا
اگرت بدره (۸) رساند همی ببدرمنیر (۹)
۱۷ـ۶۳

....

زندگانی (۱۰) چه کوته و چه دراز
نه بآخر بمرد باید باز

---

(۱) در ۱۴ « همین » • (۲) در ۱۷ « تا ز آدمی » ودر ۱۴ و ۶۳ و ۱۷ « تا آدمی » • (۳) در ۲۷ « بسا کسان » (۴) در ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ « بره هست » ودر ۱ « بزه هست » (۵) فرخشه وفرخشت قطایف باشد یعنی نانی که از نشاسته و لوزینه بپزند ودر ۲۷ « برخشه » با آنکه لغت را فرخشه ضبط کرده ودر ۳۰ بجای فرخشه « تره » آمده ودر ۲۵ « بسا کسا که بره و فرخشت » و حال آنکه لغت را فرخشته آورده و در ۳۴ و ۲۹ « بره فرخشه‌است » ودر ۲۶ و ۲۷ « بره است و فرخشه است » • (۶) در ۱ و ۲۶ و ۲۷ « جوی » ودر ۷۱ « جون » (۷) در ۲۹ « نیابد سبز » ودر ۱ و ۴۳ و ۳۰ و ۳۱ و ۲۸ و ۷۱ این دو مصرع بدینگونه آمده ودر نسخه های دیگر پس و پیش است بهمین جهت در حرف شین نیز ضبط کرده خواهد شد • (۸) در ۱۷ « بدر » (۹) در ۱۷ این دو مصرع پس و پیش آمده بهمین جهت در ردیف الف نیز خواهدآمد (۱۰) در ۱۳ « زنده گانی » •

هم بچنبر گذار (۱) خواهد بود (۲)
این رسن را اگر چه هست (۳) دراز
خواهی اندر عنا و شدت (٤) زی
خواهی اندر امان بنعمت (٥) و ناز
خواهی اندک تر از جهان بپذیر
خواهی از ری بگیر تا بطراز (٦)
این همه باد و بود تو خوابست (۷)
خواب را حکم نی مگر بمجاز (۸)
این همه روز مرگ یکسانند (۹)
نشناسی ز یك دگر شان باز
٦-۸-۱۳-٤۷-٦۲-٦٥ (۱۰)

ناز اگرخوب را سزاست بشرط   نسزد جزترا کرشمه (۱۱) وناز

۲٥

....

روی بمحراب نهادن چه سود   دل ببخارا و بتان طراز

---

(۱) در ٦۲ « گزار » ٠ (۲) در ۸ « گذشته باید بود » (۳) در ۱۳ « اگر هست » ٠ (٤) در ۱۳ و ٤۷ و ٦۳ « محنت » ٠ (٥) در ۱۳ و٤۷ و ٦۲ « نشاط و نعمت » ٠ (٦) در ۱۳ و٤۷ و ٦۲ « تا به حجاز » ٠ (۷) در ٤۷ « بود و باد تو خوبست » ، در ۱۳ « بود و باد تو جواست » ، در ٦۲ « بود و باد تو خوابست » و در نسخه های دیگر همه جا « باد دیو برجانست » ٠ (۸) در ۸ « که مجاز » ٠ (۹) در ٤۷ و ۱۳ و ٦۲ مرگ اگر بینی » ٠ (۱۰) در ٦٥ از تاریخ بیهقی نقل کرده اند ٠ (۱۱) کرشمه ناز وغنج و مضمون این بیت را سنائی چنین سروده است :

زشت باشد روی نا زیبا و ناز   حیف باشد چشم نا بینا و درد

ایزد ما (۱) وسوسهٔ عاشقی از تو پذیرد نپذیرد نماز

۱۳-۳۳-۴۷-۵۴-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶

****

همی برآیم با آنکه بر نیاید خلق وبرنیایم با روزگار خورده گریز (۲)

۳۵

چو فضل میرابوالفضل برهمه ملکان

چو فضل گوهر و یاقوت بر نبهره بشیز (۳)

۳۵

****

گرنه بدبختمی مرا که فکند بیکی جاف جاف (٤) زود غرس (٥)

او مرا پیش شیر بپسندد (٦) من نتاوم (۷) برو نشسته مگس

۲۵-۲۹-۳٤

گرچه نامردمست (۸) مهر و وفاش نشود هیچ ازین دلم یرکس (۹)

۲۵-۲۷(۱۰)-۲۸(۱۰)-۲۹-۳۰(۱۰)-۳۱(۱۰)-۳٤-۴۳(۱۰)

****

---

(۱) در ٤۷ و ٥٤ « ایزد تا » (۲) گریز اینجا بمعنی فریضه است (۳) نبهره بمعنی نا بهره وبیهوده و بشیز یا پشیز چیزی باشد که بجای درم رود یعنی پول‌خرد (٤) جاف جاف زنی را گویند که بر یك شوی آرام نکند ۰ (٥) غرس بمعنی خشم ۰ (٦) در اصل همه جا «نپسندد» (۷) نتاوم بمعنی نتابم و تاب نیاورم از تاویدن مانند تابیدن ۰ (۸) در ۲۷ « نامرمست» (۹) بمعنی معاذالله ، در اصل «یرکس » و گویا در اصل یرکس بوده است که یرکست هم ضبط کرده اند و یا هرکس و هرکست و گویا کلمهٔ هرگز از همینجاست ۰ (۱۰) در ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۱ و ۴۳ چنین آمده :

گرچه نا مردمست آن ناکس نشود سیر از و دلم برکس

و بهمین جهت جزو اشعار مثنوی نیز خواهد آمد ۰

در مرثیت شهید بلخی

کاروان شهید رفت از پیش وآن ما رفته گیر و می‌اندیش(۱)
از شمار دوچشم یك‌تن کم (۲) وز(۳)شمار (٤)خردهزاران بیش (٥)

۱۱ـ۱۳ـ۳۳ـ٤۷ـ٦۳ـ٦٤

توشه جان خویش (٦)ازو(۷) بربای (۸)
پیش کایدت مرگ پای آگیش (۹)

۲٥ـ۲٦ـ۲۷ـ۲۸ـ۲۹ـ۳۰ـ٤۳ـ۷۱

آنچه با رنج یافتیش وبذل (۱۰) تو بآسانی از گزافه مدیش(۱۱)

۲٥ـ۲۸ـ۲۹ـ۳٤ـ٤۳ـ۷۱

۲ خویش بیگانه گردداز پی‌سود(۱۲) خواهی‌آن روزمزد کمتر دیش(۱۳)

۲٥ـ۲۹ـ۳٤

گرگ‌را کی‌رسد صلاتشیر (۱٤) بازرا کی‌رسد(۱٥)نهیب‌شخیش(۱٦)

(۱) در٦٤ ، گیرد اندیش، ۰(۲)در٦٤ «یك شدکم » ۰ (۳) در ۱۳ «در » ۰(٤) در ٦۳ و٦٤ ، حساب ، ۰ (٥) در٤۷ «بیش» ۰(٦) در ۲٦ «جان خود» ۰ (۷) در۳۰ « از آن» ۰ (۸) در ۲٥ و۲۷ « بردار» ۰ (۹) پای آگیش پای بست باشد ار آگیشیدن بمعنی آویختن ۰
(۱۰) در ۲۸ و ٤۳ و ۷۱ « آنچه از رنج یافتیش بدل » ۰ (۱۱) مدیش یعنی مده اورا ودر ۲٥ و۳٤ « مدی » بعنی مده و در ۲۸ و ٤۳ مدیش‌بمعنی مدت آمده ودر ۲۸ در متن لغت مدیش و در شعر « بدیش » ۰ (۱۲) در ۲٥ « پی‌دش » و بهمین جهه این بیت جزو ابیات مثنوی هم خواهد آمد ۰ (۱۳) دیش یعنی مده اورا چنانکه مدیش یعنی مده اورا . (۱٤) در۲٥ و۲۷ « ملامت شات» ودر ۲۸ ملامت شاه » و در ۲۸ و ۳٤ و٤۳ و۷۱ « ملامت شاب » (۱٥) در۳٤ « کی بود » ۰ (۱٦) شخیس نام مرغیست ودر ۱ « نخش و نحیش» و بجز ۲۷ در همهٔ نسخهای دیگر « شحش ۰

۱ـ۲۵ـ۲۶ـ۲۷ـ۲۸ـ۲۹ـ۳۴ـ۴۳ـ۷۱

....

رهی(۱) سوار وجوان و توانگر (۲) از ره دور
بخدمت آمد نیکو سگال (۳) ونیك اندیش (۴)
پسند باشد (۵) مر خواجه را پس از ده سال
که باز گردد پیر و پیاده (۶) و درویش (۷)

۴ـ۱۳ـ۴۷ـ۶۲ـ۶۴ـ۶۸

....

بسا که مست درین خانه بودم و شادان(۸) چنانك جاه من افزون بد از امیر و ملوك
کنون همانم و خانه همان و شهر(۹) همان مرا نگوئی کز چه شده است شادی سوك(۱۰)

۲۵ـ۳۵

....

ای لك(۱۱) ار ناز خواهی ونعمت گرد درگاه او کنی لك وپك(۱۲)

۲۵ـ۲۸ـ۳۵ـ۴۳ـ۷۱

یخچه (۱۳) بارید وپای من بفسرد ورغ(۱۴) بربند یخچه(۱۳) را زفلك

۳۵

....

(۱) در ۱۳ و ۶۴ « زهی » . (۲) در ۶۸ « جوان و سوار و توانگر » (۳) در ۴ « آمد و نیکو سگال » . (۴) در ۶۲ « آید نیکو سگال نیك اندیش » (۵) در ۶۲ « آید » . (۶) در ۱۳ « یاده » و پیداست که در چاپ درست نگرفته است (۷) در ۶۲ « دل ریش » (۸) در ۳۵ « بوده‌ام شادان ». (۹) در ۲۵ « شعر » (۱۰) سوك مصیبت باشد و از ین قطعه پیداست که املای درست این کلمه بکاف تازیست نه بکاف پارسی (گ) چنانکه معمولست می نویسند. (۱۱) لك بمعنی احمق و نادان . (۱۲) لك و پك بمعنی تکاپو و در ۲۵ لك وبك آمده و نام شاعر در ذیل لغت نوشته شده ولی این بیت نیست و پیداست که در اصل بوده و کاتب ننوشته است . (۱۳) یخچه تگرك باشد مشتق از یخ . (۱۴) ورغ بندی ازچوب وگیاه وگل که پیش رودها بندند و فروغ و روشنی .

ز آن (۱) می که گر سرشکی از آن در (۲) چکد بنیل
صد سال مست باشد (۳) از بوی او (٤) نهنگ
آهو بدشت (٥) اگر (٦) بخورد (۷) قطره‌ای ازو (۸)
غرنده شیر گردد و نندیشد (۹) از پلنگ
۱۱-۱۳-۳۱-(۱۰)-۳۳-٤٦-٤۷-٥۸(۱۱)-٦۳-٦٤-٦٥

....

می‌لعل پیش آرو پیش من آی (۱۲) بیك دست جام و بیك دست چنگ
ازآن می مراده که ازعکس (۱۳) او چو یاقوت گردد بفرسنگ سنگ
۱۳-٤۷-٦۳-٦٥

....

کسان که تلخی زهر طلب نمیدانند ترش شوند وبتانند روز اهل سؤال
ترا که می‌شنوی طاقت شنیدن نیست مرا که می‌طلبم خود چگونه باشد حال
٦٥

شکفت (۱٤) لاله توزیغال (۱۰۵) بشکفان که همی
بدور (۱٦) لاله بکف برنهاده به (۱۷) زیغال (۱٥)

---

(۱) در ۱۳ و ٦٤ «آن». (۲) در ٤٦ و ٤۷ و ٦۳ «از وی در» و در ۱۱ و ٦٤ ازو در»، در ۱۳ «ازوبر» و در ۳۱ و ۳۳ و ٥٦ و ٦٥ «سرشکی اندر».
(۳) در ۱۱ و ۱۳ و ٦٤ «همواره مست گردد». (٤) در ۱۱ و ۳۱ و ٤٦ و ٤۷ و ٦۳ «آن» (٥) در ٤٦ و ٦۳ «آهوی دشت». (٦) در ۱۱ و ۱۳ «گر». (۷) در ٥۸ «آهو اگر بدشت خورد». (۸) در ۱۳ و ٤۷ و ٥۸ و ٦۳ و ٦٤ «از آن». (۹) در ٥۸ «بیندیشد» (۱۰) در ۳۱ تنها بیت ۲٥۳ آمده است، (۱۱) در ٥۸ تنها بیت ۲٥٤ آمده است، (۱۲) در ٦۳ «آر» (۱۳) در ٦۳ «مرا آرکر عکس»، (۱٤) در ۳۱ «شکفه». (۱٥) زیغال قدح و در ۱ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۱ «ریفال» و در ۲٦ «ریفال»، (۱٦) در ۲٥ «ر بیش (۱۷) در ۳۰ «مه».

۱-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۴-۴۳

....

چون کسی (۱) کردمت بدستك خویش کنه خویش بر تو افکندم
خانه از روی تو تهی کردم دیده از خون دل بیاکندم
عجب آید مرا ز کردهٔ خویش کز در گریه ام همی خندم (۲)

بل (۳) تا خوریم باده که مستانیم وز دست نیکوان می بستانیم
دیوانگان بی هشمان خوانند دیوانگان نه‌ایم که مستانیم

۴۵-۷۴

....

بیا دل و جان را بخداوند سپاریم اندوه درم و غم دینار نداریم
جان زاز بی دین و دیانت بفروشیم وین عمر فنارا بره غزو گزاریم (۴)

....

(۱) کسی مخفف کسبل (۲) سوزنی قصیده ای دارد بدین مطلع :

ای چو جان عزیز فرزندم ای دل و دیده و جگر بندم

که خطاب بپسر اوست و در فراق وی همی نالد و در آن قصیده در بیت ششم گوید :

اندرین حسب رودکی گوئی عاریت داد بیتکی چندم

و از آن پس این سه بیت را آورده است و بلا فاصله در بیت دهم گوید :

بی جمال تو ای پسر حاشا همچو دیوانگان بی بندم

و پیداست که سه بیت از رودکی آورده است و از بیت دهم ببعد چنانکه مضمون آن گواهی می دهد ازوست ، (۳) در ۷۴ « بل » (٤) این دو بیت نیز در چاپ جدیدرسائل اخوان الصفا (چاپ مصر ۱۳٤۷ = ۱۹۲۸ ص ۱۵٤) درفصل موسیقی آمده و بهمان دلایلی که درصحیفهٔ ۹۹۷ گذشت می بایست از رودکی باشد ، در چاپ اول آن کتاب نیست و درین چاپ دوم پیش ازین ابیات نوشته شده است « و قول الشاعر الفارسی » ودر آنجا نسخه چنین است :

بیا تا دل و جان بخداوند سپاریم اندوه درم وغم دینار نداریم
جان زا زبی دین‌ودیانت‌بفروشیم وین عمر فنارا بره غزو گذاریم

و برای رعایت وزن یای بیارا درمصرع اول ومیم درم را درمصرع دوم باید مشدد خواند .

مادرمی را بکرد باید قربان (۱) — بچهٔ او را گرفت و کرد بزندان
بچهٔ او را ازو گرفت ندانی (۲) — تاش نکوبی نخست وزو نکشی جان
جز که (۳) نباشد حلال دور بکردن (٤) — بچهٔ کوچك ز شیر مادر و پستان
تا نخورد شیر هفت مه بتمامی — از سر اردی بهشت تا بن آبان
آنگه شاید ز روی دین وره داد — بچه بزندان تنگ و مادر قربان
چون بسپاری بحبس بچهٔ اورا — هفت شبا روز (۵) خیره ماند و حیران
باز چوآید بهوش و حال (٦) ببیند — جوش برآرد بنالد از دل سوزان
گاه زبر زیر گردد از غم و گه باز — زیر زبر (۷) همچنان زانده جوشان
۲ زر (۸) بر آتش (۹) کجا بخواهی پالود — جوشد لیکن زغم نجوشد چندان
باز بکردار اشتری که بود مست — کفك برآرد ز خشم وزاید شیطان (۱۰)
مرد حرس کفکهاش پاك بگیرد — تا بشود تیرگیش و گردد رخشان
آخر کارام گیرد و نچخد تیز (۱۱) — درش (۱۲) کند استوار مرد نگهبان
چون بنشیند تمام و صافی (۱۳) گردد — گونهٔ یاقوت سرخ گیرد و مرجان

(۱) در ۴۷ « را برید باید پستان » . (۲) در ۴۷ « گرفت نشاید » ودر ۱۳ « گرفت ازو نتوانی » (۳) در ۱۳ « گرچه » (٤) در ۴۷ « نمودن » (۵) بجز ۷۵ همهٔ نسخه ها « شبانروز » (٦) در ۱۰ و ۱۳ و ۴۷ و ۷۵ چنین است ودر نسخه های دیگر همه جا « بهوش حال » (۷) در ۱۰ و ۷۵ « زیر و زبر » (۸) در ۱۳ « از » (۹) در ۱۰ « آ تش » (۱۰) در ۱۳ « خشم وزانده شیطان » ، در ۴۷ « کف سر آرد ز خم ز انده شیطان » ، در ۷ و ۷۵ « کفك بر آرد ز خشم و راند سلطان » و در نسخه های دیگر همه جا « زخشم راندن شیطان » وگویا در اصل « ز خشم راندن شیطان » و یا بهتر « زخشم و زاید شیطان » بوده است اشاره باین تعبیر زبان فارسی که گویند شیطان بجسمش رفته یعنی مصروع شده است و دهانش کف کرده ، (۱۱) در ۱۳ « بچمد سیر » و در ۷۵ « بچخد نیز » (۱۲) در ۱۳ « تاش » (۱۳) در ۱۳ « مام صافی »

چند ازو سرخ چون عقیق یمانی	چند ازو لعل چون نگین بدخشان
ورش (۱) بیوئی گمان بری (۲) که گل سرخ
بوی بدو (۳) داد و مشك (٤) و عنبر بابان (٥)
هم بخم (٦) اندرهمی گدازد (۷) چونین
تا بگه نو بهار و نیمهٔ نیسان
آنکه اگر نیم (۸) شب درش بگشائی (۹)
چشمهٔ خورشید را ببینی تابان
ور ببلور اندرون (۱۰) ببینی گوئی
گوهر سرخست بکف (۱۱) موسی عمران
زفت شود راد مرد وسست دلاور (۱۲)
گر بچشد زوی و روی زرد گلستان (۱۳)
و آنك (١٤) بشادی یکی قدح بخورد ز وی (۱٥)
رنج نبیند از آن فراز و نه احزان (۱٦)
انده ده ساله را بطنجه رماند (۱۷)
شادی نورا زری (۱۸) بیارد و عمان (۱۹)

---

(۱) در ٤۷ «گرش» (۲) در ۱۳ «کنی» (۳) در ٤۷ «باو» (٤) بجز ۷٥ در همه نسخه های دیگر «داد مشك» (٥) در ۱۳ «عنبر همیان» (٦) در ۷ و ۱۰ و ۷٥ «بغم» (۷) در ٤۷ «گدازد» ودر ۷٥ «گدارد» (۸) در ۱۰ «نیمه» (۹) در ۳۰ «بگشانی» (۱۰) در ۱۳ «اندران» ودر ٤۷ «اندرش» (۱۱) در ۱۳ و ٤۷ و ۱۰ «سرخ است وکف» (۱۲) در ۷ «زفت شود راد و مرد سست و دلاور» در ۱۰ «زفت شود راد مرد سست و دلاور» ودر ٥۷ «زفت شود راد ومرد سست دلاور» (۱۳) در ۱۳ «بچشد رردرو شورش گلستان»، در ۷ و ۱۰ «بچشد زاوی در وی زرد گلستان» (١٤) در ۷ و ۱۳ «آنکه» (۱٥) در ۱۳ «زو» (۱٦) در ۱۳ «از آن فرار نه احزان» (۱۷) در ۱۳ «بلحظه رباید»، در ۱۰

یامی چونین (۱) که سالخورده بود چند | جامه بکرده (۲) فراز پنجه (۳) خلقان
مجلس باید بساختـــه (٤) ملکانه | از گل وز (٥) یاسمین و خیری الوان (٦)
نعمت فردوس گسترید (۷) زهر سو | ساخته کاری که کس نسازد چونان
جامهٔ زرین و فرشهای نو آئین | شهره (۸) ریاحین و تختهای (۹) فراوان
بربط عیسی [۱۰] و فرشهای فوادی [۱۱] | چنگ مدک نیزو نای [۱۲] چابک جانان

« رطبع رمـاند » و طنجه نام بندری و شهری از مراکش است در تنگهٔ جبل ـ الطارق که اینك ٤٦٠٠٠ جمعیت دارد (۱۸) در ٤۷ « بری » . (۱۹) در ۷ « غمان » و در ۱۰ « نو آرد و ببرد غمـان » و مراد از ین شعر اینست که اندوه ده ساله را چنان دورکند که بشهر طنجه در مراکش برد وشادی نو را اگر هم بسیار دور و در ریٔ وعمان باشد می آورد . (۱) در ۱۳ « یا می چونین » ، در ۱۰ « بادهٔ چوبین » . (۲) در ۱۰ و ۱۳ « بگردد » . (۳) در ۱۰ « رنجـه » و درنسخهای دیگر « پنجهٔ » ومعنی این شعر اینست : باچنین می سالخورده که بیش از پنجاه جـامه خلقان (فرسوده) کرده است ، چنانکه هنوز درزبان فارسی برای چیزی یا کسی که فرسوده باشد گویند پنجاه پیراهن پاره کرده است . (٤) در ۱۳ « سـاختن » . (٥) در ۱۰ و ۱۳ و ٤۷ « از » . (٦) در ۱۳ « خیری و الوان » . (۷) در ۱۳ « گسترید » . (۸) در ۱۰ « شهر » . (۹) در ۱۳ « تخت های » . (۱۰) در ۷ « عبسی » ودر ٤۷ عبی و ظاهرا این نام بربط زنی بوده است و شاید در اصل عنبی بوده باشد . (۱۱) در ۱۳ « لونهای بوادی » ، ظاهراً فرشها خطای کاتبست که کلمهٔ سطر بالا را مکرر کرده و شاید در اصل نام یکی از سازها بوده است مانـند رود یا چنگ . ممکن است کلمهٔ « فوادی » هم غلط کاتب باشد و اصل آن فزاوی بوده باشد منسوب بفراوه شهری نزدیك نسا و یا اینکه « و ذاری » بوده باشد که نوعی از پارچه بوده است (نهایة الادب نویری ج ۱ ص ۳٦۷ سطر ۱۱) (۱۲) در ۱۳ « چنگ ودف وبرده های »

یك صف میران وبلعمی (۱) بنشسته — یك صف حران وپیر صالح (۲) دهقان
خسرو بر تخت پیشگاه (۳) نشسته — شاه ملوك جهان امیر خراسان (٤)
ترك هزاران بپای پیش صف اندر — هریك چون ماه بردو هفته درفشان (٥)
هریك برسر بساك مورد (٦) نهاده روش (۷) — می سرخ وزلف وجعدش (۸) ریحان
باده دهنده (۹) بتی بدیع ز خوبان — بچهٔ خاتون ترك وبچه خاقان (۱۰)
چونش ۱۱ بگردد ۱۲ نبید چند بشادی ۱۳ — شاه جهان شادمان وخرم وخندان ۱٤
از کف ترکی سیاه چشم پریروی (۱۵) — قامت چون سرو وزلفکانش چوگان ۱٦
زآن می خوشبوی (۱۷) ساغری بستاند — یاد کند روی شهریار سجستان

(۱) در ۱۳ «میران وبیغمی» در ۱۰ «میران بلغمی» و در ۷۵ «میران وبلغمی» و پیداست که باید بلعمی باشد یعنی ابو الفضل بلعمی وزیر معروف (۲) در ۱۳ «پیران و میر ضالح» (۳) در ۱۳ «خسروی پیش تختگاه» و در ٤۷ «خسروری پیش تختگاه» . (٤) در ٤۷ «صفاهان» (٥) در ۱۳ و ٤۷ «هر یك همچون مه دو هفته درخشان» و در نسخهای دیگر بجز ۷ و ۷۵ همه جا «درخشان» . (٦) در ۱۳ «خورده» و بساك و بساك تاج از گل و برگ درختان باشد. (۷) در همهٔ نسخها بجز ۱۳ «آبش» (۸) در همهٔ نسخها بجز ۱۳ «آبش و می سرخ و زلف و جعدش» و در ۱۳ «روش می سرخ و جعد زلفش» (۹) در ۱۳ «بادهٔ هندو» (۱۰) در ۱۳ «خانان» . (۱۱) در ۱۳ «چونکه» . (۱۲) در ٤۷ «چونکه بگیرد» . (۱۳) در ۱۰ «جوش بگردد نه بینه چند بشادی» .
(۱٤) در ۱۰ «خرم خندان» . (۱۵) «سیاه چشم و نگارین» و در ٤۷ «چشم نگارین» و در ۷ «جمش پریروی» و در ۷۵ «حمش پری روی» وحمش را جمش تصحیح کرده که لهجه ای از چشم باشد (؟) . (۱٦) در ۱۳ و ٤۷ «سرو زلفهای چوچوگان» . (۱۷) در ۷ و ۱۰ و ۷۵ «زآن تن خوش» .

خود بخورد نوش (۱) واولیاش همیدون (۲)
گوید هر یك چو می بگیرد شادان

شادی بو جعفر احمد بن محمد
آن مه (۳) آزادگان و مفخر ایران

آن ملك عدل و آفتاب (٤) زمانه
زنده بدو داد و روشنائی گیهان (٥)

آنك (٦) نبود از نژاد آدم چون او (۷)
نیز (۸) نباشد اگر نگوئی بهتان

حجت یکتا خدای و سایهٔ (۹) اویست
طاعت او کرده واجب آیت فرقان (۱۰)

خلق ز خاك و ز آب و آتش وبادند [۱۱]
وین [۱۲] ملك ازآفتاب گوهر ساسان (۱۳)

فر [۱٤] بدو یافت ملك [۱٥] تیره و تاری
عدن بدو گشت تیر [۱٦] گیتی و راز

---

(۱) در ۱۳ « نخورد نوش » و در نسخه های دیگر بجز ۱۰ و ۷٥ « خودبخور شاد ». (۲) در ۱۳ « هم ایدون » (۳) در۱۳ « همه » (٤) در ۱۰ « عدل آفتاب (٥) در ۱۰ « داده روستائی وکیهان » (٦) در ۷ و۱۳ « آنکه » (۷) در ۰ « آدم و چون او » (۸) در ۱۳ « زیر » ودر ۱۰ « تیر » (۹) در « خدای سایهٔ » . (۱۰) درهمه نسخها بجز ۱۳ و۷٥ « قرآن ». (۱۱) در و ۷٥ « خلق همه از خاك وآب وآتش و بادند » ، در ۱۰ « خلق همه زخاك و آب وآتش و بادند » . (۱۲) در ٤۷ « این » . (۱۳) در ٤۷ «سامان (۱٤) در ۱۳ « غره » ودر آن « فره » . (۱٥) در ۱۳ « پاك » (۱٦) ۱۳ « عدل بدو یافت نیز » ودر ۷٥ « عدن بدو گشت نیز » .

گر تو فصیحی همه مناقب او گوی — ور تو دبیری همه مدایح (۱) او خوان
ور تو حکیمی و راه حکمت جوئی — سیرت او گیر و خوب[۲] مذهب او دان[۳]
آنك (٤) بدو بنگری بحکمت گوئی (٥) — اینك سقراط (٦) و هم فلاطن یونان[۷]
ور تو فقیهی (٨) وسوی شرع گرائی — شافعی اینکت و بوحنیفه (۹) و سفیان
گر[۱۰] بگشاید زفان[۱۱] بعلم و بحکمت — گوش کن اینك بعلم و حکمت لقمان
مرد ادب را خرد فزاید و حکمت — مرد خرد را ادب فزاید و ایمان
ور تو بخواهی فرشته‌ای[۱۲] که ببینی — اینك اویست آشکارا رضوان
خوب نگه کن بدان لطافت و آن[۱۳] روی — تا که (۱٤) ببینی برین که گفتم برهان
پاکی اخلاق او و پاك (۱٥) نژادی — با نیت نیك و با مکارم احسان
ور[۱٦] سخن او رسد بگوش تو یکراه[۱۷] — سعد شود (۱۸) مر ترا نحوست کیوان
ورش[۱۹] بصدر اندرون نشسته ببینی — جزم بگوئی[۲۰] که زنده گشت سلیمان
سام سواری که تا ستاره بتابد — اسب نبیند چنو[۲۱] سوار بمیدان[۲۲]

---

(۱) در ۱۳ « ثواقب . » (۲) در ۱۳ « گیر خوب ». (۳) در ۱۳ «ران». (٤) در ۱۳ « آنکه » ، (٥) در۰ ; « بحکمت و گوئی » . (٦) در۱۳ « بقراط ». (۷) در ۷ و۷٥ « فلاطن و یونان » (۸) در ۷ « قفیری » و در ۷٥ مطابق متن تصحیح شده است . (۹) در ۱۳ « شاهی اینکت ابوحنیفه » و در ۷و۱۰ « شافعی اینکت بوحنیفه » . (۱۰) در ۱۰ « گو» ودرهمهٔ نسخهای دیگر بجز۱۳ « کو » (۱۱) در ۱۳ « زبان » (۱۲) در ۷٥ « فرشته » ودر حاشیه «طاهرافریشنه » . (۱۳) در ۱۳ « لطافت آن » . (۱٤) در ۷٥ « تات » و در حاشیه « ظ :تاتو» و در نسخهای دیگر بجز ۱۳ همه جا « تات » (۱٥) در ۱۳ « او باك ». (۱٦) در ٤۷ « گر » . (۱۷) در ۱۳ و ٤۷ « سخن او بگوشت آیدیك بار » . (۱۸) در ٤۷ « سعد بود » . (۱۹) در ۷ و ۱۰ و ۷٥ « ورت » . (۲۰) در ۷ و۱۰و ۷٥ « خرم مکری » . (۲۱) در ۱۰ « چوتو » ، (۲۲) در۷و۷٥ « سوار و نه میدان »

۱ باز بروز نبرد وکین (۱) وحمیت — گرش ببینی میان مغفر و خفتان
خوار(۲) نمایدت زنده پیل[۳] بدانگاه — ورچه بود مست و تیز[٤] گشته و غران[٥]
ورش بدیدی سفندیار که رزم — پیش سنانش جهان دویدی ولرزان(٦)
گرچه بهنگام حلم کوه تن اوی(۷) — کوه سیامست(۸) که کس نبیند جنبان(۹)
دشمن ار(۱۰) اژدهاست پیش سنانش — گردد چون موم پیش آتش سوزان
۲ ور بنبرد (۱۱) آیدش ستارهٔ بهرام — توشهٔ شمشیر او شود بگروگان
باز بدآنکه که می بدست بگیرد — ابر بهاری چنو(۱۲) نبارد (۱۳) باران
ابر بهاری جز آب تیره نبارد(۱٤) — او(۱٥) همه دیبا بتخت و زر بانبان(۱٦)
با دو کف او ز بس عطا که ببخشد — خوار نماید حدیث وقصهٔ[۱۷] طوفان

(۱) در ۱۰ «تاز بروز نبرد کین». (۲) در ۱۳ «خار». (۳) در ۱۰ «ززنده پیل» (٤) در ۱۳ «مست شیر و» ودر ۷٥ «مست و سیر» و بدین گونه که در متنست تصحیح کرده اند (٥) در ۷ «سست و شیر گشته غران» ودر ۱۰ «مست و سیرگشته غزالان» (٦) در همهٔ نسخها بجز ۷٥ «جهان دریدی ارزان» ومعنی این بیت اینست که اگر اسفندیار اورا هنگام رزم میدید پیش سنان او جهنده و لرزنده می‌دوید و قافیه هم قطعاً لرزاست زیرا که کلمهٔ ارزان در قافیت بیت ۳۲۹ پس از ین خواهد آمد (۷) در ۱۳ «او» (۸) در ۷ و ۷٥ «کوه سامست» ودر ۱۰ «کوه سیاست» و در ۱۳ «کوه نشانیست» ولی گویا درست ترهمان کوه سیامست باشد وکوه سیام کوهیست در نخشب که مقنع ماه خودرا از آن برآورد (۹) در ۱۰ «چونان» (۱۰) در ۱۰ و ۱۳ و ٤۷ «اگر» (۱۱) در ۱۰ و ۷٥ «ورنه ببرد» (۱۲) در ۱۳ «چو او». (۱۳) در ۷ و ۱۰ ودر اصل ۷٥ «ببارد». (۱٤) در اصل ۷٥ «نیارد» (۱٥) در ۱ و اصل ۷٥ «از» (۱٦) در ۱۰ «از همه دیبا بتخت زرو بابان». (۱۷) در ۱۳ و٤۷ «حدیث قصهٔ».

لا جرم از جود و از سخاوت او یست نرخ گرفته مدیح و صامت ارزان(۱)

شاعر زی او رود فقیر و تهی دست با زر بسیار(۲) باز گردد و حملان(۳)

مرد سخن(٤) را ازو(٥) نواختن و بر مرد ادب(٦) را ازو(٥) وظیفهٔ دیوان(۷)

باز [۸] بهنگام داد و عدل بر(۹) خلق نیست بگیتی چنو نبیل و مسلمان [۱۰]

داد بیابد ضعیف همچو قوی زوی [۱۱] جور نبینی بنزد او و نه [۱۲] عدوان

نعمت او گستریده بر همه گیتی آنچه(۱۳) کس از نعمتش نبینی عریان

بستهٔ گیتی (۱٤) از و بیابد راحت خستهٔ گیتی از و بیابد درمان

با رسن (۱٥) عفو آن مبارك خسرو حلقهٔ تنگست هرچ دشت [۱٦] و بیابان

پوزش بپذیرد [۱۷] و گناه ببخشد [۱۸] خشم نراند بعفو کوشد و غفران

آن ملك نیمروز و خسرو پیروز [۱۹] دولت او یوز و دشمن آهوی [۲۰] نالان

---

(۱) در ۱۰ « مدیح صامت و ارزان » و در ۷٥ « مدیح و صامتی ارزان » (۲) در ۱۳ « سیار » ولی پیداست که در چاپ درست نگرفته و در اصل ۷٥ « زز بسیار » (۳) در همهٔ نسخها بجز ۷ و ۱۰ و ۷٥ « گردد حملان » (٤) در ۱۳ « ادب » و در نسخهای دیگر بجز ۷٥ « سخی » (٥) در ۱۳ و ۷٥ « از او » و در ۱۰ « زاو » (٦) در ۱۳ « سخن » (۷) در ۱۳ « وظیفه و ریوان ». (۸) در ۱۳ « بار » (۹) در ۱۳ « بهنگام عدل و داد ابر » (۱۰) در ۱۳ « چواوی نیك مسلمان » (۱۱) در ۳ « زاد » (۱۲) در ۱۰ « بنزد ودونه » (۱۳) در ۱۳ « تا که » در ۷٥ در حاشیه « ظ : ابج کس » (۱٤) در ۱۳ « گردو » و در ٤۷ در « گردون » (۱٥) در اصل همه جا بجز ۷٥ « بارتن » و در ۷٥ « حاشیهٔ مجلهٔ مهر: بارسن » و آن نسخهٔ مجلهٔ مهر نیز از روی تصحیح من چاپ شده است (۱٦) در ۱۰ « برج و دشت » (۱۷) در اصل ۷٥ « بذیرد » (۱۸) در ۱۳ « بذیرد و گناه » (۱۹) در همهٔ نسخهها بجز ۷٥ « خسرو پرویز » (۲۰) در همهٔ نسخه ها بجز ۱۳ « آهوء »

عمرو بن اللیث(۱) زنده گشت(۲) بدو باز — با حشم خویش و آن(۱) زمانهٔ ایشان
رستم را نام اگرچه سخت بزرگست — زنده بدویست نام رستم دستان
رودکیا بر نورد مدح همه خلق — مدحت او گوی و مهر دولت بستان
ورچ(٤) بکوشی بجهد خویش بگوئی(٥) — ورچه کنی تیز فهم خویش(٦) بسوهان
ورچه دو صد تابعه(۷) فریشته داری — تیز پری(۸) بازو هرچ(۹) جنی و شیطان
گفت ندانی سزاش وخیز(۱۰) و فرازآر(۱۱)
آنك بگفتی(۱۲) چنانك گفتی(۱۳) نتوان
اینك مدحی(۱٤) چنانکه طاقت(۱٥) من بود
لفظ همه خوب و هم بمعنی آسان[۱٦]
جز بسزاوار میر گفت ندانم
ورچه جریرم بشعر وطائی[۱۷] وحسان[۱۸]

---

(۱) در ۱۲ « عمرو بن لیث » (۲) در۱۳ «گشته » (۳) در ۱۳« خویش آن » (٤) در ۱۳ « ورچه » و در ۱۰ « درج » (٥) در ۱۳ « خویش و بگوئی » (٦) در ۱۳ « فهم خویش تیز » ودر اصل۷٥ « تیر فهم خویش» (۷) در ۱۰ « تابع » (۸) در ۷ و اصل ۷٥ « نیر بری » و در ۱۰ « تیر پری » (۹) در ۱۰« هرچه » (۱۰) در ۱۰ « سزاش خیز » ودر۷٥ « سزاش و خیر » (۱۱) در ۱۳ « ندانی هنرش خویش میازار » (۱۲) در۱۳ « آنکه بگوئی » (۱۳) در۱۳ « باید » (۱٤) در ۷ و ۱۰ و ۷٥ « مدیحی » و ممکنست در اصل « اینت مدیحی » بوده باشد (۱٥) در۱۳ « طاعت » (۱٦) در ٤۷ « خوب و معنیش همه شایان » (۱۷) در۷ « بشعرطائی » (۱۸) جریر مراد ابو حرزه جریر بن عطیة بن الخطفی خدیفة بن بدر بن عوف بن کلیب بن یربوع شاعر معروف عرب متوفی در ۱۱۰ و طائی مراد ابو تمام حبیب بن اوس طائی شاعر نامی عرب متوفی در ۲۳۱ و حسان مراد ثابت بن ثابت خزرجی شاعر

مدح امیری که مدح زوست جهان را
زینت هم زوی (۱) وفر ونزهت وسامان
سخت شکوهم که عجز من بنماید
ور چه صریعم (۲) ابا (۳) فصاحت سحبان (٤)
بردختی (٥) مدح عرجه (٦) کرد زمانی
ورچه بود چیره بر مدایح شاهان
مدح همه خلق را کرانه (۷) پدیدست
مدحت او را کرانه (۷) نی و نه پایان
نیست شگفتی که رودکی بچنین جای
خیره شود بی روان (۸) و ماند حیران
ور نه (۹) مرا بو عمر دلاور کردی
وآنکه دستوری گزیدهٔ عدنان (۱۰)

معروف عرب متوفی در ٥٤ است ،

(۱) در ۱۰ « زینت و هم روی » (۲) در اصل همه جا « صریعم » وشاید مراد مسلم‌بن الولید انصاری شاعرمعروف عرب مشهور بصریع الغوانی متوفی در ۲۰۸ باشد و نیز ممکن است این کلمه در اصل « حریفم » بوده باشد و هم می توان حدس زد که در اصل « ضریرم » بوده است و این حدس دورست ۰ (۳) در ۱۰ و در اصل ۷٥ « اما » (٤) سحبان مراد سحبان بن زفربن ایاس وائلی معروف بسحبان وائل خطیب مشهور عرب متوفي در ٥٤ است (٥) در ۱۰ « بروختی » (٦) در ۱۰ « عرضه » و ممکنست در اصل این مصرع چنین بوده باشد : « برد چنین مدح وعرضه کرد زمانی » (۷) در ۱۰ « گرانه » (۸) در ۷٥ « ط : زوان ـ زفان (؟) » (۹) در ۱۳ « گره » (۱۰) در ۱۳ « آنکه دستور برگزیدهٔ مملان »

زهره کجا بودمی بمدح امیری
کز پی او آفرید گیتی یزدان
ورم ضعیفی و بی بدیم (۱) نبودی
و آنك نبود از امیر مشرق فرمان
خود بدویدی بسان پیك مرتب (۲)
خدمت او را گرفته چامه (۳) بدندان
مدح رسولست عذر (٤) من برساند
تا بشناسد درست (٥) میر سخندان
عذر رهی (٦) خویش وناتوانی (۷) وپیری
کوبتن خویش ازین نیامد (۸) مهمان
دولت میرم همیشه باد بر افزون
دولت اعدای (۹) او همیشه بنقصان
سرش رسیده بماه بر ببلندی
وآن معادی بزیر ماهی پنهان

---

(۱) در همهٔ نسخها « بی ندیم » و ممکنست در اصل « بی بدیم » بوده باشد بمعنی لا بدی و ناچاری چنانکه در زبان فارسی نظایر دیگر هم دارد (رجوع کنید بحدود العالم چاپ طهران ص ۵۸ سطر ۸) ویا آنکه « بی بریم » بوده باشد بمعنی بی نوائی . (۲) در ۱۰ « سگ مترتب » . (۳) در اصل همهٔ نسخها « جامه » و ممکنست « خامه » یا « نامه » بوده باشد . (٤) در ۱۳ « رسول است وعذر » . (٥) در۱۳ « نخست » . (٦) در۱۳ « زهی » (۷) در۱۳ « ضعف و ناتوانی » ودر ۷۵ « خویش ناتوانی » ومعنی این مصرع اینست که عذر نیامدن من داشتن خویشان و ناتوان بودن و پیر بودنست . (۸) در ۷۵ « ازآن نیامد » در ۷ و ۱۰ « خویش ازآن بیامد » ودر ۱۳ « خویش از این بیامد » . (۹) بجز ۱۳ در همهٔ نسخها « اعداء » .

طلعت تابنده تر ز طلعت خورشید (۱)

نعمت پاینده تر ز جودی و ثهلان (۲)

۷ـ۱۰ (۳) ـ ۱۳ (٤) ـ ٤۷ (٥) ـ ۷٥

....

ضیغمی نسل پذیرفته ز دیو (٦) آهوئی (۷) نام نهاده یکران

آفتابی که زچابك قدمی (۸) بر سر ذره نماید جولان

۱۳ـ٤۷ـ٦۲ (۹) ـ ٦۳ـ٦٥

....

هان صائم نوالهٔ این سفله [10] میزبان

زین بی‌نمك ابا [11] ینه انگشت در [12] دهان

---

(۱) در ۷ و٤۷ « خرشید » ۰ (۲) در ۷ و ۱۰ و ۷٥ « بهلان » ودر۱۳ و ٤۷ «سهلان» و ثهلان نام‌کوهیست در نجد. (۳) در ۱۰قسمت آخر این قصیده مشوشست بدین ترتیب: پس از بیت ۳۱٦ ابیات ۳٥۳ تا ۳٦۰ و پس از آن ابیات ۳۳٥ تا ۳٥۲ و پس از آن ابیات ۳۱۷ تا ۳۳٤ در پایان قصیده‌آمده است . (٤) در ۱۳ بیت ۲٦۸ و ۲٦۹ پس و پیش آمده و بیت ۳۲۳ پس از بیت ۳۳۷ آمده و ابیات ۳۲۲ و ۳۳٦ و ۳٤۱ و ۳٤۳ و ۳٤٦ و۳٤۸ تا ۳٥۰ و ۳٥٤ و ۳٥٥ و ۳٥۹ نیست (٥) در ٤۷ تنها ابیات ۲٦۷ تا۲۷۰ و ۲۷۲ تا ۲۷۳ و ۲۷٦ و ۲۷۹ تا ۲۸٤ و ۲۸۷ و ۲۸۹ و ۲۹٤ و ۲۹٥ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و۳۰۲ و ۳۰٦ و ۳۱۷ تا ۳۱۹ و ۳۲٤ و۳۲۸ و ۳۳٥ و ۳٤٥ و ۳٥۱ آمده است . و بیت ۲٦۸ و ۲٦۹ پس و پیش آمده (٦) در ٦۳ «پذیرفتهٔ دیو» ۰ (۷) در ۱۳ و ٦۳ «آهوی» (۸) در٦۲ «قمری» (۹) در ٦۲ تنها بیت ۳٦۲ هست (۱۰) در ٦۳ «سفره» (۱۱) ابا همان کلمهٔ باست بمعنی آش که در شور باو سرکه با (مخفف آن سکبا) وزیره باو غیره مانده است. (۱۲) در۱۳ و ٦۳ « بر » .

لب تر مکن بآب(۱) که طلقست در قدح
دست از کباب دار که زهرست توامان
باکام خشك و با جگر تفته در (۲) گذر
ایدون که (۳)در سراسر این سبز گلستان
کافور همچو گل(٤)چکد ازدوش شاخسار
زیبق چو (٥) آب برجهد از ناف آبدان(٦)

۶۵-۶۳-٤۷-۱۳

....

شاهی که بروز رزم از رادی [7]
زرین نهد او بتیر [8] در پیکال
تا کشتهٔ او از آن [9] کفن سازد
تا [10] خستهٔ او از آن [11] کنند درمان

۶۵-۶۳-۶۲-٥٤-٤۷-٤۶-۲۹-۱۳

....

لنگ[12] رونده[13] است گوش نی[14] وسخن یاب [15]
گنگ [16] فصیحست چشم نی [17] وجهان بین

---

(۱) در ۶۳ «در آب» . (۲) در ۶۳ « بر » . (۳) در ٤۷ « ای آنکه» (٤) در۶۳ «طل» . (٥) در ۱۳ «که» . (٦) در ۱۳ «آیدون» . (۷) در ۱۳ «آزادی» و در ٥٤ «ز آزادی» (۸) در ۶۲ «زرین نهد تیر» (۹) در ٤۶ «ازو» و در ٥٤ «ازن» (۱۰) در ٥٤ «با» . (۱۱) در ٤۶ «ازو» . (۱۲) در ٤۱ و ۱۳ «آنکه» . (۱۳) در۲۶ و ۳۱ «دونده» و در ۶۳ یك جا «دونده» وجای دیگر «روندست» (۱٤) در ۲۰ « وگوش نی» و در ۱۱ و ۱۳ و ۲۶ و ۶٤ «گوش نه» . (۱٥) در ۱۱ « باب » ودر ۱۳ «یافت» (۱۶) در ٤۱ «لال» (۱۷) در ۲۰ «گنگ وفصیح است وچشم نی» ودر۲۶ «گنگ وفصیح است وچشم نه» ودر ۳۱ و ٤۷ «گنگ فصیح است وچشم نی»

تیزی شمشیر دارد و روش مار(۱) کالبد عـاشقان (۲) و گونهٔ غمگین

۱۱-۱۳-۲۰-۲۶-۳۱-۳۳-۴۱-۴۷-۶۳-(۳)-۶۴-۶۵

....

یاد کن زیرت اندرون تن شوی(۴)

تو برو(۵)خوار خوابنیده(۶) ستان(۷)

۲۵-۲۸-۲۹-۳۰-۳۴-۴۳-۷۱

جعد مویانت جعد کنده همی ببـریده برون تو (۸) پستان

۴۳

پیر فرتوت (۹) گشته بودم سخت دولت او مرا بکرد جوان

۲۵-۳۵

....

یخچه (۱۰) می بارید از ابر سیاه چون ستـاره بر زمین از آسمان

۲۵

و در ۱۱ و ۶۴ « کنک فصیح است چشم نه و جهان » و کلمهٔ « بین » افتاده است و در ۱۳ « وتیره چشم و جهان بین » (۱) در۴۱ « باد » و در۶۳ یك جا « مار » و جای دیگر « باز » (۲) در ۱۳ « عاشتان » ولی پیداست که در چاپ درست نگرفته. (۳) در ۶۳ دو جا ضبط شده و یك جا این دو بیت پس و پیش آمده (۴) در ۲۸ و ۳۰ و ۷۱ « تخته » و گویا تن شوی بمعنی تخته ایست که مرده را بر آن بخوابانند و بشویند. (۵) در ۷۱ « کو برو » و این شعر را شـاهد کلمهٔ « برون » آورده است که در بیت ۳۷۲ خواهد آمد و پیداست که در اصل این دو بیت با هم بوده وبیت دوم را کاتب ازقلم انداخته (رجوع شود بیاد داشت ذیل) . (۶) خوابنیده مخفف خوابانیده و در ۳۰ « تو برون خوابنیده » و برون را برای تو معنی کرده است . (۷) ستان بپشت باز خفته و باصطلاح امروز طاق باز . (۸) برون تو بمعنی برای تو' رجوع کنید بیاد داشت شمارهٔ ۵ و ۶ در بالا . (۹) در۳۵ « پیر وفرتوت » (۱۰) یخچه بمعنی تگرگ .

چون بگردد پای او از پای دار آشکوخیده (۱) بماند هم چنان
۲۵-۲۹-(۲)-۳۰-(۲)-۳۵ (۲)

....

ای مج(۳) کنون توشعرمن‌ازبرکن وبخوان
ازمن‌دل (٤) وسگالش(۵)ازتوتن وروان(٦)
۲٦-۲۷-۲۸-۳۰-۳۱-٤۳-۷۱

کوری(۷) کنیم و باده خوریم(۸) وبویم شاد
بوسه دهیم بر دو لبان پریوشان
۲۸-٤۳-۷۱

....

خلخیان خواهی (۹) وجماش ۱۰ چشم ۱۱
گرد سرین خواهی (۹) و بارك (۱۲) میان

---

(۱) آشکوخیدن بر پای ایستادن وخود را از افتادن باز داشتن پس از آنکه پای بچیزی بر خورد . (۲) در ۲۹ و ۳۰ و ۳۵ این بیت چنین آمده :

چون بگردد پای او از پایدان خود شکوخیده نماید هم چنان

بهمین جهة جزو اشعار کلیله ودمنه هم خواهد آمد . (۳) مج راوی اشعار رودکی بوده است چنانکه شمس فخری گوید در لغت « مج » و در ٤۰ « تا مدحت اوخواندی وگفتی ز شرف کو اسناد سخن رودکی و راوی او مج » و۳۰ همین بیت را برودکی نسبت داده و ۳۱ « مج » و « ماج » هر دو آورده وگوید «در بعضی فرهنگها ماج ومج را بمعنی راوی مطلق نوشته اند » ودر ۷۱ گوید درلغت سگالش « رودکی فرماید در خطاب بشخص مج نام که راوی شعرا بود » (٤) در ۳۱ « تن » . (۵) سگالش از سگالیدن بمعنی اندیشه کردنست ودر ۲۷ « مگالس » ودر ۳۱ « سکاوش » (٦) در ۲٦ « سگالش و از توتن وروان » ودر ۲۷ و ۳۱ « و از توتن و زبان » ودر۳۰ « از تونن و زبانی » ودر ۷۱ « سکالس از توتن وزبان » (۷) کوری بمعنی نشاط (۸) در ۷۱ « بویم » (۹) در ۲۸ « خواهم » (۱۰) جماش بمعنی شوخ ومست ودر ۲۸ « چماش » (۱۱) در ۲۵

۲۵-۲۷-(۱)-۲۸-۲۹-۳۰-۳٤-۴۳-۷۱

کشکین نانت (۲) نکند آرزوی   نان [سمن(۳)] خواهی گردوکلان

۳۵

....

جمله صید این جهانیم ای پسر   ما چو صعوه (٤) مرگ برسان زغن

۲۵-۳۵

هر گلی پژ مرده گردد زو نه دیر (۵)

مرگ (٦) بفشارد همه (۷) در زیر غن (۸)

۲۵-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳٤-۳۵-۴۳-۷۱(۹)

....

سماع و بادهٔ گلگون و لعبتان (۱۰) چو ماه

اگر فرشته ببیند در اوفتد در چاه (۱۱)

نظر چگونه بدوزم که بهر دیدن دوست

ز خاك من (۱۲) همه نرگس دمد (۱۳) بجای گیاه

---

(۱) در ۲۷ تنها مصرع دوم آمده است • (۲) کشکین نان یانان کشکین نانی که ازجو وگندم و باقلا و چیز دیگر باشد • (۳) در اصل ۳۵ درمتن نیست ودرحاشیه افزوده اند وسمن معلوم نیست درین بیت چه معنی میدهد مگرآنکه سمن تازی بمعنی فربهی یاچربی و روغن باشد یا آنکه همان کلمه ایست که امروز سمنو می گویند یعنی آرد جو ریشه کرده • (٤) در ۳۵ «چو موش و» (۵) در ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و۷۱ «می گردد زدهر» و در ۳۵ «گردد نه دیر» (٦) در ۷۱ در هر دو جا «مرکب» (۷) در ۳۰ «همی» (۸) غن تیر عماران و در ۲۷ و ۲۸ «زغن» و در ۲۵ «همه رازیرغن» (۹) در ۷۱ در دوجا آمده است یکی درکلمهٔ پژ مرده و دیگر در کلمهٔ غن • (۱۰) در ۶۳ و ٦٤ «بادهٔ رنگین وساقیان» (۱۱) در ٦۳ و ٦٤ «همی رود از راه» (۱۲) در ٦٤ خ ل: «زخاك ره» (۱۳) در ٦۳ «بود» (۱۲) «جمش» (۱۳) بارك مخفف باريك •

کسی که آگهی ازذوق عشق جانان (۱) یافت
زخویش حیف بود گردمی بود آگاه
۱۲-(۲)-۵۲-(۳)-۵۳-۵۸-(٤)-۶۳-۶٤-۶۵-۶۹

بچشمت انــدر بالار (۵) ننگری تو بروز
بشب بچشم کسان اندرون ببینی کاه
۳۷

....

من موی خویش رانه ازآن میکنم سیاه تا باز نو جوان شوم و نو کنم گناه
چون جامه‌ها بوقت مصیبت سیه کنند من موی ازمصیبت پیری کنم سیاه
۴۸-۵۰-۵۸

....

زمانی برق پر خنده زمانی رعد پر ناله
چنان چون مادراز سوك (۶) عروس سیزده ساله
۲۵-۳۰-٤۳

وگشته (۷) زین پرند سبز شاخ بید بنساله (۸)
چنان چون اشك (۹) مهجوران نشسته ژاله برلاله (۱۰)
۲۵-۲۸-۳۰-٤۳-۷۱ ....

(۱) در ۶۳ « خوبان » (۲) در ۱۲ تنها بیت ۳۸۳ و ۳۸٤ هست و آنهم صریحا بنام رودکیست . (۳) در ۵۲ تنها بیت ۳۸۳ هست وآنهم در میان دو بیت از قطران که بهمین وزن وقافیت برودکی نسبت داده‌اند. (٤) در ۵۸ تنها بیت ۳۸۳ آمده است . (۵) بالار آن دار باشدکه خانها بدان پوشند . (۶) در ۲۵ « چنان مادرابرسوك » (۷) در ۲۸ « شکسته » و در ۷۱ « بکشته » (۸) بنساله کهن و سالخورده ودر ۲۵ « بید بن ساله » و در ۳۰ « ما بکشته ری برند بر شاخ بید بن ساله » (۹) در ۳۰ « اسك » (۱۰) در ۲۸ و ۷۱ « ژاله بر ژاله »

پشت کوژ(۱) وسر تویل(۲) وروی بر کردار نیل(۳)

ساق چون سوهان ودندان بر مثال استره(٤)

۲۵-(٥)۲۸-۳۰-۳۵-(٥)۴۳-۷۱

بر کنار جوی بینم رستهٔ بادام وسرو راست پندارم قطار اشتران آبره

۱

....

رفیقا چند گوئی کو(٦) نشاطت بنگریزد کس از گرم آفروشه(۷)

مرا امروز تو به سود دارد چنان چون(۸) دردمندان را(۹) شنوشه

۲۵-۲۷-(۱۱)۲۸-(۱۱)۲۹-۳٤-۴۳-۷۱(۱۱)

....

زه دانا را گویند که داند گفت(۱۲)

هیچ نادان را دانـده نگوید زه(۱۳)

سخن شیرین از زفت نیارد(۱٤) بر(۱۵)

بز ببج بج[16] بر هرگز نشود[17] فربه[18]

---

(۱) در ۳۰ «کژ» و در ۲۵ «خوهل» (۲) تویل بمعنی پیشانی و کلهٔ سر. (۳) در ۲۵ «قیر» (٤) استره تیغ دلاکان از مادهٔ ستردن و در ۳۵ «دست اره» و در ۲۵ «دستره» (٥) در ۲۵ و ۳۵ بنام غواص آمده است (٦) در ۲۹ «گوئی از» (۷) آفروشه نوعی از حلوا و لوزینه. (۸) در ۲۷ «چنانکه» (۹) در ۲۷ و ۲۸ و ۴۳ و ۷۱ «درد دندان را» (۱۰) شنوشه عطسه باشد. (۱۱) در ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ تنها بیت ۳۹۲ آمده است. (۱۲) در ۳۵ «که چه گفت» (۱۳) در ۳۵ «نگویند که زه» (۱٤) در ۳۰ «نیاید» (۱۵) در ۳۵ «براز آنك» (۱٦) بج بج کلمه ایست که بز را گویند و نوازند. (۱۷) در ۳۷ «بج بج نشود هرگز» و در ۳۵ «بج بج و اج لج نشود خود» (۱۸) سنائی مضمون بیت ۳۹۵ را درحدیقة الحقیقة چنین گفته است:

نشود دل بحرف قرآن به نشود بز بیژ بژی فربه

۳۰-۳۵-۳۷

....

گل بهاری بت تتاری نبید داری چرا نیاری
نبید روشن چو ابر بهمن بنزد(۱) گلشن چرا نیاری

۴۵-۷۰-(۲)-۷٤

....

آن چیست بر آن طبق[۳] همی تابد
چون ملحم زیر شعر عنابی[٤]
ساقش بمثل چو[٥] ساعد حورا[٦]
پایش بمثل[۷] چو پای مرغابی[۸]

۱۳-۳۴-٤۷-٦۳-٦۵

....

ای[۹] دریغا که خردمند را باشد فرزند و خردمند نی
ورچه ادب دارد و دانش پدر حاصل میراث بفرزند نی

٦۷

....

موششست دلم از کرشمهٔ سلمی چنانکه خاطر مجنون زطرهٔ لیلی

(۱) در ۷۰ «بطرف» (۲) در ۷۰ در صدر این ابیات نوشته است: «رودکی بر وزن مقبوض اثلم غزلی گفته و در آن سجع نگاه داشته و آن اینست» (۳) در ٤۷ و در نسخهٔ چاپی دیوان انوری «کز آن طبق» و در ۱۳ «کزو طبق» (٤) در ۱۳ «فسابی» و پیداست که در چاپ درست نگرفته و در نسخهٔ چاپی دیوان انوری «چون عاج بزیر شعر عنابی» (۵) در ۳۴، «چه» (٦) در ٦۳ «جوزا» (۷) در ۱۳ و ٤۷ «پایش بصفت» و در نسخهٔ چاپی دیوان انوری «دستش بمثل» و در یك نسخهٔ خطی «دستش بمثال پای» (۸) این دو بیت با آنکه درین مآخذ بنام رودکیست در یك نسخهٔ خطی دیوان انوری و در نسخهٔ چاپی (چاپ تبریز ۱۲٦٦ ص ۲۵۰) جزو اشعار انوری آمده است (۹) برای رعایت وزن شعر چنانکه در اشعار قدمای شعرای ایران نظیر بسیار دارد کلمهٔ «ای» ما را باید مشدد خواند

چو گل شکر دهیم (۱) درد دل شود تسکین
چو ترش روی‌شوی وارهانی (۲) ازصفری (۳)
بغنچهٔ تو (٤) شکر خنده (٥) نشائهٔ (٦) باده
بسنبل تو در گوش مهرهٔ افعی
ببرده (۷) نرگس تو آب جادوی بابل (۸)
گشاده غنچهٔ تو باب معجز (۹) موسی
۱۳ ـ ٤۷ ـ ٦۲ (۱۰) ـ ٦۳ ـ ٦٥

....

چمن عقل را خزانی اگر گلشن عشق را بهار توئی
عشق را گر پیمبری (۱۱) لیکن حسن را آفرید گار توئی
٥۳ ـ ٥۸ (۱۲) ـ ٦٤ ـ ٦۹

....

سپید برف برآمد بکوهسار سیاه وچون درون‌شدآن‌سروبوستان‌آرای
وآن کجا بگوارید ناگوار شدست وآن کجا نگزایست گشت‌زودگزای
٤٥ ـ ٧٤ (۱۳)

... ...

مرا ز منصب تحقیق أنبیاست نصیب
چه (۱٤) آب جویم از (۱٥) جوی‌خشك یونانی
برای‌پرورش جسم‌جان (۱٦) چه (۱۷) رنجه کنم
که حیف باشد روح القدس بسگبانی

(۱) در ۳٦ « چو نوش نیش زنی » . (۲) در ۱۳ « رهائی » . (۳) در ٤۷ و ٦۲ « صفرا » (٤) در ۱۳ « نو » (٥) در ٦۳ « شکرخند » (٦) در ۱۳ و ٤۷ و ٦۲ « شاء » (۷) در ٦۳ « فسرده » (۸) در ۱۳ « بلبل » (۹) در ۱۳ « معجر » (۱۰) در ٦۲ بیت ٤۰٤ نیست (۱۱) در ٥۸ « من پیمبرم » و در ٦۳ « گر پیمبرم » (۱۲) در ٥۸ تنها بیت ٤۰۷ آمده است (۱۳) در ۷٤ این دوبیت در ص ۷۲ بت شده و در فهرست بنام رودکی نیامده است (۱٤) در ۱۳

بحسن صوت چو بلبل مقید نظمم　　بجرم حسن چو یوسف اسیر زندانی
بسی (۱) نشستم من با اکابر و اعیان　　بیآزمودمشان آشکار و پنهانی (۲)
نخواستم ز تمنی (۳) مگر که دستوری　　نیافتم ز عطاها مگر پشیمانی
۱۳-۴۷-۵۴-۶۴ (۴)

....

بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی [۵]
و یا چون برکشیده تیغ پیش [۶] آفتابستی
بپاکی گوئی [۷] اندر جام مانند گلابستی
بخوشی [۸] گوئی [۷] اندر دیدهٔ بی‌خواب خوابستی
سحابستی قدح گوئی [۷] و می [۹] قطرهٔ [۱۰] سحابستی
طرب گوئی [۷] که اندر دل دعای مستجابستی
اگر می نیستی یکسر همه دلها خرابستی
اگر [۱۱] درکالبد جان را ندیدستی [۱۲] شرابستی [۱۳]
اگر این می بابر اندر بچنگال عقابستی
از آن تا [۱۴] ناکسان هرگز نخوردندی صوابستی

و ۴۷ « چو » (۱۵) در ۴۷ و ۵۴ و ۶۴ « در » (۱۶) در ۱۳ « جسم و جان » (۱۷) در ۱۳ « چو » .

(۱) در ۵۴ « نسبی » (۲) در ۱۳ « آشکار پنهانی » (۳) در ۱۳ و ۴۷ « تنغا » (۴) در ۴۶ بیت ۴۱۰ و ۴۱۱ پس و پیش آمده است (۵) در ۶۱ « مابستی » (۶) در ۴۷ « اندر » (۷) در ۶۱ همه جا « کوی » (۸) در ۱۱ « بخوابش » (۹) در ۱۱ « دمی » (۱۰) در ۶۴ در متن « قطر ؟ و در حاشیه « قطره » (۱۱) در ۱۱ و ۱۳ « وگر » (۱۲) در ۱۳ و ۴۶ و ۶۱ « بدیلستی » (۱۳) در ۶۱ « سرابستی » (۱۴) در ۱۳ و ۶۱ « با »

٤(۱۵)-۱۱-۱۳-٤۵(۱٦)-٤٦-٤۷-٦۱-٦٤

بوی(۱) جوی مولیان(۲) آید همی / یاد(۳) یار مهربان آید همی
ریگ آمو(٤) و درشتی راه او(۵) / زیر پایم(٦) پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست(۷) / خنگ ما را تا میان آید همی
ای بخارا شاد باش و دیر(۸) زی / میر زی تو(۹) شادمان(۱۰) آید همی
میر(۱۱) ما هست و بخارا آسمان / ماه سوی آسمان آید همی
میر(۱۲) سروست و بخارا بوستان / سرو سوی بوستان آید همی(۱۳)

(۱۵) در ٤ تنها بیت ٤۱۵ آمده است (۱٦) در ٤۵ تنها بیت ٤۱۵ آمده و آنهم بنام معزیست ولی درنسخه‌ای کامل دیوان معزی این اشعار نیست

(۱) در ۳ و ۹ و ۲۳ و ۳۲ و ٤۷ «باد» و در ۱٦ و ٦۳ «یاد»
(۲) در ۵ و ۲۲ «موی جولیان» و در ۱۳ «موی مولیان» و در ۷۸ «یاد جوی موئیان» (۳) در ۳ و ٤ و ۹ و ۱۵ و ۱٦ و ۱۸ و ۲۳ و ۳۲ و ٦۳ و ۷۸ «بوی» (٤) در ۲۲ «هامون» و در ٤ و ۱٦ و ٤۱ «آمون» و در ٦۲ و ٦۳ «آموی» (۵) در ۵ و ۹ و ۲۳ و ٤۱ و ۵۰ و ۵۲ «با درشتی های او» و در ۳ و ۱٦ و ۱۸ «و درشتی های او» و در ۱۳ و ۲۲ و ۳۱ و ٤۷ «درشتی های آن» (٦) در ۳ و ۵ و ۲۳ و ۵۰ و ۵۲ و ٦۳ «زیر پا چون» و در ۱٦ و ۲۲ و ٤۱ «پای مارا» (۷) در ۳ و ۵ و ۱٦ و ٦۳ «جیحون و شگرفی های او» و در ۹ «جیحون را نشاط روی دوست» و در ۱۳ و ۳۱ و ٤۷ و ۵۰ و ۵۲ و ٦۲ «جیحون با همه پهناوری» (۸) در ٤ و ۱۳ و ۱۸ و ٤۱ و ٤۷ و ۵۰ و ۵۲ و ٦۲ «شاد» (۹) در ۱۸ و ٦۲ «شاه سویت» و در ٤۱ «میر روزی» و در ۳ و ۵۰ «شاه نزدت» و در ۱۳ «میر سویت» (۱۰) در ۳ و ۵ و ۱٦ و ۵۲ «شاه نزدت میهمان» و در ٤۷ و ٦۲ «شاه سویت میهمان» (۱۱) در ۳ و ۱٦ و ۱۸ و ۲۲ و ٤۷ و ٦۲ «شاه» (۱۲) در ۳ و ٤۷ و ٦۲ «شاه» (۱۳) در ۹ و ٦۲ بیت ٤۲٤ و ٤۲۵ پس و پیش آمده است.

آفرین ومدح سود آید (۱) همی (۲)
گر بگنج اندر زیان آید همی
۳(۳)_٤(٤)_٥(٥)_۹(٥)_۱۳(٦)_۱٦(۷)_۱۸(٤)_۲۲(۸)_۲۳(۹)_۳۱
(۱۰)_۳۲(۱۱)_٤۱(۹)_٤۷(٥)_٥۰_٥۲_٥۸(۳)_٦۲(۱۲)_٦۳(۱۳)_
٦٥(۱٤)_٦۹(۱٤)_۷۸(۱٥)

....

ای آنکه غمگنی [16] و سزاواری [17]
و ندر [18] نهان [19] سرشك همی [20] باری
از بهر آن کجا ببرم [21] نامش
ترسم ز سخت اندهٔ و دشواری [22]

---

(۱) در ۱۳ « آرد » (۲) در ۵۰ و ۵۲ « نرا » (۳) در ۳ و ۵۸ بیت ٤۲٦ نیست (٤) در ٤ و۱۸ بیت ٤۲۲ و٤۲٦ نیست (٥) در٥ و۹ و٤۷ بیت ٤۲٦ نیست (٦) در ۱۳ بیت ٤۲۲ بیت ما قبل آخرست (۷) در ۱٦ بیت ٤۲٥ و ٤۲٦ نیست (۸) در ۲۲ ابیات ٤۲۲ ـ ٤۲۳ و ٤۲٥ ـ ٤۲۷ نیست (۹) در۲۳ و ٤۱ ابیات ٤۲۲ و ٤۲٦ نیست و ابیات ٤۲۱ و ٤۳۲ جا بجا شده است (۱۰) در ۳۱ تنها ابیات ٤۲۱ و ٤۲۲ آمده و این دو بیت هم پس و پیش است (۱۱) در۳۲ تنها بیت ٤۲۰ آمده است (۱۲) در ٦۲ بیت ٤۲٦ نیست (۱۳) در ٦۳ ابیات ٤۲۳ و٤۲٦ نیست (۱٤) در ٦٥ و ٦۹ بیت ٤۲٦ نیست (۱٥) در۷۸ تنها بیت ٤۲۰ آمده است (۱٦) در ٤۷ و ٦۲ « غمگینی » ، در ٦٤ « غمکشی » ، در ۸ « غمگین » ودر ۱۱ «غمگی» ونسخهٔ اول وسوم و چهارم ازوزن خارجست و در۱۳ « در غمی » (۱۷) در ۱۱ و ٦٤ « سزا داری » ، در ٦۲ « سزا داری » ودر ٦۳ « ای آنکه نهٔ غمگین و سزاواری » (۱۸) در ۱۱ و ٦٤ « اندر » (۱۹) در ۱۳ « جهان » (۲۰) در٦۳ « هم » (۲۱) در٦۳ « نبرم » (۲۲) در ۸ « ز بخت و انده دشواری » و درنسخهای دیگر بجز ٦۲ و٦۳ و ٦٤ و ٦٥ « ز بخت انده دشواری »

رفت آنك رفت و آمد آنك (۱) آمد
بود آنکه (۲) بود خیره چه غم داری

هموار (۳) کرد (٤) خواهی گیتی را
گیتیست (٥) کی (٦) پذیرد (۷) همواری

مستی (۸) مکن که نشنود (۹) او مستی
زاری مکن که نشنود او زاری

شو تا قیامت آید ۱۰ زاری کن
کی رفته را بزاری ۱۱ باز آری

آزار بیش زین گردون بینی (۱۲)
گر تو بهر بهانه بیازاری ۱۳

گوئی گماشته ۱٤ است بلائی او ۱٥
بر هر که تو دل برو بگماری ۱٦

---

(۱) در ٦ و ۸ « آنکه » و در ۱۳ « رفت آمد آنکه آمد » ، در ٦۲ « رفت آنکه رفت ما آمد آنکه آمد » و در ٦۳ « رفت آنکه رفت آمد آنکه آمد » (۲) در ۸ و ۱۳ و ٦۲ و ٦۳ « آنچه » (۳) در ۱۳ و ٦۳ « همواره » (٤) در ۸ « کرده » (٥) در ۱۱ « گیتیت » (٦) در ۸ « که کی » (۷) در ٦۲ « پزیرد » و در ٦۳ « کینت که برید و » (۸) مستی بضم اول بمعنی گله است وکلمهٔ مستمند از همین ریشه است (۹) در ۱۱ و ٦٤ « ننگرد » و در ٦۲ « مکن نشنود » (۱۰) در ۱۱ و ٦٤ « اندر » و در ۱۳ « ایدر » (۱۱) در ٦۳ « کی رفته بازاری » (۱۲) در ۸ « بیش بینی زین گردون » و در ٦۳ « بیش بینی گردون » (۱۳) در ۸ « بیان آری » و در ٦۳ « بهان آری » (۱٤) در ۸ « که گماشته » (۱٥) در ٦۳ « گوئی که گماشته است بلاء او » (۱٦) در ٤۷ در متن چنیست ولی در بالای کلمهٔ « دل » علامة

۱ ابری پدیدنی (۱) و کسوفی نی (۲)
بگرفت ماه و گشت جهان تاری
فرمان کنی و یا (۳) نکنی ترسم
بر خویشتن ظفر ندهی باری (٤)
تا بشکنی (٥) سپاه غمان بر دل
آن به که می بیآری و بگساری (٦)
اندر بلای سخت پدید آرند (۷)
فضل و بزرگ مردی و سالاری (۸)
۶-۸-۱۱ (۹)-۱۳ (۱۰)-٤۷ (۱۱)-۶۲ (۱۲)-۶۳-۶٤ (۱۳)-۶٥

....

« خ » ودر بالای کلمهٔ « برو » علامت « م » گذاشته که باید چنین خواند « بر هرکه تو برو دل بگماری » و در ۸ نیز چنینست ·

(۱) در ۱۱ و ۶٤ « نه » (۲) در ۱۳ و ٤۷ و ۶۳ و ۶٤ « نه » :

(۳) در ۸ چنینست و در نسخهای دیگر همه جا « فرمان کنی یا » ودر ۱۳ « فرمان کنی و نه کنی » (٤) در ۸ « یاری » ، در ۶۲ « آن به که می بارۀ و بگساری » و پیداست که با مصرع دوم بیت بعد پس و پیش شده است

(٥) در ۶۳ « نشکنی » (۶) در ۸ چنینست و در نسخهای دیگر « بیاری بگساری » ، در ۶۳ « بر خویشتنم بیرندهی باری » و پیداست که این مصر با مصرع دوم بیت پیش ازین پس و پیش شده است (۷) در ۸ و ۶۳ « آید » در ۱۳ « آمدند » (۸) در ۷ و ٤۸ « بزرگواری و سالاری » و در ۱۳ « فضل بزرگواری و سالاری » و در ۶۳ « فضل و بزرگی و سالاری » (۹) در ۱ تنها ابیات ٤۲۷ و ٤۳۰ و ٤۳۱ و ٤۳۲ و ٤۳٥ آمده است (۱۰) در ۳ ۱ ابیات ٤۲۸ و ٤۳۲ و ٤۳۳ و ٤۳٤ و ٤۳۷ نیست وبیت ٤۳۰ بیت آخرست (۱۱) در ۷ ابیات ٤۲۸ و ٤۳۶ و ٤۳۷ نیست وابیات ٤۳۳ و ٤۳٤ بر ٤۳۱ و ٤۳۲ مقدمست

این جهان را نگر بچشم خرد   نی بدان چشم کاندرو نگری
همچو دریاست و ز نکو کاری   کشتئی ساز تا بدان گذری (۱)

تا خوی ابر گل رخ تو کرده شبنمی
شبنم شدست سوخته چون اشك ماتمی
۳۰

....

کاندر جهان بکس مگر وجز بفاطمی (۲)
کی مارتر سگین شود و گربه مهربان
گرموش ماژ و موژ (۳) کندگاه درهمی
۱

صدر جهان جهان همه تاریك شب شدست
از بهر ما سپیدهٔ صادق همی دمی (۴)
۶۳ ....

(۱۲) در ۶۲ تنها ابیات ۴۲۷ و ۴۲۹ـ۴۳۲ آمده است (۱۳) در ۶۴ تنها بیات ۴۲۷ و ۴۳۰ و ۴۳۲ و ۴۳۵ آمده است

(۱) در باب این دو بیت رجوع کنید بصیحفهٔ ۱۰۸۱ از مجلد دوم این کتاب . (۲) این مصرع را معروفی بلخی تضمین کرده و گوید :

ار رودکی شنیدم استاد شاعران   کاندر جهان بکس مگر و جز بفاطمی

ومصرع اول آن بدست نیست (۳) ماژ و موژ فریاد موشست از ترس گربه . (٤) در ۶۳ « تو می دمی » واین بیت را سوزنی سمرقندی در قصیده ای بدین مطلع :

صدر جهان رسید بشادی و خرمی   در دوستان فزونی و در دشمنان کمی

در ستایش شمس الدین محمد بن عبدالعزیزبن مازه تضمین کرده و گوید :

مار را هر چند بهتر پروری   چون یکی خشم آورد کیفر(۱) بری
سفله طبع مار دارد بی خلاف   جهد کن تا روی سفله ننگری
۳۷(۲)-۳-٤

....

کسی را چو من دوستگان(۳) می(٤) چه باید
که دل شاد دارد بهر دوستگانی (۵)
۲۵(٦)-۲۸-٤۳

نه جز عیب چیزیست کان تو نداری
نه جز غیب چیزیست کان تو ندانی (۷)

....

در مدح تو بصورت تضمین اداکنم . یك بیت رودکی را در حق بلعمی و از آن پس این بیت را آورده و از اینجا پیداست که این قصیده را رودکی در ستایش ابوالفضل بلعمی وزیر گفته است

(۱) کیفر اینجا بمعنی پشیمانیست (۲) در ۳۷ تنها بیت اول آمده و آنهم بنام ابو شکورست (۳) دوستگان معشوقه است (٤) در ۲۵ «دوستگانی» (۵) دوستگانی ظرف بزرگ که در آن باده خورند و در ۲۵ «دوستگان» (٦) در ۲۵ بنام فرخی آمده‌است و در دیوان فرخی قصیده ای هست بدین مطلع:

دلم مهربان گشت بر مهربانی . کشی دلکشی خوش لبی خوش دهانی

و بیت چهاردهم آن چنینست:

کجا چون منی دوستگانی چه باشد   که دل شاد باشد بهر دوستگانی (؟)

و بدین‌گونه دشوارست معلوم کرد که بیت متن از رودکیست یا از فرخی

(۷) این بیت را معزی تضمین کرده است در قصیده‌ای بدین مطلع:

ایا شهریاری که صاحبقرانی   زجد و پدر یادگار جهانی

در ستایش یکی از پسران ملکشاه سلجوقی و در مدیحه گوید:

یکی بیت نغز ست مر رودکی را   که اندر جهان تو سزاوار آنی

و از آن پس این بیت را آورده است

بی قیمتست شکر از آن (۱) دو لبان اوی
کاسد شد از دو زلفش بازار شاهبوی (۲)
۲۵-۲۶-۲۷ (۳)-۳۴-۴۳-۷۱

این ایغده (٤) سری بچه کار آید ای فتی
در باب (٥) دانش این سخن بیهده مگوی
۲۵-۳۱-٤۳

تا صبر را (٦) نباشد شیرینی شکر (۷)
تا بید را نباشد بوئی چو (۸) دار بوی (۹)
۲-۲۵-۲٦-۲۷-۲۹-۳۱-٤۳-۷۱

....

ای ویذ[۱۰] غافل ازشمارچه پنداری کت خالق آفرید بهر کاری
عمری که مر تراست سر مایه و یذست و کارهات بدینداری
۳۵

....

ای دل سزایش[۱۱] بری باز بر چنگل عقابی[۱۲]
۳۸

بی تو مرا زنده نبینند من ذره ام تو آفتابی
٤۵ (۱۳)

....

(۱) در ۷۱ «شکر ز آن» (۲) شاهبوی عبیرست (۳) در ۲۷ تنها مصرع دوم آمده است. (٤) ایغده بیهده گوی وسبکسار (٥) در ۳۱، درباب (٦) پیداست که این بیت در شریطهٔ این قصیده بوده است در مقام دعا (۷) در ۷۱ «شیرین شکر» (۸) در ۲۵ «تا بید بوی ندهد برسان» و در ۷۱ «بون چو» (۹) داربوی عودست. (۱۰) ویذ و ویذاکم و ضیع باشد. (۱۱) در اصل ۳۸ «سرایش» و بقرینه اصلاح کرده ام (۱۲) در اصل ۳۸ چنینست (چاپ طهران ص ۱۰۵) و نتوانستم اصلاح کنم. (۱۳) در ٤۵

جعد همچون نورد (۱) آب بباد گوئیا آن چنان شکستستی
میانکش نازکك چو شانهٔ مو (۲) گوئی از یك دگر گسستستی

۳۸

این بیت نام شاعر ندارد ولی چون بیت نخست در ۳۸ بنام رودکیست و بدین وزن و قافیت از دیگری شعری نیافتم و بیت نخست صریحا بنام رودکیست ظن غالب برآن میرود که این بیت دوم هم ازو باشد (۱) نورد پیچ و تاب (۲) در آغاز مصرع سوم زیادت بروزنست یعنی تغییر بر زیادت که در اصطلاح عروض خرم گویند و مولف ۳۸ گوید که بغایت گران و نا پسندیده بود و این را بشاهد خرم در آغاز مصرع آورده است ، پس ثقل وزن در آغاز بوده و تحریفی در آن راه نیافته است .

باب دوم

رباعیات (۱)

. . . .(۲) هرروز بر آسمانت بادا مروا (۳)

۲۵

....

جائی که گذرگاه دل محزونست آنجا دو هزار تیره بالا خونست
لیلی صفتان ز حال ما بی خبرند مجنون داندکه‌حال‌مجنون چونست

۵۳

....

باآنکه دلم از غم هجرت خونست شادی بغم تو ام ز غم افزونست
اندیشه کنم‌هرشب وگویم(۴) یارب هجرانش‌چنینست وصالش‌چونست

۱۳ ـ ۴۷ ـ ۵٤ ـ ۵۵

....

(۱) بیشتر این رباعیات، در سفینه ها و درکتابهائی که تازه‌ترست ومتاخران تالیف کرده اند بنام رودکی آمده و بهمین جهة در انتساب آنها برودکی شك دارم چنانکه در پاره ای از آنها کلمات و ترکیبات و معانی هست که بسخن و گفتار رودکی نمی ماند وچون راه تحقیق و بار جوئی بسته بود بناچار درین‌کتاب آوردم (۲) در۲۵ مصرع اول این بیت تکرار مصرع اول بیت پیش‌از آن است که از بهرامیست:

روزه بپایان رسید وآمد نوعید دیرزی و شاد و نیك بادت مروا

ولی خروج از وزن و نا مناسب بودن مضمون مسلم می دارد که در استنساخ کاتب خطا کرده و این مصرع اول از رودکی نیست وجزو این بیت نتوان شمرد و مصرع نخست این بیت از میان رفته است . (۳) مروا فال نیك باشد .
(٤) در ۵۵ «گریم» .

تقدیر که بر کشتنت آزرم (۱) نداشت وز قتل تو یک ذره (۲) دل نرم نداشت
اندر عجبم ز جان ستان کز چو توئی (۳) جان بستد و از جمال تو شرم نداشت
۵۳ ـ ۶۳ ـ ۷۶

....

در رهگذر باد چراغی که تراست ترسم که بمیرد از فراغی که تراست
بوی جگر سوخته عـالم بگرفت گر نشنیدی زهی دماغی که تراست
۵۳ (۴)

....

چشمم ز غمت بهر عقیقی که بسفت
بر چهر هزار گل ز رازم (۵) بشکفت
رازی (۶) که دلم زجان همی داشت نهفت
اشکم بزبان حال با خلق بگفت
۱۳

....

دل خسته و بستهٔ مسلسل موئیست
خون گشته و کشتهٔ بت هندوئیست
سودی ندهد نصیحتت ای واعظ (۷)
این خانه خراب (۷) طرفه یک پهلوئیست
۶۴

....

(۱) در ۵۳ «تقدیر قضا ترا چو آزرم» و در ۷۶: «تقدیر خدا جوی چو آزرم» (۲) در ۵۳ «برحسن جوانیت» (۳) در ۶۳ «من در عجبم که جان ستان از چو توئی» (٤) این رباعی در دو سفینهٔ مختلف بنام رودکی آمده ولی مشکوکست ازو باشد چه در مصرع چهارم کلمهٔ «دماغ» بمعنی بینی آمده است و شکست که در زمان رودکی این کلمه باین معنی آمده باشد (۵) در اصل ۱۳ «ز برازم» (۶) در اصل ۱۳ «روزی» (۷) کلمهٔ «واعظ» و اصطلاح «خانه خراب» درین بیت نیز سبب آنست که شك کنم این رباعی از رودکی باشد.

بنلاد (۱) تو شد تربیت خواجه ولیك
بنلاد (۱) توسست همچو بنیاد (۲) توباد

.... ۲۸-۳۰-٤۳-۷۱

بفنود (۳) تنم بر (٤) درم و آب و زمین
دل (۵) برخرد وعلم وبدانش (٦) بفنود (۳)

.... ۲۷-۲۸-۳۰-۳۵-٤۳-۷۱

بی روی توخورشید جهان‌سوز مباد
هم بی تو چراغ عالم افروز مباد
با وصل تو کس چومن‌بدآموز مباد
روزی که ترا نبینم آن روز مباد

.... ٦۳

جز حادثه هرگز طلبم کس نکند
یك پرسش گرم جز تبم کس نکند
ورجان بلب آیدم بجز مردم چشم
یك قطرهٔ آب بر لبم کس نکند

.... ۷٦

چون روز علم زند بنامت (۷) ماند
چون یك شبه شد ماه بجامت ماند
تقدیر بعزم تیزگامت ماند
روزی بعطا دادن عامت ماند (۸)

.... ۱٤

(۱) بنلاد پشتیبان و بنیادست مرکب ازبن ولاد که بمعنی پایه و اساس، است و در ۳۰ «بیلاد» (۲) در ۳۰ «بیلاد» (۳) بفنود از فنودنست بمعنی فریفته شدن و غره شدن و در ۳۰ «تن بر درم سیحم آب وزمین دل بر خرد وعم و دانش فنود» (؟) و فنود را بمعنی فریفت آورده است (در فعل متعدی) و در ۷۱ فریفته و غره باشد (٤) در ۳۸ «بفنودست جهان» (۵) در ۳۵ «پر» (٦) در ۳۵ «خرد و دانش وخونین» (۷) در اصل ۱٤ «بجاهت» (۸) در ۱٤ (ص ۱۸) این رباعی بنام رودکیست و در ذکر باء تشبیه گوید: «... رودکی نیز ازین قبیل رباعیات در مدح محمود شاه بسیار گفته ازآن جمله یك رباعی اینست ....» ولی درمیان ممدوحان رودکی محمود نام کسی نیست

زلفش بکشی شب دراز اندازد ور بگشائی چنگال باز اندازد
ورپیچ وخمش زیك دگر بگشایند دامن دامن مشك طـراز اندازد

.... ٥٣

نامت شنوم دل زفرح(۱) زنده شود حال من ازاقبال(۱) توفرخنده شود
وزغیر(۱) توهرجا سخن آید بمیان خاطر بهزار غم پرا کنده شـود

.... ٥٣

هان تشنه جگر مجوی زین (۲) باغ ثمر
بیدستانیست (۳) ایرن ریاض بدو در
بیهوده ممان که باغبانت بقفاست (٤)
چون خاك نشسته گیرو (٥) چون بادگذر

.... ۱۲-٤۷-٥٥-٦۳-٦٥

آمد برمن ، که ؟ یار ، کی ؟ وقت سحر
ترسنده زکه ؟ ز خصم ، خصمش که ؟ پدر
دادمش دو بوسه ، بر کجا ؟ بر لب تر
لب بد ؟ نه ، چه بد ؟ عقیق ، چون بد ؟ چو شکر

.... ٥۳ - ٥۸(٦)

---

(۱) این رباعی در سه سفینهٔ مختلف بنام رودکی آمده ولی کلمات « فرح » و « اقبال » بمعنی رو آوردن و «غیر» هر سه از روش رودکی دورست و دور می نماید که این رباعی ازو باشد (۲) در ٥٥ « ز آن » (۳) در ٥٥ « بی دستانیست » (٤) در ٦۳ « بادبانت ز قفاست » (٥) در ۱۳ « نشسته گیرد » (٦) مولف ٥۳ این رباعی راکه بنام رودکی آورده بسیار ستوده وگوید که وی و میرزا عبدالقادر بیدل هر دو بر آن نظیر نوشته اند

چون کشته ببینی ام (۱) دولب (۲) کشته (۳) فراز
از (٤) جان تهی این قالب (٥) فرسوده بآز (٦)
بر بالینم نشین و می گوی بناز (۷)
کای من تو بکشته (۸) وپشیمان شده باز (۹)

۱۱-۱۳-٤۷-٥٥-٦۳-٦٤-٦٥-٦٦

....

در جستن آن نگار (۱۰) پر (۱۱) کینه و جنك
گشتیم سرا پای جهان با دل تنك
شد دست زکار و رفت پا [۱۲] از رفتار
این بس که بسر زدیم و آن بس که بسنك

....

۵۹ - ۷٦

بر [۱۳] عشق توام نه صبر پیداست نه دل — بی روی توام نه عقل برجاست نه دل

(۱) در ۱۳ « ببینم » (۲) در ۱۱ « فردا چو ببینیام دهن » (۳) در ۱۳ و ٥٥ « کرده » و در ٦۳ « چون کشته ببینم دهنی کرده » (٤) در ۱۱ و ۱۳ « وز » و در ٥٥ « این » (٥) در ۱۳ و ٦۳ « تهی قالب » (٦) در ۱۱ « پرورده بناز » و در ٦٤ « فرسوده نیاز » (۷) در ۱۱ « نشینی و می گوئی برار » و در ۱۳ « نشسته می گوی بناز » و در ٦۳ « می گوی براز » (۸) در ۱۱ « من کشته ترا » ودر ۱۳ « کی کشته ترا من » ودر ٥٥ « کامی من تو بکشته » و در ٦٤ « کای کشته ترا من » (۹) زکریا بن محمدبن محمود قزوینی درکتاب « آثار البلاد » درکلمهٔ لنبان شرح حالی از رفیع الدین لنبانی (شاعر قرن هفتم) آورده و در پایان آن می نویسد که رفیع الدین لنبانی هنگام کشته شدن این دو بیت سروده است (و قتل الرفیع ۰۰۰۰ و الرفیع کان قد نظم هذین البیتین ۰۰۰) و از آن پس این رباعی را آورده است (۱۰) در ٥۹ « شکار » (۱۱) در ٥۹ « بر » (۱۲) در ۷٦ « مانند پای » (۱۳) در اصل ٦۳ « نه »

این غم که مراست کوه قافست نه غم
این دل که تراست سنگ خاراست نه دل
٦٣

. . . .   . .

یوسف روئی کزو فغن کرد دلم   چون دست زنان مصریان (۱) کرد دلم
ز آغاز ببوسه مهربان کرد دلم   امروز نشانهٔ غمان (۱) کرد دلم
٥٣

واجب نبود بکس بر افضال و کرم   واجب باشد هر آینه شکر نعم
تقصیر نکرد خواجه در نا واجب   من در واجب چگونه تقصیر کنم
٤٥ ـ ٧٤

....

در منزل غم فکنده مفرش مائیم   وز آب دو چشم (۲) دل پر آتش مائیم
عالم چو ستم کند ستمکش مائیم   دست خوش روزگار ناخوش مائیم
١١ ـ ٤٧ ـ ٥٥ ـ ٦٤

....

در پیش خود آن نامه (۳) چو بلکامه (٤) نهم
پروین ز سرشك دیده (٥) بر جامه نهم
بر پاسخ تو چو دست بر خامه نهم
خواهم که دل اندر شکن نامه نهم

---

(۱) قافیت این دو مصرع هر دو شایگانست و بکار بردن دو قافیت شایگان در یك رباعی آنهم در مصرع دوم و چهارم تردید آمیزست. (۲) در ۱۱ و ٦٤ «دیده» (۳) در ۲٦ «هجر» و در ۳۱ دو جا آمده است یك جا «نامه» و جای دیگر «هجر» (٤) بلکامه بضم اول بسیار کام (٥) در ۳۱ یك جا «دیده» و جای دیگر «خویش».

۲٦ ـ ۲۷ (۱) ـ ۳۱ (۲)

از کیسوی او نسیمك (۳) مشك آید (٤)
وز زلفك او (٥) نسیمك (۳) نسترون (٦)

۲٥ ـ ۲۷ ـ ۲۸ ـ ۲۹ ـ ۳٤ ـ ۳٥ ـ ٤۳ ـ ۷۱

درعشق چورودکی شدم سیرازجان (۷) از (۸) گریهٔ خونین مژه ام شدمرجان
القصه که از بیم عذاب هجران در آتش رشکم دگر از دوزخیان

۱۱ ـ ٦۳ ـ ٦٤ ـ ٦٥ ـ ٦٦

دیدار بدل فروخت نفروخت گران
بوسه بروان فروشد (۹) و هست ارزان
آری که چو آن ماه بود [10] بازرگان
دیدار بدل فروشد و بوسه بجان

٥۳ ـ ٦۳ ـ ٦٤ ـ ٦٥ ـ ٦٦ ـ ٦۹

رویت دریای حسن ولعلت مرجان زلفت عنبر صدف دهن در دندان
ابرو کشتی و چین پیشانی موج گرداب بلا غبغب وچشمت طوفان

۲٤

(۱) در ۲۷ تنها بیت اول آمده وآ نهم بنام « رودی » ثبت شده وچنین کسی در میان شاعران ایران نبوده است .
(۲) در ۳۱ دوجا آمده است : یك جا هر دو بیت و جای دیگر تنها بیت نخست . (۳) در ۲٥ و۲۹ و ۳٤ و ۳٥ « نسیم » والبته در وزن مغایرست (٤) در ۲۷ « آمد » (٥) در ۷۱ « وررلعك او » (٦) نسترون نسرین باشد و در ۳٤ و ۱ « نستردن » (۷) در ٦٤ « سیر ز جان »
(۸) در ٦۳ و ٦٤ « وز » (۹) در ٦٤ « فروخت » (۱۰) در ٦۳ « آری چو تو ماه چون بود »

ای از گل سرخ رنگ بر بوده و بو (۱)
رنگ از پی رخ (۲) ربوده (۳) بو (٤) ازپی مو (٥)
گل رنگ شود (٦) چو (۷) روی‌شوئی (۸) همه‌جو (۹)
مشکین‌گردد (۱۰) چو (۷) مو فشانی (۱۱) همه کو

٤-۱۱-۱۳-۱۸-٤۷-٥۲-٥٤-٥٥-٥۸-٦۳-٦٤

زلفت دیدم سر از چمان پیچیده وندر گل سرخ ارغوان پیچیده
در هر بندی هزار دل در بندش در هر پیچی هزار جان پیچیده

٥۳

چون کار دلم ز زلف او ماند (۱۲) گره
بر [13] هررگ‌جان‌صدآرزو [14] ماند [12] گره
امید ز گریه بود (۱٥) افسوس افسوس
کان [16] هم شب وصل در گلو [17] ماند [12] گره

٤-۱۳-۱۸-۲٤-٤۷-٥۲-٥٥-٦۲-٦۳-٦٤-٦٥-٦٦-٦۹

(۱) در ٤۷ و ٥٤ و ٥٥ قافیه بوی وموی و جوی وکوی است • (۲) در ۱۳ و ٤۷ و ٥٥ « رو » (۳) در ۱۱ « رخ بوده و » (٤) در ٥٤ « پی رد ربود و بو » (٥) در ۱۸ « بو » والبته غلط فاحشست • (٦) در ٥٤ و ٥٥ « گلگون گردد » (۷) در ۱۳ « چه » (۸) در ٥۸ « شوری » (۹) در ۱۱ « جوی » (۱۰) در ٥٤ « کردو » (۱۱) در ٦۳ « نشانی » (۱۲) در ۱۳ و ٥٥ و ٦٤ همه جا « مانده » ردیف است (۱۳) در ۱۳ و ٥٥ و ٦۲ « در » (۱٤) در ۲٤ و ٦۳ « زآرزو » (۱٥) در۱۳ « بود و » (۱٦) در ٦۳ « آن » (۱۷) در ٤ « از گلو » والبته نا درستست •

چرخ کجه (۱) باز تا نهان ساخت کجه (۱)

با نیك و بد دایره در باخت کجه (۱)

هنگامهٔ شب گذشت و شد قصه (۲) تمام

طالع بکفم یکی نینداخت کجه (۱)

۵۳ ــ ۶۳ ــ ۶۵ (۳)

رخسارهٔ او پردهٔ عشاق درید   با آنکه نهفته دارد اندر پرده (۴)

ای طرفهٔ (۵) خوبان من ای شهرهٔ ری (۶)

لب را بسبید رك (۷) بکن پاك از می (۸)

۲۵ ــ ۲۶ ــ ۲۸ ــ ۲۹ ــ ۳۰ ــ ۳۴ ــ ۴۳ ــ ۷۱

از کعبه کلیسیا نشینم کردی   آخر در کفر بی قرینم کردی

(۱) کجه و کجه انگشتری بی نگین که بدان شبها بازی کنند و کجه بازی همان بازیست که امروز انگشتر بازی نامند . (۲) در ۶۳ « شد مرده » و شاید در اصل « مژده » بوده است . (۳) در ۶۵ نام شاعر نیست . (۴) این بیت در کتاب معروف « انیس العشاق » در تشبیهات شعراء تالیف شرف الدین حسن بن محمد بن محمد رامی شاعر قرن هشتم آمده است و پیش ازین بیت گوید : « .... سوم آنکه اهل بخارا رخساره اش می خوانند چنانکه رودکی فرماید ... » (۵) در ۲۵ « قبله » (۶) در ۲۵ « طرفهٔ ری » و در ۲۷ « شهرهٔ پری » (۷) سبیدرك دستار چه باشد و در ۲۶ و ۲۸ و ۴۳ « سردزك » و در ۲۷ و ۷۱ « بسردرك بکن باك » و در ۲۹ و ۳۴ « زسپر درك » و در ۲۶ « دزك » را بهمین معنی آورده و در ۳۰ « بسر درك » و در ۲۹ « مکن » بجای « بکن » و در ۷۱ لغت را درگ با کاف فارسی ضبط کرده و گوید بفتح اول وراء و گویا « سپیدرگ » از همه درست تر باشد .
(۸) در ۲۸ و ۴۳ « زمی ».

بعد از دو هزار سجده بر درگهٔ دوست
ای عشق چه بیگانه ز دینم کردی (۱)

۵۳

....

دل سیر نگرددت ز بیداد گری
چشم آب نگرددت چو در من نگری
این طرفه که دوست تر زجانت دارم
با آنکه ز صد هزار دشمن بتری

۶۳

....

با داده قناعت کن و با داد بزی
در بند تکلف مشو آزاد بزی
در به (۲) زخودی نظر مکن غصه مخور
در کم ز خودی نظر کن و شاد بزی

۶۳

....

آن خر پدرت بدشت خاشاك زدی
مامات دف و دو رویه (۳) چالاك زدی
۵ آن بر سر گور ها تبارك (٤) خواندی
وین بر در خانها تبوراك (۵) زدی (۶)

(۱) این رباعی در سفینه ای بنام رودکی آمده ولی از سبك سخن او دورست و بشعر سرایندگان متوسطین مانند ترست . (۲) در اصل ۶۳ « درنه » (۳) در ۳۰ « دوْ روبة » ودورویه بمعنی دف و دایره است (٤) تبارك اشاره است به آیت « تبارك اسم ربك ذی الجلال و الاکرام » آخرین آیت سورة الرحمن که بر سر خاك مردگان می خوانند (۵) تبوراك دف و دورویه و دایره (۶) این رباعی در بعضی از نسخهای دیوان انوری هم آمده است .

(۱) ۷۱ ـ ۳۰

....

نا رفته بشاهراه وصلت گامی . نا یافته از حسن جمالت (۲) کامی
ناگاه شنیدم ز (۳) فلك پیغامی کزخم فراق (٤) نوش بادت جامی

(٥) ٦۳ ـ ٥۳

....

گر بر سر نفس خود امیری مردی برکور و کرار (٦) نکته‌نگیری مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن گر دست فتاده ای بگیری مردی

(۷) ٦٤

....

(۱) در ۷۱ نام شاعر نیست و گوید: « شاعر فرماید» (۲) در ٦۳ « حسن و جمالت » (۳) در ٦۳ « از » (٤) خ ل: « شراب » و البته « فراق » مناسب تر و درست تر ست و در ٦۳ « زوال » (٥) در ٦۳ بنام کسائی آمده است . (٦) خ ل: ور بر دگران، (۷) این رباعی بنام پهلوان محمود خوارزمی معروف بپوریای ولی و متخلص بقتالی شاعر و پهلوان نامی قرن هشتم ایران متوفی در ۷۲۲ نیز آمده است . رجوع کنید بتذکرهٔ آتشکده چاپ بمبئی ۱۲۹۹ ص ۳۲٦ و ریاض العارفین تالیف رضا قلی خان هدایت چاپ تهران ۱۳۰٥ قمری ص ۱۲٥ و سفارنامهٔ خوارزم تالیف او چاپ بولاق ۱۲۹۲ ص ۹۰

باب سوم

ابیات پراگنده که بهم پیوسته نیست

چنانکه اشتر بی بد (۱) سوی کنام (۲) شده
ز مکر روبه و زاغ و ز گرگ بی خبرا
۲۵

....

شیر آلغده (۳) که بیرون جهد از خانه بصید
تا بچنگ آرد آهو و آهو بره را
۲٦

....

گوش تو سال و مه برود و سرود   نشنوی نیوهٔ (٤) خروشان را
۲٦ ـ ۲۷ ـ ٤۳ ـ ۷۱

اگرت بدر رساند همی ببدر منیر   مبادرت کن وخامش مباش چندینا
۱۷

....

چو گرد (٥) آرند کردارت بمحشر   فرومانی چو خر بمیان (٦) شلکا (۷)
۲٥ ـ ۲٦ ـ ۲۷ ـ ۲۸ ـ ۲۹ ـ ۳۰ ـ ۳۱ ـ ۳٤ ـ ۳٥
٤۳ ـ ۷۱

---

(۱) ظاهرا « بی بد » ترجمهٔ « لابد » تازیست • رجوع کنید بصحیفهٔ ۱۰۱۸ این کتاب یاد داشت شمارهٔ (۱) یك (۲) کنام چراگاه شتران (۳) آلغده همان آرغده بمعنی خشمگین است • (٤) نیوه ناله و افغان • (٥) در ۲٥ و ۲٦ و ۲۷ و ۳۰ و ۳٥ و ۷۱ « پیش » (٦) در ۲٦ « عین » ، در ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ٤۳ و ۷۱ « در جای » و در ۳٥ « چاه » (۷) شلك گلی باشد سیه فام وگیرنده و جز ۳٤ دو جا آمده یکی در کلمهٔ « شلك » و دیگر در کلمهٔ « شلکاب » و در موضع دوم « شلکاب » قافیه است

کیهان ما بخواجهٔ عدنانی (۱) عدنست و کار ما همه بانداما (۲)

۲۵_۳۵

نباشد زین زمانه بس (۳) شگفتی اگر بر ما ببارد (٤) آذرخشا (٥)

۲۵ _ ۲۸ _ ۲۹ _ ۳۰ _ ۳٤ _ ۳٥ _ ٤۳ _ ۷۱

گرچه بشتر (٦) را عطا باران بود مر ترا زر (۷) و گهر باشد عطا

۳۰ _ ۷۱ (۸)

پیش تیغ تو روز صف دشمن هست چون پیش داس نو (۹) کرپا (۱۰)

۲۵ _ ۲۸ _ ۲۹ _ ٤۳ _ ۷۱

ندیده تنبل (۱۱) اوی و بدیده مندل (۱۲) اوی

دگر نماند و دیگر بود بسان شراب (۱۳)

۲۵

(۱) در ۲۵ «کیهان به آن خواجهٔ عدنانی» و این از وزن خارجست.
(۲) باندام مخفف به اندام یعنی راست و آراسته و ساخته و در ۳۵ «عدنست وکار ما همه اندااما» ولی پیداست که بادغام الف باید خواند و در ۲۵ «عدنیست وکار ما باندااما» (۳) در ۲۵ و ۳۵ «پس» و در ۳۰ «بر» (٤) در ۲۵ «بیاید» (٥) آذرخش صاعقه است. (٦) بشتر بمعنی ابر و نام میکائیل است.
(۷) در ۷۱ «در» (۸) در ۷۱ نام شاعر نیست (۹) در ۲۵ و ۷۱ «داس تو»
(۱۰) کرپا هلندوزست که قسمی از ریواس باشد و در ۲۵ «کنریا» در متن و «کریا» در شعر ضبط شده و در ۷۱ «کربا» (۱۱) تنبل بمعنی حیلت (۱۲)
(۱۲) مندل خط عزیمتست که معزمان کشند (۱۳) در ۳۵ بیتی بهمین وزن که قافیت آن «خرام» است بخطا بدین گونه آمده:

اگر امیر جهاندار داد من ندهد چهار ساله نوید مرا که هست خراب

فاخته گون شد هوا ز گردش خورشید
جامهٔ خانه بتبك (۱) فاخته گون آب
۲۵ ـ ۲۹ ـ ۳٤

تا کی بری عذاب و کنی (۲) ریش را خضاب
تا کی فضول گوئی و آری (۳) حدیث غاب (٤)
۲۵ ـ ۲۷ (۵) ـ ۲۸ ـ ۳۰ ـ ۳۱ (۵) ـ ۳۷ ـ ٤۳ ـ ۷۱

بباز (٦) کریزی (۷) بمانم همی اگر کبك بگریزد از من رواست
۲۷ ـ ۲۸ ـ ۳۱ ـ ۳۵ (۸) ٤۳ ـ ۷۱

همه (۹) نیوشهٔ (۱۰) خواجه بنیکوئی و بصلحست (۱۱)
همه نیوشهٔ (۱۰) نادان بجنگ و فتنه (۱۲) و غوغاست (۱۳)
۱ ـ ۲۵ ـ ۲۷ ـ ۲۸ ـ ۲۹ ـ ۳۱ ـ ۳٤ ـ ٤۳ ـ ۷۱

خوبان همه سپاهند (۱٤) اوشان خدا یگانست
مر نیك بختیم را بر روی او نشانست
۲۵

---

(۱) تبك قز باشد که بجوراب و کلاه بافند •
(۲) در ۲۵ « بر عذاب کنی » (۳) در ۳۰ و ۳۷ « داری » ودر ۲۷ « گوئی داری » (٤) غاب باز پس افگنده باشد (۵) در ۲۷ و ۳۱ تنها مصرع دوم آمده است (٦) در ۲۷ « ببازی » (۷) کریز چیزی که بمرغان دهند تا پر بریزند و باز آورند و در ۷۱ پر ریخته بحال صفت (۸) در ۳۵ بنام ابو المثل آمده است • (۹) در ۲۷ « همی » (۱۰) نیوشه گوش فرا داشتن است از نیوشیدن • (۱۱) در ۳۱ « بنیکوئی بصلحست » ودر ۲۵ « بنیکوئی و بصلح » (۱۲) در ۳۱ « نادان بفتنه » (۱۳) در ۲۵ « بجنگ و کار نغام » و در ۳٤ « مقام » و در ۲۸ غوغا » (۱٤) در اصل ۲۵ « سپاهند » و پیداست که درست نیست •

لاد(۱) را بر بنـای محکم نه که نگهدار لاد(۱) بنلا دست(۲)

۲۵ (۳)-۲۸-۳۰-۳۵(۳)

....

شب قدر وصلت ز فرخنـدگی فرح بخش تراز فرسنـافدست(٤)

۲۶-۲۷-٤۳-۷۱

....

بهار چین کن از آن روی بزم خانهٔ خویش

اگر چه خانهٔ تو نو بهـار بر همنست

۳۰

....

چو پوست روبه بینی بخان(۵) واتگران(٦)

بدان که تهمت او دنبهٔ بسر(۷) کارست(۸)

۲۵-۳۵

....

هیچ راحت می نبینم در سرود ورود تو

غیر زین فریاد کز وی خلق را کاتوزه(۹) خاست

۲۷

....

(۱) لاد بمعنی پایه است . (۲) در ۳۰ « پی‌لاد » و بنلاد مرکب از بن ولاد بمعنی پشتیبان و بنیاد ودر ۲۵ بمعنی بنا .

(۳) در ۲۵ و ۳۵ بنام فرالاوی آمده است (٤) فرسنافدشب نوروزست و در ۲٦ و ۲۷ « فرسنافه » و در ۷۱ جزو لغاتی که آغاز آن خاء و انجام آن هاست ضبط شده (خامع الهاء) و فرستافه نوشته وگوید همان فرسنافد مرقوم است و در ۲۵ « فرسنامه باد » (۵) خان سراو خانه و کاروانسرا و خانه مصغر آنست (٦) و انگز پوستین دوز (۷) در ۳۵ « بصد » وگویا در اصل « تبه » یا « تزه » بوده است که بخطا « بسر » و « بصد » نوشته اند (۸) در ۲۵

بودنت در خاك باشد یافتی (۱)
هم چنان کز خاك بود انبودنت (۲)
۲۵-۲۶(۳)-۲۷-۲۹-۷۱

چه‌گر من همیشه‌ستا (٤) گوی باشم ستایم (٤) نباشد نکو جز بنامت
۲۵-۳٤

بر روی پزشك زن میندیش چون بود درست بیسیارت (٥)
۳۵

معذورم دارند که اندوه و غیشت (٦)
و انده وغیش (۷) من ازآن جعدوغیشت (۷)
۲۵-۲۹-۳٤

ای (۸) از آن چون چراغ پیشانی (۹)
ای ۱۰ از آن زلف پر شکست و مکست ۱۱

«بسرکارست» و البته تبه‌کار یا بزهکار بخوانیم معنی می بخشد وگرنه معنی نمی دهد . (۹) کاتوزه سرگردانی و سرگشتگی و دردسر .

(۱) در ۲٦ و۷٤ «عاقبت» . (۲) انبودن همان انبوشتن است که آفریدن باشد . (۳) در ۲٦ نام شاعر نیست (٤) ستا بمعنی ستایش از ستودن ستائیدن است . (٥) بیسیار آب بیمار و قاروره که بپزشك نمایند تا درد پیدا شود (٦) غیش بمعنی انبوهست ولی گویا «وغیش» باشد چنانکه ۲٦ «غیش» و «وغیش» هر دو را باین معنی آورده ولی در ۲٥ این شعر درکلمهٔ «غیش» آمده ودر ۲۹ و ۲٤ «معذورم داو نه‌که انده وغیشت» (۷) در ۲۹ «وغیش است» ودر هر صورت این شعر را در همهٔ نسخها نا درست نوشته اند (۸) در ۷۱ «وی» (۹) در ۳٤ و٤۳ «بنشانی» ودر ۲۷ «دی از آن چون چراغ پیشانی» (۱۰) در ۲۷ «دی» ودر ۷۱ «وی» (۱۱) در ۲٥ و۲۷

۲۵ ـ ۲۷ ـ ۲۹ ـ ۳٤ ـ ٤۳ ـ ۷۱

....

خاك کف پای رودکی سپری(۱) تو هم بشوی گاو و هم بخائی برغست(۲)

۳۵

....

با دل پاك مرا جامهٔ نا پاك رواست

بد مر آنرا که دل و دیده(۳) پلیدست و پلشت(٤)

۲۵ (٥) ـ ۳۰ ـ ۳۵ (٥)

....

تا لباس عمر اعدایش نگردد بافته

تارتار پود پود اندر فلات (٦) آن فوات (۷)

۱ ـ ۲٦ ـ ۲۷

....

جغد که با باز و با کلنگان پرد (۸)

بشکندش پر و بال و گردد(۹) لت لت(۱۰)

۲۵ (۱۱) ـ ۳۵

....

و ۷۱ « زلفك شکست و مکست » وشکست و مکست اتباع باشد مانند دست و مست ٠

(۱) در اصل ۳۵ « بسری » (۲) برغست ترهٔ بهاری باشد که بپزند وآدمی و چهار پای خورد (۳) در ۳۵ « جامه » (٤) پلشت همان پلیدست ٠ (٥) در ۲۵ و ۳۵ بنام کسائی آمده ودر ۳۵ دو جا آمده یکی در حرف تاء و دیگر در حرف شین و هر دوجا بنام کسائیست (٦) فلات تارهائی که جولاهان بافتن را آماده سازند ٠ (۷) در ۱ « تار تاری پود پوده شد فلات آن فوات » و در ۲٦ « تارتار و پوده شد اندر فلات » و در هر صورت معنی این مصرع معلوم نیست (۸) در ۳۵ « باز وکلنگان پرد » (۹) در۲۵ « برومرز گردد » (۱۰) لت لت بمعنی پاره پاره است .(۱۱) در ۲۵ بنام عسجدی آمده است .

راهی آسان وراست بگزین [ای] دوست (۱)
دور شو از راه بی کرانهٔ تر فنج (۲)
۲۵ ـ ۲۶

....

پیشم آمد بامدادان (۳) آن نگارین (٤) از کدوخ (٥)
با دو رخ از باده لعل و بادو (٦) چشم از سحر (۷) شوخ
۲ ـ ۲۶ ـ ۲۷ ـ ۲۸ ـ ۳۰ ـ ۳۱ ـ ٤۳

....

ای جان همه عالم در جان تو پیوند
مکروه تو ما را منمایاد خداوند (۸)

....

(۱) در ۲۶ « نیك تر ای دوست» و از ۲۵ کلمهٔ « ای » افتاده است (۲) تر فنج راه باریك و دشوار (۳) در ۳۱ « با مدادان پیشم آمد » (٤) در ۱ « نگارم » (٥) کدوخ گرمابه و حمام و در ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ « کروخ » و ۲۷ گوید « دهیست بهرات .... در فرهنك کدوخ بدال بمعنی حمام گفته و همین بیت آورده و درین تاملست » ولی در ۳۰ « کدوخ » وجام معنی کرده که بامضمون این بیت مناسب نیست وگویا کاتب « حمام » را « جام » نوشته است و ۳۱ هر دو جا یعنی هم در کدوخ و هم در کروخ ضبط کرده ودر نسخهای دیگر همه جا « کدوخ » است (٦) در ۲ « با دورخ از تاب گلگون با دو چشم » (۷) در ۳۱ در لغت کدوخ « سحر » و در لغت کروخ « سرمه » ضبط کرده است . (۸) این بیت را عثمان مختاری غزنوی تضمین کرده است و اگر چه نام رودکی را نمی آورد ولی چون پیش ازین بیت گوید :

آن بیت که استاد عجم گفت برین وزن نهمار بدین حسب همی شاید ماند

و گذشته از آنکه از کسانی که پیش از مختاری بوده اند جز رودکی کسی نیست که سزاوار لقب « استاد عجم » باشد از روش شعر نیز پیداست که از رودکی است و بسخن او بیش از هر شاعر دیگر ماننده است .

یافتی چون که مال (۱) غره مشو   چون توبس دید وبیند این دیرند(۲)

۲۵ ـ ۲۷ ـ ۲۸ ـ ۲۹ ـ ۳۰ ـ ۳۴ ـ ۴۳ ـ ۷۱

....

دل (۳) از دنیا (۴) بردار و بخانه بنشین پست

فرابند در خانه (۵) بفلج (۶) و بپژاوند (۷)

۲۵ ـ ۳۵ ـ ۳۷

....

چرخ چنینست وبرین ره رود (۸)   لیك بهرنیك وبدتشد(۹) نوند(۱۰)

۲۸ ـ ۳۰ ـ ۳۵ ـ ۴۳ ـ ۷۱

....

برو ز تجربهٔ روزگار بهره بگیر   که بهر دفع حوادث ترا بکار آید

۱۸

مرده نشود زنده زنده (۱۱) بستودان (۱۲) شد

آئین جهان چونین (۱۳) تا گردون گردان شد

۲۵ ـ ۳۵

....

---

(۱) در ۲۵ « یافتی شو بمال » (۲) دیرند دهر و زمان (۳) در ۳۵ « دلت » (۴) در ۳۷ « دل زدینا » (۵) در ۲۵ « در خانه تو فرو بند » (۶) فلج زنجیر و چفت در (۷) پژاوند چوبیست که پس در افگنند وجامهٔ شستهٔ باآن کوبند. (۸) در ۳۰ « روند » و در ۷۱ « بدین ره رود » (۹) در ۳۵ « لیك ز هر نیك وز هر بد » (۱۰) نوند پیك وخبر آور باشد. (۱۱) در ۲۵ و ۳۵ « و زنده » (۱۲) ستودان گورستان گبرانست و چون این کلمه مخفف استخوان دانست از ظاهر آن پیداست جائیست که استخوان مردگان را پس از فرو ریخته شدن در آنجا گذرانند. (۱۳) در ۳۵ « خونین »

گوسپندیم و جهان هست بکردار نغل (۱)
چون که خواب بود (۲) سوی نغل (۱) باید شد (۳)
۲۵ ـ ۲۷ ـ ۲۸ ـ ۲۹ ـ ۳۱ ـ ۳٤ ـ ٤۳ ـ ۷۱

....

رخ اعـدات از تش (٤) نکبت همچو قیر و شبه سیـاه آمد
۲٦ ـ ۲۷

....

بخت و دولت چو پیشکار تواند نصرة و فتح پیشیار (۵) تو باد
۱ ـ ۲٦ ـ ۲۷ ـ ٤۳ ـ ۷۱

....

امروز باقبال تو ای میر خراسـان هم نعمت و هم روی نکو دارم و سناد (٦)
۲۵ ـ ۲٦ ـ ۲۷ ـ ۲۸ ـ ۲۹ ـ ۳۱ ـ ۳٤ ـ ۳۵ ـ ٤۳ ـ ۷۱

....

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات
با دردکشان هرکه در افتاد بر افتاد (۷)
۱۸

....

(۱) نغل کننده ای برای گوسفندان و در ۲۸ و ۳٤ « نقل » (۲) در ۳۱ « شود » (۳) در ۲۷ و ۲۸ و ۳۱ و ٤۳ « باید رفت » در ۷۱ « چونکه خوابم شد سوی نقلم باید رفت » (٤) تش بمعنی طپانچه است و در ۲۷ « تس » . (۵) پیشیار بهمـان معنی پیشکارست . (٦) و سنـاد بمعنی بسیارست و در ۲۵ و ۲٦ و ۲۷ و ۲۸ و ۳٤ و ٤۳ « دستـاد » و در ۲۹ « وستاد » و پندارم که در اصل « وسیار » بوده باشد که شاید لهجه ای از همان کلمهٔ « بسیار » باشد . (۷) این بیت بنام حافظ شیرازی آمده است در غزلی بدین مطلع :

پیرانه سرم عشق جوانی بسر افتاد و آن راز که در دل بنهفتم بدر افتاد

(دیوان حـافظ چـاپ آقای خلخالی طهران ۱۳۰٦ ـ ص ۹۰) و چون ۱۸

بتو باز گردد غم (۱) عاشقی نگارا مکن این همه(۲) زشتیاد(۳)

۷۱-۴۳-۳۷-۳۵-۳۴-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۵

....

ایا بلایه (۴) اگر کار کرد (۵) پنهان بود

کنون توانی باری خشوك (۶) پنهان کرد

۳۵-۲۵

هر آن کریم که فرزند او بلاده (۷) بود

شگفت باشد اگر (۸) از گناه ساده (۹) بود

۷۱-۴۳-۳۵-۲۸-۲۷

ماغ ۱۰ در آبگیر گشته ۱۱ روان راست چون کشتئیست زر اندود

۳۵

اگر گل آرد بار آن رخان او نشگفت هر آینه چو همه می خورد گل آرد بار ۱۲

۷۴-۴۵

....

ماخذ چندان معتبری نیست و در کتابهای دیگر هم بنام رودکی نیامده است و ترکیب «دیر مکافات» و «دردکش» بسخن رودکی شبیه نیست و بروش حافظ کاملا می ماند ظن نزدیك بیقین دارم که این بیت از رودکی نیست و از همان غزل حافظست .

(۱) در ۲۵ «همی» و در ۷۱ «غمی» (۲) در ۳۰ «بیشتر» (۳) ز شتیاد از زشت و یاد بمعنی غیبت کردنست و در ۳۵ «زشت باد» . (۴) بلایه بد و تبا هست و در ۳۵ «بلامه» (۵) در ۳۵ «کارگرگ» وکار کرد بمعنی کردارست . (۶) خشوك حرامزاده باشد . (۷) بلاده فاسق و بدکاره (۸) در ۳۵ «کو» (۹) در ۳۵ «شاده» (؟) (۱۰) ماغ مرغیست سیاه فام که بیشتر در آب نشیند . (۱۱) در اصل ۳۵ «ابگیر و گشته» (۱۲) این مضمون را دقیقی در مدیحه برده و چنین گفته در وصف سنان:

تازنده ام مرا نیست جز مدح تو دگر کار
کشت ودرودم اینست خرمن همین وشدکار (۱)

۳۵

اگر من زونجت (۲) نخوردم گهی   تو اکنون بیا وزو نجم (۲) بخور

۳۵

ماهی دیدی کجا کبودر (۳) گیرد
تیغت ماهست و دشمنانت (٤) کبودر (۳)

۷۱-٤۳-۳۱-۲۸-۲۷

مدخلان (٥) را رکاب زر آگین   پای آزادگان نیابد سر (٦)

۷۱-٤۳-۳۵-۳۰-۲۷

علم ابر و تندر بود کوس او   کمان آدینده (۷) شود (۸) ژاله تیر

۳۱-۲۷-۲٦

اگر سر آرد بار آن سنان او نشگفت   هر آینه چو همه خون خورد سرآردبار
خ ل در ۲۵ (ص ۱۱۱) :
همه سر آرد بار آن سنان نیزهٔ او   هر آینه که همه خون خورد سرآرد بار

(۱) شد کار زمین کشت که شیار کرده باشند . (۲) زوج روده و پیه مانند آن باشدکه بهم در نوردند . (۳) کبودر همان کبوتر و کفترست (٤) در ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ « ماهست دشمنانت » (٥) در ۳۰ « منجلان » و و ظاهرا « مبخلان » درست تر باشد (٦) سر بضم اول پای افزار که درخراسان از ریسمان بافند ودر ۷۱ « سرو » وحال آنکه در لغت « سر » آمده وگویند از ریسمان سیاه بافند و مطلق کفش را نیز گفته اند . (۷) آدینده قوس قزح ودر ۲٦ و ۲۷ «آدبنده» و در ۳۱ « آدمیده » (۸) در ۲۷ « بود »

عاجز شود ز اشك(۱) دو چشم و غریو من(۲)
ابر بهـار گاهی و بختور (۳) در مطیر
۲۵(٤)-۲۶-۲۷

چون لطیف (۵) آید (٦) بگاه (۷) نو بهار
بانگ رود و بانگ کبك (۸) و بانگ تز (۹)
۲۵-۲٦-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳٤-۳۵-٤۳-۷۱

بحق آن خم زلف بسان منقـار باز
بحق آن روی خوب[۱۰] کرو گرفتی براز[۱۱]
۳۵

نهاد روی بحضرت[۱۲] چنانکه رو به پییر
بتیم (۱۳) واتگر (۱٤) آیند (۱۵) از در تیماس (۱٦)
۲٦(۱۷)-۳۵

---

(۱) در ۲۷ « از اشك » • (۲) در ه‍.ه جا « دو چشم غریو من » وگویا آنچه در متن درست کرده ام اولی باشد • (۳) بختور وبختو و بختوه رعد و هر چیز غرنده و در ۲۷ « گاهی بختور در مطر » • (٤) در ۲۵ این بیت چنین آمده :

عاجز شود از اشك و غریو من هـر ابر بهـار گاه با بختو

و بهمین جهت در قافیهٔ واو نیز ثبت کردم (۵) در ۳٤ « لطیفی » (٦) در ۳۵ « اندر » (۷) در ۲٦ و ۲۷ و ۲۹ « بس لطیف آمد بوقت » و در ۳۱ « بس لطیف آید بوقت » و در ۳۰ « چـون لطیف آید » (۸) در ۲۵ « بانك کبك و بانگ رود » (۹) تز مرغیست کوچك که نیکو نمی پرد و در گلستانست • (۱۰) در اصل ۳۵ « خوبی » (۱۱) براز بمعنی زیبائیست (۱۲) در ۲٦ « بخدمت » (۱۳) تیم بمعنی خان و خانه وکاروانسراست (۱٤) واتگر پوستین دوز باشد •

بساکسا[۱] که جوین[۲] نان همی نیابدسیر[۳]
بساکسا[۱] که بره‌است[٤] وفرخشه[٥] برخوانش[٦]
۱-۲۵-۲٦-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-٤۳-۷۱

بت اگر[۷] چه لطیف دارد نقش
نزد[۸] رخسارهٔ تو هست[۹] خراش[۱۰]
۲۵-۳۵-٤۳

از چه تو به نکند خواجه که هرجا که بود
قدحی[۱۱] می بخورد راست کند زودهراش[۱۲]
۲۵(۱۳)-۳۵

---

(۱۵) در ۲٦ « واتگران آمد » (۱٦) تیماس بیشه و نیستان باشد (۱۷) در۲٦ بنام ابوالعباس آمده است (۱) در ۲۷ « بساکسان » (۲) در۱ و۲٦ و۲۷ « جوی » و در ۷۱ « چون » (۳) در ۲۹ « نیا بد سبز » (٤) در ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ « بره هست » (٥) فرخشه و فرخشت قطایفست یعنی نانی که از نشاسته و لوزینه بپزند و در ۲۷ « برخشه » با آنکه لغت را « فرخشه » ضبط کرده و در ۳۰ « تره » بجای « فرخشه » و در ۲٥ « بسا کسا که بره و فرخشت » و حال آنکه لغت را « فرخشه » ضبط کرده و در ۲۹ و ۳٤ « بره فرخشه است » و در ۲٦ و ۲۷ « بره است و فرخشه است » (٦) در ۲۸ و ۳۰ و ۳۱ و ٤۳ و ۷۱ دو مصرع پس و پیش آمده (۷) در ۳٥ « بنگرار » (۸) در ۲٥ « ببرد ورخسان توهست خراش » و این ازوزن خارجست (۹) در ۳٥ « بردوزکانش هست » (۱۰) خراش سقط باشد (۱۱) در ۲٥ « قرخی » (۱۲) هراش قی باشد که مستان یا بیماران کنند (۱۳) در ۲٥ بنام ابوشکور آمده است

گرد گل سرخ اندر خطی بکشیدی(۱)
تا خلق جهان را بفکندی(۲) بخلالوش(۳)

۱-۲-۲۵-۲۶-۲۹-۳۱-۳۴-۳۵(۴)-۶۵

بانك کردمت (۵) ای فع (۶) سیمین
زوش(۷) خواندام ترا(۸) که هستی زوش (۷)

۲۵-۳۵

همی تا قطب با حورست(۹) زیر گنبد اخضر
شکر پاشش زیك پله است و از دیگر فلاسنگش(۱۰)

۱

آه (۱۱) از جور این زمانهٔ شوم(۱۲)
همه(۱۳) شادی او غمان(۱٤) آمیغ (۱۵)

۲۵-۲۸-۲۹-۳۰-۳٤-٤۳-۷۱

بس عزیزم(۱٦) بس گرامی شادباش اندرین خانه بسان نوبیوك(۱۷)

۲۵-۲۸-۲۹-۳۰-۳۵-٤۳-۷۱

---

(۱) در ۱ و۲ و۲٦ و ۲۹ و ۳۱ « برگرد گل سرخ کشیده خط سبزی » ودر ۳۵ « در گرد گل سرخ تو خطی بکشیدی . (۲) در ۲ و ۲۸ « بفکند » (۳) خلالوش غلغل و آواز گور باشد (٤) در ۳۵ بنام فردوسیست (!) (۵) در ۳۵ کردست (٦) در اصل ۲۵ چنینست وظاهرا باید فع باشد که بمعنی بت است و جوان خوب صورت باستعاره ودر ۳۵ ت (۷) زوش تند و سخت طبیعت (۸) در ۲۵ « خوابیدم ترا » (۹) با حور بخاری که در هوای گرم از زمین خیزد (۱۰) فلاسنك فلاخنی که از پشم بافند (۱۱) در ۳۰ «آوخ» (۱۲) در ۲۵ ، ای ازین جور بد زمانهٔ شوم (۱۳) در ۳۰ «ابر» (۱٤) بجز ۲۵ درنسخهای دیگر همه جا غنا (۱۵) آمیغ بمعنی آمیخته است (۱٦) در ۲۹ عزیزان (۱۷) بیوك بمعنی عروس باشد و در ۲۵ و ۲۹ نوبهار ، وحال آنکه در ذیل لغت بیوکست .

بادوسه(۱) بوسه رها کن این دل از دردخناك(۲)
تا بمن احسانت (۳) باشد احسن الله جزاك (٤)

۲۵-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱(۵)-۳٤-٤۳-٦٤-۷۱

---

۵ لبت سیب بهشت و من محتاج یافتن را همی نیابم (٦) ویل (۷)

۲۵-۲۹-۳۷

چوهامون دشمنانت پست بادند(۸) چو گردون دوستان والا همه سال

۲۵-۳۵-۳۷

یار بادت توفیق روز بهی با تو رفیق
دولتت باد حریف(۹)[دشمنت]غیشه(۱۰)ونال(۱۱)

۲۵-۳۵

ای شاه نبی‌سیرت ایمان بتو محکم ای میرعلی‌حکمت عالم بتو درغال(۱۲)

۱-۲٦-۲۷-۳۱

---

(۱) در ۲۵ بدوسه (۲) دناك بمعنی خناقست یعنی گرفتگی گلو و در ۲۵ کرم و خبك ودر ۲۷ دل‌درد خباك و در ۲۰ ای ز درد دل خدك و در ٦٤ این دل‌ازگرم‌وخباك ودر ۲۵ لغت را هم خباك ضبط کرده است . (۳) در ۲۵ و ٦٤ تا‌بمنت احسان (٤) در ۲۷ «اجزات (۵) در ۳۱ تنها مصرع اول هست (٦) در ۲۵ «نبینم» (۷) ویل ظفر باشد .
(۸) در ۳۵ «باتا (۹) در ۲۵ حریق (۱۰) غیشه گیاهیست که چون حصیر تابند وجوال کاهکشان از آن سازند . (۱۱) نال بمعنی نی است وریشه هائی که در میان قلم باشد ودر ۳۵ «ناك ودر ۲۵ قول» (۱۲) درغال امن وآسوده است ودر ۲۸ بتوغال» درصورتیکه لغت را درغال ضبط کرده است

اگر امیر جهاندار داد من ندهد چهارساله‌نویدمرا که هست خرام(۱)

۳۵

گر کند یارئی مرا بغم عشق‌آن صنم

بتواند زدود زین(۲) دل‌غم‌خواره‌زنك غم

۴۵-۷۰-(۳)-۷٤

آرزو مند آن شده تو بگور (٤) که رسد نان پاره ایت برم(۵)

۲۷-۲۸-۳۰-۳۵-٤۳-۷۱

که فرغول(٦)پدیدآید(۷) آن‌روز که بر تخته ترا تیره شود (۸)نام

۲۵-۳۵

من بدان (۹) آمدم بخدمت تو که(۱۰)برآید رطب ز کانازم(۱۱)

۲۶-۲۷-۲۸-۳۰-۳۱-۳۵-۷۱

---

(۱) خرام وفای بعهد باشد و در اصل ۳۵ خراب ؛ رجوع شود بیاد داشت ۱۳ صحیفهٔ ۱۰٤۹ (۲) در ۷۰ ازاین (۳) در ۷۰ درصدر این بیت نوشته است : ورودکی بمدن این بحر غزل گفته ومطلعش اینست » (٤) در ۳۰ بکرم (۵) رم گوشهٔ اندرون وبیرون دهانست و در ۲۷ پاره است بیزم ودر ۳۵ ر کی رسد نان پارهٔ یك رم

(٦) فرغول تاخیر ودفع‌الوقتست (۷) در ۳۵ فرغول برتابد » ودر هر صورت دروزن درست نیست (۸) در ۳۵ رسیاه (۹) در ۲۷ «مزیدان (۱۰) در ۲۶ و ۳۰و۳۱ و۳۵ تا

(۱۱) کاناز خوشهٔ رطب باشد و در ۲۵ در صحیفهٔ ۳۸ درکلمهٔ کنز گوید: کنز و کانازبن خوشهٔ رطب باشد » ودر ۷۱ نیزبن خوشهٔ رطب

بامها را فرسب (۱) خرد (۲) کنی از گرانیت (۳) گر شوی بربام (٤)

۲۷ـ۳۵ـ۳۷ـ۷۱

---

۶ بت پرستی گرفته ایم همه این جهان چون بتست و ماشمنیم (۵)

۲۵ـ۲۹ـ۳٤

هنوز با منی واز نهیب رفتن تو بروز وقت شمارم بشب ستاره شمارم

۱۲

بررخ هزار زهرهٔ ثامور (٦) برشکفت ایدون ز باغ قطرهٔ شبنم نیافتم

٦۳

تا درگه او یابی مگذر بدر کس زیرا که حرامست تیمم بلب یم (۷)

---

(۱) فرسب تیر زرك بام باشد که بام بر آن باشد و دکل کشتی (۲) در ۲۷ « بام وافرسب جمله خورد » . (۳) در ۲۷ « ازگرانی اگر » ودر ۳۵ « از گرانیت اگر » . (٤) در ۲۷ دو مصرع بس و پیش آمده ونام شاعر نیست ودر ۷۱ :

از گرانی اگر شوی بر بام بام وافرسب جمله خردکنی

(۵) شمن بت پرست باشد

(٦) در اصل چنینست واصلاح آن ممکن نشد (۷) این بیت را عثمان مختاری غزنوی تضمین کرده است در قصیده‌ای بدیع مطلع :

شد چشم من ازنامهٔ معشوق پر از نم دید از اثر خامهٔ او قامت من خم

واگرچه نام رودکی را نمی آورد ولی چون پیش ازین بیت گوید :

بیتیست بدین قاعده استاد عجم را کان بیت بمدح تومتین آمد ومحکم

وگذشته ازآنکه از پیشینیان مختاری جز رودکی کسی نیست که شایستهٔ عنوان « استاد عجم » باشد روش شعر نیز بسخن رودکی مانده تراز دیگرانست . تیمم بلب یم حرامست مثلیست سایر مانند این مثل « تیمم باطلست آنجا که آبست » یعنی تا چیز بهترهست ببدتر نباید خرسند شد واین مثل را انوری نیز درمدیحه آورده وگفته است :

خدمت چرخ جز بدرگه تو چون تیمم بساحل یم باد

(دیوان انوری چاپ تبریز ۱۲٦٦ — ص ٦۸) و قطعا این مضمون را از بیت رودکی برده است .

بسی خسرو نامور پیش ازین　　شد ستندزی ساری وساریان(۱)
۷۱ـ۳۰(۲)

از پی الفغده (۳) و روزی بجهد (٤)
جانورسوی سپنج(٥)خویش جویان ودوان
۲۶

یکی آلوده ای(٦) باشد که شهری را بیالاید
چو(۷)ازگاوان یکی باشد که گاوان را کندریخن(۸)
۷۱ـ٤۳ـ۳٤ـ۳۱ـ۳۰ـ۲۹ـ۲۸ـ۲۷ـ۲٥

گر همه نعمت یك روز بما بخشد　　ننهد منت برماوپذیرد(۹)هن(۱۰)
۱ـ۲٦ـ۲۷ـ(۱۱)

هرگز نکند سوی من خسته نگاهی　　آرنك(۱۲)نخواهدکه شودشاد دل من
۲٦ـ۲۷ـ٤۳ـ۷۱

---

(۱) ساری وساریان نام دوشهرست یکی در مازندران ودومی درغرجستان ودر ۷۱ « ساری ـ اریان　(۲) در ۷۱ نام شاعر نیست
(۳) الفغده بمعنی اندوخته باشد　(٤) در اصل چنینست ولی در وزن یك « فاعلاتن فع » کم دارد　(٥) سپنج اینجا بمعنی چرا گاهست　(٦) در ۲٥ و ۳٤ «آلوده کس»　(۷) در ۲۸ « که »　(۸) ریخن شکم نرم شده باشد و ظاهراً گاو ریخن مثل بوده است چه سوزنی گفته است :

چو گاو ریخن آلوده طبع او در شعر　　همی ترابد آلایش از سرین بسرو

ومضمون این بیت رودکی را سعدی برده است آنجا که گوید :

چواز شهری یکی بی دانشی کرد　　نه که را منزلت باشد نه مه را
اگر گاوی بیفتد در علفزار　　بیالاید همه گاوان ده را

(۹) در ۲۷ « بپذیرد »　(۱۰) هن منت باشد وگمانم که همان من تازیست که فرهنگ نویسان غلط خوانده اند　(۱۱) در ۲۷ تنها مصرع اول آمده است .　(۱۲) آرنك بمعنی هماناست

تیر آلوده بیاری ونهی بر (١) کس من
بوسه‌ای چند بذیرو بزنی (٢)برلس (٣)من
٢٥ (٤)_٣٥

---

٦ گر کس بودی که زی توام بفگندی
خویشتن اندر نهاد می بفلاخن
٢٥

خواسته تاراج گشته سرنهاده بر زبان
لشکرت همواره یافه(٥)چون رمه رفته شبان
٢٥

بآتش درون (٦) بر مثال سمندر   بآب اندرون بر مثال نهنگان
٢٥

گیتیت چنین آید (٧)گردنده بدینسان هم(٨)
هم باد برین آید (٩) وهم باد فرودین (١٠)
٧١_٤٣_٣٥_٣٠_٢٨

---

(١) در ٢٥ بر (٢) در٢٥ ترویبردهی (٣) نس مصم اول نوریاشد که اندرون وبیرون دهاست (٤) در٢٥ مم مهستی آمده است (٥) یاوه بهوده ویاوه است . (٦) در اصل درو و پیداست که باید درون باشد چنانکه لازمهٔ ترصیع با مصرع دوم و لازمهٔ معنی شعرست .
(٧) در ٣٥ آمد * (٨) دردر٣٠ چیست ودر نسخهای دیگر همه جا چنین آیدوگردنده بدینسان هم ودر ٣٥ بدینسان وکلمهٔ هم افتاده است ودر ٧١ گیتیت چنین آید وگردنده بدینسان (٩) در٣٠ آمد ودر٣٥ باد بر رزین آید وگوید باد بر رزین باد صبا بود ولی گویا کلمهٔ برین وفرودین باشد از زبر وفرود بمعنی بالا و پائین (١٠) در ٣٠ بوردین» ودر ٧١ «فروردین ودر٤٣ فوردین ودر٣٥ فروردین ، رجوع شود یاد داشت بالا .

بچنگال قهر تو درخصم بددل بودهمچوچرزی(۱)بچنگال‌شاهین

۸_۴۳_۷۱

از آن کوزا بری باز کردار (۲) کلفتش (۳) بسدین و تنش‌زرین

۲۵

ای خریدار من ترا بدو چیز
بتن و جان و مهر داده ربون (۴)

۲۵_۲۹

خر نماند ور بماند این جهان گوید بروی
با سمندر کینه دارد همچو باد حدران (۵)

۶۵

گرفته روی دریا جمله کشتی های برتو (۶)
زبهر(۷)مدح‌خواهات‌زشروان تاباآبسکون(۸)

۱_۲۶_۲۷_۳۱

---

(۱) چرز پرنده ایست که چرخ و باز و مانند آن شکار کنند که گوشت آن بسیار گوارا ونارکست وآنرا چل بز خوانند، (۲) در اصل چنینست و معنی درست از آن بر نمی آید (۳) کلفت منقار مرغ نست (۴) ربون پیش مزدست (۵) دراصل چنینست واصلاح آن ممکن نشد (۶) در ۲۷ نورتو (۷) در ۲۷ دبهر، (۸) آبسکون نام دریای خزر ونام جزیره‌ای که در آن بوده است

آن رفت کتان خویش (۱) من رفتم و پردختم
چون گرد بماندستم (۲) تنها من واین باهو (۳)

۲۵_۳۵

چرا عمر کرکس دوصدسال ویحك نماند فزون تر ز سالی پرستو (٤)

۲۵_۳۵

عاجز شود از اشك و غریو من هر ابر بهار گاه بـا بختو (٥)

۲۵_۲٦_۲۷

ماه تمامست روی دلبرك من وزدوگل سرخ اندرو پرکاله (٦)

۳۵

خوش آن (۷) نبید (۸) غارچی (۹) با دوستان یکدله
گیتی بآرام اندرون (۱۰) مجلس ببانك وولوله (۱۱)

۲۵ (۱۲) ـ۲٦ (۱۳) ـ۲۷ (۱۳) ـ۲۹ (۱۳) ـ۳۰ـ۳۵ (۱۳) ـ۷۱

---

(۱) در ۳۵ « از رخت وکیان وخود (۲) در ۳۵ « نماند ستم
(۳) با هو دستواروعصا که در راهها دارند وشبانان نیز دارند (٤) پرستو خطاف و چلچله است ویرستوك نیز گویند (٥) بحتو تندرو رعد باشد ودر ۲٦ « بخنو » (٦) پرکاله وصله وپاره‌ای که برجامه زنند واین مصرع نادرست ودر وزن نیز مغشوشست (۷) در ۲۵ « خوشا (۸) در ۲٦ « زین خوش نبید » ودر ۳۵ « چون نه بیند (۹) غارچی شراب صبوحی و شرابی که درکوزه خورند و ۲۵ غارج درلغت و غارجی در شعر (۱۰) در ۲۵ « اندرو (۱۱) در ۲۵ و ۷۱ بانك ولوله (۱۲) در ۲۵ بنام عرامی آمده است و شاعری بدین نام در هیچ کتاب دیگر نیست و شاید ابوالعباس عباسی بوده باشد که بدین گونه تحریف شده (۱۳) در ۲٦ بنام ابوسلیك گرگانیست ودر ۲۷ و ۲۹ و ۳۵ بنام شاکر بخاری آمده وگویا از شاکر بخاری باشد و نه از رودکی زیرا که این بیت بهمان وزن و قافیت و مضمون بنام وی در ۲۵ و ۳۵ ضبط آمده است :

مجلس پراشیده همه میوه خراشیده همه زر بپاشیده همه نقل گران کرده یله
وبامطابق ضبط ۲۵ مصرع دوم بدین گونه است : « هرروی پاشیده همه برچاکران کرده یله »

بجای هر گرانمایه فرومایه نشانیده
نمانَدست سار(۱) اوی وکرهٔ اوت مانیده
۳۰ـ۲۵

گر نعمهای(۲) او چو چرخ دوان همه خوابست و باد باد فره(۳)
۳۰

در(٤) راه نشاور دهی دیدم بس خوب
انگشتهٔ(٥) او را نه عدد(٦) بودونه مره
۷۱ـ٤۳ـ۳٤ـ۲۹ـ۲۸ـ۲۷ـ۲٥

یکسو نهمش(۷) چادر یکسو نهمش موزه
این(۸) مرده(۹) اگر خیزدورنه من وجلغوزه(۱۰)
۷۱ـ٤۳ـ۳٥ـ۳۱ـ۳۰

بتکك از آن گریدم این کازه(۱۱) کم عیش نیك ودخل بی اندازه
۳٥

---

(۱) سارایجا بمعنی شتر است ودر اصل ساوی (۲) دراصل جنینست (۳) باد فره مخفف باد افره و بادا فراه بمعنی کیفر وجزاست (٤) در ۲٥ ر (٥) انگشته مشتق از انگشت چوبی باشد که برزگران خرمن را بدان باد دهندو امروز سه شاخه وپنجه گویند و نیز بمعنی برزگر وانگرست ودر ۲٥ و ۷۱ انگشبه ودر ۲٥ در صحیفه ۳۸ درکلمهٔ کشورز آمده است که نشاورز و انگشبه برزگر باشد وهمانجا درکلمهٔ اکشته گوید: اکسه و مدری و پنج انگشت افزاری باشد که برزگران دارند وکاه را بدان باد دهند تا از هم جدا شود ودر ۷۱ گوید درفرهنگ شای قرشت آمده بوزن نربسته (٦) در ۷۱ آنرا نعدد (۷) در ۳٥ کشمش (۸) در ۳٥ وین (۹) در ۳٥ موزه (۱۰) جلغوره وچلغوزه باردرخت صنوبر ست (۱۱) کازه کوهه باشد ازبهر باران وسایه وخرپشته وصومعه ولی معنی این مصرع معلوم نیست

ای خون دوستانت بگردن مکن بزه (۱)
کس برنداشته است بدستی دوخربزه (۲)

۱ ۳۰_۷۱

بزرگـان جهان چون گردبندن (۳) تو چون یاقوت سرخ اندرمیانه (٤)

۲۵_۲۷_۲۸_۲۹_۳۱_۳۳_٤۳_۷۱

زلفینك او نهاده (٥) دارد بر گردن هاروت زاولانه (٦)

۲۵_۳٥ (۷)

ای بار خدای ای نگار فتنـه ای دین خردمند (۸) را تورخنه

۳٥

ای دریغ آن حر هنگام سخا حاتم فش (۹)
ای دریغ آن گو (۱۰) هنگام وفا (۱۱) سام گراه (۱۲)

۲٥

---

(۱) بزه جور وحیف وگناهست (۲) مثل معروفست که هنوز گویند بایك دست دو هندوانه برنتوان داشت (۳) گرد بندن را فرهنك نویسان بمعنی گردن بند ضبط کرده و این بیت را شاهد آن آورده اند ولی هیچ دلیل ندارد که نون گردن پس از بند آید و بند در میان دال و نون گردن واقع شود و ممکنست که در اصل بندگردن بوده بجای گردن بند و کاتبان تحریف کرده باشند ، در ۷۱ گردبندند (٤) در ۷۱ اندر مثلث»(؟) (٥) در۳٥ برنهاده (٦) زاولا نه بندآهن ویك پاره که بر پای زندانیان نهند و جعد مرغول (۷) در ۳٥ بنام خسروی آمده است (۸) دراصل خردمندان و آن از وزن خارجست (۹) فش بمعنی مانند وش و از ادات تشبیه است (۱۰) گو بهادر و پهلوان (۱۱) دراصل ۲٥ چنین آمده و شاید در اصل وغا بوده باشد (۱۲) گراه بمعنی گرایست و گراینده ومانند است و از فعل گرایستن و گراییدن می آید و شاید در اصل گرای بوده باشد.

از مهر او ندارم بی خنده کام و لب تا سرو سبز باشد و بار آورد پده(۱)
۳۵

مهر خواهی زمن و بی مهری
هده (۲) جوئی (۳) زمن و بیهده ای (٤)
۷۱-۳۵

هفت سالار کاندرین فلکند همه گرد آمدند دردو وداه (٥)
۲۹-۲۷-۲۵

نیست از(٦) من عجب که گستاخم(۷) که تو کردی باولم (۸) دسته (۹)
۷۱-٤۳-۳٤-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۵

ندارد مثل فرزانه بفرزند و ابن هرگز
نبرد نسل این هردو نبرد سل فرزانه
٦۷

---

(۱) پده درختی باشد سبز که هرگز هیچ بار نیاورد (۲) هده حق باشد
(۳) در ۷۱ خواهی (٤) بیهده باطل است (٥) داه همان
ده است در عدد و دو و داه یعنی دوازده و هفت سالار یعنی هفت ستاره
و دو و داه یعنی دوازده برج
(٦) در ۳۰ بر (۷) در ۲۵ نگستاخی و در ۳٤ من
بو عجب گستاخی و این از وزن خارجست (۸) در ۲۵ که
توام داده ای باول دسته و این از وزن خارجست و در ۲۸ و ٤۳
در اولم دسته (۹) دسته مردم گستاخ کرده باشد و در ۳۰ وسته

منم خوکرده بربوسش چنان‌چون باز برمسته(۱)
چنان‌بانگ آرم(۲)ازبوسش‌چنان چون بشکنی‌پسته
٣٤-٢٩-٢٥

ایا (۳)خورشید سالاران گیتی سوار رزم ساز و گرد نستوه (٤)
٤٣-(٥)٣٥-٣٤-٢٩-٢٥

گه در(٦) آن کـندز (۷) بلند نشین
گه‌بدین(۸)بوستان(۹) نظر بگشای(۱۰)
٧١-٤٣-٣٤-٣٠-٢٩-٢٨-٢٧-٢٥

زر خواهی و ترنج اینك ازین دو رخ من
می خواهی وگل ونرگس ازآن دورخ جوی
٧٧-٧٤-٤٥

ازو بی‌اندهی بگـزین وشادی باتن آسانی(۱۱)
بتیمار(۱۲)جهان‌دل‌راچرا باید که‌بخسانی(۱۳)
٧١-٣٤-٣٠-٢٩-٢٨-٢٥

---

(۱) مسته خورش شکره باشد
(۲) در ۲۹ بانك آری نو
(۳) د ۲۵ ابا
(٤) نستوه کسی که در جنگ روی نگرداند و بکوشد
(٥) در ٣٥ نام شاعر نیست
(٦) در ۲۵ و ۲۷ بر
(۷) کندز مخفف کهن‌دز و کهن‌دژ یعنی قلعهٔ کهن و قهندز معرب آنست
(۸) در ۲۵ و ۲۷ و ۳۰ و ۷۱ ، درین
(۹) در۲۵ بوستان چشم گشای
(۱۰) در٣٤ نظر گشای» و در ۲۷ گشا
(۱۱) در ۲۸ شادی و تن‌آسانی و در ۳۰ شادی بین آسانی
(۱۲) در ۳۰ «نه تیمار و در ۲۸ باندوه
(۱۳) بخسانی یعنی پژمرده کنی از فعل خسانیدن و در ۳۰ بخشانی

شدم (۱) بسر بدینسان وتوهم خود نه‌جوانی
مراسینه(۲) پرانجوخ(۳) وتوچون چفنه(٤) کمانی
۳۵-۳٤-۲۹-۲۵

ای مایهٔ خوبی و نیك نامی روزم ندهد بی تو روشنائی
۳۵

آمد این نو بهار توبه شکن پرنیان گشت باغ وبرزن و کوی
۲۵

شاعر شهید و شهره فرالاوی وین دیگران بجمله همه راوی
۳۳

آهو زتنگ کوه بیامد بدشت و راغ
برسبزه باده خوش بود اکنون اگر خوری
۳۵

من کنم پیش تودهان(۵) پرباد تازنی برابم(٦) توزا بگری (۷)
٤۳-۳۷-۳۱-۲۷

---

(۱) در ۳۵ من شدم و البته از وزن خارجست
(۲) در ۳۵ واکهست سینه
(۳) انجوح پوست چین گرفته باشد
(٤) در ۳۵ چنین سخت
(۵) در ۳۷ من دهان پیش تو کنم
(٦) در ۲۷ بکم ، در ۳۱ کیم و در ۲۸ رخم
(۷) زابگروزا بغر آن باشد که دهان پر باد کنند و دست بر آن زنند تا باد بجهد و در ۲۸ زابگرا

باغ ملك آمد طری از (۱) رشحهٔ كلك وزیر
زآنك افشك (۲) می كندمر (۳) باغ وبستان‌را طری
۲۶_۲۷_۳۱

چه (٤) نیکو سخن گفت یاری (٥) بیاری
که تا کی کشیم از خسر (٦) ذل و خواری
۲۶_۳۱

از خرو پالیك (۷) آنجای رسیدم که همی
موزهٔ چینی (۸) می‌خواهم (۹) و اسب تازی
۲۵_۲۷_۲۸_۲۹_۳۱_۳٤_٤۳_۷۱

بجمله خواهم یك ماهه (۱۰) بوسه ازتوبتا
بکیچ کیچ (۱۱) نخواهم که‌فام من (۱۲) توزی (۱۳)
۲۵_۲۹ (۱٤)_۷۱

مرا باتو بدین باب تاب نیست که توراز به‌از من‌بسر بری
۲۵

---

(۱) در ۲۷ طراز (۲) افشك شبنم باشد (۳) در ۲۷ «در»
(٤) در ۲٦ چو، (٥) یاری دوزن که درخانهٔ یك‌مرد باشند یك دیگر را یاری خوانند. (٦) خسر پدر زن را گویند (۷) پالیك پای افزار چرمین است و در ۲۵ پالیك و در ۲۷ پالنگ و در ۳۰ نیز پالنگ است و بمعنی پای لنگ گرفته (۸) در ۲۷ چین‌چین (۹) در ۲۹ و ۳٤ چینی تو خواهم (۱۰) در ۷۱ یکساله (۱۱) کیچ کیچ یعنی بهره بهره و در ۷۱ خرد و اندك (۱۲) فام همان وامست که قرض باشد (۱۳) توزی از توختن بمعنی گزاردن و در ۷۱ وام من توزی
(۱٤) در ۲۹ نام شعر نیست

ای آنکه من از عشق تو اندر جگر خویش
آتشکده دارم سد(۱) و بر هر مژه‌ای ژی(۲)

۲۵-۲۷-۲۸-۲۹-۳۱-۳٤-۳۳-٤۳-۷۱

جز برتری ندانی گوئی که آتشی جز راستی نجوئی مانا ترازوی(۳)

کار بوسه چو آب خوردن شور بخوری بش تشنه تر گردی(٤)

۵۸-٦٤-٦٦

---

(۱) سد همان صدست در شمار (۲) ری آبگیر باشد و در ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ هر مره صد ری ودر ۷۱ هر مره صدژی (۳) این بیت را فرخی درقصیده ای بدین مطلع :

ای قصد تو بدیدن ایوان کسروی اندیشه کرده ای که بدیدار آن روی

در مدح خواجه ابوالقاسم حسن تضمین کرده است و گوید :

یك بیت شعر یاد کنم زانکه رودکی گر چه ترا نگفت سزاوار آن توی

و پس از آن این بیت را آورده است .

(٤) در ۵۸ بخوری تشنه بیشتر گردی و این بیت در کتاب احیاءالملوك در تاریخ سیستان (نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ ملی ص ۵ رو و ۵ پست) بنام فرخی آمده و در فصل شعرای سیستانی چنین گوید : دیگر استاد فرخی که از غایت اشتهار محتاج بوصف نیست و دیوان او مشهورست ، از اشعار آبدار او که تمامی منتخب اهل ادراکست این بیت نوشته می شود : بیت

کار بوسه چو آب خوردن شور بخوری بار تشنه تر گردی

اما در هیچ یك از نسخهای دیوان فرخی این بیت نیست .

باب چهارم

ابیات پراکنده از مثنوی بحر رمل

منظومهٔ کلیه و دمنه

هر که نامخت از گذشت روزگار (۱)

نیز (۲) ناموزد ز هیچ آموزگار (۳)

٤٥ـ٥٠ـ٥٢ـ٥٨ـ٦٤ـ٧٤ـ٧٧

---

(۱) در ٦٤ هر که نا محنت گذشت از روزگار

(۲) در ٤٥ و ٥٠ و ٦٤ نیز .

(۳) ابو شکور بلخی این مضمون را از رودکی برده و گفته است :

مگر پیش بنشاندت روزگار — که به زو نیابی تو آموزگار

وفردوسی نیز گفته است :

یکی نغز بازی کند روزگار — که بنشاندت پیش آموزگار

و البته فردوسی بهر دو بیت رودکی و ابو شکور نظر داشته است . مولف سلم‌السماوات تاریخ نظم این منظومهٔ کلیله و دمنه را در حدود سال ۳۲۰ آورده است (مقاله آقای محمدعلی تربیت بعنوان موسیقی و موسیقی شناسان ایران در شمارهٔ ۸ مجلهٔ گنجینهٔ معارف ـ تبریز ـ سرطان ۱۳۰۲ ـ ص ۷) . شیخ بهائی در کشکول (چاپ‌طهران ۱۳۱۹ (چاپ حاج نجم‌الدوله) ص ٤٥٥) در باب کلیله و دمنه می نویسد : هم چنین رودکی در سنهٔ ۳۳۰ و اند کلیله و دمنه را باسم امیر نصر سامانی دردوازده هزار بیت بنظم آورد وصلهٔ وافر یافت ببحر رمل مسدس و این شعر از آنجاست :

هر که نامحت از گذشت روزگار — هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار "

ولی پیداست که در رقم ۳۳۰ اشتباه شده زیرا که رودکی در ۳۲۹ درگذشته و می بایست ۳۲۰ و اند باشد . چنانکه درفرهنگ‌جهانگیری و فرهنگ انجمن‌آرای ناصری در صدر یکی از ابیات این منظومه (بیت ٦٦٤ که پس ازین خواهدآمد) نوشته شده این مثنوی دوران آفتاب نام داشته است .

از خراسان بروز (۱) طاوس وش (۲)
سوی خاور می خرامد شاد وکش

مهر دیدم بامدادان چون بنافت
ازخراسان سوی خاور می‌شتافت
۲۶ (۲)_۳۱ (۳)_۳۵ (٤)_٤۳

شب زمستان بود کبی (۵) سرد یافت
کرمکی (٦) شب تاب نا گاهی بتافت
کپیان (۷) آتش همی پنداشتند
پشتهٔ آتش بدو (۸) بر داشتند
۲۵_۲۹_۳٤_۳۵

آن گونج (۹) و آن شکر (۱۰) برداشت پاك
وندر آن دستارآن زن بست (۱۱) خاك
آن (۱۲) زن از دکان فرود آمد چو باد
پس (۱۳) فلرزنگش (۱٤) بدست اندرنهاد

---

(۱) بروز جامهٔ سنجاب و دامن و سر آستین ۲ وش بمعنی مانند و طاوس وش یعنی مانند طاوس (۳) در ۲٦ و ۳۱ در صدر این بیت نوشته شده که از کتاب دوران آوات رودکیست ٤ در ۳۵ تنها بیت دوم آمده است و نام شاعر ندارد (۵) کبی میموست و در ۳۵ بود و کبی (٦) در ۳۵ کرمك » ۷ در ۳۵ کپانش (۸) در ۲۹ و ۳٤ هیزم برو و در ۳۵ هیزم بدو ۹ گرنج بمعنی برنجست (۱۰) در ۲۵ و ۲٦ و ۲۷ و ۳۰ و ۳۱ شکرش (۱۱) در ۳۰ زیست » و در ۲٦ وندرون دستار زن بر بست (۱۲) در ۲۵ این » (۱۳) در۲٦ آن ۱٤ فلرزنك هر چه درازاری یارکوئی بندند و فلرز نیز گویند

مرد(۱) بگشاد(۲) آن فلرزش(۳) خاك دید
کرد زن را بانگ و گفتش(٤) ای پلید
۲۱-۲۵-۲٦-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳٤-۳۵-٤۳-۷۱(۵)

دمنه را گفتا که تا این بانگ چیست
با نهیب و سهم این آوای کیست

دمنه گفت اورا جزین آوا دگر   کار تو نه هست و سهمی بیشتر
آب هرچه بیشتر(٦) نیرو کند(۷)   بندروغ(۸) سست بوده(۹) بفگند(۱۰)
دل گسسته داری از بانگ بلند   رنجکی باشدت و آوار گزند
۱۵-۲٦(۱۱)-۲۸(۱۱)-۲۹-۳۰(۱۱)-۳۱(۱۱)-۳٤-٤۳(۱۱)
۷۱(۱۱)

گفت هنگامی یکی شهزاده بود   گوهری و پر هنر آزاده بود

۱ در ۲۵ و ۲٦ و ۳۵ شوی   ۲ در ۳۰ بگشود
۳ فلرز بهمان معنی فلرگ است   ٤ در ۲۵ گفتا و در ۳۵ بانگ گفتش ۵ در ۷۱ یکجا بیت ٦٦۹ آمده شاهد کلمهٔ فلرك و جای دیگر بیت ٦٦۸ شاهد کلمهٔ گرنج .   ٦ در ۲٦ و ۳۱ و ۷۱ هرچه کمتر
۷ در ۳۱ آب هرچه کمتر بیرون کند و در ۳۰ بیشتر بیرون کنند   ۸ بندروغ سه پایه ای که در آب گذارند تا آب از آن بگذرد   ۹ در ۲۸ و ۳۰ و ۷۱ سست گشته و در ۲٦ و ۳۱ سست باشد   ۱۰ در ۳۰ بفکند   (۱۱) در ۲٦ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۱ و ٤۳ و ۷۱ تنها بیت سوم آمده است

شد بگرمابه درون یك روز(۱) غوشت(۲)

بود فربی(۳) و کلان(٤) و خوب گوشت(۵)

۱_۲۵_۲۶_(٦)۲۷_(٦)۲۸_(٦)۲۹_۳۰(٦)_۳۱(٦)_۳٤_۳۵(٦)

۳۷(٦)_٤۳(٦)

بانك زله(۷) کرد خواهد کر گوش(۸)

وایچ (۹) ناساید بگرما از خروش

بر زند آواز دو نانك بدست بانگ[۱۰] دونانك[۱۱] سه چند آوای هست

۲۵_۲٦_۲۷(۱۲)_۳٤_٤۳(۱۲)_۷۱(۱۲)

وز [۱۳] درخت اندر گواهی خواهد اوی [۱٤]

تو بدانگاه [۱۵] ازدرخت اندر بگوی [۱٦]

---

۱) در ۱ و ۲٦ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۵ و ٤۳ اسد

۲ غوشت برهنه و در ۲۷ غوشك با آنکه لغت را غوشت ضبط کرده است ___ ۳ در ۲٦ فربه و هر دو یك معنیست ٤ در ۲۷ کلال ۵ در ۱ و ۲٦ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۵ و ۳۷ کلان بسیار گوشت و در ۳۷ شد بگرمابه درون اسد غوشت بود فربه کلان بسیار گوشت و پیداست که نادرستست ٦ در ۲٦ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۵ و ۳۷ و ٤۳ تنها بیت ٦۷٦ آمده است

۷ زله پرنده ای که در گرمای بسیار آید و آواز دارد و جزد گویند

۸ در ۲۷ و ٤۳ گر بخواهی کرد گوش و در ۷۱ کر نخواهد کرد گوش ؟ ۹ ایچ همان هیچ است و در ۲۷ و ٤۳ زانك

۱۰ در ۲٦ و ۲۷ زانکه و در ۳٤ وآنچه

۱۱ در۲۵ بنگش ۱۲ در۲۷ و٤۳و۷۱ تنها بیت ٦۷۷ آمده است

۱۳ در ۳۵ از ۱٤ در ۳۵ او ۱۵ در ۳۵ بنا گه ۱٦ در ۳۵ بگو

کان[۱] تبنگوی[۲] اندرو[۳] دینار بود
آن ستد زیدر[۴] که نا هشیار[۵] بود
۲۵-۲۶[۶]-۲۹-۳۵

هم چنان کبتی[۷] که دارد[۸] انگبین
چون بماند[۹] داستان من برین[۱۰]

کبت ناگه بوی نیلوفر بیافت — خوشش آمد سوی نیلوفر شتافت
تا چو شد درآب نیلوفر نهان — او بزیر آب ماند از ناگهان
۲۵[۱۱] ۲۷-[۱۱] ۲۸-[۱۱] ۳۰[۱۱] -۳۱[۱۱] -۳۵[۱۲] -۴۳[۱۱]
۷۱[۱۱]

هیچ شادی نیست اندر این جهان — برتر از دیدار روی دوستان
هیچ تلخی نیست بر دل تلخ تر — از فراق دوستان پر هنر
۷۲

تا جهان بود از سر آدم فراز — کس نبود از راه دانش بی نیاز
مردمان بخرد اندر هر زمان — راه دانش را بهر گونه زبان
گرد کردند و گرامی داشتند — تا بسنگ اندر همی بنگاشتند

---

۱) در ۳۵ آن ۲) تبنگوی صندوق باشد و در ۳۵ تبنگو
۳) در ۲۶ آن تبنگو کاندرو» ۴) در ۳۵ زاید و البته راء در نسخه ساقط شده است ۵) در ۲۶ سندو رانداو که تا بسیار بود
۶ در ۲۶ تنها بیت ۶۸۰ آمده است ۷) کبت مگس انگبین باشد و در ۳۵ درین مورد کبتی و در بیت ۶۸۲ کبب آمده است
۸ در ۲۵ گذارد ۹) در ۳۵ نماند ۱۰) در ۳۰ و ۳۵ بدین
۱۱) در ۲۵ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۵ و ۴۳ و ۷۱ تنها بیت ۶۸۱ آمده است ۱۲) بیت ۶۸۲ و ۶۸۳ تنها در ۳۵ آمده ودرنسخهای دیگر نیست

دانش اندر دل چراغ روشنست | وز همه بد بر تن تو جوشنست
۷۲_۵۶ [۱]

آنك رادانم که‌اویم [۲] دشمنست | ور روان پاك بد خواه منست
هم بهر گه دوستی جویمش من | هم سخن باهستگی گویمش من
۷۳_۵۶

آفریده مردمان مر رنج را | بسته کرده جان رنج آهنج [۳] را
۲۵

شاه دیگر روز [۴] باغ [۵] آراست خوب
تحفه ها (۶) بنهاد و برگسترد بوب (۷)
۲_۲۱_۲۵_۲۶_۲۷_۲۸_۲۹_۳۰_۳۱_۳۴_۳۵_۴۳_۷۱

خود ترا (۸) جوید همه خوبی و زیب
هم‌چنان (۹) چون‌توجیه (۱۰) جویدنشیب (۱۱)
۲۵_۲۶_۲۷_۲۸_۲۹_۳۰_۳۱_۴۳_۷۱

---

۱ در ۷۲ بیت ۶۸۹ نیست ۲ در ۷۲ آنم ۳ آهنج و هنج بمعنی کشیده بود ۴ در ۲۱ بار و در ۲ روز دیگر شاه ۵ در ۲۶ و ۲۷ بزم ۶ در ۲ و ۲۷ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۵ تخت ها ۷ بوب بساط و فرشست
۸ در ۲۶ و ۲۷ و ۲۹ و ۳۱ مرترا ۹ در ۲۶ و ۲۷و ۳۱ آن چنان (۱۰) توجیه سیل باشد و در۲۵ و ۲۷ و ۷۱ نوجیه و در ۲۶ و ۲۸ وجیه و در ۲۸ و ۴۳ در هر دو لغت یعنی در نوجیه ودر توجیه ضبط شده است (۱۱)نشیب سرازیری

اندر آمد مرد بازن چرب چرب / گنده پیر از خانه بیرون شد بترب(۱)

۲۵

پس تبیری(۲) دید نزدیك درخت / هرگهی بانگی بجستی تند و سخت

۹۲ — × (۳)

با کرور(٤) و خرمی آهو بدشت(٥) / می خرامد چون کسی کو مست گشت

۲٦ـ۲۷ـ۲۸ـ۳۰ـ۳۱ـ۳٤ـ۷۱

خایگان تو چو کابیله(٦) شدست / رنك او چون رنك پاتیله(۷) شدست

۲۵(۸)

از خورش از خوردن افزایدت رنج / در دمی مینو فراز آردت و گنج

۲۵

آمد این شبدیز با مرد خراج / در بجنبانید با بانك و تلاج(۹)

۲۵

---

(۱) ترب حیلت و زباندانی باشد (۲) تبیر و تبیره دهل و کوس و طبل و نقاره (۳) از مقالهٔ آقای محمد علی تربیت بعنوان موسیقی و موسیقی شناسان ایران ، در مجلهٔ گنجینهٔ معارف شمارهٔ ۸ تبریز سرطان ۱۳۰۲ ص ۷ (٤) کروز شادی و طرب (٥) در ۲۷ بدست و در ۷۱ . آیدبدشت (٦) کابیله هاون چوبی باشد

(۷) پاتیله دیگ دهان فراخ (۸) این بیت در ۲۵ بنام طیان آمده است ولی چنان می نماید که از همین منظومهٔ رودکی باشد

(۹) تلاج بانك و مشغله است و این بیت در ۲۵ بنام طیان مرغزی آمده ولی چون بوزن وسیاق کلیله و دمنهٔ رودکیست ممکنست که در ۲۵ اشتباهی شده باشد

دست و کف و پای پیران پر کلخج (۱)

ریش پیران زرد از بس دودنخج (۲)

۲۵

گفت خیز (۳) اکنون تو سازره بسیچ (٤)

زفت بایدت ای پسر ممغز (۵) تو هیچ

۲۵

کرد روبه یوز واری (٦) یك زغند (۷)

خویشتن راز آن میان بیرون (۸) فگند

۷۱-٤۳-۳۷-۳۵-۳۱-۲۹-۲۸-۲۷-۲۵

ازفراوانی (۹) که خشکامار (۱۰) کرد زان نهان مرمردرا (۱۱) بیدار (۱۲) کرد

٤۳-۳۷-۳۵-۳۱-۲۷

---

(۱) کلخج چرکی و شوخی که بردست و اندام بود
(۲) نخج گیاهی درشت که خاکروبان بدان زمین روبند (۳) دراصل ۲۵ خیر (٤) بسیج از بسیجیدن بمعنی ساختن و آماده کردنست
(۵) در ۲۵ در متن این کلمه مغز و در شعر «ممغز» آمده و گوید: مغز دورسوزی باشد وازین قرار ممغز صیغهٔ نهی آنست از فعل مغزیدن
(٦) در ۳۷ آری (۷) زغند بانك یوز و بانك سهمگین و بیم زده و در ۲۷ و ۲۹ و ۳۵ ژغند (۸) در ۳۷ شد مدد بیرون و قطعا نادرستست و در ۲۵ و ۳۵ شد بدر بیرون؛
(۹) در ۲۷ ازفراوانی (۱۰) خشکامار استسقا باشد (۱۱) در ۳۱ زآن نهانی مرمرا (۱۲) در ۲۷ سیار

گر بزان (۱) شهربا من (۲) تاختند (۳)
من ندانستم چه (٤) تنبل (٥) ساختند

۲۵-۲۹-۳٤-۳۸-٤۳-۷۱

گفت دینی را که این دیبار بود   کین فراکن (٦) موش راپروار بود

۲۵-۲۹-۳٤

مرد دینی رفت وآوردش کنند (۷)
چون همی مهمان (۸) درمن خواست کند

۲۵-۳۵

سرخیٔ خفچه (۹) نگر ازسرخ بید   معصفر گون پوشش او خود سفید

۲۵

چونکه مالیده (۱۰) بدو گستاخ شد   کارمالیده بدو (۱۱) درواخ (۱۲) شد

۲۵-۲۹-۳٤-۳۵

چون کشف (۱۳) انبوه غوغائی بدید   بانك وژخ (۱٤) مردمان خشم آورید

۲۵

---

(۱) گربزطرارست وجرز معرب آست (۲) در ۲۸ و ۲۹ و ۳٤ برمن
(۳) در ۲۵ تاختند (٤) در ۲۹ که (٥) تنبل حیلت
و مکر باشد (٦) فراکن پلید باشد (۷) کسند تر دو سر
و بیل سر کج برزگران باشد (۸) در ۳۵ دنبی
(۹) خفچه شوشهٔ حوب بید یا از سیم یا از زر کشیده
(۱۰) در ۳۵ نالیده (۱۱) در ۳۵ در درستی آمد و
(۱۲) درواخ درستیست (۱۳) کشف لاك پشت باشد
(۱٤) ژخ زخمست

گنبدی نهمار (۱) بر برده بلند نش‌سثون برزیر (۲) ونربرسرش‌دند (۳)
۳۷_۳۵

روز جستن تازیانی (٤) چون نوند (٥)
روز دن (٦) چون شست ساله سودمند
۲٥

زن چو این بشنیده شد خاموش بود
کفشگر کانا (۷) و مردی لوش (۸) بود
۲٥ (۹)

نان آن مدخل زبس زشتم نمود ازپی خوردن گوارشتم (۱۰) نبود
٤۳ (۱۱)

سر فرو کردم (۱۲) میان آبخور
ازفرنج (۱۳) منش خشم (۱٤) آمد مکر (۱٥)
۷۱_٤۳_۲٥_۳٤_۳۱_۲۹_۲۷_۲٥

---

(۱) نهمار عظیم و شگفت باشد (۲) در ۳٥ « اززیر
(۳) در ۳٥ موش بند (٤) معنی این کلمه درست معلوم نشد شاید اشاره باسبان تازی باشد (٥) نوند اسب باشد
(٦) دن‌فریادست و روزدن کنایت از روز مصیبت و داد خواهی
(۷) کانا نادان و ابله واحمق و بی‌عقل باشد (۸) لوش دهان کژ باشد
(۹) در ۲٥ بنام‌طیان آمده و چون این بیت مربوطست بحکایت کفشگر و بوزن کلیله و دمنه رودکی هم هست‌پس شاید ازرودکی بوده باشد و در ۲٥ بخطا بطیان نسبت داده باشند یا اینکه در نسخه تحریفی رفته باشد
(۱۰) گوارشت گوارش باشد ازفعل‌گواریدن (۱۱)در۴۳ نیزاین‌بیت‌بنام‌طیاست
(۱۲)در۳٥ ، بزدم (۱۳)فرنج پیرامن‌دهانست (۱٤) در۲۷ تنك ودر ٤۳ تنك و در ۷۱ تنك ودر۳٥ من‌بخشم (۱٥) در ۳۱ « کر ،

خور(۱) بشادی روزگار نوبهار(۲)   می گسار اندر تکوك(۳) شاهوار (٤)

۱-۲-۲۵-۲٦-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳٤-۳۵-۳٤۳-۷۱

از تو دارم هر چه در خانه خنور (۵)

وز تو دارم نیز (٦) گندم در کنور (۷)

۲٦-۲۷-۲۸-۳۰-۳۵-۳۷(۸) ـ٤۳-۷۱

داشتی آن تاجر دولت شعار   صد قطار سار (۹) اندر زیر بار

۲٦ـ۲۷

آشکو خد(۱۰) برزمین هموارتر   هم چنان چون بر زمین دشوارتر

۲۵

---

(۱) در ۲۷ « خوش   (۲) در ۲٦ نوبهاری روزگار ، و در ۷۱ روزکاری نوبهار » و در۲۷ ، درخزان ونوبهار   (۳) تکوك گاوسفالین یازرین که در آن شراب خورند و در۲ و ۲۷ « بلوتك › و بلوك و در ۲٦ « بلوك » و تکوك هر دو را در دوجا ضبط کرده است

(٤) در۲ و ۲٦ و ۲۸ و ۳۵و٤۳و۷۱ این دو مصرع پس وپیش آمده

(۵) خنور ظروف خانه و در ۲۷ حفور و در ٤۳ فنور

(٦) در ۳۷ ‹ آرد › و در ۳۵ « بدو »   (۷) کنور طرفی که از گل سازند و گندم در آن کنند و کند و و کند وله و تابو خوانند و در ۲٦ ، خنور ، و آنجا این دومصرع پس و پیش آمده است   (۸) در ۳۷ نام شاعر نیست   (۹) سار بمعنی شترست و ساربان از همین کلمه است

(۱۰) آشکو خیدن چنان باشد که چون پای بچیزی برخورد باگشت پای ایستادن و خود را از افتادن نگاه داشتن و برعکس شکو خیدن است .

مرد مزدور اندر (۱) آغاز ید کار پیش اودستان همی زد بی کیار (۲)

۳۵

آتشی بنشاند از تن تفت (۳) و تیز چون زمانی بگذرد گردد گمیز (٤)

۲۵

گرچه هر روز (٥) اندکی بر داردش با فدم (٦) روزی بپایان آردش

۷۱-٤۳-۳۰-۲۸

چون گل سرخ از میان پیلگوش (۷)

یا چو زرین گوشوار از خوب (۸) گوش

۳٥-۳٤-۲۹-۲٥

شیر غژم (۹) آورد و جست از جای خویش

و آمد این خرگوش را الفغده (۱۰) پیش

۲۵

موی سر جغبوت (۱۱) و جامه ریم (۱۲) ناك

از برون سو باد سرد و بیم ناك

۲۵

---

(۱) در اصل ۳۵ - مرد مزدور اندز (۲) کیار کاهلی بود
(۳) تفت تند و تیز باشد (٤) گمیز غایط و بول باشد (٥) در ۳۰ جور هر روز (٦) بافدم عاقبت کار باشد (۷) پیلگوش سوسن آزاد و سوسن منقش و در ۲۵ و ۳۵ پیلغوش (۸) در ۳۰ گوشوار خوب (۹) غرم هیبت باشد (۱۰) الفغده اندوخته باشد
(۱۱) جغبوت پنبه که در جبه و قبا زده واز آنجا باز گرفته اند (۱۲) ریم چرك باشد

ابله و فرزانه را فرجام خاک جایگاه هردو اندر یک(۱) مغاک(۲)

۲۵-۳۵-۶۵

خشم آمدش و هم (۳) آنکه گفت و یك(٤)

خواست کورا بر کند از دیده کیك (٥)

۲۵-۲۹-۳٤

ماده گفتا هیچ شرمت نیست و یك (٤)

چون سبکساری نه بدانی نه نیك

۲۵(٦) ـ۳٥-۷۱

از دهان توهمی آید غشاك (۷) پس گشتی ریخت مویت از هباك(۸)

۲۵ (۹)

زد کلوخی برهباك(۸) آن فزاك(۱۰) شد هباك او بکردار مغاك

٤۳ (۱۱)

---

(۱) در ۳۵ ، مابود اندر (۲) مغاك گودال کوچك باشد

(۳) در ۲۵ ، خشمش آمد و هم (٤) ویك همان ویل وویحك باشد و در ۲۵ نخست این بیت در لغت کیك آمده و بلافاصله در لغت و یك آنرا مکرر کرده است (٥) کیك مردمك چشم باشد (٦) در ۲۵ این بیت بنام مسکور ثبت شده بدین معنی که در لغت کیك و ویك دوبار بیت ۷۲۷ را بنام رودکی آورده و پس از آن گوید « مسکور گفت » و این بیت را آورده است ولی شاعری بدین نام در هیچ کتابی نیست مگر آنکه ابوشکور باشد که بدین گونه تحریف کرده اند . (۷) غشاك گند و فرغند باشد

(۸) هباك میان سر باشد (۹) در ۲۵ این بیت بنام طیان آمده است

(۱۰)فزاك پلیدومردارو پلشت و پلیدی باشد وچرك وچرکین و فزاك هم گفته اند .

(۱۱) در ٤۳ این بیت نیز بنام طیان آمده است

چون فراز آید (۱) بدو آغاز مرگ دیدنش بیکار (۲) گرداند مجرگ (۳)

۳۴-۲۹-۲۵

دم سگ بینی تو با بتفوز (۴) سگ گشن کرده کش نجنبد هیچ رگ

۲۵ (۵)

ایستاده دیده (۶) آنجا دزد و غول (۷)

روی زشت و چشمها همچون دوغول (۸)

۴۳-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲-۱

تا بخانه برد زن را با دلام (۹) شاد مانه زن نشست و شاد کام

۲۵

چونکه زن را دید لغ (۱۰) گردا شتلم (۱۱)

همچو آهن گشت و نداد ایچ خم (۱۲)

۲۵

---

(۱) درهمهٔ نسخها آمد (۲) درهمهٔ نسخها ؛ بی کار (۳) مجرگ بیگارو سغره باشد (۴) بتفوزو یوژ و کلفت دهن باشد (۵) در ۲۵ نام شاعر ندارد ولی از وزن ومضمون شاید بتوان گفت از کلیله و دمنهٔ رودکی باشد (۶) در ۳۰ ایستاده بود و در ۴۳ ، ایستاده دید (۷) در ۱ و ۲ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۱ دزدعول و در ۳۰ دردغول واین غول بمعنی دیوست (۸) این غول بمعنی حرامزاده است ودر ۲۷ همحون دغول (۹) دلام حیلت و فریبندگی باشد (۱۰) دراصل چنینست و معنی نمی دهد مگر آنکه نام شخصی بوده باشد و یا اینکه در اصل فغ بوده و بدین گونه تحریف شده (۱۱) اشتلم راست وقوی باشد (۱۲) در وزن تأملست مگر آنکه نداد را باشباع و یا تشدید بخوانند

زاسپ (۱) یلی (۲) آمد آنکه نرم نرم
تا نرند اسپش (۱) هما نگه گرم کرم
۲۵

بس که برگـفته پشیمان بوده‌ام
بس که ناگـفته شادان بوده‌ام
۷۲_۵۶

پس شتابان آمد اینك پیر زن
روی یکسو کاغه (۳) کرده خویشتن
۲۵

زش (٤) ازو پاسخ دهم (٥) اندر نهان (٦)
زش (٤) بیداری (۷) میان مردمان
۷۱-٤۳-۳٤-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۵

چار (۸) غنده (۹) کربشه (۱۰) باکتردمان
خورد (۱۱) ایشان گوشت روی (۱۲) مردمان
۷۱-٤۳-۳٥-۲۹-۲۸-۲۵

---

(۱) اسب همان اسب باشد (۲) یلی بزیر آمدن چیزی از چیزی و اندیشه از دل (۳) کاغه بن رده باشد (٤) زش چه باشد وزش پاسخ دهم یعنی چه پاسخ دهم و گویا مخفف ازش (ازو) باشد (٥) در ۳۰ نهم (٦) در ۳۱ « جهان » و در ۳۰ « میان » (۷) در ۲۵ « بیندارمی و در ۲۹ و ۳٤ بیندازی » و در ۳۰ بیبدای (۸) در ۲۵ « جای و در ۳۵ جاه

(۹) غنده رتیل باشد (۱۰) کربشه مارپلاس باشد و در ۲۵ کربسه (۱۱) بجز ۲۵ در نسخهای دیگر همه جا خورده (۱۲) در ۲۵ پوست و روی و در ۳۵ پوست روی

گفت با خرگوش خانه خان (۱) من
خنز و خاشاکت (۲) ازو (۳) بیرون فکن
۲۵_۳۵

گر در مداری گزند آرد بدبن   بفکن او را گرم (٤) درویشی (٥) گزین
۲۵_۳٤

چون بگردد پای او از پایدان (٦)
خود شکوخیده (۷) نماید (۸) هم چنان
۲٤ـ۲۵ (۹)_۳۰ـ۳۵ (۱۰)

تاك زرینی شده دینار گون   پرنیان سبز او زنگار گون
۳۵

---

(۱) خان‌سرا و خانه وشان زنبوران و خانه مصغرآنست ودر ۳۵ جان
(۲) خاشاك ریزه های کاه و چوب خرد کرده باشد   (۳) در ۳۵ همه   (٤) گرم بضم اول اندوه باشد   (٥) در ۳٤ گرم و درویشی »   (٦) در ۲٤ « حون بماند پای از پایدان
(۷) شکوخیدن لغزیدن است و در ۲٤ « آشکوخیده »   (۸) در ۲٤ ماند   (۹) در ۲۵ این بیت چنین آمده است :

چون بگردد پای او از پای‌دار   آشکوخیده بماند هم چنان

وگوید « آشکوخ کسی که پایش بچیزی در آید و بانگشت پای بایستد و خویشتن را از افتادن باید گویندبشکوخید   ولی شکوخیدن وآشکوخیدن دو فعل مختلف است که معنی ضد یکدیگر دارند ، رجوع کنید ببیت ۷۱۹ و یادداشت شمارهٔ ۱۰ درصحیفهٔ ۱۰۸٦ و نیز رجوع کنید به بیت ۳۷۵ در صحیفهٔ ۱۰۲۲   (۱۰) در ۳۵ بنام کسائی آمده است

مردرا نهمار (۱) خشم آمد ازین غاوشنگی (۲) بکف آوردش گزین
۲۵ (۳)

گفت فرداً بنی اورا (٤) پیش تو خود بیاهنجم (٥) ستیم (٦) ازویش تو
٤۳-۳٤-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۵

بهترین یاران و نزدیکان همه
نزد او (۷) دارم (۸) همیشه (۹) اندمه (۱۰)
۲۷-۲۵ (۱۱)-۲۹ (۱۱)-۳۱-۳٤-٤۳-۷۱

آفتاب آید ببحنش (۱۲) زی بره روی گیتی سبز گردد یکسره
۲۸-۳۰-٤۳-۷۱

سوس (۱۳) پرورده بمی بگداخته نیك (۱٤) درمانی زنان را ساخته
۱-۲٦-۲۷-۲۸-۳۱-٤۳-۷۱

---

(۱) نهمار عظیم و شگفت باشد (۲) غوشنك آن چوب گاو را نان باشد که گاو بدان رانند
(۳) در ۲۵ بنام طیان آمده است (٤) در ۳٤ « فرداو نبشتم و در ۲۷ گفت دائم نشتر آرم» و در ۲۹ فردا نیشم و در ۲۸ و ۳۰ و ٤۳ فردا نشتر آرم (٥) آهیج کشیده بود و بیاهنجم یعنی بکشم از فعل آهنجیدن (٦) ستیم آبیست که در جراحت باشد که نخست خونست و پس ریم شود و در ۲۷ استیم (۷) در ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ نزدشان
(۸) در ۳۱ آزم» (۹) در ٤۳ و ۷۱ «سر یك و در ۲۷و۳۱ «شریك» (۱۰) اندمه یاد آوردن غم گذشته باشد (۱۱) در ۲۷و۲۹ بنام کمائی آمده است (۱۲) بحش بمعنی برج باشد (۱۳) سوس دوقسم گیاهست که یکی داروست و دیگری را بسوزند و در ۲۷ و ۷۱ بمعنی مخفف سوسمار آمده است (۱٤) در ۳۱ هست»

روی هریك چون دوهفته گرد (۱) ماه
جامشان غفه (۲) سموریشان (۳) کلاه

۲۵-۳۰-۳۴-۴۳

پربکنده(۴)چنگ وچنگل ریخته   خاك گشته بادخا کش(۵)بیخته

۲۵-۴۳-۷۱

اخترانند آسما نشان جایگاه   هفت تابنده دوان‌در دو وداه(۶)

۲۷-۲۸-۳۱-۳۵-۴۳-۷۱

سنجد چیلان(۷) بدو نیمه شده   سرمه بدو یك یك زده (۸)

۲۵-۳۵

کاش (۹) آن (۱۰) گوید که گوید هیچ (۱۱)نه .
بر یکی برچند بفزاید (۱۲)فره (۱۳) .

۲۵-۲۹-۳۵

---

(۱) بجز ۲۵ درنسخهای دیگر همه جا شکل، (۲) غفه پوستین از پوست برهٔ نرم ودر ۳۰ عفه (۳) سموری جامه وغیره که از پوست سمور سازند (۴) در ۲۵ پر کنده (۵) در ۲۵ بادو خاکش ۶ داه همان‌عدد ده است ودر ۲۷ و ۲۸ دردوآه وهفت تابنده کنایه از هفت ستاره ودو وداه کنایه از دوازده برجست .

(۷) سنجد چیلان سنجد گرگاییست و در ۳۵ گرگان .

(۸) در ۲۵ چنین ثبت شده و در ۳۵ نقطه بسرمه بر یك یك زده و شاید در اصل چنین بوده باشد : نقطهٔ سرمه بدو یك یك زده ولی این روایت مشکوکست . (۹) در ۲۵ کاشك ۱۰، در ۳۵ کان ۱۱، در ۳۵ باشد بیش ۱۲ در ۳۵ نفزاید
(۱۳) فره زیادت باشد

حود توآماده (۱) بوی (۲) و آراسته (۳)
جنگ او را خویشتن پیراسته (٤)

۳۵_۲۵

هیچ گنجی نیست از فرهنگ به تا توانی روتو و این گنج نه

۷۲

بینی و گنده دهان (۵) داری و نای (٦)
حایگان غر (۷) هر یکی همچون درای (۸)

٤۳_۳۵_۲۸_۲۷

من سخن گویم توکالائی (۹) کنی (۱۰)
هر زمانی دست بر دستی (۱۱) زنی

۷۱_٦۵_٤۳_۳۵_۳۰_۲۸

---

(۱) در اصل نسخهٔ ۲۵ آماد بوده است
(۲) در اصل ۲۵ و ۳۵ وی (۳) در ۳۵ برین برخاسته
(٤) در ۳۵ خویشتن مرحنك را آراسته
(۵) در ۲۸ و ٤۳ بیسی و گند دهان (٦) در ۲۸ و ٤۳ پای و در ۳۵ پیسی و ناسورکون و گربه پای (۷) غر بمعنی غربه خایه باشد و در ۲۸ غر و در ۳۵ خایه غر داری تو چون اشتر درای (۸) در ۲۸ هریك چون درای (۹) کانا نادان و ابله باشد (۱۰) در ٤۳ ترا کانا کنی (۱۱) در ۳۵ دستت

شو بدان گنج اندرون خمی بجوی (١)
زیر او سمچیست (٢) بیرون شو بدوی (٣)
٢٥_٣٥_٣٧

خم و خنبه (٤) پر زانده دل تهی   زعفران و نرگس و بید و بهی
٢٥

آبکندی (٥) دور و بس تاریک جای   اغز لغزان چون درو بنهند پای
٢٥_٢٩(٦)_٧١(٦)

هم چنان سرمه که دخت خوبروی   هم بسان گرد بردارد زروی
٣٥

چون یکی جغبوت (٧) بستن بند اوی
شیر دوشی زو بروزی دو سبوی
٤٣ (٨)

زشت و نافرهخته (٩) و نابخردی   آدمی روئی و در باطن بدی
٤٣ (١٠)

---

١ در ٣٥ بجوی   (٢) سمچ نقب باشد
٣ در ٣٧ : شو بدان چشمه اندرون چاهی بجوی   زیر آن سمچه بیرون شو بدوی
و پیداست که درست است و در ٣٥ سمچست
٤ خنبه چنبر دیواری که مانند چرخشت بکنند و غله در آن ریزند ولی ظاهرا همان کلمهٔ خنب است چنانکه نیز در اصل ذنب و سپس ذنب بوده است
٥ آبکند شمر و آبگیر باشد   ٦ در ٢٩ و ٧١ نام شاعر نیست
(٧) جغبوت حشو آکنده و پنبه که در جبه و قبا زده و از آنجا باز گرفته اند
٨ در ٤٣ بنام طیان آمده است   ٩ فرهخته بمعنی ادب کرده و تربیت یافته است از فعل فرهختن   ١٠ در ٤٣ این بیت بنام طیان آمده است

باب ششم

ابیات پراکنده از مثنوی بحر متقارب

بدید آن سرا پا همه نور را		با ندا (۱) نمودند وخشور (۲) را
۲۶ـ۲۷ـ۳۱

کفن حله شد کرم بهرامه (۳) را		کرابریشم جان کند جامه را (۴)
۳۰ـ۷۱ (۵)

گرفت آب کاشه (۶) زسرمای (۷) سخت
چو زرین ورق گشت برگ درخت
۱ـ۲۶ـ۲۷ (۸) ـ۷۱

ز قلب آن چنان سوی دشمن بتاخت
که از همبنش (۹) شمر نرآب تاخت (۱۰)
۲۶ـ۲۷ـ۳۱

---

(۱) ابدا خوابی که مردم صالح را فریشتگان نمایند (۲) وخشور پیامبر باشد
(۳) کرم بهرامه کرم ابریشم باشد (۴) در ۷۱ که ابریشم از جان کند جامه را
(۵) در ۷۱ نام شاعر نیست (۶) کاشه یخ وآب بسته باشد و در ۷۱
یخ تنك (۷) در ۲۷ ، کاشه سرمای (۸) در ۲۷ نام
شاعر نیست (۹) در ۳۱ هول او (۱۰) آب تاختن بول کردن باشد

چو گشت آن پریروی بیمار غنج (۱)

ببرید دل زین سرای سپنج

۷۱-۴۳-۳۰-۲۸

سگالندهٔ(۲) چرخ(۳) مانند غوچ(۴)

بتر برده بر سر چو تاج خروچ (۵)

۲۷-۲۶-۲۰-۱

تن خنگ بید(۶) ارچه باشد سپید(۷)

تبری و نرمی نباشد چو بید

۷۱-۴۳-۳۱-۲۸-۲۷

نشست و سخن را همی خاش(۸) زد

ز آب دهن کوه(۹) را شاش(۱۰) زد

۷۱-۴۳-۳۰-۲۸-۲۷

نفس را بعذرم چو انگیز کرد چو آذر فزا(۱۱) آتشم تیز کرد

۲۷-۲۶-۱

---

(۱) بیمار غنج بیمارک و دردمند باشد (۲) در ۲۷ سکالیدهٔ

(۳) در ۲۰ چنگ، ۴۱ در ۲۶ سکالید درجنك مانند غوچ،

(۵) خروج همان خروس باشد

(۶) خنك بید خار پشت ودر ۷۱ خار (۷) در ۲۸ سفید

(۸) خاش از خاشیدنست وگویا مخفف خایش باشد (۹) در ۲۷ زآب ودهن کوزه (۱۰) شاش از شاشیدنست که فروریختن آب وشراب باشد

(۱۱) آذر فزا آتش‌افروز باشد

بدشمن بر(۱) از خشم آواز کرد تو گفتی مگر تندر آغار(۲) کرد
۲۶-۲۷(۳) -۳۱ ۳

که بر آب و گل(٤) نقش مایار(٥) کرد
که ما هار(٦) در بنی یاد کرد
۱-۲۶-۲۷(۷)

ز هر حشه ای (۸) خویشتن پرورد
که جز جاش وی را (۹) چه اندر خورد
۲۵ (۱۰) _۳۰

کفیدش(۱۱) دل ازغم چوآن(۱۲) کفته(۱۱) نار
کفیده(۱۱) شود سنك تمار حوار
۲۸_۳۰_۳۵-٤۳

درخش (۱۳) ار نخندد بوقت (۱٤) بهار
همانا نگرید چنین (۱٥) ابر زار
۲٥(۱٦)_۳۰-۳٥(۱٦)

---

(۱) در اصل ... ست ولی شاید ...آن باشد که ... خواند
(۲) ... از این ... معنی ... وارست
۳ ... ۲۷ و ... ٤ در ۲٦ آب گل
٥ ... ۲۱ ... (... ماهار
... است ... وی
... اسا ست
ودر ... (۱۰) در ۲٥
... بیت
(... (۱۱) ...
۱٥ ... ۱٦ ... ۳٥ و ... او شکورست

چه خوش گفت (۱) آن مرد با آن (۲) خداش (۳)
مکن بد (٤) بکس گر نخواهی بخویش
۲۵-۲۷ (۵) -۲۸-۲۹-۳۰ ٦ ۳٤-۳٦ (۷) -۳٤۳-۷۱

تن از خوی پر آب و دهان پر ز خاك
زبان گشته از تشنگی چاك چاك
۳۵

فگندند پولاد (۸) پر نبخ (۹) سنك
نکردند (۱۰) در کار (۱۱) مؤبد درنگ
۲۷ (۱۲) -۲۸-۳۰-۳۱ (۱۲) -۳٤۳-۷۱

ببك باد اگر بشتر تارنك (۱۳)
که باشد که بیشی بود گرد تنگ
۳۰

(۱) در ۲۵ نکو گفت ۲. در ۲۵ مزدور با آن
۳ خدیش کدا و باشد ٤ در ۲۹ و ۳٤ اگر بد ۵ در ۲۷
تنها مصرع اول آمده است (٦) در ۳۰ دو مصرع پس و پیش آمده
است ۷ در ۳٦ نه شاعر نیست ۸ در ۳۱ پلای و در ۲۷
۲۸ و ۷۱ پلاد (۹) پرنبخ تخته سنك و در ۷۱ بر بیخ و
در ۲۷ پلای و رنج (۱۰) در ۳۰ بکردند (۱۱) در ۷۱
نکردند و بر کار» (۱۲) در ۲۷ و ۳۱ دو مصرع پس و
پیش آمده است (۱۳) در اصل چنینست وقطعاً کلمه‌ای از میان افتاده
چنانکه نادرستی وزن ومعنی گواهست

دو جوی روان از (۱) دهانش ز خلم (۲)
دو خرمن زده بر دو چشمش زخیم (۳)

۲۵ (٤) _ ۳۰

بهارست همواره هر روز یم منکر فراوان معروف کم (۵)

۳۸

جگر تشنگانند (٦) بی توشگان (۷) که بیچارگانند (۸) و بی زاوران (۹)

۱ _ ۲٦ _ ۲۷ (۱۰) ـ ۲۸ ـ ۳۰ ـ ۳۷ ـ ٤۳ ـ ۷۱

وگر (۱۱) پهلوانی ندانی زبان ورزرود (۱۲) راماورالنهر دان (۱۳)

۲٦ _ ۲۷ _ ۲۸ ـ ۳۱ _ ۳۵ _ ۳۷ _ ٤۳ ـ ۷۱

---

(۱) در ۲۵ وز (۲) خلم خلطی باشد که ار بینی برآید
(۳) خیم چرکی که ازچشم برآید وقافیهٔ این بیت درست نیست
(٤) در ۲۵ بنام شهید آمده است (۵) در اصل (ص ۱٤۸) جنینست و پیداست که مصرع دوم درست نیست و وزن آن نادرستست وشاید دراصل چنین بوده باشد : بمنکر فراوان بمعروف کم (٦) در او ۲٦ و ۳۰ «تشنگانند و» (۷) در ۲۷ مگر تشنگانند بیچارگان ودر ۷۱ تشنگانند و بی توشگان (۸) در ۲٦ « که بیچاره باشند»
(۹) زاور چهار پای سواری وراحله ودر ۳۷ زاورا » ودر ۱ (یك) این شعر بدین گونه ثبت شده :
مگر بحکانند بیحارگان وبی بوشکانند بیزاورا
(رجوع کنید بیت ۱۵ در صحیفهٔ ۹٦۸) (۱۰) در ۲۷ تنها مصرع دوم آمده است (۱۱) در ۲٦ و ۷۱ اگر (۱۲) در ۲۷ وزا رود، ودر ۳۷ ورا رود والبته ورزرود درست است که در اصل وراز رودوراز رود یعنی آن سوی رود بوده است . (۱۳)ـ ر ۲٦ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۵ و ۳۷ بنام فردوسی آمده ولی درشاهنامه این بیت نیست وممکنست بواسطهٔ شباهت تام با این بیت شاهنامهٔ فردوسی باشد که گوید :
اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی توارونד را دجله خوان
(شاهنامهٔ چاپ بروخیم ج ۱ ص ۵۱) و در ۲۷ خوان بجای دان

که هرگه که تیره بگردد جهان   بسوزد چو دوزخ شود بادران (۱)

۳۵

اگر با شکونه (۲) بود پیرهن   بود حاجت بر کشیدن ز تن

۳۰

بد اندیش دشمن بود ویل (۳) جو (۴)
که تا چون ستاند (۵) ازو چیز او (۶)

۷۱-۴۳-۳۷-۳۵-۲۵

سرشگ ازمژه همچو در ریخته   چو خوشه زسارونه (۷) آویخته

۷۱-(۸)۳۱-۸ ۲۷-۲۶

---

(۱) بادران نام سروشیست که باد را بجنبش آرد (۲) باشگونه همان باژ گونه وواژ گونه است (۳) ویل ظفر یافتن وهنگام یافتن بر مراد (۴) در ۳۷ بدو ویل جو ودر ۳۵ بدوویل جوی ودر ۷۱ بود ویل جو" ودر ۲۵ شده ویل جوی (۵) در ۲۵ وباید ودر ۳۵ ستانی (٦) در ۲۵ و۳۵ اوی وبنام ابوشکور نیز بیتی هست بدین گونه :

بداندیش دشمن شد ویل گوی   که تا چون رباید از وجفت او

ودر ۳۷ در ذیل این بیت مینویسد : ابو شکور این شعر را بتمامه از رودکی دزدیده است (!) ودر ۲۵ تنها بنام ابو شکورست (۷) سارونه رز انگور باشد (۸) در ۲۷ و۳۱ نام شاعر نیست

نشسته بصد چشم بز باره ای (۱) گرفته بچنگ‌اندرون باره‌ای (۱)
۲۵ (۲) ـ ۳۰

لب بخت پیروز راه خنده ای مرا نیز مروای فرخنده ای
۳۵

جوان چون بدیدآن نگاریده روی بسان دو زنجیر مرغول (۳) موی
۲۵ـ۳۵.

ابا خلعت فاخر از خرمی همی رفتی ومی نوشتی زمی
۱٤ـ۲۰ (٤)

میلفنج (٥) دشمن که دشمن یکی فرونست‌ودوست‌ارهزار (٦) اندکی (۷)
۲۵ (۸) ـ ۳۰ـ۳٥ (۸) ـ ۳۷ (۸) ـ ۷۱

---

(۱) بارهٔ اول بمعنی اسب ودیوار وشهر بند وبارهٔ دوم چوب کوتاه باشد ولی در ۲۵ این بیت چنین آمده است:

نشسته بصد خشم در کازه ای گرفته بچنگ اندرون بازه ای

وبازه را چوبی دانسته نه دراز و نه کوتاه که شتر با نان دارند

(۲) در ۲۵ بنام خجسته آمده است

(۳) مرغول جعد پیچیده است (٤) در ۲۰ تنها مصرع اول آمده است (٥) الفنجیدن اندوختن باشد (٦) در ۳۵ بود دوستت ارهزار ودر ۷۱ فراوان ودوست ارهزار (۷) در ۲۵ فراوان ودوست ارهزاران یکی ومضمون این بیت همان مثل سایر ست که: «هزار دوست کم ویك دشمن بسیارست» (۸) در ۲۵ و ۳۵ و ۳۷ بنام ابوشکور آمده است

جوان بودم و پنبه فخمیدمی (۱) چو فخمید (۱) شد دانه بر چیدمی (۲)

۳۰

بچشم دات دبد باید جهان که چشم سر تو نبیند نهان
بدین آشکارت ببین آنمکار نهانیت را بر نهانی گمار

۶۴–۶۶

(۱) فخمیدن پاک کردن پنبه باشد
(۲) این بیت در جهای دیگر بنام ابوشکور آمده است

باب هفتم

ابیات پراکنده از مثنوی بحر خفیف

نیست فـکری بغیر (۱)یار مرا   عشق‌شددرجهان فیار(۲)مرا (۳)

۱-۲۶-۲۷-۲۸-۳۱-۳۴-۷۱

زرع وذرع(٤)از بهار شد چوبهشت   زرع کشتست وذرع(٥) گوشهٔ کشت

۲۸-۳۰-۳٤-۷۱

هرکرا راهبر زغن باشد   گذر او بمرغزن(٦) باشد(۷)

۲۵(۸)-۲۸-۳۰-۳۵(۹)-۳٤-۷۱

(۱) در ۷۱ ، فکری بغیری » (۲) فیار را فرهنگ نویسان بمعنی سزاوار وشغل وکار آورده‌اند وگویا از همین بیت استنتاج کرده‌اند وبخطا رفته اند وشایدهمان کلمه‌ای باشدکه اینك ‹ ویار» گویندوهوس معنی‌می‌دهد.
(۳) در ۲۸ مصرع دوم نیست وجای آن سفید مانده (٤) در ۷۱ زرع ذرع » (٥) در۳۰ وذروع» ودر۷۱ زرع کشتست‌وزرع ،
(٦) مرغزن گورستان وکانون باشد ودر ۳۰ ‹ مرغزن و مرزغن » هردو آمده ودر ۲۵ تنها «مرزغن است ودر ۷۱ در لغت ‹ مرغزن » و در شعر « مرزغن نوشته شده . (۷) گویا این بیت ترجمهٔ این بیت معروف تازیست :

اذاکان الغراب دلیل قوم   سیهدیهم سبیل الهالکینا

زیرا کغراب فال بد است (۸) در۲۵ بنام عنصری آمده است
(۹) در ۳۵ نیز بنام عنصری آمده

دور ماند از سرای(۱) خویش وتبار(۲)
نسری(۳) ساخت بر سر کهسار

۲۷-۲۸-۳۱-۳۵-۴۳-۷۱

گرچه نا مردمست(۴) آن نا کس   نشود(۵) سیرازو دلم بر کس(۶)

۲۵(۷)-۲۷-۲۸-۲۹(۷)-۳۰-۳۱-۳۳-۴۳(۷)-۷۱

دخت کسرا ز نسل کیکاوس   درستی(۸) نام نغز چون طاوس

۳۰

تبر(۹) ازبسکه زدبدشمن کوس(۱۰)   سرخ شده‌چولالکای(۱۱) خروس

۲۶-۲۷-۳۱

---

(۱) در ۲۷ قرین و در ۳۱ قرین و (۲) در ۷۱ « خویش تبار (۳) نسر سایبانست که برسر کوه از چوب وخاشاك سازند وگویا همان نسارست بمعنی سایه‌گاه و خانه‌ای که درسایه‌گاه سازند ،
(٤) در ۲۷ نامرم است و در ۷۱ نادمست
(٥) در ۲۷ و ۳۱ و ۷۱ ، بشود ، (٦) برکس و برکست را را فرهنگ نویسان بمعنی معاذالله آورده اند وگویا همان کلمهٔ برکس وبرکست باشد که بهمین معنی نوشته اند و شاید کلمهٔ هرگز ازهمین لفظ باشد
(۷) در ۲۵ و ۲۹ و۴۳ این بیت چنین آمده :

گرچه نامردمست مهر و وفاش   نشود هیچ ازین دلم برکس

و بهمین جهة جزو ابیات پراکندهٔ قافیهٔ سین نیز ثبت شده (رجوع کنید ببیت ۲٤۰ در صحیفهٔ ۱۰۰۳) (۸) درستی بنا بگفتهٔ ۳۰ نام دختر کسری که زن بهرام گور بوده (؟) و پیداست که این کلمه مرکب از در (بضم اول) وستی است مانند مهستی مرکب ازمه (بکسریافتح اول) وستی . (۹) در ۳۱ تیر ، (۱۰) در ۲۷ « نیز ازبسکه زد بدشن کوش (۱۱) لالکاولالك تاج خروس باشد

خویشتن دارباش وبی پرخش(۱) هیچ کس(۲) رامباش عاشق وغاش(۳)

۲۵-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱ ۳۴-۳۵(۴)-۴۳-۷۱

خویش بیگانه گردد از پی دیش(۵) خواهی آن روز مزد کمتر دیش(۶)

۲۵-۲۹-۳۴

خویشتن پاك دار بی پرخاش رو تآغاش (۷) اندرون مخراش

۲۸-۴۳

از بزرگی که هستی ای خشتوك(۸) چاکرت برکف نهد دفنوك(۹)

۲۸(۱۰)-۴۳-۷۱

---

(۱) در ۲۷ و ۳۴ ... و در ۳۱ دار بی ... و در دیگر نسخه همه‌جا ... و در ۳۰ ... پاك دار

(۲) ... ۲۷ ... (۳) غاش عاشق و دلداده ... و در ۲۷ و ۲۸ ، ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۴ و ۳۵ و ۷۱ عاشق غاش

(۴) در ۳۵ ... این ... دو ... در ۲۹ و ۳۴ ... و بهمین جهة این بیت ... (... بیت ۲۴۵ درصحیفه ۱۰۰۴) ... درین مصرع معنی داد ودهش است (۶) دیش‌درین مصرع ... معنی ... را و شین ... ضمیر متصلست . (۷) آغاش عشق ... (رجوع ... بیت ۸۰۶ در همین صحیفه) (۸) خستوك وخشتوك ... و در ۷۱ خشنول (۹) دفنوك غاشیه باشد و در ۴۳ ... (۱۰) در ۲۸ نام شاعر نیست .

از(۱) تو خالی(۲) نگارخانهٔ جم(۳) فرش دیبافگنده(٤) بربچکم(٥)

۱-۲٦-۲۷-۲۸-۳۰-۳۱-۳٥-٤۳-۷۱

باد بر تو مبارك و خنشان(٦) جشن نوروز و گوسپندکشان(۷)

۱-۲٦-۲۷-۳۱-٤۳-۷۱

بودنی بودمی(۸) بیار اکنون رطل پر کن مگوی بیش سخون(۹)

۳۱-٤۳-٤٥-۷۱-۷٤-۷۷

چون ببانگ آمد(۱۰) از هوا بخنو(۱۱)

می خورو بانگ رود وچنگ شنو(۱۲)

۲۷-۲۸-۳۰-۳۱(۱۳)-٤۲-٦٤-۷۱

---

(۱) در ۱ ازتو خوانی نگارخانهٔ چشم ... بچکم ودر ۲٦ ارتوخالی نگارخانهٔ چشم

(۲) در ۳۱ درلغت بشکم و بچکم هردو آمده ودر اولی خالی ، ودر دومی عامی نوشته‌اند (۳) در ۲۸ و ۳۱ و ٤۳ چشم ودر ۷۱ جم

(٤) در ۲٦ و ۲۷ و ۳۰ و ۳٥ و ۷۱ کشیده

(٥) بجکم ایوان و بارگاه و خانهٔ تابستانی که دیوار آن مشبك باشد و در ۱ و ۷۱ « بچکم و پچکم و در ۲٦ و ۲۷ بحکم و بشکم ودر ۳۱ بشکم و بشکم » (٦) خنشان فرخنده ومبارك باشد ودر ۷۱ مبارك خنشان (۷) در ۱ نوروز گوسفند کشان و در ۲۷ و ۳۱ گوسفند (۸) در ۳۱ « بود وی

(۹) سخون همان کلمه‌ایست که سخن مخفف آنست (۱۰) در ۲۷ آید و در ٦٤ چون بانگ آمد . (۱۱) بخنو رعد وهرچیز غرنده باشد و در ۳۰ و ۳۱ بختو و در ۷۱ چون ببانك ببلك آید از هوا بخنو و در ۳۰ از هوا شود بختو » (۱۲) در ۲۷ می‌خور و بانگ ورود شنو و در ۳۰ و ۷۱ « بانگ چنگ و رود شنو و در ٦٤ بشنو . (۱۳) در ۳۱ مصرع دوم نیست ،

آنکه نشك (۱) آفرید و سرو سهی
و آنکه(۲) بید آفرید و نار وبهی(۳)

۲۵ـ۲۷ـ۲۸ـ۲۹ـ۳٤ـ۳۵ـ۴۳ـ۷۱

ریش و سبلت همی خضاب کنی خویشتن راهمی عذاب کنی(٤)

٤۵ـ۷٤

---

(۱) نشك درختیست که بار بیاورد (۲) در ۲۵ آنك
(۳) در ۲۸ سرو سهی و پیداست که تکرار قافیهٔ مصرع اولست
(٤) ابوطاهر خسروانی این مضمون را از رودکی برده وچنین گوید :

عجب آید مرا ز مردم پیر که همی ریش را خضاب کنند
بخضاب از اجل همی نرهند خویشتن را همی عذاب کنند

باب هشتم

ابیات پراکنده از مثنوی بحر هزج

بهشت آئین سرائی (۱) را بپرداخت(۲)
ز هر گونه درو (۳) تمثالها ساخت
زعود وچندن(٤) اورا (٥) آستانه
درش سیمین وزرین پالکانه (٦)
۲۵-۲۸-۲۹(۷)-۳۰(۸)-۳٤(۷)-۳۵-٤۳-٦٥-۷۱(۹)

درنگ آرای سپهرچرخ وارا(۱۰)
کیاخن (۱۱)ترت باید کردکارا(۱۲)
۲۵-۳٤

---

(۱) در ۳۵ و ۷۱ سرای (۲) در ۷۱ درموضع اول« پرداخت
(۳) در ۷۱ در هر دو موضع درآن (٤) در۲۷ و۷۱ عنبر
ودر ۲۹ و ۳٤ « صندل » و چندن نیز بهمان معنی صندلست وصندل
معرب چندن باشدکه چندل هم گفته‌اند (٥) در ۲۷ « آنرا
(٦) پالکانه در مشبك کوچك آهنین یا چوبین باشد ودر ۲۸ و۳۰ و ٤۳
و ۷۱ پالکانه (۷) در ۲۹ و۳٤ بنام ابوالمثل آمده است
(۸) در ۳۰ بجای این دوبیت چنین آمده است :
بهشت آئین سرائی را بپرداخت درش زرین وسیمین پالکانه
(۹) در ۷۱ بیت ۸۱٦ دوجا ثبت شده یکی در لغت پالکانه با بیت ۸۱۷
باهم ویکی درلغت پرداخت بیت ۸۱٦ تنها ،
(۱۰) در ۳٤ « دارا (۱۱) کیاخن آهسته وبدرنگ باشد
(۱۲) در ۳۵ کردگارا

چراغان در شب (۱) چك (۲) آن چنان شد
که گیتی رشك هفتم (۳) آسمان شد
۱ – ۲٦ – ۳۱

اگرچه در وفا بی‌شبهی ودیس (٤)   نمی دانی تو قدر من دزندیس (٥)
۲٥ – ۲۹ – ۳٤

بود زودا که آئی نیك خاموش   چو مرغابی زنی درآب (٦) پاغوش (۷)
۲ – ۲۷ – ۳۱

الهی از خودم بستان وگم کن   بنور پاك برمن اشتلم (۸) کن
۱٤

سر سرو قدش شد باژگونه   دوتا شد پشت او همچون درونه (۹)
۲٦

براه اندر همی شد راه شاهی (۱۰)   رسید او تا بنزد پادشاهی
۲٥ – ۲۹ – ۳٤

---

(۱۱) در ۲٦ چراغان شب (۲) شب چك شب براتست که درین زمان شب پانزدهم شعبان را دانند و گویا در زمان قدیم یکی از جشنهای ایران باستان بوده و بدرستی معلوم نیست کدام شب بوده است (۳) در ۲٦ هشتم (٤) دیس شبیه ومانند باشد وطاقدیس وحوردیس ازهمین کلمه آمده ودر ۳۱ شبهی دیس (٤) درندیس همانا باشد ودر ٦ «ذزندیس»
(٦) در ۲ و ۲۷ خاك (۷) پاغوش غوطه بردن باشد (۸) اشتلم رهنمای باشد
(۹) درونه کمان ندافی باشد (۱۰) راه شاه را فرهنگ نویسان گذر آباد وفراخ نوشته اند وشاید در اصل همان شاهراه بوده باشد

باب نهم

مثنویهای اوزان دیگر

مثنوی بحر مضارع

ای بلبل خوش آوا آوا ده　　　ای ساقی آن قدح با ماده

۲۵-۳٤

جوانی گسست وچیره زبانی .　　　طبعم گرفت نیز گرانی

۳۸

با صد هزار مردم تنهائی　　　بی صد هزار مردم تنهائی(۱)

٤٥

مثنوی بحر سریع

جامهٔ پر صورت دهر ای جوان　　　چرك شد و شد بکف گازران

رنگ همه خام و چنان پیچ و تاب　　　منتظرم تا چه بر آید ز آب

٤٦-٦۳

مثنوی دیگر بحر هزج

بگرفت بچنگ(۲) چنگ و بنشست(۳)　　　بنواخت بشست چنگ را شست(٤)

۲٦-۲۷-۳۱-٤۳-۷۱

---

(۱) عنصری مضمون این ـت را برده وچنین گفته است :

اگرچه تنها باشد همه جهان با اوست　　　وگرچه با او باشد همه جهان تنهاست

(۲) در ۲۷ بحك　　　(۳) در ۳۱ چنگ بنشست » ودر ۷۱

بچنگ وچنگ نبشست　　　(٤) شست اول بمعنی مضراب وشست دوم

تاریست که برسازها کشند ودر ۷۱　　　بنواخت نشست وچنگ را شست

نه کفشگری که دوختستی نه گندم وجوفروختستی

۳۵

ضمیمه

هر آنکه خاتم مدح توکرد در انگشت
سر از دریچهٔ رنگین برون کندزرین(۱)

(۱) هنگامی که چاپ کتاب باین جا رسیده بود متوجه شدم که در تذکرهٔ حسینی تألیف میرحسین دوست سنبهلی (چاپ لکنهو ۱۲۹۱ — ص۱۳۰) این بت با سه بیت دیگر (ابیات ۳۸۳ در صحیفهٔ ۱۰۲۳ و ۵۱۲ و ۵۱۳ درصحیفهٔ ۱۰۴٤) بنام رودکی ثبت شده است و حون درجای خود فوت شده بود بناجار در پایان اشعار رودکی افزوده شد وچون نسخهٔ دیگر سراغ ندارم نتوانستم مصرع دوم را که نادرست ی نماند اصلاح کنم .

ضمایم و تعلیقات

ضمیمهٔ ۱ مربوط بصحیفهٔ ۴۶۰ (مجلد دوم)

سمعانی در کتاب الانساب نخست در مادهٔ «بنجی» ذکری از رودکی دارد بدین گونه :

« البنجی ، بفتح الباء المعجمة بواحد وضم النون و فی آخره الجیم ، هذه النسبة الی قریة من قراء رودك بنواحی سمرقند یقال لها بنج رودك و هی قطب رودك و من هذه القریة کان شاعر المعروف ابوعبدالله الرودکی و ساذکره فی الراء ، لانه اشتهر بذلك ولکنه کان من بنج . قال ابوسعد الادریسی الحافظ : قبر ابی عبدالله الرودکی مشهور بها ، هو خلف بستان بنج رودك ، یزار و قد زرته » .

یعنی بنجی بفتح بای یك نقطه وضم نون ودر آخر آن جیم نسبتی است بقریه ای از قریه های رودك در نواحی سمرقند که آنرا بنج رودك گویند وآن قطب رودکست واز آن قریه بود شاعر نامی ابوعبدالله رودکی و ذکر او در حرف راء خواهد آمد زیرا که بآن معروف ترست ولی از بنج بود . ابوسعد ادریسی حافظ گوید : قبر ابوعبدالله رودکی در آن مشهورست و در عقب بستان بنج رودکست وآن را زیارت می کنند و من زیارت کرده ام .

سپس در جای دیگر در مادهٔ رودکی چنین گوید :

«الروذکی، بضم لراءوسکون الواووفتح الذال المعجمه وفی آخرها الکاف،هذه النسبته الی روذك وهی ناحیة بسمرقند و بهاقریة یقال لها بنج و هذه القریة قطب روذك وهی علی فرسخین من سمرقندوالمشهور منها الشاعر المليح القول بالفارسية السایر دیوانه فی بلاد العجم ابوعبدالله جعفر بن محمدبن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم الروذکی الشاعر السمرقندی،کان حسن الشعر متین القول قیل اول من قال الشعر الجید بالفارسیة هووقال ابوسعدالادریسی الحافظ: ابوعبدالله الروذکی کان مقدمافی الشعر الفارسیة فی زمانه علی اقرانه، یروی عن اسمعیل بن محمد بن اسلم القاضی السمرقندی حکایة حکاها عنه ابوعبدالله بن ابی حمزة السمرقندی لا نعلم له حدیثا مسنداو بعد ان رایت له روایة لم استحسن ترك ذکره قال : وکان ابوالفضل البلعمی وزیر اسمعیل بن احمد والی خراسان یقول : لیس للروذکی فی العرب والعجم نظیر ومات بروذك سنة ۳۲۹ .... »

یعنی : رودکی ، بضم راء و سکون واو و فتح دال نقطه دار و در آخر آن کاف ، نسبتست بسوی روذك و آن ناحیه‌ای از سمرقندست و در آنجا قریه‌ایست که آنرا بنج گویند و آن قریه قطب رودکست و بر دو فرسنگی سمرقندست و مشهور از آنجاست شاعر شیرین گفتار در زبان فارسی که دیوان او در شهر های ایران رواج دارد ابوعبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم رودکی شاعر سمرقندی که نیکو سخن و متین گفتار بود و گویند نخستین کسی که شعر نیك بفارسی گفت اوبود و ابوسعد ادریسی حافظ گوید : ابوعبدالله رودکی در شعر فارسی پیشوای زمان خویش بر اقران خود بود ، از اسمعیل بن محمدبن اسلم قاضی سمرقندی

حکایتی روایت کنند که ابوعبدالله بن ابوحمزهٔ سمرقندی ازو حکایت کرده است ازو حدیث مسند نمی دانیم و پس از آنکه ازو روایتی دیدم که نیکو نبود ذکر آن را رها کردم وگوید: ابوالفضل بلعمی وزیر اسمعیل بن احمد امیر خراسان می‌گفت: رودکی را درعرب وعجم مانند نیست ودر روذك بسال ۳۲۹ مرد....

ضمیمهٔ ۲ مربوط بصحیفهٔ ۴۶۱ (مجلددوم)

ابو نصر عتبی در کتاب یمینی در بارهٔ سبکتکین چنین گوید:

«الی ان ورث السلطان المؤید یمین الدولة و امین الملة مکانه (ای مکان ابیه سبکتکین) فخلفه فی ترتیب الامور وتدبیر الجمهور وتالف الاخوة والاقارب و استمالة القلوب ببذل الرغائب الی ان استقل به سریر الملك مطاعا وتناهضت ولاة الاطراف الی بیعته سراعا فوجدتهم قدعولوا فی معانیها علی ماسار فی اکناف الحضرة من الاشعار الفارسیة لازدحام شعرائها علی بابه الرفیع بقصایدهم التی قدغبر وابها فی دیباجة الروذکی وصنعة الخسروی والدقیقی....»

یعنی: تا اینکه سلطان مؤید یمین الدوله و امین المله جای اورا (یعنی جای پدرش سبکتکین را) بارث گرفت پس در سازدادن کارها و اداره کردن مردم و فراهم کردن برادران و خویشاوندان و بدست آوردن دلها بوسیلهٔ بر آوردن اندیشها جانشین وی شد تا اینکه بر تخت ملك ازو پیروی کردند وحاکمان اطراف ببیعت او شتافتند ومن ایشانرا یافتم که در معانی آن باشعار فارسی که در درگاه آن حضرت پراکنده شده شده بود وسیله می جستند از بسکه شعرای آن درگاه بر پیشگاه بلندآن

با قصاید خویش که دارای رونق روذکی و صنعت خسروی و دقیقی بود فراهم آمده اند .... »

حمیدالدین ابوعبدالله محمود بن عمر نجاتی نیشابوری در شرحی که بکتاب یمینی نوشته است درشرح این کلمه چنین گوید :

« ویخاطب الروذکی شاعر مفلق و مطرب فایق استاذ منسوب الی رودك نسف‌کان ملازم نوح بن منصور وقدسمل‌آخر عمره و اشعاره الف الف و ثلثمائةبیت ،کذا ذکره‌الرشیدی‌فی‌قصیدةله‌انشدها فی‌کتابه‌الموسوم بسعد نامه . . . »

یعنی : روذکی بشاعر مفلق و خنیاگر فایق استادی گفته می شد که منسوب بروذك نسف بود و ملازم نوح بن منصور و در پایان زندگی چشم اورا میل کشیدند و اشعار او هزار هزار و سیصد بیت بوده است ، چنانکه رشیدی گوید درقصیده‌ای که‌درکتاب‌خود بنام سعدنامه‌سروده‌است ...

احمدبن علی بن عمر منینی در شرح دیگری‌که بر آن کتاب بنام الفتح‌الوهبی علی تاریخ‌ابی‌نصر العتبی نوشته درشرح‌همین‌کلمه‌چنین‌گوید:

« الروذکی ، بضم‌الراء و سکون‌الواو وفتح‌الذال المعجمة فی‌آخره کاف‌مکسورةقبل یاءالنسب ابوعبدالله جعفربن محمدبن حکیم بن عبدالرحمن ابن‌آدم‌الروذکی‌السمرقندی منسوب الی‌روذك وهی‌قریة‌من نواحی‌سمرقند علی فرسخین منها و هو شاعر مفلق جیدالشعربالفارسیة متین‌القول حتی قیل‌ان اول من‌قال‌الشعر الجید بالفارسیة هووقال ابوسعدالادریسی‌الحافظ : ابوعبدالله الروذکی کان مقدما فی‌الشعر الفارسیة فی زمانه علی اقرانه و مات بروذك سنة تسع وعشرین و ثلثمائه ، کذا فی انساب السمعانی

و قال النجاتی : کان یلازم نوح بن منصور وقد سمل فی آخر عمره واشعاره الف الف و ثلثمائه بیت کذا قاله الرشیدی فی قصیدة له انشد ها فی کتابه الموسوم بسعد نامه » .

یعنی : روذکی ' بضم راء وسکون واو و فتح ذال نقطه دار و در آخر آن کاف مکسور پیش از یاء نسب ابوعبدالله جعفربن محمدبن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم روذکی سمرقندیست منسوب بروذك و آن قریه ایست از نواحی سمرقند در دو فرسنگی آن و وی شاعر مفلق نیکوشعر بفارسی و متین گفتار بود تا اندازه‌ای که گویند نخستین کسی که شعر نیکو بفارسی گفت او بود و ابوسعد ادریسی حافظ گوید : ابو عبدالله روذکی در شعر فارسی بر اقران خود پیشوا بود و در روذك بسال سیصد و بیست و نه درگذشت چنانکه در انساب سمعانیست ونجاتی گوید : ملازم نوح بن منصور بود و در پایان زندگی چشم اورا میل کشیدند و اشعار او هزار هزار و سیصد بیت بود چنانکه رشیدی گفته‌است در قصیده‌ای که سروده‌است در کتاب خود بنام سعدنامه ..

ضمیمهٔ ۳ مربوط بصحیفهٔ ۴۷۱ (مجلد دوم)

در باب جیهانی رجوع کنید بمقالهٔ من که در مجموعهٔ مقالات ادبی مجلد اول از صحیفهٔ ۲٤۱ تا صحیفهٔ ۲۸۰ چاپ شده و بزودی انتشار خواهد یافت ودرآنجا آنچه اطلاع دربارهٔ مردان نامی این خاندان بوده است فراهم کرده ام و اینك خلاصهٔ بسیار موجزی از آنرا تکرار می کنم :

از خاندان جیهانیان چهار وزیر ودو امیر برخاسته اند ;

۱) ابوعبدالله محمدبن احمدبن نصر جیهانی معروف بجیهانی بزرگ که ظاهراً از سال اول پادشاهی نصر بن احمد سامانی یعنی از سال ۳۰۱ وزیر او شده است و پیش از آن کاتب امیر احمدبن اسمعیل بوده و قطعاً تا ذیقعدهٔ سال ۳۰۹ وزیر بوده است و گذشته از رودکی شاعران تازی زبان نیزاورا مدایح بسیار گفته‌اند ووی را مؤلفات بوده است وپس ازو ابوالفضل محمدبن عبیدالله بلعمی وزیرمعروف بوزارت‌نصربن‌احمدرسیده‌است.

۲) عبیدالله بن احمد جیهمانی برادر وی بوده است که در سال ۳۰۱ ازجانب سامانیان حکمرانی بست ورخج‌داشته است و پیش از آن بدین مقام رسیده بود.

۳) ابومنصورجیهانی که در ربیع‌الاول ۳۰۱ ازبست‌بسیستان رفته و در سال ۳۰۲ از جانب احمدبن اسمعیل عامل بست بوده و یك چند بسیستان رفته و در همان سال درکشته شدن احمد بن اسمعیل و جلوس نصربن احمد بازگشته و درجمادی الاولی ۳۰۲ با فضل‌بن حمید در محل نوزاد جنگ کرده وشکست خورده و بزابلستان رفته است و بار دیگر با سعد طالقانی ببست بازگشته و سپس در ذیقعدهٔ ۳۰۲ در یك فرسنگی زمین داور با محمدبن طغریل جنگ کرده ودرین جنگ سعد طالقانی بااو دستیاری کرده است و در شب دوم محرم سال ۳۰۳ سعد طالقانی بدست محمد بن‌طغریل گرفتار شده و ابو منصور جیهانی شکست خورده ورفته‌است وسپس درسال ۳۰۹ حکمرانی هرات‌وفوشنج وبادغیس یافته وببادغیس رفته است و ازین قرار وی از عاملان بزرگ دربار سامانیان بوده و از ۳۰۱ تا ۳۰۹ درکار بوده است . احتمال میرود که این ابومنصور همان

عبیدالله بن احمد سابق الذکر باشد و ابومنصور کنیهٔ او بوده است .

٤) ابو علی محمدبن احمدبن نصر جیهانی پسر جیهانی بزرگ که در سال ۳۲٦ پس از عزل ابوالفضل بلعمی وزیر نصربن احمد شده است و در سال ۳۳۰ در زیر آوار رفته وهلاك شده است .

٥) ابوعبدالله احمدبن ابوعلی محمد بن ابوعبدالله محمدبن احمدبن نصر جیهانی یعنی پسر ابوعبدالله سابق الذکر و پسر زادهٔ ابوعبدالله محمد جهیانی بزرگ که وی وزیر منصوربن نوح (۳٥۰ـ۳٦٥) ونوح بن منصور (۳٦۷ـ ۳۸۷) بوده است و گویا در سال ۳٦٥ وزیر شده است و درربیع الثانی ۳٦۷ معزول شده و این وزیر مرد بسیار دانشمندی بوده و کتابهای چند تألیف کرده است که ازآن جمله بوده است : کتاب المسالك والممالك ، کتاب آئین مقالات ، کتاب عهود للخلفاء و الامراء ، کتاب الزیادات فی کتاب آئین فی المقالات ، کتاب الرسائل .

٦) ابوالفضل محمدبن ابو عبدالله احمد بن ابوعلی محمدبن ابو عبدالله محمدبن احمدبن نصر جیهانی که پسر ابوعبدالله احمدبن محمد سابق الذکر و پسر زادهٔ ابوعلی محمدبن محمد و نبیرهٔ ابوعبدالله محمدبن احمدبن نصر جیهانی بزرگ بوده است و پیش از سال ۳۸۸ بوزیری سامانیان رسیده و آخرین وزیر آل سامان بوده وپس از آنکه چند وزیر نالایق پیش ازو برگزیده‌اند اورا بوزارت برداشته اند .

ضمیمهٔ ۴ مربوط بصحیفهٔ ۴۷۱ (مجلد دوم)

رسالهٔ ملازاده کتاب کوچکیست در ذکر مشاهد بخارا وبزرگان و اولیا و مشایخی که در آن شهر مدفونند . مؤلف خود نام خویش را در آن چنین آورده است : « این حقیر فقیر کم بضاعت خادم الاولیاء العبد

احمدبن محمود المدعوبمعین الفقراء » واین کتاب را درذکر مشاهدبزرگان در شهر بخارا واطراف آن تا نیم فرسنگی نوشته است .

نسخه‌ای که در تألیف این کتاب بدان رجوع کرده‌ام نسخه ایست متعلق بکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار (دانشکدهٔ معقول و منقول) که این کتاب و تاریخ بخارا هر دو بیك خط نوشته شده و باهم جلد کرده اند . نسخه ایست بقطع کوچك هشت‌صفحه‌ای برکاغذ نازك زرد رنگ تیرهٔ رنگ و روغن دار که تمام صحایف آن جدول زرین و سیاه دارد طول وعرض کاغذ ۵و۱۹ سانطی مطر در ۱۲ وقطر آن ۲ سانطی مطر ، طول مسطر ۱۴ در ۷ و هر صحیفهٔ آن ۱۷ سطرست بخط نسخ تعلیق معمولی و جلد سوخته و حاوی ۱۱۰ ورقست . آغاز کتاب : « الحمدلله الذی تفرد بالبقاء و توحد بالعزوالکبریاء ..... اما بعد هذا ذکر طایفة من اهل بخارا و نواحیها من العلماء و الکبراء و المشایخ المتقدمین والمتأخرین الذی درست قبورهم واطمست آثارهم قدس‌الله ارواحهم . .. » ۳۶ ورق ازین مجلد شامل رسالهٔ ملازاده است و در پایان آن چنین رقم کرده‌اند : « .. در تاریخ شهر شعبان المعظم بود که این نسخهٔ شریف باتمام رسید درهزار وصد وشش علی یدالعبدالضعیف محمد شفیع بن مغفوری مرحومی آخوند ملاسطر محمد . تمام شد کتاب بدست ثناء الماه بن ضاء الحق والد حاجی مواوی مولاناء علامهٔ فرید وحمد در غرهٔ صفر ختم بالخیر و الظفر در سنهٔ دویست سی چهار هزار از هجرت نبی صلی‌الله علیه و سلم و علیه‌السلام ،

کاتب این کتاب بی ایجام   منخدم سائه مندزهر آسام

نام این کتاب رسالهٔ ملازاده است بزرگان شهر و نیم فرسنگی را

بیان می نماید لیکن موجزست .

شد بتوفیق الله بنام نسخه‌ام درروزچارشنبه‌تمام
هرکه‌خواندد‌عاطمع‌دارم زانکه من بندهٔ گنه کارم »

ازین کتاب نسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران هست .

ضمیمهٔ ۵ مربوط بصحایف ۴۷۱ و ۵۲۵ (مجلد دوم)

تاریخ بخارا درسال ۱۸۹۲ میلادی در پاریس بتوسط شارل شفر مستشرق‌فرانسوی چاپ شده‌ولی درآن چاپ از پایان کتاب شرح‌سلطنت نوح‌بن منصور و منصوربن نوح افتاده است و ظاهراً درنسخهٔ اصل نبوده وافتادگی داشته است ودر نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار که با رسالهٔ ملازاده چنانکه پیش ازین شرح داده شد با هم نوشته اند آن نقیصه برطرف می شود و از روی آن نسخهٔ خطی عیناً نقل کرده‌شد :

« امیر رشید ابوالقاسم نوح بن منصوربن نصربن احمد بن اسماعیل السامانی ره ، چون امیر سدید روز یکشنبه از دنیا رفت روز دوشنبه‌پسر وی بملك نشست و با وی بیعت کردند و ابوعبدالله محمدبن احمد الجیهانی وزیر شد و باز بسبب پیری عفو خواست و بعد از وی دوسه وزیر[1] دیگر شد ، آنگاه امیر محمدبن عبدالله‌بن عزیر[2] وزیر شد وکار ملك با رونق شد و ابوالعباس تاش[3] که سپهسالار لشکر بود معزول شد ، ابوالحسن محمدبن ابراهیم سپه‌سالارشد ، ابوالعباس تاش‌خلاف کردونشابور بگرفت‌وسپه‌سالار

---

(۱) در اصل : روز (۲) در اصل : عزیز (۳) دراصل‌همه‌جا : تاس

ابوالحسن وپسروی ابوعلی وابوالحسن الفایق الخاصه بنشابور رفتند واورا هزیمت کردند، بسال سیصد وهفتاد و هفت و ابوالحسن الیاس[1] ازنشابور بگریخت و بگرگان گریخت، علی بن حسن با وی یار شد و بگرگان درآوردش و چون سپهسالار ابوالحسن محمدبن ابراهیم از دنیا برفت بآخر ذی القعدهٔ سال سیصدو هفتاد و هشت پسر وی سپهسالار شد و بعد از وی امیر رشید از وی با کراهیت شد و اورا معزول کرد و سپهسالار ابوالحسن الفایق الخاصه شد وبهری رفت و باوی حرب کرد وفایق الخاصه از وی بگریخت و بمرو رفت بتاریخ ذی الحجه اندر سال سیصد و هفتاد و هشت از هجرت و بعد از وی ابوالحارث منصوربن نوح یکسال و نه ماه والی بود بکتوزونیان[2] اورادرسرخس بندکردند وملك آل سامان ازدست ایشان بیرون رفت والله اعلم. تمام شد این کتاب نرشخی علی یدالاحقر والافقر ثناء. تواریخ انبیاء علیهم الصلوة والسلام وملوك سلاطین ازوقت نزول حضرت آدم علیه السلام شش هزار وهفتصد و بیست سال ازعهد حضرت ادریس علیه السلام پنج هزارسه صد نوزده سال، ازطوفان حضرت نوح علیه السلام چهار هزار هفتصدبیست دوسال، از عهد حضرت ابراهیم علیه السلام هزار شصت شش صد هفتاد دوسال، ازعهد حضرت اسحاق علیه السلام هزار هفتصد سی وپنج سال، از عهد حضرت موسی علیه السلام هزار شش صد شصت شش سال، ازعهد حضرت عیسی علیه السلام هزار سیصد سی هفت سال، از خلافت حضرت امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه هفتصد هژده سال، از خلافت امیرالمؤمنین عمررضی الله عنه هفتصد شانزده سال، از

(۱) دراصل : الباس (۲) دراصل : بکتوریان

خلافت امیر المؤمنین عثمان رضی‌الله عنه هفتصد شش سال، از خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شش صد نودچارسال و از وفات امیرالمؤمنین حسن رضی الله عنه شش‌صدو هفتادونه سال واز قتل امیرالمؤمنین حسین رضی الله عنه ششصد شصت هفت سال، ازوفات یزید علیه اللعنه ششصدشصت پنج سال، ازوفات حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه ششصدشصت یك‌سال، ازوفات عمربن عبدالعزیز ششصد پنجاه سال، از عهد سبکتکین سیصدسی نه سال، از رفتن سلطان مسعود ببغداد سه صد سی و نه سال از وفات سلطان محمود سه صدهشت‌سال و ازوفات سلطان سنجر صدوهفتادو شش سال.

منخدم دردمندخون‌آشام راقم بی رقوم بی انجام

شد بتوفیق خدای لاینام این کتابت روزیکشنبه‌تمام

۱۲۳۵ کاتبه پادشاه ثنابن ضیابن حاجی مولوی مولانا علامه منقاربیز».

ضمیمهٔ ٦ مربوط بصحیفهٔ ۴۹۴ (مجلد دوم)

کتاب «المحمدون من الشعراء» کتابیست تألیف وزیر جمال‌الدین ابوالحسن علی بن قاضی الاشرف یوسف القفطی وزیر و ادیب نامی و مؤلف تاریخ الحکماء متوفی در ٦٤٦ که دراحوال کسانی که بزبان تازی شعر گفته و محمدنام داشته اند پرداخته است و ازین کتاب نسخه‌ای درکتابخانهٔ ملی پاریس بنشانهٔ 3335 .Ar هست و داشمند نامی آقای عباس اقبال شرحی را که آنجا دربارهٔ ابوطیب مصعبی آمده است و در ورق ٦٩ پشت و ۷۰ روی آن نسخه است برای خود نوشته بودند و با کمال کرم آنرا بمن دادند و عینا آنچه درآن کتاب آمده بدین قرارست:

« محمدبن حاتم ابوطیب‌المصعبی ، من شعراء خراسان و وزرائها و ندمائها و رؤسائها فی کل ذلك له کمال وکان له خاطر وقاد وقلم جار و غلب علی الامیر نصربن احمد بکثره محاسنه و وفور مناقبه و وزرله مع اختصاصه بمنادمته ولم تطل به الایام حتی اصابته عین الکمال و ادرکته آفة الوزارة فسقی الارض من دمه ومن مشهور شعره . . . . »

سپس همان اشعاری که ثعالبی در یتیمة‌الدهر از ابوطیب مصعبی آورده است درین کتاب نیز آمده است .

ضمیمهٔ ۷ مربوط بصیحفهٔ ۵۳۱ (مجلد دوم)

کتاب‌ظفرنامه منظومهٔ بسیاربزرگست‌ببحر متقارب دنبالهٔ شاهنامهٔ فردوسی شامل تاریخ ایران از صدراسلام تا سال ۷۳۵ هجری تألیف مورخ‌نامی‌قرن هشتم‌ایران حمدالله احمدبن ابوبکربن نصرمستوفی‌قزوینی مؤلف‌تاریخ گزیده ونزهة‌القلوب . مؤلف‌خوددردیباچهٔ تاریخ گزیده(۱) می‌گوید : « . . . هرچند شغل این بنده آن‌فن نبوده و اسلاف واقربای او بصناعت تحریر و سیاقت موسوم گشته ، اما در خاطر می گذشت که اگر فحاوی و مضامین علم تاریخ تاریخی برشکل و شوهٔ منها ومن ذلك محرر گرداند ومفصل آنرا که بحسب ادوار روزگار و تعاقب لیل ونهار نامتناهی شده مجملا در سلك سیاقت منتظم کند جامع مفردات توجیهات این فن گردد ووضعی براصل باشد که انگشت برحرف‌آن نتوان نهاد بمرام نزدیك تر باشد و چون بواجبی قانون اشارات آنرا رعایت رود رغبت

(۱) چاپ اوقاف گیب ص ٤ــ ٥

مردم بدان بیشتر گردد ولیکن شروع در آن موقوف بود بر خاطروقاد و ذهن نقاد ورفاهیت بال‌وفراغت حال . . . . .وچون‌احیانا شعری شکسته بسته اتفاق می‌افتد درین علم هوس نظمی می‌شود که از اول عهدمصطفی صلی‌الله علیه و سلم تا این زمان مبارك تاریخ منظوم مرتب گرداند و از آن پنجاه و چند هزار بیت گفته شد ، اگر توفیق رفیق گردد بهفتاد و پنج هزار خواهد رسانید و بالقاب همایون مخدوم و مخدوم زادهٔ جهانیان لازال قصر عمر دعامر او عمر خصمه قاصرا موشح گرداند . اما چون آن منظوم هنوز از صورت سواد بکسوت بیاض منقول نگشته عجالة‌الوقت راموجزی منثور که بالحقیقه مجمل این فنست ترتیب داده . . . . » .

از اینجا پیداست که در سال ۷۳۰ که تاریخ گزیده را می‌نوشته هنوز این منظومه ناتمام بوده است و پس از آن باتمام آن پرداخته .این منظومهٔ ظفرنامه هم چنانکه خود در ۷۳۰ در نظرداشته است‌منظومه ایست بزرگ شامل هفتاد و پنج هزار بیت ببحر متقارب مانند شاهنامهٔ فردوسی‌درتاریخ عرب‌وایران‌ومغول تاسال ۷۳۵ واین نخستین کتابیست که حمدالله مستوفی بتألیف آن پرداخته و درآن زمان چهل‌ساله بوده‌است و پانزده سال تمام تألیف آن کشیده و پس از آنکه دو ثلث آن یعنی پنجاه هزار بیت را پرداخته آن‌کار را ترك‌کرده و تاریخ گزیده را نوشته وسپس در ۷۳۰ که از تألیف تاریخ گزیده‌فارغ آمده بازدنبالهٔ کار ظفرنامه را گرفته وپنج سال بعد در ۷۳۵ آنرا بپایان رسانده‌است وسپس بتألیف نزهة‌القلوب مشغول شده وآنرا در سال ۷۴۰ تمام کرده است[۱] .

---

(۱) مقدمهٔ ادوارد براون برتاریخ گزیدهٔ چاپ اوقاف گیب ص ه و و

این منظومه بدین بیت آغاز میشود :

بنام خدائی که هست و یکیست — جزو در دوگیتی خداوندنیست

در شمارهٔ ابیات آن میگوید :

درین نامه از هفتصد و چندسال — بگفتم حکایت ز هر گونه حال
سخن شد بهر صد ده اندر هزار — بهفتاد و پنج آمد آنرا شمار

مؤلف خود گوید که پس از اتمام آن دوستی اورا گفته است که نام آنرا ظفرنامه گذارد و درین باب گوید :

ظفرنامه کن نام این نامه را — بدین تازه کن رسم شهنامه را

این منظومه را بسه کتاب تقسیم کرده است : کتاب اول یاقسم الاسلامیه من کتاب ظفرنامه در تاریخ عرب از صدر اسلام ، کتاب دوم یا قسم الاحکامیه من ظفرنامه فی ذکر العجم در تاریخ ایران از آغاز اسلام ، کتاب سوم یاقسم السلطانیه من کتاب ظفرنامه فی ذکرالمغول در تاریخ مغول تا سال ۷۳۵ و در تقسیمات کتاب چنین گوید :

کتاب نخستین ز کار عرب — پدید آمده نکتهای عجب
باسلامی آن را اقب آمده — چو اسلام از اهل عرب آمده
کتاب دوم شرح حال عجم — درو گشته بیدا ز بیش وزکم
باحکام آنرا نهادم بنام — چو برحکم دین آن دول شدتمام
کتاب سوم آمده از مغول — فروزنده چون ازچمن برگ گل
بسلطانی آمد مر آنرا خطاب — چو دارد بسلطان دین انتساب

نظم این کتاب هم چنانکه خود نیز تصریح می کند بانزده سال کشیده است و ازین هفتاد و پنج هزار بیت بیست و پنج هزار در تاریخ

عرب و بیست هزار در تاریخ ایران وسی هزار بیت درتاریخ مغولست، چنانکه خود گوید:

کشیدم درین پانزده سال رنج بگفتم سخن پانزده بار پنج
عرب بیست وپنج وعجم بیست هزار مغول سی هزار آمد اندر شمار

برای بدست آوردن مطالب این کتاب بکسانی که ازعرب وازمغولان آگاهی داشته اند رجوع کرده وخود درین باب گوید:

زتازیك و از سروران مغول بجستم حکایت ز جزو وز کل

پس از آن گوید که این منظومه در سال ۷۲۵ هجری و ۱۶۲۴ اسکندری و ۷۰۲ یزدگردی تمام شده است:

زهجرت شده هفتصدو سی وپنج براز رنج این نامه ام بود گنج
ز اسکندری از هزار این زمان چدوچار وششصد فزون سالیان
ز شه یزدگردی دو بر هفتصد فزون گشته، شد رهنمایم خرد
کتاب ظفر نامه کردم تمام ز ما بر پیمبر درود وسلام

ازین منظومه تا جائی که معلومست سه نسخه بدستست: نخست نسخه ای بسیار زیبا و معتبر که در موزهٔ بریطانیا[1] هست ومتن آن ظفرنامه و حواشی آن نسخهٔ شاهنامهٔ فردوسیست و ظاهرا قدیمترین و بهترین نسختهاست و مقارن زمان مؤلف بخط محمود بن سعید بن عبدالله حسینی نوشته شده، دوم نسخه ای که متعلق بخود سندس نامی ادوارد براون

---

(۱) Charles Rieu Supplement of the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum London 1895 p. 172—174 .

بوده[۱] و اینك در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج در انگلستانست[۲] و سوم نسخه‌ای که در یکی از کتابخانهای استانبول بوده و دانشمند معاصر آقای محمدعلی تربیت دیده است و می‌بایست هنوز هم باشد. نسخه‌ای که هنگام تألیف این کتاب بدست من بوده است همان نسخهٔ موزهٔ بریطانیاست که عکس دو صحیفهٔ شامل تاریخ سلطنت نصربن احمد سامانی را یك تن از دوستان من در لندن عکس برداشته و برای من فرستاده است.

ضمیمهٔ ۸ مربوط بصحیفهٔ ۷۹۱ (مجلد سوم)

تاریخ قم کتابیست تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی که در سال ۳۷۸ بفرمان صاحب اسمعیل ابن عباد وزیر معروف و درزمان فخر الدوله دیلمی بزبان تازی تألیف کرده وسپس حسن بن علی بن حسن بن عبدالملك قمی در سال ۸۰۵ و ۸۰۶ بفارسی ترجمه کرده است و بنام خواجه فخر الدین ابراهیم بن عمادالدین محمود بن شمس الدین محمدبن علی الصفی وزیر پرداخته است. اصل این کتاب که شامل بیست باب و پنجاه فصل بوده ظاهراً از میان رفته است و این ترجمهٔ فارسی که تنها شامل پنج باب آنست و پانزده باب دیگر را ندارد گویا تنها ثلث کتاب را شامل است و معلوم نیست که مترجم هر بیست باب را ترجمه کرده و پانزده باب آن از میان رفته یا

(۱) E. G Browne and R. A Nicholson, A descriptive Catalogue of the Oriental Manuscripts beloging to the late E G. Browne deposited in the Cambridge University Library, Cambridge 1932, 19

(۲) C.A. Storey, Persian Literature, Section II Fasiculus I, London 1935, p. 81-82

اینکه تنها همین قسمت را ترجمه کرده است ولی نسخهای خطی که از ترجمهٔ فارسی آن بدستست تنها شامل همین پنج باب اول کتابست . ازین کتاب شش نسخهٔ خطی تا جائی که من آگاهی دارم در دسترسست و آقای سید جلال‌الدین طهرانی از روی نسخهٔ خطی که بدست داشته در سال ۱۳۱۵ آنرا در طهران چاپ کرده است .

معتبرترین نسخهٔ خطی که ازین کتاب بدستست نسخه‌ایست متعلق بدوست دیرین بزرگوار من آقای سیدعبدالرحیم خلخالی و آن کتابیست دارای ۳۲ سانتی مطر طول در ۲۳٫۵ عرض و ٤ سانطی مطر قطر ، طول سطر ۲۵ و عرض آن ۱۹ ، شامل ۲۱۸ ورق که هر یك ۱۷ سطر بخط نسخ تعلیق قدیم دارد و در میان جمله ها گرده های سرخ ساخته‌اند و سر فصلها را بخط ثلث با پیرایهای سرخ نوشته‌اند و جدول زرین و کبود دارد . جلد آن ساغری سوختهٔ مندرسیست .

در پایان نسخه کاتب چنین رقم کرده است : « تمامه فی المجلدة الثانیه . تم کتابة هذه المجلدالاولی بتوفیق‌الله رب‌الاخرة والاولی باشارة الصاحب الاعظم الاعدل الاکرم المرتضی بعوالی الهمم دستورالوزراء فی العالم مربی العلماء و الصلحاء ملجاء الضعفاء والفقراء المنظور بنظر .... [1] الملك‌الولی الخواجه زین‌الدولة‌والدنیا والد . . . . . . الله‌تعالی فی الخافقین علوشانه علی یدی اقل‌عبادالله تعالی جرما و اکثرهم جرما بهاء الدین بن الحسین بن بهاء الدین الحسن بن عبدالملك الحافظ غفرالله له و لوالدیه

---

(۱) جاهائیکه نقطه گذاشته شده‌در اصل‌نسخه بواسطهٔ پارگی و فرسودگی‌از میان رفته وخوانده نمیشود .

ولجمیع المؤمنین والمؤمنات وقد وقع الفراغ من تحریره یوم الاثنین السابع والعشرین من شهر ذی حجة الحرام سبع وثلثین وثمانایه هجریه نبویه بمدینة مصونة محروسه قم عماها الله تعالی عن طوارق الحدثان و نوائب ال. . . . . . .
بیادگار نوشتم من این کتابت را اگرچه این خط من لایق کتا[بت نیست].»

ازاینجا پیداست که این نسخه درروز دوشنبهٔ ۲۷ ذیحجهٔ ۸۳۷ شاید در زمان زندگی مترجم در شهر قم بخط بهاءالدین بن حسین بن بهاءالدین حسن بن عبدالملك حافظ برای خواجه زین الدین نام نوشته شده است و ظاهراً پنج نسخهٔ خطی دیگر که در دستست همه از روی این نسخه نوشته شده زیرا که تاریخ آنها همه پس ازین نسخه است.

ضمیمهٔ ۹ مربوط بصحیفهٔ ۷۹۴ (مجلد سوم)

در بارهٔ احمدبن منوچهر شصت کله شاعر قرن ششم یگانه اطلاعی که بدستست اینست که در کتاب راحة الصدور و آیة السرور تألیف محمدبن علی راوندی آمده است که درسال ۵۸۰ سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی مجموعه‌ای ازاشعار ترتیب داده بود و زین الدین راوندی خال مؤلف اشعار را در آن می نوشت و جمال نقاش اصفهانی صورت هر شاعری را در آن می نگاشت وازآن پس گوید[1] : « . . . . درآن حال امیر الشعراء وسفیر الکبراء شمس الدین احمدبن منوچهر شصت کله که قصیدهٔ تتماج[2] گفته است حکایت کرد که سید اشرف بهمدان رسید، در مکتب ها می گردید و می دید

(۱) راحة الصدور چاپ اوقاف گیب ص ۵۷ — ۵۸

(۲) تتماج بضم اول وسکون ثانی قطعه های نازك وبلند از خمیر که درین زمان رشته گویند.

تا کرا طبع شعرست ، مصراعی بمن داد تا بر آن وزن دو سه بیت گفتم، بسمع رضا اصغا فرمود و مرا بدان بستود وحث وتحریص واجب داشت و گفت از اشعار متاخران چون عمادی و انوری و سیداشرف و بوالفرج رونی و امثال عرب و اشعار تازی و حکم شاهنامه آنچه طبع توبدان میل کند قدر دویست بیت از هرجا اختیار کن و یاد گیر و بر خواندن شاهنامه مواظبت نمای ، تا شعر بغایت رسد و از شعر سنائی و عنصری و معزی و رودکی اجتناب کن ، هرگز نشنوی و نخوانی ، که آن طبعهای بلندست طبع تو ببندد و از مقصود باز دارد . شمس الدین شصت کله گفت من وچند کس دیگر این وصیت را بجای آوردیم ، بمقصود رسیدیم وغایت مطلوب بدیدیم . . . . » .

ازین سخنان معلوم می شود که شمس الدین احمد بن منوچهر شصت کلهٔ همدانی (زیرا که در کودکی در همدان بمکتب می رفته است)معاصر با سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی معروف بطغرل سوم (۵۷۱ـ۵۹۰) آخرین پادشاه سلسلهٔ سلجوقیان عراق بوده و با مؤلف راحة الصدور در یك زمان می زیسته وچون این کتاب در اواخر قرن ششم تألیف یافته و از لحن عبارات آن پیداست که این شاعر در آن زمان هم می زیسته است مسلم میشود که از شاعران نامی اواخر قرن ششم بوده ونیز دیده است که در جوانی در همدان بمکتب می رفته و در آنجا سید حسن غزنوی معروف بسید اشرف شاعر نامی قرن ششم را دیده است وبراهنمائی وی در شاعری پیشرفت کرده واورا قصیده ای بوده است مشهور و معروف بقصیدهٔ تتماج که شاید در وصف تتماج ولغزی در تتماج بوده و یا اینکه کلمهٔ تتماج را

ردیف شعر خودکرده بوده است .

در موضوع لقب او پیداست که تذکره نویسان را اشتباهی روی داده است. دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعراء لقب « شصت گله » را بنام منوچهری دامغانی، شاعر بزرگ قرن پنجم افزوده است وپیش از آن این لقب‌را کسی دربارهٔمنوچهری ننوشته ودولتشاه‌گوید : « بغایت متمول وصاحب مال بود و بشصت گله از آن شهره شد » و پس از وی تذکره نویسان دیگر بپیروی او همه این لقب را در حق منوچهری قائل شده‌اند و این لقب را « شصت گله » بکاف فارسی ولام مشدد وهم « شست‌کله » بکاف عربی ولام مخفف خوانده اند و پاره‌ای گفته‌اند که چون گله ها و احشام فراوان داشت او را « شصت گله » یعنی دارای شصت گلهٔ غنم لقب داده‌اند وکسانی‌که شست کله دانسته اندگویند که شست یعنی‌انگشت درشت دست وی نقصی داشت و کل وکله در لغت بمعنی اعرج واشل نازیست ، چنانکه در زبان عوام طهران اینك کل وکله بضم بمعنی ابتر و و ناقص و بریده است ووی را بدین جهة« شست‌کله » یعنی صاحب ابهام شل خوانده‌اند[۱] .

پیداست که این اشتباه درتذکرةالشعرای دولتشاه وازآنجابکتابهای دیگر ازین جهة راه یافته است‌که این شمس‌الدین همدانی شاعر قرن‌ششم احمدبن منوچهر نام داشته و منوچهری شاعر قرن پنجم را نیز ابوالنجم

---

(۱) رجوع کنید بمقالهٔ من بعنوان منوچهری دامغانی در مجلهٔ باختر اصفهان ـ شمارهٔ ۸ سال اول تیرماه ۱۳۱۳ — شمارهٔ ۹ امرداد ماه۱۳۱۳ـ شمارهٔ ۱۰ شهریور ماه ۱۳۱۳

احمدبن عوض بن احمد نام بوده است مشترك بودن کلمهٔ احمد در نام هر دو وکلمهٔ منوچهری درنام پدر یکی وتخلص دیگری سبب شده است که شمس الدین احمدبن منوچهر همدانی شاعر قرن ششم را با ابوالنجم احمدبن عوض بن احمد منوچهری دامغانی شاعر قرن پنجم اشتباه کرده و لقب شصت کله را که متعلق باولی بوده است بی جهة بدو می بسته اند.

بالجمله ازین شمس الدین احمد بن منوچهر شصت کلهٔ همدانی جز آن سه بیت که در راحة الصدور آمده و در جوانی بدعوت سید اشرف غزنوی بوزن و قافیت مصرعی که اوخوانده بود سروده است شعری دیگر بدست نیست وآن سه بیت اینست :

صبح بی روی تو نفس نزند | نفس عشق بی توکس نزند
وصل تو نگذرد بکوی امید | تــا در خانهٔ هوس نزنــد
بنده گر با تو یك نفس بنشست | جز برآن یاد یك نفس نزند

ضمیمهٔ ۱۰ مربوط بصحیفهٔ ۷۹۴ (مجلد سوم)

در بارهٔ ابو شریف احمد علی مجلدی گرگانی که می بایست نام ونسب درست او احمد بن علی باشد در کتابها ذکر کاملی نیست · تنها محمد عوفی در لباب الالباب [۱] در باب اول در فضیلت شعر و شاعری جائی که میگوید ذکر پادشاهان گذشته بسخن شاعران زنده می ماند گوید : « . . . و ابو شریف احمد علی مجلدی جرجانی عروس این معنی را بر منصهٔ نمودار جلوه داده است ومی گوید :

(۱) مجلد اول صحیفهٔ ۱۳ــ۱٤

شعر

از آن چندان نعیم این جهانی که ماند از آل ساسان و آل سامان
ثنای رودکی ماندست و مدحت نوای باربد ماندست ودستان ".

جای دیگری که ذکری ازو رفته در نسخهٔ خطی فرهنگ اسدیست که در سال ۸۷۷ تمام شده[1] و در آنجا در لغت شست گوید: « شست دیگر بمعنی نیش رگ زنان باشد و آنرا منصع نیز خوانند، چنانک مجلدی گوید:

آمد آن راهب مسیح پرست شست الماسگون گرفته بدست
کرکس افگند وبرنشست بروی بازوی خواجهٔ عمید ببست
شست چون دید گفت عزعلا این چنین دست را نشاید خست».

این ابیات که بیت چهارمی هم دارد با اندك اختلافی بعنصری نیز منسوبست ودر نسخهای دیوان عنصری بدین گونه آمده است:

آمدآن رگ زن مسیح پرست نیش الماسگون گرفته بدست
طشت زرین وآبدستان خواست بازوی شهریار را بربست
نیش بگرفت وگفت عز علیك این چنین دست را که یارد بست
سر فرو برد وبوسه ای بربود وزسمن شاخ ارغوان برجست

البته پیداست که درنسخهٔ فرهنگ اسدی در بیت دوم کلمهٔ «کرکس» خطای کاتبست ومی بایست «کرسی» باشد و چون این دونسخه را روی هم بریزیم نسخهٔ درست این قطعه چنین فراهم میشود:

---

(۱) رجوع کنید بصحایف ۱٤ — ۲۱ از مجلد اول این کتاب

آمد آن رگ زن[1] مسیح پرست ... شست الماسگون گرفته بدست
کرسی افگند و بر نشست بروی ... بازوی خواجهٔ عمید ببست
دست چون دید گفت عز علیك ... این چنین دست را نشاید خست
سرفرو برد و بوسه ای بر بود ... وزسمن شاخ ارغوان بر جست

و چون قطعاً فرهنگ اسدی معتبر تر از نسخهای دیوان عنصریست شکی نیست که این قطعه هم ازاشعار همان ابو شریف احمد بن علی مجلدی گرگانیست که در بارهٔ رگ زدن وزیری یا خواجهٔ محتشمی گفته است وچون اسدی در نیمهٔ قرن پنجم می زیسته وگویا در ٤٦٥ در گذشته است و آن دو بیت که مجلدی در بارهٔ آل سامان ورودکی گفته پیداست که پس از برچیده شدن سلطنت سامانیان سروده است مسلم میشود که ابوشریف احمدبن علی مجلدی گرگانی شاعر در اوایل و اواسط قرن پنجم می زیسته و شاعر نیکوسخنی بوده است . همان دو بیت لباب الالباب را نظامی عروضی در چهار مقاله[2] آورده و آنجا نام او را شریف مجلدی گرگانی ضبط کرده وشاید تخلص یا نسب وی دراصل مجلدی بوده است که مجلدی نوشته اند .

ضمیمهٔ ۱۱ مربوط بصحیفهٔ ۷۹۴ (مجلد سوم)

منوچهری دامغانی درقصیدهٔ معروف خود درستایش ابوالقسم حسن عنصری شاعر نامی قرن پنجم که مطلع آن بدینگونه است

ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن
جسم مازنده بجان وجان تو زنده بتن

---

(۱) راهب را ظاهراً کاتب نسخهٔ فرهنگ اسدی بمناسبت کلمهٔ مسیح پرست از پیش خود نوشته است (۲) چاپ اوقاف گیب ص ۲۷

. جائی که شعر عنصری و توانائی او را در شاعری وصف می کند گوید:

از خراسان بوشعیب و بوذر آن ترك کشی
وان صبور پارسی و آن لوکری[1] چنگ زن
آن دو گرگانی و دو رازی و دو ولوالجی
سه سرخسی و سه کاندر سغد بوده ممتکن
ازبخارا پنج و پنج از مرو وپنج از بلخ باز
هفت نیشابوری و سه طوسی وسه بوالحسن
گو فراز آیند و شعر اوستادم بشنوند
تا غریزی روضه بینند و طبیعی نسترن

۱ـ مردد از ابو شعیب دربیت اول ابوشعیب صالح بن محمد هرویست که از بزرگان سخن سرایان دورهٔ سامانیان بوده است. رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۵ ومجمع الفصحاء ج ۱ ـ ص ۶۶.

گذشته ازقطعه‌ای شامل پنج بیت که در تذکره ها بنام او آمده است درفرهنگها نیز بشاهد لغات اشعاری ازوهست:

این بیت جزو همان قطعهٔ پنج بیتی است که باید بآن افزودوشاهد لغت افدر بمعنی عم یعنی برادر پدر آمده است:

سلسله‌جعدی بنفشه عارضی — کت سیاوش افدرو پرویزجد

این بیت شاهد کلمهٔ آورست بمعنی فلك هفتم یا فلك زحل:

اگر دیده بگردون برگمارد — زسهمش پاره پاره گردد آور

این بیت شاهد کلمهٔ پالاون بمعنی ترشی پالا و سماق پالان و آبکش است:

---

(۱) دراصل نسخه های دیوان منوچهری رودکی

افتیده خون دل از چشم او ریخته پالاون مژگـان فرو

- این بیت شاهد کلمهٔ کوفت بمعنی آسیب است از فعل کوفتن:

شا کر عصمت نبودم یافتی تا زمانه زد مرا ناگـاه کوفت

- این بیت شاهد کلمهٔ یکون بمعنی یکسانست :

: تو بیآراسته بی آرایش چه بکرباس وچه بخز یکون

این بیت شاهد کلمهٔ پاغنده است بمعنی پنبهٔ بر هم چیده کـه زنان بریسند :

جهانی شده فرتوت چوپاغندهٔ سرگین

کنون گشته سه موئی و ندیده شدجاش

این بیت شاهد کلمهٔ کیغ بمعنی سپیدیست که از پس خواب پیرامن چشم باشد ونیز بیماران را وکسی که چشمش درد کند :

شگفت نیست کر از کیغ چشم من سرخست

بلی چو سرخ بود اشك سرخ باشد کیغ

این بیت شاهد کلمهٔ باهکست از مادهٔ باهکیدن بمعنی شکنجه کردن وزدن :

دلمان چو آب ماهی تنمان بهار بادی

ازبیم ختم حاسد کش کنده بادباهك

این بیت شاهد کلمهٔ چا و از فعل چاویدن بمعنی لابه و زاری کردنست :

ای عاشق مهجور زکام دل خود دور

می نال و همی چاو که معذوری معذور

۲ ـ مراد از بودر در بیت اول گویا ابودر بوزجانیست که در بوزجان در مدرسه‌ای می‌زیست و از عارفان بزرگ و اواخر قرن چهارم و از معاصر سبکتکین بوده‌است و شعر تازی و فارسی می‌گفته و این دو بیت از وست:

تو بعلم ازل مرا دیدی ـ دیدی آنگه بعیب بخریدی
تو بعلم آن و من بعیب همان ـ رد مکن آنچه خود پسندیدی

۳ ـ مراد از ترک کشی در بیت اول همان شاعریست که ترک یا ترکی کشی ایلاقی نام داشته و از شاعران زمان سامانیان بوده است. رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۲۶ و مجمع الفصحاء ج ۱ ـ ص ۱۷۶.

٤ ـ مراد از صنور پارسی در بیت اول قطعاً شاعریست که در قرن چهارم بوده است ولی نه در تذکره‌ها و نه در فرهنگها ذکری از و بمیان نیامده است.

۵ ـ مراد از لوکری چنگ زن در همان شعر ابوالحسن علی بن محمد غزوانی لوکریست که مداح ابوالقاسم نوح بن منصور بن نوح سامانی (۳۶۶ - ۳۸۷) و برادر او احمد بن منصور و ابوالحسن عبیدالله بن احمد عتبی وزیر معروف سامانیان بوده است. رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ـ ص ۱۵ و المعجم چاپ طهران ص ۱۹۵ و ۱۹۷. گذشته از ۱۷ بیتی که در لباب الالباب ازو آمده است این دو بیت هم که در المعجم بنام اوست باید ازو دانست.

ساقی بده آن گلگون قرقف را[۲] ـ تا یافته از آتش کن تیف را
نزدیک امیر احمد منصور ـ بر کوشک بر این شعر مردف را

(۱) رجوع کنید بنفحات الانس جامی چاپ مطبع حیدری ۱۲۸۹ ص ۲۲۸ و مجمع الفصحا ج ۱ ص ۶۷. (۲) قرقف بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم شراب باشد

مراد از دو گرگانی در بیت دوم یکی ابوسلیک گرگانی و دیگر ابوزرعه معمری گرگانیست :

۶ - ابوسلیک گرگانی را از شاعران دورهٔ عمرو بن لیث صفاری (۲۶۵ - ۲۸۹) دانسته اند و از این قرار وی از قدیمترین شاعران زبان فارسی بوده و در قرن سوم میزیسته است رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ - ص ۲-۳ و مجمع الفصحاء ج ۱ - ص ۶۶ گذشته از چهار بیتی که در تذکره ها بنام او هست این ابیات هم در فرهنگها بشاهد لغات بنام او آمده :

این بیت در المعجم [1] بنام اوست .

درین زمانه بتی نیست از تو نیکوتر

نه بر تو بر شمنی از رهیت مشفق‌تر

این بیت نیز در المعجم [2] بنام او ثبت شده :

ای میر بوحمد که همه مجدت همی | از کنیت تو خیزد و از خاندان تو

این بیت شاهد کلمهٔ زاغن بمعنی آروغ است :

از فرط عطای او زند آز | پیوسته ز امتلاء زاغن .

این بیت شاهد کلمهٔ غارچی بمعنی صبوحیست .

خوش آن نبید غارچی با دوستان یکدله

گیتی بآرام اندرون مجلس ببانگ و ولوله

این بیت شاهد کلمهٔ وشم که مرغ کوچکی باشد و نام وشمگیر از همین کلمه است آمده :

---

(۱) چاپ طهران ص ۲۱۶ (۲) چاپ طهران ص ۲۳۰

در جنب علو همت چرخ . مانند شوشم پیش حرخست

بیت دیگری نیز بهمان وزن وقافیت بیت چهارم این ابیات که مضمون آن هم با همان بیت مناسبت دارد در فرهنگها شاهد کلمهٔ پراشیده بمعنی پریشیده بنام شاکر بخاری آمده است که اگر این بیت از ابوسلیک باشد بیت دیگر هم از آن او خواهد بود و آن بیت اینست [1] :

مجلس پراشیده همه میوه خراشیده همه

زر بپاشیده همه نقل گران کرده یله

درمیان پرده‌های موسیقی قدیم ایران پرده‌ای بوده است بنام بوسلیک که شاهد همین ابوسلیک گرگانی شاعر ساخته باشد و ازین قرار وی در موسیقی هم دست داشته است .

۷ ـ ابوزرعه معمری گرگانی از شاعران اواخر زمان سامانیان و اواخر قرن چهارم بوده است . رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ـ ص ۱۰ ـ ۱۱ ومجمع الفصحاء ج ۱ ص ۸۲ . گذشته از نه بیت شعری که در تذکرها بنام او هست این قطعه نیز درسفینه‌ای بنام او آمده :

چه پوشی جوشن غفلت که روزی | تو باشی تیر محنت را نشانه
امل با عمرت اندر نه بمعیار | نگه کن تا کجا گردد زمانه

مراد از دورازی یکی خواجه کمال‌الدین ابوالفتح پندار بن ابونصر خاطری رازی و دیگر ابومحمد منصور بن علی منطقی رازیست .

۸ ـ کمال‌الدین ابوالفتح پندار بن ابونصر خاطری رازی شاعر معروف زبان پهلوی و مداح مجدالدوله دیلمی (۳۸۷ ـ ۴۲۰) بوده ودر سال

---

(۱) رجوع کنید صحیفهٔ ۱۰۶۸ .

۱۰٤ درگذشته است. رجوع کنید بمجمع‌الفصحاء ج ۱ ص ۱۷۱ .
گذشته از هفده بیتی که در آنجا بنام پندار آمده است این ابیات نیز ازو درسفینه ها ثبت شده :

مرا گویند زن کن زانکه اندر دل هلاك آئی
عروسك پرجهیزك پرزجامه‌طمطراك[1] آئی
نخواهی زن نخواهی زن که‌نه‌مه بگذردحالی
رید برریش توگرچه زمان‌دیك وداك[2] آئی

واین قصیده که درکتاب مونس الاحرار بنام او آمده تحریف‌بسیار در آن راه یافته و درست مفهوم نیست ولی درین مورد ثبت کردم که‌شاید بعد تصحیح کرده آید :

خور رنگین و ماهك سرو بالا	ابا لای تو ام بر سرو بالا
کی‌اج دیمت نمو بکنج نافش	ببالایت نمو سرو ایچ بالا
سهای بسن و بالای تو داره	دل پردرد و میشم خیره بالا
ونفسه فرشقاقت بنده فرنند	هلاله فرد هارت لایه ورلا
بآن بر بندت ااسرم بوشاید	بلا فو لاتیه لایم براج لا
مرا خاه کبش دوشارر در دل	ترا فرسیم زاره عنبر آلا
همان دو عایه در سیمت آاو	مراسی زعفران فرزرت آلا
بیاردیم من‌کن دیم تودست	مهراج دل بهل جنگ وولالا
بدامان عنبرین بخط مشکین	بدسنه نرگی بچشم شهلا

(۱) طمطراك گویا همان کلمهٔ طمطراقست
(۲) دیك وداك بمعنی قیل وقالست

بنش تو کنه شمشاد نازش — بچشم تو کنه جادو تولا
تولا بتو کردش این دل ربش — چرا داری بتیمارش تو ولا
فراسرم گر کنند ورزیگران کشت — زمی بنهلند کامی بکا لا
بخته چشمکان فامانك وبروین — همه شف می برم تاروج ویـلا
اراز من که دانستی بکیهان — گرم دو شارنه کردی بدولا
چنین کت مارکی من رفنمی راست — اگر بنه شه ای دینم بجولا
چو سویة بوسین راز من ایکون — فی آورده سها بسهرش الا
مرا بیننده فرخان واك مدار — که برکردش سها مولی بمولا
سهای فادلم هم خواب و خورده — بروش خواف چشمانم دکر لا
منی کم هم نشین دزومینه دوشار — که چشمش بمنه گوشش بکالا
مراکت دوست کج من طبع بر — وجینم دورویه لولوی لا لا
گتم ببوسکیجی هم کنی منع — گتش من بکنم ابکون تو می لا
منم چون کشتی وموج وغرقاب — تبه لنـگر شیه صبرم سجلا
دجلای سخن چنم قـوافی — یکی دهـم دکر ضد نعم لا
دلا کردیش حسنت لاملف نی — تمامه باالف بکن تو مبرا
گنه هرکس نباشه در ویاقوت — دشهرش نهلند فاروز و دیغـا
دیغا کت هلاله سر بسر کوه — دوشی کته بنفشه سر بسر پا
بکرزن گرد نرگس جام ررین — دو گـل دیمه نمواج مهد مینا
هذا خوه‌جنده وابوشی که ابیون — بیرزه به حریر وویلد بویـا
ونفشه فاشقاق اروج هم تست — عقیق سرخه فاشیر وجه همتـا

این بهلوی نیز بنام او در کتاب المعجم آمده :

مشکین کلکی سروین بالائی — وادوچشم شهلا وچه شهلائی

و هم این بیت در آن کتاب بنام اوست :

دیم من ودیم دوست آن اشایه این اج درد
چونان گل دو دیمه نیمی سرخ ونیمی زرد

و نیز این بیت همانجا بنام اوست :

نایا خو نکوئی که منی را بوام‌واتو دوا اواج با سه

این دو بیت درهمان کتاب بنام او آمده است :

ای همه فرو تایید زمانه ولایت بتواج هروی مصفا
سناش دردل دشمن نشینه دی دل‌وکیان را درننه‌پا

این بیت نیز در فرهنگ جهانگیری بنام اوست :

لحن اورا من و بیت پهلوی زخمهٔ رود و سماع خسروی

در بارهٔ نام او نیز اشکالی هست و آن اینست که در بیشتر کتابها بندار نوشته اند و در چند جا پندار آمده ولی ظهیر فاریابی جائی در مفاخرت می‌گوید :

در نهان خانهٔ طبعم بتماشا بنگر تا زهرزاویه‌ای عرضه دهم پنداری

و پیداست که درین شعر اشارت باو کرده و کلمهٔ پندار را بهردو معنی آورده یعنی معنی حقیقی از پنداشتن بمعنی وهم وگمان وهم‌اشاره بنام این شاعر کرده و ازین جا پیداست که نام او پندار بوده است و اگر در کتابها بندار نوشته اند باملای قدیمی و برسم‌الخط سابق بوده که پ را هم یك نقطه می‌گذاشته اند . مؤلف کشف‌الظنون کتابی بنام منتخب الفرس درلغت فارسی باو نسبت داده است .

۹ ــ ابومحمد منصوربن علی منطقی رازی معروف بمورد نیز از

شاعران همان دوره بوده و در دربار آل بویه می‌زیسته و مداح فخرالدولهٔ دیلمی بوده و با صاحب اسمعیل بن عباد وزیر مناسبات داشته است و در شعر تازی و فارسی دست داشته و گاهی منطقی و گاهی منصور تخلص می‌کرده‌است . رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۱٦ - ۱۸ و بمجمع‌الفصحاء ج ۱ ص ۵۰۸ - ۵۰۹ . در تذکره ها ٤۸ بیت بنام او آمده است وازآن جمله است قصیده‌ای که درسفینه ها اشعاری چند برآن افزوده میشود و نسخهٔ کامل آن اینست :

نگاری سمن بوی و ماهی سمنبر — لبش جای جان و رخش جای آذر
بهار بتانست و محراب خوبی — بروی دلارام و زلفین دلبر
عذاب روان آفریده ز رحمت — بتی دایهٔ جان و تیمار پرور
بدان چنبرین زلف وبالای سروین — زچنبر کند سرو و ازسروچنبر
ایا آفتابی که تو تیره کردی — بمن بر جهان و تو چونین منور
شنیدم که در خلد کژدم نباشد — چرا با رخ تست دایم مجاور
مگر کژدم عنبرین اند شاید — کجا کژدم خلد باشد معنبر
بدآن دور خان آفت آفتابی — بدان قد بر رفته ضوء صنوبر
بدلها درایدون مصور شدی تو — همانا که از هر دلیئی مصور
بانگشت بنمایم ار دور خانت — همی باده ز انگشتم آید مقطر
ترا لب چو باده مرا باده در لب — بیآور که گوهر شود یار گوهر
مرادل چو آتشکده کردی از غم — بدان روی چون آتش ازشاخ عرعر
چرا از دلم دور داری رخانت — که خوشبوی تر باشد از ماه آذر
نماند بآب اندرون شکرای بت — ترا ز آب حیوان ببارست شکر
که بی تیغ وخنجر کند کارجادو — ترا چشم جادوست با تیغ وخنجر

فری روی تابانت چون روی دولت زهی قد یازانت چون عمر اختر
چو بنشینی ازپای گوئی زگردون همی بر زمین آیدی جرم از هر
بمجلس درون چون بهاری شکفته بحجره درون چون نگاری بدو بر
ببوسه مکن وعده بدرود ما را که روی وفا گردد از وی مجدر
که کافور بگشاید آب از دو دیده زکافور آن عارضت گشته یاور
زکافور و آن عنبر عارضینت چه نالم چو از کار کافور و عنبر
بپیش آور آن جام زرین که دولت همی گل فراز آرد از سنگ مرمر
ز مشك معصفر مئی آفریده که از بوی مشکست و رنگ معصفر
اگرمزدخواهی توازباده خوردن ابر یاد سلطان اعظم همی خور
سر تاجداران وگردان گیتی بشمشیر کرده جهان را مسخر
کجا کمترین بندگانش چو بیژن فرون دارداوچا کر ازطوس ونودر

نیز قصیدهٔ دیگر ازو در تذکره ها آمده است بدین مطلع :

شدآن مودت و آن دوستی و آن ایام
که بر مراد دل خویش می نهادم گام

ودرین قصیده درسفینه ها پس از بیت اول این بیت افزوده میشود.

خرد اسیر هوا گشته و دل آن دو چشم
زمانه بیش من آورد هر چه بودم کام

وسپس درپایان این قصیده این بیت را هم باید افزود :

مگر ستارهٔ دانش که اوفتادنخست ابر مقابلهٔ خواسته گرفت مقام

این بیت را هم محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات
در آنجا که گوید در تبت سنگیست مغناطیسی بنام حجر الباهت که گویند

هر کس بجز مردم تبت بر آن بگذرد بخنده افتد و چندان بخندد که بمیرد بنام او شاهد آورده است :

بسان مرد ایرانی بتبت ببـاغ اندر گـلی بشکفت خندان

این بیت نیز در کتاب المعجم[1] بنام او آمده است :

بازگرم دل زتو چنانکه بدادم صبر کنم صبر و هرچه بادا بادم

این بیت هم درحدائق السحر و در المعجم[2] بنام او آمده است :

برسخاوت او نیل را بخیل شمار برشجاعت او پیل را ذلیل انگار

وهم این بیت در سفینه‌ای بنام او آمده است :

ز عشق تست که جانم جدا شود از تن

چه‌جای روح که من هم جدا شوم‌ازمن

و نیز این بیت در فرهنگها در شاهد کلمهٔ سنخج بمعنی تنگی نفس بنام او آمده است :

از غم وغصه دل دشمنت باد گاه‌در تاپاك[3] وگاهی‌درسنخج

۱۰ ـ دو ولوالجی در همان بیت مراد از یکی از آنها ابو عبدالله محمد بن صالح ولوالجی مروزیست که او نیز از شعرای سامانیان بوده و و بنسبت نوایجی نیزمعروفست منسوب بنوایج یکی از توابع مرو.رجوع کنید بلباب‌الالباب ج ۲ ـ ص ۲۲ .

۱۱ ـ اما و لوالجی دوم معلوم نیست که بوده است و می‌بایست دیگری ازشاعران‌زمان سامانیان باشدکه‌نام وی واشعاراوبمانرسیده‌است.

---

(۱) چاپ تهران ص۲۳۰ (۲) چـاپ طهران ص ۲۵۱

(۳) تاپاك ازهمان ریشهٔ تپیدن بمعنی تپش و اضطرابست

سه‌سرخسی در بیت‌دوم مرادابوطیب سرخسی وامام ابوبکر محمدبن احمد واعظ سرخسی وخجستهٔ سرخسی است :

۱۲ ـ ابوطیب سرخسی نیز از شاعران دورهٔ سامانیان بوده‌است. رجوع کنید بمجمع‌الفصحاء ج ۱ ص۸۵.

۱۳ ـ امام‌ابوبکر محمدبن احمد واعظ‌سرخسی معروف بابوبکرواعظ ازاصحاب عارف مشهورقرن چهارم ابوسعیدابوالخیر بوده وشاعر زبردست ومردی دانشمند بوده وپس از مرگ ابوسعید اورا مرثیت گفته است و تنها جائی‌که ذکری ازوآمده در دوجای ازکتاب اسرارالتوحیدفی‌مقامات ابی‌السعید[1] است وازاینجا معلوم میشود که تا سال ٤٤٠ که رحلت ابوسعیدست زنده بوده و از اشعاروی جزبن دوبیت‌که از مرثیت اودربارهٔ ابوسعیدست چیزی باقی نمانده :

ز آن گفت آنکه گفت که حق را مکان بود
شبهت بدش که تو بمکان و مکین دری
از بهر خلق ایزدت اندر مکان نمود
زیرا که خلق راز برون نیست قادری

۱٤ ـ خجستهٔ‌سرخسی نیز ازشاعران قرن چهارم ودورهٔ‌سامانیان بوده زیرا که اشعار وی در فرهنگ اسدی آمده است و در تذکره هانامی ازو نیست وچند شعراو درفرهنگها بشاهد لغات‌ضبط‌شده است بدین‌قرار.

این بیت شاهد کلمهٔ بتکوب بمعنی ریچالیست از گوز مغز وسیر و ماست کنند :

---

(۱) چاپ بطرز بورگ ـ ص ۱۳٦ و ٤۷۸

بسنده نکردم ببتکوب خویش   برآن شدم کز منش سیر بیش

این بیت شاهد کلمهٔ خاد وخاذ بمعنی مرغ گوشت ربایست :

در آمد یکی خاد چنگال تیز   ربود از کفش گوشت وبرداز گریز

این بیت شاهد کلمهٔ کوبین است و آن چیزیست چون کفهٔ ترازو از گیاه بافته که عصاران برز خرد کرده در آن نهند تا روغن از آن بیرون آید (مشتق از کوبیدن) :

باز کشای ای نگار چشم بعبرت   تات نکوبد فلك بگونهٔ کوبین

این بیت شاهد کلمهٔ آبك بمعنی سیمابست :

مس و جود من شود از می بسان زر

گوئی که می چو آبك از اجزای کیمیاست

این بیت شاهد کلمهٔ فخمیدن بمعنی جدا کردن دانه از پنبه است و بنام ابوشکور ورودکی نیز آمده است :

جوان بودم و پنبه فخمیدمی   چو فخمیده شد دانه برچیدمی

این بیت شاهد کلمهٔ کنندست وآن بترد وسرو بیلی باشد سراندر چفته که ورزگران دارند مانند تبر تیشهٔ امروز و نیز بشاهد کلمهٔ ناوه آمده است که تیشهٔ چوبین باشد :

برگیر کنندو تبر وتیشه وناوه   تا ناوه کشی خارزنی گردبیابان

این بیت شاهد کلمهٔ کـذرست که احمق باشد :

برین شش ره آمد جهان را گذر   چنین دان که گفتم برای کـذر

این بیت شاهد کلمهٔ بازه است که چوبی باشد نه دراز و نه کوتاه آنرا دو دستی وچوب دستی نیز گویند و شتر بانان دارند واین بیت بنام رودکی هم آمده است :

نشسته بصد خشم درکازه‌ای گرفته بچنگک اندرون بازه‌ای

مراد ازین سه تن که در بیت دوم که در سغد معتکن بوده‌اند سه که در سغد سمرقند ساکن بوده‌اند گویا یکی ابوالینبغی عباس بن طرخان و دیگر ابو حفص سغدی باشد وسومی معلوم نیست که بوده احتمال میرود رودکی باشد.

۱۵ - ابوالینبغی عباس بن طرخان ازقدیمترین شاعران ایرانست که در قرن دوم می‌زیسته. ابن‌خراذبه در کتاب المسالك و الممالك[۱] در حدودسال ۲۳۰ در بارهٔ شهر سمرقند قطعه‌ای بسبك فهلویات ازگفتار او آورده است ودرآنجا کنیهٔ اوبخطا ابوالتقی ضبط شده وازاحن‌روایات ابن خرداذبه پیداست که وی در زمان مأمون می‌زیسته است و آن قطعه اینست :

سمرقند کند مند بزینت که افگند

از شاش نه بهی همیشه نجهی

ابوعبدالله محمدبن عبدوس جهشیاری درکتاب الوزراء والکتاب[۲] ازگفتهٔ ابوالقاسم بن معتمر زهری گوید روزی بایحیی‌بن خالدودوپسرش فضل وجعفر از راهی می‌گذشتم قضا را بابوالینبغی عباس‌بن طرخان برخوردم که بر سر راه ایستاده بود و مرا آواز داد و چون بنزدیك او رفتم این شعر برخواند :

صحبت‌البرامك عشراولا وبیتی‌کراء وخبزی‌شراء

یحیی شنید و جعفر وفضل را مخاطب کرد وبسبکی خردابوالینبغی

(۱) جاب لیدن ص۲۶ (۲) جاب لایبزیك ص۲۴۵ — ۲۴۶

اشاره کرده روز دیگر بامداد ابوالنبغی نزدمن آمدواورا گفتم چرا دیروز چنان گفتی وخودرادرخطرافکندی؟ گفت خاموش باش که چون بخانه رسیدم ازسوی جعفر وفضل هریك بدره‌ای زر بمن رسید وهریك خانه‌ای نیز بمن بخشیدند ومقرر شد که ازمطبخ یحیی کفاف مراهرروز بفرستند .

ازین جا معلوم میشود که ابوالینبغی عباس بن طرخان لااقل پیش از زوال برمکیان در ۱۸۷ بوده زیرا که بگفتهٔ خود ده سال پیا پی در مصاحبت ایشان زیسته است و ناچار از اوایل خلافت هارون الرشید در حدود سال ۱۷۰ در دستگاه ایشان راه یافته است و پس از آن تا زمان مأمون هم بوده است وچندی در بغداد پای تخت عباسیان می زیسته وچون نام پدر وی طرخان بوده وطرخان یاطرخون عنوان رسمی پادشاهان سغد وسمرقند بوده است و وی نیز در بارهٔ سمرقند شعر گفته شکی نیست که شاهزادهٔ سمرقندی بوده است . رجوع کنید بمقالهٔ آقای عباس اقبال بعنوان «یکی ازشعرای قدیم فارسی زبان» درمجلهٔ علم وهنر شمارهٔ مرداد ـ بهمن ۱۳۰۷ ص ۳۲ـ۳۳ .

۱۶ ـ ابوحفص سغدی همان کسیست که بخطا وی را نخستین شاعر زبان فارسی در قرن اول هجری دانسته و این شعر او را نخستین شعر فارسی شمرده اند .

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا　　　او ندارد یار بی یار چگونه رودا

ونام اورا درتذکره‌ها ابوحفص (؟) حکیم بن احوص یا احفص سغدی سمرقندی نوشته‌اند واین خط ازآنجا ناشیست که پاره‌ای ازنو بسندگان بمیان آورده‌اند ، چنانکه ادیب فضل الله قزوینی درکتاب المعجم فی آثار ملوك العجم معروف بتاریخ معجم[1] گوید .« بعضی می گویند که اول شعرفارسی ابوحفص

(۱) چاپ تبریز ۱۲۷۴ ص ۳۰۱

سغدی گفته است از سغد سمرقندواین ابوحفص در صناعت موسیقی دستی تمام داشته است و ابونصر فارابی[۱] در اثنای تألیفات خویش ذکر او کرده است که ملقبست بشاهرود و بعدازابونصر هیچ کس درعمل نیاوردوبرصفحه نکشیده واو در سنهٔ ثلثمائه هجریه نبویه بوده است وشعری که بوی منسوب کرده اند اینست :

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا
چون ندارد یار بی یار چگونه رودا

شیخ علاءالدین علی دده سکتواری بسنوی در کتاب محاضرة الاوایل ومسامرة الاواخر[۲] گوید :

«اول من نظم الشعر الفارسی ابوالعباس بن حنوذ المروزی ذکرة السیوطی وغیره فی طبقات العجم» . یعنی نخستین کسی که شعرفارسی سرودابوالعباس ابن حنوذ مروزی بود که سیوطی ودیگران درطبقات عجم نام ازوبرده اند .

و نیز هم درجای دیگر آن کتاب[۳] گوید : « اول من تکلم بالعراق فی بلدة مروفی الاحوال الصوفیه وکان فقیها محدثا اما ما ابوالعباس المروزی شیخ التصوف فی زمانه مات سنة ثلثمائه اوایل السیوطی » یعنی «نخستین کسی که در عراق در شهر مرو در احوال صوفیه سخن راند و فقیه ومحدث امام بود ابوالعباس مروزی پیشوای تصوف در زمان خود بود و در سال ۳۰۰ در گذشت از کتاب الاوایل سیوطی » .

شیخ الاسلام احمدبن یحیی بن محمدالحفید الهروی السافعی در کتاب الدرالنضید من مجموعة المفید لحفید[٤] متوفی در ۹۰٦ گوید : « اول من قال

---

(۱) در اصل فاربابی   (۲) چاپ قاهره ۱۳۱۱ ص٤٦
(۳) ص۱۰٦   (٤)چاپ قاهره ۱۳۲۲ ص۲۹۸

الشعر الفارسی بهرام بن یزدجرد بن شابور حیث قال :

منم آن پیل دمان و منم آن شیر گله   نام من بهرام گور و کنیتم بوجبله

و قیل الاول ابوحفص بن احوص من سغد سمرقند کان فی سنة ثلثمائة والشعر هذا :

آهوی کوهی دردشت چگونه دودا   یار ندارد چگونه دودا (؟)

ابوعبدالله محمدبن احمدبن یوسف کاتب خوارزمی در کتاب مفاتیح العلوم که بنام ابوالحسن عبیدالله بن احمد عتبی وزیر معروف سامانیان تألیف کرده است[1] گوید : « الشهرود آلة محدثة ابدعها حکیم بن احوص السغدی ببغداد فی سنة ثلثمائه للهجرة » .

شمس قیس رازی نیز در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم[2] گوید: « و بعضی می‌گویند که اول شعر پارسی ابوحفص حکیم بن احوص سغدی گفته‌است از سغد سمرقند واو در صناعت موسیقی دستی تمام‌داشته‌است. ابونصر فارابی در کتاب خویش ذکر اوآورده است وصورت آلتی موسیقاری نام آن‌شهرود که بعد از بوحفص هیچ کس آنرا درعمل نتوانست‌آورد برکشیده و می‌گوید او در سنهٔ ثلثمائه هجری بوده است و شعری که بوی نسبت می‌کنند اینست :

آهوی کوهی دردشت چگونه دودا   یار ندارد بی یار چگونه رودا

از طرف دیگر ابوحفص نامی بوده است سغدی که کتابی درلغت فارسی نوشته وآن کتاب کوچکی بوده که مؤلف فرهنگ جهانگیری آنرا « فرهنگ ابوحفص » وسروری در مجمع الفرس «رسالهٔ ابوحفص » و«نسخهٔ

---

(۱) چاپ‌قاهره ۱۳۴۲ ص ۱۳۷   (۲) چاپ طهران ۱۵۰-۱۵۱

ابوحفص » نامیده و معلوم میشود تا سال ۱۰۰۵ و ۱۰۰۸ که زمان تألیف فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس سروری است در دست بوده زیرا که هردو از آن نقل کرده‌اند. سروری پنج مطلب از آن آورده است: یك جا در لغت اخش بمعنی ارزش می‌نویسد: « در رسالهٔ ابوحفص سغدی بوزن رخش آمده وباین بیت عنصری متمسك شده:

خود فزاید همیشه گوهر اخش　　　خود نماید همیشه مهر فروغ

دوم درکلمهٔ جلب بمعنی نابکار گوید: « درنسخهٔ ابوحفص سغدی بمعنی شور وفتنه وغوغا نیز آمده ، ناصرخسرو:

عامه بر من تهمت دینی وفضلی می نهند
بر سرم فضل من آورد این همه شوروجلب

سوم درلغت خس وخاش بمعنی خس وخاشاك می‌گوید: « ابوحفص سغدی خاش را بمعنی خائیدن آورده ، خواه از انسان وخواه ازحیوان و باین بیت رودکی متمسك شده:

نشست و سخن را همی خاش زد　　　ز آب دهان کوه را شاش[1] زد

چهارم در لغت دیرند بمعنی دهر وزمان گوید: « ابوحفص سغدی دیرند را بمعنی تعویذ آورده وباین بیت رودکی متمسك شده که می فرماید:

ایا سرو من در تکاپوی آنم　　　که دیرند آسا بپیچم بتودر

پنجم درلغت سماروغ بمعنی قارچ گوید: « اما در رسالهٔ ابوحفص سغدی بمعنی خاك شوره آمده وباین بیت عنصری متمسك شده که:

کجا من چشم دارم برسخایت　　　گل ولاله نروید از سماروغ

---

(۱) شاش بمعنی لعاب وترشح باشد

رشیدی نیز در فرهنگ خود چهارجا ازین کتاب نقل کرده است:

نخست در کلمهٔ استیم: بالفتح آستین باشد خسروی گوید: « زود بگشای جنگ را استیم » و ابوحفص سغدی بمعنی دهان ظروف گفته وبهمین شعر تمسك جسته.

دوم درکلمهٔ چرگر: « بالضم مفتی وفتوی‌حکمی دهد.... ابوحفص سغدی گوید:

بوس و نظرم جمال باشد بایار این فتوی من گرفته ام ازچرگر

سوم در کلمهٔ دفنوك: « بفتح دال و ضم نون غاشیه منجیك گوید:

از بزرگی که هستی ای‌خشنوك چا کرت بر کتف نهد دفنوك

و ابوحفص سغدی چاق گفته و همین بیت آورده ».

چهارم درکلمهٔ دیرند. « بکسردال‌ویای مجهول وفتح‌راءروزگار وزمانه، رودکی گوید:

یافتی چونکه مال غره مشو چون توبس دیده بیند این‌دیرند

وابوحفص سغدی بمعنی تعویذ آورده رودکی گوید:

ایا سرومن در تك وپوی آنم که دیرند آسا بپیچم بتو بر

لیکن این بیت شاهد خصوصا تعویذ نمیشود بلکه بمعنی‌عشق وپیچه مناسب ترست ».

در باب شهرود صفی‌الدین عبدالمؤمن ارموی هم در رسالهٔ شرفیه در موسیقی‌گویدکه ابن الاحوص شهرود را درسال ۳۰٦ هجری‌اختراع کرده است.

ازین سخنان معلوم میشود که قطعاً ابوحفص سغدی که شهرود را

اختراع کرده و موسیقی دان بوده و در بغداد در حدود سال ۳۰۰ می‌زیسته و این اختراع را در سال ۳۰۶ کرده است ابوحفص حکیم بن احوص سغدی نام داشته و ممکن نیست چنین کسی گویندهٔ نخستین شعر پارسی باشد زیرا که قطعاً پیش از و هم چندتن دیگر اشعاری بزبان امروز گفته‌اند که در دستست. اما ابوحفص سغدی که رساله‌ای در لغت فارسی نوشته قطعاً پس از رودکی و حتی پس از منجیك و عنصری و خسروی و بالااقل معاصر با ایشان بوده زیرا که اشعار ایشان را در کتاب خود آورده‌است. شعری که از ناصرخسرو سروری در لغت جلب نقل کرده ظاهراً آنرا از خود افزوده است زیرا که در موارد دیگر صریحا می‌گوید بشعر عنصری ورودکی متمسك شده ودرین مورد این تصریح را ندارد و گویا سروری خود از شعر ناصر خسرو شاهدی بر معنی که ابو حفص آورده است یافته وآنرا ثبت کرده است زیرا اگر ابوحفص مخترع شهرود که تا ۳۰۶ زنده بوده همین مؤلف کتاب لغت باشد چون ناصرخسرو بگفتهٔ خود در سال ۳۹۴ ولادت یافته چنانکه در بیست سالگی بشعر گفتن آغاز کرده باشد آغاز شاعری او سال ۴۱۴ خواهد بود و آن صدو هشت سال پس از تاریخیست که شهرود اختراع شده و البته این از سیاق طبیعت دورست ولی درچهار مورد دیگر از کلام سروری یعنی در مورد عنصری ورودکی ودرتمام موارد کلام مؤلف فرهنگ رشیدی یعنی در مورد خسروی و منجیك و رودکی از فحوای کلام هردو پیداست که دو شعر رودکی و دو شعر عنصری و یك بیت خسروی و یك بیت منجیك دراصل نسخهٔ رسالهٔ ابوحفص بوده زیرا که صریحاً می نویسند باین ابیات متمسك شده است. در باب

رودکی بهیچوجه تردید نیست زیرا که وی در سال ۳۲۹ مرده و آن بیست و سه سال پس از تاریخ اختراع شهرودست و مخترع این ساز بـا رودکی معاصر بوده و ممکنست چنین کسی شعر رودکی را در کـتاب خود آورده باشد.

اما در بارهٔ عنصری هم دور نیست زیرا که وی در سال ۴۳۱ در گذشته وبقراین طبیعی و چنانکه ظاهر کار حکم میکند ممکنست شصت سال شاعری وهشتاد سال عمر کرده باشد و آغازشاعری او در سال ۳۷۱ یعنی در بیست سالگی او بوده باشد و درین زمان شصت سال از تاریخ اختراع شهرود گذشته است و چنانکه تصور کنیم ابن ابوحفص در همین زمانها در گذشته و از هشتاد تا نود سال عمر کرده باشد در حدود ۲۸۱ یـا اندکی پس از آن ولادت یافته است و در زمانی که شهرود را اختراع کرده بیست و پنج سال یا کمتر داشته است. اما بهترین دلیل عمر دراز عنصری آنست که شعر فراوان داشته و از آن جمله چند مثنوی بوده که از میان رفته و پاره‌ای از اشعار آن مانده است و دیوان او که امروز بدستست تنها شامل مدایح پایان زندگی اوست که بجز مدایح محمود غزنوی و برادرش نصر بن ناصرالدین سبکتکین چیزی در آن نیست و از پختگی همین اشعار پیداست که سخنان پایان زندگی اوست که در آن زمان دیرو در شعر بسیار آزموده بوده است.

اما منجیك و خسروی هم ممکن بوده است که با ابوحفص مزبور معاصر باشند زیرا که منجیك پیش از عنصری درگـذشته و خسروی با وی معاصر بوده است.

بالجمله از اشعار ابو حفص بجز آن بیتی که گویند نخستین شعر فارسیست بیتی را که مؤلف فرهنگ رشیدی بنام او آورده نیز باید ازو دانست و ازین قرار تا کنون دو بیت ازو بدست آمده است.

اما ابوالعباس بن حنوذ مروزی که فقیه و محدث و پیشوای تصوف در مرو بوده و نخستین کسی بوده که در عراق از احوال صوفیه سخن رانده و گویند نخستین کسیست که بزبان فارسی شعر گفته است ظاهراً همان کسیست که تذکره نویسان اورا معاصر مأمون دانسته‌اند و گفته اندکه چون در سال ۱۹۳ مأمون بمرو رفت اورا بزبان فارسی مدح گفت واو خواجه زاده‌ای بود که بسیار دانشمند بود ودر علم شعر مهارتی کامل داشت و هزار دینار از مأمون صلت این اشعار گرفت و محمد عوفی نام اورا عباس و دیگران بکنیهٔ ابوالعباس ثبت کرده اند و این چهار بیت را آن مدایح او بنام مأمون دانسته اند:

ای رسانیده بدولت فرق خود بر فرقدین
گسترانیده بفضل وجود در عالم یدین
مر خلافت را توشایسته چو مردم دیده را
دین یزدان را توبایسته چورخ را هر دوعین
کس بدین منوال پیش ازمن چنین شعری نگفت
مرزبان پارسی را هست تا این نوع بین
لیك از آن گفتم من این مدحت ترا تا این لغت
گیرد ازمدح وثنای حضرت توزیب وزین

سبك این اشعار وکلماتی که در آنها بکار رفته ووزن و قافیت آنها

کاملا میرساند که ممکن نیست این اشعار را در قرن دوم و در سال ۱۹۳ سروده باشند زیرا که بهیچ وجه بزبان آن دوره و حتی دویست سال پس از آن هم شبیه نیست و اینکه شاعر در بیت سوم گوید « کس بدینمنوال پیش از من چنین شعری نگفت » مراد این نیست که پیش ازو کسی بزبان فارسی شعر نگفته و بلکه بیشتر بدان می نماید که خواسته است بگوید بدین قافیت کسی پیش ازو شعری نگفته است. اگر این اشعار را از قرن ششم ندانیم احتمال میرود که این اشعار را یکی از شاعران قرن چهارم در مدح ابوالعباس مأمون خوارزمشاه پادشاه سوم سلسلهٔ مأمونیان خوارزم مقتول در ۴۰۷ گفته باشد و تذکره نویسان از کلمهٔ ابوالعباس و مأمون این داستان جعلی را بیرون آورده باشند چنانکه شاعر خود در بیت دوم گوید: « مر خلافت را توشایسته » واگر در سال ۱۹۳ هنگام آنکه مأمون در مرو بوده است گفته باشد محالست درست آید زیرا که مأمون در آن سال خلیفه نبوده و حتی ولیعهد پدر هم نبوده است. بیشتر چنین می نماید که این اشعار را یک تن از شعرای قرن ششم در مدح یکی از خلفای بنی العباس سروده باشد.

در میان شاعران قرن چهارم شاعری بوده بکنیهٔ ابوالعباس که گاهی نام او را ابوالعباس عباسی هم نوشته اند و چون اسدی هم در فرهنگ خود اشعار اورا آورده معلوم میشود که در قرن چهارم بوده و چند بیت از اشعار او در فرهنگها آمده است بدینقرار:

این بیت شاهد کلمهٔ گستاخ است:

معذور کن ای شیخ که گستاخی کردم

زیرا که غریبم من و مجروحم و خسته

این بیت شاهد کلمهٔ گنجشگ است :

گنجشگ چگونه لرزد ازباران چون یادکنم ترا چنان لرزم

این بیت شاهد کلمهٔ زافه است که گیاهیست مانند سیرکوهی :

من یکی زافه بدم خشك و بفرغانه شدم
مورد گشتم تر و شد قامت من نارونا

این بیت شاهدکلمهٔ لسك بمعنی شبنم است :

گر کنون بار مرا مرگ همی خشك کند
بیم آنست مرا لسك نخواهد زدنا

این بیت شاهد کلمهٔ غلیواج است که نام مرغیست :

آن روز نخستین که ملك جامه بپوشید
بر کنگرهٔ کوشك بدم من چو غلیواج

این بیت شاهد کلمهٔ انگشتال است بمعنی بیمار ناك :

زخان ومان وقرابت بغربت افتادم بماندم اینجا بی ساز و برگ و انگشتال

در کلمهٔ پاتله بمعنی پاتیل و دیگ دهان فراخ :

دی چو بآ کنده شدم یافتم آخر چون پاتلهٔ سفلگان

درکلمهٔ بلکغد بمعنی رشوه :

ای خواجهٔ معبر خورسیرت مغسر
خواجه دوشس ستاند دویك دهد بخردی
بلحرب یار تو بود از مرو تا نشابور
سوگندخورکه در راه بلکغد اونخوردی

در کلمهٔ نرنجد از فعل ترنجیدن بمعنی سخت در هم کشیده شدن و چین آوردن :

جان‌مرنجید ازغم هجران‌مرا　　از نسیم وصل کن درمان مرا

در کلمهٔ تکژ بمعنی دانه وهسته وتخم انگور :

تکژ نیست گوئی در انگور از　　همه شیره دیدیم یکسر رزش

درکلمهٔ واتگر بمعنی پوستین‌دوز واین شعر برودکی هم‌منسوبست:

نهادروی بحضرت چنانکه‌روبه‌پیر　　بتیم واتگران آید از در تیماس

درکلمهٔ نغنغ‌بمعنی قفیز که در ماوراءالنهر ربع خرواربوده‌است:

ای میر تراگندم دشتیست بسنده　　بانغنغکی چند ترا هستم انباز

در کلمهٔ تفته بمعنی تافته :

بجنگ دعوی داری وسخت تفته زنی
درشت گوئی و پرخوار و خستوانه تنی

در کلمهٔ ختنبر یعنی مفلسی که لاف توانگری زند و خود را مالدار نماید :

بافراخیست‌ولیکن بستم‌تنگ‌زید　　آن‌چنان‌شدکه‌چنوهیچ‌ختنبرنبود

درکلمهٔ خاتوله بمعنی مکر وحیله ودغا ودوبینی ودودلی :

اکنون که همیت باز باید داد　　خاتوله کنی وچند گونه شر

درکلمهٔ درغان نام‌شهری در حوالی سمرقند:

یکی از جای برجستم چنان شیر بیابانی
برو غوئی زدم مانندهٔ روباه درغانی

در کلمهٔ کلك بمعنی کلیك واحول :

وزفروغش بشب‌تاری صدنقش نگبن　　زسر کنگره برخواند مردکلکا

درکلمهٔ رنده بمعنی گیاهی بهاری‌که‌گوسفند بچریدن آن فربه شود:

رفتم بماه روزه بازار هرسمنده تا گوسپند آزم فربه کنم برنده

در کلمهٔ سپوختن بمعنی فروبردن :

تخم محنت بپاش در گلشان خنجر کین سپوز در داشان

در کلمهٔ شخش بمعنی پوستین کهنه :

بپنج مردیکی شخش پوستین‌بدتان بپنج کودك نیمی گلیم‌پوشیده

در کلمهٔ غنچه کردن بمعنی سرشتن :

هیچ ندانم بچه شغل‌اندری ترف همی غنچه‌کنی با شکر

در کلمهٔ غرید بمعنی دختری‌که بشرط دوشبزگی بشوی دهندونباشد:

نرم نرمك چو عروسی‌که غرید آید بود

بار زآنسوی برندش که ازین سوباز آی

در کلمهٔ کالیدن بمعنی درهم شدن وگریختن :

ز آرزوی جماع چون بالید شیر نر از نهیب آن کالید

در کلمهٔ مالکانه بمعنی حلوای خشك هفت مغز :

کار من خوب کرد بی صلتی هر که او طمع مالکانه کند

دو کلمهٔ مشت رنده بمعنی رندهٔ نجاران :

یك ذره ترا نکرد هموار نجار زمان ز مشت رنده

در کلمهٔ ویرا بمعنی یادگیرنده و آموزنده.مشتق از کلمهٔ ویر :

یکی مرد ویرا بباید نخست که گوید نیوشیده هارا درست

درکلمهٔ ورکاك که مرغیست مردار خوار بزرگتر از باز و منقار راست دارد :

بجای‌مشك نبویندهیچ‌گه سرگین بجای باز ندارند هیچ گه ورکاك

درکلمهٔ غاب بمعنی بازمانده و سقط :

هردوان عاشقان بی مزه‌اند　　　غاب گشته چوسه‌شبه‌خوردی

درکلمهٔ کیج بمعنی خردم بریده :

ندانستی تو ای خر عمر کیج لاك پالانی
که باخر سنگ برناید سرون بورسو خانی (؟)

درکلمهٔ تشلیخ بمعنی سجاده :

این سلب من در ماه دی　　　دیده چون تسلیخ درکیشان (؟)

درکلمهٔ فلغند بمعنی پرچین خانه وباغ :

بار سیم غلبهٔ چو چرم نماند　　　غلبه پرید ونشست برسر فلغند (؟)

درکلمهٔ فژغند بمعنی گیاهی که چون لبلاب بردرخت پیچد وآنرا خشك کند :

دم سلامت گرفته خاموش　　　پیچیده برعافیت چو فژغند

درکلمهٔ غوشاذ بمعنی جایگاه گاوان وگوسفندان :

سبوك ونوكت وبهمان گرفت دیزه فلان
و ما چوگاوان گرد آمده بغوشاذا

درکلمهٔ بالار بمعنی فرسب و تیر خانه :

نتوانم این دلیری من کردن　　　زیرا که خم بگیرد بالارم

درکلمهٔ شاوغر که نام ولایتیست درکنار ماوراءالنهر که آنجا بیابان ریگست وازآن سوی ریگ کافرست و مردم شاوغر بیشتر کرباس باف باشند :

روزم از دودش چون نیم شبست　　　شبم از یادش چون شاوغرا

درکلمهٔ ژوآغار که نام مغیست :

گـفتا که یکی مشکیست نی مشك تبتی
کن مشك حشو نقبیست از خم ژو آغار(؟)

در کلمهٔ بغار که چوبکی باشد که درودگران در میان شکاف چوب نهند و کفشگران برکالبد موزه‌نهند و این بیت بنام عمارهٔمروزی هم‌هست چنانکه خواهد آمد :

ژاژمی‌خایم وژاژم شده خشك   خار ها دارد چون نوك بغاز

در کلمهٔ فغیاز بمعنی نودارانی وشا گردانه ومژدگـانی :

چون‌عقب ببخشیدی‌گـزیت ببخش(؟)   تو بده شعر نوت را فغیاز

درکلمهٔ برجاس بمعنی نشانهٔ تیر :

منجمان آمدند خلخمان   اباسطر لابها چو برجاسا

در کلمهٔ کماس که کوزهٔ پهن باشد از چوب و سفال که زیر بغل در آویزند :

گیرم که ترا اکـنون سه خانه کماسست
بنویس یکی نامه که چندت همه کاست

درکلمهٔ مرس که نام مغیست :

وبافدی تك امروز تو بدوات مبر (؟)
توانگری و بزرگی و مرس را چینی (؟)

در کلمهٔ زیغ بمعنی بساط بافته از دوخ :

زیغ بافان را باوشی بافان ننهند   طبل زن‌را ننشانند بررودنواز

درکلمهٔ فراغ بمعنی باد سرد :

از هرسوی فراغ بجان تو   بسته بخسب پیش چوسندان

درکلمهٔ پشك بمعنی سرگین گوسفند :

پشك بر ملوکان مشکست و زعفران
بلسا و مشکشان مده و زعفران خویش (؟)

درکلمهٔ کنجال بمعنی آنچه پس از روغن گرفتن از مغزی بماند :

بس پند پذیرفتم واین شعر بگفتم   از من بدل خرما بس باشد کنجال

درکلمهٔ نشل بمعنی چیزی که بچیز دیگر بریك دگر گیرند :

نامه که وصل ما خبرش نبود   بآب ترکن و بطاق برنشلا (؟)

در کلمهٔ دنکل بمعنی ابله و بی اندام ودیوث وش :

گر دنکل آمد این پسرت تا کی   بربندیش بآخر هر مهتر

در کلمهٔ آذرم بمعنی نمد زین :

که زینش آذرم و سیم و مرد بدسلبست   پسرش مارفضولست و مردنشناسا (؟)

درکلمهٔ کوم بمعنی گیاه خشك که درشد کار یابند و نیش آن چون بن نی باشد :

ماه کانونست ژاژك نتوانی بستن   هم ازین کومك برخشك و همی بند آنرا

درکلمهٔ یوکان بمعنی زهدان و رحم :

ریش چون یوکانا سبلت چون سوهانا   سربنیش چو برزانی باتنگانا

درکلمهٔ کدن که نام روستائیست :

بوالحسن مرد که زشتست او بگذار و بنه
آن مگیری که مراورا دوکسانند بکدن (؟)

درکلمهٔ نیسو بمعنی نیشتر :

که من از جور یکی سفله برادر که مراست
از بخارا برمیدم چو فراق از نیسو

در کلمهٔ کازه بمعنی کاوه وآن چوبکی که درودگران در میان چوبهای بزرگ نهند تا بشکافند و زیر ستونها نهند :

طبایع گر ستون تو ستون را هم بپوسد بن
نپوسد آن ستون هرگز کش از طاعت زنی کازه

در کلمهٔ پاغنده بمعنی پنبهٔ پیچیده که حلاجان گرد کرده باشند :

گرخدمت را نشایم تا پیش توآیم(؟) با این سر وریش توچوپاغندهٔ حلاج

در کلمهٔ فکانه بمعنی بچه‌ای که پیش از وقت زادن هلاك شود :

ساده دلا کودکا مترس اکنون نه بیك آسیب خر فکانه کند

در کلمهٔ فرغست بمعنی گیاهی که بپزند و بخورند :

ای میر شاعریست همه ژاژ آنك ژاژنی ولیکن فرغستم (؟)

در کلمهٔ کنند بمعنی تبرد وسروبیلی سر اندرچفته که برزگران دارند:

وگرت خنده نیاید یکی کنند بیار ویك دو بیتك ازین شعر من بکن بکنند

در کلمهٔ فرخسته بمعنی برزمین کشیده :

اومی‌خورد بشادی وکام دل دشمن نزار گشته و فرخسته

در کلمهٔ نواجسته بمعنی نونشانده :

مرا برساعرك بسر ملکت(؟) تازه شده چو باغ نواجسته

در کلمهٔ رافه که نباتیست مانند سیر کوهی وبوی خوش دارد :

ترسم که روزگار بگذرد و ژاژ بررسد
وزخانه آب رافه نیارد مرا حکیم

در کلمهٔ کرگ که مرغ برتخم نشسته باشد :

من بخانه دروآن عیسی عطارشما هردو یك جای نشینیم چودومرغ کرگ

درکلمهٔ غنجال بمعنی میوه‌ای ترش که‌حب‌الملوك گویند :

ودوش نامه رسیدم یکی ز خواجه نصیر
میان نامه همه ترف و غوره و غنجال

درکلمهٔ غرن بمعنی بانگ و دمدمهٔ گریستن در گلو :

دو دستم ببستی چو پوده پیاز دوپایم معطل دو دیده غرن

درکلمهٔ امنة بمعنی تودهٔ هیزم شکافته :

هیزم خواهم همی دوامنه ز جودت
چون دوجریب ودوخم سیکی چون خون

ازین ابیات معلوم میشود که ابوالعباس عباسی در ماوراء النهر سکونت داشته و شعر بسیار داشته است زیرا که ۶۵ بیت ازو را فرهنگ نویسان ضبط کرده اند (در بارهٔ ابوحفص سغدی رجوع کنید بمقالهٔ من بعنوان : « قدیم‌ترین کتب لغت در ایران » در شمارهٔ هفتم مجلهٔ شرق — تیرماه ۱۳۱۰)

۱۷ — اما سومین شاعری که از سغدنام می برد گویا مراد همان ابوعبدالله جعفربن محمد رودکی است که از مردم قریهٔ بنج از قراءِ قصبهٔ رودك نردیك سمرقند بوده است وسمرقند جزو ناحیهٔ سغد بشمار میرفته .

ازبخارا پنج در بیت‌سوم مراد پنج تن‌شاعر بخارائی‌استبدینقرار : ابوالمثل بخارائی ـ ابواسحق محمد بن ابراهیم بن محمد جویباری بخارائی ـ امیرابوالحسن علی بن الیاس اغاجی بخارائی ـ ابوالمؤید رونقی‌بخارائی ـ سپهری بخارائی .

۱۸ — ابوالمثل بخارائی نیز ازشاعران دورهٔ سامانیان بوده‌است.

رجوع کنید بلباب‌الالباب - ج ۲ ص ۲۶ و مجمع‌الفصحاء ج ۱ ص ۶۵ .

گذشته از چهار بیتی که در تذکره‌ها بنام او آمده است درفرهنگها نیز ابیاتی چند ازو ثبت کرده‌اند :

درکلمهٔ سفج بمعنی خربزهٔ نارسیده که بشکنندوبآن شراب‌خورند:

نقل ما خوشهٔ انگور بدو ساغر سفج بلبل‌وصلصل رامشگر بر دست‌عصیر

درکلمهٔ فرخار نام‌شهر ترکستان که بت خانهٔ آن معروف بوده‌است :

فرخار بزرگ ونیك جائیست گر معدن آن بت نوائیست

در کلمهٔ گریز بمعنی وظیفه و این شعر بنام رودکی‌هم آمده‌است :

بباز گریزی بمانم همی اگر کبك بگریزد از من رواست

درکلمهٔ استه که‌همان هسته ودانهٔ میوه باشد :

کسی بی عیب نبود در زمانه رطب را استه باشد در میانه

درکلمهٔ پاسخ وکلمهٔ بایست بمعنی بایسته :

گفت من پاسخ تو باز دهم آنچه بایست تست ساز دهم

در کلمهٔ باد پیچ بمعنی رسنی که زنان وکودکان بندند وبرونشینند ودر هوا معلق روند و آیند :

ز تاك خوشه فروهشته روز بادنوان چو هندوانی بر باد پیچ بازدیگر

درکلمهٔ چکامه بمعنی قصیده :

چوگردد آگه‌خواجه‌زکارنامهٔ من بشهریار رساند سبك چکامهٔ من

درکلمهٔ ستیهنده بمعنی نافرمان‌وسخن‌ناشنو وستیزنده‌وفریادکننده از فعل ستیهیدن :

بحیله چو روبه فریبنده بود بکینه چو شیر ستیهنده بود

درکلمهٔ فاژیدن بمعنی خمیازه کشیدن :

شراب شب ونشائه آن نیرزد بفاژیدن بامداد خمارش

درکلمهٔ فرهنجیدن بمعنی ادب کردن:

بفرهنجیدنش بستم کمر تنگ تودل را زو مکن زین بیشتر تنگ

درکلمهٔ کافت از کافتن بمعنی شکافتن وکاویدن :

سپاهی چودارد سر ازشه دریغ بباید همی کافت آن سر بتیغ

درکلمهٔ کاك بمعنی مردمك چشم :

جهان همیشه بدوشاد و چشم روشن باد

از آنکه کند ز چشم بد حوادث کاك

درکلمهٔ موئیدن بمعنی گریستن :

زنالیدنش کوه شد بی سکون زموئیدنش شد دل سنگ خون

درکلمهٔ نوشخوار چارپایان :

سیه کامه ودون وپرخوار بود شتروار دایم بنوشخوار بود

درکلمهٔ آبخوست بمعنی جزیره :

رفت در ریا بتنگی آبخوست راه دور ازنزد مردم دوردست

درکلمهٔ کشته بمعنی خشك کرده در میوه :

بگماز گل بکردی ومارا بداد نقل امرودکشته دادی زین ریودانبا

درکلمهٔ بلکن بمعنی منجنیق وپیلوار افگن :

سروست وکوه سیمین جز یك میاش سوزن

خسته است جان عاشق وزغمزکاش بلکن

درکلمهٔ خوبمعنی لبلاب که بر درخت پیچد : .

چنان چون خو که درپیچد بگلبن   بپیچم من برآن سیمین صنوبر

۱۹ ـ ابواسحق محمد بن ابراهیم بن محمد جویباری بخاری نیز از شاعران زمان سامانیان بوده‌است. رجوع کنید بلباب‌الالباب ج ۲ ص ۱۱ ومجمع‌الفصحاء ج ۱ ص ۱۸۵.

۲۰ ـ امیرابوالحسن علی بن‌الیاس اغاجی بخارائی ازامرای‌دربار نوح‌بن منصور منصب اغاجی داشته که ازمناصب مهم دربار بوده وبزبان تازی وپارسی شعر نیکو می‌گفته و از شاعران نامی زمان خود بوده و ظاهراً یکی از ممدوحان دقیقی بوده‌است. رجوع کنید بلباب‌الالباب ج ۱ ص ۳۱ ـ ۳۲ و مجمع‌الفصحاء ج ۱ ص ۱۱ و تتمة‌الیتیمه ثعالبی چاپ طهران ج ۲ ص ۱۱۴.

گذشته از اشعاری که ازوی در تذکره ها آمده این ابیات نیز ازو درکتاب المعجم هست:

اگرشب‌ازدرشادیست‌وباده‌خسرویا   مرانشاط‌ضعیفست‌ودرددل‌قویا
شبا پدید نیاید همی کرانهٔ تو   برادر غم و تیمار من‌مگر‌تویا
ثنای حران نیکو بسرتوانم برد   هرانگهی که‌تو‌تشابیب‌شعرمن‌بویا

در فرهنگها نیز این اشعار بنام او آمده است:

درکلمهٔ آرن بمعنی آرنج:

زمانی دست کرده جفت رخسار   زمانی جفت زانو کرده آرن

درکلمهٔ برخفج بمعنی گرانی که در خواب بمردمان افتد:

بوصال اندر ایمن بدم از گشت زمان
تا فراق آمد وبگرفتم چون برخفجا.

- درکلمهٔ بشلیدن بمعنی چسبیدن و درآویختن :

در گل غربت زیبا بشلیدنم نیست ممکن روی یاران دیدنم

درکلمهٔ پوك بمعنی بادی که بجهة آتش افروختن ازدهان بدمند و درین زمان پك و پك زدن گویند :

گربرفگند گرم دم خویش بگوگرد بی پوك زگوگرد زبانه زند آتش

درکلمهٔ تنند بمعنی عنکبوت وکارتنه :

زباریکی وسستی هردوپایم توگوئی پای من پای تنندست

درکلمهٔ روانخواه بمعنی دریوزه گرد گدا :

درآن کوی ببری روانخواه بود که دستش ز هرکام کوتاه بود

درکلمهٔ شکوخید ازفعل شکوخیدن بمعنی اغزیدن وبسر درآمدن و افتادن :

چو از سرکشی کرد هرسو نگاه شکوخید و افتاد بر خاك راه

درکلمهٔ غراشیده از غراشیدن بمعنی خشم آوردن :

چنان شد غراشیده از کینه‌اش که آتش زبانه زد از سینه اش

درکلمهٔ کربسو بمعنی کرپاسه‌وچلپاسه ووزغه :

کرگدن فعل جمله بستوهند کربسو شکل جمله مکروهند

درکلمهٔ کراشیده از کراشیدن بمعنی تباه شدن وپریشان‌شدن‌کار:

بتا تا جدا گشتم از روی تو کراشیده و خیره شد کار من

درکلمهٔ الك که ماده‌ایست چسبنده که دسنهٔ کارد را بدان سخت می‌کرده اند :

هیچ نایم همی ز خانه برون گوئیم در نشاختند بلك

درکلمهٔ میتین بمعنی کلنگ ومیل آهنین سنگ تراشان :

بتندی چنان اوفتد بربرم که میتین فرهاد بربیستون

درکلمهٔ وایه بمعنی ضرورت و حاجت و مراد و مطلوب از فعل بایستن :

تازدرگاه جود او شب وروز سایلان را روا شود وایه

درکلمهٔ برد برد بمعنی آنکه از راه دور شو :

از ره نروم تام نگویند براه آی برره نروم تام نگویند زره برد

درکلمهٔ تند وخوند بمعنی تار ومار وترت ومرت :

هرچه ورزیدند ما را سالیان شد بدست اندربساعت تندوخوند

درکلمهٔ لغزیدن :

ترست زمین ز دیدگان من چون بی بنهم همی فرولغزم

درکلمهٔ بخس از فعل بخسیدن بمعنی تافتن دل از سختی یاغم یاتپش و فروپژمردن :

ای نگارین ز تو رهیت بسست دلش را گو ببخس وگو بگداز

درکلمهٔ بل مخفف بهل ازهشتن که درین زمان ول و ول کردن گویند :

بل تا جگرم خشك شود و آب نماند

بر روی من آبست کزو دجله توان کرد

درکلمهٔ نخجل بمعنی نشکنج و بناخن برگرفتن :

نشان نخجل دارم زدوست بربازو رواست باری گردل ببرد مونس داد

در کلمهٔ سیماب بمعنی زیبق وجیوه :

شب بیدار وین دودیدهٔ من همچو سیماب برکف مفلوج

در کلمهٔ طپید از فعل طپیدن :

کنون که نام زکینه پری دلم بطپد چنان کجادل بد دل طپد بروز جدال

در کلمهٔ کوز بمعنی کوژ و چفته و دوتا :

دلم پرآتش کردی وقد وقامت کوز فراز نامد هنگام مردمیت هنوز

در کلمهٔ جنك بمعنی فسردن گلو :

هیچ خردمند را ندید بگیتی کز جنك عشق او نبود برومند

در کلمهٔ همال بمعنی انباز وشریك وهمتا و مانند :

میان ما دو تن آمیخته دو گونه سرشك
حواولوی که کنی با عقیق سرخ همال

در کلمهٔ توسن بمعنی کرهٔ وحشی که بلگام راست کرده باشند :

توسنی کردم ندانستم همی کز کشیدن سخت‌تر گردد کمند

در کلمهٔ بابزن بمعنی سیخ وآهن درازکه مرغ بدان بریان کنند :

تا سحر هرشب چنان چون می‌طپم جوزهٔ رنده طپد بر بابزن

در کلمهٔ سغوله بمعنی کنجی از خانه :

من و سغوله یکی‌تنگ بیك‌سوز جهان عربی‌وار بگردم بزبان‌عجمی

بیتی که بشاهد کلمهٔ توسن در فرهنگ‌اسدی بنام اغاجی آمده از غزلیست معروف‌که در تذکره ها بنام رابعهٔ بنت کعب قرداری شاعرهٔ نامی قرن چهارم ثبت کرده‌اند بدین گونه :

عشق او باز اندر آوردم ببند کوشش بسیار نامد سودمند
توسنی کردم ندانستم همی کز کشیدن سخت‌تر گردد کمند
عشق دریائی کرانه ناپدید کی توان کردن شنا ای هوشمند

عاشقی خواهی که تا پایان بری   بس بباید ساخت با هر ناپسند
زشت باید دید و انگارید خوب   زهر باید خورد و پنداريد قند

بیت پنجم و دوم این غزل را ابو سعید ابوالخیر عارف نامی قرن چهارم هنگامی که از خاك کردن پسر خرد خود باز می گشته است میخوانده [۱] و ازاینجا پیداست که این غزل حتماً از شعرای قرن چهارم ایرانست و حتی در آن زمان بسیار معروف بوده است.

۲۱ ــ ابوالموید رونقی بخارائی نیز ازشاعران همین دوره ومعاصر سامانیان بوده است و مؤلف مجمع الفصحاء وی را با ابوالموید بلخی شاعر معروف و نویسندهٔ نامی آن زمان اشتباه کرده است. رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۲۶ ـ ۲۷ ومجمع الفصحاء ج ۱ ـ ص ۸۱.

۲۲ ــ سپهری بخارائی نیز ازشاعران دورهٔ سامانیان بوده است و اورا معاصر رودکی دانسته اند ازینقرار ازنخستین شعرای این دوره بوده است رجوع کنید بمجمع الفصحاء ج ۱ ص ۲٤٤.

گذشته ازین پنج تن شاعر بخارائی پنج تن شاعر دیگر درین دوره از بخارا برخاسته اند بدین قرار: جلاب بخاری ـ فضل بن عباس ـ شاکر بخاری ـ مرادی ـ معنوی.

۲۳ ــ جلاب بخاری از شاعرانیست که در تذکره ها نامی ازو نیست و تنها در فرهنگها نامی ازو آورده اند و چون در فرهنگ اسدی هم ذکر او هست مسلم است که درقرن چهارم بوده. سروری در مجمع الفرس در کلمهٔ جلاب مینویسد: «بوزن گلاب نام شاعری استادست که در بخارا

---

(۱) اسرارالتوحید فی مقامات ابی السعید ـ چاپ طهران ص ۱۵۸

بود کذافی التحفه » و در فرهنگها اشعاری چند بنام او آورده‌اند :

درکلمهٔ پند بمعنی زغن وخاد وغلیو و غلیواج و مرغ گوشت‌ربای و درکلمهٔ ستنبه بمعنی دایر وقوی بازو :

چون پندفرومایه سوی چوزه گراید شاهین‌ستنبه بتذروان کندآهنگ

درکلمهٔ سفته بمعنی مالی که بشهری یاجائی کسی را دهند وجای دیگر باز ستانند :

اینك رهی بمژگان راه درتو رفته نزدیك تونه نامه نه‌تیزهیچ‌سفته

در کلمهٔ مندور بمعنی غمگین :

بهار خرم نزدیك آمد ازدوری بشادکامی نزدیك شو نه مندوری

درکلمهٔ زبون یاربون بمعنی سیمی که پیش ازمزد بمزدوران دهند:

پرده‌دل‌من‌بدست‌عشق‌زبونست(؟) سخت‌زبونی‌که‌جان‌منش‌زبونست

۲٤ ـ شیخ ابوالعباس فضل بن عباس یا ابوعبدالله فضل بن عباس [۱] ربنجنی‌بخارائی از مردم ربنجن شهری از سغد بوده و نظامی عروضی در چهار مقاله[۲] او را از شاعران آل سامان میشمارد و وی از شاعران نامی دربارسامانیان بوده وظاهرا درمرثیهٔ نصربن‌احمد سامانی در ۳۳۱ اشعاری گفته است . رجوع کنید بلباب‌الالباب ج۲ ص۹ــ۱۰ و مجمع‌الفصحاء ج۱ ص۲۸۱ .

ممکنست ابوالعباس عباسی که پیش‌ازین ذکر او رفت و در فرهنگها اشعاری بنام او آمده است همین ابوالعباس فضل‌بن عباس باشد . گذشته از قطعه‌ای که در مرثیهٔ نصربن احمد گفته و در تذکره ها ثبت شده این‌بیت

---

۱ ـ بنا برضبط سفینه‌ای (۲) چاپ اوقاف گیب ص۲۸

نیز در سفینه‌ای بنام ابوعبدالله فضل بن عباس باو منسوب است و درکتاب المعجم[1] نیز بنام اوست و آنجا نام او ربنجنی مطلق آمده :

چون خواجه ابوالعباس آمد کارت همه نیك شد سراسر

۲۵ ـ شاکر بخاری نیز ازشاعران قرن چهارم بوده و درتذکره ها نامی ازو نیست . درکتاب المعجم فی معایبراشعارالعجم[2] این دوبیت بنام او ثبت شده :

سردست روزگار و دل از مهر سردنی
می سال خورده باید ما سال خوردنی
ازصد هزار دوست یکی دوست دوست نی
وز صد هزار مرد یکی مرد مرد نی

و چون در فرهنگ اسدی هم اشعاراو آمده مسلم است که درقرن چهارم بوده است . در فرهنگها اشعاری چند ازو ثبت شده بدین گونه :

در کلمهٔ اژکهن بمعنی کاهل و بی کار :

بدل ربودن جلدی و شاطری ای مه بوسه دادن جان پدر بس اژ کهنی

درکلمهٔ آکنیده از فعل آکنیدن بهمان معنی آکندن وانباشتن و در کلمهٔ خنیده معنی مشهور و معروف و پسندیده :

منم در کشور عشقت خنیده دلی از مهر رویت آکنیده

درکلمهٔ انبسته بمعنی بسته :

خون انبسته همی ریزم بر زرین رخ
زانکه خونا به نماندست درین چشمم نیز

---

۱ ـ چاپ طهران ص ۲۲۹ ۲ ـ چاپ طهران ص ۱۸۹

درکلمهٔ اندروا بمعنی درواو آویخته :

زاندروائی ارخواهی نجاتی ترا باید ز جود او براتی

درکلمهٔ بخم بمعنی بنظام و منظم :

چرا نه شکر کنم نعمت ترا شب و روز
که از تو اختر من سعد گشت وکاربخم

درکلمهٔ بلندین بمعنی پیرامن در :

درو افراشته درهای سیمین جواهر ها نشانده در بلندین

درکلمهٔ پراشیده بمعنی پریشان و درکلمهٔ خراشیده و این بیت بنام رودکی هم آمده است :

مجلس پرا شیده همه میوه خراشیده همه
هر روی پاشیده همه بر چاکران کرده یله

درکلمهٔ توزی از فعل توختن بمعنی فروکردن وکشیدن وخواستن و اندوختن و گزاردن و واپس دادن :

نزشره گنج خواسته توزی بل کز آن داد سایلان توزی

درکلمه چرویدن بمعنی چاره جستن :

یکی دانش پژوهی داشت گربز بچرویدن نگشته هیچ عاجز

درکلمهٔ دخ بمعنی دوخ و آن گیاهیست که از آن بوریا بافند :

روی مرا هجر کرد زردتر از زر گردن من عشق کرد نرم تر ازدخ

درکلمهٔ سوك بمعنی خار خوشهٔ گندم و جو :

اندام دشمنان تو از تیر ناوکی مانند سوك خوشهٔ جوبادآزده

درکلمهٔ ستبهیدن بمعنی نافرمانی کردن وسخن ناشنودن وفریاد کردن :

بدان کس که جانش زدانش تهیست ستبهیدنت مایهٔ ابلهیست

درکلمهٔ شکوخ بمعنی لغزش و بسر در آمدگی از فعل شکوخیدن :

هر که او درره رودسرمست وشوخ افتر اندر خاك خواری از شکوخ

درکلمهٔ کالیدن بمعنی درهم شدن :

بهر دنیا تا یکی کالیدنت هرزمان جوشیدن ونالیدنت

در کلمهٔ کوفشانه بمعنی جولاهه :

نفرین کنم ز درد و فغان این زمانه را

کو داد کبر و مرتبت این کوفشانه را

آنرا که با مکوی و کلابه بود شمار

بربط کجا شناسد و چنك و چغانه را

در کلمهٔ واذیچ بمعنی چفتهٔ رز :

همه واذیچ برا نگوروهمه جای عصیر

زانچ ورزبد کنون بر بخورد برزگرا

درکلمهٔ کلج بمعنی چین و شکن :

فری زآن زلف مشکینش چو زنجیر فتاده صد هزاران کلج بر کلج

در کلمهٔ وخش نام شهری در ترکستان :

بگامی سپرد از خطا تا کجا بیك تك دوید ازبخارا بوخش

در کلمهٔ نیوشه بمعنی خروش از گریه :

چوکوشیدم که حال خود بگویم زبانم بر نگردید از نیوشه

درکلمهٔ زغنگ بمعنی فواق :

مرا رفیقی پرسید کین غریو زچیست
جواب دادم کـزغرم نیست هیچ زغنگ

درکلمهٔ پالو بمعنی ثولول :

ای عشق ز من دور که بر دل همه رنجی
همچون ز بر چشم یکی محکم پـالو

درکلمهٔ غارجی بمعنی صبوحی واین بیت بنام رودکی هم آمده است:

خوش چون نبید غارجی با دوستان یکدله
گیتی بآرام اندرون مجلس ببانگ واواه

در کلمهٔ یا کند بمعنی یاقوت :

کجا تو باشی گردند بی خطر خوبان جست را چه خطر هرکجا بود یا کند

درکلمهٔ یاز بمعنی ارش وباع بمعنی واحد طول :

بچاه سیصد یازم چنین من ازغم او عطای میر رسن ساختم زسیصد یاز

درکلمهٔ کژ بمعنی کج :

حال با کژ کمان راست کـند کار جهان راستی تیرش کـژی کـند اندر جگرا

در کلمهٔ پوشك بمعنی گربه در زبان ماوراءالنهر :

چند بر دارد این هریوه خروش نسود باده بر سماعش نوش
راست گوئی که در گلوش کسی پوشکی را همی بمالد گوش

درکلمهٔ ستاك بمعنی شاخ نو :

شاخ وستاك نسرین چون برج نور و جورا

درکـلمهٔ سفته که پیش ازین آمد همان شعری که بنام جلاب بخاری آمده بود درفرهنگ اسدی خطی بنام وی بدین گونه آمده است :

اینك رهی بمژگان راه تو پاك رفته نزدیك تو نه مایه نه نیز هیچ سفته

در کلمهٔ رده بمعنی رج وصف :

زیبا نهاده مجلس وزیبا نهاده جای ساز شراب پیش نهاده رده رده

۲۶ ـ ابو الحسین محمد بن محمد مرادی بخارائی شاعر معروف زمان سامانیان که پیش از رودکی درگذشته و بزبان تازی وپارسی شعر رانیکو می گفته است وپیش ازین درمجلددوم این کتاب درصحایف ۵۱۲ ـ ۵۱۴ شرح حال او ثبت افتاده است وگذشته از اشعاری که ازو آمده این بیت هم درفرهنگ اسدی درکلمهٔ آژخ بمعنی ثواول وجوش آمده :

آن سرخ عمامه برسر او چون آژخ زشت بر سر گیر

۲۷ ـ معنوی بخاری نیز از شاعران همین دوره بوده است .رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۲۷ ومجمع الفصحاء ج ۱ ـ ص ۵۱۰ .

پنج ازمرو دربیت سوم مراد پنج شاعربوده اندکه ازمرو وبرخاسته اند بدینقرار : ابو العباس مروزی ، مسعودی مروزی ، طیان مرغزی ، عمارهٔ مروزی ، کسائی مروزی .

۲۸ ـ ابو العباس مروزی همان کسیست که پیش ازین درضمن احوال ابوحفص سغدی ذکر او گذشت .

۲۹ ـ مسعودی مروزی از سخن سرایان قرن سوم ایران بوده که ذکر او یکی درکتاب غرر اخبار ملوك الفرس تألیف ثعالبی آمده است که در میان سالهای ۴۰۸ و ۴۱۲ آنرا تألیف کرده است ودر آن کتاب در ضمن پادشاهی طهورث[1] آمده است که مسعودی درمثنوی فارسی خود

(۱) چاپ پاریس ص ۱۰

آورده که طهمورث کهندز مرو را ساخت و سپس جای دیگر در انجام روزگار زال[1] گوید مسعودی مروزی در مثنوی فارسی خود آورده که بهمن زال را کشت ویك تن ازکسان وخویشان اورا باز نگذاشت .

دیگر آنکه مطهربن طاهر مقدسی در کتاب البدء و التاریخ که در سال ۳۵۵ نوشته است درپادشاهی کیومرث گوید ایرانیان را درکتابهاشان عقیده بر آنست و خدا داناترست بردرست و نادرست که نخستین کس از مردمان که پادشاهی کرد کیومرث نام داشت و وی برهنه بود و در روی زمین میگشت و سی سال پادشاهی کرد و مسعودی در قصیدهٔ مزین خود بپارسی گفته است .

نخستین کیومرث آمد بشاهی گرفتش بگیتی درون پادشاهی
چو سی سالی بگیتی پادشا بود که فرمانش بهر جائی روا بود

وسپس گوید این ابیات را بدان آوردم که دیدم ایرانیان این اشعار را بزرگ میدارند و آنرا مصور می کنند و برای خود تاریخی میشمارند و سپس جای دیگر در پایان سلطنت ساسانیان گوید کار پادشاهان ایران بپایان رسید و خدا دین خویش را که وعده کرده بود آشکار کرد و بوعدهٔ خود وفا کرد و درین باب مسعودی درپایان قصیدهٔ فارسی خود میگوید :

سری شد نشان خسروانا چو کام خویش راندند در جهانا

چون این دو مؤلف هردو در قرن چهارم می زیسته‌اند و در آن زمان این اشعار در ایران رواج داشته و مردم آنرا بزرگ میداشته‌اند پس مسعودی مروزی که تاریخ ایران قدیم را ازرمان کیومرث تا پایان

---

(۱) ص ۳۸۸ چاپ پاریس

کار ساسانیان نظم کرده است در قرن سوم بوده و منظومهٔ او بسیار متداول بوده و برای آن نقش و تصویر می‌ساخته اند و در ایران رواج کامل داشته است .

۳۰ ـ طیان مرغزی نیز از شاعران معروف قرن چهارم بوده و وی بجز طیان بمی کرما نیست که درقرن ششم می‌زیسته‌است ودرتذکره‌ها ضبط کرده اند. این طیان مرغزی از مردم مرو بوده زیرا که مرغزی ضبط دیگری از مروزی و نسبت بسوی مروست و وی قطعا در قرن چهارم بوده زیرا که اشعار وی در فرهنك اسدی هست ولی درتذکره‌ها نامی ازو نبرده اند و وی شاعری بوده که هجو های رکیك می‌گفته بهمین جهة بطیان ژاژخای معروف بوده است وبسیاری از شاعران ایران بهمین عنوان بدو اشاره کرده‌اند از آن‌جمله پیغوملك شاهزادهٔ سلجوقی درقرن پنجم گفته است :

بردشمن تو خندد گردون چو مرد عاقل

بر هزلهای حجی بر ژاژ های طیان

ونیز انوری شاعر بزرگ قرن ششم گفته :

طبع حسان مصطفائی کو تا ثنا های غـم زدای آرد
زآنکه مقبول مصطفی نشود آنچه طیان ژاژ خای آرد

وپیداست که‌بواسطهٔ همین‌سخنان یاوه‌اوراطیان‌ژاژخای‌میخوانده‌اند و از اشعار او آنچه در فرهنگها آمده بدینگونه است:

درکلمهٔ کماسه بمعنی کماس وکاسهٔ چوبین :

در دست کماسه و بدرها آورده وجمع کرده زرها

در کلمهٔ بستاوند بمعنی صفهٔ ساختهٔ بالای‌نی‌ستو :

جهان‌جای بقا نیست بآسانی بگذار   بایوان چه بری رنج‌وبکاخ وبستاوند

در کـلمهٔ لاند ازفعل لاندن بمعنی جنباندن :

با دفتر اشعار برخواجه شدم دی   من شعرهمی‌خواندم‌داوریش‌همی‌لاند

در کـلمهٔ کـلج‌بمعنی‌سبدگرمابه بانان‌ودر کـلمهٔ‌شاند از فعل‌شاندن بمعنی شانه زدن :

صدکلج پرازگوه عطا کرده برآن ریش
گفتم که بدان ریش که وی خواجه‌همی شاند

در کـلمهٔ کلوند بمعنی مرسله ودستبند ازکوزو انجیر وغیره :

خواجهٔ ما زبهر گـنده پسر   کرد از خایهٔ شتر کـلوند

در کلمهٔ ماله بمعنی‌سمهٔ جوهالان که‌لیف وجامه‌را بدان آهار کـنند و درکلمهٔ بت بمعنی آهار جولاهگان و این بیت با اختلافی بنام عماره هم خواهد آمد :

آن ریش پرخدو بین چون مالهٔ بت آلود
گوئی که دوش بروی تا روز گوه پالود

در کـلمهٔ بورك بمعنی پورمك وکفك :

تا توانم گـفت نان را می‌خورم با نان خویش
می‌گذارد تا بر آن از کهنگی بورك فتد

در کـلمهٔ خمانید از خمانیدن بمعنی تقلید کردن :

مردم نه‌ای‌ای سگ بچه‌ماند رویت   چون بوزنه‌ای‌کوسگی باز خمانید

در کلمهٔ لکانه بمعنی عصیب واین بیت نسخهٔ دیگری هم داردکه بعد خواهد آمد :

گرزآنکه لکانه آرزوست   اینك بمسان رانم اندر

در کلمهٔ لخچ بمعنی زاج سیاه :

بینی آن زلفینکان چون چنبر بالان بخم
گر بلخچ اندرزنی ایدون بود چون آبنوس

در کلمهٔ رچك بمعنی آروغ :

ببندد دهان خود از فرط بخل   که برناید از سینهٔ اورچك

در کلمهٔ لنکاك بمعنی سخن زشت وناخوش :

من با تو سخن بالا به گویم   از چه دهیم جواب لنکاك

در کلمهٔ تارك بمعنی کلهٔ سر و فرق سر :

هرسرماه آسمان را تاج تارك می شود
چون بصورت شکل فعل مرکبش داردهلال

در کلمهٔ آهخته ازفعل آهختن بمعنی بیرون کشیدن از نیام و غلاف:

تیغ قهرتو معاذالله ار آهخته شود   بیم باشدکه کندشخص بقارابسمل

در کلمهٔ یزدادی بمعنی قلیه یا قیمه و یا کوفته ای که درون آن تخم مرغ باشد :

خوردمخالفان توخون دل وجگر   قوت موافقان تو یزدادی وعسل

در لغت کراسه بمعنی دفتر :

ای « عن فلان قال» چنان دان که پیش من
آرایش کراسه و تمثال دفترست

در کلمهٔ ریدك بمعنی غلام و درکلمهٔ تکل بمعنی نوخط وبی موی و درکلمهٔ کالم بمعنی زن شوی مرده یاطلاق گرفته :

هرکجا ریدکی بود تکلم   هر جا کالمی بود خصیم

درکلمهٔ آنین بمعنی خم مغانی کوچك برای دوغ زدن :

دوغم ای دوست در آنین تو میخواهم ریخت
تا کنم روغن از آن دوغ همی جنبانم

در کلمهٔ دك بمعنی سرو دیم بمعنی روی :

کسی را که نامش نیاشا بود دك و دیم او را تماشا بود

در کلمهٔ غولین بمعنی سبوی دهان فراخ وخیم بمعنی جوالی که از ریسمان پنبه بافته باشند :

سبو و ساغر و آنین وغولین حصیر و جای روب و خیم و پالان

درکلمهٔ پینو بمعنی کشك :

شعرژاژ از دهان من شکرست شعر نیك از دهان تو پینو

درکلمهٔ جغرات بمعنی ماست در زبان سمرقندی :

شیرعاشقت بپستان درجغرات شدست چشم دارد که فرو ریزد در کیفر تو

درکلمهٔ لکانه بمعنی عصیب :

من شاعری سلیمم با کودکان رحیمم زیرا که جعل ایشان دوغست یالکانه

در همان کلمهٔ لکانه و این بیت نسخهٔ دیگری هم دارد که پیش ازین آورده شد :

گر زآنکه لکانه ات آرزوست اینك بمانست از آن لکانه

در کلمهٔ کبیتا بمعنی ناطف و آن حلوائی است از مغز بادام و پسته و گردو و کنجد و مانند آن :

شمس دنیا تو فخر دین منی فخر دنیا تو شمس دین منی
وز همه زندگانی ترینه شوند تو کبیتای کنجد ین منی

در کلمهٔ گوالیدن بمعنی اندوختن :

بزرگان گنج سیم و زر گوالند تو از آزادگی مردم گوالی

در کلمهٔ غوشای بمعنی خوشه و سرگین که از صحرا برچینند :

یکی ز راه همی زر برنداردوسیم یکی زدشت بنیمه همی چند غوشای

در کلمهٔ تلاج بمعنی بانگ و مشغله :

آمد این شبدیز بامرد خراج در بجنبانید با بانگ و تلاج

درکلمهٔ کلخج بمعنی چرکی که بر دست‌وپای باشد و درکلمهٔ نخج بمعنی جاروب درشت :

دست و کف و پای پیران پر کلخج
ریش پیران زرد از بس دود نخج

درکلمهٔ کانا بمعنی نادان و ابله و درکلمهٔ لوش بمعنی دهان‌کژ :

زن چواین بشنیده‌شدخاموش بود کفشگر کانا و مردی لوش بود

در کلمهٔ غشاك بمعنی گند وفرغند و در کلمهٔ هباك بمعنی فرق سروتارك :

از دهان تو همی آید غشاك پیر گشتی موی رفتت از هباك

در کلمهٔ غاوشنگ بمعنی چوبی که گاوان را بدان رانند :

مرد را نهمار خشم آمد ازین غاوشنگی بکف آوردش گزین

درکلمهٔ کابیله بمعنی هاون‌چوبی وکلمهٔ پاتیله بمعنی پاتیل ودیگ دهان فراخ :

خایگان تو چو کابیله شدست رنگ او چون کون پاتیله شدست

درکلمهٔ جغبوت بمعنی‌حشو آکنده یعنی پنبه‌ای که درمیان‌چیزی گذاشته باشند :

چون یکی جغبوت پستان بند اوی شیردوشی زوبروزی دوسبوی

درکلمهٔ هباك بمعنی فرق سر و تارك و کله سر و درکلمهٔ فزاك بمعنی پلید و پلشت ومردار :

زد کلوخی بر هباك آن فزاك شد هباك او بکردار مغاك

درکلمهٔ گوارشت که همان گوارش باشد از فعل گواریدن :

نان آن مدخل زبس زشتم نمود از پی خوردن گوارشتم نبود

در کلمهٔ فرهختنه بمعنی ادب کرده :

زشت و نافرهختنه و ناخردی آدمی روئی و در باطن ددی

در کلمهٔ کده بمعنی خانه و چوبی که در کلیدان فرو افتد تادر نگشاید :

باز گشتم درون شدم بکده در کلیدان نبود سخت کده.

در کلمهٔ بگنی بمعنی شرابی که از جو و ارزن و برنج سازند :

مست گشتم ز جرعهٔ بگنی شد مزاجم ز بنگ مستغنی

درکلمهٔ ژفك بمعنی چرك گوشهٔ چشم :

چشم ومژگان زژفك گندیده عنکبوتی بگوه غلتیده

در کلمهٔ شوخگین بمعنی چرکین :

موی ژولیده ای بسر دارد شوخگین جامه ای ببر دارد

درکلمهٔ فاژ بمعنی دهان دره و خمیازه :

می کند چون ز بی دماغی فاژ در دهانش نهاد باید ژاژ

درکلمهٔ فلخ بمعنی آغاز کار :

مرازندگانی بدین جای تلخ همه جای دیگر کنندم ز فلخ

درکلمهٔ آژیخ بمعنی چرك گوشهٔ چشم :

شده که بخار از دماغ و دهان   رخش زیر آژیخ چشمش نهان

درکلمهٔ کرجفو که پرنده‌ایست که بتازی سلوی و بترکی بلدرچین گویند :

چه نسبت بود دشمنت را بتو   توئی شاهباز و عدو کرجفو

درکلمهٔ انجیدن بمعنی آهختن :

کسی کورا بگیرد درد قولنج   بکافش پشت وزوسرگین برون لنج

درکلمهٔ خرفه بمعنی مویز آب و بمعنی گیاهی که پرپهن هم گویندو بتازی فرفخ نامند :

کسی را که تو بینی درد سرفه   بفرمایش توآب و دوغ و خرفه

درکلمهٔ کلابه بمعنی چرخ ریسمان‌بافی زنان که همان کلافه باشد :

اگر بیند بخواب اندر قرابه   زنی را بشکند میخ کلابه

درکلمهٔ تندور که بمعنی رعدست :

خورد سیلی زند بسیارطنبور   دهد تیزی بپای همچو تندور

۳۱ ــ ابو منصورعماره‌بن محمد یااحمد یا محمود مروزی ازشاعران بسیار معروف اواخر قرن چهارم و پایان دورهٔ سامانیان بوده‌است وفات وی‌را درسال ۳۶۰ نوشته‌اند ولی این خطاست زیرا که وی مدح سلطان محمود غزنوی گفته و با او روابط داشته وناچار می‌بایست پس‌ازجلوس محمود درسال ۳۸۷ نیز زیسته باشد و پس ازآن چون قطعه‌ای درمرثیت امیر ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح‌بن منصور سامانی ملقب بمنتصر آخرین پادشاه این خاندان که درربیع‌الاول یا ربیع‌الاخر ۳۹۵ کشته شده‌سروده است می‌بایست تا سال ۳۹۵ هم زنده بوده باشد و چون در کتاب

اسرارالتوحید آمده است[۱] که زمانی قوالی این شعر عماره را در مجلس ابوسعید خواند:

اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن　　تابردولبت بوسه دهم چونش بخوانی

وشیخ پرسید که این بیت از کیست و چون گفت از عماره است برخاست و با صوفیان بزیارت خاك او شد و چون ابوسعید درسال ٤٠٤ درگذشته و در حیات خود برسر خاك او رفته است پیداست که عماره در فاصلهٔ میان سال ۳۹۵ و سال ٤٠٤ درگذشته است و در پایان قرن چهارم بوده. محمدبن علی بن محمد شبانکاره ای در کتاب مجمع الانساب درتاریخ محمود غزنوی مینویسد شاعری بود در مرو نام او عماره و هرگز از مرو بیرون نیامده بود و شعر نیکو میگفت و روزی رباعئی گفت و بامیرمحمود بغزنین فرستاد پیش غلامی ازغلامان او و گفت هرگاه سلطان را وقت خوش باشد بده و آن غلام فرصت نگاه میداشت تا وقتی سلطان بشراب نشست و بحث در رباعی ها میرفت وهرکس رباعی میخواند و آن غلام آن رباعی بدست سلطان داد که اینست:

بنفشه داد مرا لعبت بنفشه قبای
بنفشه بوی شدازبوی آن بنفشه سرای
بنفشه هست و نبید بنفشه بوی خوریم
بیاد همت محمود شاه بار خدای

وگفتند شاعریست در مرو اورا عماره میخوانند سلطان گفت براتی بعامل مرو نویسند تا ازخزانه دوهزار دینار باو دهند و اگر وفات کرده باشد

(۱) چاپ پطرزبورك ص۳۵۰

بوارث او دهند. وزیر این حکایت فراموش کرد و اگر فراموش نکرد گفت سلطان فراموش کرده باشد غلامی که رباعی داده بود باوزیر گفت وزیر گفت تا ازسلطان نپرسم بازندهم. هم‌روزی دیگر سلطان را گفت. وزیررا بخواند ازو پرسید که آن برات که با آن شاعر کرده بودم دادی؟ گفت توقف داشتم که دوش مست بودی. سلطان بفرمود تا دوهزار دینار در اشترها بار کردند و چند کس همراه او کردند و بعماره سپردند....

ازینجا پیداست که عماره درین زمان پیربوده چنانکه نمیدانسته‌اند مرده یا زنده است و این خود نیز دلیل دیگر ست که درپایان قرن‌چهارم در گذشته. در بارهٔ وی رجوع کنید بلباب‌الالباب ج۲ ص۲٤-۲۵ و مجمع‌الفصحاء ج۱-ص۳۵۰ و بمقاله آقای اقبال در مجلهٔ شرق بعنوان «عمارهٔ مروزی» شماره اول - دی ماه ۱۳۰۹ص۸-۱۵.

از اشعار عماره‌بجز آنچه درتذکره ها آمده است در فرهنگ ها نیز ابیاتی چند آورده‌اند بدین گونه:

در لغت آبگیر بمعنی آبدان و شمر و حوض و مصنعه:

باد بهاری بابگیر بر آمد — چون‌رخ‌من‌گشت آبگیربرازچین

درکلمهٔ اندیک‌بمعنی خاصه ومخصوصاً واین بیت نسخهٔ دیگر دارد که خواهد آمد:

گرخوارشدم پیش‌بت خویش روا بود

اندیك بر مهتر خود خوار نباشم

درکلمهٔ بت بمعنی آهار جولاهگان و نیز این بیت چنانکه گذشت با اختلافی بنام طیان آمده است:

ریشی چگونه ریشی چون مالهٔ بت آلود
گوئی که دوش تا روز آن ریش گوه‌پالود

درکلمهٔ بالغ ترکی بمعنی طاس چوبین که بدان شراب خورند وشاخ گاو که بدان شراب خورند :

با چنگ سغدیانه و با بالغ شراب
آمد بخان چاکر خود خواجه باصواب

درکلمهٔ پیخ بمعنی آب غلیظ که برمژه باشد :

همواره پر از پیخست آن چشم فراگن
گوئی که دو بوم آنجا دو خانه گرفتست

در لغت توتکی بمعنی نوعی ازدرم که درپیش بوده چون کثرکی و فنجی :

با بررحمت ماند همیشه کف امیر چگونه ابر کجا تو تکیش بارانست

درلغت خشتچه بمعنی زیر بغل جامه که سونچه و کش‌بن وزیرکش هم گویند :

بجای خشتچه گر شست نافه بردوزی هم ایچ کم نشود بوی گند از بغلت

درکلمهٔ ساتگن و ساتگنی بمعنی قدح و جام شراب :

چون می خورم بساتگنی یاد او خورم
وز یاد او نباشد خالی مرا ضمیر

درلغت سپرخی بمعنی خرمی واین کلمه‌را سپرجی هم نوشته‌اند:

باماه سمرقند کن آئین سپرخی رامشگر خوب آور بانغمهٔ چون قند

درکلمهٔ ورسازه بمعنی ظریف و آراسته و شبغازه بمعنی شبگاه که گوسفند درآن دارند :

فربه کردی تو کون ایا ورسازه چو ن دنبهٔ گوسپند در شبغازه

در لغت غالد از فعل غالیدن بمعنی غلتیدن و ازپهلو بپهلو گشتن :

آهو مرجفت را بغالد بر خوید عـاشق معشوق را بباغ بغالید

درکلمهٔ غال بمعنی‌سوراخ گوسپندان درکوه واین بیت نسخهٔدیگر هم دارد که پس ازین خواهد آمد :

کسی که در دل او جای کرد خصمی تو
بجای خانه و کاشانه چرخ دادش غال

درکلمهٔ فرغند بمعنی گندیده :

معذور ست ار باتو نسازد زنت ای غر
زآن گنده دهان تو وزآن ببنی فرغند

درکلمهٔ فتالید ازفعل فتالیدن بمعنی ازجای کندن و برفشاندن‌سیم وزر وگل :

باد برآمد بشاخ سیب شکفته برسر می‌خواره برگ‌گل‌بفتالید

در لغت کست بمعنی زشت :

دلبرا این رخ تو بس خوبست گرچه با یار کار کست کنی

درکلمهٔ گراز بمعنی بیلی که رشته برآن بسته باشند و زمین بدان راست کنند :

مرکب و مجلس و شمشیر چه داند همی آنك
... وکاش همه با گاو زمنست وگراز

در لغت گل انگبین بمعنی داروئی که با گل و انگبین سازند مانند گلقند و گلشکر:

گر بر کران دجله کسی نام او برد آب انگبین ناب شود گل گل انگبین

درکلمهٔ لنبه بمعنی فربه تن بزرگ:

چرا که خواجه بخیل و زنش جوانمردست
زنی چگونه زنی سیم ساعد و لنبد

در لغت نویذه بمعنی نواز گشته:

نال دمیده بسان سوسن آزاد بنده بر آن نال نال وار نویذه

درکلمهٔ شیب بمعنی آشفتن:

نبود ایچ مرا بابتم عتاب مرا بی گنهی کرد شیب شیب

در لغت زیب بمعنی نیکوئی:

ندارد بر آن زلف مشك بوئی ندارد بر آن روی لاله‌ای زیب

در کلمهٔ نهیب بمعنی ترس وبیم:

چنان تافته تر گشتم ازنهیب که گشتم از غم و اندیشه نا شکیب

در لغت میشته بمعنی معلم جهودان:

دیدم چنین بتن که صفت کردم سر مست پیش میشته بنشسته

درکلمهٔ آماج بمعنی خاکی توده گردکرده که نشانهٔ تیر برآن نهند:

سرشك دیده برخسار تو فرو گذرد
هرآنگهی که بر آماج گاه او گذری

درلغت لنج بمعنی بیرون رخ:

گفت من تیز دارم اندر کون سبلت و ریش و موی لنج ترا

درکلمهٔ کلخج بمعنی چرك و شوخی که بردست واندام بود :

گندهو بی‌قیمت و دون‌و حقیر ریش پراز گوه و همه تن کلخج

درلغت‌فرکند بمعنی‌سمج ونقب ونیز فرکندید ازفعل فرکندیدن یعنی از نقب بیرون آمدن :

از پشت یکی جوشن خر پشته فرونه
کز داشتنت عیبه‌و جوشنت بفرکند

درکلمهٔ شند بمعنی کلفت وبتپوز ومنقار مرغان :

مرغ سپید شند شد امروز ناودان
کززاری‌توسرخ‌شد آن‌مرغ‌سرخ‌شند

درلغت‌غوش بمعنی چوب‌دوك :

خواهی تا توبه کرده رطل بگیرد زخمهٔ غوش ترا بغندرق‌گیر (؟)

در کلمهٔ دروشت بمعنی تبر :

ای‌مسلمانان زنهار زکافر بچگان که‌بدروشت‌بتان چکلی‌کشت دلم

درلغت بالغ ترکی بمعنی طاس چوبین وشاخ گاوکه بدان شراب خورند :

بنشان‌بطارم اندرمرترك خویش را با چنگک سغدیانه و با بالغ و کدو

درکلمهٔ تاك بمعنی رز و مو :

یك‌قحف خون بچهٔ تاکم فرست از آنك
هم بوی مشك دارد و هم گونهٔ عقیق

درلغت زنگ بمعنی روشنائی مهتاب :

نوروز و گل و نبید چون زنگ ما شاد و بسبزه کرده آهنگ

در کلمهٔ تموك یعنی تیری که در ابخاز می‌ساخته‌اند و پیکانش بند گشای داشته چنانکه بآسانی می‌رفته ولی چون میخواسته‌اند بیرون کشند تا گوشت را باز نمی‌گرفته‌اند بیرون نمی‌آمده و نیز در کلمهٔ کوك بمعنی کاهو و خس :

پسر خواجه دست برد بکوك　　خواجه اورا بزد بتیر تموك

درلغت بساك بمعنی تاك و رز و مو :

من بساك از ستاك بد کنم　　با تو امروز جفت سبزه هنم

در کلمهٔ ماله بمعنی لیف که جولاهگان بدان آهار دهند وسمه گویند و نیز درلغت بت بمعنی آهار جولاهگان :

کونی دارد چو کون خواجه اش لت‌لت
ریشی دارد چو مـالـه آلوده بیت

درلغت سگاله بمعنی گه سگ که چون شاخهٔ بزرگ دراز باشد :

یکی بدید بکوه او فتاده مسواکش
ربود تا بردش بـاز جای و باز کده
یکی بگفت که مسواك خواجه گنده شدست
که این سگالهٔ کوه سگست خشك شده

درلغت غال بمعنی سوراخ گوسپندان درکوه واین بیت نسخهٔ دیگر هم دارد که پیش ازین گذشت :

کسی که غال شد اندر حسودی تو ملك
خدای خانهٔ وی جای رخنه دادش غال

در کلمهٔ کالید از فعل کالیدن بمعنی هزیمت شدنی بودن :

خیز مکاسی بیار یار قدح را 		کانت مکا کفت ازین سرای بکالید(؟)

درلغت شوله بمعنی آن جای که گرمابه با نان سرگین درآن خشك کنند:

بنیم گرده بروبی بریش بیست کنشت

بصد کلیچه سبال تو شوله روب برفت

درکلمهٔ ماکیان بمعنی مرغ خانگی و در لغت خروه بمعنی خروس و خروج:

تو نزد همه کس چو ماکیانی 		اکنون تن خودرا خروه کردی

درلغت رجنین بمعنی قراقروت:

بینیت همی بینم چون خانهٔ کردان 		آراسته همواره بشیراز وبرجنین(؟)

در کلمهٔ غولین بمعنی سبوی سرفراخ:

غولی و فرو هشته دوغولین بدو ابرو

پنهان شده اندر پس اطراف دوغولین

درلغت نوآئین بمعنی نوپدید آمده وبدیع:

شاخست همه آتش زرین وهمه شاخ 		پرزر کشدست وفراخست ونوآئین

درکلمهٔ زاهری بمعنی بوی خوش:

تا پدید آمدت امسال خط غالیه بوی

غالیه خیره شدو زاهری وعنبر خوار

درلغت اندی بمعنی خاصه ومخصوصا واین بیت نسخهٔ دیگر دارد که پیش ازین گذشت:

گرخوار شدم سوی بت خویش مداباد

اندی که بر مهتر ما خوار نیم خوار

درکلمهٔ چلیپا که همان صلیب تازیست :

آن زاغ نگه کن چو پرد ماند یکی قیرگون چلیپا

درلغت خوید بمعنی کشت زار جووجوزار :

رویش میان حلهٔ سبز اندرون پدید چون لاله برگ تازه شکفته میان خوید

در کلمهٔ شور بمعنی آشوب :

تا برنهاد زلفك شوریده را بخط اندرفتاد گرد همه شهر شوروشر

درکلمهٔ آهار بمعنی چیزی که در جامه مالند تا رنگ وصیقل گیرد :

سوار بود براسبان چوشیر برسرکوه پیاده جمله بخون داده جامه راآهار

درکلمهٔ ترکش بمعنی جعبه وتیردان :

گر کوکب ترکشت ریخته شد من دیده بتر کشت برنشانم

درلغت فراستوك بمعنی پرستو وپرستوك وچلچله :

ای قحبه باد نیاری زدن بدوك سراینده شدی چون فراستوك

درکلمهٔ زنگ بمعنی روشنائی ماهتاب و نیز گویند آبی و شرابی چون زنگ :

خوشه چون عقد دروبرگ چوزر باده همچون عقیق وآب چوزنگ

درلغت جال که مرغی بود چون زاغ :

اگر ببلخ زمانی شکار جال کنند بیا کندهمه وادیش را ببط وبجال

درکلمهٔ موژان بمعنی چشم نکو که اندك اندك متحرك بود وبنظر وحالی دارد از لطافت وازفعل موژیدنست :

دو چشم موژان بودیش خوب و خواب آلود

بماند خواب و شد آن نرگسش که موزان بود

درلغت سبدچین که بقیهٔ انگور بودکه در باغ جای‌جای‌مانده‌باشد:

مغ از نشاط سبد چین که‌مست خواهد شد
کند برابر چرخشت خشت بالینا

در کلمهٔ نون بمعنی حالا و اکنون

گوئی زبان‌شکستهٔ کنگست بت‌ترا ترکان‌همه شکسته‌زبانک تواند نون

درلغت آسمانه بمعنی سقف خانه :

تا همی آسمان توانی دید آسمان بین و آسمانه مبین

۳۲ ـ ابوالحسن مجدالدین اسحق کسائی مروزی یکی ازبزرگان شعرای ایران در اواخر قرن چهارم بوده است . خود در قصیده‌ای گوید:

چو سیصد وچهل ویك گذشت نوبت سال
چهار شنبهٔ سه روز مانده از شوال
بیامدم بجهان تا چه گویم و چه کنم
سرود گویم وشادی کنم بنعمت ومال

و ازین قرار روز چهارشنبهٔ ۲۷ شوال ۳٤۱ ولادت یافته‌است وچون در همین قصیده گوید :

ایا کسائی پنجاه برتو پنجه گذارد بکند بال‌ترا زخم پنجه‌وچنگال

پیداست که لااقل تا ۵۰ سال پس از آن یعنی تا ۳۹۱ زنده بوده است . از طرف دیگر وی را قصیده ایست بسیار معروف بدین مطلع :

جان وخرد رونده برین چرخ اخضرند
یا هر دو ان نهفته درین گوی اغبرند

ودر پایان این قصیده خطاب بناصرخسرو مروزی حکیم و شاعر

معروف قرن پنجم کرده وچنین گوید :

ای حجت زمین خراسان بسی نماند   تااهل جهل روزوشب خویش بشمرند

و ناصرخسرو در جواب آن قصیده‌ای گفته بدین مطلع :

بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند   کز نور هردو عالم و آدم منورند

و درپایان این قصیده گوید :

من چاکرو غلام کسائی که او بگفت   جان وخرد رونده برین چرخ اخضرند

از اینجا پیداست که این قصیده را کسائی درزمانی سروده است که ناصرخسرو از سفر مغرب دو باره بخراسان باز گشته و بتبلیغ مذهب اسمعیلی پرداخته و بحجت معروف بوده است و آن پس از ٤٤٠ هجریست زیرا که پیش از بازگشت ازین سفر ناصرخسرو بلقب حجت معروف نبوده است و ازین قرار کسائی تا ٤٤٠ نیز زنده بوده و نیمهٔ اول قرن پنجم را دریافته و نزدیك صد سال عمر کرده است و نظامی عروضی هم در چهار مقاله گوید که وی بسیار عمر بوده چنانکه مدایحی ازو بنام محمود غزنوی بدستست . کسائی از بزرگان شعرای زمان خویش بوده است و او را نظیر رودکی میشمرده اند چنانکه مروزی شاعر در وصف وی و رودکی گوید :

زیبا بود ار مرو بنازد بکسائی   چونانکه جهان جمله باستادسمرقند

وی در شعر فارسی مبتکر سبکیست که پس از وی دیگران ازآن پیروی کرده اند و آن قصایدیست که در معارف و حکم سروده و افکار حکیمانه درآن آورده و ناصرخسرو سبك خودرا ازو گرفته و دراشعارخویش چندجا نام اورا میبرد و باین معنی اشارت میکند . از جمله یك جا گوید:

خوب دیبائی طرازیدم حکیمان را کنزو
تا قیامت مر سعادت را نبیند کس جزا
گر بخواب اندر کسائی دیدی این دیبای من
سوده کردی شرم و خجلت مر کسائی را کسا

جای دیگر گوید:

سخن خوب ز حجت شنو از والائی
که سخنهاش سوی مردم والا والاست
گر سخن های کسائی شده پیرندو ضعیف
سخن حجت با قوت و تازه و برناست

نیز جای دیگر گفته است:

بر سخن حجت مگزین سخن — زانکه خرد با سخنش آشناست
گفتهٔ او بر تن حکمت سرست — چشم خرد را سخنش توتیاست
دیبه رومیست سخن های او — گر سخن شهره کسائی کساست

جای دیگر گفته است:

سوی شعر حجت گرای ای پسر — اگر هیچ در خاطر تو ضیاست
که دیبای رومیست اشعار من — اگر شعر فاضل کسائی کساست

هم جای دیگر گفته:

ای شده مر طبع ترا بنده شعر — طبع تو افزوده جمال و بهاش
شعر شدی گر بشنیدی بشرم — شعر تو بر پشت کسائی کساش

نیز جای دیگر گفته است:

پژمرده بدین شعر من این شعر کسائی
« این گنبد گردان که برآورد بدینسان؟ »

واز اینجا پیداست که کسائی را قصیده‌ای بوده است که مصرع اول آن این مصرع بوده : « این گنبدگردان که برآورد بدین سان ؟ » و نیز جای دیگر سروده است :

پندده ای حجت زمین خراسان   مر عقلارا که قبلهٔ عقلا ئی
تا تو بدل بندهٔ امام زمانی   بندهٔ شعر تو است شعر کسائی

هم جای دیگر گوید :

از حجت گیر پند و حکمت   گر حکمت و پند را سزائی
با نو سخنان او کهن گشت   آن شهره مقالت کسائی

نیز جای دیگر گفته است :

نوشعر های حجت بر خویشتن بحجت
برخوان اگر کهن گشت این گفتهٔ کسائی

در باب کسائی رجوع کنید بلباب‌الالباب ج ۲ ص ۳۳ ـ ۳۹ و مجمع‌الفصحاء ج ۱ ص ۴۸۲ ـ ۴۸۵ .

ازاشعار کسائی بجز آنچه در تذکره ها ثبت شده در سفینه ها اشعار دیگری هست از آن جمله در قصیدهٔ معروف او که مطلع آن پیش ازین ثبت شد پس از بیت دوازدهم این بیت را باید افزود :

این آفروشه نیست که زاغست خالگرش
هر دو قرین یك دگر و نیك در خورند

و این بیت در فرهنگها بشاهد کلمهٔ آفروشه بمعنی حلوائی که از آرد سازند وبشاهد کلمهٔ خالگر مخفف خالیگر ضبط شده‌است . نیزپایان

این قصیده در سفینه‌ها چنین آمده :

گیتی همه بیابان ایشان روندء رود
مردم همه مغیلان و ایشان صنوبرند

آن عاقلان کز آفت دیوان بفضلشان
این بی‌کرانه واله کو یاره منکرند

آفات دیو را بفضایل عزا یمند
و اعراض علم را بمعانی جواهرند

بر موج فتنر بحه و طوفان جورو جهل
چون بادخوش رونده و کشتی ولنگرند

ای حجت زمین خراسان بسی نماند
تا اهل جهل روزوشب خویش بشمرند

همچون‌تو نیستندا گر چند این خران
زیر درخت دین همه با تو برابرند

تو مغز نغز و میوهٔ خوش بوهمی خوری
وایشان سفال بی مزه و خاك می چرند

در آشیان چرخ دو مرغان زیر کنند
کاندر فضای ربع زمین دانه می خورند

پرواز چون کنند ازین دامگه برون
که قاف را گرفته بچنگال می برند

نی مشتری نه زهره نه مریخ و نه زحل
نی آفتاب روشن و نه ماه انورند

تحقیق شد که جان کسائی غلام اوست

آنکو بگویدش که دو گوهر چه گوهرند

این قطعه در سفینه ها و در کتاب المعجم بنام او ثبت شده و سه بیت اول آن در کتاب تاج‌المأثر تألیف تاج‌الدین حسن نظامی وبیت‌سوم، در ترجمهٔ کتاب الفتوح ابومحمدبن اعثم کوفی از محمدبن احمدبن ابوبکر ماترنابادی در ذکر جنگ های علمی با معاویه بدون ذکر نام شاعر ثبت شده است:

سبح آمد و علامت مصقول بر کشید   و ز آسمان شمامهٔ کافور بر دمید
گوئی که‌دوست‌قرطهٔ‌شعر کبود خویش   تا جایگاه ناف بعمد افرو درید
ر شد بچتر ماه سنانهای آفتاب   ورچند جرم ماه سراندر سپر کشید
خورشید باسهیل عروسی کند همی   کـز بامداد کلهٔ مقصور بر کشید
آن عکس آفتاب نگه کن علم علم   گوئی بلاژورد می سرخ بر چکید
ا ر بنفشه زار گل نارسایه کرد   یا برگ لاله‌زار همی برچکد بخوید
با آتش شعاع ز مشرق فروختند   یا پرنیان لعل کسی بـاز گسترید
جام کبود و سرخ نبید آر کاسمان   گوئی‌که جامهای کبود ست پرنبید

این قطعه نیز در سفینه ها بنام او هست:

بنفشه زار بپوشید روزگار ببرف
درونه گشت چنار وزریر شد شنگرف
که برف زابر فرودآید ای‌عجب همه‌سال
از ابر من بچه معنی همی بر آید برف

از ین زمانهٔ جافی و گردش شب و روز
شکرف گشت صبور وصبور گشت شکرف
گذشت دَور جوانی و عهد نامهٔ او
سپیدشد که نه‌خطش سیاه‌ماند نه‌حرف
غلاف وظرف رخم مشك بود و غالیه‌بود
کنون شمامه و کافور شد غلاف وظرف
ایا کسائی کن از پای بند ژرف چنین
که‌برطریق‌توچاهیست‌سخت‌محکم‌وژرف

این رباعی که بنام رودکی هم آمده در سفینه‌ها باسم اوثبت شده :

تا رفته بشاهراه وصلت گامی تا یافته از حسن وجمالت کامی
ناگاه شنیدم از فلك پیغامی کز زخم زوال نوش‌مادت جامی

گذشته ازین‌اشعار درفرهنگها نیز اشعاری چند بنام او آمده است بدین گونه :

درلغت آمرغ بمعنی قدر و محل و منزلت و جاه و در کلمهٔ آخال بمعنی چیزهای افکندنی که درین زمان آشغال و آشخال گویند :

ازعمر نمانده‌است برمن‌مگر آمرغ وزکیسه نمانده‌است برمن مگرآخال

درکلمهٔ انگشته بمعنی پنج انگشت و ندری و سه‌شاخه افزاری که برزگران‌دانه و کاه‌را بدان‌بباددهند تا ازهم جداشود ونیز بمعنی برزیگری که اورا سرمایه وگاو وجفت باشد :

ازگراز و تش و انگشتهٔ بهمن وفلان
تا تبرزین و دبوسی و رکاب و کمری

درکلمهٔ بشکلید از فعل شکلیدن بمعنی باسر ناخن و انگشت نشان
و رخنه درافکندن ودر لغت پیلگوش بمعنی گلی از جنس سوسن که
سوسن آسمانگون خوانند و برکنارهٔ آن نقطهٔسیاه ورخنهٔ کوچکی باشد :

یاسمن لعل پوش سوسن گوهرفروش　　برزنخ پیلگوش نقطهزد و بشکلید

درکلمهٔ بالوس بمعنی کافور مغشوش و در لغت ناك بمعنی مانند
و آلت لفظ :

کافورتو بالوس بود مشك تو بوناك　　بالوس توکافورکنی دایم مغشوش

درلغت بادخون بمعنی راهباد وراه گذرباد :

عمر چگونه جهد ازدست خلق　　بادچگونه جهد از باد خون

درکلمهٔ پتیاره بمعنی بلاو چیزیکه دشمن دارند :

بر گشت چرخ از من بیچاره چون کنم
و آهنگ جنگ دارد و پتیاره چون کنم

درلغت بلایه بمعنی نابکار و دشنامده :

کس نسك اندرفکن که کیرکسائی　　دوست ندارد کس زنان بلایه

درکلمهٔ بادفره مخفف بادافراه و بادافره بمعنی کیفر :

که یغمهایاو چو چرخدوان　　همه خوابست باد باد فره

در لغت پلشت بمعنی پلید و ناپاك و این شعر بنام رودکی هم
آمده است :

با دل پاك مرا جامهٔ ناپاك رواست
بدمرآنرا کهدلودیده پلیدست وپلشت

در لغت نغاغ بمعنی قحف وقدح و ساتکین ودر لغت چشمزد بمعنی

چشم‌زخم وطرفةالعین :

دل شاد دارو پند کسائی نگاه دار

یك چشم زد جدا مشو از رطل‌واز نغاغ

درکلمهٔ تنبل و ترفند بمعنی مکر وحیله :

ای‌انکه جز ازشعرغزل شعرنخوانی هرگـزنکنی سیردل‌ازتنبل وترفند

در لغت کـناغ بمعنی تار ریسمان و تار ابریشم وتارعنکبوت :

زهول تاختن وکینه‌آختنش مرا همی گداخته همچون‌کناغ تافته‌تن

درکلمهٔ چوك بمعنی مرغی که گویند خود را سرنگون از درخت آویزد و فریاد کند تا قطره خونی‌از حلق او بچکد :

گوئی بهی چومن ز غم عشق زرد گشت

از شاخ همچو چوك بیاویخت خویشتن

درکلمهٔ چکری بمعنی نوعی از ریواس :

خواجه تتماج باید و سربریان سود ندارد مرا سفرجل وچکری

درلغت خشینه بمعنی رنگی میان کبودوسیاه :

کوهسار خشینه را ببهار که فرستد لباس‌حورالعین

درکلمهٔ درونه بمعنی کمان ندافان :

سرو بودیم چندگـاه بلند کوژگشتیم وچون درونه شدیم

درلغت دره بمعنی شکم و شکنبه و در لغت غدره بمعنی پیکان تیر بزرگ :

درهٔ من شدست از نعمت چون زنخدان خصم پرغدره

درلغت ژکی از فعل ژکیدن بمعنی تندی کردن ودرآمدن :

ای طبع سازگار چه کردی ترا چه شد

با من همی نسازی و دایم همی ژکی

درلغت سرف بمعنی سرفه وسعال وسرف سرف بودم یعنی درسعال وعذاب بودم :

پیری مرابزرگری افکند ای شگفت بی‌گاه دودزردم همواره سرف سرف

زرگر فرو نشاند کرف سیه بسیم من باز بر نشاندم سیم سه بکرف

در کلمهٔ سامان بمعنی آرام وسکون و قرار و در کلمهٔ سامه بمعنی عهد وپیمان وسوگند :

کسی که‌سامهٔ جبار آسمان شکند چگونه‌باشد درروز محشرش‌سامان

نیز در کلمهٔ سامان بمعنی اندازه وحد ونشانگاه :

بوقت دولت سامانیان و بلعمیان چنین نبود جهان بابهاد وسامان‌بود

درلغت‌شاکار بمعنی بیگار ومجرگ وسخره وکار بی‌سم وبی مزد :

نکنی طاعت‌و آنکه که کنی سست و ضعیف

راست گوئی که مگر سخره و شاکار کنی

در کلمهٔ شگرف بمعنی قوی وستبر وبلند ومحتشم همان بیتی که جزو قطعهٔ پیش گذشت :

ازین زمانهٔ جافی وگردش شب و روز

شگرف گشت صبوروصبور گشت شگرف

در لغت شندف بمعنی طبل و دمامه ودهل ونقارهٔ بزرگ :

بوق خایه چون بغلغل در فتد گوئیش در زیرران شندف زنند

در کلمهٔ غژید از فعل غژیدن بمعنی نشسته راه رفتن وبریک‌دگر

نشستن وخزیدن وروی هم گذاشتن وچیدن :

راغ بیابان گزیدچون ببیابان رسید　　باد بگل بربزید گل بگل اندرغژید

در لغت غنجار بمعنی گلگونه وسرخی که زنان بروی مالند :

لاله بغنجار سرخ کرد همه روی　　ازحسدخویدبرکشیدسرازخوید

در کلمهٔ گرف بمعنی قیر یاسیم ومس سوخته :

زرگر فرونشاند گرف سیه بسیم　　من باز بر نشانم سیم سیه بگرف

در کلمهٔ گواژه بمعنی طعنه :

ای گم‌شده‌وخیره‌وسر گشته کسائی　　گواژه زده‌برتو امل ریمن و محتال

در لغت کاشانه بمعنی شبستان وتا بخانه وخانهٔ زمستانی :

عالم بهشت گشته عنبرسرشت گشته　　کاشانه‌زشت‌گشته‌صحراچوروی‌حورا

در کلمهٔ مشك لاد بمعنی نوعی از لادن :

ازعبیر و عنبر واز مشك لاد ودار بوی

درسرابستان خویش اندرخزان میداربوی

در لغت نورد بمعنی درخور وپسندیده :

نوردبودم تاورد من مورد بود　　برای‌ورد مرا ترك من‌همی‌پرورد

کنون گران‌شدم‌وسر دوتانوردشدم　　ازآن‌سبب‌که‌بخیری‌همی‌بپوشم‌ورد

در کلمهٔ نهـاد بمعنی اساس و بنیاد وپی واین شعر بنام رودکی هم آمده است :

خدای‌عرش جهان راچنین نهادنهاد　　که‌گاه‌مردم‌ازوغمگن‌اندو گاهی‌شاد

در لغت نوف از فعل نوفیدن بمعنی صدائی که از کوه و خانهٔ خالي و حمام وچاه بازگردد یعني‌انعکاس صوت :

از تك اسب وبانگ نعرهٔ مرد کوه پرنوف شد هوا پر گرد

درکلمهٔ نارو بمعنی مرغی خوش آواز .

نارو بناروان برساری بنستون بر قمری بیا سمن بریر داشتند آوا

در لغت نیسته بمعنی نیست ونابود :

آس شدم زیر آسیای زمانه نیسته خواهم شدن همی بکرانه

درکلمهٔ هزارآوا بمعنی بلبل :

هزار آوا همی برگل سراید بسان عاشقان بر روی دلدار

در لغت هم‌لخت بمعنی چرم موزه وکفش ودرکلمهٔ راه شاه بمعنی شاهراه و جاده وگذر فراخ که از آنجا براهها وجایهای بسیار توان شد:

براه شاه نباز اندرون سفر مسگال که‌مرد کوفته‌گردد بدان‌ره‌اندرسخت

اگر خلاف کنی طبع راوهم بروی بدردار بمثل آهنین بود هم لخت

درلغت هرآینه بمعنی ناچار ولاعلاج ولابدوبی شك :

بادرخش ارتو پنجه خواهی زد باز گردد بتو هر آینه بد

درکلمهٔ قرقوب نام محلی در عراق عرب که‌درآنجا جامه‌ای میبافتند بنام قرقوبی‌ودرکلمهٔ مانامخفف‌همانا بمعنی پنداری :

چندین حریر وحله که گسترده بر درخت

مانا که بر زدند بقرقوب و شوشتر

درلغت گردنا بمعنی مرغی یا چیزی که بآتش بریان کنند :

دلی‌را کز هوا جستن چو مرغ اندر هوا یابی

بحاصل مرغ وار او را بآتش گردنا یابی

درکلمهٔ تاب بمعنی رنج وسختی :

از بهر که بایدت بدینسان شبگیر   وزبهر چه بایدت بدینسان تف‌وتاب

درلغت برگست بمعنی معاذالله :

رودکی استاد شاعران جهان بود   صدیك از وی توئی کسائی برگست

درکلمهٔ خارپشت بمعنی خوکل ودرلغت پوستین پیرای بمعنی دباغ :

بخار پشت نگه کن که از درشتی موی

بپوست او نکند طمع پوستین پیرای

در لغت الچخت یاانچخت بمعنی امید و این بیت نسخهٔ دیگری‌هم دارد که پس ازین خواهد آمد :

جهان جای بتلخی است تهی بهره و پردخت

جزین بود مرا طمع و جزین بودم الچخت

درکلمهٔ زونج بمعنی رودهٔ گوسفند که ازگوشت و روده پر کرده باشند و درکلمهٔ آکنج بمعنی رودهٔ گوسفند که بچیزی یا گوشت و دنبه بیا کنند :

عصیب و روده برون کن و زوزونج نورد

جگر بپازن و آکنج ازو بسامان کن

در لغت چخ از فعل چخیدن بمعنی کوشیدن :

طعنه مزن که با دو لب من چرا چخی

اندیشه نیك ساز که یاقوت نشکنی

درلغت آژخ بمعنی ثولول وجهك‌وجوش که از تن مردم‌بیرون آید:

از راستی توخشم‌خوری دایم   بر بام چشم سخت بود آژخ

درکلمهٔ نورد بمعنی‌پسندیده :

نانوردم و خوار و این نه شگفت که تن ورد خار نیست نورد

درلغت نرد بمعنی تنهٔ درخت:

مردم اندر خور زمانه شدست نرد چون شاخ گشته شاخ چو نرد

درکلمهٔ غنده بمعنی دیوپای وکارتن و تنند وعنکبوت :

می تند گرد سرای ودر تو غنده کنون

باز فرداش ببین بر در تو تارتنان

در لغت کاریز بمعنی قنات :

سزد که دورخ کاریز آب دیده کنی که ریز ریز بخواهدت ریختن کاریز

درکلمهٔ خرآس بمعنی آسیا که بخر وچهار پایان گردانند :

خرآس وآخر وخنبه ببردند نبود از چنگشان بس چیز پنهان

در لغت بنیوش ار فعل نیوشدن یعنی شنیدن :

آن جهان را بدین جهان مفروش گر سخن‌دانی این سخن بنیوش

درکلمهٔ تیغ بمعنی عکس و شعاع :

ازپس پرده نهانی سوی چاکر نگرید گفتی از میغ همی تیغ زند گوشهٔ ماه

درلغت شوغ بمعنی آماسی بزرگ برپای که داءالفیل گویند :

پشت کف دست وکف پای شوغ پست فروخفته چوپشت سمن

درلغت شکافه بمعنی زخمهٔ خنیاگران :

پیری آغوش بازکرده فراخ توهمی گوش با شکافهٔ غوش

درکلمهٔ ستاك بمعنی شاخ نوکه از درخت بیرون آید :

آسمان خیمه زد از بیرم و دیبای کبود

بیخ آن خیمه ستاك سمن و نسرینا

در لغت بساك بمعنی تاجی که از ریاحین وگلها بندند :

چونکه یکی تاج و بساك ملوك　　باز یکی کوفتهٔ آسیاست

درکلمهٔ مك از فعل مکیدن بمعنی مزیدن :

وایدون فروکشی بخوشی این می حرام
گوئی که شیر مام زمادر همی مکی

در لغت هنگ بمعنی زور و آهنگ :

ای زدوده سایهٔ تو ز آینهٔ فرهنگ زنگ
بر خرد سرهنگ و فخر عالم از فرهنگ‌هنگ

درکلمهٔ پیاله بمعنی قدح آبگینه که بدان شراب خورند :

بیزارم از پیاله وزارغوان و لاله　　ماوخروش و ناله کنجی گرفته‌تنها

در لغت ژاله بمعنی قطره‌ای که بامداد بربرگ نشیند :

یاقوت وارلاله بربرگ لاله ژاله　　کرده بدو حواله غواص‌دردریا

درکلمهٔ فام بمعنی گونه ورنگ :

نادیده هیچ مشك‌همه‌ساله مشك‌بوی　　نا کرده هیچ لعل همه ساله‌لعل‌فام

درلغت خیم بمعنی رندش شکنبه ورودگانی :

بکربه ده و بغلبه سپرزوخیم همه　　وگربنیمه‌بدزدد بزنش‌وتاوان کن

درکلمهٔ برکان بمعنی زهدان ورحم :

وزین همه که بگفتم نصب روز بزرگ
غدود و زهره وسرگین وخون‌برکان کن

درلغت پیمانه بمعنی کیل و مکیال :

آنچ بخروار ترا داده‌اند　　با تو نه پیمانه بماند وقفیز

در کلمهٔ فانه بمعنی چوبکی که در شکاف چوب نهند تا زود شکافته شود یا زیرستون نهند تابلندتر باشد :

طبایع گر ستون تن ستون را هم بپوسد بن
نگردد هرگز آن فانی کش ازطاعت زنی فانه

در لغت لانه بمعنی بی‌کار وکاهل :

کنون جوئی همی حیلت که گشتی سست و بی طاقت
ترا دیدم ببرنائی فسار آهخته و لانه

درکلمهٔ لوسانه بمعنی چاپلوسی :

اجل چون دام کرده گیر پوشیده بخاك اندر
صیاد از دور یك دانه برهنه کرده لوسانه

در لغت پهنانه بمعنی بوزینه :

اگر ابروش چین آرد سزد گر روی من ببند
که رخسارم پر از چینست چون رخسار پهنانه

درکلمهٔ چغانه نام پرده‌ای از موسیقی و این بیت نسخهٔ دیگر هم دارد که پس ازین خواهد آمد :

زاد همی‌سازو شغل‌خویش همی پز   چند پزی شغل نای و شغل چغانه

در لغت دن از فعل دنیدن بمعنی دویدن بنشاط :

بارولایت بنه ازگـاه خویش   نیز بدین شغل میاز و مدن

درکلمهٔ نهنبن بمعنی سردیگ وکوزه وتنور :

بگشای راز عشق ونهفته مدارعشق   ازمی چه فایده که بزیر نهنبنا

در لغت چمن بمعنی راه ساخته درمیان دوصف درختان :

سروبنان کنده وگلشن خراب لاله‌ستان‌خشك وشکسته چمن

در لغت یکونه بمعنی یکسان :

تو زنا مرده‌ای شگفتی‌کار راست با مردگان یکونه‌شدیم

درکلمهٔ درونه بمعنی کمان ندافان و این بیت اول همان قطعه‌ایست که پیش ازین آمده است :

بنفشه زار بپوشید روزگار ببرف درونه گشت چناروزریرشد شنگرف

در لغت نمونه بمعنی زشت :

خوب گر شوی تمکنه نکند گونکن شو که ما نمونه‌شدیم

درکلمهٔ گوبمعنی کنده‌ای‌چون چاهی‌کوچك ومغاکی‌درجایگاهی:

چگونه سازم با او چگونه حرب کنم

ضعیف کالبدم من نه‌کوهم و نه‌گوم

در لغت فنو بمعنی فریفته وغره و این بیت روایتی دیگر هم دارد که پس ازین خواهد آمد.

سزد که بگسلم از یار سیم دندان طمع

سزد که اونکند طمع پیر ددان فنو

درکلمهٔ غرو بمعنی نی وقصب :

غریب نایدش از من غریو گو شب و روز

بناله رعد غریوانم و بصورت غرو

در لغت پرو بمعنی پروین و پرن :

سزد که پروین بارد دو چشم من شب وروز

کنون کزین دو شب من شعاع برزدپرو

درکلمهٔ تبنکو بمعنی نانددان که از بید بافته باشند مانند خم بزرگ وسرش تا بن راست باشد :

بجوش کردن و بالا و زیره با کن ازوی
نمك بسای و گرز بر تبنکوی نان کن

درلغت کواژه بمعنی طعنه و درکلمهٔ انچخت یا الچخت بمعنی امید واین نسخهٔ دیگریست از شعری که پیش ازین گذشت :

جز این داشتم امید جز این داشتم انچخت
ندانستم کزو دور کواژه زندم بخت

درکلمهٔ کوج بمعنی جغد وبوم وکوف :

اندر آن ناحیت بمعدن کوج دزدگه داشتند کوج و بلوج

در لغت نمج بمعنی نم ورطوبت :

سنگ بی نمج و آب بی آتش همچو نادان بود بآرایش

درکلمهٔ شکوخیده از فعل شکوخیدن بمعنی بسراندر آمدن کسی که پایش بچیزی خورد و این بیت برودکی هم منسوبست :

چون بگردد پای او از پایدان خود شکوخیده بماند همچنان

در لغت شاخ بمعنی سرچوبهائیکه بام خانه بدان پوشند وازفرسب سرشان بیرون آید :

افزارخانه‌ام زپی بام وپوششی هرجم بخانه اندر سرشاخ وتیربود

درکلمهٔ آباد بمعنی آبادان :

مرا گفت بگیر این وبزی خرم‌وشاد اگر تنت خرابست بدین کن آباد

درلغت بنیاد بمعنی بنای هرچیز و اساس ونهاد و بنیان :

مباش غمگین یك لفظ یادگیر لطیف شگفت و کوته ولکن قوی و بابنیاد

در کلمهٔ شخودن بمعنی ناخن زدن :

بمدحت کردن مخلوق روح خویش بشخودم

نکوهش را سزاوارم که جز مخلوق نستودم

در لغت آغار بمعنی بهم سرشته :

عقیق رنگ شدست آن زمین زبس که زخون

برودو دشت و بیابان فروشدست آغار

درکلمهٔ آس بمعنی آسیای گردان :

آسمان آسیای گردانست آسمان آسمان کند هزمان

درلغت وغیش بمعنی بسیار و انبوه :

ای دریغا که مورد زار مرا ناگهان باز خورد برف وغیش

در لغت تیغ بمعنی سرکوه وقله :

دی بدریغ اندرون ماه بمیغ اندرون رنگ بتیغ اندرون شاخ زدور آرمید

درکلمهٔ چك بمعنی برات وقباله :

هم نگذرم سوی تو هم ننگرم سوی تو

دل ناورم سوی تو اینك چك تبرا

درلغت بال بمعنی بارهٔ مردم وپرمرغان :

تا پیر نشد مرد نداند خطر عمر تا مانده نشد مرغ نداند خطر بال

درکلمهٔ ارغوان نام گل سرخ :

آن قطرهٔ باران برارغوان بر چون خوی ببنا گوش نیکوان بر

درلغت آذین بمعنی آرایش :

نوروز وجهان چون بت نوآئین — از لاله همه کوه بسته آذین

درکلمهٔ کرو بمعنی کاواك وفرسوده و این بیت نسخهٔ دیگرهم دارد که پیش ازین آمده است :

سزد که بگسلم از یار سیم دندان طمع
سزد که او نکند طمع نیز دندان کرو

درلغت باد روزه بمعنی قوتی که مردم هر روزی پیوسته بکاردارد:

یکی جامه وین باد روزه که قوت — دگر این همه بیشی وبرسریست

درکلمهٔ کازه بمعنی شاخ درخت که صیادان برابر دام بزنند تا صید نترسد :

وخوب رویان ترکان ماهمه برما — وماچوفانه گشاده شده زکازهٔدام

درلغت نزرده بمعنی قباله :

ای بکس خویش نزرده بنهاده — وآن‌همه‌داده بپورخویش‌ووقایه

درکلمهٔ فرزانه بمعنی حکیم‌واین بیت برودکی‌هم منسوبست‌وسنائی درمقدمهٔ دیوان خود آنرا آورده :

نباشد میل فرزانه بفرزند و بزن هرگز
ببرد نسل این هردو نبرد نسل فرزانه

درلغت چمانه بمعنی کدوی نگارکرده که شراب درآن کنند و این بیت نسخهٔ دیگرهم دارد که پیش ازین گذشت :

زادهمی سازوشغل خویش‌همی بر — چندبری‌شغل نای‌وچنگ‌وچمانه

درکلمهٔ پیمانه بمعنی قفیز وکیله و مکیال :

چوپیمانه تن‌مردم‌همیشه‌عمرپیماید — بباید زیر ننمودن‌همان‌یك‌روزپیمانه

در لغت مشخنه بیمعنی حلوائی صافی وچنین درچین :

خواهی کودك مواجرآید اورا زود بیآموزیش بمغز ومشخنه

درکلمهٔ بادریسه که زنان در دوك کنند :

گر کونت از نخست چنان بادریسه بود

آن بادریسه اکنون چون دیگ‌ریسه‌شد

درلغت خوردی بمعنی خوردنی وچرب بمعنی چربی :

نان سیاه و خوردی بی چرب وآنگاه مه بمه بود این‌هردو

گذشته ازین‌پنج تن شاعرکه ار مرو بوده اند چهارتن شاعردیگر در دورهٔ سامانیان از مرو بر خاسته اند : ابونصر مرغزی ، بشار مرغزی ، مروزی ، صفارمرغزی .

۳۳ ــ ابونصر مرغزی که در فرهنگ اسدی یك ببت ازو آمده است و ازینجا پیداست که در قرن چهارم واز مردم مرو بوده منتهی در مجمع‌الفرس سروری نام او بخطا ابونصر مرغزاری آمده و آن یك بیت که ازو درکلمهٔ فرهست بمعنی جادو آمده اینست :

نیست راهست کند تنبل او هست رانیست کند فرهستش

۳٤ــ بشارمرغزی نیز ازشاعران اهل مرو بوده واز یگانه‌قصیده‌ای که ازو بدستست و در وصف شراب بسبك قصدهٔ معروف رودکی گفته‌و منوچهری ازروش او پیروی‌کرده است معلوم می‌شود که در قرن چهارم و از شاعران دورهٔ سامانیان بوده است و این قصدهٔ او در کتاب‌مونس الاحرار ثبت شده منتهی مؤلف مجمع‌الفصحاء در بارهٔ وی خطاهای شگفت کرده است . (رجوع کنید بمجمع‌الفصحاء ج۱ص۱۷۱) ونسخهٔ کامل

این قصیده چنانکه در مونس‌الاحرار آمده بدینگونه است :

رز را خدای از قبل شادی آفرید   شادی و خرمی زرز آمد همه پدید
از جوهر لطایف محض آفرید رز   آنکوجهان و خلق جهان‌رابیاآفرید
از رز بودطعام وهم‌ازرز بودشراب   از رز بودت نقل وهم ازرزبود نبید
شادی‌فروخت‌وخرمی‌آنکس که‌رزفرخت   شادی‌خریدوخرمی‌آنکس که‌رزخرید
انگور وتاك او نگرو وصف او شنو   وصف تمام گـفت زمن بایدت‌شنید
آن‌خوشه بین فتاده بروبرگهای‌سبز   هم‌دیدنش‌خجسته‌وهم‌خوردنش‌لذیذ
روزی شدم برزنظاره دو چشم من   خیره شد ازعجایب‌الوان که‌بنگرید
دیدم سیاه‌روی عروسان سبز موی   کزغم دلم بدیدن ایشان بیآرمید
گفتی که شاه‌زنگ یکی‌سبزچادری   بر دختران خویش بعمدا بگسترید
وایشان معلق ازهرجائی وهریکی   آویخته ز مادر پستان همی مزید
من‌دست هردمی بیکی کردمی‌وشاد   بودم بدانچه‌دست‌بدیشان همی رسید
آگه نبودم ایچ که دهقان‌مرازدور   با آن بزرگوار عروسان همی بدید
بامن زشرم جنگ نیارست کردهیچ   وزبهرنام وننگ یکی تیغ برکشید
وآن گردن‌لطیف‌عروسان‌همی گرفت   پیوندشان بتیغ برنده همی برید
زآن‌جامهای‌سبز جدا کردشان‌بخشم   بر جایگاه کشتنشان بر بخوابنید
زیرلگد بجمله همی کشتشان‌بزور   چونانکه‌پوست‌برتن ایشان همی‌درید
حوضی‌زخون ایشان پرشدمیان‌رز   ازبسکه‌شان‌زتن بلگدکوب‌خون‌دوید
وندرمیان سنگ نهان کرد خونشان   دهقان‌ولب‌زخشم‌بدندان همی‌گزید
وآن سنگ رازسنگ‌یکی مهربرنهاد   شد چندگاه خامشی وصابری گزید
تا پنج ماه یاد نکرد ایچ گونه زو   ازروی زیرکی‌وخردهم‌چنین‌سزید

چون نوبهار باغ بیآراست چون بهشت ازسوسن سفید وگل سرخ وشنبلید
اندرمیان سبزه بدشت و بکوهسار مشکین بنفشه وسمن و لاله بردمید
وآن زندباف کنگ شده شد چوباربد دستان زنان زسرو بگل برهمی پرید
دهقان زخانه بوی گلاب وعرق شنید برگشت گردخانه زهرسو همی چمید
وآن سنگ رابیافت کجا مهر کرده بود برکند مهرودل ببرش برهمی طپید
برزد شعاع زهره وبوی گلاب ازو از بوی اوگل طرب ولهو بشکفید
یك جام ازوبچاشنی ازبس عجب بخورد شادی همی فزود دلش کان همی چشید
یاقوت سرخ گشت همه سنگ پیش او کز دست او دوقطره برآن سنگ برچکید
چونان عجب بدید بخسروش هدیه برد زیرا سزای این بجز ازخسروش ندید
خسروکلیدقفل غمش نام کرد ازآنك جزمی ندید قفل غم ورنج را کلید
زینست مهر من بمی سرخ برکزو شد خرمی پدید اگر می بپژمرید

۳۵ ـ مروزی نیز ازشاعرانیست که در تذکره‌ها مستقلا ازوذکری نیست و تنها درلباب الالباب (ج ۱ ـ ص ۳۷ ـ ۳۸) یك بیت ازو که دربارهٔ کسائی ورودکی گفته شده آمده است وازهمین پیداست که وی نیز از شاعران قرن چهارم بوده وآن بیت اینست :

زیبا بود ارمرو بنازد بکسائی چونانك جهان جمله باستادسمرقند

۳۶ ـ صفار مرغزی هم ازشاعرانیست که درتذکره ها نام اونیست و تنها در فرهنگها اشعار اورا بشاهد لغات آورده اند و چون در فرهنگ اسدی هم نام او هست پیداست که در قرن چهارم بوده و اشعاری که ازو درفرهنگها آمده بدین گونه است :

در لغت سارنج که مرغکی کوچك است :

توکودك خرد و من چنان سارنجم جا نم ببری همی نـدانی ر نجم

درکلمهٔ ستیر که واحد و زنی بوده‌است هریك هفت درم سنگ :

یارب چه جهانست این یارب چه جهان

شا دی بستیر بخشند و غم بقپـان

در لغت تاخ که نام درختیست :

عشق آتش تیز و هیزم تاخ منم گرعشق بماند این‌چنین وای‌تنم

وچون‌این‌هرسه‌بیت بوزن‌رباعی‌است پیداست که وی‌برباعی‌سرودن بیشتر مایل بوده است .

پنج ازبلخ باز مراد پنج شاعر دیگر بوده اند ازمردم‌بلخ‌بدینقرار : ابوالمؤید بلخی ، ابوالحسن شهیدبن حسین بلخی ، ابوشکور بلخی ، صانع بلخی ، ابوعلی محمدبن احمد دقیقی بلخی .

۳۷ ــ ابوالمؤید بلخی از شاعران و نویسندگان بسیار معروف دورهٔ سامانیان و معاصر ابوالقاسم نوح بن منصور سامانی بوده و کتاب عجایب بلدان یا عجایب بحر وبر یاعجایب‌الاشیاء و یا عجایب‌الدنیا ازو بدستست که بنام این پادشاه سامانی پرداخته و نیز شاهنامه‌ای بنثر داشته که قسمتی ازآن را کتاب گرشاسب‌یا گرشاسب نامه می نامیده‌اند ویااینکه این کتاب دوم کتاب مستقلی بوده است ونیز داستان یوسف وزلیخا را نظم کرده است که ظاهراً ازمیان رفته . مختصر ذکری ازو درلباب‌الالباب (ج ۲ ــ ص ۲۶) هست و مؤلف مجمع الفصحاء (ج ۱ ص ۸۱) او را

با ابوالمؤید رونقی بخاری که ذکر او پیش ازین رفت اشتباه کرده‌است. ازین ابوالمؤید بلخی بیست‌بیت شعر فارسی بدستست که نوزده بیت آنرا سابقاً درضمن مقالتی که بدان اشاره خواهدرفت انتشار داده‌ام و این بیت نیز در مجمع‌الفرس سروری بشاهد کلمهٔ شنگ بمعنی شاهد مطبوع و شیرین آمده است :

عید شد دیگر که آن دلدار شنگ بهر کشتن جامها پوشد زرنگ

دربارهٔ ابوالمؤید رجوع کنید بمقالهٔ من بعنوان «ابوالمؤیدبلخی» درشمارهٔ سوم دورهٔ اول مجلهٔ شرق طهران اسفند ماه ۱۳۰۹ ص ۱۲۹ - ۱۳۶ ، مجلهٔ کاوه شمارهٔ ۲ سال ۵ (سال اول دورهٔ جدید) ص ۷-۹ و شمارهٔ ۸ از همان سال ص ۱۰ و شمارهٔ ۱ (سال دوم دورهٔ جدید) ص ۱۵ - ۱۶ و حواشی من بر کتاب قابوس نامه طهران ۱۳۱۲ ص ۱۹۵-۲۰۱

۳۸ - ابوالحسن شهیدبن حسین‌وراق جهودانکی بلخی ازشاعران بسیار بزرگ‌دورهٔ سامانیان وپس‌از رودکی معروف ترین وزبردست‌ترین شاعر این دوره بوده است و بزبان فارسی و تازی شعر نیکو می گفته . رجوع کنید بلباب‌الالباب ج ۲ ص ۳ـ۵ و مجمع‌الفصحاء ج ۱ ص ۳۰۳- ۳۰۴ . رودکی درمرگ او مرثیه‌ای گفته است وازین قرار وی پیش از سال ۳۲۹ که سال مرگ رودکی است در گذشته . مؤلف شاهد صادق مرگ وی را در سال ۳۲۵ ضبط کرده است . دقیقی شاعر معروف قرن چهارم در بارهٔ وی و رودکی گفته است :

استاد شهید زنده بایستی وآن شاعر تیره‌چشم روشن‌بین

تاشاه مرا مدیح گفتندی   زالفاظ خوش و معانی رنگین

وی از شاعران بسیار معروف و شیرین سخن زبان فارسی بوده و بشیرین سخنی‌اورا مثل‌می زده‌اند، چنانکه فرخی سیستانی شاعر بزرگ قرن پنجم در قصیده‌ای گوید:

از دلارامی و نغزی چون غزلهای رشید
وزدلاویزی و خوبی چون ترانهٔ بوطلب

ونیز درقصیدهٔ دیگر گوید:

دایم از مطربان خویش ببزم   غزل شاعران خویش طلب
شاعرانت چو رودکی و شهید   مطربانت چوسرکش وسرکب

گویا شهیدبن حسین بسیار خوش نویس بوده و در خوش نویسی نیز شهره بوده است چنانکه فرخی در قصیدای بدین مطلع:

بوستان سبز شد و مرغ درآمد بصفیر
نالهٔ مرغ دلارام تر از نغمهٔ زیر

در مدح ابوسهل دبیر گوید:

خط نویسد که بنشناسند از خط شهید
شعر گوید که بنشناسی از شعر جریر

شعرای معروف دیگرنیز ازو نام برده‌اند ازآنجمله معزی سمرقندی همن دوبیت دقیقی را چنین تضمین کرده وگوید:

دو بیت شنیده‌ام دقیقی را   درمدح تو هردو کرده‌ام تضمین
استاد شهید زنده بایستی   وآن شاعر تیره‌چشم روشن‌بین
تا شاه مرا مدیح گفتندی   معنیش لطیف و لفظها شیرین

خاقانی شروانی نیز در مفاخرت خود گوید :

گرچه بدست‌پیش ازین درعرب وعجم روان
شعر شهید و رودکی نظم لبید و بحتری
در صفت یگانگی آن صف چارگانـه را
بنده سه ضربه می‌زند در دو زبان شاعری

شهید بلخی گذشته از شعر فارسی وتازی وخط درفلسفه وحکمت نیز دست داشته است چنانکه ابوالفرج محمدبن اسحق النـدیم معروف بابن‌الندیم در کتاب الفهرست(۱) درباب محمدبن زکریا رازی نویسد : « وکان فی زمان‌الرازی رجل یعرف بشهیدبن‌الحسین و یکنی اباالحسن یجری مجری فلسفته‌فی‌العلم و لکن لهذا الرجل کتب مصنفة و بینه و بین الرازی مناظرات ولکل واحد منهما نقوض علی صاحبه » یعنی در زمان رازی مردی‌بود معروف بشهیدبن حسین وبکنیهٔ ابوالحسن درداش براه فلسفهٔاو میرفت ولی این مرد را کتابهائی است که نوشته ودرمیان او و رازی مناظرات بود و هریك از ایشان ردی نوشته اند . سپس در شمارهٔ مؤلفات محمد بن زکریای رازی(۲)می‌نویسد : « کتاب‌نقضه علی شهید (۳) البلخی فیمانقضه به من اللذة » و اندکی پس از آن (٤) باز می نویسد : « کتاب نقض نقض‌البلخی المعلم‌الالاهی » و اندکی بعد گوید : « کتاب علی شهید(۵)البلخی فی تثبیت‌المعاد » . ازینجا پیداست که‌شهید

(۱) چاپ قاهره ص ٤۱۶ (۲) ص ٤۱۸ (۳) دراصل بخطا « سهیل » چاپ شده است (٤) ص٤۱۹ (۵) دراینجا نیز دراصل «بخطا« سهیل » چاپ شده است

در حکمت بسیار دست داشته و با محمدبن زکریا حکیم بزرگ آن زمان معارضه میکرده ومحمدبن زکریا در نقض او و برای او رسایل می پرداخته است ، منوچهری‌هم چنانچه پس ازین خواهد آمد ویرا درشمار حکیمان خراسان نام برده وگوید :

از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی
بو شکور بلخی و بوالفتح بستی هکذی

یاقوت حموی در معجم البلدان در کلمهٔ جهودانك (۱) گوید : « من قری بلخ منها کان ابوشهیدبن‌الحسین‌البلخی‌الوراق المتکلم والدهو ببلخ‌لان اباه انتقل الی بلخ وکان ابوشهید ادیبا شاعرا متکلما له فضایل وکان فی عصر ابی زیادالکعبی وقد ذکرته فی‌الادباء » یعنی از قریهای بلخ ابوشهیدبن حسین بلخی و راق متکلم از آن بود و وی ببلخ ولادت یافت زیرا که پدرش ببلخ رفت و ابوشهید ادیب و شاعر و متکلم بود و اورافضایلست ودر زمان ابوزیاد کعبی بودو ذکر اورا درادباء آورده‌ام » ولی پیداست که درنسخه برداری وشاید در چاپ اشتباهی رخ داده ودر اصل ابوالحسن شهید بوده و کلمهٔ « الحسن » ازمیان افتاده است .

ثعالبی‌در کتاب یتیمة الدهر (۲) در بارهٔ محمد بن موسی حدادی شاعر مینویسد : «کان‌یقال اخرجت‌بلخ اربعة من‌الافراد : اباالقاسم‌الکعبی فی علم‌الکلام و ابازیدالبلخی فی‌البلاغة والتألیف و سهل بن‌الحسین فی شعرالفارسیة و محمدبن موسی فی شعر العربیه . . . . » یعنی گویند ازبلخ چهارتن‌یگانه‌بیرون آمده اند : ابوالقاسم کعبی در علم کلام وابوزیدبلخی

---

(۱) چاپ قاهره ج ۳- ص ۱۸٤ (۲) چاپ دمشق ج ٤ ص ۲۱

در بلاغت و تألیف و سهل بن حسین در شعر فارسی و محمدبن موسی در شعر تازی و پیداست که درینجا نیز در کتابت و یادر چاپ خطائی رخ داده و دراصل شهیدبن الحسین بوده وآنرا سهل بن الحسین نوشته‌اند.

محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات (۱) این نکته را دربارهٔ شهیدآورده‌است: «حکایت، آورده اند که شهید شاعر روزی نشسته بود و کتابی میخواند، جاهلی بنزدیك او درآمد و سلام کرد و گفت: خواجه تنها نشسته است؟ گفت: تنها اکنون گشتم که تو تو آمدی، از آنکه بسبب تو از مطالعهٔ کتاب باز ماندم، شاعر چنین گفته است:

صحبت ابلهان چودیگ تهیست　　اندرون خالی وبیرون سیهیست

از اشعار شهید بجز ۲۳ بیتی که در لباب الالباب و مجمع الفصحا آمده است شیخ بهائی درکشکول(۲) این دوبیت را بنام وی مینویسد:

چواسکندر بخواری درزمین خفت　　حکیمی برسر خاکش چنین گفت

که شاها تو سفر بسیار کردی　　ولی نه چنین کین بار کردی

ولی این دو بیت از اشعار معروف فریدالدین عطار نیشابوری در الهی نامه است(۳).

این رباعی بنام شهید در برخی سفینه ها ثبت شده:

دردا که درین زمانهٔ غم‌پرورد　　حیفا که درین بادیهٔ عمر نورد

هرروز فراق دوستی باید دید　　هرلحظه وداع همه می‌باید کرد

این غزل نیز بنام شهید درسفینه‌ای که بخط تقی‌الدین اوحدی

---

(۱) باب یازدهم از قسم سوم　(۲) چاپ حاج نجم‌الدوله - طهران ۱۳۱۸ ص ۳۲۰　(۳) الهی نامه چاپ طهران ۱۳۱۶ شمسی ص ۲۰۱

کاشانی ادیب معروف قرن یازدهم است نوشته شده :

مرا بجان تو سوگند وصعب سوگندی
که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی

دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم
که پند سود ندارد بجای سوگندی

شنیده‌ام که بهشت آن کسی تواند یافت
که آرزو برساند بآرزو مندی

هزار کبك ندارد دل یکی شاهین
هزار بنده ندارد دل خداوندی

ترا اگر ملك چینیان بدیدی روی
نماز بردی و دینار بر پراکندی

وگر ترا ملك هندوان بدیدی موی
سجود کردی و بت خانهاش برکندی

بمنجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم
بآتش حسراتم فگند خواهندی

ترا سلامت باد ای گل بهار و بهشت
که سوی قبلهٔ رویت نماز خوانندی

این غزل شهید بسیار معروف بوده و مسعود سعد سلمان شاعر معروف قرن ششم نیز آنرا درنظر داشته و بیت چهارم آنرا بقلب دومصرع در قصیده‌ای بدین مطلع :

سوی هند خرامید بهر جستن کین | رکاب خسرو محمود سیف دولت و دین

بدین گونه تضمین کرده است :

خدایگانا این داستان معروف است
که کرده بنده بشعر خود اندرون تضمین
هزار بنده ندارد دل خداوندی
هزار کبك ندارد دل یکی شاهین

دیگر از اشعار شهید این بیتست که در فرهنگها بشاهد کلمهٔ شایگان بمعنی کاربی مزد وبیگار و مجرك آمده ومصرع دوم آن در کتاب المعجم(۱) هم آمده است :

اگر بگروی تو بروز حساب   مفرمای درویش را شایگان

در فرهنگها نیز اشعاری چند از شهید آمده است بدین قرار :

در کلمهٔ ترا بمعنی دیوار یگانه ای که پیش چیزی باشد :

صف دشمن ترا نا ستد پیش   و ر همه آهنین ترا بشد

در لغت کیب از فعل کیبیدن بمعنی از راستی بکژی بردن :

یك تازیانه خوردی برجان از آن دوچشم
کز درد او بماندی مانند زرد سیب
کی دل بجای داری پیش دو چشم او
کو جشم را بغمزه بگرداند از وریب
یارب بیافریدی روئی بدین مثل
خود رحم کن برامت و از راهشان مکیب

در لغت چست بمعنی محکم :

---

(۱) چاپ طهران ص ۱۷٦

بر گزیدم بخانه تنهائی ازهمه‌کس‌درم ببستم چست

درکلمهٔ پسته:

دهان‌دارد چوبك پسته ابان دارد بمی شسته

جهان برمن‌چویك‌پسته بدان پسته‌دهان‌دارد

درلغت یغتنج بمعنی مار باغی:

مار یغتنج اگرت دی بگزید نوبت مار افعی است امروز

درکلمهٔ بنانج بمعنی مردی که دوزن دارد:

همی نسازد باداغ عاشقی صبرم چنان کجابنسازد بنانج باز بنانج

درلغت‌بفج که‌چون‌کسی بوقت سخن گفتن خدو از دهانش‌می‌آید گوید بفجش همی شود:

قی اوفتد آن را که سر و ریش تو بیند

زآن خلم و ازآن بفج چکان بر برو برروی

درکلمهٔ آبکند بمعنی ژی وشمر و غفچی وگود و مغاك و آبگیر و حوض:

هرکه باشد تشنه [او] چشمه بیابد هیچ جای

بی گمان راضی نیاید گر بیابد آبکند

درلغت هراش بمعنی قی:

ار چه توبه نکند خواجه که هرجا که بود

قدحی می نخورد راست کند زود هراش

درکلمهٔ ابیشه بمعنی جاسوسی:

درکوی‌تو ابیشه‌همی کردم‌ای‌نگار دزدیده تا مگرت ببینم ببام بر

در لغت خروش بمعنی بانگ و در کلمهٔ پوشك بمعنی گربه درلغت ماوراءالنهر :

چند بردارد این هریوه خروش　　نشود باده با سرودش نوش
راست گوئی که درگلوش کسی　　پوشکی را همی بمالدگوش

درکلمهٔ ستاغ بمعنی اسب زین نا کرده :

بسوی بزم [همچو] قیصر روم　　حو بزین و لگام بند ستـاغ

در لغت سپریغ بمعنی خوشهٔ انگور که هنوز دان نکرده باشد :

دریغ فرجوانی و عز ووای دریغ　　عزیزبود ازین‌پیش هم چنان سپریغ

در کلمهٔ تلاتوف بمعنیٰ آنکه کسی خود را پلید دارد و جامه از پلیدی بپرهیز ندارد و مردم را دل ازوی و پلیدی وی نفرت گیرد :

زنی پشت وتلاتوف واهرمن‌کردار　　نگر نگردی از گرد او که درمانی

در لغت بلکنجك بمعنی طرفه :

ای‌قامت‌تو بصورت کاونجك　　هستی‌تو بچشم هرکسی بلکنجك

در کلمهٔ ایژك بمعنی شرار آتش :

چو زر ساوه چکان ایژك اولیکن چونشستی
شدی‌زرساوه‌چون‌سیمین‌پشیزه‌غیبه‌وجوشن °

در لغت جاخشوك بمعنی داغاله و داسگاله :

ای خواجه با بزرگی اشغال بی‌نوا　　برگیرجاخشوك‌ومدومی‌دروحشیش

در کلمهٔ اورنگ بمعنی اورند و زیبائی :

ای از رخ تو یافته زیبائی اورنگ　　افروخته ازطلعت تو مسندواورنگ

در لغت گوال از فعل گوالیدن بمعنی اندوختن :

زمانه ازین هردوان بگذرد تو بگوال چیزی کزو نگذرد

درکلمهٔ پنام بمعنی تعویذ از فعل پناهیدن بمعنی بازداشتن :

بتا نگارا از چشم بد مترس مکن چراندارى باخود همیشه چشم پنام

در لغت گذرنامه بمعنی جواز :

همه دیانت و دین ورزو نیك نامی کن

که سوی خلد برین باشدت گذرنامه

در کلمهٔ چم بمعنی رونق و معنی :

دعوی کنی که شاعر دهرم ولیك نیست

در شعر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم

در لغت خلاشمه بمعنی علتی که ازتخمه چون زکام درمیان گلو و بینی آید :

آن کسی را که دل بود نالان او علاج خلاشمه نکند

درکلمهٔ خیم بمعنی پیخ وکبخ وچرك :

دوجوی روان در دهانش زخلم دوخرمن زده بردوچشمش زخیم

درلغت تفته بمعنی پردهٔ عنکبوت که گرد خویش تند :

عشق او عنکبوت را ماند بتنیده است تفته گرد دلم

در کلمهٔ باشگونه بمعنی مقلوب و باژگونه و واژگونه :

ای کار تو زکار زمانه نمونه تر او باشگونه و توازو باشگونه‌تر

در لغت کاینه بمعنی آنکه گویند کاینه بدو دار یعنی چشم ازو برمگردان :

موی سپیدو روی سیاه ورخ بچین بر زینت صدف شده و گشته کاینه

در کلمهٔ کنستو بمعنی نباتی که محاب خوانند و در یمن و فرغانه روید :

تا کی روم از گرد در تو کاندر تو نمی بینم چربو
ایمن‌بزی اکنون که بشستم دست از تو باشذان و کنستو

درلغت تریوه بمعنی راه پشته‌پشته :

بر که والا چوچه همچون عقاب اندر هوا
بر گریوه‌راه‌چون چه‌همچو برصحرا تریوه

درکلمهٔ آسا بمعنی مانند :

شود بد خواه چون روباه بد دل چو شیر آسا تو بخرامی بمیدان

درلغت ماز بمعنی شکاف چوب و دیوار :

ای من رهی‌آن روی چون قمر و آن زلف سیه رنگ پر زماز

درکلمهٔ بذه بمعنی رکوی سوخته یعنی حراق :

عطات باد چو باران دل موافق خوید
نهیبت آتش و جان مخالفان بذه باد

درلغت اواره بمعنی دیوانخانه و دارالاماره و بارگاه ملوك :

همی فزونی جوید اواره برافلاك که‌تو بطالع میمون درآن نهادی‌پای

درکلمهٔ آیزنده بمعنی جهنده وستیزه وبدخوئی کننده دراستر و خر واین بیت بنده ابوشکور هم آمده است :

چو آایزنده شد درمرغزاری بشد بر داشت از پا بر بری

درلغت بازپیچ بمعنی مهره‌ای چند که برریسمان بندند و ازبالای گهواره‌آویزند وکودکان بازی کنند :

پی مهد اطفال جاهت سزد که عقد ثریا شود باز پیچ

درکلمهٔ برم‌بمعنی گوی بزرگ که آب درآن گرد آید در مجمع الفرس آورده است: «در وصف چشمهٔ عشق‌افزا:

چون تن خودببرم پاك بشست از مسامش تمام لولو رست
نرم نرمك زبرم بیرون شد مهرش از آنچه بود افزون شد

درکلمهٔ جدکاره بمعنی رایهای مختلف:

جهانیان را دیدم بسی زهرمذهب بسی بدیدم از گونه گونه جدکاره

درلغت چغوك بمعنی گنجشك:

اگر بازی اندر چغوکم نگر وگر باشه‌ای سوی بطان مپر

در کلمهٔ والغونه بمعنی غنجار وگلگونه و سرخاب:

آن بناگوش کز صفا گوئی بر کشیده است والغونه بسیم

گذشته ازین‌اشعاری که در فرهنگها بنام شهید آمده است این‌بیت نیز درسفینه ها بنام اوست:

تنش از نازکی ز بار نظر کسوت خون کشد چولاله بسر

ونیز این‌ابیات درکتاب اخوان‌الصفا ثبت‌شده‌است که بنام‌شاعری تصریح نکرده‌اند:

خنك این‌آفتاب وزهره و ماه که نباشند جاودانه تباه
همه بر یك نهاد خویش دوند که نگردند هرگز از یك راه
راست‌گوئی سارگان ملکند چشمهٔ آفتاب شاهنشاه
بنخوانند نایحه مشغول یا بتدبیر دین و حرب و سپاه
دوستانند پیش رو یا روي یك بدیگر همی کنند نگاه

و چون این کتاب در قرن چهارم تألیف شده و جزو اشعاری که بنام شهید در تذکره هاست این دوبیت هست:

برفلك بر دوشخص پیشه ورند — آن یکی درزی آن دگر جولاه
این ندوزد مگر کلاه ملوك — و آن نبافد مگر پلاس سیاه

و مطلب و وزن وقیافهٔ این دو بیت با آن پنج بیت یکسان است میتوان بجرأت گفت که آن پنج بیت نیز از شهیدست.

۳۹ - ابوشکور بلخی نیز از شاعران بسیار معروف قرن چهارم و پس از رودکی و شهید بزرگترین شاعر دربار سامانیان بوده ودر سال ۳۰۳ ولادت یافته و در دربار نوح بن نصر سامانی بوده و درسال ۳۳۶ مثنوی آفرین نامه را که یکی از شاهکار های بلند زبان فارسی بوده است ببحر متقارب درحکمت و اندرز و پند سروده است. از اشعار ابو شکور تاکنون ۳٦٤ بیت بدست آمده، از آنجمله نه بیت از مقطعات اوست که در لباب الالباب و مجمع الفصحاء ثبت است و از کتاب آفرین نامهٔ او تاکنون ۲۹۱ بیت فراهم شده است، این ابیات پراکنده از آن کتابست که در فرهنگها بنام او ثبت کرده اند:

بتا[۱] روزگاری بر آید برین — کنم پیش هرکس ترا آفرین
کسی کاندر آبست وآب آشنست[۲] — از آب ار چو آتش بترسد رواست
سوی رود با کاروانی کشن[۳] — زهابی[٤] بدو اندرون سهمگن[٥]

---

(۱) بتا یعنی بگذار
(۲) آب آشنا بمعنی شناگر ست
(۳) کشن بمعنی انبوه وبسیار
(٤) زهاب بمعنی جائیکه آب زاید
(٥) سهمگن مخفف سهمگین

توانی برو کار بستن فریب — که نادان همه راست بیند وریب[۱]

پراز میوه کن خانه را با پدر — پرد ازدانه کن خنبه[۲] را با پسر

مر یدآن زبازوش بر کند گوشت — مر آن کوبه[۳] را داد با یك دو غوشت[٤]

بشاه ددان کلته[٥] رو باه گفت — که دانا زد این داستان در نهفت

گمان برد کش گنج بر استران — بود به چو بر پشت کلته[٥] خران

کجا گوهری چیره شد زین چهار — یکی آخشیجش[٦] برو بر گمار

بفرمود داور که میخواره را — بخفچه[٧] بکوبید بیچاره را

من اندر نهان زین جهان فراخ — بر آورده کردم یکی سنگلاخ

خرامیدن کبك بینی بشخ[۸] — تو گوئی ز دیبا فگندست نخ

زدیدار خیزد هزار آرزوی — زچشمست گویند رژدی[۹] گلوی

بساخان و کاشانه و باد غرد[۱۰] — بدو اندرون شادی و نوش خورد

بیالفغد[۱۱] باید کنون چاره نیست — بیلفنجم[۱۲] و چارهٔ من یکیست

---

(۱) وریب بمعنی جولی و اریب است (۲) خنبه بمعنی خم است مانند دنبه که ازدنب وده وسنبه که ازسنب وسم می‌آید . (۳) کوبه آلت کوبیدن (٤) غوشت چیزی باشد که برتن او هیچ مستوی نباشد (٥) کلته دم بریده باشد از خر وسباع و چارپای بیر و دد ودام ازکار باز مانده و دم بریده باشد (٦) آخشیج ضد باشد (۷) خفچه شوشهٔ چوب باشد یا ازسیم یا از زر کشیده بود (۸) شخ زمین سخت باشد بر کوه و دامن کوه (۹) رژدی کم خوری بود که هرچه بیند اندکیش وبی‌آرزوی ماند باید (۱۰) بادغرد خانهٔ تابستانی بود (۱۱) الفغد والفنجم از فعل الفغدن والفختن والفنجیدن بمعنی اندوختن باشد

فروتر ز کیوان تر[۱] اورمزد[۱] — برخشانی لاله اندر فرزد[۲]
نه بهرام گوهرت ونه اورمزد[۱] — فرزدی جاوید نبود فرزد[۲]
گشاده در هر دو آزاده وار — میان کوی کندوری[۳] افکنده خوار
سری بی‌تن و پهن گشته بگرز — تنی بی‌سر افگنده بر خاك برز[٤]
کشاورز و آهنگر و پای باف[٥] — چو بی‌کار باشند سرشان بکاف[٦]
چو خورشیدت آید ببرج بزه[۷] — جهان را ز بیرون نماند مزه
نه آن زین بیازرد روزی بنیز[۸] — نه این را ازآن اندهی بود نیز[۹]
مکن خویشتن سهمگن چاپلوس — که بسته بود چاپلوس ازفسوس
یکی بهره را برسه بهرست بخش — تو هم برسه بخش ایچ برتر مشخش[۱۰]
درخش[۱۱] ارنخندد بگاه بهار — همانا نگرید چنین ابر زار
ورایدون که پوزش پذیری زمن — وگر نیز رنج آید از خویشتن
نکوهش رسیدی بهر آهوئی — ستایش براز هرهنر هر سوئی
بهر نیك وبد هر دوان یك منش[۱۲] — براز اندرون هر دوان بدکنش

---

(۱) اورمزد و زاوش وبرجیس ستارهٔ مشتری باشد (۲) فرزد گیاهی بود که در تابستان و زمستان سبز بود (۳) کندوری مائده و سفره باشد (٤) برز بمعنی بلندست (٥) پای‌باف جولاهه و بافنده (٦) بکاف امر از کافتن وکافیدن بمعنی شکافتن (۷) بزه بمعنی گناه و خطا و مردم بدنهاد ومسکین (۸) بنیز بمعنی هرگز
(۹) این بیت در المعجم (چاپ طهران ص ۲۲۵) نیز آمده است
(۱۰) مشخش از فعل شخشیدن بمعنی از نشستن گیاه لختی بر شدن
(۱۱) درخش بمعنی برق (۱۲) منش بمعنی همت

ستایش خوش آمدش بریك هنر | نکوهش نیامدش خودزایچ در
برآغالش[1] هردو آغاز کرد | بدی گفت ونیکی همه راز کرد
ببکماز[2] بنشست بمیان باغ | بخورد و بیاران او شد نفاغ[3]
چوان تاش پیری نیاید بروی | جوانی بی آمرغ[4] نزدیك اوی
ورایدون که پیش تو گویم دروغ | دروغ اندر آرد سر من بیوغ[5]
بدانکه که گیرد جهان گرد و میغ | گل پشت چوگانت گرد دستیغ[6]
ز دانا شنیدم که پیمان شکن | زن جاف جافست[7] آسان فکن
نگویم من اینخواب شاه از گزاف | زبان زود نگشایم از بهر لاف
چه بیند بدین اندرون ژرف بین | چه گوئی توای فیلسوف اندرین
توانگر بنزدیك زن خفته بود | زن از خواب شرفاك[8] مردم شنود
سخنگوی کشتی سلیمانت کرد | نغوشاك[9] بودی مسلمانت کرد
اگر بازی اندر چکك[10] کم نگر | وگر باشه‌ای سوی بطان مپر
چو دینار باید مرا یا درم | فراز آورم من ز نوك قلم
چنین گفت هارون مرا روز مرگ | مفرمای هیچ آدمی را مجرگ[11]

---

(۱) آغالش از فعل آغالیدن بمعنی دوتن را بریك دیگر تندکردن
(۲) بکماز باده و می وشراب (۳) نفاغ بمعنی قحف است وقدح بزرك
(٤) آمرغ قدر وقیمت (۵) یوغ آن چوب بود که بوقت زمین کندن
بر گردن گاو نهند (٦) ستیغ هرچه بالا دارد چون سرکوه و سرنیزه
وسرچیزی که تیزی دارد (۷) جاف جاف قحبه وفاحشه (۸) شرفاك
بمعنی بانگ (۹) نغوشاك مذهبیست ازآن گبران (۱۰) چکك وجغو
مرغیست ازنوع بوم (۱۱) مجرك بمعنی بیگار وشایگان وسخره وکاری مزدباشد

زفرزند بر جان و تنت آذرنگ[۱] — تو از مهر او روز و شب چون نهنگ
بآهن نگه کن که ببرید سنگ — نرست آهن از سنگ بی آذرنگ[۱]
برین داستان کس نگفت از فیال[۲] — ابر سیصد و سی وشش بود سال
دل من پر آزار از آن بدسگال — نبد دست من حیره بر بد همال
بداندیش دشمن شده ویل[۳] جوی — که تا چون رباید از و جفت اوی
که بی داور این داوری نگسلد — و ر بی گنه هیچ بد نبشلد[٤]
بکیفالکی[٥] رفته از پنجهیر[٦] — رمیده از و مرغك گرم سیر
پس ارژاژ و خوهل[۷] آوری پیش من — همت خوهل[۷] پاسخ دهد پیرزن
به افزای خوانند او را بنـام — هم از نام و کردار و هم اوستام[۸]
زبان آورش[۹] گفت و تو نیز هم — چو خسرو مکن روی برماذرم
چه بایدت کردن کنون بافدم[۱۰] — مگر خانه روبی چو روبه بدم
همه باز بسته بدین آسمان — که بر پرده بینی بسان کیان[۱۱]
من انگاه سوگند انیسان[۱۲] خورم — کزین شهر من رخت برتر برم
بیاموز تـا بد نباشدت روز — چو پروانه مر خویشتن را مسوز

---

(۱) آذرنگ غم ومحنت دشوار (۲) فیال بلغت بلخ آغاز باشد و زمین فیال زمینی که نخست باربکارند (۳) ویل نغز باشد (٤) بشلد از فعل بشلیدن بمعنی دوسانیدن وچسبیدن ودر آویختن (٥) کیفال حسادتی باشد و چون بپنهانی دوست را بینند گویند کیفالکی کرد (٦) پنجهیر نام شهری درنواحی بلخ (۷) خوهل کژ وکج باشد (۸) اوستام بمعنی اعتماد (۹) آورش بمعنی یقین وتحقیق (۱۰) بافدم بمعنی آخر وپایان (۱۱) کیان وکویان خیمهٔ کرد وعرب وچادر قلندری (۱۲) انیسان بمعنی مدام

بنشکرده[۱] ببرید زن را گلو ... تفو بر چنین ناشکیبا تفو
تو از من کنون داستانی شنو ... بدین داستان بیشتر زین منو[۲]
زچیز کسان دست کوته کنی ... دژآگاه[۳]را برخودآگه کنی
زمین‌جون‌ستی[۴] بینی وآب‌رود ... بگیرد فراز و نیارد فرود
تکاپوی مردم بسود و زیان ... بتاود مگر هر سوئی تازیان
بخیلی مکن جاودان یك بسی[۵] ... بدین‌آرزو که منم خود رسی
زالفنج دشمن داش گنج‌بود ... جهان دیده و دانش الفنج بود
چو بر رویت ازپیری افتدنجوغ[۶] ... نبینی دگر در دل خود فروغ
یك آهوست‌خوانراچو ناریش پیش ... چو پیش‌آوریدی‌صدآهوش‌ لیش
کسی کو بمحشر شود آوری[۷] ... ندارد بکس کینه و داوری
یکی زشت روی بد آغار[۸] بود ... توگوئی بمردم گزی ماربود
بسر بر نهاده ززر مغفری ... ز پولاد کرده ببر بکتری[۹]
منش‌بایدازمردچون‌سروراست ... اگر برز و بالا ندارد رواست
تن وجان چوهردو فرودآمدند ... بیك‌جای‌هردو بسغده[۱۰] شدند

---

(۱) نشکرده افزار صحافان وکفش دوزان و سراجان برای بریدن و تراشیدن پوست (۲) منو ازفعل نویدن بمعنی برجای خود جستن
(۳) دژآگاه بمعنی تند شده (٤) ستی آهنی بود سخت چون پولاد که آب بخود نپذیرد (٥) یك‌بسی یعنی‌یکبارگی (٦) نجوغ وانجوغ بمعنی چین روی (۷) آوری بمعنی صاحب یقین وتحقیق
(۸) بدآغار بمعنی بدسرشت وبدذات (۹) بکتر پاره های آهن پیوسته بهم متصل روی آن کشند و درجنگ پوشند (۱۰) بسغده بمعنی آماده و ساخته و مهیا ازفعل بسغدید

مراورا بدی بر مخیده [۱] پسر   ز مهر جهان بر پدر کینه ور
زدن مردرا چوب برتار [۲] خویش   به ازباز گشتن زگفتار خویش
کسی کز ره دوست رو تافته   ز پیکار دشمن داش تافته [۳]
خورای [٤] تو نبود چنین کار بد   بود کار بد از در هیربد
نشسته بصد فکر بر خامه‌ای [٥]   گرفته درانگشت خود خامه‌ای [٥]
یکی دژ برازیست [٦] پرخاشخر   کزو هست شیر زیان را حذر
ازآن پس که بدکرد بگذاشتم   برو بر سپاهی بنگماشتم
برو تازه شد کینهٔ سالیان   بکردندش ازهرچه کرد او شیان [۷]
کلیمی که خواهد ربودنش باد   زگردن بسخشد [۸] هم ازبامداد
بدو گفت مردی سوی رودبار   برود اندرون شد همی بی‌شمار [۹]
ز اندرز موبد شکیبنده ای   سر از راه سوداش کیبنده‌ای [۱۰]
پرد روحش از دیدن برز او   کفد [۱۱] مغزش از هیبت گرز او

---

(۱) برمخیده بمعنی مخالف وخود رای وعاق وعاصی شد

(۲) تار بمعنی فرق سر وتارك مصغر است (۳) تافته درمصرع اول بمعنی برگردانده و در مصرع دوم بمعنی گداخته است (٤) خورا بمعنی درخور و سزا و سزاوار (٥) خامه در مصرع اول بمعنی توده و تل ریگ و در مصرع دوم بمعنی کلك و قلم (٦) دژبراز بمعنی زشت‌خوی و [illegible] و نازیبا و خشم آلود وستمگین [illegible] (۷) شیان بمعنی جزا و پاداش و مکافات و کیفر و پادافراه (۸) بسخشد از سخشیدن بمعنی افزیدن است (۹) شنار بمعنی شناوری و آب ورزی

(۱۰) کیبنده ازفعل کیبیدن بمعنی یکسو رفتن و حاشی کردن (۱۱) کفد از کفیدن بمعنی ترکیدن وشکافتن وازهم بازشدن

اگر روزی ازتوپژوهش کنند
همه مردمانت نکوهش کنند

نباید که خسرو بود یاوه گوی
بدشمن دهد یاوه گوی آبروی

میلفنج دشمن که دشمن یکی
فزونست ودوست ارهزار اندکی

جهان دیده‌ای مردم ازشهر بلخ
زهرگونه گشته بسربرش چرخ

بنا پار سائی مکر نغنوی
نیایم چنین گفت اگر بشنوی

خداوند ما نوح فرخ نژاد
که برشهر یاران بگسترد داد

سبك نیك زن سوی چا کردوید
برهنه باندام من در مخید[1]

سر انجام آغاز این نامه کرد
جوان بودچون سی وسه ساله مرد

بچشم تو اندرخس افکند باد
بچشمت پر از رنج باد اوفتاد

همی گفت با او گزاف ودرّوغ
مگر کاندر آرد سرش را بیوغ

نداند دل آمرغ پیوند دوست
بدانگه که بادوش کارش نکوست

خنك آن کسی را کزورشك برد
کسی کو ببخشایش اندر نمرد

مگر مردمی کش بود گرم فام
بدادنش بستاند از اوستام

نگون تخت شدهمچوبختش نگون
ابا سیب رنگین بآب اندرون

گمان برد کزبخت وارون برست
نشدبخت وارون ازآن یك بدست

سپاه اندك ورأی ودانش فزون
به از لشکر کشن بی رهنمون

نشاید درون نا بسغده شدن
نباید که نتواش باز آمدن

گواژه[2] که خندان مندت کند
سرانجام بادوست جنگ افکند

گراسوخت خرمن چه خواهدگر
جهان را همه سوختن سربسر

---

(١) مخید از مخیدن بمعنی جنبیدن

(٢) گواره بمعنی طعنه و سخریه و مزاحست

کرانه نکردم ز یاران ببد — که بنیاد من استوارست خود

گذشته‌ازین ابیات‌پراکنده که از مثنوی آفرین نامه درفرهنگها ثبت شده این قطعهٔ چهار بیتی نیز ازآن کتاب در فرهنگها آمده است :

پریچهره فرزند دارد یکی — کزو شوخ‌تر کم بود کودکی
مراو را خردنی و تیمار نی — بشوخیش اندر جهان یار نی
شد آمدش بینم سوی زرگران — هماره ستوهند از و دل گران
بخواند آنگهی زرگردند[1] را — ز همسایگان هم تنی چند را

ونیز این قطعهٔ دوبیتی در فرهنگها آمده است :

پدر گفت یکی روانخواه[2] بود — بکوئی‌روان‌شد چنان کم شنود
همی‌دربدرخشك نان باز جست — مراورا همان‌پیشه‌بود ازنخست

این قطعهٔ دوبیتی هم در فرهنگها ثبت شده :

بیلفنج و الغفدهٔ خود بخور — گلو را زرسی[3] بسر برمبر
رسی[3] بود گویند سالارشان — همه ساله چشمش بچیز کسان

این چهار بیت ویك مصرع پراکنده نیز از آفرین نامه در کتاب قابوس نامه آمده است :

سزد گر بری بنده ای را گلو — که آید خداوندیش آرزو
جهان دیدگان را بنادیدگان — نکردند یکسان پسندیدگان
که پاز زهرست کافزون شود — کز اندازهٔ خویش بیرون‌شود

---

(۱) دند بمعنی ابله وبیباك و خودکامه است (۲) روا خواه بمعنی گدای دریوزه‌گر (۳) رس بمعني شکم خواره وپرخوار وگیوبندهٔ بسیارخوار

برادر برادر بود دوست به — چو دشمن بود بی رگ و پوست به
. . . . — بجز پیر سالار لشکر مباد

در کتاب المعجم[1] نیز بجز آن بیتی که بیش ازین ضبط شد این بیت هم بنام ابوشکور آمده است و از آفرین نامه است:

مگر پیش بنشاندت روزگار — که به زو نیابی تو آموزگار

این دوبیت پراکنده هم از آن کتاب در مجمع الفصحاء ثبت شده:

تو سیمین بری من چو زرین اباغ — تو تابان مهی من چو سوزان چراغ
کرا دوست مهمان بود یا نه دوست — شب و روز تیمار مهمان بدوست

این دوبیت پراکندهٔ دیگر در منظومهٔ راحة الانسان یا پند نامهٔ انوشیروان که گویا در قرن پنجم ساخته شده از همین مثنوی آفرین نامه آمده است، بیت اول را صریحاً می گوید ازآفرین نامه نقل کرده:

نگه کن که درنامهٔ آفرین — چه گوید سرایندهٔ پاك دین:
« بیاموز هر چند بتوانیا — مگر خویشتن شاد گردانیا »

و بیت دوم را چنین آورده است:

دل تو بهر کار هشیار باد — که چونان شنیدم من ازاوستاد:
« که پازهر زهرست کافزون شود — چو زاندازهٔ خویش بیرون شود »

واین همان بیتی است که در قابوس نامه هم آمده است.

گذشته ازین ۱۱۹ بیت آفرین نامه که در منابع مختلف ثبت شده ۱۷۸ بیت دیگر ازین کتاب در کتاب تحفة الملوك آمده است که هرجا ابیات پیوسته بیك دیگرست باهم نوشته میشود وهرجا پراکنده وناپیوسته است

(۱) چاپ طهران ص ۳۴۳

فاصله میگذارم:

خردمند داند که پاکی و شرم / درستی و راستی و گفتار نرم
بود خوی پاکان چو خوی ملك / چه اندر زمینی چه اندر فلك
خردمند گوید خرد پادشاست / که بر خاص و بر عام فرمان رواست
خرد را تن آدمی لشکرست / همه شهوت و آرزو چاکرست

خرد چون ندانی بیاموزدت / چو پژمرده گردی برافروزدت
خرد بی میانجی وبی رهنمای / بداند که هست این جهانرا خدای
خردمند گوید من از هر گروه / خردمند را بیش دیدم شکوه
خرد پادشاهی بود مهربان / بود در رمه گرگ را چون شبان
خردمند گوید که مرد خرد / بهنگام خویش اندرون بنگرد
شود نیکی افزون چو افزون شود / وز آهوی بد پاك بیرون شود

خرد بهتر از چشم وبینائی است / نه بینائی افزون ز دانائی است
خرد باد همواره سالار تو / مباد از جهان جز خرد یار تو

خردمند گوید که تأیید و فر / بدانش بمردم رسد نه بزر
چو دانا شود مرد بخشنده کف / مر اورا رسد بر حقیقت شرف
گهر گر شماری تو بیش از هنر / ز بهر هنر شد گرامی گهر

کسی کو بدانش برد روزگار / نه او باز ماند نه آموزگار
جهان را بدانش توان یافتن / بدانش توان رشتن و بافتن

اگر علم را نیستی فضل بر / بسختی نخستی خردمند خر

بدان کوش تا زود دانا شوی — چو دانا شوی زود والا شوی
نه داناتر آنکس که والاترست — که بالا ترست آنکه داناتر ست
نبینی زشاهان کـه بر تختگاه — ز دانندگان باز جویند راه
اگر چه بمانند دیر و دراز — بـدانا بود شان همیشه نیـاز

چوپخته شودتلخ شیرین شود — بدانش سخن گوهرآگین شود

نگهبان گنجی تو از دشمنان — و دانش نگهبان تو جاودان
بدانش شود مرد پرهیز کار — چنین گفت آن بخرد هوشیار
که دانش ز تنگی پناه آورد — چو بیراه گردی براه آورد

ابی دانشان بار توکی کشند — ابی دانشان دشمن دانشند[۱]

گراز جهل یك فعل خوب آیدی — مرا ور استاینـده بستایدی

سخنگوی هر گفتنی را بگفت — همه گفت دانا زنادان نهفت

چو یاقوت باید سخن بی زبان — سبك سنگ لیکن بهایش گران
سخن تا نگوئی ترا زیر دست — زبردست شد کزدهان تو رست

کسی کو بنیکو سخن شاد نیست — برونیك وبدهرچه باشدیکیست

سخن کاندر وسود نه جز زیان — نباید کـه رانده شود بر زبان

سخن گرچه باشد گرانمایه تر — فرو مایه گردد ز کم پایـه تر
سخن کز دهان بزرگان رود — چو نیکی بود داستانی بود
نگـین بدخشی بر انگشتری — ز کمتر بکمتر خرد مشتری

---

(۱) پیش ازین شعر نوشته شده است : ابوشکورگوید

وزانگشت شاهان سفالین نگین بد خشانی آید بچشم کهین
سخن کان نه برجای گویا شود مر آن پایگه را که جویا شود
شنیدم که باشد زبان سخن چو الماس بران و تیغ کهن
سخن بفگند منبر و دار را ز سوراخ بیرون کشد مار را
سخن زهر و پازهر و گرمست و سرد سخن تلخ و شیرین و درمان و درد
بر هر سخن با ز گویا شود چنان کاب دریا بدریا شود
سخن کز دهان نا همایون جهد چو ماریست کز خانه بیرون جهد
نگه دار خودرا ازو چون سزد که نزدیك تررا سبك تر گزد
شکیبائی و تنگ مانده بدام به از ناشکیبا رسیدن بکام
گشاده شود کار چون سخت بست کدامین بلندی نا بوده پست
از اندوه شادی دهد آسمان فراخی ز تنگی بود بی گمان
ترا گرچه دانش بگردون رسد ز دانای دیگر شنودن سزد
چه گفتند در داستان دراز نباشد کس از رهنمون بی نیاز
هنر ها ز بخت بد آهو بود ز بخت آوران زشت نیکو بود
کرا محنتی سخت خواهد رسید بکمتر سخن محنت آید پدید
کرا روز نیك آید وبخت نیك اگر بد کند آیدش سخت نیك
چه نیکو سخن گفت دانش فزای بدان کت نه کارست کمتر گرای
بداندر دلت چند پنهان بود ز پیشانی آن بد نمایان بود
شگفتی نباشد که گردد ز درد سر سرو کوژ و گل سرخ زرد

شود دوست از دوست آراسته / چو با ایمنی مردم از خواسته
همه چیز پیری پذیرد بدان / مگر دوستی کان بود جاودان

دو چیز از دل اندوه بیرون برد / رخ دوست و آواز مرد خرد
بود دوست مر دوست را چون سپر / به از دوست مرده که باشد دگر
که مر دوست را جاودان پند دوست / به از گوهر ارجمند گوهر نکوست

هر آن دوست کز بهر سود و زیان / بود دوست دشمن بود بی گمان
کرا آزمودیش یزر تو گست / منال ار گناهی برو برگذشت
بر آن کت گزین بود مگزین دگر / پیاده بمانی بود ار دو خر
هر آن کینه کز دل بود خاسته / نبیندش هرگز کسی کاسته
کسی را که دارد نگه کار خویش / بکوکار دشمن نگه دار بیش
بگفتست دانای ایران بطوس / زدستی که نتوان بریدن ببوس
بنرمی بسی چیز کردن توان / که بستم ندانی بکردن تو آن
بنرمی بر آرد بسی چیز مرد / که آن بر نیاید بجنگ و نبرد

شنیدم که دشمن بود چون بلور / چو گاه شکستن نیابی مشور
پس آنگه که خواهی تو اش بشکنی / چنان کن که برسنگ خارا زنی

کند دشمن آهوی کوچك بزرگ / بخر گوش تو برنهد نام گرگ
چو دشمن بگفتن تواند همی / دروغی که با راست ماند همی
چه چیز است داوری جز خامشی / ستیهندگی باشد از بی هشی
بنرمی چو گردن نهد روزگار / درشتی و گرمی نیاید بکار

شجاع آنکه دل را شکیبا کند — به آشفتن اندر مدارا کند
بتو روزگاران شمارم همه — که برکام دشمن گزارم همه
بنام نکو گر بمیرم رواست — مرا نام باید که تن مرگ راست
چنین گفت خسرو که مردن بنام — به از زنده دشمن بدو شادکام
بلا زخم پولاد و دست دراز — زسرهم بپولاد دارند باز
چو دشمن ببند او فتد کن توزور — که هرگز نگردد رها تابگور
چو روباه را کشت خواهی نگر — نخواهی بنامش مگر شیر نر
اگر چند خوبست برکف گهر — چه او را برشنه کشی خوبتر
دو چشمت بفرزند روشن بود — اگر چند فرزند دشمن بود
زبیش پسر مرگ خواهد پدر — تو دشمن شنیدی زجان دوستتر
بکاهد زرنج تو هم رنج تو — وز آسانی آسانی گنج تو
بهنگام برنائی و کودکی — بدانش توان یافتن زیرکی
درختی که خردک بود باغبان — بگرداند اورا چو خواهد چنان
چو گردد کلان باز نتواندش — که از کژی و خم بگرداندش
در کامگاری برنج اندر ست — ره گنج جستن بگنج اندر ست
درم سایه و روح دانائی است — درم گرد کردن توانائی است
چو بشنست مرمرد را خواسته — کر خواسته کار آراسته
بیفزاید ازخواسته هوش ورای — تهی دست را دل نباشد بجای
توانگر برد آفرین سال وماه — و درویش نفرین برد بی گناه

چنان کرد یزدان تن آدمی — که بردارد او سختی و خرمی
بر آن پرورد کش همی پروری — بباید بهر راه کش آوری
بیاموز تا زنده‌ای روز و شب — چنین گفت دانا که بگشاد لب
نهاده زبن خود چنین آمدست — که ازمه بدانش گزین آمدست
شنیدم که برشاه فرخ بود — که دستور پاکیزه پاسخ بود
نبایدش دستور نادان بکار — دبیران نادان نا استوار
بود پادشا مستحق ترکسی — که دارد نگه چیز و دارد بسی
اگر عام دارد بسی خواسته — بدان تابود کارش آراسته
پس این شاه را به که دارد نگاه — که برعامه برچون شبانست شاه
چو خسرو ندارد چه خواهند از وی — حق مردمان چون گزارد بگوی
خردمند گوید که برعدل و داد — بود پادشاهی و دین را نهاد
بهین کار اندر جهان آن بود — که ماننده کار یزدان بود
شنیدم که آتش بود پادشاه — بنزدیك آتش که جوید پناه
تودانی که بر درگه شهریار — بود خویشتن داشتن سخت کار
دل از هیبت شاه خیره شود — بدو چشم بیننده تیره شود
اگر پادشه را تو باشی پسر — همی ترس از و گر ببایدت سر
براهی که مرد اندر آمد بسر — بر آن راه نیزش نباید گذر
گناهی که کردی و بر تو گذشت — نبایدت هرگز بدو باز گشت
نه هربار برتو گذر بگذرد — نه آهوی همه ساله سبزی خورد
پشیمانی از کرده یك بار بس — هلاهل دو باره نخوردست کس

چو چشمه برژرف دریا بری — بدیوانگی ماند این داوری
بکژی و ناراستی کم گرای — جهان از پی راستی شد بپای
هر آنگه که شد راستیت آشکار — فراوان بود مرترا خواستار
رهی کز خداوند شد بختیار — برآیدش بی رنج بسیار کار
نکوهیده باشد دروغ آزمای — سوی بندگان و بسوی خدای
دروغ ارز و آزرم کمتر کند — وگر راست گوئی که باور کند
زدریا همیشه گهر ناورند — یکی روز باشد که سرنارزند
شتاب آورد زشت نیکو بچشم — نه نیکو بود پادشا زود خشم
کرا کار باشاه بدخو بود — نه آزرم و نه بخت نیکو بود
از اندازه برتر مبر دست خویش — فزون از گلیمت مکن پای پیش
شکیبائی اندر همهٔ کارها — به از شوشهٔ زر بخروارها
شکیبائی اندر دل تنگ نه — شکیبائی از گنج بسیار به
چنان کن که چون یافتی دستگاه — بآمرزش اندر بپوشی گناه
بنیکی شود چشم روشن ترا — زهر بد بود نیک جوشن ترا
زنیکی همه نیکی آید بجای — بنیکی دهد نیز نیکی خدای
بدی همچو آتش بود در نهان — که پیدا کند خویشتن ناگهان
یکی پندخوب آمد از هندوان — بر آن خستوانند بخستوان
بکن نیک و آنگه بیفگن براه — نمایندهٔ راه از بن به مخراه
بارزانیان و نه ارزانیان — درم چون ببخشی ندارد زیان
تو دانی که مردم که نیکی کند — کند تا مکافات آن برچند

مکافاتها چند گونه بود ـــ یکی آنکه کارد همان بدرود
خردمند گوید که بنیاد خوی ـــ ز شرمست و دانش نگهبان اوی
ندو داستان آنکه خسرو بزد ـــ گران باد بر جانور خوی بد
بهشت آنکسی را که او نیکخوست ـــ که دانستن خیر مردم بدوست
همه چیز ها را پسندد خرد ـــ مگر نا خرد مندی و خوی بد
ز گفتار و کردار و ازخوی زشت ـــ کسی ندرود خوب گر زشت کشت
بهمین مردمان مردم نیت خوست ـــ بتر آن که خوی بد انباز اوست
چو ازآشتی شادی آید بچنگ ـــ خردمند هرگز نکوشد بجنگ
بتر دشمنی مرد را خوی بد ـــ کزو جان برنج آید و کالبد
بتر مردی آن کو بخوی زنان ـــ بر آید پس آنکه بماند چنان
بسست این شرف خوی پا کیزه را ـــ که ماند زن خوب دوشیزه را
کسی کو برهنه کند راز دوست ـــ روا باشد ار بردرانیش پوست
گشا یندهٔ راز های نهان ـــ سرانجام رسوا شود در جهان
زمن راز خویش ارنداری نگاه ـــ نگه داشتن رازت از من مخواه
چو در دل نگنجدت راز کسان ـــ کجا گنجد اندر دل دیگران
سخن کوزسی و دو دندان بجست ـــ بسی و دو گوش و دل اندر نشست
نیاید دگر باره زی مردمان ـــ سخن کز دهان جست و تیر از کمان
مبادا آنچ آنکس بگوید نهان ـــ ابا زن که رسوا شود در جهان
شنیدم که چیزی بود استوار ـــ که اورا نگهبان بود بی شمار

مگر راز کانگاه پنهان بود که اورا یکی تن نگهبان بود
اگر راز خواهی که پنهان بود چنان کن که پیوند باجان بود
چو الماس کاهن ببرد همی سخن نیز دل را بدرد همی
زبان را مدارید برجای سست که تو راز تا ن کس ندارد درست
کسی کاورد راز دل را پدید زگیتی بکامه خواهد رسید
نهفتن سزد راز را جاودان بجان دز دبدش بستن بجان
ابا دوست و دشمن نباید گشاد بفرزند موبد چنین کرد یاد
صنم را نبینی چه گوید شمن مگو راز بیش تن از انجمن
برهنه بدی کامدی در جهان نبد با تو چند آشکار و نهان
چنان کامدی هم چنان بگذری خور و پوشش افزون تر از سرسری
خردمند گوید که هست این جهان یکی بوبر ره و ه همرهان
کسی کو در اندوه گیتی فتاد ممندار کز شد بنیش ـد
جهان آب شورست چون بنگری فزون تشنه ی گرچه بیشش خوری
ز دشمن بدیندار و بازینهار برستن تهان و نزاست چ ز
نپاید جهان برتو ور پایدی ازو هر بدی کابدی شایدی
چنین آمد و تو نخواهی چنین بسنده نهای با جهان آفرین
نگردد بکام تو هرگز روش روش دیگر و تو بدیگر منش
بدشت اندرون تشنه را خاك شور نماید چو آب این درفشنده هور
اگر بر شتابد بدو آب جوی نیابد درو آبجوی آب جوی
نه مشکست هرچه سیاهی نمود سیاهی نماید همان نیز دود
نه هرچ آید اندر دل ما گمان در آن گونه گردش کند آسمان

هرآن چیز کاندرجهان ناوری ٭ چرا گوش داری که بیرون بری
همه چیز هستت زچیز کسان ٭ چو بیرون روی بازایشان رسان
چه دینار وچه سنگ زیرزمی ٭ هرآنگه کزو نایدت خرمی
چوزهری که آرد بتن درگداز ٭ خرد را بدان گونه بگدازد آز
چنان رفت دارای گنج ازجهان ٭ که درویش تر کس رود درنهان

بجز این ۱۷۸ بیت پراکنده که درکتاب تحفة‌الملوك از آفرین نامه آمده است قطعهٔ دیگر نیزهست که سه بیت اول آن در مجمع‌الفصحاء آمده و بیت اول وچهارم آن درتحفة الملوك ثبت شده و در صدرآن‌نوشته شده : « ابوشکور گوید :

بدشمن برت استواری مباد ٭ که دشمن درختیست‌تلخ ازنهاد
درختی که تلخش بود گوهرا ٭ اگرچرب و شیرین‌دهی‌مرورا
همان میوهٔ تلخت آرد پدید ٭ ازوچرب‌وشیرین‌نخواهی‌مزید
زدشمن‌گرایدون که یابی‌شکر ٭ گمان برکه زهرست‌هرگزمخور

بجز مثنوی آفرین نامه‌را ابوشکور را مثنوی دیگر بوده است بوزن خسرو و شیرین نظامی که از آن نیز این ده بیت را در فرهنگها ضبط کرده اند :

یکی گفتش که ای‌دارای‌گیهان ٭ که یارد کرد باتو مکرو دستان
درستی عمل گرخواهی‌ای‌یار ٭ ز الفنجیدن علمست ناچار
زروزواپسین‌آنکش‌خبرنیست ٭ جزاورندیدنش [۱] کاردگرنیست

---

(۱) اورندیدن بمعنی فریفتن و فریب دادن ومکر وحیله کردن

بکار دهر مواش[1] گرچه بد نیست | ولی تأخیر کردن از خرد نیست
بباید فیلسوفی سخت شیوا | که باشد در سخن گفتن توانا
اگر قارون شوی زالفختن مال | شوی در زیر پای خاک پامال
چوآیزنده[2] شد در مرغزاری | نباشد بر دلش از یار باری
بر آغالیدنش[3] استیز[4] کردند | بکینه چون پلنگش تیز کردند
پلنگ دژ براز[5] دید بر کوه | که شیر چرخ گشت از کینش استوه[6]
اگر خوش[7] آیدت خشکی فزاید | وگر سردی خود آن پیشت گراید

نیز مثنوی دیگر اورا بوده است ببحر خفیف که این پنج بیت را ازآن در فرهنگها آورده‌اند :

دیو بگرفته مر ترا بفسوس[8] | تو خوری بر زیان ما فسوس[8]
هرکه باشد سپوزگار[9] بدهر | نوش در کام او بود چون زهر
همه دعوی کنی وخائی ژاژ | در همه کارها حقیری و هژ[10]

---

(۱) مواش بمعنی درنگ و تأخیر و [illegible] رفتن گویند
(۲) آیزنده بمعنی جهنده و بدخوی و لگدزن در اسب و استر
(۳) آغالیدن بمعنی تند و تیز کردن (۴) استیز همان ستیز و ستیزه است
(۵) دژبراز بمعنی زشت خوی و بد[illegible] و [illegible] و خ[illegible] و [illegible] خوی
(۶) استوه همان ستوه است (۷) خوش [illegible] بمعنی خشک است
(۸) فسوس اول بمعنی سخریه و استهزاء و فسوس دوم بمعنی حسرت است
(۹) سپوزگار بمعنی آنکه کارها را عقب اندازد (۱۰) هژ بمعنی [illegible]
و [illegible] و [illegible] هج و واج گویند

هر کجا گوهریست بشناسم   دست سوی دگر نپرواسم[1]
آب انگور و آب نیلوپل[2]   مرمرا از عبیر و مشك بدل[3]

بجز این ابیات مثنوی ٤٨ بیت دیگر از اشعار پراکندهٔ ابوشکور در فرهنگها آمده است بدین گونه :

در کلمهٔ آرنج :

گهی ببازی بازوش برفراشته داشت   گهی برنج جهان اندرون سپرد آرنج

در لغت سغر بمعنی جوجه تیغی وتشی :

چو رسنگر زپس آمد همه رفتار مرا   بسغر مانم کو باز پس اندازد تیر

در کلمهٔ گراز بمعنی تپشی سخت در تن مردم و بیشتر زنان را بوقت زادن :

هرچه بخوردی تو گواریده باد   گشته گوارش همه بر تو گراز

درلغت باز بمعنی گشاده و فراز :

آن کس که برامید درمرگ باز کرد   بر خویشتن نگر نتواند فراز کرد

در کلمهٔ فرناس بمعنی غافل و نادان طبع ونیم خفته :

این جهان سربسر همه فرناس   در جهان نی یگانه فرناسم

در لغت تهك بمعنی تهی :

ای زهمه مردمی تهی و تهك   مردم نزدیك تو چرا باید

درکلمهٔ زرنگ بمعنی درختی کوهی که بار نیارد و هیزم را شاید وسخت باشد و اگر آتش اورا ببوشند پانزده روز بماند :

---

(۱) پرواسیدن بمعنی بسائیدن ولمس کردن. (۲) نیلوپل وفیلوفل همان نیلوفر ست (۳) این شعردرکتاب المعجم (چاپ طهران ص ۲۳۰) هم آمده است

چنان بگریم گر دوست [داد] من ندهد

که خاره خون شود اندر شخ و زرنگ زکال

در لغت داهل بمعنی علامتهائی که بر زمین زنند و از بر آن دام بگسترند تا نخچیر از آن بترسد و در دام افتد :

جسته نیافتستم که چو اونیم گوئی ز دام و داهل جستم

در کلمهٔ غول بمعنی آغل و شبانگاه گوسفندان در دشت :

گاهی چو گوسفندان در غول جای من

گاهی چو غول گرد بیابان دوان دوان

در لغت خوان که گیاهی باشد در میان کشت پدید آید آنرا بکنند تا کشت نیکو آید و روید :

از بیخ بکند او و مرا خوار بینداخت

مانندهٔ خار خسك و خوار چو خوانا

در کلمهٔ کار بشو یعنی کار کن :

کار بشوئی که خرد کیش شد از سر تدبیر و خرد پیش شد

در لغت پسادست بمعنی نسیه :

ستد و داد مکن هرگز جز دستادست

که پسادست خلاف آرد و لغت ببرد

در کلمهٔ پژاگن بمعنی زشت و پلید و چرکین :

لطیف وجوانم چوگل در بهار پژاگن نیم سالخورده پیم

در لغت خیده بمعنی کج و خم شده و چفته و خمیده از فعل خیدن و پیداست که این بیت شریطهٔ قصیده‌ای بوده است :

الا تا ماه نوخیده کماست الا تا چون سپر باشد مه بدر

درکلمهٔ زغاره بمعنی نان گاورس و ارزن :

رفیقان او با می و ناز و نعمت پس او آرزومند یکتا زغاره

در لغت غرما سنگ بمعنی نان تنك بروغن جوشانیده :

گر من بمثل سنگم با تو غرماسنگم ورزآنکه‌توچون‌آبی‌برخسته دلم‌ناری

درکلمهٔ غلبکن بمعنی درشبکه دار ویادری از چوب ونی وهرچند که این‌کلمه‌را فرهنگ نویسان بفتح اول ضبط کرده اند ولی اینك بضم اول میگویند و پارچه یاچیزی راکه درمیان بواسطهٔ برخورد با میخ یا مانند آن پارگی و گسیختگی مثلثی‌فراهم شده باشد غلبکن گویند :

اگر ار من تو بد نداری باز نکنی بی نیاز روز نیاز

مردن وزیستنت هردو یکیست غلبکن در چه باز یا چه فراز

در لغت فرقور یافرفور بمعنی تیهو :

من بچهٔ فرقورم و او بازسفیدست با باز کجا تاب برد بچهٔ فرقور

در کلمهٔ فلاده بمعنی بیهوده و بی فایده و بی نفع و عبث و فلاد :

یك فلاده همی نخواهم گفت خود سخن بی فلاده بود مرا

در لغت گرازی بمعنی خرام و راه رفتن با ناز :

با نعمت تمام بدرگهت آمدم امروزبا گرازی وخوبی‌همی‌روم

درکلمهٔ کول بمعنی تالاب و استخر و آبگیر :

کولی تو از قیاس که گر برکشد کسی

یك کوزه آب ار آن بهمان تیره میشود

درلغت اشنبر بمعنی شکم پرست و پر خوار و هیچ کاره و نادان و کمینه :

بردل مکن مسلط گفتار هرلتنبر هرگز کجا پسند د افلاك جز تراسر

درکلمهٔ مهنانه بمعنی بوزینه و میمون :

اگر ابروش چین گیرد سزد گر روی من بیند

که رخسارم پراز چین گشت چون رخسار مهنانه

در لغت نخراز بمعنی بزی که پیشرو گله ورمه باشد :

راعی عدل ملك پرور او گرگ را داد منصب نخراز

درکلمهٔ هنج ازفعل هنجیدن بمعنی بیرون کشیدن :

چنانکه مرغ هوا پروبال برهنجد تو بر خلایق بر پر مردمی بر هنج

در لغت ینابه بمعنی نوبت :

آن به که ینابه را نگه داری کردار تن خویش کنی فربه

در کلمهٔ سکنجیده از فعل سکنجیدن بمعنی باطل کردن :

سکنجیده همی دارده بدرد برنجیده همی دارده برنج

در لغت چخماخ بمعنی کیسهٔ گردی که از بهردرم و شانه با خویشتن دارند :

برد چخماخ من از جامهٔ من جامه نبرد

جامه از مشرعه بردند هم از اول تیر

چهل و پنج درو سوزن و انگشترئی

قلم و کارد ببردست یکی شوم حقیر

در کلمهٔ خرد بمعنی گیاهی مانند اشنان و شخار را که رنگ رزان بکار دارند ودر کوهستان قلیه خوانند ودرخراسان شخار ازین گیاه گیرند

و این گیاه را بزبان بلخ خرند و خلخان نامند و پیداست که این بیت در شریطهٔ قصیده‌ای بوده‌است :

تذرو تاهمی اندر خرند خایه نهد گوزن‌تاهمی از شیر بر کند پستان

در لغت منده بمعنی کوزه وسبوی گردن شکسته :

دو سه منده سبو آب‌کش بروز شبانگاه لهو کن بمنده بر

در کلمهٔ چست بمعنی تنگ و باندام در جائی نشسته وتنگ‌بسته :

باز بسته شدفروماند نون (؟) تامیان‌خدمت‌را بندم چست(؟)

در لغت مفلاك بمعنی‌تهی دست ودرویش :

هرزه و مفلاك بی نیاز از تو با تو برابر که راز بگشاید

درکلمهٔ ویك بمعنی و یحك :

ماده‌گفتا هیچ شرمت‌نیست‌ویك چون‌سبکساری نه بدانی نه‌نیك

در لغت کابوك بمعنی جای مرغ خانگی و چیزی که چون زنبیلی ازمیان خانه بیاویزند :

چون بچهٔ کبوتر منقار سخت‌کرد هموار کند موی‌وبیوکند موی‌زرد

کابوك را نشاید شاخ آرزو کند ورشاخ سوی بام شود باز گردکرد

در کلمهٔ شنگ بمعنی خرطوم پیل :

تا کی کند او خوارم تا کی زند او شنگم

فرسوده شوم آخر گر آهن و گر سنگم

در کلمهٔ برزین نام آتش گاهی بگنبد وپس بنیشابور :

نگه رفتن‌کان ترك من اندر زین شد

دل من زآن زین آتشکدهٔ برزین شد

در لغت روان بمعنی جان و محل جان:

جان‌را سه گفت هرکس وزی من یکیست جان
ور جان گسست باز چه بر برنهد روان
جان وروان یکیست بنزدیك فیلسوف
ور چه ز نام راه دو آید روان و جان

در کلمهٔ کیوان بمعنی زحل:

بلند کیوان با اورمزد و بابهرام — زماه برترو خورشیدوتیر یا ناهید

درلغت رخنه بمعنی راهی بدیوار خانه:

دانش بخانه اندر در بسته — نه رخنه یابم و نه کلید ستم

در کلمهٔ ستی بمعنی آهنی سخت چون پولاد که آب بخود نپذیرد:

می ستد می تابدانگه کین زمین همچون ستی
آب چون مهتاب وبر ماهی چوزندان گشته‌زی

در لغت خی بمعنی خیك:

می خورم تا چو :ر بنکا فم — می‌خورم تا چوخی برآماسم

در کلمهٔ فرزانه بمعنی حکیم و فیلسوف:

چرا این مرده دانا وزیرکسار فرزانه
زنشان مواهب باشدودرشان هست یك خانه

درکلمهٔ زغم بمعنی زوروتعدی:

زغم بحال حریفان مستمند مکن — چناکه گرنخوری غم زغم نباشد سود

در لغت کیفر بمعنی ندامت و پشیمانی:

مار را هرچند بهتر پروری چون یکی خشم آورد کیفر بری
سفله فعل مار دارد بی‌خلاف جهد کن تا روی سفله ننگری

دیگراز اشعار ابوشکور این بیتست که در کتاب المعجم[1] آمده :

ادب مگیر و فصاحت مگیر و شعر مگیر
نه من غریبم و شاه جهان غریب نواز

(در باب ابو شکور رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۲۱ و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۶۵ـ۶۶ و حواشی من بر کتاب قابوس نامه چاپ طهران ۱۳۱۲ ص ۲۱۴ـ۲۲۱ ومقالهٔ من بعنوان « کتاب تحفة الملوك » درشمارهٔ ۶ و ۷ و ۸ سال اول مجلهٔ مهر- طهران ۱۳۱۲) .

۴۰ ـ صانع بلخی ازشاعرانیست که در تذکره ها نامی ازونیست فقط درتاریخ سیستان[2] ذکری ازو رفته است بدینگونه که چون درسال ۳۲۱ ماکان بن کاکی دیلمی بارسول امیرابوجعفراحمدبن محمد امیرسیستان بدرفتاری کرد و باو اهانت کرد امیرابوجعفر با پانصد جمازه وپانصدپیاده آهنگ او کرد و ماکانرا گرفت و بسیستان آورد و خزینه ومال‌اوبگرفت و هزار اسب تازی وپانصد شتر آورد و در سیستان ازو هزار درم بگرفت پس بنواخت و اورامهمان کرد وباز درمستی خود را برو متغیرگردانید وگفت تاریشش ستردند و دیگر بار عذر خواست و نیکو همی داشت تا باز ریشش برآمد ، آنگاه خلعت داد و باز گردانید و صانع بلخی در رباعیات خود این قصهٔ ماکان و امیرابوجعفررا یاد کرده و گوید :

خان غم تو پست‌شده ویران باد خان طرب همیشه آبادان باد

---

(۱) چاپ طهران ص ۳۰۳ (۲) ص ۳۲۴

همواره سر و کار تو با نیکان باد تو میرشهیدو و دشمنت ماکان باد

وپیداست که این رباعی را پس از مرگ امیر ابوجعفر در سال ۳۵۲ سروده، ازینجا معلوم میشود که صانع بلخی از شاعران اواخر قرن چهارم بوده است.

۴۱ ـ ابو علی محمد بن احمد دقیقی بلخی، هر چند نام وی را تذکره نویسان ابومنصور محمدبن احمد و کنیهٔ اورا ابوسعید هم نوشته‌اند و اورا مروزی وطوسی و سمرقندی وهروی نیز دانسته‌اند ولی ابوریحان بیرونی در کتاب آثارالباقیه[1] جائی که سخن از انسان اول بنا برروایات ایرانی میراند گوید مجوس از مرده خوارزم مرد و زن اول را مرد و مردانه می نامند و اینرا از ابوالحسن آذرخورمهندس شنیده و ابو علی محمدبن احمد بلخی شاعردرشاهنامه این سخن را در انسان اول آورده است و چون شاعری که شاهنامه ساخته باشد بجز دقیقی دیگری نتواند بود معلوم میشود نام و نسب درست او ابوعلی محمدبن احمد بلخی بوده است. دقیقی بزرگترین شاعراواخرقرن چهارم ایران وپس از رودکی بزرگترین سرایندهدورهٔ سامانیانست وی را مداح نوح بن نصر سامانی (۳۳۱-۳۴۳) دانسته‌اند و برخی اورا مادح نوح بن عبدالملک بن نوح (۳۶۶-۳۸۷) شمرده اند و شاید درست تر این باشد که از زمان نوح بن نصر تا زمان عبدالملک بن نوح زیسته باشد و ازین قرار وی از اواسط قرن چهارم تا اواخر این قرن بوده است ولی چنان مینماید که دقیقی در دربار سامانیان نبوده است و همواره در دربار امرای چغانیان می زیسته و مدایحی که

---

[1] چاپ لایپزیک ۱۹۲۳ ص۹۹

دربارهٔ پادشاهان سامانی دارد ازدور می سروده و برای ایشان میفرستاده است زیرا که امرای چغانیان دست نشاندگا ن سامانیان و پیش از خاندان سیمجوریان حکمرانان نیشابور بوده اند . از دقیقی این سه بیت را محمد عوفی درلباب الالباب درمدح امیرسعیدسدید ابوصالح منصور [بن نوح بن] نصر سامانی (۳۵۰-۳۶۶) نقل کرده است :

ملك آن یادگا ر آل دارا   ملك آن قطب دور آل سامان
اگر بیند بگاه کینش ابلیس   ز بیم تیغ او بپذیرد ایمان
بپای لشکرش ناهید و هرمز   بپیش لشکرش مریخ وکیوان

ونیز این دوبیت را ازو در مدح امیر رضی ابوالقاسم نوح[بن] منصور[بن] نوح (۳۶۶-۳۸۷) پسر اوآورده است :

چرخ گردان نهاده دارد گوش   تا ملك مرورا چه فرماید
ز حل از هیبتش نمی داند   که فلك را چگونه پیماید

ازین جا معلوم می‌شود که حتماً دقیقی با منصوربن نوح وپسرش نوح بن منصور سامانی روابطی داشته است اما مناسبات وی با امرای چغانیان پیداست که از قدیم با این خاندان مربوط بوده و از آغاز کار این خانواده بدیشان پیوستگی داشته است چنانکه در قصیدهٔ معروف خود گوید :

کدامست آنکه گوئی روی گیتی   بیفروزد ببوسعد مظفر

ونیز در همان قصیده پس از آن گوید :

درفش میر ابوسعد ست گوئی   درفشان از سرش برتاج گوهر

و درمیان ابیات پراکندهٔ وی که درفرهنگها آورده‌اند این بیت دیده میشود :

ابوسعد آنکه از گیتی برو بربسته شد دلها
مظفر آنکه شمشیرش ببرد ازدشمنان پروا

و پیداست که این بیت‌را در مدح مظفربن محتاج چغانی مؤسس این سلسله سروده است که این سلسله را بمناسبت نام وی آل مظفر هم خوانده اند منتهی کنیت او که ابوسعد بوده است در کتب های تاریخ نیامده‌است وازینجا معلوم میشود که نام درست وی ابوسعد مظفربن‌محتاج چغانی بوده است .

دربارهٔ خاندان چغانیان اطلاع درستی در تاریخ نیست همین قدر آنچه ازکتابهای تاریخ بر می آید اینست که محتاج نیای این خاندان نوادهٔ چغان‌خداه از امرای قدیم چغانیان بوده و پسری مظفر نام داشته (ابو سعد مظفربن محتاج) و پس ازو پسرش ابوبکر محمدبن ابوسعد مظفربن محتاج بوده است‌که درسال ۳۲۰ حکمران نیشابور شده و درسال ۳۲۳ ماکان بن کاکی نیشابور را ازو گرفته و درسال ۳۲۹ درگذشته وپس از اودوپسر او بوده‌اند یکی ابوعلی احمدبن ابوبکر محمدبن ابوسعدمظفربن محتاج که درسال ۳۲۶ حکمران نیشابور شده‌ودرسال ۳۲۷ سپهسالاری و حکمرانی خراسان داشته و در سال ۳۲۹ در گرگان و ری بجنگ ماکان بن کاکی دیلمی رفته و اورا کشته است و در رمضان ۳۳۳ ری را گرفته‌است ودرمحرم ۳۳۵ بنام ابراهیم بن احمد سامانی طغیان کرده و نیشابور را گرفته و سپس در ذیحجهٔ ۳۴۰ بار دوم حکمران نیشابور شده و در ۳۴۳ معزول شده و دوباره بحکمرانی نیشابور رسیده و در ۲۹ رجب ۳۴۴ گذشته . پسر دوم ابوالعباس فضل‌بن ابوبکر محمدبن

ابوسعد مظفر بن محتاج بوده که در سال ۳۳۳ نیابت حکومت جبال داشته است . ابوعلی احمد سه پسر داشته است : یکی ابوالمظفر عبدالله بن ابوعلی احمد بن ابوبکر محمد بن ابو سعد مظفربن محتاج که در جمادی الاخرهٔ ۳۳۷ او را بگروگان ببغداد برده اند و در ربیع الاول ۳٤۰ در گذشته و منجیك ترمدی اورا مدح گفته است . دیگری ابو منصوربن ابوعلی احمدبن ابوبکر محمدبن ابوسعد مظفربن محتاج که در ۳٤۰ حکمران چغانیان شده است . دیگری ابو نصربن ابوعلی احمدبن ابو بکر محمدبن ابوسعد مظفربن محتاج که در چغانیان می زیسته است و ظاهراً می‌بایست این پسر علی نام داشته باشد و گویا در جوانی مرده است و پیش از پدر مرده و پسر مهتر ابو علی بوده است . ظاهراً ابو منصوربن ابوعلی احمدرا محمد نام بوده است و اورا پسری بوده است فخرالدوله ابوالمظفر احمدبن محمدبن ابوعلی احمدبن ابوبکر محمدبن ابوسعد مظفربن محتاج که دقیقی و منجیك وفرخی هرسه او را مدح کرده اند . ابوالعباس فضل بن ابوبکر محمدرا نیز پسری بوده است بنام ابوالمظفر طاهر بن ابوالعباس فضل بن ابو بکر محمدبن ابو سعد مظفربن محتاج که شعر پارسی می‌گفته و منجیك ترمدی و لبیبی مداح او بوده اند و منجیك یکی از قطعات اشعار اورا جواب گفته است و نیز کنیهٔ اورا ابو یحیی ضبط کرده اند و این کنیت درست تر مینماید واحتمال می‌رود که با کنیهٔ احمدبن‌محمدبن احمدبن‌محمدبن مظفر که ابوالمظفر بوده است اشتباه کرده باشند . ابو العباس فضل‌بن محمدبن مظفررا نیز پسری بوده‌است بنام ابو محمد عباس که منجیك اورا مدح گفته است .

گذشته از مدح ابو سعد مظفر بن محتاج دقیقی این دو بیت را دارد که در تاریخ بیهقی[۱] بنام او ثبت شده است :

دریغا میر بو نصرا دریغا   که بس شادی ندیدی از جوانی
ولیکن راد مردان جهاندار   چنین باشند کوته زندگانی

پیداست که این دو بیت را در مرثیهٔ امیر ابو نصر نامی سروده است و این همان ابو نصر بن ابو علی چغان نیست که گویا ابو نصر علی بن ابو علی احمد بن ابوبکر محمد بن ابو سعد مظفر بن محتاج باشد و نام او در هیچ کتابی نیست بجز در کتاب «عیون اخبار الرضا» تألیف ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی[۲] که مطلبی از قول ابو الفضل محمد بن احمد بن اسمعیل سلیطی نیشابوری و او از زبان محمد بن احمد سنانی نیشابوری آورده است که وی را با امیر ابونصر بن ابوعلی حغنی سپهسالار افتاده است و این محمد بن احمد سنانی نیشابوری با وی مربوط بوده و ابونصر بن ابوعلی در حغانیان می زیسته است .

قطعهٔ دیگر از دقیقی محمد عوفی در لباب الالباب آورده است بدین گونه :

ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان ملک
وی کرده جود کف ترا پاسبان خویش
تقدیر گوش امر تو دارد ز آسمان
دینار قصد کف تو دارد ز کان خویش

(۱) چاپ کلکته ص ۴۶۶ و چاپ طهران ص ۳۸۴
(۲) چاپ طهران ۱۲۷۵ (بی نمره) ورق چهل و سوم و دوم مابین آخر ثلث

وگوید این قصیده را درستایش امیر ابوسعید محمد مظفرمحتاج چغانی گفته و پیداست که محمد عوفی در کنیهٔ این امیر اشتباه کرده و وی همان امیر ابوبکر محمدبن ابو سعد مظفربن محتاج است. این قطعهٔ دقیقی پیداست از قصیدهٔ بسیار معروفی بوده که در میان شاعران زمانهای بعد رواج داشته جنانکه ادیب صابر ترمدی شاعر معروف قرن ششم آنرا بدین مطلع استقبال کرده است:

بستست رنگ روی مرا بر میان خویش
کرده سرشك حشم مرا در دهان خویش

و درین قصیده در مدیحه گوید:

آن کس که درستایش ممدوح خویش گفت:
«ای کرده چرح تیغ ترا پاسبان خویش»
زآسیب جرخ اگر برهیدی روان او
کردی بنام تو همه شعر روان خویش
ور فرخی بعهد تو بودی ز لفظ عذب
بر نظم مدحت تو فشاندی روان خویش
از سیستان ببست نکردی بسیج راه
سوی تو آمدی همی از سیستان خویش
گر نیستم بطبع دقیقی و فرخی
هستم کنون مقدمهٔ کاروان خویش
در صدر تو بلفظ دقیقی کنم نثار
ازقدر تو فزون تر و بیش از توان خویش

پیداست که مطلع قصیدهٔ دقیقی « ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان خویش» بوده و درین قصیده که صابر در استقبال آن سروده بدین نکات که دقیقی و فرخی هردو در چغانیان بوده اند اشاره کرده است.

همین قصیده را معزی نیز استقبال کرده و در پایان آن گوید:

آن شاعری که در حق ممدوح خویش گفت:

« ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان خویش

گر بشنود لطافت شعر روان من

نزدیك من بهدیه فرستد روان خویش »

ازاینجا پیداست که این قصیدهٔ دقیقی از قصاید معروف او بوده و شاعران بزرگ ایران آنرا میدانسته و استقبال می کرده اند. در اینکه دقیقی قطعاً در دربار امرای چغانیان بوده هیچ تردیدی نیست. معزی بدین معنی اشاره می کند و میگوید:

فرخنده بود بر متنبی بساط سیف　　چونانکه بر حکیم دقیقی حغانیان

نظامی عروضی هم درچهارمقاله[1] جائی که از سفر فرخی بچغانیان ذکر میکند گوید که چون خواجه عمید اسعد فرخی را نزد امیرچغانیان برد گفت: « ای خداوند ترا شاعری آورده ام که تادقیقی روی در نقاب خاك کشیده است کس مثل او ندیده ». فرخی نیز در همان قصیدهٔ معروف که درمدح امیر فخرالدوله ابوالمظفر احمدبن محمد حغانی بدین مطلع گفته:

---

(۱) چاپ اوقاف گیب ص ۳۹

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنگ انـدر سر آرد کوهسار

در پایان این قصیده گوید:

قاطرا زندهٔ مدیح تو دقیقی در گـذشت
زآفرین تو دل آ کنده چنان کز دانه نار
تا بوقت تو زمـانه مرورا مدت نـداد
زین‌سبب چون بنگری امروز تاروز شمار
هر نباتی کز سر گور دقیقی بر دمـد
گر بپرسی زآفرین تو سخن گوید هزار

وازین‌سخنان‌مسلم میشود که‌فرخی بلا فاصله پس ازدقیقی‌بچغانیان رفته است ودقیقی نیز مداح وشاعر دربارفخرالدوله‌ابو المظفر احمدبن محمدبن‌ابوعلی احمدبن‌ابوبکر محمدبن ابوسعد مظفربن محتاج چغانی بوده است و بدین ترتیب دقیقی تقریباً پیش ازسال ۳۲۱ که ابوبکر محمدبن مظفر بجای‌پدر سپهسالار خراسان ووالی‌چغانیان شده بدربار این‌خاندان راه یافته و تا پس از ۳٤۰ نیز درآن دربار بوده و ازینقرار بیش از بیست سال در چغانیان زیسته‌است و از آن پس قطعاً تاپس ازسال ۳٦٦ یعنی سال جلوس نوح‌بن منصوربن نوح سامانی هم زیسته است.

در تاریخ رحلت دقیقی سه گفتار مختلف بدستست: برخی در ۳٤۱.پاره‌ای در ۳٦۰ وگروهی در ۳٤۱۳ نوشته اند. قطعاً تاریخ ٤۱۳ درست نیست زیرا چنانکه پس ازین خواهد آمد در زمانی که فردوسی شاهنامه‌را نظم کرده‌است دقیقی زنده نبوده وشاهنامهٔ فردوسی سه‌روایت

دارد که اولی را در ۲۵ اسفند ماه ۳۸۴ تمام کرده و دومی را در ۲۵ محرم ۳۸۹ انتشار داده وسومی‌را در سال ۴۰۰ پرداخته است واگر تنها در نسخه و روایت سوم ذکر دقیقی را کرده باشد قطعا پیش از سال ۴۰۰ درگذشته‌است وحال آنکه درروایت اول شاهنامه هم ذکردقیقی هست و بدین قرار پیش از سال ۳۸۴ فوت کرده است و شکی نیست که رقم ۴۳۱ تحریف و قلبی از همان رقم ۳۴۱ است که تاریخ رحلت‌او دانسته اند و مؤلف شاهد صادق‌هم آنرا ضبط کرده است. سالهای ۳۴۱ و ۳۶۰ هم درست نمی نماید زیرا که قطعاً وی سال ۳۶۶ را که سال جلوس نوح‌بن منصوربن نوح باشد درك کرده است و از طرف دیگر نظم شاهنامهٔ دقیقی را در سال ۳۸۰ نوشته اند پس ناچار دقیقی می بایست پس از سال ۳۸۰ درگذشته باشد. دربارهٔ مرگ وی چنین نوشته اندکه بغلامی دلبستگی‌داشت و آن غلام اورا در مستی کشت و قطعاً درجوانی درگذشته چنانکه فردوسی بدین معنی و ببدخوئی او تصریح میکند.

از جمله کارهای ادبی دقیقی نظم شهنامه بوده است که پس از مسعودی و ابوالموید بلخی و پیش از فردوسی داستانهای ایرانی‌را ببحر متقارب نظم کرده بود و آنرا شهنامه نامیده اند و از آن اشعار داستان گرشاسب و ارجاسب و پدید آمدن زردشت پیامبر بدستست و فردوسی درشهنامهٔ خود نقل کرده ولی ظاهراً اشعاردقیقی بیش ازین بوده‌چنانکه محمد عوفی در لباب‌الالباب[1] عدهٔ‌ابیات آنرا سی هزار دانسته و مطلبی هم ابوریحان‌بیرونی ازآن نقل کرده است که جزو اشعاری که درشهنامهٔ

(۱) ج۲ ص۳۳

فردوسی آمده نیست و پیداست جزو قسمتهای دیگری بوده که ازمیان رفته است . دقیقی خود اشاره‌ای دارد که شاهنامه را سروده است و در قصیده‌ای گوید :

مرا گوید ز چندین شعر شاهان و چندین عاشقانه شعر دلبر

اما اشعاری که از شاه نامهٔ دقیقی باز مانده ۹۸۸ بیت است که فردوسی در شاهنامهٔ خود درج کرده . نخست درآغاز شاهنامه[۱] بدین معنی اشاره کرده و گوید :

داستان دقیقی شاعر

چو از دفتر این داستانها بسی همی خواند خواننده بر هر کسی
جهان دل نهاده بدین داستان همه بخردان نیز و هم راستان
جوانی بیامد گشاده زبان سخن گفتن خوب وروشن روان
بنظم آرم این نامه را گفت من ازو شادمان شد دل انجمن
جوانیش را خوی بد یار بود ابا بد همیشه بپیکار بود
برو تاختن کرد ناگاه مرگ بسر بر نهادش یکی تیره ترگ
بدان خوی بد جان شیرین بداد نبود از جهان دلش یکروز شاد
یکا یك ازو بخت بر گشته شد بدست یکی بنده بر کشته شد
برفت او واین نامه ناگفته ماند چنان بخت بیدار او خفته ماند
خدایا ببخشا گناه ورا بیفزای در حشر جاه ورا

درپاره‌ای از نسخه های نامعتبر تر پس ازبیت هشتم این قطعه این بیت را هم افزوده‌اند :

---

(۲) چاپ بروخیم ج ۱ ص ۸-۹

ز گشتاسب و ارجاسب بیتی هزار / بگفت و سرآمد برو روزگار

سپس در آغاز داستان گشتاسب[۱] چنین میگوید:

بخواب دیدن فردوسی دقیقی را

چنان دید گوینده یک شب بخواب / که یک جام می داشتی چون گلاب
دقیقی ز جائی پدید آمدی / بر آن جام می داستانها زدی
بفردوسی آواز دادی که می / مخور جز بآئین کاوس کی
که شاهی گزیدی بگیتی که بخت / بدو نازد و تاج و دیهیم و تخت
شهنشاه محمود گیرنده شهر / ز گنجش بهرکس رسانیده بهر
از امروز تا سال هشتاد و پنج[۲] / بکاهدش رنج و ببالدش گنج
وزآن پس بچین اندر آرد سپاه / همه مهتران بر گشایند راه
نبایدش گفتن کسی را درشت / همه تاج شاهانش آید بمشت
بدین نامه ار چند بشتافتی / کنون هرچه جستی همه یافتی
ازین باره من پیش گفتم سخن / اگر باز یابی بخیلی مکن
ز گشتاسب و ارجاسب بیتی هزار / بگفتم سر آمد مرا روزگار
گرآن مایه نزد شهنشه رسد / روان من از خاك بر مه رسد
کنون من بگویم سخن کو بگفت / منم زنده او گشته با خاك جفت

در پاره‌ای از نسخهای نامعتبرتر پس از بیت دوازدهم این قطعه این دو بیت افزوده شد:

---

(۱) چ بروخیم ج ۶ ـ ص ۱۴۹۵ ـ ۱۵۵۴ (۲) پیداست که مراد ازین پیشگوئی دقیقی درخواب اینست که این قسمت یا این روایت از شاهنامه را فردوسی در سال ۳۸۵ تمام کرده است

پذیرفتم آن گفت اورا بخواب — بخوبی و نرمیش دادم جواب
که منهم بپیش‌تو خواهم‌رسید — ازین شربتم می بباید چشید

پس‌ازآن فردوسی درنسخهای معتبرتر ۹۸۸ بیت آورده ودرنسخه های نامعتبرتر ۹۰ بیت دیگر برآن افزوده اند و رویهمرفته ۱۰۷۸ بیت میشود که شامل داستانهائی است از زمانی که گشتاسب دربلخ بر تخت می‌نشیند وتا زمانیکه بسیستان میرود و ارجاسب بار دیگر لشکر می‌آراید و ظهور زردشت وداستان ارجاسب وزیر وجاماسب و جنگهای گشتاسب و ارجاسب و ایرانیان و تورانیان برسر دین زردشت و کشته شدن‌زریر برادر گشتاسب و جنگهای اسفندیار با ارجاسب و گرویدن جهانیان‌بدین زردشت بکوشش‌اسفندیار درجزو آنست . پس از آنکه اشعار دقیقی بپایان میرسد فردوسی چنین میگوید :

کنون ای سخنگوی بیدار مرد — یکی سوی گفتار خودبازگرد
دقیقی رسانید اینجا سخن — زمانه بر آورد عمرش ببن
ربودش روان از سرای سپنج — ازآن پس که بنمود بسیار رنج
بگیتی نماندست ازو یادگار — مگر این سخن‌های ناپایدار
نماند او که بردی بسرنامه را — براندی برو سرسر خامه را
زفردوسی اکنون‌سخن یادگیر — سخنهای پاکیزه و دلپذیر
چواین نامه افتاد دردست من — ماهی گراینده شد شست من
نگه کردم این نظم وسست آمدم — بسی بیت نا تندرست آمدم
من این‌را نوشتم که تا شهریار — بداند سخن گفتن نا بکار
دو گوهربداین‌بادو گوهر فروش — کنون شاه دارد بگفتار گوش

سخن چون بدینگونه بایدت گفت — مگوی و مکن رنج با طبع جفت
چو بند روان بینی و رنج تن — بکانی که گوهر نیابی مکن
چو طبعی نداری چو آب روان — مبر دست زی نامهٔ خسروان
دهان گر بماند ز خوردن تهی — ازآن به که ناساز خوانی نهی

پاره‌ای از مؤلفان نوشته‌اند که دقیقی شاه نامه را بفرمان امیرنوح سامانی پرداخته است و بعضی گفته اند که بدستور بلعمی وزیر ابومنصور که مراد ابوعلی محمدبن محمد بلعمی است باین کار دست زده و حتی در بارهٔ دقیقی و عصر او اشتباه کرده و اورا از درباریان سبکتکین و پسرش محمود شمرده اند. دیگر از مطالبی که در بارهٔ دقیقی نوشته اند اینست که دین زردشتی داشته و این نکته از اشعار او بر می آید چنانکه یك جا گوید:

برخیز و برافروز هلا قبلهٔ زردشت — بنشین و برافکن شکم قاقم بر پشت
بس کس که ززردشت بگردیدو دگربار — ناچار کند رو سوی قبلهٔ زردشت

و در قصیدهٔ معروف خود گفته است:

یکی زردشت وارم آرزویست — که پیشت زند را برخوانم از بر

و در قطعهٔ دیگر گوید:

دقیقی چار خصلت برگزیدست — بگیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و نالهٔ چنگ — می خوش رنگ و دین زردهشتی

و اینکه از داستانهای ایرانی داستان پیدایش زردشت را بنظم کرده است خود این نکته را میرسانند و این بیت را نیز بدقیقی نسبت میدهند که درجزو اشعار شاهنامهٔ او نیست.

بیزدان که‌هرگز نبیند بهشت   کسی کو ندارد ره زرد هشت

ظاهراً دقیقی‌را بجز اشعاری که ازو بدستست سخنان فراوان‌بوده است چنانکه غضایری رازی شاعر نامی قرن پنجم گوید :

بشعر یادکند روزگاربرمکیان   دقیقی‌آن‌کاشفته شد برواحوال

و این مطلب درمیان اشعاری که ازو بدستست نیست . از اشعار دقیقی تا کنون ۱۲۰۹ بیت بدست آمده است از آن جمله ۹۸۸ بیت که در شاهنامه آمده ، بیست بیت که در لباب‌الالباب ذکر شده ، دو بیت و دربارهٔ شهید و رودکی که معزی تضمین کرده است ، دو بیت دیگراو که دربارهٔ رودکیست و نیز در لباب‌الالباب آمده[1] بدین‌گونه :

کرا رودکی گفته باشد مدیح   امام فنون سخن بود ور

دقیقی مدیح آورد نزد او   چو خرما بود برده سوی‌هجر

و این دوبیت را نسخهٔ دیگریست که نادرست است و چنین ضبط کرده اند :

کرارودکی گفته‌باشد مدیح   امام فنون سخنور بود

دقیقی مدیح آورد نزد او   چو خرما بسوی هجیور بود

این قطعهٔ شش بیتی را نیز در سفینه ها بنام وی نوشته اند وباسم عسجدی هم ضبط کرده‌اند :

برخیز و بر افروز هلا قبلهٔ زردشت

بنشین و برافکن شکم قاقم بر پشت

بس کس که ز زردشت بگردد و دگر بار

---

(۱) ج ۲ ص ۶

ناچار کند رو بسوی قبلهٔ زردشت
من سرد نیابم که مرا ز آتش هجران
آتشکده گشتست دل و دیده چو چرخشت
گر دست بدل بر نهم از سوختن دل
انگشت شود بی‌شك در دست من انگشت
ای روی تو چون باغ و همه باغ بنفشه
خواهم که بنفشه چنم از زلف تو یك مشت
آن کس که ترا کشت ترا کشت و مرا زاد
وآن کس که ترا زاد ترا زاد و مرا کشت

این قطعه شامل شش بیت نیز در المعجم [۱] بنام او آمده‌است :

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند | سپید روز بپاکی رخان تو ماند
عقیق‌را چو بسانید نیك سوده گران | که آبدار بود با لبان تو ماند
ببوستان ملوکان هزار گشتم بیش | گل شکفته برخسارکان تو ماند
دو چشم آهو و دو نرگس شکفته ببار | درست و راست بدان چشمکان تو ماند
کمان بابلیان دیده‌ و طرازی تو | که بر کشیده شود با بروان تو ماند
ترا بسرو بن بالا قیاس نتوان کرد | که سرو را قد و بالا بدان تو ماند

این سه بیت نیز در المعجم [۲] بنام اوست :

چگونه بلائی که پیوند تو | نجوئی بدست و بجوئی بتر
شبی پیش کردم چگونه شبی | همی از شب داج تاریك تر
درنگی که گفتم که پروین همی | نخواهد شد از تو رکم راست تر

(۱) چاپ طهران ص ۱۱۹ ۱۲۰ (۲) ص ۲۱٤

این بیت نیز در المعجم[۱] بنام او آمده و در فرهنگ اسدی هم بنام او هست:

اگر سر آرد بار آن سنان او نه شگفت
هر آینه چو همه خون خورد سر آرد بار

و نیز این دو بیت درهمان کتاب[۲] بنام او آمده است:

تو آن شبرنگ تازی را بمیدان چون بر انگیزی
عدو را زود بنوردی بدان تیغ بلا گستر
باندك روزگار ای شه دو چیزم داد بخت تو
یکی لفظی خرد رتبت دوم طبعی‌سخن گستر

در تاریخ بیهقی هم یازده بیت بنام او آمده است که دوبیت آن پیش از ین گذشت و این قطعهٔ نه بیتی هم از وست[۳] که بیت هشتم آن درفرهنگ اسدی هم بنام او آمده:

ز دو چیز گردند مر مملکت را | یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زرنام ملك بر نوشته | دگر آهن آب دادهٔ یمانی
کرا بویهٔ وصلت ملك خیزد | یکی جنبشی بایدش آسمانی
زبانی سخنگوی و دستی گشاده | دلی همش کینه همش مهربانی
که ملکت‌شکاریست کورا نگیرد | عقاب پرنده نه شیر ژیانی
دو چیز ست کورا ببند اندر آرد | یکی تیغ هندی دگر زرکانی
بشمشیر باید گرفتن مر اورا | بدینار بستنش پای ارتوانی
کرابخت و شمشیر و دینار باشد | نباید تن پیر و پشت کیانی[۴]

(۱) چاپ‌طهران ص ۳٤٦ (۲) ص ۲۱۰ (۳) تاریخ بیهقی چاپ طهران ص ۳۹۲-۳۹۳ و چاپ کلکته ص ٤۷۸ (٤) درفرهنگ اسدی: وبالا و بن تهم وست کیانی و این بیت شاهدکلمهٔ تهم بمعنی بی‌همتاست.

دارد که اولی را در ۲۵ اسفند ماه ۳۸۴ تمام کرده و دومی را در ۲۵ محرم ۳۸۹ انتشار داده وسومی‌را در سال ۴۰۰ پرداخته است واگر تنها در نسخه و روایت سوم ذکر دقیقی را کرده باشد قطع پیش از سال ۴۰۰ درگذشته‌است وحال آنکه درروایت اول شاهنامه هم ذکردقیقی هست و بدین قرار پیش از سال ۳۸۴ فوت کرده است وشکی نیست که رقم ۴۳۱ تحریف و قلبی از همان رقم ۳۴۱ است که تاریخ رحلت‌او دانسته اند و مؤلف شاهد صادق‌هم آنرا ضبط کرده است. سالهای ۳۴۱ و ۳۶۰ هم درست نمی نماید زیرا که قطعاً وی سال ۳۶۶ را که سال جلوس نوح‌بن منصوربن نوح باشد درك کرده است و از طرف دیگر نظم شاهنامهٔ دقیقی را در سال ۳۸۰ نوشته اند پس ناچار دقیقی می بایست پس از سال ۳۸۰ درگذشته باشد. دربارهٔ مرگ وی چنین نوشته اندکه بغلامی دلبستگی‌داشت و آن غلام اورا در مستی کشت و قطعاً درجوانی درگذشته چنانکه فردوسی بدین معنی و ببدخوئی او تصریح میکند.

از جمله کارهای ادبی دقیقی نظم شاهنامه بوده است که پس از مسعودی و ابوالموید بلخی و پیش از فردوسی داستانهای ایرانی‌را ببحر متقارب نظم کرده بود و آنرا شاهنامه نامیده اند و از آن اشعار داستان گرشاسب و ارجاسب و پدید آمدن زردشت پیمبر بدستست و فردوسی درشهنامهٔ خود نقل کرده ولی ظاهراً اشعاردقیقی بیش ازین بوده‌چنانکه محمد عوفی در لباب‌الالباب[1] عدهٔابیات آنرا بیست هزار دانسته و مطلبی هم ابوریحان‌بیرونی ازآن نقل‌کرده است که جزو اشعاری که درشاهنامهٔ

---

(۱) ج۲ ص۳۳

فردوسی آمده نیست و پیداست جزو قسمتهای دیگری بوده که از میان رفته است . دقیقی خود اشاره‌ای دارد که شاهنامه را سروده است و در قصیده‌ای گوید :

مرا گوید ز چندین شعر شاهان و چندین عاشقانه شعر دلبر

اما اشعاری که از شاه نامهٔ دقیقی باز مانده ۹۸۸ بیت است که فردوسی در شاهنامهٔ خود درج کرده . نخست درآغاز شاهنامه[۱] بدین معنی اشاره کرده و گوید :

داستان دقیقی شاعر

چو از دفتر این داستانها بسی همی خواند خواننده بر هر کسی
جهان دل نهاده بدین داستان همه بخردان نیز و هم راستان
جوانی بیامد گشاده زبان سخن گفتن خوب و روشن روان
بنظم آرم این نامه را گفت من ازو شادمان شد دل انجمن
جوانیش را خوی بد یار بود ابا بد همیشه بپیکار بود
برو تاختن کرد ناگاه مرگ بسر بر نهادش یکی تیره ترگ
بدان خوی بد جان شیرین بداد نبود از جهان داش یکروز شاد
یکا یك ازو بخت بر گشته شد بدست یکی بنده بر کشته شد
برفت او و این نامه نا گفته ماند چنان بخت بیدار او خفته ماند
خدایا ببخشا گناه ورا بیفزای در حشر جاه ورا

درپاره‌ای از نسخه های نامعتبرتر پس ازبیت هشتم این قطعه‌این بیت را هم افزوده‌اند :

---

(۲) چاپ بروخیم ج ۱ ص ۸-۹

ز گشتاسب و ارجاسب بیتی هزار بگفت و سرآمد برو روزگار

سپس درآغاز داستان گشتاسب[1] چنین میگوید :

بخواب دیدن فردوسی دقیقی را

چنان دید گوینده یك شب بخواب که یك جام می داشتی چون گلاب
دقیقی ز جائی پدید آمدی بر آن جام می داستانها زدی
بفردوسی آواز دادی که می مخور جز بآئین کاوس کی
که شاهی گزیدی بگیتی که بخت بدو نازد و تاج و دیهیم و تخت
شهنشاه محمود گیرنده شهر ز گنجش بهر کس رسانیده بهر
از امروز تا سال هشتاد و پنج[2] بکاهدش رنج و ببالدش گنج
وزآن پس بچین اندر آرد سپاه همه مهتران بر گشایند راه
نبایدش گفتن کسی را درشت همه تاج شاهانش آید بمشت
بدین نامه ار چند بشتافتی کنون هرچه جستی همه یافتی
ازین باره من پیش گفتم سخن اگر باز یابی بخیلی مکن
ز گشتاسب وارجاسب بیتی هزار بگفتم سر آمد مرا روزگار
گرآن مایه نزد شهنشه رسد روان من از خاك بر مه رسد
کنون من بگویم سخن کو بگفت منم زنده او گشته با خاك جفت

در پاره‌ای از نسخهای نامعتبرتر پس از بیت دوازدهم[1] این قطعه این دوبیت افزوده شد :

---

(۱) چ بروخیم ج ۶ ـ ص ۱۴۹۵ . ۱۵۵۴ (۲) پیداست که مراد ازین پیشگوئی دقیقی درخواب اینست که این قسمت یا این روایت از شاهنامه را فردوسی در سال ۳۸۵ تمام کرده است

پذیرفتم آن گفت اورا بخواب ... بخوبی و نرمیش دادم جواب
که مهم پیش تو خواهم رسید ... ازین شربتم می بباید چشید

پس ازآن فردوسی درنسخهای معتبرتر ۹۸۸ بیت آورده ودرنسخه های نامعتبرتر ۹۰ بیت دیگر برآن افزوده اند و رویهمرفته ۱۰۷۸ بیت میشود که شامل داستانهائی است از زمانی که گشتاسب دربلخ بر تخت می‌نشیند وتا زمانیکه بسیستان میرود و ارجاسب بار دیگر لشکر می‌آراید و ظهور زردشت وداستان ارجاسب وزیر وجاماسب و جنگهای گشتاسب و ارجاسب و ایرانیان و تورانیان برسر دین زردشت و کشته شدن زریر برادر گشتاسب و جنگهای اسفندیار با ارجاسب و گرویدن جهانیان بدین زردشت بکوشش اسفندیار درجزو آنست. پس از آنکه اشعار دقیقی بپایان میرسد فردوسی چنین میگوید:

کنون ای سخنگوی بیدار مرد ... یکی سوی گفتار خودباز گرد
دقیقی رسانید اینجا سخن ... زمانه برآورد عمرش ببن
ربودش روان از سرای سپنج ... ازآن پس که بنمود بسیار رنج
بگیتی نماندست ازو یادگار ... مگر این سخن های ناپایدار
نماند او که بردی بسرنامه را ... براندی برو سرسر خامه را
زفردوسی اکنون سخن یادگیر ... سخنهای پاکیزه و دلپذیر
چواین نامه افتاد دردست من ... بماهی گراینده شد شست من
نگه کرده این نظم وسست آمدم ... بسی بیت ناتندرست آمدم
من این را نوشتم که تا شهریار ... بداند سخن گفتن نابکار
دو گوهر بداین بادو گوهر فروش ... کنون شاه دارد بگفتار گوش

سخن چون بدینگونه بایدت گفت مگوی و مکن رنج با طبع جفت
چو بند روان بینی و رنج تن بکانی که گوهر نیابی مکن
چو طبعی نداری چو آب روان مبر دست زی نامهٔ خسروان
دهان گر بماند ز خوردن تهی ازآن به که ناساز خوانی نهی

پاره‌ای از مؤلفان نوشته‌اند که دقیقی شاه نامه را بفرمان امیرنوح سامانی پرداخته است و بعضی گفته اند که بدستور بلعمی وزیر ابومنصور که مراد ابوعلی محمدبن محمد بلعمی است باین کار دست زده و حتی در بارهٔ دقیقی و عصر او اشتباه کرده و اورا از درباریان سبکتکین و پسرش محمود شمرده اند . دیگر از مطالبی که در بارهٔ دقیقی نوشته اند اینست که دین زردشتی داشته و این نکته از اشعار او بر می آید چنانکه یك جا گوید :

برخیز و برافروز هلا قبلهٔ زردشت بنشین و برافگن شکم قاقم بر پشت
بس کس که ز زردشت بگردید و دگر بار ناچار کند رو بسوی قبلهٔ زردشت

و در قصیدهٔ معروف خود گفته است :

یکی زردشت وارم آرزویست که پیشت زند را برخوانم از بر

و در قطعهٔ دیگر گوید :

دقیقی چار خصلت برگزیدست بگیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و نالهٔ چنگ می خوش رنگ و دین زردهشتی

و اینکه از داستانهای ایرانی داستان پیدایش زردشت را نیز نظم کرده است خود این نکته را میرساند و این بیت را نیز بدقیقی نسبت میدهند که درجزو اشعار شاهنامهٔ او نیست .

بیزدان که هرگز نبیند بهشت کسی کو ندارد ره زرد هشت

ظاهراً دقیقی را بجز اشعاری که ازو بدستست سخنان فراوان بوده است چنانکه غضایری رازی شاعر نامی قرن پنجم گوید:

بشعر یاد کند روزگار برمکیان دقیقی آن کاشفته شد بر واحوال

و این مطلب درمیان اشعاری که ازو بدستست نیست. از اشعار دقیقی تا کنون ۱۲۰۹ بیت بدست آمده است از آن جمله ۹۸۸ بیت که در شاهنامه آمده، بیست بیت که در لباب الالباب ذکر شده، دو بیت و دربارهٔ شهید و رودکی که معزی تضمین کرده است، دو بیت دیگر او که دربارهٔ رودکیست و نیز در لباب الالباب آمده[1] بدین گونه:

کرا رودکی گفته باشد مدیح امام فنون سخن بود ور

دقیقی مدیح آورد نزد او چو خرما بود برده سوی هجر

و این دوبیت را نسخهٔ دیگریست که نادرست است و چنین ضبط کرده اند:

کرارودکی گفته باشد مدیح امام فنون سخنور بود

دقیقی مدیح آورد نزد او چو خرما بسوی هجیور بود

این قطعهٔ شش بیتی را نیز در سفینه ها بنام وی نوشته اند وباسم عسجدی هم ضبط کرده‌اند:

برخیز و بر افروز هلا قبلهٔ زردشت

بنشین و برافگن شکم قاقم بر پشت

بس کس که ز زردشت بگردد و دگر بار

(۱) ج ۲ ص ٦

ناچار کند رو بسوی قبلهٔ زردشت

من سرد نیابم که مرا ز آتش هجران
آتشکده گشتست دل و دیده چو چرخشت

گر دست بدل بر نهم از سوختن دل
انگشت شود بی‌شك در دست من انگشت

ای روی تو چون باغ و همه باغ بنفشه
خواهم که بنفشه چنم از زلف تو یك مشت

آن کس که ترا کشت ترا کشت و مرا زاد
وآن کس که ترا زاد ترا زاد و مرا کشت

این قطعه شامل شش بیت نیز در المعجم [1] بنام او آمده‌است :

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند — سپید روز بپاکی رخان تو ماند
عقیق‌را چو بسانید نیك سوده گران — که آبدار بود با لبان تو ماند
ببوستان ملوکان هزار گشتم بیش — گل شکفته برخسارکان تو ماند
دو چشم آهو و دو نرگس شکفته ببار — درست و راست بدان چشمکان تو ماند
کمان بابلیان دیدم و طرازی تو — که بر کشیده شود با بروان تو ماند
ترا بسرو بن بالا قیاس نتوان کرد — که سرو را قد و بالا بدان تو ماند

این سه بیت نیز در المعجم [2] بنام اوست :

چگونه بلائی که پیوند تو — نجوئی بدست و بجوئی بتر
شبی پیش کردم چگونه شبی — همی از شب داج تاریك تر
درنگی که گفتم که پروین همی — نخواهد شد از تارکم راست تر

(۱) چاپ طهران ص ۱۱۹ ۱۲۰ (۲) ص ۲۱٤

این بیت نیز در المعجم[۱] بنام او آمده و در فرهنگ اسدی هم بنام او هست:

اگر سر آرد بار آن سنان او نه شگفت
هر آینه چو همه خون خورد سر آرد بار

و نیز این دو بیت درهمان کتاب[۲] بنام او آمده است:

تو آن شبرنگ تازی را بمیدان چون بر انگیزی
عدو را زود بنوردی بدان تیغ بلا گستر
باندك روزگار ای شه دو چیزم داد بخت تو
یکی لفظی خرد رتبت دوم طبعی‌سخن گستر

در تاریخ بیهقی هم یازده بیت بنام او آمده است که دو بیت آن پیش از ین گذشت و این قطعهٔ نه بیتی هم از وست[۳] که بیت هشتم آن درفرهنگ اسدی هم بنام او آمده:

ز دو چیز گردند مر مملکت را — یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زرنام ملك بر نوشته — دگر آهن آب دادهٔ یمانی
کرا بویهٔ وصلت ملك خیزد — یکی جنبشی بایدش آسمانی
زبانی سخنگوی و دستی گشاده — دلی همش کینه همش مهربانی
که ملکت‌شکاریست کورا نگیرد — عقاب پرنده نه شیر ژیانی
دو چیز ست کورا ببند اندر آرد — یکی تیغ هندی دگر زرکانی
بشمشیر باید گرفتن مر اورا — بدینار بستنش پای ارتوانی
کرابخت و شمشیر و دینار باشد — بباید تن پیر و پشت کیانی[۴]

(۱) چاپ طهران ص ۳٤٦ (۲) ص ۲۱۵ (۳) تاریخ بیهقی چاپ طهران ص ۳۹۲-۳۹۳ و چاپ کلکته ص ٤۷۸ (٤) درفرهنگ اسدی: وبالا و تن تهم و پشت کیانی و این بیت شاهد کلمهٔ تهم بمعنی تهمتن است.

خرد باید آنجا وجود وشجاعت — فلك مملکت کی دهد را یگای

این قطعهٔ بسیار معروف نیز ازوست که درسفینه ها هم آمده وبیت اول و سوم و چهارم آن در کتاب المعجم[1] هم هست و نیز دو بیت اول و سوم آن در مجمع الفرس سروری بنام دقیقی آمده :

بر افگندای صنم ابر بهشتی — زمین را خلعت اردی بهشتی
بهشت عدن را گلزار ماند — درخت آراسته حور بهشتی
زمین برسان خون آلوده دیبا — هوا برسان نیل اندوده وشتی
بطعم نوش گشته چشمهٔ آب — برنگ دیدهٔ آهوی دشتی
چنان گردد جهان هزمان که گوئی — پلنگ آهو نگیرد جز بکشتی
بتی باید کنون خورشید چهره — مهی کو دارد ازخورشید پشتی
بتی رخسار او همرنگ یاقوت — مئی برگونهٔ جامهٔ کنشتی
جهان طاوس گونه گشت ودیدار — بجائی نرمی و جائی درشتی
بدان ماند که گوئی ازمی ومشك — مثال دوست بر صحرا نوشتی
زگل بوی گلاب آید بدانسان — که پنداری گل اندرگل سرشتی
دقیقی چار خصلت برگزیدست — بگیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و نالهٔ چنگ — می خوش رنگ ودین زردهشتی

در مجمع الفصحاء نیز این سیزده بیت دیگر بنام دقیقی هست از آن جمله این قطعهٔ سه بیتی :

من برآنم که تو داری خبر از راز ملك
نه برآنم که تو از رازرهی بی خبری
تا زگفتار جدا باشد پیوسته نگار

(۱) چاپ طهران ص ۱۸۰ و ۲۰۴

تا ز دیدار بری باشد پیوسته پری
نیک خواه توز گفتار بدی باد جدا

بد سگال تو زدید اربهی بـاد بری
و این بیت که در فرهنگها هم آمده است.

مهرگان آمد جشن ملك افریدونا　　آن کجا گاو خوشش بودی برمایونا

و این قطعه که در آنجا نادرست چاپ شده :

می صافی بیارای بت که صافیست　　جهان از ماه تا آنجا که ماهیست
چو از کاخ آمدی بیرون بصحرا　　کجا چشم افگنی دیبای شاهیست
بیا تا می خوریم و شاد باشیم　　که هنگام می وروز مناهیست

و نیز این بیت که در فرهنگها هم بنام اوست :

دانی که دل من که بفگندست بتاراج
آن دو خط مشکین که پدید آمده از عاج

و این قطعهٔ معروف که درسفینه ها هم هست :

گویند صبر کن که ترا صبر بر دهد　　آری دهد ولیك بخون جگر دهد
من عمر خویش را بصبوری گذاشتم　　عمر دگر بباید تا صبر بر دهد

و این قطعه که در فرهنگها نیز بشاهد کلمهٔ تیر بمعنی صاعقه و طوفان آمده است :

تو آن ابری که ناساید شب و روز　　ز باریدن چنان چون از کمان تیر
بباری در کف دل خواه جز زر　　چنان چون برسر بدخواه جز تیر

و این بیت که درفرهنگها هم هست وبشاهد کلمهٔ پی و کلمهٔ ترك بمعنی ترکستان آمده است ·

اکنون فکنده بینی از ترك تا یمن	یك چند گاه زیر پی آهوان سمن

درسفینه ها این رباعی هم بنام اوست :

چشم تو که فتنه درجهان خیزد ازو	لعل تو که آب خضر میریزد ازو
گردند تن مرا چنان خوار که باد	می آید و گرد و خاك می بیزد ازو

درسفینه ای این قطعه نیز بنام او هست که باسم منجیك هم آورده اند :

ازباغ گل فرستد هر نیم شب عبیر	وز شاخ عندلیب بسازد همی صفیر
رخسار آن نگار بگل برستم کند	وآن روی را نماز برد ماه مستنیر
ای آفتاب چهرهٔ بت زادسرو قد	کز زلف مشك باری وزنوك غمزه تیر
بنگاشته چنین نبود بربتان چین	تمثال روی یوسف یعقوب برحریر
ازبرگ لاله دولب داری فراز روی	یك مشت حلقهٔ زره از مشك واز عبیر
گوئی که آزر ازپی زهره نگار کرد	سیمینش عارضین وبرو بسوان چوقیر
گوئی کمند رستم گشت آن کمند زلف	کز بوستان گرفته گل سرخ را اسیر
گوئی خدایش ازمی چون امل آفرید	یا دایگانش داده زیاقوت سرخ شیر

دیگر ازاشعار او این بیت است که ریشه و طواط درحدائق السحر [۱] ضبط کرده است :

بزلف کژ و لکن بقد و قامت راست
بتن درست و لکن بچشمکان بیمار

دیگر از اشعار دقیقی قصیده ایست که یگانه قصیدهٔ اوست که بما رسیده و بعضی اشعار آن درمجمع الفصحاء و دوبیت آن در لباب الالباب و دوبیت در حدائق السحر و دوبیت آن در المعجم و بیتی چند از آن

(۱) چاپ آقای اقبال ص ۳۸

در فرهنگها آمده و در سفینه ها نیز نسخهٔ آن هست و کاملترین نسخه‌ای که از آن فراهم شده و شامل ۵۵ بیت است بدینگونه‌است :

پری چهره بتی عیار و دلبر — نگاری سرو قد و مـاه منظر
سیه چشمی که تا رویش بدیدم — سرشکم خون شدست و بر مشجر
اگر نه دل همی خواهی سپردن — بدان مژگان زهر آلود منگر
وگرنه بر بلا خواهی گذشتن — بر آتش بگذر و بر درش مگذر
بسان آتش تیزست عشقش — چنان چون دو رخش همرنگ آذر
بسان سرو سیمینست قدش — ولیکن بر سرش ماه منور
فریش آن روی دیبا رنگ چینی — که رشك آرد بر و گل برگ پر بر
فریش آن لب که تا ایدر نیامد — ز خلد آئین بوسه نامد ایدر
از آن شکر لبانست اینکه دایم — گدازانم چو اندر آب شکر
از آن لاغر میانست اینکه عشقم — چنین فر بی شدست و صبر لاغر
بچهره یوسف دیگر ولیکن — بهجرانش منم یعقوب دیگر
اگر بتگر چنو پیکر نگارد — مریزاد آن خجسته دست بتگر[1]
وگر آزر چنو دانست کردن — درود از جان من بر گور آزر
صنوبر دیدم و هرگز ندیدم — درخت سیم کش بر سر صنوبر
چنان کز چشم او ترسم نترسید — جهود خیبری از تیغ حیدر
چنان کان چشم او کرد ست با من — نکرد آن نامور حیدر بخیبر
چنان بر من کند او جور و بیداد — نکردند آل بوسفیان بشبیر
چنان چون من برو گریم نگرید — ابر شبیر زهرا روز محشر

(۱) این دوبیت در حدائق السحر هم آمده است

مرا گوید زچندین شعر شاهان و چندین عاشقانه شعر دلبر
کم از شعری که سوی ما فرستی نه‌ام اندر خور گفتار و زدر
مگر خود شعر برمن بر نزیبد مگر خود نیستم ای دوست درخور
ایا تاپاك دار این خواریم بس بدین اندر نیرزم سر بچنبر
چرا ننویسیم باری مدیحی ز امیر نامداران شاه مهتر
کدامست آنکه گوئی روی گیتی بیافروزد ببو سعد مظفر
بمن ده تا بدارم یادگاری بپردهٔ چشم بنویسم بعنبر
بحلقهٔ زلفك خویشش ببندم چو تعویذی فرو آویزم از بر
چونام آن نگار آمد بگوشم فرو باریدم از چشم آب احمر
فراقش صورتی شد پیشم اندر خیالی دیدمش مکروه ومنکر
بترسیدم که ناگاهان کنارم تهی گرداند از بستان عبهر
چو ازمن بگسلد کی بینمش باز کی آید این گذشته رنج را بر
فرو بارد ابر از دیدگانم بر آن خورشید کش بالا صنوبر
همی بگریستم تاز آب چشمم چو روی یار من شد روی کشور
چو روی یار من شد دهر گوئی همی عارض بشوید ز آب کوثر
بکردار درفش کاویانی بنقش وشی و کوهی سراسر
بپوشیده اباس فرودینی بیفکنده لباس مه آذر
گل اندر بوستان بشکفیده بسان گلستان باغ پر بر
تو گوئی هریکی حور بهشتیست بدست هر یك از یاقوت مجمر
بصد گونه نگار آراسته باغ بنقش و شی و نقش مسطر
بکاخ میر ما ماند بخوبی کسا ده بر همه آزادگان در

سحرگاهان که بادنرم جنبد / بجنباند درخت سرخ و اصفر
تو پنداری که از گردون ستاره / همی باریده بر دیبای اخضر
نگار اندر نگار و لون در لون / هزاران در شده پیکر بپیکر
ز یر دیبه سبز [1]بدرا ینك / ترنج سبز و زرد ازبار بنگر[1]
یکی چونحقه‌ای‌اززرخفچه‌است / یکی‌جون بیضه ای بینی زعنبر
بنفشه زیر و زیر شاخ سوسن / چو بر دیبای زنگاری مزمر
بشاد روان شهر آزاد مانـد / که اسکندر برو پاشید گوهر
درخت سبز تازه شاه‌وشبگیر / که ماه از بر همی تابد برو بر
درفش میر ابو سعد ست گوئی / فروزان از سرش بر تاج گوهر
بگیتی زآب وآتش تیزتر نیست / دوجانندو دوسلطان ستمگر[2]
ترا سیمرغ و تیر گز نباید / نه رخش جادو و زال فسونگر
گرو زفتی بجای حید ری کرد / برزم شاه گردان عمرو وعنتر[3]
نه زآهن درع بایستی نه دلدل / نه سرپایانش[4] بایستی نه مغفر
یکی زردشت وارم آرزویست / که پیشت زندرا برخوانم از بر
بآب گرم در مانده است پایم / چو درزرفین درانگشت‌ازهر[5]

(۱) این دو بیت در لباب‌الالباب نیز آمده است (۲) این دو بیت در کتاب المعجم آمده (۳) ازین بعد اشعاری است که درفرهنگها ضبط کرده اند (٤) سرپایان بمعنی دستار وعمامه است
(٥) زرفین و رامین بمعنی حلقه ایست که برچهار چوب در گذارند و زنجیر دررا برآن اندازند واین بیت اشاره بداستی است که ازهراز اجداد مادری یعقوب بن لیث سیزرا بیه و بحماقت معروف بوده و بهمین جهة اورا ازهر خرمی میخوانده اند و ازجملهٔ حماقتهای او آن بود که انگشت وی در زرفین در ماند و نمی توانست بیرون آورد

عدورا از تو بهره غل و زنجیر ولی را از تو بهره تاج وپرگر [1]

گذشته ازین ابیات این ۷۷ بیت نیز از اشعار دقیقی در فرهنگها بشاهد لغات آمده است :

درکلمهٔ افدستا بمعنی ستایش :

جز از ایزد توام خداوندی کنم از دل بر تو افدستا

درلغت اژدرها بمعنی اژدها :

یکی صمصام اعدا کش عدو خواری حواژدرها

که هرگز سیر نبود وی ز مغز و از دل اعدا

در کلمهٔ افرنگ بمعنی زیبائی و نکوئی :

فرو افرنگ از تو گیرد دین منبر از خطبهٔ تو آراید

در لغت آهون بمعنی نقب و سمج وسمجه :

حور بهشتی گرش ببیند بی‌شك خواهد اندر زمین سپردآهون

درکلمهٔ بامس بمعنی پای بسته و بیچاره که در مقام سود بیند و اندر شدن و راه نشناسد :

خدایگانا بامس‌بشهر بیگانه فرون ازین‌نتوانم نشست‌دستوری

درلغت بون که همان بن باشد :

موج کریمی برآمد از لب دریا ریگ همه لاله گشت زسر تابون

در کلمهٔ بر روشنان بمعنی امت که در فرهنگها بخطا بیشتر پرپروشان ضبط کرده اند وظاهراً این کلمه مشتق از روشن یعنی روش ست و بر روشن یعنی کسیکه بروش کسی رود و پیرو او باشد :

---

(۱) برگر طوق مرصع باشد که برگردن خود یا برگردن اسب اندازند

شفیع باش برشه مرا بدین – چو مصطفی بر دادار برروشنانرا

در لغت پروا بمعنی فراغت و آرام :

ابوسعد آنکه در گیتی بدو بربسته شد دلها
مظفر آنکه شمشیرش ببرد از دشمنان پروا

درکلمهٔ پالاپال بمعنی سخت پاینده وسیال :

بفر وهیبت شمشیر تو قرار گرفت – زمانه‌ای که پرآشوب بودو پالاپال

در لغت تاره بمعنی تار :

لباس عمر او را باد دایـم – ز دولت پود و از اقبال تاره

درکلمهٔ جناك بمعنی حظیرهٔ گوسفند وچهار دیوار سرگشاده واین بیت نسخهٔ دیگر هم دارد که خواهد آمد :

خدنگش بیشه‌برشیران کندتنگ – کمندش دشت بر گوران جناکا

در لغت خاتوله بمعنی مکر وحیله و دغا ودوبینی و دو دلی :

گر به خاتوله خواهی آوردن – آن جه حیله‌است‌وتنبل و دستان

درکلمهٔ اپارده بمعنی‌تفسیر جملهٔ پازند وخرده بمعنی تفسیراجزای پازند و گویا مراد خرده اوستا باشد :

ببینم آخر روزی بکام دل خودرا – گهی اپارده خوانم شها گهی خرده

در کلمهٔ خوی بمعنی ترك :

سیاوخشست پنداری میان شهر و کوی اندر
فریدونست پنداری میان درع و خوی اندر

در لغت ربون بمعنی پیش مزد و پیش بها و بیعانه :

ای خریدار من ترا بدو چیز – بدول وجان‌ومهر داده ربون

درکلمهٔ زر بمعنی پیر فرتوت :

همان نوبهار آید وتیرماه　　　جهان گاه‌برناشودگاه زر

در لغت‌سان بمعنی سنگ نرم که کارد و تیغها بر آن تیز کنند :

خورشید تیغ‌تیز ترا آب میدهد　　　مریخ‌نوك‌نیزه‌أت‌برسان‌زندهمی

در کلمه شخاید از فعل شخاییدن بمعنی ریش کردن‌وخراشیدن:

صورت‌خشمت ارزهیبت خویش　　　ذره ای را بدهر بنماید

خاك دریا شود بسوزد آب　　　بفسرد آفتاب و بشخاید

درلغت شجام بمعنی سرمای سخت :

سپاهی که نوروز گرد آورید　　　همه نیست گردش بنا گه شجام

درکلمهٔ فکز بمعنی دود کش :

زبس که آتش‌فتنه بدل‌برافروزی　　　سیاه‌روی‌وغلطی‌حوفکزآتشدان

درلغت فغاك بمعنی ابله و نادان و بی‌عقل و حرامزاده :

آن‌کت‌کلوخ‌روی‌لقب‌کردخوب‌کرد　　　زیرا اقب گران نبود بردل فغاك

درلغت فرزام بمعنی سزاوار :

مکن ای روی نکوزشتی باعاشق‌خویش
کز نکو روئی زشتی نبود فرزاما

درکلمهٔ کبد بمعنی احام و ماده‌ای که با آن احیم کنند :

ازآنکه‌مدح‌تو‌گویم‌درست گویم وراست
مرا بکار نیاید سریشم و کبدا

درلغت‌کلات بمعنی دهی بر بلندی یا قلعه ای و گویا کلمهٔ قلعهٔ تازی معرب آنست :

. تیر تو از کلات فرود آورد هزبر   تیغ تو از فرات برآرد نهنك را

در کلمهٔ کرکر بمعنی آفریدگار و پروردگار :

چو بیچاره گشتند فریاد جستند   برایشان ببخشود دادار کرکر

در کلمهٔ کرزمان بمعنی عرش و آسمان :

مه و خورشید با برجیس و بهرام   زحل با تیر وزهره با کرزمان

همهٔ حکمی بفرمان تو رانند   که ایزد مر ترا دادست فرمان

درلغت کمانه بمعنی کاریز کن :

چنانکه چشمه پدید آورد کمانه ز سنگ

دل تو از کف توکان زر پدید آرد

درلغت کراید از فعل کرایستن و کراییدن بمعنی میل کردن و یازیدن :

تیزهش تا نیازماید بخت   بچنین جایگاه نگراید

در کلمهٔ مای بمعنی جانور خزنده :

برفت یار و رهی ماند دربیابانی   که حد آن نشناسد بجهد جادوی مای

درلغت ماردی بمعنی سرخ :

خروشان و کفك افکنان وسلاحش   همی ماردی گشته وخنگش اشقر

در کلمهٔ نوده بمعنی نبیره و فرزند زاده :

ای سر آزادگان و تاج بزرگان   شمع جهان و چراغ دوده و نوده

درلغت وخشور بمعنی پیامبر و پیمبر و پیغامبر و پیغمبر ونبی و رسول و در کلمهٔ کندا بمعنی حکیم و فیلسوف ودانا ومنجم :

یکی حال از گذشته دی یکی از نامده فردا

همی گویند پنداری که وخشورند یا کندا

در کلمهٔ هژیر بمعنی نیکو و نغز :

ای فخر آل اردشیر ای مملکت را ناگزیر
ای همچنان چون جان‌وتن آثاروافعالت‌هژیر

درلغت هزاك بمعنی ابله و زبون و نادان :

که یارداشت بااوخویشتن‌راست نبـاید بود مردم را هـزاکا

در کلمهٔ هال بمعنی آرام و قرار :

گمان مبرکه مرا بی تو جای هـال بود
بجز تو دوست کرم خون من‌حلال بود

در لغت آغالش از فعل آغالیدن بمعنی‌بخصومت‌افکندن‌وتحریض بجنگ کردن :

خویشتن پاك دار وبی پرخاش رو بآغالش اندرون مخراش

در کلمهٔ اژدهاك که همان ضحاك باشد :

ایا شاهی که ملك تو قدیمست نیایت برده تخت از اژدها کا

در لغت رخشا أز فعل رخشیدن بمعنی رخشان :

جمال گوهر آگینت چو زرین قبلهٔ ترسا
کمربمیان زر اندر چنان چون زربودرخشا

در کلمهٔ فراخا بمعنی فراخی :

شادیش بادچندانك اندر جهان فراخا
او با نشاط و شادی با رنج ودرد اعدا

درلغت همانا :

دلت همانا ز ازکار معصیت دارد بآب توبهٔ خالص بشویش ازعصیان

در کلمهٔ شکیبا وشیدا :

دل برد و چون بدانست کم کرد ناشکیبا
بگریخت تا چنینم دیوانه کرد و شیدا

درلغت قسطا نام حکیم یونانی پسر لوقا که گویند کتابی در آتش پرستی نوشته بود :

و آن حرفها خطای کتاب او گوئی حروف دفتر قسطا شد

درکلمهٔ نغوشا که لغت نویسان گویند ازمذهب گبرکان بوده ولی ظاهرا مراد یکی از طبقات مانویانست که تازیان آنرا سماعین ترجمه کرده اند و گویا اصل این کلمه ازفعل نیوشیدن و نغوشیدن بمعنی شنیدن باشد و نغوشا و نغوشاك از همین ماده و بمعنی نیوشا و نیوشا گست :

تأویل کرد دانا از مذهب نغوشا از زرد هشت گوید استاد پیش دانا
باز آمدندو گفتند آن امتان موسی کایزد بدآن‌نه‌موسی بر کوه‌طورسینا

درلغت‌فرهخته بمعنی ادب گرفته از فعل فرهختن :

ای دل زو بهر حدیث میآزار کان بت فرهخته نی نو آموزست

در کلمهٔ هرمز که اورمزدوزاوش وبرجیس‌وستارهٔ مشتری‌باشد :

بدم لشکرش ناهید و هرمز بپیش لشکرش بهرام و کیوان

درلغت غمزه بمعنی رعنائی حشم و بر هم زدن چشمك :

بتی کز غمزه‌اش سندان کند گذاره
دلم بمژگان کردست پاره پاره

در کلمهٔ چشم آلوس بمعنی نگریستن بگوشهٔ چشم :

کبوس ترا بگیرند بچشم آلوس بسان فرخ شبها امیر روزعزیز ؟

در لغت کیوس بمعنی کژ و کج :

بجز برآن صنمم عاشقی فسوس آید — که‌جز برآن رخ‌اوعاشقی کیوس‌آید

در کلمهٔ فرابسته بمعنی زیادت :

ای جای جای کاسته بی خوبی — باز از تو جای جای فرا بسته

درلغت فرسته از فعل فرستادن بمعنی فرستاده و رسول :

ای خسروی که نزد همه مهتران دهر

برنام و نامهٔ تو نواو فرسته بود

در کلمهٔ ماغ بمعنی مرغی سیاه‌گون که درآبگیر ها باشد :

ای‌خسرو مبارك یارا کجا بود — جائی که باز باشد پرید ماغ را

درلغت فروغ بمعنی شعاع و پرتو :

برافروز آذری‌ایدون که‌تیغش بگذرد از یون

فروغش از بر گردون کند اجرام را اخگر

در کلمهٔ آیفت بمعنی حاجت و نیاز :

ناسزارا مکن‌آیفت که‌آبت بشود — بسزاوارکن آیفت که‌ارجت‌دارد

درلغت خباك بمعنی حظیرهٔ گوسفندوچهار دیوار سرگشاده و این بیت نسخهٔ دیگرهم دارد که گذشت :

زکلکش‌بیشه برشیران‌قفص شد — کمندش دشت برگوران خباکا

در کلمهٔ کراك که‌مرغیست سیاه وسپید چون خطاف ودم درازدارد و بر کنار آب نشیند ودم‌را بلرزاند و دم‌جنبانك گویند :

چنان اندیشد او ازدشمن خویش — که باز تیز چنگال از کراکا

درکلمهٔ نفام بمعنی گردناك و تاریك و تیره‌گون و زشت نمای :

نخیزد یکی تند گرد از میان که روی اندرآن گرد گردد نفام

در لغت گوزن بمعنی گاو کوهی :

شیر گوزن و غرم را نشکرد چو نانك تو اعدات را بشکری

در کلمهٔ شیهه بمعنی بانگ اسب و شیر که از نشاط کنند :

میدانت حربگاهت و خون عدوت آب
تیغ اسپر غم و شیهٔ اسبان سماع خوش

در لغت برهون بمعنی دایرهٔ پرگار :

آنچ بعلم تواند رست گر آن را گردضمیراندرآوریش‌چوبرهون

در کلمهٔ فراورن بمعنی ستارهٔ بیابانیان که بازپس بود :

حسودت دربد ازبهرام وفیرون نظر با تو زبرجیس وفرارون

در لغت هیون بمعنی شتر بزرگ :

چگونه یابند اعدای تو قرار کنو ن
زمانه‌چون شتری شد هیون ایشان خاد

در کلمهٔ سخون که همان سخن باشد :

ترسم‌کان‌وهم تیزخیزت روزی وهم‌همه هندوان‌بسوزدبسخون

در لغت هین که بانگ شتاباندن و بمعنی سیل هم باشد :

از کوهسار دوش برنگ می هین آمد ای نگار می آور هین

در کلمهٔ پژوه از فعل پژوهیدن بمعنی باز جستن:

ای امیر شاهزاده خسرو دانش پژوه
تا پژوهیده سخن را طبع تـدبیر آن بود

در کلمهٔ پاذ افراه بمعنی باد افراه و باد افره و باد فره و کیفر و عقوبت :

بجای هر بدی پاداش نیکی بجای هر بـدی پاذافراهی

در لغت گراه بمعنی گرای از فعل گرائیدن وگرایستن:

آنك گردون را بدیوان برنهاد و کار بست

وآن کجا بودش خجسته مهر اهریمن گراه

درکلمهٔ گزاید از فعل گزائیدن و گزیدن بمعنی گزند کردن :

کیست کش وصل‌لو ندارد سود کیست کش فرقت تو نگزاید

در لغت کی لقب بزرگترین پادشاهان و ملکان :

کی کردار براورنگ بزرگی بنشین هی‌گردان که‌جهان یاوه وگردانستا

درکلمهٔ ویذا بمعنی کم شده :

امیرا جان شیرین بر فشانم اگر ویذا شود یك بارگـی عمر

در لغت اورمزد بمعنی روز اول پارسیان ونام مشتری :

بهرامی آنکه که بخشم افتی بر گـاه اورمزد در افشانـی

در کلمهٔ ناهید بمعنی ستارهٔ زهره :

ناهید چون عقاب ترا دید روز صید

گـفتا هرون از بند شد رهـ (؟)

درلغت خشنشار بمعنی مرغی بزرگ آبی تیره‌گون که سرسپید دارد:

از آن کردار کو مردم رباید عقاب تیز بربایـد خشنشار

درکلمهٔ کش بمعنی نازان و شادان :

فتنه شدم بر آن صنم کش بر خاصه بدان‌دونرگس دلـکش‌بر

درکلمهٔ ایوان بمعنی طاق و نشست‌گاه بزرگان :

ای‌منظره و کاخ برآورده بخورشید   تا گنبد گردان بکشیده سر ایوان

در لغت آفرین بمعنی دعای نیك و نفرین بمعنی دعای بد :

اکنون که ترا تکلفی گویم   پیداست بر آفرینم از نفرین

درکلمهٔ چفته بمعنی خمیده ودوتا وکـژ :

که من‌چفته‌شدم جاناوچون چوگان‌فروخفتم

گرم پدرود خواهی کرد بهتر رو که من رفتم

بجز این ۷۷ بیت که از قصاید و قطعات دقیقی در فرهنگها آمده دو بیت از شاه نامه او را هم ضبط کرده اند یکی این بیت آغاز شاه نامهٔ اوست که در فرهنگها بشاهد کلمهٔ رخت بمعنی بنگاه و بنه و رحل آورده اند [۱] :

چو گشتاسب‌را داد لهراسب تخت   فرو آمد از تخت و بربست رخت

ودیگر این بیتست که بشاهد کلمهٔ ویژه بمعنی خاص و خالص آمده :

سپه را زبد ویژه او داشتی   برزم اندرون نیزه او کاشتی

واین بیت در شاهنامه [۲] چنین آمده است :

جهان از بدان ویژه او داشتی   برزم اندرون نیزه او داشتی

بجز این ۱۲۰۹ بیت که از اشعار دقیقی در منابع مختلف ثبت شده است در لباب‌الالباب پنج بیت از قصیده ای جزو اشعار او آمده که مطلع آن اینست :

ای ابر بهمنی نه بچشم من اندری   دم زن زمانکی و بیآسای‌وکم گری

و این قصیده که از شاهکارهای معروف فرخی سیستانیست قطعاً

---

(۱) شاهنامهٔ چاپ بروخیم ج۶ ص۱۴۹۶ بیت ۱٤

(۲) چاپ مزبور ج۶ ص۱۵۰۷ بیت ۱۹۶

ازوست و بمدح سلطان محمدبن محمود غزنوی سروده وبهیچوجه بدقیقی مربوط نیست. دیگر قطعه‌ای معروف که از ابو طیب محمدبن حاتم مصعبی صاحب دیوان رسالت سامانیانست ودر تاریخ بیهقی صریحاً بنام اوآمده و پیش ازین در مجلد دوم این کتاب در صحیفهٔ ٤٩٥ آورده ام در مجمع‌الفصحاء بنام‌وی ثبت‌شده است و اسناد آن نیز بدقیقی درست‌نیست.

٤٢ ـ ابوعبدالله محمدبن‌حسن معروفی بلخی‌نیز ازشعرای‌سامانیان بوده و اورا مداح ابوالفوارس عبدالملك‌بن نوح بن نصربن احمد سامانی (۳٤۳ـ۳٥۰) دانسته‌اند (رجوع کنید بلباب‌الالباب ج ۲ ص ١٦ و مجمع‌الفصحاء ج۱ ص ٥۰٥). ظاهرا وی‌بارودکی نیز معاشر بوده زیرا که قطعاً زمان وی را میبایست درك کرده باشد واگهی این شعر که ازوست اشاره‌ای بدین معنی‌است[1]:

از رودکی شنیدم سلطان شاعران   کاندر جهان بکس مگرو جز بفاطمی

گذشته از هشت بیت اشعار او که در لباب‌الالباب و مجمع الفصحاء آمده این قطعه بنام او درکتاب المعجم[2] آمده است:

این دل مسکین من اسیر هوا شد   پیش‌هزاران‌هزارگونه بلاشد
جادوکی بند کردو حیلت برما   بندش برما برفت‌وحیله‌رواشد
حکم قضا بود وین قضا بدلم بر   محکم ازآن شدکه یاریارقضاشد
هرچه بگویم زمن‌نگرکه نگیری   عقل‌جداشدزمن که‌یار جداشد

و نیز این قطعه در همان‌کتاب[3] بنام اوست:

---

(۱) لباب‌الالباب ج۲ ص٦   (۲) چاپ طهران ص ۱۰٥

(۳) ص ۲۲۰

آواز تو خوش‌تر بهمه روی نزدیك من ای لعبت فرخار
زآواز نماز بامدادین در گوش غمین مردم بیمار

و نیز این بیت درهمان کتاب[1] بنام او آمده :

سیه‌چشم معشوق وآن ابروان ببردند جان و دلم هردوان

هم این‌بیت‌درآن‌کتاب[2] بنام اوست :

بارخدا بعبدلی را چه بود کز پس پیران سر دیوانه شد

این بیت نیز ازوست که در کتاب یتیمة‌الدهر[3] آمده است :

خون‌سپید بارم بردورخان زردم آری سپید باشد خون دل مصعد

بجزاین‌ابیات درفرهنگهانیز بیتی چند ازسخنان معروفی‌آورده‌اند بدین گونه :

درکلمهٔ شست بمعنی آهنی تیز وکژ که بدان ماهی گیرند :

من شست بدریا فرو فکندم ماهی برمید و برد شستم

در لغت بسته بمعنی حریر چند رنگ :

از نقش و از نگار همه جوی و جویبار
بسته حریر دارد و وشتی معمدا

درکلمهٔ علج بمعنی گرهیکه آسان نگشاید :

ای‌آنکه عاشقی بغم اندر غمی شده دامن بیابدامن من غلج بر فکن

در لغت زونج بمعنی ولکانه و عصیب :

همی زآرزوی کیرخواجه را گرخوان
بجز زونج‌بباشد خورش بخوانش‌بر

---

(۱) ص ۱۸۲ (۲) ص ۲۳۰ (۳) چاپ دمشق ج۳ـص ۱٦٤

در کلمهٔ آسغده بمعنی هیزم نیم سوخته و نیم سوز :

ایستاده میـان گرمابـه همچو آسغده در میا ن تنور

در لغت کاژ بمعنی احول و کلیك و کوژ وچپ :

بیك پای لنگ وبیك دست شل بیك چشم کوژ و بیك چشم کاژ

درکلمهٔ کلاژه بمعنی کلاغ پیسه :

چو کلاژه همه دزدند و ربایند چو خاد

همه چون بوم بدآغال و چو دمنه همه سال

در لغت سپاسه بمعنی اطف و این بیت را بنام معزی هم نوشته‌اند ولی پیداست که تحریفی از معروفیست :

وز آن پس که بد کرد بگذاشتم بـدو بر سپاسه نینـدا شتـم

درکلمهٔ شبشت بمعنی گران:

حاکم آمد یکی بغیض و شبشت ریشکی گنده وپلیدك و زشت

در لغت خنجك درختی که در کوه بود و آنرا بتازی حبة‌الخضراء خوانند :

یادت آور پدرت را که مـدام که تبنگش بدی و که خنجك

درکلمهٔ ترفند بمعنی محال و دروغ و زرق و این بیت را هم بنام معزی نوشته اند ولی پیداست که تحریف شده :

آ ر ی چو سخن های جفای تو شنود م

در گو ش نگیرم سخن یافـه و ترفند

درلغت پل بمعنی پاشنهٔ پای :

همیشه کفش وپلش را کفیده بینم من
بجای کفش و پلش دل کفیده بایستی

در کلمهٔ شیم بمعنی ماهی سفید که در جیحون فراوانست و این بیت در مجمع‌الفصحاء نیز جزو قطعه ای بنام او آمده :

باده بر ساعدش از ساتکنی سایه فکند
گفتی از لاله پشیزستی بر ماهی شیم

در لغت بخسان از فعل بخسایدن بمعنی از غم و درد فراز هم ترنجیدن :

ای ترك بحرمت مسلمانی   کم بیش بوعده‌ای‌بنخسانی

در کلمهٔ خستوانه بمعنی پشمینه‌ای که موی از آن آویخته باشد :

نگر زسنگ‌چه‌مایه‌بهست‌گوهرسرخ   زخستوانه‌چه مایه بهست شوشتری

درلغت بیاستو بمعنی دهان دره وهاك :

بیاستو نبود خلق را مگر بدهان   ترابکون بودای‌کون‌بسان‌دروازه

در کلمهٔ پیشگاه بمعنی فرشی که درپیش خانه افگنند :

همه کبر و لافی بدست تهی   بنان کسان زنده ای سال وماه
بدیدم من آن خانهٔ محتشم   نه نخ دیدم آنجا و نه پیشگاه
یکی زیغ دیدم فگنده درو   نمد پاره‌ای ترکمانی سیاه

درلغت دیوپای بمعنی کارتنه وعنکبوت و این بیت بنام عنصری هم آمده است :

زبالا فرولست ریشش رشی   تنیده دروخانه صد بد پای

در کلمهٔ شور بمعنی بهم آمیخته و شورانیده و این بیت نیز جزو

آن قطعه ایست که در لباب‌الالباب و مجمع‌الفصحاء آمده است و باید بر آن افزود :

نیك . . . بپرسید مرا گفتا دوست غالیه دارد شوریده بما سورهٔ سیم

در لغت ز بیان بمعنی زیبا و خوب :

آن نگار پری رخ زبیان خوب گفتار ومهتر خوبان

در کلمهٔ کبه بمعنی محجمهٔ حجامان :

بمکد دانم خواجه بمکد کیرتوکوش‌چون‌کبه‌مکد مزوکرا ؟

درلغت ملازه بمعنی لهات وحلقوم و غبغب :

در جهان دیده ای ازین جلبی کده ای بر مثـال خرطومی

در کلمهٔ یا آورنجن بمعنی خلخال و پای اورنجن وپای‌رنجن :

زیبا اورنجن آن سرو آزاد بگل درمانده پای سرو آزاد

درلغت دست فال بمعنی آغاز و ابتدای سودا :

دستفالی که جود او کرده گرد از بحر وکان بر آورده

در کلمهٔ گاه بمعنی تخت و اورنگ:

زگنجه‌چون‌بسعادب‌نهادروی‌براه فلك‌سپردبدوگنج‌وملك‌وافسروگاه

در کلمهٔ نوا بمعنی رونق و نکوئی حال :

آن رفتن و آمدن کجا شد کاری بنوا حه بی نوا شد

در لغت یارستن بمعنی توانستن و یارا داشتن :

ز تو یارستن این کار دور ست نه اندك دور بل بسیار دورست

ازین‌ابیات معلوم میشود که معروفی مثنویاتی‌حندداشته‌است . از طرف دیگر گویا معروفی بلخی در سیستان بوده و از شاعران دربار امیر

ابواحمد خلف‌بن‌احمد امیر معروف خاندان صفاریان بوده که از حدود ۳۴۴ تا ۳۹۹ که در گذشته حکمران سیستان از جانب سامانیان‌بوده است زیرا که درکتاب امثال و حکم تألیف آقای علی‌اکبر دهخدا [۱] این حکایت دربارهٔ وی آمده است:

«گویندروزی امیر خلف‌السجزی بشکار رفته بود و بر شکل‌ترکان کلاه کج نهاده و سلاح بربسته، تا گاه از حشم جدا افتاد. مردی را دید دراعه بسته و برخری سیاه نشسته، امیر بر وی سلام کرد.

آن مرد جواب داد. امیر پرسید: از کجائی؟ گفت: از بلخ. گفت: کجا میروی؟ گفت: بسیستان، بنزد امیر خلف، که شنیده‌ام او مردی کریمست و من مردی شاعرم و نام من معروفیست، شعری گفته‌ام، چون دربارگاه او برخوانم از انعام او نصیب یابم. گفت: آن قصیده بر خوان، تا بشنوم. چون برخواند گفت: بدین شعر چه طمع می‌داری؟ گفت: هزاردینار. گفت: اگر ندهد؟ گفت: پانصد دینار. گفت: اگرندهد؟. گفت: صددینار. گفت: اگرندهد؟ گفت: [آنگاه تخلص شعرخودبنام‌خرك سیاه خودکنم]. امیر بخندیدوبرفت. چون‌بسیستان آمد معروفی بخدمت او آمد و شعر ادا کرد. امیر را بدید و بشناخت، اما هیچ نگفت و چون قصیده تمام بخواند امیر پرسید که ازین قصیده چه‌طمع داری‌ازمن؟گفت:هزاردینار. گفت: بسیارباشد. گفت: پانصددینار. امیرهم‌چنیین‌مدافعت میکرد، تابصدبرسید. امیرگفت: بسیارباشد گفت: یا امیرخرك‌سیاه‌بردرست. امیرخلف‌بخندیدووررا انعامی‌نیکوبدادواین گفته

(۱) چاپ طهران ۱۳۱۰ ج ۲ ص ۷۳۳

مثل شد که : خرك سیاه بردرست . . . . حاشیهٔ احیاء العلوم خطی » .

۴۳ ـ ابومحمد بدیع‌بن محمدبن محمود بلخی ، مؤلف مجمع الفصحاء [۱] نام وی را محمدبن‌محمود بلخی دانسته و تخلص اورابدایعی بلخی ضبط کرده و از شاعران زمان سلطان محمود غزنوی شمرده و منظومهٔ راحة‌الانسان یا پندنامهٔ انوشیروان راکه قطعاً پس از عنصری درحدود قرن پنجم سروده شده است باو نسبت داده ولی قطعاً وی از شاعران دورهٔ سامانیان و مداح امیر ابویحیی طاهربن‌ابوالعباس فضل‌بن ابوبکر محمدبن ابوسعد مظفربن محتاج چغانی بوده است که پیش ازین ذکر او گذشت [۲] و منجیك ترمدی و لبیبی نیز مداحان او بوده‌اند .

این امیر ابویحیی طاهربن فضل که کنیت او را گویا بخطا ابو المظفرهم نوشته‌اند در ادبیات فارسی معروف ترین‌امیرخاندان چغانیان و یا آل محتاجست زیراکه خود نیزشعرفارسی میگفته‌است. نام ونسب‌و کنیت‌اورابخطاابوالمظفرطاهر بن‌ابوالفضل‌بن‌محمدمحتاج‌ومحمدبن‌مظفربن محتاج و طاهربن ابوالفضل محمد هم‌ضبط کرده‌اند وگفته‌اند که در زمان سلطان محمود در بلخ حکمرانی داشته و این نکته درست نیست ، زیرا که وی در ۳۷۷ درگذشته وقطعاً ازامرای پیوسته بخاندان سامانی بوده است . رجوع کنید بلباب‌الالباب ج۱ ص ۲۷ ـ ۲۹ و مجمع‌الفصحاء ج ا ص ۳۷-۳۸ . درلباب‌الالباب و مجمع‌الفصحاء ۲۲ بیت از اشعار او ثبت شده‌است ، از آن جمله این قطعه است که بیت دوم آن از منابع دیگر بدست میاید :

---

(۱) ج۱ ص۱۷٤ (۲) رجوع کنید بصحیفهٔ ۱۲٦٤ این کتاب

چرا باده نیاری ماهرویا که بی می صبر نتوان بر قلق بر
بده باده بیاد ماهروئی که بی وی صبر نتوان در خلق بر
بنرگس ننگری تاچون شکفته است چو رومی جام بر زرین طبق بر

واین رباعیست که بیت اول آن درلباب الالباب آمده و بیت دوم از مأخذ دیگر فراهم میشود :

دلدار منا ترا صدف خواهم کرد آخر بمدارات بکف خواهم کرد
یا آنکه ترا بمهر خود رام کنم یا عمر بعشق تو تلف خواهم کرد

گذشته ازین اشعار درفرهنگها نیز چند بیتی ازین امیر معروف بدستست که در آنجا نام وی را طاهر فضل نوشته اند و آن ابیات اینست :

درلغت جلویز بمعنی شرطه و غماز :

روا نبود بزندان و بند بسته تنم اگر نه زلفك مشکین او بدی جلویز

در کلمهٔ فاش بمعنی پراکنده و آشکار :

فاش شد نام من بگیتی فاش من نترسم زجنگ و زیر خاش

درلغت نیرنگ بمعنی فسون و افسون وسحر :

نادان گمان بری و نه آگاهی از تنبل و عزیمت و نیرنگش

در کلمهٔ نموشه از فعل نیوشیدن بمعنی گوش بسخن داشتن و بگلو گریستن :

اشک باریدو پس نموشه گرفت باز بفزود گفتهای دراز

درلغت چکاذ بمعنی هباك و کلال و میان سرو فرق وتارك :

گر خدورا بر آسمان فکنم بی گمانم که بر چکاذ آید

اما اشعار ابو محمد بدیع بن محمدبن محمود بلخی، برقطعه‌ای که

بنام او در لباب‌الالباب و بنام بدایعی بلخی در مجمع‌الفصحاء آمده و در سفینه‌ای بنام منجیك هم دیده‌ام، از سفینه ها اشعاری افزوده میشود و نسخهٔ کامل آن بدینگونه است :

هوا روی زمین را شد مطرز
بصافی آب دریا نی بقرمز

نفیر ابر فروردین بر آمد
فتاد اندر سپاه گل هزاهز

زرنگ راغ رنگ حله حیران
ز بانگ مرغ بانگ رود عاجز

بدان منگر که می منعست میخور
بوقت‌الورد شب‌الراح جایز

نگاری باید اکنون خلخی زاد
برخساره بت چین رامجاهز

بمیدان نشاط اندر خرامد
نبشته برقدح هل من مبارز

بیاد سید حران عالم
ابوالیحیی الذی یحیی‌به‌العز

ببستان فضایل ها مهنب
بمیزان بدیهستان ممیز

همیشه نام اورا آفرین جفت
همیشه عرض اورا مال محرز

مگردای چرخ گردان جز بنیکی
بدین رستم دل حاتم جوایز

همه امرش بکام دل روان باد
همه آهنگ اورا دهر موجز

بقای او بمعنی قول باری
بقای دشمنان چون بیت راجز

هفت نیشابوری در مصرع دوم بیت سوم مراد هفت شاعر بوده اند که از نیشابور برخاسته‌اند ولی از شاعرانی که پیش از منوچهری یا در عصر او از مردم نیشابور بوده‌اند بجز ابوالمظفر نصربن محمد استغنائی نیشابوری و خبازی نیشابوری و رافعی نیشابوری و رفیع‌الدین نیشابوری و شاعر نیشابوری دیگری که در تاریخ بیهقی نام او آمده است دیگر شاعری در کتابها نیافتم .

۴۴ ـ ابوالمظفر نصربن محمد استغنائی نیشابوری ازشاعران قرن چهارم و معاصر سامانیان وآل بویه بوده وبیش ازین ازاحوال او اطلاعی نیست . رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۲۳ و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۸۸ .

در فرهنگها ذکری از شاعری هست که گاهی نام اورا اشامی جویباری و گاهی اشنی جریباری نوشته اند و در کلمهٔ موبد این شعر را بنام او آورده اند :

زاردیبهشت روزی ده رفته روز شنبد
قصه فگند زی ما باده بدست موبد

و احتمال میرود که اشامی و اشنائی تحریفی از همین کلمهٔ استغنائی باشد .

۴۵ ـ خبازی نیشابوری نیز ازشاعران دورهٔ سامانیانست و مؤلف مجمع الفصحاء رحلت وی را بسال ۳۴۲ نوشته است و در چهار مقالهٔ نظامی عروضی هم نام وی جزوشاعران آل سامان آمده . رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۲۷ ومجمع الفصحاء ج ۱ ـ ص ۱۹۹ . درفرهنگها درکلمهٔ خربیواز بمعنی مرغ شب پر وشب پاره این بیت بنام خباز قاینی آمده است که احتمال میرود همین خبازی باشد :

نکنی هیچ کار روز دراز کار تو شب بود چو خر بیواز

۴۶ ـ رافعی نسابوری تنها درچهارمقالهٔ نظامی عروضی[۱] درجزو شاعران ملوك طبرستان پس ازقمری گرگانی و پیش از کفائی گنجه‌ای

(۱) چاپ اوقاف گب ص ۲۸

نام او آمده و از همین جا پیداست که وی از شاعران پایان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم بوده است. رافعی نیشابوری دیگری بوده است از شاعران قرن ششم که شرح احوال واشعار او در مجمع الفصحاء[1] هست وهرچند که مؤلف مجمع الفصحاء وی را معاصر محمود غزنوی و حسن میمندی و مداح ایشان دانسته ولی بخطا رفته است و این خطا از آنجاست که در میان اشعار او مدایحی بنام عمید محمود و ابوالوفا حسن هست و عمید محمود را سلطان محمود غزنوی و ابوالوفا حسن را ابوالقاسم احمدبن حسن میمندی وزیر او پنداشته است و قطعاً این رافعی در قرن ششم میزیسته چنانکه مولف المعجم[2] شعری از معزی آورده و پس از آن شعری از رافعی و گوید که این مضمون را از معزی برده است و بدین قرار پس از معزی بوده است چنانکه دریکی از قصاید او نیز نام ابن الجهیر آمده که مراد فخرالدوله ابونصر محمدبن محمدبن جهیر وزیر معروف القائم بامرالله در قرن ششم بوده باشد، پس دو رافعی نشابوری بوده اند: یکی در قرن چهارم از شاعران ملوك طبرستان که شعری ازو بدست نیست و دیگر در قرن ششم که پس از معزی آمده است.

۴۷ ـ رفیع الدین نیشابوری، تنها در مجمع الفصحاء[3] ذکر او و دوبیت شعر او هست که از تذکرهٔ عرفات العاشقین برداشته و از شرحی مختصر که دربارهٔ وی نوشته معلوم میشود که از شاعران اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بوده است.

---

(۱) ج ۱ ص ۲۲۰-۲۲۱ (۲) چاپ طهران ص ۳۴۲ (۳) ج ۱ ص ۲۳۴

۴۸ ـ دیگر از شاعران نیشابوری این دوره شاعریست که ابو الفضل بیهقی در تاریخ مسعودی (۱) ذکر ازو میکند و نام اورا نمی برد و در واقعهٔ کشته شدن حسنك گوید: «یکی از شعرای خراسان نیشابوری این مرثیه بگفت اندر مرگ وی و بدین جای یاد کرده شد:

بیرید سرش را که سران را سر بود   آرایش ملك و دهر را افسر بود
گر قرمطی و جهود و گر کافر بود   از تخت بدار بر شدن منکر بود

و چون حسنك را در روز چهارشنبهٔ ۲۷ صفر سال ۴۲۲ دار زده‌اند معلوم می‌شود که این شاعر نیشابوری در آن زمان می زیسته‌است.

دو شاعر نیشابوری دیگر که منوچهری اشاره میکند معلوم نیست که بوده اند.

سه طوسی درمصرع دوم بیت سوم مراد حکیم ابو القاسم فردوسی وابونصر علی بن احمد اسدی طوسی وسومی شاید مقصود دقیقی باشد که اورا برخی طوسی دانسته‌اند.

۴۹ ـ ابو القاسم فردوسی طوسی با آنکه بزرگترین شاعر ایران و یکی از مردان بزرگ تاریخ کشورماست احوال وی بدقتی که میبایست در کتابها ضبط نشده و بهمین جهة ازاسم ونسب و کنیهٔ وی اطلاعی درست بدست نیست. نام ونسب اورا پاره‌ای ابو القاسم حسن بن اسحق بن شرفشاه نوشته اند و نام اورا برخی احمد وبعضی منصور ونام پدرش را علی واحمد ابن فرخ آورده اند. چیزی که درین میان مسلمست اینست که در قریهٔ باژ از قرای ناحیهٔ طبران دربیرون محلهٔ نوغان شهر طوس درحدود سال ۳۲۹ یعنی همان سال مرگ رودکی ولادت یافته ووی از نجیب زادگان ایران

(۱) تاریخ بیهقی چاپ طهران ص ۱۸٦ وچاپ کلکته، ص ۲۲۰ — ۲۲۱ و چاپ جدیدی که بدستیاری من درکار فراهم شدنست ص ۲۱۷

قدیم و دهقان زاده بوده و همیشه درملك موروثی خویش درهمان ده باژ زندگی میکرده و ازعایدات آن ملك می‌زیسته است و تمام اوقات خودرا بنظم شاهنامه می‌گذرانده وبهمین جهة در پایان زندگی تنگ دست شده است . ازسال ۳۷۷ درپی یافتن نسخهٔ شاهنامه بوده که آنرا نظم کند و درین زمان درحدود ٤۸ سال از عمر اومی‌گذشته ولی بواسطهٔ انقلابات خراسان و ماوراءالنهر کامیاب نشد وحتی سفری درپی این کار ببخارا کرد وناکام بازگشت تا اینکه‌سرانجام‌نسخه‌ای‌ازشاهنامهٔ‌ابومنصوری‌بدست او افتاد که‌درسال ۳٤٦ بفرمان‌ابومنصور محمدبن عبدالرزاق طوسی‌سپهسالار خراسان از جانب سامانیان‌بنثر فارسی نوشته بودند و وی خلاصه‌ای از آن کتاب رانظم کرد و در روز ۲۵ ماه اسفندار مذسال ۳۸٤ نظم‌آن را بپایان رساند و سپس درحدود سال ۳۸٦ بخواهش ابوعلی حسن بن محمدبن اسمعیل اسکافی معروف بموفق وزیربهاءالدولهٔ دیلمی و نایب او دربغداد داستان یوسف و زلیخارا بنظم آورد وپس‌از آن درعراق وجبل سفر کرد و درسالهای ۳۸۸ و ۳۸۹ درحوالی‌اصفهان درقصبهٔ‌خان‌لنجان نزد احمدبن محمدبن ابوبکرخان لنجانی حکمران آن دیار رفت و از وی مهربانی بسیار دید وهمانجا در ۲۵ محرم ۳۸۹ مطابق ۲۷ بهمن‌ماه نسخه و روایت دومی از شاهنامه را بنام او بپایان رساند و سپس بشهر خویش بازگشته و نسخهٔ سومی از شاهنامه درسنهٔ ٤۰۰ بپایان‌رسانده و آنرا نزد سلطان محمود غزنوی فرستاد و امیدوار بود که بیاری برادرش نصربن ناصرالدین سبکتکین ووزیرش‌ابوالعباس فضل‌بن‌احمد بن فضل اسفراینی از آن پادشاه صلتی بگیرد که تنگدستی پایان عمر اورا جبران

کند ولی این امید او روا نشد و سپس نسخهٔ چهارمی از شاهنامه پس از سال ۴۰۲ تمام کرده است و شاید درهمین اوان برای شکایت از عامل طوس که باوی بد رفتاری می کرده است سفری بغزنین کرده باشد وباز ناکام بشهر طوس باز گشته و سر انجام درهمان شهر درسال ۴۱۱ یا ۴۱۶ در گذشته و نزدیك نود سال عمر کرده است . تنها مطالب درستی که پس از تحقیق بسیار دربارهٔ فردوسی بدست می آید همینست و آنچه بجز این گفته اند افسانه است و بیخ وبن ندارد .

۵۰ ــ ابونصر علی‌بن احمد اسدی‌طوسی که کنیهٔ اورا ابو منصور هم نوشته اند پس از فردوسی بزرگترین شاعر حماسه سرای ایران و یکی از بزرگ ان سرایند گان نیمهٔ اول قرن پنجم است که نخست در خراسان می‌زیسته و سپس بآذربایجان و اران رفته و در شهر نخجوان بدربار ابودلف پادشاه اران راه یافته است . از آثار اسدی آنچه بدستست نخست نسخهٔ کتاب‌الابنیه عن حقایق‌الادویه تألیف ابو منصور موفق بن علی هرویست در مفردات طب که در قرن چهارم تألیف شده و اسدی نسخه‌ای ازآن بخط خود با خط کوفی بسیارجلی و خوب نوشته ودرماه شوال ۴۴۷ تمام کرده است دوم مثنوی گرشاسب نامه است که بپیروی شاهنامهٔ فردوسی برای ابودلف پادشاه اران سروده و در سال ۴۵۸ بپایان رسانده است . سوم لغت فرس معروف بفرهنگ اسدیست که خود در دیباچهٔ آن گوید بدرخواست حکیم اردشیربن دیلمسار نجمی شاعر نوشته و ظاهراً آنرا پس از نظم گرشاسب نامه وپس از سال ۴۵۸ تمام کرده زیرا که درپاره‌ای ازنسخ آن اشعار گرشاسب نامه هست . چهارم چهار

قصیدهٔ مناظره‌است که درتذکر ها بنام او ثبت کرده‌اندوروی همرفته‌شامل ۷۱ ، بیتست وآنهارا در آذربایجان و اران سروده و مدایحی ازابوالوفا نام و ابونصر خلیل‌بن احمد و منوچهربن شاور شدادی دارد نه ازسال ۴۵۶ تا ۴۸۶ درحدود شهر آنی در ارمنستان حکمرانی داشته است . پاره‌ای ازمؤلفان‌اسدی‌را استاد فردوسی دانسته‌اند وبهمین جهت خاور شناسان اروپائی کوشیده اند ثابت کنند که دو اسدی بوده اند یکی پدر که گویندهٔ مناظرات و استاد فردوسی باشد و دیگر پسر او که اسدی دوم و مؤلف گرشاسب نامه باشد ولی این نکته کاملا باطلست واینکه اسدی نامی استاد فردوسی بوده باشد بهیچوجه‌اساس ندارد و یك اسدی طوسی بیشتر نبوده است که همهٔ این آثار ازوست .

۵۱ ـ اماسومین شاعرطوسی که منوچهری‌درین قصیده نام‌می‌برد بدرستی معلوم نیست که بوده است و چنانکه گذشت ممکنست‌دقیقی باشد که برخی اورا طوسی دانسته اند .

سه‌ابوالحسن‌درهمین‌مصرع‌مراد‌ابوالحسن‌شهیدبن‌حسین‌جهودانکی بلخی شاعرمعروف و ابوالحسن علی‌بن‌الیاس اغاجی بخاری است و مراد از سومی گویا محمدبن محمد مرادی بخاریست که کنیهٔ اورا ابوالحسین و و ابوالحسن هر دو نوشته اند .

***

هم منوچهری در قصیدهٔ دیگری بدین مطلع :

گاه توبه کردن آمد از مدایح وز هجی

کز هجی بینم زیان و از مدایح سودنی

که در گلهٔ از بدخواهان و روزگار خویش گفته است بر شاعران گذشته رشک می‌برد و پس از آنکه چند تن ازسرایندگان زبان تازی را نام می‌برد شاعران پارسی زبان را که پیش‌ازو بوده اند بدینگونه یاد می کند :

بوالعلا و بوالعباس و بوسلیك و بوالمثل
آنکه آمد از نوایح و آنکه آمد ازهری
از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی
بوشکور بلخی و بوالفتح بستی هکذی

۵۲ ـ بوالعلاء که در مصرع اول بیت نخست نام می‌برد مراد ابوالعلاء ششتری از شاعران قرن چهارمست که شاعری فحل بوده و درزمان خویش بسیار شهرت داشته است ولی در تذکر ها نامی از و نیست و از اشعار وی تنها هفت بیت بما رسیده است و از آنجا پیداست که اشعار مصنوع می‌گفته است . رجوع کنید بمقالهٔ من بعنوان « ابوالعلاء ششتری » در شمارهٔ پنجم سال اول مجلهٔ شرق ـ طهران اردیبهشت ماه ۱۳۱۰ ص ۲۶۵-۲۶۸ .

اما بوالعباس مراد یا ابوالعباس عباسی و یا ابوالعباس مروزی و یا ابوالعباس فضل بن عباس ربنجنی بخاریست که پیش ازین ذکر ایشان رفت .

مراد ازبوسلیك همان ابوسلیك گرگانیست که پیش ازین شرحی دربارهٔ او گذشت .

مراد از بوالمثل نیز همان ابوالمثل بخارائیست که پیش ازین هم دربارهٔ او شرحی آورده ام .

مراد از « آنکه آمد از نوایح » در مصرع دوم بیت اول ابوعبدالله

محمدبن صالح نوایحی مروزیست که ذکر او نیز پیش ازین گذشت و وی منسوب بنوایح یکی از توابع مرو بوده است .

مراد از «آنکه آمد ازهری» ابوشعیب صالح بن محمد هرویست که دربارهٔ وی نیز پیش ازاین شرحی آمده است .

مراد از شهید در مصرع اول بیت دوم همان ابوالحسن شهید بن حسین جهودانکی بلخی شاعر معروفست که ذکر او نیز پیش ازین گذشت .

مراد از رودکی درهمین مصرع سخت پیداست که همان ابوعبدالله جعفربن محمد رودکی سمرقندیست .

۵۳ ـ اما مراد ازبوالفتح بستی درین مصرع ابوالفتح علی بن محمد ابن حسین بن یوسف بن محمد بن عبدالعزیز کاتب بستی شاعر معروف ایرانیست که بیشتر بزبان تازی شعر گفته و از جملهٔ بزرگان شعرای این زبانست و درسال ۳۶۰ در شهربست ولادت یافته و در جوانی در دربار بایتوز حکمران بست بود و چون بایتوز مغلوب سبکتکین شد بدربار سبکتکین درآمد و در ضمن با پادشاهان خراسان از آن جمله با خلف بن احمد امیر سیستان روابط داشته ولی بیشتر بخاندان غزنویان اختصاص دارد و سلطان محمود خواست وی را بترکستان فرستد و درراه در بخارا در سال ۴۰۱ در گذشت . ابوالفتح بستی را در زبان تازی دیوان اشعارست و از جملهٔ اشعار معروف او قصیده ایست در حکم و معارت معروف بقصیدهٔ نونیه یاعنوان الحکم که بدرالدین جاجرمی شاعر معروف قرن هفتم آن را بیت بیت ترجمه کرده است اما در زبان فارسی بجز قطعه‌ای که ازو در لباب الالباب و مجمع الفصحاء آمده این بیت نیز در فرهنگها بشاهد کلمهٔ جغز که غوک و وزغ باشد ضبط شده است :

هرچند که درویش پسر فغ زاید　　در چشم توانگران همه جغز آید

در بارهٔ ابوالفتح بستی رجوع کنید بلباب الباب ج ۱ ص ۶۴ - ۶۵ ، تذکرة الشعراء دولتشاه چاپ لندن ص ۲۶ - ۲۷ ، مجمع الفصحاء ج ۱ - ص ۷۰ ، یتیمة الدهر ثعالبی - ج ۴ ص ۲۰۴ - ۲۳۱ ، معجم البلدان یاقوت چاپ لایپزیك ج ۱ ص ۶۱۲ ، وفیات الاعیان ابن خلکان چاپ طهران - ج ۱ ص ۳۹۲ ، طبقات الشافعیة الکبری تألیف تاج الدین ابونصر عبدالوهاب بن تقی الدین سبکی - چاپ قاهره - ج ۴ ص ۴-۶ ؛ معاهد التنصیص شرح شواهد التلخیص تألیف عبدالرحیم بن عبدالرحمن بن احمد عباسی - چاپ مصر ۱۲۷۴ ص ۴۴۲ - ۴۴۷ ، دایرة المعارف اسلام (نسخهٔ فرانسه) ج ۱ ص ۸۲۵ - ۸۲۶ .

ضمیمهٔ ۱۳ مربوط بصحیفهٔ ۸۹۳ (مجلد سوم)

کتاب الاوایل که ادوارد براون مطلبی دربارهٔ رودکی از آن نقل کرده است کتابیست بنام غایة الوسایل الی معرفة الاوایل تألیف اسمعیل هبة الله بن ابی الرضا الموصلی و هر چند که در نسخهٔ اصل تاریخ نسخه ای را که از روی آن نوشته ۳۰۶ آورده است محالست که این کتاب پیش از آن تألیف شده باشد وحتی قطعا چند قرن پس از آن تألیف شده زیرا مطلبی که درین کتاب در بارهٔ رودکی هست لااقل از کتاب الانساب سمعانی گرفته شده و آن اینست که گوید: « اول من قال الشعر الجید بالفارسیه ابوعبدالله جعفربن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم الرودکی الشاعر الملیح القول السائر الشعر المشهور دیوانه فی العجم وکان مقدما فی الشعر فی زمنه بالفارسیة علی اقرانه وکان ابوالفضل البلعمی الوزیر یقول لیس للرودکی فی العرب و العجم نظیر» یعنی نخستین کسی که شعر نیکو

بفارسی گفت ابوعبدالله جعفر بن محمدبن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم رودکی شاعر شیرین سخن بود که شعر وی روان و دیوانش در ایران مشهورست و وی درزمان خود درزبان فارسی بر اقران خویش بر تر بود و ابوالفضل بلعمی وزیر می گفت رودکی را درعرب وعجم مانند نیست. رجوع کنید بفهرست دستی کتابهای خطی اسلامی که بخط عربی نوشته شده ودر کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج موجودست ؛ تألیف ادوارد ج براون کمبریج ۱۹۰۰ ص۱۲۵-۱۲۶

A Hand-list of the Muhammadan Manuscripts, including all those written in the arabic character, preserved in the Library of the University of Cambridge. by Edward G. Browne, Cambridge 1900.

ضمیمهٔ ۱۳ مربوط بصحیفهٔ ۴٦٥ (مجلد دوم)

در بارهٔ کلمهٔ رودك که در نامهای جغرافیائی ایران دیده می‌شود گذشته از رودك سمرقند و رودکی که در بلوك رودبار قصران طهران هست رودك دیگری نیز نزدیك شهر قزوینست که از دههای آبد اطراف قزوین بشمار می‌رود.

ضمیمهٔ ۱۴ مربوط بصحایف ۴۹۲ تا ۴۹٥ (مجلد دوم)

در بارهٔ ابوطیب محمد بن حاتم مصعبی ممدوح رودکی این نکته را نیز باید افزود که یاقوت درمعجم البلدان در کلمهٔ بست (۱) درشرح حال ابوحاتم محمد بن حبان بن معدبن مؤیدبن سعید بن شهید تمیمی بستی معروف بابوحاتم سجستانی فقیه نامی قرن چهارم متوفی در ۳٥٤

---

(۱) چاپ مصر ج۲-ص۱۷۷

می‌نویسد که وی کتابی در بارهٔ قرمطیان برای ابوطیب مصعبی نوشت و بپاداش آن ابوطیب مصعبی قضای سمرقند یا بگفتهٔ دیگر عمل سیستان‌را باو سپرد ، ازین‌قرار ابوطیب محمد بن حاتم مصعبی هم مانند مخدوم‌خود نصربن احمد سامانی قرمطی بوده است . در بارهٔ ابوطیب مصعبی رجوع کنید بمجموعهٔ مقالات ادبی من که بهمین زودی انتشار خواهد یافت ج اول ص۲۳۲ ـ ۲٤۰ .

ضمیمهٔ ۱۵ مربوط بصحایف ۷۹۴ ـ ۸۰۱ (مجلد سوم)

در ضمن شعرائی که نام رودکی را در اشعار خویش برده اند این بیت لامعی گرگانی شاعر معروف نیمهٔ اول قرن پنجم را هم باید افزود :

کنون معشوق ومی باید نوای چنگ و نی باید
سرود رودکی باید جزاین‌وقت وجزاین احسان ؟

ضمیمهٔ ۱٦ مربوط بصحیفهٔ ۹۷۵ (مجلد سوم)

پس از آنکه صحیفهٔ مزبور چاپ شده بود نسخهٔ دیگری از کتاب تحفة‌الملوك را آقای پرتو بیضائی شاعر باذوق این زمانه که جزو کتابخانهٔ ایشانست بمن امانت داد و آن نسخه‌ایست که بقطع کوچك هشت‌صفحه‌ای در ۱۲٦ صحیفه نوشته شده و تاریخ تحریر ندارد اما از خط و کاغذ پیداست که در قرن دهم نسخه برداشته‌اند و هرچند که‌آنهم افتادگی‌هائی دارد ولی نواقص نسخهٔ مرا رفع می‌کند و پس از آن چندی بعدهمین کتاب در طهران بهتمام کتابخانهٔ طهران در سال ۱۳۱۷ از روی دو

نسخه ای که در موزهٔ بریطانیا و در کتابخانهٔ دانشگـاه لیدن از شهرهای هلاند ست و آقای تقی‌زاده زحمت مقابله وتصحیح آن را بعهده گرفته‌اند چاپ شد و هرچند که نسخهٔ چاپی چندان درست نیست و اغلاطی در آن هست که از نظر فوت شده باز بعضی نواقص این دونسخهٔ خطی من و آقای پرتو بیضائی را رفع می‌کـند . در نسخهٔ آقای پرتو بیضائی و نسخهٔ چاپ طهران ابیات اول و سوم این قطعهٔ سه بیتی (ابیات ۶۳ ـ ۶۵ صحیفهٔ ۹۷۵) که بیت سوم آن تنها در تحفة الملوك آمده است بنـام ابواسحق جویباری یعنی ابواسحق محمد بن ابراهیم بن محمد جویباری بخاری شاعر معاصر رودکی ثبت شده ، امادر همهٔ مراجع دیگر که بیت اول و دوم این قطعه هست و بیت سوم آن نیست بنام رودکی آمده است.

ضمیمهٔ ۱۷ مربوط بصحیفهٔ ۱۰۳۵ (مجلد سوم)

در باب بیت شمارهٔ ۳۹۵ این نکته را نیز باید افزود که همین مضمون رودکی و سنائی را ابن یمین فریومدی شاعر معروف قرن هشتم در پایان قطعه‌ای چنین آورده است :

زآنـکه دیریست تامثل زده‌اند   نشود بز بـکـد کدی فربه

از اینجا معلوم می‌شود که این مثل تازمان ابن یمین درخراسان رایج بوده و در آن زمان بجای بج بج که رودکی گفته و بژبژ که‌سنائی آورده کد کدمی گفته اند .

ضمیمهٔ ۱۸ مربوط بصحیفهٔ ۹۹۳ (مجلد سوم)

در بارهٔ بیت شمارهٔ ۱۷۹ این نکته را نیز باید افزود که مسعود

سعد سلمان شاعر نامی قرن ششم ایران در قطعه‌ای بدین مطلع :

تنم ز رنج فراوان همی بفرساید   دلم ز انده بی حد دمی نیاساید

همین مضمون رودکی را بدین گونه ساخته است :

غمی مباش ازایرا خدای عزوجل   دری نبندد تا دیگری بنگشاید

ضمیمهٔ ۱۹ مربوط بصحیفهٔ ۱۰۷۸ (مجلد سوم)

در باب کلمهٔ بندروغ در بیت شمارهٔ ۶۷۳ که در همهٔ فرهنگها بدین گونه آمده و بمعنی سه‌پایه ای آورده اند که در آب گذارند تا آب از آن بگذرد ظاهراً همهٔ فرهنگ نویسان بخطا رفته و این کلمه رادرست نخوانده اند واصل آن می‌بایست بندورغ مرکب از بندوورغ باشد وورغ می‌بایست در زبان فارسی بمعنی سدو بند وحایلی که در برابر آب بسازند باشد زیرا که رود سغد در سمرقند دهانه‌ای داشته است که آن‌را ورغسر می‌گفته اند و نویسندگان تازی آن‌را « رأس‌الورغ » ترجمه کرده‌اند ؛ رجوع کنید بصحایف ۹۴ و ۹۵ و ۹۷ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۲۸۱ همین کتاب .

ضمیمهٔ ۲۰ مربوط بصحایف ۱۰۷۶ تا ۱۰۹۵ (مجلد سوم)

در بارهٔ اشعار پراکندهٔ منظومهٔ کلیله و دمنه گذشته از آنچه در آن صحایف آمده است در کتاب تحفة الملوك چاپ طهران (۱) دو بیت دیگر هست که تصریح نمی کند از کلیله ودمنهٔ رودکی باشد ولی چون بوزن همان کتابست و در تحفة الملوك ابیات دیگری از کلیله و دمنه آمده این دو بیت نیز می باید از کلیله ودمنهٔ رودکی باشد و ناچار

(۱) ص ۱۳

باید آن دوبیت را برابیاتی که پیش ازین چاپ شد افزود و آن دو بیت بدین گونه است :

هر که یار خویش را یاور شود   یار باید بود اگر کافر شود
وقت ناکامی توان دانست یار   چون بود در کامرانی صد هزار

ضمیمهٔ ۳۱ مربوط بصحایف ۹۹۷ و ۱۰۰۷ (مجلد سوم)

گذشته از دوقطعه ای که در رسایل اخوان الصفاهست و بدلایلی که گذشت حدس زدم از رودکیست در نسخهٔ خطی رسایل مزبور نیز قطعه‌ای هست که آن‌را نیز بنام گوینده‌ای تصریح نمی کند و بهمان دلایلی که در بارهٔ آن دوقطعه آورده‌ام این قطعه نیز می بایست از رودکی باشد :

خواهی تا مرگ نیابد ترا   خواهی کز مرگ بیابی امان
زیر زمین خیز و نهفتی بجوی   پس بفلك بر شوی نردبان

پایان

فهرست نامهای کسان و خاندانها و نسب‌ها(*)

الف

آبتین :۳۱۷
آبتین (ازاجداد سامانیان) :
۳۱۶ ـ ۳۱۷
آبله (مرض) ۲٦٥
آدم : ۲۹۳، ۲۹٦ ، ٥٦۷ ، ٦۳٦،
۹٤۸ ، ۱۰۱۲ ، ۱۰۸۰ ، ۱۱۲۲،
۱۱۹۸
آدم‌الشعراء (لقب رودکی) : ۸۳٥ ،
۸٤٦، ۸٦۱، ۸۸۹
آذر ر۰ لطفعلی
آذر خور ر۰ ابوالحسن
آرتاباز : ۱٤۷
آرش : ۷٦٦
آرزو ر۰ علی آرزو
آریاوس ر۰ فلاویوس
آریائی‌ها : ۱٤٤
آریستوبول : ۱٦٤
آزاتان : ۲۸٦، ٥۰۷ ر۰ آزادان و
احرار وحر
آراد ر۰ غلامعلی
آرادان : ۲۸٦، ٥۰۷، ۷۲۷ر۰ آزاتان
واحرار و حر
آزر : ٤۹٥، ٦۳۲، ۷۲٥، ۷۹،۲'ـ ۱۲۸۰
آسمان جاه : ۸۰۷

آسا : ۱۸۱
آشنا شثول : ۱۹۱
آغاجی : ٥۱٦
آغاچی : ٥۱٦
آغجی : ٥۱٦
آغچی : ٥۱٦
آلبرتی ، ٥۸٦
آلفرد : ۸٥۷
آلمانی : ٤۷٤، ٤۸۷، ٥٤۰، ٥۹۳، ۸۲٥،
۸٦۷، ۸۷۸، ۸۸۲ـ۸۸۳، ۸۹٥، ۸۹۷، ۹۱۲
آله آئوتا : ۲۰۱
آما کوئشی : ۱۸۰
آنتوان ر۰ مارك آنتوان
آنتیوکوس دوم . ۱۷٥
آنگلوساکسونها : ۹۱٤
آن لوشین : ۱۸۰
آورله : ۸۲۷ — ۸۳۰، ۸۳٦ـ۸٤٤،
۹۳۳، ۹٤٥
ابراهیم : ۲۹٦ ، ٦۳۲، ۱۱۲۲، ۱۲۲٦
ابراهیم ر۰ دروازهٔ ابراهیم
ابراهیم (نام ابومسلم) : ۲۹۰
ابراهیم آزر : ٦۳۲
ابراهیم امام ر۰ ابراهیم بن محمد
ابراهیم بن احمد بن اسمعیل سامانی
(ابواسحق) : ۳۲۱ ، ۳۲۳ ، ۳۸٦،

(*) مجلد اول تا صحیفهٔ ٤٥۸، مجلد دوم از صحیفهٔ ٤٥۹ تا ۷۸۸ ، مجلد سوم از صحیفهٔ ۷۸۹ تا ۱۳۱٥

۱۲۶۳،۴۲۲_۴۲۱،۴۱۹_۴۱۸،۳۹۷
ابراهیم بن احمد سامانی : ۳۲۱، ۳۲۳،
۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۷، ۴۱۹، ۴۲۱_۴۲۲،
۱۲۶۳
ابراهیم بن اسمعیل بن احمد سامانی :
۳۲۱، ۳۲۳
ابراهیم بن خالد بن ثبات (ابواسحق) :
۳۰۷_۳۰۸
ابراهیم بن زیدویه : ۳۷۷، ۳۸۶
ابراهیم بن سیمجور دواتی : ۴۲۵،
۴۲۷، ۴۳۰
ابراهیم بن عثمان بن بشار بن سدوس بن
جودزه خراسانی (ابومسلم) : ۲۸۶
ابراهیم بن عمادالدین محمود بن شمس الدین
محمد بن علی صفی وزیر (خواجه فخرالدین) :
۱۱۲۸
ابراهیم بن محمد (ابواسحق) : ۵۱۵
ابراهیم بن محمد بن اسحق بن عبدالله بن
حدیر بن ذراع اسدی ناشی (ابواسحق) :
۴۵۰
ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن
عباس بن عبدالمطلب (امام) : ۲۸۷،
۲۸۹_۲۹۰
ابراهیم بن محمد علی آملی صدرالکتاب :
۹۴۳
ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری کرخی
(ابواسحق) : ۵۷ ر. اصطخری
ابراهیم بن یحیی بن عثمان غزی :
۸۰۱_۸۰۲
ابراهیم حیکان : ۲۹۰
ابراهیم زید : ۳۸۶
ابراهیم سرح : ۴۹۱
ابروی (امیر) : ۶۱_۶۲، ۲۲۲
ابلیس : ۱۲۶۲
ابن ابی اصیبعه : ۴۵۴، ۵۱۰
ابن اسفندیار ر. محمد بن حسن
ابن الاثیر جزری : ۵۷، ۲۳۷_۲۳۸،
۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱_۲۶۴،
۲۶۷، ۲۷۰_۲۷۴، ۲۷۶_۲۷۸، ۲۸۱_
۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۰_۲۹۱، ۲۹۴، ۳۱۵_
۳۱۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۴۸_۳۵۰،
۳۷۴، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۰۱، ۴۰۳،
۴۰۵_۴۰۷_۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۵_۴۱۸،
۴۲۲_۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۹۸_
۴۹۹، ۹۵۱
ابن الاحوص : ۱۱۵۴
ابن الجهیر ر. محمد بن محمد بن جهیر
ابن الحفار ر. محمد بن عباس
ابن السیمان القریشی : ۸۶
ابن الفقیه : ۵۷، ۷۳، ۷۷، ۱۱۶، ۱۱۸،
۱۲۱، ۱۲۵ _ ۱۲۸، ۱۳۰_۱۳۱، ۱۴۰_
۱۴۲
ابن القفطی ر. علی بن قاضی اشرف
ابن المدبر : ۴۴۸، ۴۵۱ _ ۴۵۲، ۴۵۵،
۱۲۲۳ ر. محمد بن اسحق

ابن‌الیاس ر. محمدبن الیاس
ابن‌امیر : ۲۱۶
ابن امیر (صاحب دماوند) : ۴۱۳
ابن‌حوقل ر. محمدبن حوقل
ابن حیدر : ۳۰۴ ر. محمدبن حیدر
ابن خردادبه : ۵۷، ۱۱۴۹
ابن‌خطیر : ۴۰۳
ابن خلکان : ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۴۸، ۲۳۷،
۴۵۴، ۱۳۱۰
ابن‌خیاط ر. محمدبن احمد
ابن‌رسته ر. احمدبن عمر
ابن‌سینا ر. حسین بن علی
ابن صعلوک : ۳۸۰
ابن عمید ر. محمدبن حسین
ابن کاکویه ر. محمد بن دشمن‌زیار
ابن ماکولا : ۴۹۹
ابن مت ر. محمدبن حسین‌بن‌مت
ابن محمد : ۸۳۱
ابن مقفع ر. عبدالله‌بن مقفع
ابن مقله ر. پسر مقله
ابن نوح ر. عبدالله‌بن محمد
ابن نوح : ۳۸۴
ابن‌هندی : ۸۰۰
ابن یمین فریومدی : ۶۵۴، ۸۰۰،
۱۳۱۳
ابو ابراهیم ر. حویبار ابو ابراهیم و
اسمعیل منصور و اسمعیل‌بن احمد و اسحق‌بن
اسمعیل و اسمعیل‌بن نوح
ابواحمد ر. الموفق بالله
ابو احمد ر. محمدبن عبدالعزیز و
حسین بن بلال و محمد بن محمود و
خلف‌بن احمد
ابواحمدبن ابوبکر : ۸۴۸
ابواحمدبن ابوبکربن حامد : ۴۵۵
ابواحمد یمامی بوشنجی : ۴۵۶
ابواسحق ر. ابراهیم‌بن محمد وابراهیم
ابن خالد و ابراهیم‌بن احمدبن‌اسمعیل و
ابراهیم بن محمد بن اسحق و یعقوب
ابن‌اسرائیل و محمدبن الیاس و محمدبن
ابراهیم.
ابواسحق (کنیهٔ ابومسلم خراسانی) :
۲۸۷
ابواسحق : ۳۴۴
ابوالاشعث ر. اسدبن احمدبن اسد
ابوالبشر سپهسالار اران : ۷۸۳
ابوالبشر شعراء (لقب رودکی) : ۸۴۹
ابوالتقی : ۱۱۴۹
ابوالحارث ر. منصوربن نوح
ابوالحرب : ۱۱۵۹
ابوالحسن ر. علی بن حسین و علی بن
احمد و علی‌بن اسمعیل و نصربن احمد و
نصربن‌اسحق و عبدالله بن احمد و محمد
ابن‌علی و شهیدبن حسین و احمدبن‌مؤمل
و علی بن قاضی اشرف و علی لشکری و

علی‌بن موسی ومحمدبن ابراهیم و فائق
و الیاس و علی‌بن محمد و عبیدالله بن
احمد وعلی‌بن الیاس وکسائی وحسن و
عبدالرحمن
ابوا حسن · ۱۱۳۶، ۱۱۶٤، ۱
ابوالحسن (کنیهٔ مرادی) : ۱۳۰۷
ابوالحسن(کنیهٔ رودکی) : ۸۱۲، ۸۲۲، ۸۳۱، ۸۳۳، ۸٤٥
ابوالحسن آذر خور مهندس : ۱۲۶۱
ابوالحسن اعجمی : ۵۱۶، ۵۲۰
« بن حسین‌بن علی اطروش : ٤۰۷
ابوالحسن‌بن کاکی : ٤۱۰
ابوالحسن بن نصر : ۳۸۶
ابوالحسن جعفر رودکی : ٤۶۰
ابوالحسن جلایر (شیخ جمال‌الدین) : ۳۶
ابوالحسن‌رودکی : ٤۵۹-٤۶۰
ا والحسن عبدالله رودکی : ٤۶۰
ابوالحسن عرض : ۳۰۸
ابوالحسن محمدبن عبدالله رودکی : ٤۶۰
ابوالحسن محمد رودکی : ٤۶۰
ابوالحسنین ر· طاهربن محمد
ابوالحسین ر· محمدبن محمد
ابوالحسین (کنیهٔ مرادی) : ۱۳۰۷
ابوالحسین انصاری : ٤۸۳-٤۸٤
ابوالحسین بن یوسف : ۳۸۶
ابوالحسین خارجی : ٤۸۵-٤۸۶
ابوالحسین ماصلی : ٤۸۳
ابوالحمزه : ۲۱۳
ابوالخطیر گوزگانی : ٤۵۷
ابوالخلیل ر· جعفر
ابوالخیر · ٤۸٤
ابوالشرف ر· ناصح
ابوالصب ر· محمدبن‌علی ومحمدبن‌حاتم
ابوالعباس ر· فضل وفضل‌بن سلیمان و
عبدالله‌بن‌محمد وعبدالله‌بن‌طاهر و عبدالله‌بن
محمد وصعلوک وتاش و فضل‌بن عباس
و عمیر و مامون خوارزمشاه و فضل
ابن ابوبکر ومختار وفضل بن احمد و
احمدبن یحیی
ابوالعباس : ۵۶۸
ابوالعباس (خواجه): ۱۱۷۵
ابو العباس (امیر طبرستان) : ۳۷۵، ۳۸۱
ابوالعباس بن حاوذ مروزی : ۱۱۵۱، ۱۱۵۷
ابوالعباس‌بن طاهربن محمدبن عمرو ولیث
صفاری : ٤۹۰-٤۹۱
ابوالعباس بن فضل بن سلیمان طوسی :
۹۰، ۲۱۹
ابوالعباس رجی : ۵۲۰
ابوالعباس عیسی: ۷۹٤، ۱۰۶۰، ۱۰۶۸،
۱۱۵۸، ۱۱۶۶، ۱۱۷٤، ۱۳۰۸
ابوالعباس کوسه ٤۱۹

ابوالعباس مروزی : ۵۶۷-۵۸۶،۱۰۵۱،۱۱۵۱،
۱۱۵۷،۱۱۷۹،۱۳۰۸
ابوالعباس همدانی : ۴۹۹
ابوالعمیک ر . بختیار
ابوالعتاهیه : ۶۰۲
ابوالعلاء ر . بختیار ن مملان
ابو العلاء ششتری : ۴۵۷ ، ۷۹۴ ،
۱۳۰۸
ابوالفارس (امیر) : ۷۸۳
ابوالفتح ر . عبدالجبار بن حمزه وعلی و پندار
وعلی بن محمد
ابوالفتح : ۴۸۹-۴۹۰
ابوالفتح راوی : ۶۴۵
ابوالفتح سامانی (امیر) : ۹۴۴
ابوالفداء : ۵۰۶
ابوالفرج ر . محمدبن اسحق
ابوالفرج اصفهانی : ۵۸
بن ابوالقاسم : ۷۸۳
رونی : ۱۱۳۱،۶۱۱
ابوالفضل ر . محمدبن حسن و محمدبن
حسین و اب ابوالفضل ومحمدبن عبدالله
ومحمدبن عبدالله وثایر واحمدبن محمد
وجعفربن علی وعلی و محمدبن حسین
ومحمدبن احمد وحارث وصفین
ابوالفضل : ۵۰۰،۵۸۴،۶۰۶،۱۰۵،۷۹۱
ابوالفضل : (امیر) : ۴۷۵،۷۶۹-۷۷۰،
۷۸۷،۱۰۰۳
ابوالفضل بن محمدبن احمد مروزی
سلمی : ۴۴۲
ابوالفضل بن یعقوب نیشابوری : ۳۸۸
ابوالفضل بن یوسف : ۴۰۸-۴۰۹
ابوالفوارس ر . عبدالملک بن نوح و بکتوزون
وطغانشاه
ابوالفوارس قناوزی (خواجه عمید) ،
۵۹۴-۵۹۵
ابوالفوارس نصربن احمد : ۸۳۳
ابوالقاسم ر . محمدبن حوقل ونوح بن
منصور و اسمعیل منتصر بن نوح و
منصوربن نوح وعبدالله بن احمد وعلی بن
محمد و عبدالله بن وهسودان و حسن
عنصری وفردوسی واحمدبن حسن
ابوالقاسم : ۴۸۴
ابوالقاسم (خواجه) : ۵۰۹،۶۰۴ ،
۱۰۰۰
ابوالقاسم بن باحین : ۴۱۷-۴۱۸
« جعفر : ۴۰۶
« « حسن (خواجه) : ۶۱۹
حفص : ۴۰۶
« معتمر زهری : ۱۱۴۹
« کسروی اردستانی اصفهانی : ۴۵۶
کعبی : ۴۵۵،۵۱۰،۱۲۲۴
« مودب : ۴۵۷
« مهرانی : ۴۵۸
ابوالمثل بخارائی : ۴۵۰،۴۶۷،۴۷۱،

۵۱۴ـ۵۱۵، ۵۲۰، ۷۹۴، ۸۲۶،
۱۰۵۰، ۱۱۰۹، ۱۱۶۶، ۱۳۰۸
ابوالمطرف ر. ولیع‌بن حسان
ابوالمظفر ر. محمدبن نعمان و نصیربن
محمد ونصربن محمدوطاهربن فضل ونصربن
ناصرالدین و سرخاب بن و هسودان و
طاهربن ابوالعباس وعبداللّه‌بن ابوعلی و
طاهربن ابوالفضل واحمدبن محمد
ابوالمعالی ر. رستم
ابوالمعمر ر. قاسم
ابوالملوك ر. ارسلان‌بن مسعود
ابوالموحد ر. محمدبن عمرو
ابوالموید بلخی : ۴۶۷، ۵۱۵، ۸۲۶،
۱۱۷۳، ۱۲۲۰ـ۱۲۲۱، ۱۲۶۹
ابوالمویدرونقی بخارائی : ۱، ۴۵۷،
۸۲۶، ۱۱۶۶، ۱۱۷۳، ۱۲۲۱
ابوالنجم ر. عمران بن اسمعیل و
احمدبن عوض
ابوالنعمان : ۲۹۴
ابوالوفا ر. حسن
ابوالوفا (ممدوح اسدی): ۱۳۰۷
ابوالهیجا ر. منوچهربن و هسودان
ابوالینبغی ر. عباس‌بن طرخان
ابوبکر ر. احمدبن محمد و محمدبن جعفر
و محمدبن عبداللّه ومحمدبن مظفر واحمدبن
سعد و محمدبن فضل ومحمد بن حامد و
عبداللّه‌بن محمد و محمدبن احمد و محمدبن
نصر ومحمدبن عثمان و محمدبن ابوسعد
ابوبکر : ۷۱، ۲۱۱، ۱۱۲۲
ابوبکربن حامد : ۴۵۰
ابوبکربن حسن : ۸۰۰
ابوبکربن سعد : ۴۴۷ـ۴۴۸
ابوبکربن فضل : ۴۴۷
ابوبکربن عمی خباز اصفهانی : ۳۹۷ـ
۳۹۸، ۴۱۹ـ۴۲۰
ابوبکربن محتاج چغانی ر. محمدبن مظفر
ابوبکربن مسعود : ۴۰
ابوبکر دبیر :۴۷۱
ابوبکر سعد ر. ابوبکر بن سعد
ابوبکر طرخان ر. عبداللّه بن محمد
ابوبکر قهستانی : ۴۹۷
ابوبکر واعظ : ۱۱۴۷
ابوتمام ر. حبیب‌بن اوس
ابوجبله : ۱۱۵۲
ابوجعفر ر. احمد بن محمد و منصور
دوانقی و صعلوك و ذوغوا و محمدبن
جریر ومحمدبن احمد ومحمدبن دشمن‌زیار
ومحمدبن علی و محمدبن نصر
ابوجعفر (کنیة رودکی) : ۸۳۱
ابوجعفر سامانی : ۳۲۲
ابوجعفر شاعر : ۷۹۱، ۸۳۱، ۸۸۰
ابوجعفر عبداللّه رودکی : ۴۶۰
ابوجعفر علوی : ۴۱۲ـ۴۱۳

ابوجعفر غوری : ۳۹۶
ابوجعفر محمد : ۳۲۲
ابوحاتم ر. محمدبن حبان
ابوحاتم سجستانی : ۱۳۱۱
ابوحاتم یساری : ۳۵۵
ابوحرب ر. سلم‌بن زیاد
ابوحزابه ر. ولیدبن نهیك
ابوحفص ر. احمدبن حفص و عمربن جریر و حکیم‌بن احفص وعمربن محمدو عمروبن یعقوب
ابوحفص‌بن احوص : ۱۱۵۲
ابوحفص سغدی ر. حکیم‌بن احفص
بوحفص کبیر ر. احمدبن حفص
ابوحمد (امیر) : ۱۱۳۹
ابو حنیفه : ۸۱ ، ۴۴۰ ، ۴۹۲ ، ۵۴۲ ، ۱۰۱۳
ابوخالدبن برمك : ۲۵۷
ابوخلیل ر. جعفر و جعفربن عزالدین
ابوخلیل : ۷۸۷
ابوداود ر. خالدبن ابراهیم
ابوداود امیربلخ : ۳۶۱
ابودلف (راوی فردوسی) : ۹۲۱
ابودلف عجلی : ۲۸۸
ابودلف کرکری امیراران : ۱۹ ، ۷۷۵ ، ۷۱۳ ـــ ۷۸۴ ، ۹۲۶ ، ۱۳۰۶
ابودیم ر. حازم سدوسی
ابوذر ر. محمدبن یوسف
ابوذر بلخی حاکم : ۴۰۶
ابوذر بوزجانی : ۱۱۳۶ ، ۱۱۳۸
ابوذر معمرالجرجانی ۵۶۸
ابوذراعه معمر یا معمری گرگانی : ۵۲۱ ـ ۵۲۳ ، ۵۵۵ ـ ۵۵۶ ، ۵۶۶ ، ۵۶۸ ر. ابوزرعه
ابورجا ر. احمدبن عبدالصمد
ابورجا عابدی (دهقان) : ۵۲۸ ـ ۵۲۹ ، ۵۶۲
ابوریحان بیرونی : ۵۸ ، ۱۲۶۱ ، ۱۲۶۹
ابوزرعه معمری گرگانی : ۷۹۸ ، ۸۲۶ ، ۱۱۳۹ ـ ۱۱۴۰ ر. ابوذراعه
ابوزکریا ر. یحیی‌بن احمد و یحیی‌ـ بن‌اسمعیل
ابوزکریا : ۳۹۲
ابوزکریابن منصوربن نوح سامانی : ۳۲۲ ، ۳۹۲ ، ۴۳۱
ابوزکریا ریدوی : ۴۸۴
ابوزیاد کعبی : ۵۱۰ ، ۱۲۲۴
ابوزید ر. احمدبن سهل
ابوزید بلخی : ۱۲۲۴
ابوساج : ۳۱۰
ابوسعد ر. عبدالکریم بن محمد و عبدـ

الرحمن‌بن‌محمد وهندوبن محمد ومظفربن محتاج
ابوسعید ر. عبدالحی‌بن ضحاك‌ومحمدبن عبدالحمید ومحمدبن مظفر
ابوسعید (کنیهٔ دقیقی): ۱۲۶۱
ابوسعید ابوالخیر: ۵۲۴، ۱۱۴۷، ۱۱۷۳، ۱۱۸۸
ابوسعید خطیری: ۴۵۸
ابوسعید شروطی: ۴۸۳
ابوسفیان (آل): ۱۲۸۰
ابوسلیك گرگانی: ۵۶۸، ۷۹۴، ۸۲۵، ۸۴۵، ۱۰۶۸، ۱۱۳۹ - ۱۱۴۰، ۱۳۰۸
ابوسهل دبیر: ۱۲۲۲
ابوشریف ر. احمدبن علی
ابوشریف شاعر: ۴۵۸
ابوشعیب ر. صالح‌بن محمد
ابوشکور بلخی: ۱، ۴۵۷، ۶۲۶، ۷۹۴، ۸۲۶، ۸۸۴، ۹۱۶، ۱۰۳۴، ۱۰۶۰، ۱۰۷۶، ۱۰۸۸، ۱۰۹۸، ۱۱۰۱ - ۱۱۰۳، ۱۱۴۸، ۱۲۲۰، ۱۲۲۴، ۱۲۳۱، ۱۲۳۳، ۱۲۴۲، ۱۲۴۴، ۱۲۵۲، ۱۲۵۴، ۱۲۶۰، ۱۳۰۸.
ابوشهیدبن حسین وراق متکلم: ۵۱۰، ۱۲۲۴
ابوصالح ر. منصوربن نوح ومنصوربن اسحق و منصوربن اسمعیل ومنصوربن عبدالملك
ابوصالح‌بن منصوربن نوح سامانی: ۳۲۲
ابوطالب‌بن حاج ملك محمدخان تبریزی اصفهانی (میر ابوطالب خان لندنی): ۴۹، ۸۳۰
ابوطاهر ر. طیب‌بن محمد
ابوطاهربن قاضی‌ابوسعید سمرقندی: ۵۸
ابوطلب: ۱۲۲۲
ابوطلحه ر. منصوربن شرکب
ابوطیب ر. محمدبن حاتم ومحمدبن‌علی و طاهربن محمد
ابوطیب سرخسی: ۱۱۴۷
ابوطیب طاهری ر. طاهربن محمد
ابوعاصم ر. حمیدبن احمد
ابوعاصم شاعر: ۴۵۸
ابوعبدالرحمن ر. حاشدبن عبدالله
ابوعبدالله ر. جعفربن محمد و محمدبن احمد ویاقوت و محمد ابی‌طاب ومحمدبن نصر و محمد بن ابوحفص و حاشد بن عبدالله ومحمدبن اسمعیل وعبدالواحدبن محمد ومحمدبن حسن و محمدبن موسی و مکرم بن العلاء و محمودبن عمر و احمدبن‌محمد ومحمدبن صالح ومحمدبن عبدوس وفضل‌بن عباس ومحمدبن عبدالله

ابوعبدالله (کنیهٔ رودکی) : ۸۰۳ ، ۸۱۲ ، ۸٤۵
ابوعبداللهٔبن ابوحمزهٔ سمرقندی : ۹۲۰ ، ۱۱۱٤-۱۱۱۵
ابوعبدالله بن محمد رودکی : ٤۵۹ ، ٤٦٤ ، ۵۷۲
ابوعبدالله جنیدی ر. محمدبن عبدالله
ابوعبدالله حزم : ۳۲۸
ابوعبدالله رودکی : ۵۲۷
ابوعبدالله ضریرابیوردی : ٤۵٦
ابوعبدالله محمد رودکی سمرقندی : ٤۵۹ - ٤٦۰ ، ۵۹۳
ابوعلی ر. احمدبن عمر واحمدبن محمد و محمدبن احمد وحسین بن علی ومحمدبن محمد وحسین بن عبدالله و محمدبن الیاس و محمدبن علی و احمدبن ابوبکر و حسن بن ضحاک وحسن بن محمد وحسن
ابوعلی (شمس الدین) : ۷۸۳
ابوعلی ابن ابوالحسن محمد بن ابراهیم سیمجوری : ۱۱۲۲
ابوعلی بن ترکی : ٤۱۸
ابوعلی حاجی : ٤۵۷
ابوعلی سجی : ٤۵٦
ابوعلی سلامی : ٤۵٤ - ٤۵۵
ابوعلی قهستانی : ٤۳۳ - ٤۳٤
ابوعلی محمد : ۳۲۲
ابوعمر ر. محمدبن یوسف
ابوعمر : ٤۹۱ ، ۵۰۵ - ۵۰٦ ، ۵۰۸ ، ۵۰۹ ، ۹۵۲ ، ۱۰۱۷
ابوعمرو ر. محمدبن اسد
ابوعون ر. عبدالملک بن یزید
ابوعون : ۲۹٤
ابوکالیجار ر. خاص بیک وگرشاسف
ابومحمد ر. نوح بن نصر وعبدالله بن محمد وعباس وعباس بن ابوالعباس ومنصوربن علی و بدیع بن محمد
ابومحمد : ۸۳۱ ، ۸۸۰
ابومحمد بخار خداة : ۳۵۵
ابومحمدبن اعثم کوفی ۱۲۰۲ ر. احمد ابن اعثم
ابومحمد سلمی : ٤۵٦
ابومحمد کافی زوزنی : ۵۱۱
ابومسلم ر. عبد الرحمن و عامر بن مکامل
ابومسلم خراسانی : ۱۰۲ ، ۲۱۸ — ۲۱۹ ، ۲۷۸ ، ۲۸۲ - ۲۸۳ ، ۲۸٦ - ۲۹٦ ، ۳۰۱ - ۳۰۲ ، ۳۰۷
ابومقاتل ر. حفص بن مسلم
ابومنذر ر. هشام
ابومنصور ر. موفق بن علی وجعفردوانیقی و طلحه ومحمدبن حسن وعمارةبن محمد وعبدالملک بن محمد و یوسف بن اسحق

و مملان بن وهسودان و وهسودان بن محمد و مسعودبن‌وهسودان و محمدبن محمد و هستودان و محمدبن عبدالرزاق و احمدبن عبدون
ابومنصور (کنیۀ اسدی) : ۱۳۰۶
ابو منصوربن ابو علی احمدبن ابوبکر محمدبن ابوسعد مظفربن محتاج چغانی : ۱۲۶٤
ابو منصور بن علی بن احمد اسدی طوسی : ۱٦
ابو منصور ثعالبی ر. عبدالملك‌بن محمد
ابو منصورجیلی عضدی دیلمی (قصران): ۷۷۸
ابومنصور جیهانی : ۱۱۱۸-۱۱۱۹
ابومنصور حاجب‌الحجاب : ۷۸۳
ابو منصور خزرجی: ٤۵٦
ابومنصور طاهری : ٤۵٦
ابومنصور عبدوی : ۸٤۸
ابومنصور کرکری : ۷۵۷-۷۵۸، ۷۸۷
ابومنصورمعمری (امیر): ۹۲۷
ابومنصورمملان: ۷۰۲-۷۰۳، ۷۰۵، ۷۸٤، ۷۸٦ - ۷۸۷
ابونجم دکانی : ۷۸۳
ابونصر ر. احمدبن نصر و احمدبن منصور و احمدبن اسمعیل و احمد بن محمد و مملان و محمد مملان و جستان و سعدبن‌مهدی و محمدبن مسعودوعلی‌بن ابوعلی و محمدبن احمد ومحمدبن محمد و علی‌بن احمدو خلیل‌بن احمدوعبدالوهاب
ابونصربن احمد سامانی : ۹۲۸
ابونصربن مسعودبن مملان : ٦۸۱، ٦۸۳، ٦۸۸ ، ۷٤۸ ، ۷۵۰ ، ۷۸٤، ۷۸٦، ۹۲۹ ، ۹۳٤ - ۹۳۵ ، ۹٤۱
ابونصربن وهسودان : ۹۳٦
ابونصر طبری : ٤۰۹
ابو نصر عتبی : ۳۸۰ ، ۷۹۰ ، ۸۰۲ ، ۱۱۱۵ - ۱۱۱٦
ابونصر فرائی : ۱۱۵۰ ، ۱۱۵۲
ابونصر مرغزاری : ۱۲۱۷
ابو نصرمرغزی : ٤۵۷ ، ۱۲۱۷
ابو نصر مملان : ٤ ، ٦٦۰ ، ٦٦۲- ٦٦۳ ، ٦٦٦ ، ٦۷۸ ، ٦۸۰ ، ٦۹۸ ، ۷۱٤ ، ۷۱۸ ، ۷۲۲ ، ۷۳٦ ، ۷۳۸ ، ۷٤۱ ، ۷٤۳ ، ۷٤۵، ۷٤۷، ۷۵۲، ۷۵٤ ، ۷۷۷ - ۷۷۸، ۷۸٦، ۷۸۷ ، ۸۸۱، ۹۲۷ - ۹۳۱، ۹۳۳- ۹۳۷ ، ۹٤۰ - ۹٤۱، ۹٤۵، ۹۵۲، ۱۰۱۷
ابو هاشم ر. محمدبن منتشر
ابو هشام الکنانی : ۷۹
ابو یحیی ر. احمدبن فضل و طاهربن ابوالعباس
ابو یزید ر. خالدبن محمد

ابو یزید بلخی : ۵۱۰
ابو یزید بلکی : ۴۸۴
ابو یزید منکر : ۴۸۴
ابو یعقوب ر. یوسف‌بن ناصرالدین
ابو یعقوب بن نوح‌بن منصور بن نوح سامانی : ۳۲۲
ابو یوسف ر. یعقوب‌بن اسد
ابهری (شاعر) : ۴۵۷
ابیختریها : ۱۵۰
ابیکور و ابیکورس: ۸۰۸ ، ۸۹۷
اتسز خوارزمشاه (علاءالدین): ۷۹۷
اته (دکتر هرمان) : ۶۳۵،۵۴۶، ۶۳۷ ، ۶۵۹ ، ۷۷۱ ؛ ۸۲۵،۸۶۱ ، ۸۶۳ ، ۸۶۷ ، ۸۷۲ ، ۸۷۸،۸۸۵ ، ۸۹۴ - ۸۹۵ ، ۸۹۷ ، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۵ - ۹۱۵ ، ۹۱۸ ، ۹۲۲-۹۲۴ ، ۹۳۱ - ۹۳۴ ، ۹۳۶-۹۳۷، ۹۴۳- ۹۴۸ ، ۹۵۳
اثقیان سك (از اجداد سامانیان): ۳۱۷
احرار: ۲۸۶ ، ۵۰۷ - ۵۰۸، ۶۴۹ ، ۶۷۶ ، ۷۱۶ ، ۷۷۳ ر. حر و آزادان و آزاتان
احمد (حکیم) ر. حکیم احمد
احمد (دهقان بخارا) : ۸۳
احمد (نام فردوسی) : ۱۳۰۴
احمد اختر : ۸۷۹
احمد ادیب پیشاوری (سید) :۲۳
احمد برمك : ۴۵۷
احمدبن ابراهیم : ۴۹۰
احمدبن ابراهیم برکدی : ۴۴۲
احمدبن ابوبکر محمدبن ابوسعد مظفربن محتاج چغانی (ابوعلی) : ۴۱۸ ، ۴۲۰، ۴۲۲ ، ۴۲۶ - ۴۳۰، ۴۳۳-۴۳۵ ، ۴۵۵ ، ۱۲۶۳ - ۱۲۶۴
احمدبن ابوعلی محمدبن ابوعبدالله محمدبن احمد بن نصر جیهانی (ابوعبدالله) : ۹۳ ، ۱۱۱۹
احمدبن ابو یعقوب یعقوبی :۵۸
احمدبن اسدبن سامان خداه‌بن حیمات‌بن طمغاث‌بن نوشزدبن بهرام جورجنشنش : ۳۱۵
احمدبن اسد سامانی : ۳۱۹ ، ۳۲۱ - ۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۳۳۴ ، ۳۶۰-۳۶۱، ۳۶۹ - ۳۷۱ ، ۳۷۴، ۳۸۹
احمدبن اسمعیل‌بن احمد سامانی (امیر شهید ابونصر) : ۳۲۱ ، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۶۹ - ۳۷۲ ، ۳۷۴ - ۳۸۴، ۳۸۶- ۳۸۹ ، ۳۹۱ ، ۳۹۳ - ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۸ ، ۴۰۰ - ۴۰۲ ، ۴۰۵، ۴۱۹، ۴۴۲ ، ۴۴۹ ، ۴۵۶ ، ۴۷۰ — ۴۷۱، ۴۷۴-۴۷۵، ۴۷۷، ۴۹۲-۴۹۳، ۴۹۸ ، ۵۳۲ ، ۸۱۸ ، ۸۲۴، ۸۲۶،

۸۳۴ ، ۱۱۱۸
احمدبن اعثم کوفی : ۵۷ ، ۲۳۲
احمدبن بویه (معزالدوله) : ۴۲۵
احمدبن حامدکرمانی : (افضل الدین) : ۵۱۷
احمدبن حسن میمندی (ابوالقاسم) : ۱۳۰۳
احمدبن حفص بن زرقان بن عبدالله بن الجر عجلی بخاری (خواجه امام ابو حفص) معروف بابوحفص کبیر : ۸۵-۸۶، ۹۴ ، ۱۰۲ ، ۳۵۱-۳۵۲، ۴۴۲ - ۴۴۵
احمدبن خالد : ۹۱ ، ۳۲۴ - ۳۲۵
احمدبن سعد (خواجه امام ابوبکر) : ۴۴۵
احمد بن سهل بلخی (ابو زید) : ۴۵۵
احمدبن سهل بن هاشم بن ولید بن جبلة بن کامگار بن یزد گرد شهریار : ۳۵۰ ، ۳۷۰ ، ۳۷۷ ، ۳۸۱،۳۸۶، ۳۹۴- ۳۹۷ ، ۴۰۲ ، ۴۰۶
احمدبن سید زینی دحلان (سید): ۲۷۸
احمدبن عبدالصمدی عابدی (دهقان ابورجا): ۵۲۸ - ۵۲۹ ، ۵۶۲
احمدبن عبدالله : ۳۷۷
احمدبن عبدالله خجستانی : ۲۲۱
احمدبن عبدون عبدونی (ابو منصور): ۴۵۶
احمدبن علی بن عمرمنینی : ۴۶۱،۴۶۳ ، ۵۵۴ ، ۵۶۹ ، ۵۷۲ ، ۵۷۴-۵۷۵، ۷۹۰ ، ۸۰۳ ، ۱۱۱۶
احمدبن علی مجلدی گرگانی (ابوشریف) : ۷۹۳ ، ۱۱۳۳ -۱۱۳۵
احمدبن عمر : ۳۲۸
احمدبن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی: ۱۳ ، ۴۵۹ ، ۴۶۱، ۴۷۱، ۵۰۲ ، ۵۱۰ ، ۵۱۱،۵۱۴، ۵۱۷، ۵۲۰ ، ۵۲۶ ، ۵۳۰ ، ۵۳۱،۵۳۸، ۵۶۱ ، ۵۶۹ ، ۵۸۰،۵۸۲ - ۵۸۳، ۷۸۹ ، ۷۹۳ ، ۷۹۶، ۸۰۶،۸۱۱، ۸۳۶ ، ۸۹۰ ، ۸۹۴، ۹۰۸-۹۰۹، ۹۲۱ ، ۹۲۶،۹۵۳، ۱۱۳۵، ۱۱۷۴، ۱۱۹۸ ، ۱۲۶۷ ، ۱۳۰۲
احمدبن عمر رسته (ابو علی) معروف بابن رسته : ۵۷
احمدبن عوض بن احمد منوچهری دامغانی (ابوالنجم) ۱۸، ۵۹۸، ۶۱۰-۶۱۱، ۷۹۴، ۹۰۰، ۱۱۳۲-۱۱۳۳، ۱۱۳۵، ۱۲۱۷، ۱۲۲۴ ، ۱۳۰۱ ، ۱۳۰۴ ، ۱۳۰۷،
احمدبن فرخ (نام پدر فردوسی): ۱۳۰۴
احمدبن فریغون : ۳۶۱
احمدبن فضل (زاهدابویحیی) : ۲۱۲
احمدبن قدام : ۴۷۸،۴۷۹

احمدبن کماج (امیر) : ۷۸۲
احمدبن محمدبن ابو بکر خان لنجانی : ۱۳۰۰
احمدبن محمدبن ابوعلی احمد بن ابو بکر محمد بن ابو سعد مظفر بن محتاج چغانی (فخ الدوله ابوالمظفر) : ۱۲۶۴ ، ۱۲۶۷ ـ ۱۲۶۸
احمد بن محمد بن اسمعیل بن اسحق بن ابراهیم‌بن اسرائیل بن فشاخر افرخشی اسمعیلی بخارائی (امام فقیه ابو بکر) : ۴۴۵ ، ۴۵۰
احمدبن محمد بن خلف بن لیث صفاری (امیر ابو جعفر) : ۳۸ ، ۴۷۳، ۴۷۷ ـ ۴۹۱ ، ۵۰۵ ، ۵۰۶ ـ ۵۰۸ ، ۵۶۲ ، ۵۷۰ ، ۵۹۹ ، ۷۷۷ ، ۷۸۵ ، ۹۳۸ ، ۹۵۱ ، ۹۵۴ ، ۹۵۷ ـ ۹۵۸ ، ۱۰۱۲ ، ۱۲۶۰ ـ ۱۲۶۱
احمد بن محمد بن زید سکری مروزی (ابوالفضل) : ۴۵۶
احمدبن محمدبن لیث : ۳۰۸ ، ۳۲۸ ، ۳۸۵ ، ۴۸۳
احمدبن محمدبن مظفر ابوعلی : ۳۹۹ ـ ۴۰۰ ، ۹۵۱
احمدبن محمدبن موسی بن رجاابن حسنش اربنجی یا زنجنی قاضی (ابو بکر) : ۴۰۲
احمدبن محمدبن نصر قباوی (ابونصر) : ۵۷ ، ۴۷۱ ، ۵۲۵
احمدبن محمدبن هارون : ۳۴۸
احمدبن محمد صالح حسینی (نظام ـ الدین) : ۱۴
احمدبن محمد غفاری(قاضی) : ۹۶۵
احمد بن محمد معروف بمسکویه (ابو علی) : ۵۸
احمد بن محمد همدانی معروف بابن الفقیه : ۵۷
احمدبن محمود معین الفقراء ملا زاده : ۵۸ ، ۱۱۲۰
احمدبن منصور سامانی : ۱۱۳۸
احمدبن منصوراسدی طوسی (ابو نصر) : ۱۴ ر . اسدی وعلی‌بن‌احمد وابومنصور
احمدبن منوچهر شست کلا (شمس‌الدین) : ۷۹۲، ۱۱۳۰ ـ ۱۱۳۳
احمد بن موسی مرزوق : ۳۵۸
احمدبن مؤمل(ابوالحسن) : ۵۸۱، ۹۵۶
احمدبن نصر : ۸۲۱ـ۸۲۲ ، ۸۲۴
احمدبن نصربن احمدبن اسمعیل سامانی : ۳۲۲ ـ ۳۲۳ ، ۳۵۷
احمدبن نصربن احمد سامانی : ۳۲۱ـ ۳۲۲ ، ۳۶۰
احمدبن یحیی بن اسد سامانی(ابوالعباس) : ۳۹
احمدبن یحیی بن جابر بغدادی بلاذری : ۵۷

احمدبن یحیی بن محمد حفیدهروی شافعی (شیخ الاسلام) : ۱۱۵۱
احمد بن یعقوب رز دانی : ۴۸۴ ، ۴۹۰ - ۴۹۱
احمد پهلوان لشکر ۳۳۴
احمد خوارزمی : ۴۳۶ - ۴۳۷
احمد دراز ۳۱۱ ر. احمد طویل
احمد رازی ر امین احمد
احمد سمسار (دهقان) : ۵۵۷ ، ۷۹۷
احمد طویل: ۴۱۲ ر. احمددراز
احمد علی (مولوی آقا) : ۸۴۶
احمد علی خان کرمانی : ۵۱۷
احمد علی هاشمی بن حاج محمد ۸۲۹
احمد محتاج (امیر) ۷۸۰. ۷۸۲
احمد نجفی (سید) : ۷
احنف بن قیس : ۲۱۶ . ۳۹۰ ، ۷۹۱
احید ر. مسجد احید
اختر ر. احمد اختر
اخشاد فرغانه : ۲۶۹
اخشونواز : ۱۸۴
اخشید : ۱۳۶ ، ۱۷۶
اخشیدبن سارك : ۲۲۹
ادبن بنداد : ۲۸۸
ادرس (پارچه): ۶۵
ادریس (پیمبر) : ۱۱۲۲
ادریس بن معقل ۲۸۸ ، ۲۹۰
ادریسی ر. عبدالرحمن
ادوارد سوم : ۸۵۸
اذین بندادبن دسیحان : ۲۸۸
اراستن : ۱۶۴
ارثبنت (ف.ف) ۸۵۵
ارجاسب : ۱۲۶۹، ۱۲۷۱ - ۱۲۷۲
ارخن ۱۸۰
اردشیر (آل) ۱۲۸۷
اردشیر بابکان : ۱۹۷ ، ۳۳۴
اردشیربن دیمسارنجمی شعر ۱۶۰ ، ۱۳۰۶
اردشیر جی (مستر) ۷
ارسطو : ۸۶۹
ارسلان بن مسعود غزنوی (ابوالملوك) : ۶۱۷، ۹۹۳
ارمنی : ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۷۰
ارموی : ۷۷۹
اروپائی : ۸۲۰ ، ۸۹۵، ۹۲۲-۹۲۳، ۹۰۹- ۹۶۰ ، ۱۳۰۷
اربیند: ۱۶۴
ازپوس ۵۸۶
ازد: ۷۷۸
ازدی: ۷۷۸

ازرقی هروی ۵۶۳ . ۵۶۴ . ۵۹۴، ۶۲۷ ، ۷۹۹
ازهر ۱۲۸۲
ازهری ۱۲۴
اژدهاك ۱۲۸۷
اساوره ۲۱۰
اسپهبد (از اجداد سامانیان) ۳۱۸
اسپیتامن ۱۴۵-۱۴۸
استاد ر عبدالله بن محمد
استاد سدمونی ر عبدالله بن محمد
استاد سمرقند ۴۶۵ ۸۰۱
استاد عجم ۶۱۷ ۶۲۰ ۱۰۵۴ ۱۰۶۴
استران ۱۵۴ ۱۶۰
استغنائی ر نصر بن محمد
اسدوره (س.آ) ۱۱۲۸
اسحق ر کسائی
اسحق (آل) ۷۹۹
اسحق (پیمبر) ۱۱۲۲
اسحق بن ابراهیم خبطی ۴۴۱
اسحق بن احمد سامانی ۳۲۱ ۳۲۸ ۳۳۰، ۳۳۲ ۳۴۴ ۳۵۷-۳۶۰ ۳۷۷ ۳۸۲ . ۳۸۵-۳۸۶ ۳۸۸-۳۸۹ ۳۹۱ ۳۹۴، ۴۰۱
اسحق بن اسمعیل بن جعفر بن داود ابن یوسف یا سیف بن جبلة بن حسین ابن معد زاهد یا بکسی سمرقندی (ابوابراهیم) . ۴۵۳
اسحق بن طلحه . ۲۳۳
اسد (بنی) ر دروازه
اسدالله خان . ۸
اسد بن احمد بن اسمعیل سامانی ۳۲۲-۳۲۳
اسد بن احمد سامانی (ابوالاشعث) ۳۲۱، ۳۲۳ ۳۲۸ ۳۵۶ ۳۵۸،
اسد بن سامان خداه ۳۱۹-۳۲۵
اسد بن عبدالله قسری ۲۱۸ ۲۷۷، ۲۸۱ ، ۳۱۹ - ۳۲۰
اسدی پدر ۱۳۰۷
اسدی پسر ۱۳۰۷
اسدی دوم : ۱۸
اسدی کوچك : ۱۸
اسدی طوسی ر. احمد بن منصور و ابو منصور و علی بن احمد
اسعد ر فخرالدین
اسعد (خواجه عمید) ۱۲۶۷
اسفار بن شیرویه دیلمی ۴۱۰ - ۴۱۷ ، ۴۸۶
اسفندیار ۵۲۴ ، ۱۰۱۴ ، ۱۲۷۲
ر. سفندیار
اسفندیاری ر. حسن
اسکافی ر. علی بن محمد
اسکجکت : ۶۳ ، ۷۷

اسکندرانی (تمدن) : ۸۵۸
اسکندربن قابوس : ۷۸۱-۷۸۲
اسکندر مقدونی : ۷۳،۱۱۳ ۱۲۵-۱۲۶ : ۱۴۴-۱۴۸ . ۱۵۱-۱۵۲، ۱۶۳-۱۶۵، ۲۱۵ ، ۷۲۱ ، ۷۲۸، ۷۷۱ ، ۱۲۲۵ ، ۱۲۸۲
اسکهد (از اجداد سامانیان) : ۳۱۸
اسکیث ۱۱۳ ، ۱۴۴ ، ۱۶۹
اسلام بن زرعه . ۲۱۷
اسماء (زن ابومسلم خراسانی) ۲۸۷
اسمعیل اصفهانی ر. کمال الدین
اسمعیل بن احمدبن اسدبن سامان خداه بن جثمان بن طغث بن نوشرد بن بهرام چوبین : ۳۱۴
اسمعیل بن احمدبن اسدبن سامان بن جبار بن مر بن نوشرت بن طمغان بن بهرام جوبین . ۳۱۵
اسمعیل بن احمدبن اسد سامانی : ۳۲۱، ۳۲۸
اسمعیل بن احمد سامانی (امیرابوابراهیم). ۲ ، ۹۰ ، ۹۲ . ۱۰۳ ، ۱۰۶ - ۱۰۸ ، ۱۲۹، ۲۲۰ - ۲۲۱،۲۲۳، ۳۰۷-۳۰۸ ، ۳۱۰-۳۱۲ . ۳۱۴ - ۳۱۵ ، ۳۱۹ . ۳۲۱ : ۳۲۳ ، ۳۲۵-۳۲۶ . ۳۲۸-۳۲۹ ، ۳۳۱ - ۳۳۴ ، ۳۳۶-۳۴۵ ، ۳۴۷- ۳۵۰، ۳۵۲-۳۷۵ ، ۳۸۱ ، ۳۸۶ ، ۳۹۶، ۴۰۳-۴۰۴ ، ۴۱۸ ، ۴۳۴، ۴۳۹، ۴۴۶ ، ۴۵۵ ، ۴۷۴-۴۷۵ ، ۴۷۷، ۴۹۸ ، ۵۰۰ . ۵۰۴ ، ۵۲۵،۵۳۴-۵۳۶، ۷۹۰ ، ۸۰۳ ، ۸۱۸ ، ۸۲۴، ۸۵۹ ، ۸۹۳ ، ۹۰۱ ، ۹۲۱ ، ۱۱۱۴-۱۱۱۵
اسمعیل بن عباد (صاحب) ۴۳۷،۵۲۳ - ۵۲۴،۱۱۲۸ ، ۱۱۴۴
اسمعیل بن محمدبن اسلم قاضی سمرقندی : ۹۲۰ ، ۱۱۱۴
اسمعیل بن نصربن احمدبن اسمعیل سامانی: ۳۲۲-۳۲۳
اسمعیل دوم صفوی (شاه) ۴۶
اسمعیل منتصربن نوح بن منصوربن نوح سامانی (امیرابوابراهیم یا ابوالقاسم) : ۳۲۲-۳۲۳ ، ۳۲۹ - ۳۳۰،۱۱۸۷
اسمعیل هبةالله بن اوارضه موصلی : ۱۳۱۰
اسمعیلی (مذهب) ۱۱۹۸
اسمعیلی . ۴۵۰
اسمعیلیان . ۸۴۹
اسمعیلیان (خاندان) ۴۴۵
اسمعیلیه (درهم) . ۱۱۹
اسناس : ۳۱۲
اسیر ر . مظفرعلی
اشامی جویباری ۱۳۰۲

اشپرنگر : ۸۲۵ ، ۸۲۷-۸۳۰، ۸۳۲،
۸۳۷-۸۴۰ ، ۹۳۷
اشپیگل : ۱۵۲
اشتاینگاس : ۹۰۶
اشرس بن عبدالله سلمی : ۲۱۸، ۲۷۵-
۲۷۷
اشرف ر . حسن غزنوی
اشرفی ر . حسن غزنوی
اشرفی (پول) : ۸۰۶
اشکانیان : ۱۱۳ ، ۱۵۰ ۱۵۳-
۱۵۴ ، ۱۵۷ ، ۱۶۵ ، ۱۶۸-۱۶۹،
۱۷۵ ، ۱۹۷ ، ۲۰۵-۲۰۶
اشمونی (جامه) : ۶۵
اشنابی جویباری : ۱۳۰۲
اصطخری : ۶۵-۶۶ ، ۷۰-۷۱، ۷۳،
۷۸ ، ۸۰-۸۱ ، ۸۸ ، ۹۷-۹۹ ،
۱۰۴-۱۰۹ ، ۱۱۲ ، ۱۱۸-۱۲۱ ،
۱۲۸-۱۳۰ ، ۱۳۵-۱۴۲ ، ۳۲۹ ،
۳۶۹ - ۳۷۰ ، ۳۷۶ ، ۳۸۸ ر .
ابراهیم
اصمعی : ۱۲۷
اطروش ر . حسن
اطریشی ۸۲۲
اعاجی : ۵۱۶
اعتمادالدوله : ۹۳۱
اعتمادالسلطنه ر . محمد حسن
اعثم کوفی ر . احمد بن اعثم و ابو
محمد بن اعثم
اعراب : ۱۷۶، ۲۰۱-۲۰۲ ، ۲۰۵-
۲۰۶ ، ۲۱۱ ، ۲۱۶ ، ۲۲۴ ،
۲۳۳، ۲۸۶ ، ۵۰۶ ، ۵۸۶، ۸۱۳ ر .
عرب و تازی
اعور بن عبدالله لیثی : ۲۲۵
اغاجی ر . علی بن الیاس
اغاجی : ۵۱۶
اغجی ر . علی بن الیاس
اغجی : ۵۱۶
افدلاتوس : ۱۸۴
افدلیت : ۱۸۴
افراسیاب : ۸۷ ، ۸۸ ، ۹۴ ، ۱۰۱-
۱۰۲، ۱۲۶
افریدون : ۷۲۲ ، ۷۲۸ ، ۷۵۱ ،
۷۷۱ ، ۱۲۷۸ ر . فریدون
افشار ر . حسین
افشین ۱۱۶ ، ۱۷۶ ، ۳۱۷
افشین کاو (از اجداد سامانیان) :
۳۱۷
افضل‌الدین ر . احمد بن حامد
افغانی (نان) ۶۳
افلاطون : ۴۹۲ ، ۵۴۲ ، ۷۲۱ ،
۷۲۲ ، ۸۶۹ ر . فلاطن
اقبال ر . عباس و محمد اقبال
اکبر ر . محمد اکبر

آکریش ترك : ۳۴۹
آکوست : ۱۵۹ ـ ۱۶۰ ، ۱۷۴
الان : ۷۶۶ ، ۷۸۷
الفت ر . محمد باقر
الیاس (ابوالحسن) : ۱۱۲۲
الیاس بن اسحق بن احمد سامانی : ۳۲۱ـ ۳۲۳ ، ۳۸۶ ، ۳۹۳ ، ۴۰۱ ، ۴۰۸ـ ۴۰۹
الیاس بن اسد سامانی : ۳۱۹ ، ۳۲۱ـ ۳۲۳ ، ۳۲۷ ، ۳۸۶ ، ۴۰۱
الیاس بن نصر بن احمد سامانی : ۳۲۱ ، ۳۲۳
الیوت : ۸۲۷ ـ ۸۳۰ ، ۸۳۷ ـ ۸۴۰ ، ۸۸۱
ام ابان : ۲۳۳
ام القاسم ۷۷۰
امام ابراهیم ر . ابراهیم بن محمد
امرء القیس : ۷۹۰ـ ۷۹۱
امریکائی : ۸۲۰ ، ۹۰۴
ام محمد : ۲۴۶ـ ۲۴۷
اموی : ۲۰۱ ، ۲۱۶ ، ۲۲۵
امیة بن عبدالله بن خالد بن اسد بن ابوالعیص بن امیه : ۲۱۷
امیرالشعراء ر . رضا قلی
امیرالکتاب ر . عبدالحمید
امیرالملك ر . محمد صدیق
امیرحمید ر . نوح بن نصر
امیرشهید ر . احمد بن اسمعیل
امیرنظام : ۵۸۸
امیروس : ۸۱۳ـ ۸۱۵ ر . همر
امین ر . محمد امین
امین احمد رازی : ۳۳ ، ۴۶۱ـ ۴۶۲ ، ۴۷۲ ، ۵۳۹ ، ۸۲۸
امین بن الامین : ۲۵۹
امیه (بنی) : ۲۴۰ ، ۲۹۰ ، ۲۹۳
اناس : ۳۱۳
انس بن ابوانس بن ربیع بن زیاد حارثی : ۲۱۷
انس بن مالك : ۲۱۲ ـ ۲۱۳
انصار : ۲۲۷ـ ۲۲۸ ، ۷۷۸
انصاری ر . ابوالحسین
انگلیسی : ۴۸۷ ، ۴۹۹ ، ۵۲۹ ، ۶۵۸ ، ۸۵۵ ـ ۸۵۶ ، ۸۶۲ـ ۸۶۳ ، ۸۹۰ ، ۸۹۵ ، ۹۱۱ ، ۹۱۴ ـ ۹۱۶ ، ۹۱۹ ، ۹۵۴
اندراج : ۲۹۴
انوری : ۸۵۲ ، ۶۱۱ ، ۸۳۵ ، ۸۶۲ ، ۹۲۱ ، ۱۰۲۶ ، ۱۰۴۶ ، ۱۰۶۴ ، ۱۱۳۱ ، ۱۱۸۱
انوشیروان ر . خسرو اول
انیس شاعر هندی : ۸۷۹
اونیکیوس : ۱۸۶
اوحدی ر . محمد بن سعدالدین
اورلیوس ویکتر : ۱۶۰

اورنگ زیب : ۸۲۸
اورونت . ۸۵۱
اوس‌بن ثعلبة‌بن طفربن ودیعة‌بن مالك‌بن تیملاه بن ثعلبة بن عکبه تیمی : ۲۱۷، ۲۳۳
اهرمن : ۷۵۷ ، ۱۲۲۹
اهریمن : ۶۵۲ ، ۱۲۹۱
اهورمزد ۱۴۳
ایاس‌بن بیهس باهلی : ۲۵۹
ایاس‌بن عبدالله‌بن عمرو ۳۵۵
ایتالیائی : ۸۷۲
ایرانی : ۲ ، ۵ ، ۶۷-۶۹ ، ۷۳، ۷۵ ، ۷۷ ، ۸۱ ، ۱۱۳ ، ۱۲۰، ۱۴۷ ، ۱۴۹-۱۵۱ ، ۱۵۵ ، ۱۵۸، ۱۶۷-۱۶۹ ، ۱۸۴-۱۸۶ ، ۱۸۸ ، ۱۹۲ ، ۱۹۷-۱۹۸ ، ۲۰۴ ، ۲۰۶، ۲۳۴ ، ۲۴۷ ، ۲۵۸ ، ۲۶۲، ۲۹۱، ۲۹۳ ، ۳۱۲ ، ۳۱۵ ، ۳۳۱، ۳۴۶، ۳۵۲ ، ۴۰۳ ، ۴۳۹ ، ۴۶۲ ، ۵۰۷-۵۰۸ ، ۵۱۸ ، ۵۸۷ ، ۵۹۶، ۶۲۳ ، ۷۹۸ ، ۸۱۴ ، ۸۲۰-۸۲۱، ۸۲۶ ، ۸۳۶ ، ۸۴۳ ، ۸۴۵، ۸۵۰، ۸۵۸ ، ۸۶۱ ، ۸۶۴، ۸۶۹، ۸۷۴ ، ۸۸۱ ، ۸۸۶-۸۸۸ ، ۸۹۰-۸۹۳ ، ۸۹۶ ، ۹۰۶ ، ۹۰۸ ، ۹۱۳، ۹۲۳، ۹۲۵ ، ۹۲۷ ، ۹۵۳ ، ۹۵۹-۹۶۱ ، ۱۱۴۶ ، ۱۱۸۰ ، ۱۲۶۱، ۱۲۶۹، ۱۲۷۲ - ۱۲۷۳ ، ۱۳۰۹
ایرج : ۱۲۶، ۳۱۷
ایریارت : ۵۸۶
ایستامی : ۱۸۱
ایغور : ۷۶ ، ۱۸۰ ، ۱۹۲-۱۹۳
ایلك خان : ۳۳۰
ایلی خان : ۱۸۱
اینجو ر حسین (جمال‌الدین)
ایوب ر : چشمه
ایوب‌بن حسان : ۸۳، ۲۵۵

ب

بابلی (کمان) : ۱۲۷۵
بادران (سروش) : ۱۱۰۱
بادوسیان : ۲۹۱
باذان (پادشاه مرو رود) : ۲۶۳
باربد : ۵۳۸ ، ۷۹۳ ، ۸۰۴، ۸۹۰- ۸۹۱ ، ۱۱۳۴ ، ۱۲۱۹
باربیه دومنار : ۸۶۵ ، ۹۰۱
بارتولد (و .) : ۶۷ ، ۴۰۴-۴۰۵ ، ۹۰۰
بارس (غلام قراتکین) : ۴۰۶-۴۰۷
بارس کبیر : ۳۸۶-۳۸۷
باغی : ۲۹۸، ۳۰۲
بانجین دیلمی : ۴۲۴-۴۲۵
بایتوز : ۱۳۰۹

بایرون : ۸۵٤ ، ۹۰٦ـ۹۰۷
بایقرا ر. حسین
بت : ۸۷ ، ۹۲ ، ۲٤۹ ، ۲۵۹ ، ۲۷۰
بت پرست : ۷٦، ۸۷، ۲۵٤، ٦۵۲، ٦٦٦، ۱۰٦٤
بتکن : ۸۸۳
بجستانیان : ۳۷٦
بحتری : ۸۰۵ ، ۱۲۲۳
بخار : ۷٦
بخارائی : ۱۱٦٦ ، ۱۱۷۳ ر. بخاری
بخارائی (زبان) : ٦۲ ر. بخاری
بخار خداة : ٦۳ ، ۷۱ ، ۸۸، ۱۰۳، ۲۲۲ـ۲۲۳ ، ۲۳٤ ۲۵۳ ، ۲٦۷، ۲۷۹ـ۲۸۰ ، ۲۸٤ـ۲۸۵ ، ۳۰۷ ، ۳۱۳ ، ۳۲۰ ، ۳۵۵
بخاری : ۲۵۳ـ۲۵٤ ر. بخارائی
بخاری (زبان) : ۲۳٦ ر. بخارائی
بخاری شاعر : ٤۵۷
بختیار (ابوالعباس) : ۸۳۲ ـ ۸۳۳ ، ۸٦۰
بختیار (ابوالمبیك) : ۵۳۷
بختیار بن ممّلان (امیرابوالعلا) : ۷۸۳ـ۷۸٤
بختیاری اهوازی : ٤٦۷
بداونی : ۸۷۹
بدایه‌ی ر. محمدبن محمود
بدخشانی : ۷۳۸
بدخشی : ۱۲٤٤ـ۱۲٤۵
بدرالدین جاجرمی : ۲۸ ، ۱۳۰۹
بدرالکبیر : ٤۰۰ـ٤۰۱
بدیع‌الزمان همدانی : ۹۵۷
بدیع بن محمدبن محمود بلخی (ابومحمد) : ۱۲۹۹ـ۱۳۰۰
برامکه : ۱۱٤۹ ر. برمکیان
براون (ادوارد ج.) : ۱۳ ، ٤۹۹ ، ۸۸۹ ، ۸۹۸ ، ۹۰۰ ، ۹۰۵ـ۹۰٦، ۹۰۹ـ۹۱۲، ۹۱۷ ، ۹۲۱ ، ۹۲۳ـ۹۲٤ ، ۹۲۹ ، ۹۳٦ ، ۹۳۸ـ۹۳۹، ۹٤۲ ، ۹٤۷ ، ۹۵۳ ، ۱۱۲۵ ، ۱۱۲۷ ـ ۱۱۲۸ ، ۱۳۱۰ـ۱۳۱۱
بربری (پلنگ) : ٦۳۱
برجیس شاعر : ٤۵۷
برچنایدر : ۱۹٤
بردبن سنان : ۲۱۲
بردزبه : ٤٤۸
بردی فندقی (پارچه) : ۸٦
برزویه : ۵۸۷
برزین : ۱۲۵۸
برمایون : ۱۲۷۸
برمك : ۷۷ ، ۲۵۷
برمکیان : ۷٦ ، ۱۱۵۰ ، ۱۲۷٤ ر. برامکه
بروخیم : ۱۱۰۰، ۱۲۷۰ـ۱۲۷۱، ۱۲۹۲

برهانی نیشابوری : ۱۹
برهمن : ۱۰۵۱
بزرگمهر بن بختگان : ۲۸۶-۲۸۷
بشار (پدر ابومسلم) : ۲۸۷
بشار بن مسلم بن عمرو بن حسین بن ربیعة بن خالد بن اسد بن قضاعی بن هلال باهلی : ۲۹۰
بشار مرغزی : ۶۱۰، ۱۲۱۷
بشر بن طغشاده : ۲۸۰
بطلیموس (سردار اسکندر) : ۱۴۶
بطلیموس : ۶۱، ۷۴، ۱۲۲، ۱۴۶، ۱۴۸-۱۴۹، ۱۵۳
بعبدلی : ۱۲۹۴
بغدادی (دینار) : ۴۳۷
بغرا : ۴۰۶، ۴۰۸
بغرایبک ر . تل بغرایبک
بقا ر . محمد بقا
بقراط : ۱۰۱۳
بکار ر . جویبار بکار وکوی بکار
بکتوزون (ابوالفوارس) : ۳۳۰
بکتوزونیان : ۱۱۲۲
بکر بن حنظلة بن انومرداسکارنی سغدی : ۴۵۲
بکر بن محمد بن یسع : ۴۱۰-۴۱۱
بکر بن وائل . ۱۳۹
بکیر بن وشاح : ۲۱۷
بلاذری : ۵۷، ۲۷۸ ر . احمد بن یحیی
بلاش : ۱۹۴
بلال بن الازهر : ۴۸۲
بلاند : ۸۲۷-۸۳۰
بلحرب : ۱۱۵۹
بلسان : ۷۹۰
بلعمی : ۴۹۲-۴۹۴، ۴۹۶-۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۸۵، ۶۱۹، ۷۹۸، ۸۹۳ ر . محمد بن عبیدالله ومحمد بن محمد
بلعمیان : ۱۰۱، ۵۰۰، ۵۰۳، ۱۲۰۶
بلوچ : ۴۲۵، ۱۲۱۴
بلوکه (ادکار) : ۱۹۹، ۵۰۲
بلیزر : ۱۷۰
بندار رازی : ۱۱۴۳ ر . بندار بن ابونصر
بندون : ۱۷۶ ر . بیدون
بنقی : ۸۸۳
بنیات بن طغشاده : ۱۰۳، ۲۲۳، ۲۸۲، ۳۰۷
بنی اسد ر . دروازهٔ بنی اسد
بنی العباس : ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۹۳، ۱۱۵۸
بنی امیه : ۲۴۰، ۲۹۰، ۲۹۳
بنی تمیم : ۲۷۳
بنی حنظله : ۲۵۵ ر . مسجد بنی حنظله
بنی ربیعة بن حنظله : ۲۴۶
بنی سعد ر . دروازهٔ بنی سعد
بنی شداد : ۷۸۴
بنی عباس ر . بنی العباس
بنی عجل : ۷۷۹

بنی عمرو بن یربوع : ۲۳۳
بنی لیث : ۴۸۰
بواحمدبن محمود : ۶۴۷
بوالحسن : ۷۷۲
بوالحسن الماصیلی : ۴۸۳
بوالعباس بن طاهر بن عمرو : ۴۹۱
بوالفتح : ۶۴۵
بوالفضل حارث : ۴۸۳
بوالفضل صمین : ۴۸۳
بوالمظفر میرنصرالدین : ۶۵۵
بوبکر دبیر: ۴۷۱
بوجعفر : ۴۸۱-۴۸۳
بوحنیفه ر . ابوحنیفه
بود : ۵۸۷
بودا : ۷۶، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۲، ۲۰۷ ، ۸۴۹
بودائی و بودائیان : ۷۷ ، ۱۵۵ ، ۱۵۷-۱۵۸ ، ۱۶۲ ، ۱۷۴ ، ۸۴۹، ۸۸۲
بوسعید شروطی : ۴۸۳
بوطیب مصعبی : ۳۸۹-۳۹۰
بومین خاقان : ۱۸۰-۱۸۱
بونصر : ۷۰۷ ، ۷۰۹ ، ۷۱۶، ۷۲۴، ۷۳۶
بویه : ۴۲۷
بویه (آل) : ۴۳۵-۴۳۶ ، ۵۲۳- ۵۲۴ ، ۷۸۰، ۱۱۴۴، ۱۳۰۲
بهاءالدوله ر. بهمن بن عبدالله
بهاءالدولهٔ دیلمی : ۱۳۰۵
بهاءالدین ر. محمد و محمدبن علی
بهاءالدین بن حسین بن بهاءالدین حسن بن عبدالملک حافظ : ۱۱۲۹-۱۱۳۰
بهائی (شیخ) : ۱۰۷۶، ۱۲۲۵
بهار : ۳۱- ۳۲ ، ۳۷-۳۸ ، ۵۸ ، ۴۸۰، ۴۸۵ ، ۴۸۷ ر . ملک‌الشعراء
به افزای : ۱۲۳۷
بهرام : ۶۹۸
بهرام بن یزدگرد بن شاپور : ۱۹۶ ، ۱۱۵۲
بهرام جنشنش : ۳۱۵
بهرام چوبین : ۳۱۳ - ۳۱۶، ۳۱۸ ، ۳۲۰
برام گور : ۳۱۵ ، ۵۶۷ ، ۶۷۰ ، ۶۹۷-۶۹۸ ، ۷۳۸، ۸۱۳ ، ۱۱۰۵ ، ۱۱۵۲
بهرامی سرخسی : ۱۷، ۱۰۳۷
بهلبد : ۸۹۱
بهلواف : ۷۹۱
بهمن : ۱۱۸۰
بهمن بن اسفندیار : ۱۲۵
بهمن بن عبدالله میرزا بن فتحعلی شاه (بهاءالدوله) : ۹۲۸ ، ۹۴۲

بهمن مردانشاه (ذوالحاجب) : ۱۹۶
بیاغو : ۶۲
بیدبای : ۵۸۷ ، ۸۲۳ ، ۸۴۵، ۸۵۶، ۸۸۳ ، ۸۸۶ ، ۹۱۰
بیدل ر . عبدالقادر
بیدون بخارخداه : ۸۸ ، ۱۷۶، ۲۲۳، ۲۴۲-۲۴۴ ر . بندون
بیژن : ۷۶۶ ، ۱۱۴۵
بیش‌الاعور (پادشاه چغانیان) : ۲۵۶
بیش بلیك . ۱۶۷
بیغو (امیر) : ۳۷
بیهقی : ۹۲۳-۹۲۴ ، ۹۴۳-۹۴۴ ، ۹۴۷، ۹۴۹-۹۵۰، ۹۵۲ ر . ابوالفضل و محمدبن حسین

پ

پاترکل : ۱۶۴
پارتها : ۱۴۴، ۱۴۹
پارس بیکندی : ۳۶۴
پارسی . ۲-۳ ، ۶۷-۶۸ ، ۷۰، ۱۰۲، ۱۲۱ ، ۱۳۰، ۲۱۴ ، ۳۲۰ ، ۴۵۶-۴۵۹ ، ۴۶۷ ، ۴۸۹ ، ۴۹۴، ۵۰۱-۵۰۳ ، ۵۱۱ ، ۵۱۳ ، ۵۱۷-۵۱۹، ۵۴۰ ، ۵۴۵ ، ۵۶۷-۵۶۹ ، ۵۷۶-۵۷۸ ، ۵۸۴-۵۸۵ ، ۵۸۷، ۵۹۵-۵۹۶ ، ۶۰۲ ، ۶۰۸ ، ۶۱۳، ۶۲۲، ۶۴۴ ، ۷۸۹ ، ۷۹۱، ۸۱۲، ۸۱۷-۸۱۸ ، ۸۲۷ ، ۸۴۶ ، ۸۵۶، ۸۶۲، ۹۱۹ ، ۹۲۲ ، ۹۶۳ ، ۱۱۵۲ ، ۱۱۵۵ ، ۱۱۶۹ ، ۱۱۷۹-۱۱۸۰، ۱۲۶۴، ۱۳۰۸
پان چائو : ۱۶۷-۱۶۸
پان نامی . ۲۰۳
پتکوسبان : ۲۹۱
پرتو بیضائی : ۱۳۱۲-۱۳۱۳
پرح (ویلهلم) : ۴۲
پردیکاس : ۱۴۷
پرطاوس (پارچه) : ۶۵
پرکوب : ۱۷۰، ۱۸۵
پروپرس : ۱۵۴ ، ۱۵۹-۱۶۰
پرویز : ۵۴۲، ۱۱۳۶
پسرحفار ر . محمدبن عباس
پسر عتبی : ۴۳۶
پسرمقله . ۷۹۱
پسرنوح : ۳۷۰-۳۷۱
پشن : ۷۰۱
پشنگ : ۳۱۷
پلوتارك : ۱۶۳-۱۶۴
پلین : ۱۶۵-۱۶۶
پلین طبیعی دان : ۱۶۵
پلین‌قدیم : ۱۶۵
پمپه . ۱۶۵

پندار : ۸۵۰ ، ۸۵۸ ، ۸۶۶
پندار بن ابونصر خاطری رازی (کمال الدین ابوالفتح) : ۱۱۴۰-۱۱۴۱،۱۱۴۳
پوربشن : ۷۰۱
پورقباد : ۷۰۱
پوریای ولی ر . محمود خوارزمی
پوزیدونیوس : ۱۷۴
پوژون : ۱۹۳
پوشان هوئو : ۲۰۰
پوشنگ : ۲۰۰
پول : ۱۸۶
پومپونیوس ملا : ۱۶۶
پهلوان ر . محمود خوارزمی
پهلوان لشکر احمد : ۳۳۴
پهلوانی (زبان) : ۵۸۴،۶۲۶-۶۲۷، ۱۱۰۰
پهلوی (زبان) : ۲ ، ۱۵۲ ، ۱۷۳، ۱۹۴، ۲۸۶ ، ۲۹۱ ، ۳۱۴، ۵۴۰، ۵۸۴ ، ۵۸۷ ، ۵۹۴ ، ۸۸۲، ۹۱۰، ۹۱۷ ، ۹۲۲ ، ۱۱۴۰ ، ۱۱۴۲-۱۱۴۳
پیامبر : ۲۸۲ ر . پیغمبر وپیغمبر مختار و پیمبر
پیترزی (ایتالو) : ۸۷۲،۸۹۹،۹۰۵ ، ۹۱۲-۹۱۳،۹۱۵
پیرصالح ر . صالح
پیرنیا ر. حسن
پیروز : ۱۸۳ ر . فیروز
پیروز پسر یزدگرد : ۱۹۶-۱۹۹
پیشداد (از اجداد سامانیان) ۳۱۷
پیغمبر : ۷۲۲ ، ۷۶۶ ر . پیامبر و پیغمبر مختار و پیمبر
پیغمبر مختار : ۶۴۷ ر . پیامبر و پیغمبر و پیمبر
پیغوملك : ۱۱۸۱
پیکرینگ (چارلز) : ۸۵۶ ، ۸۷۱ ، ۸۹۸-۸۹۹، ۹۰۵-۹۰۶،۹۰۹،۹۱۲-۹۱۳،۹۱۵
پیل پای : ۵۸۷،۸۸۲
پی لوسه : ۱۹۷
پیمبر : ۱۱۲۷ ر . پیامبر و پیغمبر و پیغمبر مختار
پیندار ر . پندار
پئی هینك كن : ۱۹۹

ت

تابوخان : ۱۸۱
تاتارها : ۱۵۶ ، ۱۶۸ ، ۲۰۱،۲۰۸
تاج الدین ر . حسن بن محمد نظامی نیشابوری وعبدالوهاب
تاج الملك (امیر) : ۷۸۳
تاجیك : ۶۸،۱۱۸ ، ۱۲۰، ۲۰۱ ر تازیك

تاردو : ۱۷۷، ۱۸٦
تازی و تازیان : ۱-۲ ، ۲۲ ، ۳٦ ، ٦۸-٦۹ ، ۷۷ ، ۸۱-۸۲ ، ۸٥ ، ۹۱، ۹۷ ، ۱۱۳ ، ۱۲٤ ، ۱٤۲، ۱٥۷، ۱۷٥-۱۷۷ ، ۱۸٤ ، ۱۸۷ ، ۱۸۹، ۱۹٤-۲۰٤ ، ۲۰٦ ، ۲۰۸-۲۱۲، ۲۱٤-۲۱٦ ، ۲۲۱-۲۲٤ ، ۲۳۳ ، ۲۳۷، ۲٤۲-۲٤٤ ، ۲٤٦-۲٤۹، ۲٥۲-۲٥٥، ۲٥۷-۲٦۳ ، ۲٦٦-۲٦۷ ، ۲٦۹-۲۷۱ ، ۲۷۳-۲۷۷ ، ۲۸۱-۲۸۲ ، ۲۸٤ ، ۲۸٦ ، ۲۹۲-۲۹٤ ، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۲۹ ، ٤۳۹ ، ٤٥٤، ٤٥٦، ٤٦۳ ، ٤۸٦، ٤۸۹ ، ٤۹٤-٤۹٥، ٥۰۱-٥۰۲ ، ٥۰۷-٥۰۸ ، ٥۱۱ ، ٥۱۳، ٥۱۷ ، ٥٤۱ ، ٥٦٥، ٥۷۲، ٥۷٦-٥۷۷، ٥۸۱ ، ٥۸٤-٥۸٥ ، ٥۸۷-٥۸۸، ٦۰٥، ٦٤٤ ، ۷۸۹، ۸۰۱-۸۰۲، ۸۱٦، ۸۳٦ ، ۸٥٦، ۸٦۳، ۸٦٤-۸٦٦ ، ۸۸۲ ، ۸۹۲، ۹۰۱، ۹۱۷، ۹۱۹ ، ۹۲۲، ۹٦٤، ۹۷۱-۹۷۲، ۹۹٤ ، ۱۰٤۸، ۱۱۰۰، ۱۱۱۸، ۱۱۲۳، ۱۱۲۸، ۱۱۳۱-۱۱۳۲، ۱۱۳۸، ۱۱٤٤ ، ۱۱٦۹، ۱۱۷۹، ۱۱۸۷، ۱۱۹٦ ، ۱۲۲۱، ۱۲۲۳، ۱۲۲٥، ۱۲۸٥، ۱۲۸۸، ۱۳۰۸-۱۳۰۹ - ۱۳۱٦ ر. عرب واعراب
تازی(اسب) : ٤۸٦ ، ٦۸٦، ۱۰۷٤، ۱۰۸٥ ، ۱۲٦۰ ، ۱۲۷٦
تازیك : ۱۱۲۷ ر. تاجیك
تازی مندك : ٤۹۰
تاش : ۳٤۳
تاش (ابوالعباس) : ٤۳٦ ، ۱۱۲۱
تاشه : ۲۰۱
تالوبین : ۱۸۱-۱۸۲
تامیریس : ۹۰٦
تانینگ وانگ : ۱۹۱
تان یو : ۱۸۱-۱۸۲
تائتو : ۱۷۷ ، ۱۸٦ ، ۱۸۸
تائتوخاقان : ۱۸۱
تایوئه‌چه : ۱۸۳
تائی تسونگ : ۱۹٥-۱۹٦
تبابعه : ۱۲٤
تب باد (باد) : ۱۱٥
تبتی (مشك) : ۱۱٦۳
تبریزی و تبریزیان : ۷۱۸ ، ۹۸٤، ۹۸٦
تبع : ۱۲٥ ، ۱۲۹-۱۳۰ ، ۱٦۸ ، ۱۷۰، ۱۷۷ ، ۱۹۲ ، ۱۹٤، ۲۰۱، ۲۰٤
تبع الاقرن بن ابی مالك بن ناشر : ۱۲٤
تتاری : ٥٤٤ ، ۱۰۲٦

تترادراخم (سکه) . ١٧٥
بدن . ١٧٦
تربیت . ٧ ، ٢١ ر. محمد علی
ترساو رسایین . ١٢٠ ؛ ٢٠٣ ، ٢٥٥ ، ٦٣٠ . ١٢٨١
ترك : ٢٤ . ٦٢ ، ٦٨ ، ٩٠ . ١١٩ . ١٢٣ . ١٢٦ ، ١٥٠ ، ١٥٥ ، ١٦٩ . ١٧١ ـ ١٨٢ ، ١٨٤ ، ١٨٦ ـ ١٨٨ . ١٩٠ ، ١٩٢ ـ ١٩٥ ، ١٩٧ ، ١٩٩ ، ٢٠٤ ، ٢٠٨ ، ٢٢٤ ، ٢٤٣ ، ٢٥١ ، ٢٥٩ ـ ٢٦٢ ، ٢٧٣ ـ ٢٨١ ، ٢٩٣ ، ٢٩٨ ؛ ٣٠٢ ـ ٣٠٣ ، ٣٢٥ ، ٣٤٣ ، ٣٤٩ ، ٣٥٦ ، ٣٦٩ ـ ٣٧٠ ، ٤٠٨ . ٤١٥ ، ٤٨٤ ، ٤٩٠ ، ٤٩٧ ، ٥٠٧ ، ٥٣١ ، ٥٦٠ ، ٥٦٤ ـ ٥٦٥ ، ٦٦٩ ، ٧٦٨ ، ٨٠٣ ، ٨٣٤ ، ٩٥٨ ، ٩٧٩ ، ١٠١١ ، ١١٩٣ ، ١١٩٧ ، ١٢٠٧ ، ١٢١٦ ، ١٢٥٨ ، ١٢٧٨ ـ ١٢٧٩ ، ١٢٩٦ ، ١٢٩٨
ترکان جنوبی : ١٧٧ ، ١٨٠ ـ ١٨١ . ١٨٨ ، ١٩١
ترکان شرقی : ١٨٠ ـ ١٨١
ترکان شمالی : ١٨٧
ترکان غربی : ١٧٧ ـ ١٧٨ ، ١٨١ ـ ١٨٢ ، ١٨٨ ـ ١٨٩ ، ١٩٢ ـ ١٩٤ ، ١٩٨
ترك کشی ایلاقی : ١١٣٦ ، ١١٣٨
ترکمان : ٦٤
ترکمانی . ٨١٤ ، ١٢٩٦
ترکی . ٢٢ ـ ٢٥ ، ٣٩ ، ٥٠ ، ٦٥ ، ٧٦ . ٥٠٧ ، ٥١٦ . ٦٣٤ ، ٨١٦ ، ٨٢٤ ، ١١٨٧
ترکی کشی ایلاقی : ١١٣٨
ترک یمه : ١٧٤
ترمذشاه : ١٧٦
ترنبرگ : ٤٤٠
ترواية (م .) ١٥٦
تقی الدین اوحدی کاشانی : ٤٦٠ ، ٨٧٩ ، ٩٢٦ ـ ٩٢٧ ، ١٢٢٥ ر . محمد بن سعد الدین
تقی (میرزا) خان دانش ضیاء اشکر مستشار اعظم ٤٩
تقی زاده : ٩٢٣ ، ٩٥٢ ، ١٣١٣
تکش : ٤٩٧ ، ٥٥٨ ، ٥٦٤
تمیم (بنی) : ٢٢٧ ، ٢٧٣
تنذر ٢٥٨
توبو خاقان: ١٩١
تور: ١٢٦
تورانی: ٦٣٢
تورانیان : ١٢٧٤
تورکایه: ١٧٩
توروشکه : ١٥٥
توکی، ١٨٧ ـ ١٨٨
توکی‌توئه: ١٧٧ ، ١٧٩ ـ ١٨٠

تولو: ۱۹۰، ۱۹۲

تولوخاقان: ۱۹۲

تولوس: ۱۷۸، ۱۸۰

تولی خاقان: ۱۸۷

تومن: ۱۸۰ - ۱۸۱

تومی تو: ۱۹۳

تومی خاقان: ۱۹۳

تونك: ۱۸۸

تونك‌شه‌هو ۱۸۸

توورو: ۱۸۰

توهیان: ۱۶۸

تویوهوئن: ۱۹۰

تهمتن: ۸۸۸

تیبر دوم: ۱۸۶

تیبول: ۱۵۴

تی‌تسونك: ۱۸۸

تیمور گورکن (امیر): ۱۲۲

تین چوونك: ۱۹۰ - ۱۹۱

تین‌ک ئونه: ۱۸۱

تئوفان: ۱۸۴

تیه‌له. ۱۹۲

تی‌یه‌لی شه: ۱۹۰

ث

ثایر (ابوالفضل): ۴۱۸

ثعالبی: ۴۵۳-۴۵۴، ۵۱۰، ۵۱۲-۵۱۳، ۵۱۷، ۵۲۳ - ۵۲۴، ۵۸۱، ۵۸۳، ۹۰۱، ۱۱۲۴، ۱۱۶۹، ۱۱۷۹، ۱۲۲۴، ۱۳۱۰ ر. ابو منصور و عبدالملك

ثقةالملك: ۶۳۷ ر. طاهر بن علی

ثقیل السمع ر. حسن بن علی

ثناءالله بن ضیاءالحق ولد حاجی مولوی مولانا علامهٔ فرید وحید منقار بیز (پادشاه): ۱۱۲۰، ۱۱۲۲ - ۱۱۲۳

ج

جابر بن معاذالازدی: ۲۱۲

جاکسن (آ. و. ویلیمز): ۹۰۴، ۹۰۴، ۹۱۹

جاماسب: ۱۲۷۲

جامی: ۴۲، ۲۹۸، ۴۶۲، ۴۷۲، ۵۳۰، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۵۰، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۷۴، ۵۸۲، ۸۲۱، ۸۲۳، ۸۳۰، ۸۳۹، ۸۴۱ - ۸۶۱، ۸۶۵، ۸۹۵، ۸۹۹ ر. عبدالرحمن

جبا (جد سامانیان): ۳۱۵

جبرئیل: ۲۱۴

جبرئیل بن یحیی: ۳۰۰ - ۳۰۲

جبغو: ۱۸۱، ۱۸۸

جبغوی بزرگ: ۱۸۰

جبغویه: ۲۶۳، ۲۶۵

جبلی ر. عبدالواسع

جشمان (جد سامانیان) : ۳۱۶
جراح بن عبدالله الحکمی: ۲۱۷
جرداد (از اجداد سامانیان): ۳۱۶
جردیه: ۲۲۷
جرفاد قاپی ر. ناصح
جریر بن عطیة بن الخطفی حذیفة بن بدربن عوف بن کلیب بن یربوع (ابو حرزه): ۵۴۱، ۵۹۹، ۸۰۲، ۹۲۰، ۱۰۱۶، ۱۲۲۲
جسنان : ۷۶۳
جستان بن ابراهیم بن وهسودان (امیر شرف الدین ابونصر) : ۷۶۲- ۷۶۴، ۷۸۳-۷۸۴، ۷۸۷
جستان بن وهسودان . ۳۷۰-۳۷۱
جستانیان : ۳۷۰، ۳۷۶
جسنش (از اجداد سامانیان) ۳۱۶
جعفر (نام رودکی) : ۸۰۴
جعفر (امیر ابوالخلیل) ۷۶۵، ۷۸۴-۷۸۵، ۹۲۷، ۹۳۰
جعفر الخشکی ۱۱۹
جعفر بن ابی جعفر داود . ۴۲۲ ر. جعفر بن داود
جعفر بن داود ۳۸۶ ر. جعفر بن ابی جعفر
جعفر بن عزالدین (ابوالخلیل) : ۷۶۵، ۷۸۳-۷۸۵، ۷۸۷
جعفر بن علی (امیر ابوالفضل) : ۷۶۹-۷۷۰، ۷۸۳، ۷۸۷
جعفر بن فعلا فرالحاجب ۳۱۰-۳۱۱
جعفر بن محمد الاشعث ۲۱۹
جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم رودکی سمرقندی (ابوعبدالله) :
۱-۶، ۱۱-۱۴، ۱۷-۱۸، ۲۱-۳۰، ۳۲-۳۶، ۳۸-۵۰، ۵۵، ۵۷، ۵۹-۶۰، ۶۶-۶۹، ۱۱۲-۱۱۳، ۱۲۰-۱۲۲، ۱۲۶، ۱۴۱-۱۴۲، ۳۳۱، ۴۳۸-۴۳۹، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۶-۴۶۷، ۴۶۹-۴۷۸، ۴۸۷-۴۸۸، ۴۹۱-۴۹۲، ۴۹۵-۴۹۹، ۵۰۳-۵۰۶، ۵۰۸-۵۰۹، ۵۱۱-۵۱۲، ۵۱۴-۵۱۶، ۵۱۸-۵۲۵، ۵۲۷-۵۳۱، ۵۳۳-۵۳۴، ۵۳۶-۵۴۶، ۵۴۸-۵۵۱، ۵۵۴-۵۸۸، ۵۹۱-۵۹۹، ۶۰۱-۶۰۲، ۶۰۴-۶۱۱، ۶۱۳-۶۲۷، ۶۲۹-۶۳۰، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۱، ۶۵۳-۶۵۴، ۶۵۸-۶۵۹، ۷۶۰-۷۶۲، ۷۶۵، ۷۷۰-۷۷۱، ۷۷۴-۷۷۸، ۷۸۵-۸۲۵، ۸۲۷، ۸۳۰-۸۳۱، ۸۳۳-۸۳۷، ۸۳۹-۸۴۰، ۸۴۲-۸۵۶، ۸۵۸-۸۷۶، ۸۷۸-۸۸۰، ۸۸۷-۸۸۹، ۹۲۸، ۹۳۰-۹۳۱، ۹۳۵، ۹۳۸، ۹۴۲-۹۴۶، ۹۴۸-۹۵۰، ۹۶۶-۹۶۸، ۹۷۲-۹۷۴، ۹۸۰، ۹۸۳-۹۸۴، ۹۸۶، ۹۹۰، ۹۹۳، ۹۹۷، ۱۰۰۰،

۱۰۰۷ ، ۱۰۱۶ ، ۱۰۲۲ ، ۱۰۲۴ ،
۱۰۲۶ ـ ۱۲۰۷ ، ۱۰۳۳ ـ ۱۰۳۴ ،
۱۰۳۶ ـ ۱۰۴۰ ، ۱۰۴۳ ، ۱۰۴۵ ـ
۱۰۴۶ ، ۱۰۵۳ ـ ۱۰۵۴ ، ۱۰۵۷ ،
۱۰۶۳ ـ ۱۰۶۵ ، ۱۰۶۸ ، ۱۰۷۵ ـ
۱۰۷۷ ، ۱۰۸۲ ، ۱۰۸۵ ، ۱۰۸۸ ـ
۱۰۸۹ ، ۱۱۰۱ ، ۱۱۰۸ ، ۱۱۱۲ ـ
۱۱۱۸ ، ۱۱۳۱ ، ۱۱۳۴ ـ ۱۱۳۶ ،
۱۰۴۸ ـ ۱۱۴۹ ، ۱۱۵۳ ـ ۱۱۵۶ ،
۱۱۶۰ ، ۱۱۶۶ ـ ۱۱۶۷ ، ۱۱۷۳ ،
۱۱۷۶ ، ۱۱۷۸ ـ ۱۱۷۹ ، ۱۱۹۸ ،
۱۲۰۳ ـ ۱۲۰۴ ، ۱۲۰۷ ، ۱۲۰۹ ،
۱۲۱۴ ، ۱۲۱۶ ـ ۱۲۱۷ ، ۱۲۱۹ ،
۱۲۲۱ ، ۱۲۲۳ ـ ۱۲۲۴ ، ۱۲۳۳ ،
۱۲۶۱ ، ۱۲۷۴ ، ۱۲۹۳ ، ۱۳۰۴ ،
۱۳۰۸ ـ ۱۳۱۵

جعفر بن محمد بن علی عطار : ۷۹۱
جعفر بن یحیی بن مکی ۲۱۹ ـ ۲۲۰ ،
۱۱۴۹ ـ ۱۱۵۰
جعفر خشکی : ۱۱۹
جعفر خلدی : ۴۴۸
جعفر دوانقی (ابومنصور) ۲۹۵
جعفریان ۱۰۷
جغری بیك: ۳۷
جلاب بخاری ۴۵۷ ، ۱۱۷۳ ، ۱۱۷۸
جلال الدین ر . محمد اکبر و محمد دوانی و
ملکشاه و عبدالرحمن
جلال الدین بلخی رومی مولوی : ۹۸۴ ـ
۹۸۴
جلال الدین طهرانی (سید) : ۱۱۲۹
جلال الدین محمد اکبر (سلطان) ۳۲
جلال الدین ملکشاه : ۱۹ ر. ملکشاه
جلال دیزه : ر. قصر جلال دیزه
جم : ۱۱۰۷
جمال الدین ر حسین و ابوالحسن و علی بن
قاضی اشرف و عبدالرزاق
جمال الدین ابوالحسن علی بن قاضی اشرف
یوسف قفطی ۴۹۴ ر ابن القفطی و علی بن
قاضی اشرف
جمال الدین حسین اینجو . ۱۱ ر حسین
جمال نقاش اصفهانی : ۱۱۳۰
جمشید ۳۱۷
جمشید (اراجد اد سامانیان) ۳۱۷
جناب قندهاری ۵۷۸
جنشنش (از اجداد سامانیان) ۳۱۶۰
جنگوان ۶۳۸
جنید ۲۹۴
جنید بغدادی : ۴۴۸
جنید بن خالد ۳۰۳
جنید بن عبد الرحمن بن عمرو بن حارث بن
خارجة بن سنان بن ابی الحارثة المصری :
۲۱۸ ، ۲۷۷ ، ۲۹۴

جنیدی ر. محمد بن عبدالله
جوانشیر : ۷۸۳
جودرن (جدابو مسلم) : ۲۸۷
جودزه (جدابومسلم) : ۲۸۷
جودون (جدابومسلم) . ۲۸۷
جوری (گل) ٤۰۳
جوزر (جدابومسلم) : ۲۸۷
جوشکا : ۱٥٦
جوکی : ٦۹
جویباری ر. محمدبن ابراهیم
جهشیاری ر محمدبن‌عبدوس
جهود، ۱۱۹۲، ۱۲۸۰، ۱۳۰٤، ر. یهود
جیلی : ۷۱۱، ۷۷۸ - ۷۷۹، ۷۸۷
جیهان (بنی) : ٥۱۳
جیهانی : ۱۱٦، ٤۷٤ ؛ ٥۱۲، ٥٥٥، ر محمدبن احمد (ابوعبدالله) و عبیدالله بن احمد و ابومنصورو محمدبن احمد (ابوعلی) و احمدبن محمد (ابو عبدالله) و محمد بن احمد (ابوالفضل) و محمد بن محمد و عبدالله
جیهانی بزرک ر. محمدبن احمد
جیهانیان : ۱۱۱۷

چ

چاسر (جوفری) ۸٥٦، ۸٥۸، ۸٦۱-۸٦۳، ۸٦٥، ۹۰۷
چاسر ایرانی (رودکی) : ۸٥٦ ؛ ۸۹۸، ۹۰٥
چایکین (کستانتین ایوانف) : ۸، ۱۰، ٥۱۸
چرخی (شاعر) : ٤٥۷، ۱۰۰۰
چغان خداة : ۱۲٦۳
چگلی : ۱۱۹۳
چن چوشه هو ۱۹۰، ۱۹۳
چنگیز خان ۳
چراو خاقن : ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۲
چونک چهو . ۱۹۱
چینی : ۷٥ - ۷٦، ۱٥٤ - ۱٥٦، ۱٥۸ - ۱٥۹، ۱٦٦ - ۱۷۰، ۱۷۷ - ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸٦، ۱۸۸ - ۱۸۹، ۱۹۱ - ۱۹۲، ۱۹٤ - ۲۰۳، ٥٦٥، ٦٥٥، ۱۰۷٤، ۱۲۲٦، ۱۲۸۰
چینی (حریر) : ۲٥۹
چینی (زبان) : ۱٥٥، ۱۹۱

ح

حاتم طائی . ۵۴۲ ، ۶۷۵ ، ۷۹۱ ، ۸۴۱ ، ۹۸۸ ، ۱۰۷۰ ، ۱۳۰۱
حاجب :(غلام‌مقنع) ۳۰۳
حاجب‌الحجاب ر. ابومنصور
حاج خلیفه کاتب چلبی : ۳۸ ، ۴۰ ، ۵۸ ، ۵۴۰_۵۴۱ ، ۵۸۵ ، ۵۸۷ ، ۵۹۳ ، ۷۷۸
حاجیان ر. دروازهٔ حاجیان
حارث (ابوالفضل) : ۴۸۳
حارث بن حاجب‌الحضمی : ۲۲۷
حارث بن قس بن‌الهیم السمی ۲۴۵
حارث بن معاویه الجاری : ۲۳۷ ، ۲۴۵
حازم سدوسی(ابودیم) : ۴۴۱
حاشد بن عبدالله بن نصیر بن عبدالله بن ایمن بن عبدالله بن مرة بن احنف بن قیس سغدی اغدونی (ابوعبدالرحمن) ۴۴۹
حاشد بن عبدالله صوفی عابد بخاری (ابو ـ عبدالله) معروف بحاشد کم پناه : ۴۴۶
حاشد کم پناه . ۴۴۶
حافظ‌الدین ر تل حافظ‌الدین
حافظ شیرازی (خواجه شمس‌الدین محمد) ۵۳۱، ۴ ، ۸۰۸ ، ۸۳۵ ، ۸۶۲ ، ۱۰۵۶ ـ ۱۰۵۷
حبیب بن اوس‌طائی (ابوتمام) : ۸۰۵ ، ۱۰۱۶
حبیب بن عبدالله بن حبیب الباهلی : ۲۶۶
حجاج بن یوسف بن حکم بن عقیل بن عامر بن مسعود ثقفی : ۱۳۰ ، ۲۰۲ ، ۲۴۱ ، ۲۴۸ ـ ۲۵۲ ، ۲۵۶ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰ـ ۲۶۱ ، ۲۶۵ ، ۲۷۰ ـ ۲۷۲
حجت (تخلص ناصر خسرو) : ۵۴۵ ، ۷۹۵ ، ۱۱۹۸ ـ ۱۲۰۱
حجی : ۱۱۸۱
حدشرون ر. دروازهٔ حدشرون
حدادی ر. محمد بن موسی
حر و حران : ۵۰۵ ، ۵۰۷ ـ ۵۰۸ ، ۷۳۶ ، ۱۰۷۰ ، ۱۱۶۹ ر ، احرار و آزاد
حرث بن سریح ۲۸۱
حزین ر. محمد علی
حسان ر. دروازهٔ حسان
حسان بن تمیم بن نصر بن سیار : ۲۹۴
حسان بن ثابت بن ثابت خزرجی : ۵۴۰ ، ۵۴۹ ، ۵۹۸ ، ۵۹۹ ، ۷۱۸ ، ۷۹۵ ، ۸۰۲ ، ۱۰۱۶ ، ۱۱۸۱
حسان دیلمی : ۳۴۹
حسن : ۳۲۱
حسن (شمس الکفات ابوعلی) :۷۸۳
حسن (خواجه ابوالقاسم) : ۱۰۷۵
حسن (امیرالمؤمنین) :۱۱۲۳

حسن (ابوالوفا) ۱۳۰۳
حسن اطروش ر حسن بن علی
حسن بن اسحق بن احمد سامانی ۳۲۱-۳۲۲
حسن بن اسحق بن شرفشاه فردوسی طوسی (ابوالقاسم) ۱۳۰٤ ر فردوسی
حسن بن سهل ۲۲۰
حسن بن زید (داعی کبیر) ۳٤۷
حسن بن ضحاك بن مطر بن هناد باردیزی بخاری (ابوعلی) ٤٥۰
حسن بن طاهر : ۸٤ - ۸٥
حسن بن عثمان همدانی ٤٤۱
حسن بن علاء سغدی : ۸٤ - ۸٥
حسن بن علی بن حسن بن عبدالملك قمی : ۷۹۱ ، ۱۱۲۸
حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
حسن اطروش یا حسن ثقیل السمع علوی : ۳۷۹ - ۳۸۰ ، ۳۸٤ ، ۳۸۷ ، ٤۰٥
حسن بن علی داعی ناصر کبیر : ۳۷-۳۷۱ ، ٤۰۷
حسن بن عمر طة الکندی : ۲۷٥
حسن بن قاسم داعی (سید) : ۳۸۱ ، ٤۰٥-٤۰٦ ، ٤۰۹ - ٤۱۲
حسن بن لطف الله طهرانی رازی ٤٥۹ ، ۹۳۰
حسن بن محمد : ۳۲۸
حسن بن محمد بن اسمعیل اسکافی معروف بموفق (ابوعلی) ۱۳۰٥
حسن بن محمد بن حسن قمی : ۱۱۲۸
حسن بن محمد بن طاوت ۱۰۷ - ۱۰۸ ، ٥۳٤
حسن بن محمد بن محمد رامی (شرف الدین) ۱۰٤٥
حسن بن محمد نظامی نیشابوری (تاج الدین - صدرالدین) ۹٦۳ - ۹٦٤ ، ۱۲۰۲
حسن بن مرزبان ٤۲۹ - ٤۳۰
حسن پاشا (امیرالامرای مصر) ٥۰
حسن خان اسفندیاری محتشم السلطنه (حاج میرزا) ۳۸
حسن خان پیرنیا (میرزا) : ۱٤۳
حسن سمرقندی اشرفی (سید) ۹۸۹
حسن عکاس شیرازی (میرزا) ۲۳
حسن عنصری بلخی (ابوالقاسم) ۲۰ ، ٥٦۲-٥٦۳ ، ٥٦٦ ، ٥۸٤ ، ٥۹٦-٥۹۷ ، ٥۹۹ ، ٦۰٥ ، ٦۱۱ ، ٦۲٥ ، ٦۲۷ ، ٦۳۱ ، ٦٥۱ ، ٦٥٤ ، ۷۸٥ ، ۷۸۹ ، ۷۹۲ ، ۷۹٤ ، ۷۹۷ ، ۸۰۰ ، ۸۰٥ ، ۸۰۹ ، ۸۱۱ ، ۸۱۷ - ۸۱۸ ، ۸۲٤ ، ۸۳٤ ، ۸۳٦ ، ۸۳۷ ، ۸٤٦-۸٤۷ ، ۸٦٤ ، ۸۸۲ ، ۸۸٤ ، ۸۹٤ ، ۹٥٥ ، ۱۱۰٤ ، ۱۱۱۱ ، ۱۱۳۱ ، ۱۱۳٤ - ۱۱۳٦ ، ۱۱٥۳ ، ۱۱٥٥ - ۱۱٥٦ ، ۱۲۰٦ ، ۱۲۹۹ ر عنصری

حسن غزنوی اشرف (سید) ۷۹۲، ۱۱۳۰ - ۱۱۳۱، ۱۱۳۳
حسك ۱۳۰۴
حسن میمندی ۱۳۰۳
حسین (امیرالمؤمنین) ۱۱۲۳
حسین آقا ملك (حاج) ۷ ۲۷، ۲۹، ۴۷ - ۴۸، ۵۳
حسین بایقرا ر حسین بن سلطان منصور
حسین بن اضروش ۴۱۲
حسین بن العلاء صاحب شرط: ۳۵۴، ۳۵۷
حسین بن هلال بن ازهر (ابو احمد) ۴۸۲، ۴۸۴
حسین (سلطان) بن سلطان منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن تیمور گورکان ۴۱، ۹۸۴
حسین بن سهل کامگاری ۳۹۵، ۴۰۳
حسین بن طاهر: ۲۲۱
حسین بن طاهر الطائی: ۳۵۰ - ۳۵۱، ۳۵۴ - ۳۵۵
حسین بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینا (ابوعلی شیخ الرئیس) ۲۷۰، ۱۰۱، ۱۱۰، ۴۵۴، ۸۶۶، ۸۹۲-۸۹۳
حسین بن علی المروروذی: ۳۷۷ - ۳۷۸، ۳۸۱ - ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۴، ۳۹۸، ۴۰۱ - ۴۰۴، ۴۵۶
حسین بن علی بن محمد عارض: ۳۸۳ - ۳۸۴، ۴۰۳
حسین بن غیاث الدین محمد ۴۵۹ - ۴۶۰
حسین بن فخرالدین حسن اینجو (جمال الدین): ۱۱، ۳۲
حسین بن محمد الخوارجی ۳۵۲ - ۳۵۳
حسین بن معاذ: ۲۹۸ - ۳۰۰
حسین خان افشار (میرزا) ۷
حسین داش ۸۱۶
حسین دوست سنبهلی (میر) ۸۷۹، ۱۱۱۲
حسین وفائی ۹۲۶
حسینی ۸۷۹، ۱۱۱۲
حسینی قزوینی (کیا): ۴۵۷
حصری (شاعر) ۴۵۷
حصری (ابوالفضل) ۴۸۳
حصین بن المنذر قاشی ۱۲۷
حفص بن مسلم وراری (ابو مقاتل): ۲۱۲
حفص بن هاشم ۸۴ - ۸۵
حفصه (خواهر احمد بن سهل) ۳۹۵
حقیقه دابر ۲۰۴
حکاك (شاعر) ۴۵۸
حکم بن بشر ثقفی ۲۳۸
حکم بن عمرو الغفاری ۲۱۶، ۲۳۷ - ۲۴۰

حکیم بن عوانة الکلبی : ۲۱۸
حکیم (نام مقنع یا پدر مقنع) : ۲۹۵ ، ۳۰۰
حکیم احمد : ۲۹۸ ، ۳۰۱
حکیم بن احنص سغدی سمرقندی (ابوحفص) : ۴۵۷ ، ۵۶۷ ، ۸۱۹ ، ۱۰۰۰ ، ۱۱۴۹-۱۱۵۷، ۱۱۶۶، ۱۱۷۹
حکیم بن احمد سغدی سمرقندی (ابوحفص) ۱۱۵۰
حکیم بن احوص سغدی : ۱۱۵۲ ، ۱۱۵۵
حکیم سغدی (ابوحفص) : ۸۱۹
حلیمی ر . لطف‌الله
حمدالله بن ابی‌بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی : ۱۳ ، ۳۰-۳۱ ، ۴۷۲ ، ۴۷۹، ۵۰۱ ، ۵۱۷ ، ۵۳۰-۵۴۱، ۵۶۷ ، ۵۷۹ ، ۵۸۲ ، ۵۸۴ ، ۸۲۳ ، ۹۵۳ ، ۱۱۲۴-۱۱۲۵
حمدونه ۰ ۹۶-۹۷
حمزة الهمدانی : ۲۸۳
حمزة بن عماره : ۲۸۹
حمزة بن مالك : ۲۱۹
حمزهٔ اصفهانی : ۲۸۹
حمك بن نوح : ۴۸۱ ، ۴۸۳
حموك (دهقان) : ۶۲
حمویة بن اسد بن احمد سامانی . ۳۲۱
حمویة بن اسد بن علی ۰ ۳۲۵-۳۲۶
حمویة بن علی (صاحب‌وجود خراسان) ۳۸۸، ۳۹۱ ، ۳۹۴ ، ۳۹۷، ۴۰۱-۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۶
حمیدالدین ر . محمود بن عمر
حمید بن احمد بن اسد سامانی (ابوعاصم) : ۳۲۱، ۳۲۸
حمید بن قحطبة بن شبیب بن خالد بن معدان الطائی ۲۱۹، ۲۹۷
حمیری (خط) : ۱۲۷، ۱۲۹
حمیری (زبان) : ۱۲۹
حنظله (نبی) ر . مسجد نبی حنظله
حنظلة البهرانی : ۲۱۸
حنظلة بن عراده : ۲۴۶
حنظلهٔ بادغیسی ۰ ۵۶۷-۵۶۹، ۸۲۵، ۸۴۵
حیان : ۸۶
حیان النبطی : ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۸۳
حیدر ۰ ۵۴۸، ۱۰۰۰، ۱۲۸۰، ۱۲۸۲، ر حیدر کرار
حیدر بن علی الحسینی الرازی : ۳۲۷
حیدر کرار : ۶۷۵ ر . حیدر
حیرت ر قوام‌الدین
حیکان (لقب ابومسلم) : ۲۹۰

خ

خاتون ۱۸۰، ۳۷۲، ۱۰۱۱

خاتون (زن بخارخداه) : ۸۸

خاتون (مادر طمغاده) ۲۲۳-۲۲۴، ۲۳۴-۲۳۶ ۲۴۱-۲۴۲، ۲۴۴ ۲۵۲-۲۵۳

خارجیان : ۳۸۳، ۳۹۳ ر. خوارج

خازم بن خزیمه : ۲۱۹

خاص بك ابوکالیجار گرشاسب بن علی بن شمس‌الملوك فرامرز بن علاءالدوله محمد بن دشمن زیار ۲۷-۲۸

خاقان : ۶۳، ۷۷، ۱۷۱-۱۷۳، ۱۸۰-۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۸-۱۹۳، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۵-۲۷۷، ۲۸۱، ۷۶۸، ۱۰۱۱

خاقانی شروانی ۵۸۲، ۵۹۷، ۶۱۵، ۶۲۱، ۸۰۰، ۸۳۵، ۸۶۲، ۱۲۲۳

خاکی ر میرزا بیك

خالدالعطریف بن عطاء : ۲۱۹

خالد برمکی ۷۷ ر خالد بن برمك

خالد بن ابراهیم دهلی (ابو داود) ۲۱۹

خالد بن برمك ۲۵۷ ر. خالد برمکی

خالد بن جنید ۲۸۰

خالد بن عبدالله القصری ۲۱۸

خالد بن محمد مروزی (ابویزید) ۴۰۰-۴۰۱

خالد بن معمر سدوسی ۲۲۵

خالد بن مغیث بن الحرب بن مالك بن حنظلة بن زید مناة ۴۹۹-۵۰۰

خان خانان ۱۷۱

خبازقاینی ۴۵۸، ۱۳۰۲

خباز نیشابوری ۸۲۶

خداری نیشابوری ۱، ۴۵۷، ۴۷۱، ۵۱۴، ۵۱۹-۵۲۰، ۸۲۶، ۱۳۰۱-۱۳۰۲

خجستانی ۲۲۱

خجستهٔ سرخسی : ۴۵۸، ۸۸۴، ۱۱۴۷

خدات زاده ۲۳۴

خداوند حامودوئیا ۱۵۷

خراسانی : ۲۶۶

خرراد ۲۶۷

خرسمی ها ۱۴۴

خرم ر ابوعبدالله

خزرها ۲۰۸، ۷۶۶، ۷۸۷

خسرو ۲۰۰، ۵۴۲

خسروانی (ابوطاهر) ۸۵۴ ۸۷۸ ر ابوطاهر وطیب بن محمد

خسرو اول انوشیروان ۱۷۲-۱۷۳، ۱۸۲، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۸۷، ۵۸۴.

۵۸۷ ، ۷۰۳ ، ۷۱۱ ، ۷۲۷ ،
۷۹۱ ، ۸۶۴ ، ، ۸۷۴ ، ۸۸۲ ،
۹۱۰، ۱۲۴۲
خسرو بن یزدگرد ۲۷۶
خسرو پرویز ر. خسرو دوم
خسرو دوم پرویز : ۲۰۶ ، ۲۰۸-۲۰۹،
۲۱۱، ۱۰۱۵
خسرو دهلوی ۵۸۲
خسروی : ۷۹۰ ، ۸۰۳ ، ۱۰۷۰،
۱۱۱۵-۱۱۱۶،۱۱۵۴-۱۱۵۶
خسروی (سماع) : ۱۱۴۳
خسروی کرماشاهی (محمد باقر میرزا) .
۱۵ ر. محمد باقر
خشوی : ۲۹۸، ۳۰۱
خشویه (وزیر بخارا) : ۴۴۳ - ۴۴۴
خضر ۶۳۴، ۱۲۷۹
خضر (سلطان) ۸۳۶
خطیری ر. ابوسعید
خفاف شاعر : ۱۷ ۴۵۸، ۹۷۱
خدخالی ۷ر. عبدالرحیم
خلخی : ۱۰۲۲ ، ۱۱۶۳، ۱۳۰۱
خلف بن احمد (ابواحمد) ۹۵۷، ۱۲۹۸،
۱۳۰۹
خلید بن عبدالله الحنفی ۲۱۷، ۲۴۰
خلید بن قره یربوعی ۲۱۶
خلید بن کاس ۲۱۶
خلیفه (حاج) ۵۴۰-۵۴۱ ، ۵۸۵ ،
۵۸۷ ، ۵۹۳ ، ۷۷۸ر حاج خلیفه
خلیل ر. علی ابراهیم خان
خلیل ۷۶۵
خلیل بن احمد (قاضی سیستان) : ۴۸۴
خلیل بن احمد (ابونصر) : ۱۳۰۷
خنگ خاتون ۲۲۹
خنگ خداه : ۱۰۳، ۲۵۰
خنیه (دهقان) ۸۳
خواجوی کرمانی : ۶۲۹
خواجه ابوالقاسم : ۵۰۹ ، ۶۰۴ ،
۶۱۹
خواجه ابو بکر حامد ر . تل خواجه
ابوبکر حامد
خواجهٔ پاره دوز ۴۴۷ر محمد بن احمد
خواجه طرخان ر . تل خواجه طرخان
خواجهٔ عزیزان ۷۴
خواجه عمید ابوالفوارس قناوزی : ۵۹۴
خواجه کعبان : ر کعب بن سعید
خواجه محمد ۶۲۰
خواجه نظام الملک . ۳۷۳ ر نظام الملک
خوارج : ۳۷۸ ۳۸۳ ر . خارجیان
خوارزمشاه : ۱۷۶، ۲۶۷-۲۶۸، ۴۰۶
خوارزمی و خوارزمیان : ۳۵، ۳۵۵،
۳۵۸ ، ۶۳۴ ، ۶۶۲ ، ۸۱۰ ، ر

محمدبن احمد
خوارزمی (ارکسان قتیبه) ۲۷۱
خواند میر : ۲۴ ر غیاث‌الدین
خوشگو : ۴۲ ، ۶۵۳ ، ۶۵۸ ،
۸۲۸
خوشنواز : ۱۸۳
خواو : ۱۸۱
خوند میر ر· غیاث‌الدین
خیام نیشابوری (حکیم عمر) : ۴ ،۲۹،
۵۴۶ ، ۸۰۸،۶۱۵ ، ۸۲۰ ، ۸۵۳،
۹۱۱،۸۸۸ ر عمرخیام
خیبری : ۱۲۸۰
خیربن ابی‌الخیر : ۳۲۹
خیزران : ۷۱-۷۲

د

داج (شب) : ۱۲۷۵
دارا : ۹۶۶،۷۲۸،۴۶۶
دارا (آل) ۱۲۶۲
دارمستتر (زام) : ۱۴۳ ، ۸۶۴،۸۴۶،
۸۶۹ ، ۸۷۵ ، ۸۹۹ ، ۹۰۵،۹۰۱،
۹۰۹ ، ۹۱۵،۹۱۳-۹۱۲
داریوش : ۸۵۱،۱۴۳
داعی ر· حسن‌بن علی و حسن‌بن قاسم
داعی کبیر ر· حسن‌بن زید
داغوانی ر· سهل وکاخ دغوانی

دانته : ۹۰۳
داش ر· تقی و حسین
دانمارکی : ۵۰۷
داود (پیمبر) : ۸۳۲،۷۵۵
دجال : ۶۹۲
درستی (دخترکسری) : ۱۱۰۰،۵۴۱
درفش‌کاویان وکاویانی : ۷۵۱،۲۱۱ ،
۱۲۸۱
درکا : ۴۰۰
درویش نوا ر· نوا
دری (زبان) : ۷۰ ، ۷۹۱ ، ۸۵۴،
۹۲۲
دستان : ۷۳۸،۷۱۱
دعبل خزاعی : ۱۲۴
دغوصری . ۸۵۹
دقیقی ۲ ، ۱۸ ، ۵۱۷ ، ۵۲۰ -
۵۲۲ ،۵۵۵ - ۵۵۶ ، ۵۷۱،۵۶۹،
۵۹۷ ، ۶۲۵ ، ۷۸۰ ، ۷۹۳،۷۹۰،
۸۰۳ ، ۸۱۱ ، ۸۳۶ ، ۸۷۳،۸۶۲،
۸۹۴ ، ۹۰۵-۹۰۴ ، ۱۱۱۵،۱۰۵۷-
۱۱۱۶ ، ۱۱۶۹ ، ۱۲۲۱-۱۲۲۲،
۱۲۶۱-۱۲۶۲ ، ۱۲۶۴ - ۱۲۷۴ ،
۱۲۷۷،۱۲۷۹ ، ۱۲۸۳ ، ۱۲۹۲-
۱۲۹۳ ، ۱۳۰۴ ، ۱۳۰۷ ر ·
محمدبن محمد
دلارام چنگی : ۸۱۳
دلدل : ۱۲۸۲

دمنه . ۵۸۹ ، ۱۰۷۸ ، ۱۲۹۵
دیسن رس (سر) ر رس
دوبو (لوی) ۸۲٤
دورن (آنکتی) ۱۵۲
دوست ر ۰ حسین دوست
دوسر بن منوچهر (اراجداد سامانیان) : ۳۱۷
دوکینی : ۱۹٤
دولتشاه بن علاء الدوله بختیشاه غازی سمرقندی (امیر) ۱۲-۱۳ ، ٤٦۰-٤٦۳ ، ۵۳۰ ، ۵۳۷ ، ۵٤۵ ، ۵٦۳-۵٦۵ ۵٦۷ ، ۵۸۰ ، ۵۸۲ ، ۵۸۵ ، ۷۸۱ ، ۷۸۹ ، ۷۹۲ ، ۸۰٦ ، ۸۲۳ ، ۸۲۷ ، ۸۳۱ ، ۸۳۳-۸۳۵ ، ۸۳۷ ، ۸۳۹ ، ۸٤۱ ، ۸۷۸ ، ۸۹۱ ، ۸۹۹ ، ۹۰٦ ، ۹۲٦ ، ۹٤۲ ، ۹٤۷ ، ۹۵۳ ، ۱۱۳۲ ، ۱۳۱۰
دهخدا (میرزا علی اکبر خان) ۷۰ ، ۱۲۹۸ ر ۰ علی اکبر
دهسودان ۹۲۹
دهقان و دهقانان . ۸۲-۸۳ ، ۱۱۳ ، ۱۳۹ ، ۲۲۳ ، ۲۳٤ ، ۲۵۱ ، ۲۵٦ ، ۲٦۸ ، ۲۷٤-۲۷۵ ، ۲۷۹-۲۸۱ ، ۲۹۱-۲۹۲ ، ۳۰۲ ، ۳۰٤ ، ۳٦۰ ، ۳۹۵ ، ٤۰۳ ، ٤۰۸-٤۰۹ ، ۵۰٤ ، ۵ ، ۵۰۷-۵۰۸ ، ٦۸۷ ، ۷۳۹ ، ۹٤۰ ، ۹۸۱ ، ۱۲۱۸-۱۲۱۹ ، ۱۳۰۵ ر ۰ دهکان واحمد بن عبدالصمد واحمد سمسار و کوی دهقانان
دهقان احمد سمسار ۷۹۷
دهقان سامانی : ۳۱٤
دهکان ۵۰۷
دیزاول : ۱۷۱-۱۷۳ ، ۱۸۳-۱۸٤ ، ۱۸٦
دیلم و دیمان و دیلمیان ۳٤۸ ۳۷۱ ، ۳۸۱ ، ۳۸۷ ، ۳۹۹ ، ٤۰٦-٤۰۸ ، ٤۱۳-٤۱۵ ٤۱۸-٤۱۹ ، ۷۷۸
دیواشتیج : ۲۷٤
دیوانی (امیر) ۷۸۳
دیوسد ٤۱۷
دیودوتوس اول ۱۷٤
دیودوتوس دوم ۱۷٤
دیوشنی : ۲۷٤
دیون کریزستوم ۱٦٦
دیوگهان (اراجداد سامانیان) ۳۱۷

ذ

ذوالحاجب ر ۰ بهمن مرداشه
ذوالفقار علی مست ۸۷۹
ذوالقرنین : ۱۲٤ ، ۲۱۵
ذوالیمینین ۲۲۰ ، ۳۰۹ ر ۰ طاهر بن حسین
ذوغوا (ابوجعفر) : ۳۸۸

ر

رامة بنت کعب قرداری : ۴۵۷، ۶۳۰، ۱۱۷۲
رازی : ۹۸۵، ۱۱۳۶، ۱۱۴۰
رازی ر. محمد بن زکریا
رازی (شاعر) ۷۹۱
الراضی بالله : ۳۹۸
رافع بن هرثمه ۲۲۱، ۳۲۳-۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۶-۳۳۷، ۳۴۷-۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۶-۳۵۷
رامی پیشاوری ۱۳۰۲-۱۳۰۳
رامی ر. حسن بن محمد
راورتی : ۹۵۳
راوایی سن (ح.) ۱۷۳
راوندی ر. محمد بن علی
ربنجنی ر. فضل بن عباس
ربیع ر. رباط ربیع
ربیع بن زیاد الحارثی ۲۴۱
ربیعة بن عسل ۲۳۳
ربیعه ۸۲، ۲۵۵۷
رتبه (نبی) ۲۴۶
رجاء بن معبد ۴۹۹
رخش ۱۱۵۳، ۱۲۸۲
رردای ۴۹۱ ر. محمد بن یعقوب و احمد بن یعقوب

رس (سردنیسن) ۳۴، ۴۰، ۵۳، ۶۵۸، ۶۸۵، ۹۱۸، ۹۵۴
رستم ۵۲۸، ۵۴۲، ۶۷۰، ۷۱۱، ۸۰۷، ۸۸۸، ۱۰۱۶، ۱۲۷۹، ۱۳۰۱
رستم (ابوالمعالی شمس‌الدین) ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۸۳، ۷۸۷
رستم دستان : ۷۱۱، ۹۸۸، ۱۰۱۶
رستم زال ۷۹۱
رستم زر : ۷۶۶
رستم سکری : ۹۸۸
رستم فرخزاد ۲۱۱
رسدکاو (اراجداد سامانیان) ۳۱۷
رسول و رسول‌الله ۲۱۱-۲۱۵، ۲۳۸، ۲۴۰-۲۴۱، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۳۲، ۴۰۵، ۴۴۴، ۴۵۱، ۵۰۶، ۵۴۹، ۵۹۸، ۷۹۵
رشیدالدین ر. محمد بن محمد
رشید وصواط لمحی ۱۱، ۵۸۲، ۶۲۴، ۶۳۵، ۷۸۲ ۷۸۵، ۸۴۶، ۱۲۷۹ ر. محمد بن محمد
رشید یاسمی ۱۴۰۷
رشیدی سمرقندی ۵۷۴-۵۷۵، ۵۸۲، ۷۹۶، ۸۰۳، ۸۰۷، ۸۱۵، ۸۳۶، ۸۹۵، ۱۱۱۶-۱۱۱۷
رشیدی مولف رهنگ ۱۱۵۴
رضاخان (میرزا سید) هدری ۷

رضازاده شفق (دکتر) ۷، ۴۲ـ ۵۴ـ۵۳،۴۴
رضا علی زاده (سید) ۵۸
رضاقلی‌خان هدایت امیرالشعراء الله‌باشی ۲۵، ۳۰، ۴۹، ۷۴، ۴۶۳، ۵۳۰، ۷۷۷، ۸۷۹، ۹۲۴، ۹۳۶ـ ۹۲۷، ۹۳۹، ۹۵۱ـ۹۵۲، ۹۵۴، ۱۰۴۷
رضوان : ۶۷۵، ۷۳۸، ۱۰۱۳
رضی‌الکاتب ر. محمدبن احمد
رفیع‌الدین لنبانی : ۱۰۴۱
رفیع‌الدین نشاپوری . ۱۳۰۱، ۱۳۰۳
رکن‌الدولة بن بویه ۴۲۷ ـ ۴۲۸، ۴۳۷
رکن‌الدین ر. محمود
رموزا (آبل) . ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۸ـ ۱۶۹
رنو (آ.) ۱۷۲
روادیان : ۷۸۴
روح‌القدس : ۸۵۵، ۸۶۹، ۱۰۲۷
رودکی ر. جعفربن محمد
رودی شاعر . ۱۰۴۳
روسی : ۸، ۸۹۹
رومی : ۱۵۲ـ۱۵۴، ۱۶۰ ـ ۱۶۳، ۱۶۵ـ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۸۶ـ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۵، ۹۳۸، ۹۸۵، ۱۱۹۹، ۱۳۰۰
رونقی ر. ابوالمؤید
رهام (از اجداد سامانیان) : ۳۱۷
ریمنکاو (از اجداد سامانیان) ۳۱۷
ریو (چارلز) ۴۵۹، ۹۲۸، ۹۵۷، ۱۱۲۷
رئیس شرق ر. داعی

ز

زاتورف ۴۹۰
زاخائو (ادوارد) : ۳۴۷، ۳۸۰، ۴۸۷
زادان فروخ بن پیری شکری ۱۳۰
زال . ۶۹۴، ۹۳۵، ۱۱۸۰، ۱۲۸۲
زالمان (پرفسورکارلس) ۲۵، ۳۶، ۹۲۶
زامباور (ادو) ۲۲۱
زرتشتی ۲۰۶ـ۲۰۷ ۲۰۹ ۸۸۷ـ ۸۸۸
زردشت ۱۵۱، ۱۹۸، ۲۰۶ـ۲۰۷، ۳۱۸، ۷۵۴ ۸۶۶ ۱۲۶۹، ۱۲۷۲ـ۱۲۷۵، ۱۲۸۲
زردشتی ۲۰۵، ۱۲۷۳
زردهشت . ۱۲۷۴، ۱۲۸۸
زردهشتی ۱۲۷۳، ۱۲۷۷
زریر ۱۲۷۲

زرین‌کتاب (شاعر) : ۴۵۸
زکریا بن محمد بن محمود قزوینی ۸۶۹، ۱۰۴۱
زلیگمان (ر.) ۱۹
زمارک : ۱۸۶-۱۸۷
زمارکوس ۱۷۳
زنج ۵۱۴
زندنیجی (پارچه) ۸۶،۹۸،۱۰۷
زنگی ۲۹۷
زنوزی ر. محمد حسن
زو بن منوچهر (از اجداد ساسانیان) ۳۱۷
زهرا ۱۲۸۰
زیاد بن ابیه : ۲۲۶-۲۲۷ ، ۲۳۸ ، ۲۴۰-۲۴۱
زیاد بن صالح : ۲۸۳-۲۸۶
زیار : ۳۸۶
زیار (آل) ۴۸۶ ، ۷۸۲
زید بن محمد بن زید محمد علوی : ۳۴۸
زیدی (مذهب) ۳۸۰
زین‌الدین راوندی : ۱۱۳۰
زین‌الدین وزیر (خواجه) : ۱۱۲۹ - ۱۱۳۰
زین‌الملک ر. ضیاء شاه بن مویدو هندوس محمد
زین‌الملک (ممدوح معزی) ۸۰۷
زین ممث ۸۰۷

ژ

ژن خان . ۱۸۷
ژوآغار (دام مغ) : ۱۱۶۲
ژوان ژوان ۱۷۹-۱۸۰،۱۸۲-۱۸۳
ژوردن (آمده) : ۸۲۱
ژوستن‌دوم ۱۷۲ ، ۱۸۴، ۱۸۶-۱۸۷
روسنس مورخ : ۱۷۴
ژوستی ین : ۸۶۹
ژوکوفسکی ۹۲۱
روں سزار : ۱۵۸

س

ساتور : ۱۳۱
ساسان (از اجداد ساسانیان) ۳۱۷
ساسان (آل) ۷۹۳ ، ۸۰۴ ، ۸۹۰، ۱۱۳۴
ساسان (بیت) ۱۹۷
ساسان (گوهر) : ۴۹۱ ، ۱۰۱۲
ساسانی ۱۷۲-۱۷۶ ، ۱۸۲-۱۸۳ ، ۱۸۶ . ۱۹۵-۱۹۸ ، ۲۰۵-۲۱۱ ، ۳۱۳ ، ۴۰۳ ، ۵۸۷،۸۸۲،۹۱۰
ساسانیان ۲ ، ۶۸-۶۹ ، ۸۷،۱۱۳، ۱۵۲ ، ۱۷۲ ، ۱۷۴-۱۷۶ ، ۱۸۴، ۱۹۴ ، ۱۹۷ ، ۲۰۶-۲۰۸، ۲۸۶ ، ۲۹۱،۳۱۳،۳۱۸ ، ۳۶۹،۵۰۷،۵۸۷ ،

۵۹۴ ، ۵۹۸ ، ۸۲۱ ، ۸۷۳ ، ۸۹۱، ۱۱۸۰-۱۱۸۱
سامس : ۱۵۵
سالار بن وشمگیر : ۴۳۰
سالار صاحب سمران طرم : ۴۱۶
سام : ۵۴۲ ، ۶۷۰ ، ۱۰۱۳ ، ۱۰۷۰
سام (از عمال عمرولیث) ۳۷۲ - ۳۷۳
سامان (آل) . ۱ . ۶ . ۵۹ - ۶۰، ۶۷ ، ۷۳ ، ۷۹ ، ۱۱۲ ، ۱۲۸، ۳۱۲-۳۱۴ ، ۳۲۲-۳۲۳ ، ۳۲۶- ۳۲۷ . ۳۲۹ ، ۳۳۱ ، ۳۶۸-۳۶۹، ۳۸۸ ، ۴۲۸ ، ۴۳۵-۴۳۶ ، ۴۳۹، ۴۵۵ ، ۴۵۷-۴۵۸ ، ۴۷۱ ، ۴۷۳، ۴۷۵-۴۷۶ ، ۴۷۸ ، ۵۰۰ ، ۵۰۷ ، ۵۱۴-۵۱۵ ، ۵۱۷ ، ۵۲۰-۵۲۱ ، ۵۲۳-۵۲۵ ، ۵۳۴ ، ۵۶۱ ، ۵۶۷- ۵۶۹ ، ۵۹۸ ، ۷۹۳ ، ۷۹۷ ، ۷۹۹، ۸۰۱ ، ۸۰۴ ، ۸۱۵ ، ۸۱۸ ، ۸۲۴، ۸۹۰ ، ۹۸۱ ، ۱۱۱۹ ، ۱۱۲۲ ، ۱۱۳۴-۱۱۳۵ ، ۱۱۷۴ ، ۱۲۶۲، ۱۳۰۲
سامان (بنی) : ۸۰۲ ، ۹۲۰
سامان (خاندان) ۸۰۵
سامان (خانوادهٔ) : ۸۲۱
سامان (دودهٔ) : ۷۹۹-۸۰۰
سامان (سلسلهٔ) : ۸۲۲
سامان (گوهر) ۱۰۱۲
سامان خداة بن جبا بن طمغاث بن نوشرد بن بهرام جور . ۳۱۳-۳۱۵
سامان خداه بن خاتا بن نوش بن طمغاسب بن شاول بن بهراه چوبین بن بهراه حسیس بن کورك بن امین بن گردار بن دیرکار بن حم بن حرن بن استار بن حداد بن رنجهان بن فیر بن فراول بن سیه بن سهراب بن شاسب بن کورك بن جرداد بن سفرسب بن گرگین بن ملاد بن مرس بن مرزوان بن مهران بن خذان بن کشراد بن سادساد بن بشداد بن اخشین بن فروین بن ومم بن ارساضین بن دوسر منوچهر بن کوزك بن ایرج بن افریدون بن اثفیان سك بن سك بن سوركاو بن اخشین کاذابن رسدکاو بن زینکاو بن بفوش بن جمشید بن اونکهن بن اسکهد بن هوشنگ بن فرواك بن منشی بن کیومرث ۳۱۳- ۳۲۰ ، ۳۲۷
سامانی : ۱-۲ ، ۳۸ ، ۵۹ ، ۶۷، ۸۹ ، ۹۴، ۳۰۹ ، ۳۲۱ ، ۴۳۹، ۴۶۲ ، ۴۷۵-۴۷۷ ، ۴۸۶، ۴۹۲، ۴۹۹، ۵۱۸، ۵۲۹ ، ۵۳۶ ، ۸۱۷ ، ۸۲۷ ، ۸۳۳ ، ۸۳۵ ، ۸۰۹ ، ۸۷۳ ، ۸۹۰ ، ۸۹۳ ، ۸۹۶ ، ۸۹۸ ، ۹۰۷ ، ۹۱۹ ، ۹۲۲ ، ۱۲۶۲ ، ۱۲۹۹

سامانیان : ۱ ، ۴۶ ، ۶۷ ، ۸۲ ، ۱۲۰ ، ۱۲۷ ، ۲۲۱ ، ۳۱۲-۳۱۴ ، ۳۱۸ ، ۳۲۳ ، ۳۷۰ ، ۳۸۰ - ۳۸۳ ، ۳۸۵ ، ۴۰۹ ، ۴۲۲ ، ۴۳۳ ، ۴۳۵ ، ۴۳۹ - ۴۴۰ ، ۴۴۳ ، ۴۵۴ ، ۴۵۶ - ۴۵۷ ، ۴۶۲ ، ۴۷۵ - ۴۷۷ ، ۴۸۷ ، ۴۹۲ ، ۴۹۸ ، ۵۰۳ - ۵۰۴ ، ۵۱۶ - ۵۱۷ ، ۵۲۳ ، ۵۲۵ - ۵۲۷ ، ۵۳۵ - ۵۳۶ ، ۵۶۲ ، ۵۶۴ ، ۵۶۶ ، ۵۷۲ ، ۷۹۲ ، ۸۰۱ ، ۸۰۴ ، ۸۲۴ - ۸۲۵ ، ۸۴۷ ، ۸۷۴ ، ۸۹۲ ، ۹۰۰ ، ۹۰۵ ، ۹۵۸ ، ۱۱۱۸ - ۱۱۱۹ ، ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ ، ۱۱۳۸ ، ۱۱۴۰ ، ۱۱۴۶ - ۱۱۴۷ ، ۱۱۵۲ ، ۱۱۶۶ ، ۱۱۷۳ - ۱۱۷۴ ، ۱۱۷۹ ، ۱۱۸۷ ، ۱۲۰۶ ، ۱۲۱۷ ، ۱۲۲۰ - ۱۲۲۱ ، ۱۲۳۳ ، ۱۲۶۱ - ۱۲۶۲ ، ۱۲۹۳ ، ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ ، ۱۳۰۲ ، ۱۳۰۵

سامانیه : ۴۷۲

سام بن یژن : ۷۱۱

سامری : ۶۳۳

سام میرزا صفوی ۸۷۸

سانسکریت : ۷۶ ، ۱۵۵ ، ۹۱۰ ر . سنسکرت

سایبوواف : ۹۱۴

سبعیه ۱۳۹

سبغری : ۲۷۴

سبکتکین : ۷۹۰ ، ۱۱۱۵ ، ۱۱۲۳ ، ۱۱۳۸ ، ۱۲۷۳ ، ۱۳۰۹

سبکتکین (خاندان) : ۸۵۷

سبکری (غلام عمرو بن لیث) : ۳۸۲ ، ۳۹۵

سبکی ر . عبدالوهاب

سپهبد بلخ : ۲۶۳

سپهر : ۱۲ ر . محمدتقی

سپهری بخارائی : ۱ ، ۵۱۵ ، ۱۱۶۶ ، ۱۱۷۳ ر . علی

سپیدجامگان : ۲۹۸ - ۳۰۳ ، ۳۰۷ ر . سفیدجامگان

ستاره (نام مادر ابن‌سینا) : ۱۰۱

سجزی : ۴۷۸

سحبان بن زفر بن ایاس وائلی (سحبان وائل) : ۵۴۱ ، ۵۹۹ ، ۷۹۱ ، ۱۰۱۷

سحبان وائل ر . سحبان بن زفر

سراج‌الدوله ر . محمد

سراج‌الدین ر . علی آرزو

سراج‌الدین علی : ۸۷۹

سرخاب بن فار بن خال : ۴۱۸

سرخاب بن وهسودان (امیر ابوالمظفر) : ۴۰۷ ، ۷۸۳ - ۷۸۴

سرخسی : ۱۱۳۶ ، ۱۱۴۶

سرخوش ر . محمد افضل

سرکب : ۵۹۸، ۷۹۶، ۱۲۲۲
سرکش: ۵۹۸ ، ۷۹۶ ، ۱۲۲۲
سرودی (شاعر): ۴۵۸
سروری : ۱۰ ، ۳۱ ، ۶۴۹ ، ۶۵۸ ، ۷۷۰ ، ۷۷۵، ۷۷۶ ـ ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۵ ، ۱۱۷۳، ۱۲۱۷ ، ۱۲۲۱، ۱۲۷۷ ر. محمدقاسم
سریانی: ۱۵۶ ، ۵۸۷ ، ۸۸۳
سری بن عبدالله : ۲۱۹
سزار ر. ژول سزار
سعد (بنی) ر. دروازه ومسجد
سعدالله بن ملامحمد کرکوکلی. ۳۷
سعد بن ابی وقاص :۲۱۱
سعد بن خلف بخاری : ۹۰
سعد بن مهدی (ابو نصر) : ۷۸۳
سعد خادم : ۳۹۳
سعد طالقانی : ۱۱۱۸
سعدی شیرازی : ۴، ۲۸، ۳۴، ۵۸۲، ۶۲۳ ، ۶۲۵ ، ۸۲۰ ، ۹۹۲ ، ۱۰۶۵
سعید امیرهری : ۳۰۵
سعید بن خذینة : ۲۷۳ ـ ۲۷۴
سعید بن خلف بلخی :۴۴۱
سعید بن عبدالعزیز بن حارث بن حکم بن ابی العاص : ۲۱۸
سعید بن عثمان بن عفان : ۲۱۷، ۲۲۵ ـ ۲۳۸ ، ۲۴ ، ۲۵۳
سعید بن عمرو بن اسو الهرشی :۲۱۸، ۲۷۴
سعید طالقانی : ۴۰۰
سعیدی ر محمد
سغدی. ۲۳۰
سغدی(خط). ۱۱۳
سغدی (زبان): ۷۰ ، ۱۱۳
سغدی (نژاد) : ۱۱۲ ـ ۱۱۳، ۱۴۴
سغدیان ۳۰۲
سغدیانه : ۱۱۹۳
سفکل : ۱۶۴
سفندیار : ۱۰۱۴
سفیان ۰ ۴۹۲ ، ۵۴۲ ، ۱۰۱۳
سفیان (آل) : ۲۹۳
سفیدجامگان ۰ ۲۹۸ ، ۳۰۰ ۰ ۳۰۲ ر. سپید جامگان
سقراط : ۵۴۲ . ۱۰۱۳
سقلاطون: ۷۲۵
سك وسکها: ۱۱۳ ، ۱۴۴ ـ ۱۴۸ ، ۱۵۳ ، ۱۶۳ ۰ ۱۶۶ ـ ۱۶۷، ۱۶۹
سکان بن طغشاده : ۲۲۳
سکندر : ۶۳۳ ـ ۶۳۴ ، ۶۶۷، ۶۸۰ ر. اسکندر
سکین: ۱۸۱

سلار (صاحب سران طرم) ۴۱۰-
۴۱۶
سلام (حکمران طبرستان) ۳۸۷
سلامی : ۹۰۳ ر علی بن احمد و
ابو علی
سلجوق (آل) ۷۷۸
سلجوق (دولت) ۷۹۷،۵۹۸
سلجوقی ۶۰۲ ، ۱۱۸۱
سلجوقیان ۲۰۰ ، ۴۶۲، ۷۸۴، ۷۹۲ ،
۸۳۴ ، ۹۲۰، ۹۳۹، ۱۱۳۱،
سلطان الشعراء (لقب رودکی) ۴۶۱-
۴۶۲
سلطان حسین ر حسین بن سلطان
منصور
سلطان خضر ۸۳۶
سلم ۱۲۶
سلمان فرسی ۲۱۴
سلم بن ر دس ابیه (او حرب) ۲۱۷،
۲۳۷-۲۴۷
سلمی ۱۰۲۶
سلوك بن یعقوب بن احمد سامانی ۳۲۱
سلوکوس نیکاتر ۱۶۵
سلوکی ۱۵۲ ۱۶۵ ۱۷۵
سلیط بن عبد الله عباس ۲۸۹ -
۲۹۰
سلیطی ر. محمد بن احمد
سلیم الناصح: ۲۵۷ ، ۲۶۵
سلمان (بنی) ۶۳۳،۱۰۱۳
سلیمان بن رشید صاحب الجراح
۲۱۹
سلیمان بن عبدالملك : ۲۰۱ ، ۲۷۲-
۲۷۳
سلیمان بن عوف : ۴۹۰
سلیمان بن کثیر بن الحرانی ۲۸۹ -
۲۹۰
سلیمان خان کلهر : ۷
سلیمان فهم ۲۳
سلیمان قریشی . ۲۸۳
سلیمان لیثی : ۲۳۵
سماعین ۱۲۸۸
سمر ۱۲۳ ، ۲۱۴
سمر باقر ۱۲۳
سمرقندی ۲۳۳،۵۳۱ ، ۱۲۶۱
سمرقندی (زبان) : ۱۱۸۴
سمرقندیه (پارچه) ۱۱۹
سمعانی ۲۱۴،۲۹۹، ۳۱۵، ۴۴۶-
۴۴۷ ،۴۴۹- ۴۵۳ ، ۴۶۰ ۴۶۳ -
۴۶۴ ۴۹۹ ، ۵۰۴ ، ۵۶۹ ، ۵۷۲-
۵۷۳ ، ۷۷۹، ۷۹۰، ۸۹۴، ۹۰۰ ،
۹۲۰ - ۹۲۱ ۱۱۱۳ ، ۱۱۱۶-۱۱۱۷،
۱۳۱۰ ر عبدالکریم بن محمد
سنائی غزنوی (مجدالدین محدودبن آدم)

۴۸، ۵۴، ۵۸۲، ۶۱۵، ۶۲۴، ۶۲۷،
۶۲۹، ۷۹۲، ۹۸۳ـ ۹۸۴، ۹۸۶، ۱۰۰۲،
۱۰۲۵ ، ۱۱۳۱، ۱۲۱۶، ۱۳۱۳
سنانی ر. محمدبن احمد
سنجربن ملکشاه (سلطان) : ۵۳۰، ۵۴۰،
۵۶۶ ، ۷۸۰ ، ۷۸۲، ۷۹۹، ۸۰۶ ،
۹۵۳، ۱۱۲۳
سندباد : ۸۸۳ ـ۸۸۴، ۸۸۶
سندی. ۶۳۴
سنسکریت:۵۸۶ ـ ۵۸۷ر. سانسکریت
سنك.۱۶۳
سوتسونگ.۲۰۲
سودبن‌اوراق : ۵۶۰
سوزنی سمرقندی : ۲۹۷ ، ۴۹۶ ـ
۴۹۸ ، ۵۵۷ ، ۵۶۴، ۵۸۲، ۶۱۸،
۷۹۷، ۱۰۰۷، ۱۰۳۳، ۱۰۶۵
سوغدها: ۱۴۳
سوناس تکین : ۸۵
سهراب:۷۶۴
سه‌شه‌هو:۱۹۰
سهل‌بن احمد داغوانی بخاری ۱۰۵۰ ـ
۱۰۶
سهل بن حسین : ۵۱۱ ، ۱۲۲۴ـ
۱۲۲۵
سهل‌بن هاشم کامگاری: ۳۹۵
سیامك ۳۱۸
سیاوخش : ۱۲۸۴
سیاوش ۸۷ـ۸۸، ۱۰۲، ۱۱۳۶
سیاه چشم‌بن مالك دیلمی ۴۱۳
سیبویه بن عبدالعزیز بخاری نحوی :
۴۴۱
سی‌ینک : ۱۹۱
سیدالسادات (لقب مقنع):۲۹۶
سیدپابند .۴۴۸ ر. محمدبن‌علی
سید مرحوم (سر) : ۸۰۷
سیده‌بانو : ۴۸۵
سیرتردوش :۱۷۸
سیرخ بن نعمان : ۴۲۷
سیف الدوله ر. و هسودان بن محمد و
محمودبن ابراهیم
سیف‌الدوله حمدان ۱۲۶۷
سیلزیبول : ۱۸۳
سیماء الکبیر : ۱۰۸ ۳۵۸ـ۳۶۰ ،
۵۳۴
سیمجور دواتدار یا دواتی : ۳۷۸ ،
۳۸۱ ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۰۰، ۴۰۲،
۴۰۶ـ۴۰۹
سیمجوریان ۱۲۶۲
سیوطی : ۱۱۵۱ ر. عبدالرحمن

ش

شاپور : ۶۹۷-۶۹۸
شاپولو شهوخاقان : ۱۹۲
شاپولیو ۱۸۱
شاپولیو ته‌لی‌شه : ۱۹۰
شادروان (پارچه) ۸۶
شار (غرجستان) ۹۹۸
شافعی (امام) : ۴۴۲ ، ۴۵۲ ، ۴۹۲، ۵۴۲ ، ۱۰۱۳
شافعی (مذهب) . ۳۳۲
شاکربخاری . ۱۰۶۸ ، ۱۱۴۰، ۱۱۷۳، ۱۱۷۵
شاوان ۱۷۸ ، ۱۹۶ ، ۱۹۹-۲۰۱، ۲۰۴
شاهپور ملك ساسای ۱۰۷
شاهسار (شاعر) ۴۵۸
شاهمرید ۱۳۰
شاهنشاه مملان ۶۶۶
شاهی (پارچه) : ۶۵
شبانکاره‌ای ر . محمد بن علی
شبلی ر . کل شبلی
شبلی نعمانی ۴۴ ، ۸۰۴ ، ۹۲۳ ، ۹۳۴ ، ۹۳۷-۹۳۸ ، ۹۴۳-۹۴۴ ، ۹۴۷
شبیب بن حارث بن قیس بن هیثم سلمی . ۲۴۵
شبیر : ۱۲۸۰
شداد : ۲۷۰ ، ۸۱۱
شداد (بنی) ۷۸۴
شرف الدوله ر . علی بن محمد
شرف الدین ر . مملان بن و هسودان و جستان بن ابراهیم و حسن بن محمد
شرف الزمان قطران بن منصور ارموی : ۷۷۸
شرف الزمان قطران عصدی تبریزی : ۷۷۸
شرف المله ۷۸۳ ر . و هسودان بن محمد
شرف نرشخی : ۳۰۱
شروین گیلی ۴۱۹
شریف (صاحب راحة الانسان) ۸۸۴
شرف مجلدی گرگانی : ۷۹۳، ۸۰۴، ۸۹۰ ، ۱۱۳۵
شریك بن شیخ المهری خارجی ۲۸۲-۲۸۵
شریك خارجی ر . شریك بن شیخ
شصت کله ر . احمد بن منوچهر
شعوری : ۲۴
شفر (شارل) : ۳۹ ، ۵۳ ، ۴۷۱ ، ۵۲۵ ، ۸۴۵ ، ۸۸۴ ، ۸۹۴، ۸۹۹،

۹۲۵ ، ۹۲۷ ، ۹۳۲ ، ۹۳۴-۹۳۶،
۹۴۰ ، ۱۱۲۱
شفق ر. رضازاده
شکسپیر : ۸۶۳ ، ۸۶۹ ، ۸۷۱ ،
۸۹۰، ۹۰۴
شهختاوسهرد ۳۴، ۸۳۰، ۸۶۵ ر. وسهرد
شمر . ۱۲۴-۱۲۵
شمر ابوکرب . ۱۲۴
شمربن افریقیس‌بن‌ابرهه : ۱۲۴-۱۲۵
شمربن الحارث : ۱۲۶
شمس الدین ر. محمد بن احمد ومحمدبن
قیس و محمد فخری و محمد ابوطالب
و حافظ و فخری و رستم و طغانشاه
و محمد عجیبی و احمد بن منوچهر و
محمدبن عبدالعزیز و ابوعلی
شمس الدین : ۱۱۸۴
شمس الدین ابوالمعالی رستم : ۷۶٤
شمس الدین تبریزی : ۹۸٤ ، ۹۸۶
شمس الدین سامی‌بیك : ۲٤
شمس الدین فقیر دهلوی (میر) :
۸۳۰
شمس الکفات ر. حسن
شمس المعالی ر. قابوس‌بن وشمگیر
شمس الملك ر. نصربن ابراهیم
شمس الملوك : ۷۸۳ ر. خاص بك
شمس فخری اصفهانی (ملك الشعراء) :
۳۲۶ ، ۵٤۰ ، ۵۵۹ ، ۹٤۶، ۱۰۲۲

ر. محمدفخری وفخری اصفهانی
شمس قیس رازی : ۱۲ ، ۹۰۸ ،
۹۲۳-۹۲۵ ، ۹٤۸ ، ۹۵۲، ۱۱۵۲
شمن : ۱۰۶٤ ، ۱۱۳۹ ، ۱۲۵۱
شنگل : ٤۹۰
شوشتری ۱۲۹۶
شوقی : ۸۷۹
شولنبورك (گراف‌فن‌در) : ۷
شون . ۱۹۱
شهاب الدین ر. یاقوت
شه‌پی‌خان : ۱۸۷-۱۸۸
شه‌تیه‌می : ۱۸۱ ، ۱۸۳
شهر آراد : ۱۲۸۲
شهرهٔ آذق (شاعر) . ٤۵۸
شه کوتی خقان : ۱۷۸ ، ۱۸۷-۱۸۸،
۱۹۰
شهمردان‌بن ابی‌الخیر : ۲۷
شه‌هو : ۱۹۰
شهید ر. احمدبن اسمعیل
شهید بن حسین وراق جهودانکی بلخی
(ابوالحسن) : ۱ ، ۱۷ ، ٤۵۷ ،
٤۶۱ ، ٤۶۷ ، ٤۷٤ ، ۵۰۹-۵۱۱،
۵۲۱ ، ۵۵۵ ، ۵۶۷-۵۶۸، ۵۷۰ ،
۵۹۷-۵۹۸ ، ۶۰۲ ، ۷۹۳-۷۹٤ ،
۷۹۶ ، ۸۰۸ ، ۸۱۱، ۸۲۶، ۸۳۶،
۸٤۳ ، ۸٤۹ ، ۸۵٤ ، ۸۶۲، ۸۸۱،
۸۹۳، ۹۰۲، ۹۰۸، ۹۱٤، ۹٤۷، ۱۰۰٤،

۱۰۷۳ ، ۱۱۰۰ ، ۱۲۲۰-۱۲۲۷ ، ۱۲۳۲ -۱۲۳۳ ، ۱۲۷٤ ، ۱۳۰۷ - ۱۳۰۹

شهید رابع ر. محمد

شیبانیان (سلسلة) : ۷۸٤

شبیر : ۱۲۸۰

شیخ الربوة : ۵۸

شیخ الرئیس ر. حسین

شیرخان لودی : ۸۲۸

شیرزیل بن سلار : ٤۱۸

شیرعلی خان لودی (امیر) : ۲۲

شیرکشور : ۶۲ -۶۳ ، ۲۲۲

شیطان : ۷۱۱ ، ۷۱۶ ، ۷۶٤ ، ۱۰۰۸ ، ۱۰۱۶

شیطانی : ۷۳۸

شیعه (مذهب) : ۲۸۲ ، ۲۸۹

ص

صابربن اسمعیل ترمذی (ادیب) ، ۵۵۷ ، ۵۹۷ ، ۶۰۶ ، ۶۱۱ ، ۷۸۶ ، ۷۹۶ ، ۱۲۶۶- ۱۲۶۷

صاحب الدعوه : ۲۵۸ ، ۲۹۵

صاحب بن عباد ۴۳۷ ، ۵۲۳ - ۵۲٤ ر. اسمعیل بن عباد

صاحب سغد : ۲٤۷

صاحب وجود خراسان ر. حمویة بن علی

صادق بن صالح اصفهانی : ۵۱۱

صافی خادم : ۳۶۷

صافی شرابدار : ۳٤۳

صالح بن عمران حنفی سغدی : ٤۵۱

صالح بن محمد هروی (ابو شعیب) ۱۰ ، ۸۲۶ ، ۱۱۳۶ ، ۱۳۰۹

صالح بن محمد ضریر . ۵۰۰

صالح بن مسلم بن عمرو بن حسین بن ربیعة بن خالد بن اسد بن قداعی بن هلال باهلی : ۲۵۶ ، ۲۶۶ ، ۲۶۹

صالح حنفی سغدی ر. صالح بن عمران

صالح دهقان (پیر) : ۵۰۵ ، ۵۰۷ - ۵۰۸ ، ۱۰۱۱

صانع بلخی : ۱ ، ٤۸۹ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۶۰- ۱۲۶۱

صائب تبریزی : ۲۶ ، ٤۶۹ ، ۵۸۲

صبور پارسی : ۱۱۳۶ ، ۱۱۳۸

صدرالدین ر حسن بن محمد و محمد

صدرالدین عینی : ۳۲ ، ۵۳۶

صدرالکتاب ر. ابراهیم بن محمد علی

صریع الغوانی ر. مسلم بن ولید

صعلوک : ٤۱۲

صعلوک (ابوالعباس) : ۳۷۹ - ۳۸۰ ، ۳۸٤

صعلوک (ابوجعفر) ۳۲۱ ، ۳۷۷ ، ۳۷۹-۳۸۰ ، ۳۹۶ ، ۴۰۴ ، ۴۰۶ ، ۴۱۲
صغدی بن سلم بن زیادبن ابیه : ۲۴۷
صفار (آل) : ۲۲۰ ، ۵۹۶ ر. صفاریان
صفار مرغزی : ۴۵۸ ، ۱۲۱۷ ، ۱۲۱۹
صفریان : ۳۱۰ ، ۸۲۱ ، ۸۷۴ ، ۹۰۰ ۱۲۹۸ ر. صفار
صفاهای : ۷۳۷
صفویه : ۲۶
صفی ر. علی بن حسین
صفی الدین ر. عبدالمومن
صلةبن اشیم العدوی ، ۲۴۶
صناجة العرب : ۸۱۳
صندلی ر. محمدبن هرمز
صوفی (ملا) : ۸۲۸

ض

ضحاک . ۷۲۸ ، ۷۵۱ ، ۱۲۸۷
ضریر ابیوردی (ابوعبدالله) : ۴۵۶
ضیاء الدین (ممدوح سوزنی) : ۴۹۷، ۷۹۸
ضیاء الدین یوسف : ۳۴
ضیاء پاشا : ۲۲ ، ۸۱۸-۸۱۹
ضیاء لشکر ر. تقی
ضیاءهشترودی ر. محمد

ط

طاقدیس ۱۱۱۰
طالب تدیزی ۸۷۹
طاهر (آل) : ۹۱ ، ۲۲۰ ، ۳۰۹، ۳۲۵ ، ۳۴۵ ، ۴۵۵-۴۵۶، ۵۶۸-۵۶۹ ، ۸۲۵ ر. طاهریان
طاهر اصرم (ابوالخیر) : ۴۸۴ ، ۴۸۹
طاهربن ابوالعباس فضل بن ابوبکر محمدبن ابوسعد مظفربن محتاج چغانی (ابوالمظفر یا ابویحیی) : ۱۲۶۴ ، ۱۲۹۹ - ۱۳۰۱
طاهربن ابوالفضل بن محمدمحتاج (ابوالمظفر) : ۱۲۹۹
طاهربن ابوالفضل محمد ۱۲۹۹
طاهربن حسین بن مصعب (ذوالیمینین) : ۲۲۰ ، ۳۰۹ ، ۳۱۹ ، ۳۲۴ ، ۳۲۷
طاهربن عبداللهبن طاهر : ۲۲۱،۳۰۹
طاهربن علی : ۳۷۶
طاهربن علی (ثقة الملک) : ۶۳۷ ، ۶۳۹
طاهربن فضل بن محمد بن محمدبن مظفر چغانی (امیرابوالمظفر) : ۶۳۵-۶۳۶

طاهر بن محمد ۲۲۱
طاهر بن محمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر ۳۰۹
طاهر بن محمد بن عبدالله بن طاهر طاهری (ابوطیب) معروف باو طیب طاهری: ۴۵۵ - ۴۵۶
طاهر بن محمد بن عمرو اللیث: ۴۹۰
طاهر بن محمد بن محمد بن ابی تمیم (او - الحسنین) ۴۸۹ - ۴۹۰
طاهر نصل. ۱۳۰۰
طاهری. ر. ابومنصور و طاهر بن محمد
طاهری (ابومنصور) ۴۰۶
طاهریان ۳۱۹ ، ۳۴۵ ۳۴۶، ۳۹۵، ۸۷۴. ر. طاهر (آل)
طائی (شاعر) ۵۴۱ . ۵۹۹ ، ۱۰۱۶
ر حبیب بن اوس
طبری. ۲۲۵ ، ۲۳۳ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ - ، ۲۴۰ ، ۲۴۵ ، ۲۵۷ ، ۲۶۰ ، - ۲۶۱ ، ۲۶۴ ، ۲۶۷ ، ۲۷۰ ، - ۲۷۴ ، ۲۷۶ - ۲۷۸ ، ۲۸۱ - ۲۸۲ ، ۲۹۴ ، ۳۲۸
ر. محمد بن جریر
طبری (جامة) ۶۵
طحاوی ، ۴۷۱ ، ۵۱۴ ، ۵۱۸
طخاری (شاعر) ۴۵۷ ، ۴۷۱ ، ۵۱۴ ، ۵۱۸ - ۵۲۰
طرابیل هندو : ۴۷۸ - ۴۷۹ . ۴۸۲
طرازی (کمان): ۱۲۷۵
طرخان ۲۵۷ ، ۲۶۵ - ۲۶۶ ، ۱۱۵۰
طرخون (ملك سغد): ۸۶ ، ۱۷۶، ۲۴۲، ۲۵۰ - ۲۵۱ . ۲۶۲ ، ۲۶۷ ، ۱۱۵۰
طغاث (از اجداد سامانیان) : ۳۱۶
طغان: ۴۷۸
طغانشاه بن مؤیدآی ابه (شمس الدوله زین‌الملك ابوالفوارس): ۷۹۹
طغرل بن ارسلان سلجوقی (سلطان) ۱۱۳۰ - ۱۱۳۱
طغرل سوم ر: طغرل بن ارسلان
طغشاده ۸۸ ، ۱۰۳ ، ۱۰۷ ، ۲۲۲ - ۲۲۳ ، ۲۳۴ ، ۲۵۲ - ۲۵۳ ، ۲۷۸ - ۲۸۰ ، ۵۳۴
طلحه (ابومنصور) ۳۳۶ - ۳۳۷ -
طلحة بن سوار ۴۷۸
طلحه بن طاهر : ۲۲۰ ، ۳۰۹ . ۳۲۴ - ۳۲۵
طلحة بن عبدالله بن خلف الخزاعی : ۲۳۳ ، ۲۴۶
طلحة بن هبیرة الشیبانی: ۸۶
طوس . ۱۱۴۵ : ۱۲۴۶
طوسی : ۱۱۳۶ ، ۱۲۶۱ ، ۱۳۰۴ ، ۱۳۰۷
طوقان . ۵۴۲
طهماسب اول صفوی (شاه): ۲۲، ۴۶
طهمورث ۳۱۷ - ۳۱۸ ، ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰

طپان بیگ کرمانی ، ۱۱۸۱
طپان ؤاؤخای : ۱۱۸۱
طپان مرغزی : ۸۸۴ ، ۱۰۸۲، ۱۰۸۵،
۱۰۸۸ ، ۱۰۹۲ ، ۱۰۹۵، ۱۱۷۹،
۱۱۸۱ ، ۱۱۸۹
طیب بن محمد خسروانی (ابوطاهر)
۶۲۶ ، ۶۲۸ ، ۸۵۴ ، ۸۷۸، ۹۱۳،
۱۱۰۸

ظ

ظفر (غلام) : ۲۲۹
ظهوری ترشیزی : ۵۹۳ ، ۶۳۶ ،
۹۴۲
ظهیرالدین (سید) بن سید نصیرالدین مرعشی :
۳۷۱ ، ۳۸۱
ظهیرالدین فاریابی : ۶۲۸ ، ۱۱۴۳
ظهیری ر. محمد بن علی

ع

عارض ر. جویبار عارض
عارضی ر. عبدالله
عاصم بن عبدالله بن یزید الهلالی : ۲۱۸
عاصم بن یونس العجلی : ۲۹۰
عامران بن عمران قاضی بخارا : ۲۹۹
عامر بن عمر بن عمران : ۴۴۱
عامر بن مالك الحمانی : ۲۶۴

عامر بن مکامل بن محمد بن قطن بن عثمان بن
عبدالله بن عاصم بن خالد بن قرة بن شرف همدانی
ارنجنی یا رینجنی (ابومسلم) . ۴۵۲
عباد بن زیاد : ۲۴۵
عباس (امیر ابومحمد) : ۶۵۳-۶۵۴
عباس (آل) : ۲۸۲ ، ۲۹۳ ر. عباس
(بنی) و عباسیان و عباسی
عباس (بنی) : ۲۰۴ ، ۲۱۹ ،
۲۸۹-۲۹۰ ، ۲۹۳ ر. عباس (آل)
و عباسی و عباسیان
عباس اول صفوی (شاه) : ۲۶-۲۷ ،
۴۷
عباس بن ابوالعباس فضل بن ابوبکر محمد بن
ابوسعد مظفر بن محتاج چغانی (ابومحمد):
۱۲۶۴
عباس بن جبرئیل . ۳۱۰
عباس بن جعفر بن محمد بن الاشعث :
۲۱۹-۲۲۰
عباس بن شقیق ۳۹۹
عباس بن طرخان (ابوالینبغی) ۱۱۴۹-
۱۱۵۰
عباس‌خان اقبال (میرزا) : ۷ ، ۱۱ ،
۱۲ ، ۱۵ ۴۴ ، ۵۴ ، ۵۲۵
۵۸۷ ، ۵۹۶، ۶۳۵ ، ۷۸۲، ۹۵۶،
۹۶۸ ، ۱۱۲۳ ، ۱۱۵۰ ، ۱۱۸۹،
۱۲۷۹
عباس مروزی . ۵۶۷ ، ۱۱۵۷

عباسی ر. ابوالعباس وعبدالرحیم
عباسی (المانی): ٥٦٧ ر. لمعانی
عباسی ، ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۲۰ ، ۳٤۹ ، ۹۱٥ ر. عباس (آل و بنی) و عباسیان
عباسیان ۸۳ ، ۲۹۰ ، ۱۱٥۰
عبدالجبار ازدی : ۲۹٥
عبدالجبار بن احمد بن خطیب : ۲۱۲
عبدالجبار بن حمزه (ابو الفتح) : ۳٥٤
عبدالجبار بن شعیب ۲۸۳
عبدالجبار بن عبدالرحمن ازدی: ۲۱۹
عبدالحسین خان میکده . ۷
عبدالحمیدخان (حاج میرزا) امیرالکتاب: ۱٥
عبدالحی بن ضحاك بن محمود گردیزی (ابوسعید) ٥۸ ، ٤۷٥
عبدالخالق غجدوانی ۲۹۸
عبدالرحمن (ابومسلم): ۲۱۹
عبدالرحمن ، ۲٤٥ ، ۲٦٤-۲٦٥ ، ۲٦۷-۲٦۹
عبدالرحمن السیوطی الشافعی (جلال الدین) ٤٦۳
عبدالرحمن بن ابی بکر ۲۲٦
عبدالرحمن بن احمد جامی (نورالدین) ، ۳٤ ، ٤۲ ، ٥۰ ، ٥٤ ، ۷٤ ، ۲۹۸ ، ۸۰۰ ، ۸۲۱ ، ۸۲۳ ، ۸۳۰ ، ۸۳٤ ، ۸۳۹-۸٤۱ ، ۸٦۱ ، ۸٦٥ ، ۸۹٥ ، ۸۹۹ ، ۹۰۳ ، ۹۱۷ ، ۱۱۳۸
عبدالرحمن بن زیاد : ۲٤٥
عبدالرحمن بن زیاد بن ابی سفیان ، ۲۱۷ ، ۲٤٥
عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله بن ادریس بن حسن استرابادی ادریسی حافظ (ابو سعید) ٤٦٤ ، ٥۷۲-٥۷۳ ، ۸۰۳ ، ۹۲۰ ، ۱۱۱۳-۱۱۱٤ ، ۱۱۱٦-۱۱۱۷
عبدالرحمن بن مسلم بن عمرو بن حسین بن ربیعه بن خالد بن اسد بن قضاعی بن هلال الباهلی ۲٦۰ ، ۲٦٤-۲٦٥ ، ۲٦۷-۲٦۹
عبدالرحمن بن محمد نیشابوری (ابوالحسن): ٦۱
عبدالرحمن بن مسلم خراسانی (ابومسلم). ۲۸۷
عبدالرحمن بن نعمان القرشی : ۲۱۷-۲۱۸
عبدالرحمن شاهنواز خان هاشمی بنبانی دهلوی (نواب) ۸۳۰
عبدالرحیم بن عبدالرحمن بن احمد عباسی. ۱۳۱۰

عبدالرحیم خلخالی (سید) : ۷ ، ۲۶ ، ۳۰ ، ۳۳ ، ۵۳ ، ۵۳۱ ، ۷۹۱ ، ۱۰۵۶ ، ۱۱۲۹
عبدالرزاق اصفهانی (جمال‌الدین) : ۶۱۵
عبدالرشیدبن عبدالغفورحسنی مدنی‌تتوی: ۲۶
عبدالعزیز بن‌الساری : ۲۲۱
عبدالعزیز بن ولیدبن عبدالملک : ۲۷۲
عبدالقادر بغدادی (شیخ) : ۲۵
عبدالقادر بیدل (میرزا) : ۱۰۴۰
عبدالکریم بن محمد بن منصور سمعانی (ابوسعد) : ۲۱۲ ، ۴۶۰ ، ۸۰۳
عبداللطیف بن عبدالله‌عباسی : ۸۲۸
عبدالله : ۸۳۱
عبدالله بن ابوبکرة : ۲۵۷
عبدالله بن ابوعقیل ثقفی : ۲۴۱
عبدالله بن ابوعلی احمدبن ابوبکرمحمد بن ابوسعد مظفربن‌محتاج چغانی (ابوالمظفر). ۱۲۶۴
عبدالله بن احمد : ۴۷۸ - ۴۸۲
عبدالله بن احمد بلخی کعبی (ابوالقاسم): ۴۵۵ ، ۵۱۰ ، ۱۲۲۴
عبدالله بن احمد خجستانی : ۵۶۹
عبدالله بن احمد عتبی (ابوالحسن) . ۴۳۶ - ۴۳۷ ، ۴۹۷
عبدالله بن الامام ابوالعباس المعتضد بالله
امیرالمؤمنین : ۳۶۷
عبدالله بن‌المسلم : ۳۶۰
عبدالله بن‌خازم سلمی : ۲۱۶ - ۲۱۷ ، ۲۳۵ ، ۲۴۴ ، ۲۴۶
عبدالله‌بن زبیر : ۲۱۷ ، ۲۴۷
عبدالله‌بن طاهر (ابوالعباس) ۲۲۰ ، ۳۰۹ ، ۳۲۷
عبدالله‌بن عامر : ۲۲۸
عبدالله‌بن‌عباس ۲۸۹-۲۹۰ ، ۱۱۲۳
عبدالله بن عبد الغفار تبریزی غفارق ۳۳
عبدالله‌بن عثمان‌بن ابی‌العاص الثقفی ۲۴۶-۲۴۷
عبدالله‌بن عمرو : ۲۹۶
عبدالله‌بن فتح : ۳۱۲
عبدالله‌بن قیس ۲۱۶
عبدالله‌بن محمد (ابوالعباس) : ۳۷۰-۳۷۱
عبدالله‌بن‌محمدبن اسمعیل : ۴۹۱
عبدالله‌بن محمد بن علی‌بن طرخان بلخی (امام مجاهد ابوبکر) ۴۴۷ — ۴۴۸
عبدالله‌بن‌محمدبن‌موسی فرالاوی : ۵۲۱ ، ر . فرالاوی
عبدالله‌بن محمدبن نوح معروف‌بابن‌نوح (ابوالعباس) : ۳۸۴ ۳۸۷
عبدالله‌بن محمدبن یعقوب‌بن الحرب

الخلیل بخاری استادمونی (ابو محمد) معروف باستاد : ۴۴۹
عبدالله‌بن محمدبن یعقوب‌بن حارث بن خلیل کلاباذی‌فقیه حارثی سفیدمونی یا سبید مونی ویاسبذ مونی (شیخ امام ابو محمد) معروف باستاد سبیذ مونی ۰ ۴۴۶
عبدالله‌بن محمد سامانی (ابوالعباس) : ۳۷۰-۳۷۱
عبدالله‌بن مسلم بن عمروبن حسین بن ربیعةبن خالدبن اسدبن قداعی‌بن هلال باهلی معروف بقتیبه ۲۵۷
عبدالله‌بن مقفع : ۱۹۵، ۵۷۶، ۵۸۳- ۵۸۴ ۵۸۶-۵۸۸، ۸۸۲، ۸۹۷
عبدالله‌بن والان‌العدوی : ۲۵۹
عبدالله‌بن وهسودان (امیرابوالقاسم) : ۷۸۳-۷۸۴
عبدالله جیهانی ۴۷۱
عبدالله خودان ۲۴۳-۲۴۴
عبدالله سفید موی (خواجه) ۴۴۵
عبدالله عرض ۴۵۸
عبدالله عارضی ۴۵۸
عبدالمجیدبن ابراهیم نرشخی : ۴۴۱
عبدالمجید سقزی اردلانی مجدی ملک الکتاب (حاج میرزا) ۱۵
عبدالمجید (ارجمند اسفار) ۴۱۳-۴۱۴
عبدالملک بن محمدبن اسمعیل نیشابوری ثعالبی (ابومنصور) : ۵۷، ۴۹۳، ۵۱۷، ر ۰ ثعالبی
عبدالملک‌بن‌مروان : ۲۷۲
عبدالملک بن‌منصور سامانی : ۸۱۸، ۸۲۴
عبدالملک‌بن نوح : ۸۱۸ ، ۸۲۴
عبدالملک‌بن نوح سامانی (ابوالفوارس) ۳۳۰، ۵۰۰، ۵۲۰
عبدالملک‌بن نوح بن منصور سامانی (ابوالفوارس) : ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۲
عبدالملک‌بن نوح‌بن نصربن احمد سامانی ملک موید یاموفق یارشید (ابوالفوارس) ۰ ۳۲۲-۳۲۳، ۳۳۰، ۱۲۹۳
عبدالملک‌بن هرثمه ۲۸۳
عبدالملک‌بن یزید خراسانی (ابوعون)؛ ۲۱۹
عبدالمومن‌ارموی (صفی‌الدین) : ۱۱۵۴
عبدالواحدبن محمدبن عبدالله‌بن ایمن‌بن عبدالله‌بن مرةبن احنف‌بن قیس تمیمی اغزوی (ابوعبدالله) : ۴۴۹
عبدالواسع جبلی : ۶۳۰، ۷۸۵
عبدالوهاب ۸۷۹، ۴۰
عبدالوهاب‌بن تقی‌الدین‌سبکی (تاج‌الدین ابو نصر) ۱۳۱۰
عبدبن مدید ۳۲۸
عبیدالله‌بن ابیبکر : ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۵۷

عبیدالله بن احمد جیهانی: ۴۰۰، ۱۱۱۸-۱۱۱۹
عبیدالله بن احمد عتبی (ابوالحسن): ۴۳۶-۴۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۵۲
عبیدالله بن زیاد: ۲۱۷، ۲۲۲-۲۲۵، ۲۳۳-۲۳۴، ۲۴۵-۲۴۶، ۲۵۳
عتبة بن ربیعه: ۲۳۳
عتبی. ۳۸۰، ۴۹۷، ۱۰۱۰ ر. ابونصر و ابوالحسن و عبیدالله بن احمد
عثمان بن سعدی: ۲۵۶
عثمان بن عفان: ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۲۶، ۱۱۲۳
عثمان مختاری غزنوی ۶۱۷-۶۲۰، ۱۰۵۴، ۱۰۶۴
عثمانی: ۲۲، ۳۹، ۸۱۸
عجل (بنی): ۷۷۹ ر. عجلیان و عجلی
عجلی: ۷۷۹ ر. عجل (بنی) و عجلیان
عجلیان ۲۹۰ ر. عجل (بنی) و عجلی
عجم. ۲۱۱، ۵۰۴، ۵۲۸، ۵۴۲، ۵۶۳، ۵۶۷، ۶۱۷، ۶۹۶، ۷۹۰، ۷۹۲، ۸۰۳، ۸۹۲-۸۹۳، ۹۲۰-۹۲۱، ۹۶۴، ۱۰۵۴، ۱۰۶۴، ۱۱۱۴-۱۱۱۵، ۱۱۲۶، ۱۱۵۰-۱۱۵۱، ۱۱۷۲، ۱۲۲۳، ۱۳۱۰-۱۳۱۱ ر. عجمیان
عجمیان: ۵۶۸
عجیبی جوزجانی ر. محمد
عجیب بن ه‍مسه ۱۴۰
عدای (سگه) ۷۳
عدان ۵۰۵-۵۰۶، ۵۰۸
عدنان (گزیده) ۵۰۵، ۵۰۸، ۱۰۱۷
عدنانی: ۵۰۵-۵۰۶، ۵۳۷، ۱۰۴۹
عذراء: ۷۱۹
عراقی ۷۱۴
عرب: ۶، ۶۸، ۷۵، ۷۷، ۱۲۳، ۱۵۵، ۱۶۹، ۱۷۶-۱۷۷، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۲۰-۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۶، ۲۹۶-۲۹۷، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۵۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۰۳، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۵، ۵۰۴، ۵۰۶-۵۰۸، ۵۱۸، ۵۶۷، ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۱۱، ۶۸۷، ۷۷۹، ۷۹۰، ۷۹۸، ۸۰۱، ۸۰۳، ۸۰۵، ۸۱۲-۸۱۳، ۸۲۵-۸۲۶، ۸۶۵، ۸۹۲-۸۹۳، ۹۲۱، ۹۶۴، ۱۰۱۶. ۱۰۱۷، ۱۱۱۴-۱۱۱۵، ۱۱۲۵-۱۱۲۷، ۱۱۳۱، ۱۲۰۸، ۱۲۲۳، ۱۲۳۷، ۱۳۱۰-۱۳۱۱ ر. اعراب و تازی و تازیان و عربی
عربی: ۵۶۷، ۵۸۳، ۵۸۶، ۸۴۳، ۸۸۳، ۹۰۱، ۹۱۰، ۹۲۱، ۱۱۷۲، ۱۲۲۵، ۱۳۱۱ ر. اعراب و تازی و تازیان و عرب
عرتامی (شاعر): ۱۰۶۸
عرفی: ۸۰۹

عروضی ر. احمدبن‌عمر
عزیز بن عبد الله بن احمد . ۴۷۹ ـ ۴۸۰، ۴۸۳
عسجدی ۲: ۱۰۵۳، ۱۲۷۴
عصمت‌بن محمدالمروزی ۳۵۴
عضد (امیر) ممدوح قطران ۷۷۸، ۷۸۳
عضدالدوله ۴۳۶ـ۴۳۷، ۷۸۰
عضدالدین ر. خاص‌بك
عضدی ۷۷۸
عضار. ر. عطا
عطاء (نام مقتنع) ۲۹۳
عطا الله‌بن محمود حسینی مشهدی عطائی ۹۶۴ـ۹۶۵
عطائی ر عطا الله
عطاران ر. دروازهٔ عطاران
عطار نیشاوری (فریدالدین) ۶۱۵، ۶۲۹، ۱۲۲۵
عطاملك جوینی ۷۶
علاء ر کوی‌علاء
علاءالدوله ۶۴۰ ر خاص‌بك
علاءالدین ر آتسز خوارزمشاه وعلی‌دده سکنواری
علوان ۴۹۹
علوان (غلام) ۲۲۹
علوی ۳۸۷، ۴۱۰، ۴۱۲، ر. علویان
علویان ۶۷، ۹۴، ۱۰۷، ۳۸۰، ۳۸۶، ۴۱۲ـ۴۱۳، ۴۱۹ ر علوی و کاریك‌علویان
علی ۲۸۲، ۳۲۱، ۱۰۶۲، ۱۱۲۳، ۱۲۰۲
علی (ابوالحسن) ۷۷۲
علی (ابوالفتح) : ۷۲۵، ۷۲۷، ۷۸۳، ۷۸۷
علی (ابوالفضل) ۷۸۳
علی (امام) ۵۴۸
علی (قمرالدین) ۸۷۹
علی (مجدالدین رئیس شرق) ۵۹۷
علی (نام پدر فردوسی) : ۱۳۰۴
علی ابراهیم خان خلیل ۸۷۹
علی احمدخان هاشمی ۸۷۹
علی آرزو (سراج الدین) : ۸۲۹، ۸۷۹
علی اکبرخان (میرزا) دهخدا ۷: ۳۱، ۵۷۸، ۶۲۸، ۷۹۸
علی اکبر شیرازی : ۸۷۹
علی الدوله قزوینی کامی (میرزا) ۸۷۹
علی‌بن ابوعلی احمدبن ابو بکر محمد بن ابو سعد مظفربن محتاج چغانی (ابونصر) ۱۲۶۴ـ۱۲۶۵

علی بن ابی طالب : ۲۱۶ ، ۲۲۵ ، ۲۸۲

علی بن احمد : ۳۶۴

علی بن احمد اسدی طوسی(ابوالحسن و ابونصر وابومنصور) : ۱۴ ، ۱۶، ۱۹، ۲۱ ، ۵۲، ۵۴۰، ۵۸۲، ۶۴۹، ۷۷۴-۷۷۵ ، ۷۸۴، ۸۸۲، ۸۸۶ - ۸۸۷ ، ۸۹۷ ، ۹۰۰، ۹۰۸، ۹۱۰ - ۹۱۱، ۹۱۹ ، ۹۲۳، ۹۲۶، ۹۴۸، ۱۱۳۴-۱۱۳۵ ، ۱۱۴۷، ۱۱۵۸ ، ۱۱۷۲-۱۱۷۳ ، ۱۱۷۵، ۱۱۷۸ - ۱۱۷۹، ۱۱۸۱ ، ۱۲۱۷، ۱۲۱۹، ۱۲۷۶ ، ۱۳۰۴ ، ۱۳۰۶-۱۳۰۷

علی بن احمد سلامی (ابوالحسین) : ۴۵۴-۴۵۵

علی بن اسمعیل خراط (ابو الحسن) : ۲۱۲

علی بن الحسین :۳۶۱

علی بن الحسین بن علی مسعودی(ابوالحسن): ۵۸

علی بن الیاس اغاجی یااغجی بخارائی (امیر ابوالحسن)، ۴۵۷، ۴۷۱، ۵۱۴، ۵۱۶ - ۵۱۷ ، ۵۲۰ ، ۱۱۶۶ ، ۱۱۶۹، ۱۱۷۲، ۱۳۰۷

علی بن حسن: ۱۱۲۲

علی بن حسن بن قحطبه : ۲۲۰

علی بن حسن بن نصر بن خراسان بن عبدالله بن طلحة بن قیس بن ثعلبة بن مالک بن خویش بن قیشی بابدسنانی (ابوالحسن) ۴۵۳

علی بن حسین بن علی مرو رودی : ۴۰۲

علی بن حسین واعظ کاشفی صفی . ۷۴، ۲۹۸

علی بن حمزة بن عمارة بن حمزة بن یسار اصفهانی :۲۹۲

علی بن خورشید سپهسالار : ۴۱۰- ۴۱۱

علی بن زنجی: ۴۲۵

علی بن سروش : ۳۶۲ - ۳۶۴

علی بن شروین . ۳۱۱

علی بن شمس‌الملوک فرامرز بن علاء الدوله محمد بن دشمن زیار : ۲۷ - ۲۸

علی بن طاهر :۲۲۰

علی بن عبدالله . ۲۹۰

علی بن عیسی بن ماهان : ۲۱۹

علی بن قاضی اشرف یوسف قفطی معروف بابن قفطی (جمال الدین ابوالحسن) : ۴۹۴، ۱۱۲۳

علی بن محمد(خواجه شرف الدوله) ۸۰۰

علی بن محمد اسکافی نیشابوری دبیر (ابوالقاسم) : ۴۵۶

علی بن محمد بن حسین بن یوسف بن محمد بن عبدالعزیز کاتب بستی (ابوالفتح): ۷۹٤، ۸۲٦، ۹٥۷، ۱۲۲٤، ۱۳۰۸-۱۳۱۰
علی بن محمد حسینی (سید). ٤٥۹
علی بن محمد عارض (ابوالحسن) ۳۰۸، ۳۷۸
علی بن محمد غزوانی اوکری چنگه زن (ابوالحسن) ۱۱۳٦، ۱۱۳۸
علی بن معضد ر. مکنفی
علی بن موسی لشکری (ابوالحسن) ۷۷۱-۷۷۲، ۷۸۳-۷۸٤، ۷۸۷
علی بن یحیی بن نصر بن احمد سامانی: ۳۲۱
علی چلبی: ۸۲٤
علی حسن خان (سید): ۹۸۹
علی‌دده سکنواری بسنوی (شیخ علاءالدین) ۱۱٥۱
علی دیلم: ۹۲۱
علی رئیس شرق (مجدالدین): ۷۹۷
علی رکی (وجیه‌الدین). ۷۹۷
علی سبهری بخارائی یا ماوراءالنهری: ٤٥۷، ٥۱٥
علیشیر قانع (میر): ۸۷۹
علیشیر نوائی (امیر): ۸۷۸
علی فطرت متخلص بندرت: ۸۲۷، ۸۳۱، ۸۳٤-۸۳۰، ۸٤۳، ۸۷۹
علی قرط اندکانی: ٤٥۸
علیقلی خان داغستانی واله ٤۷، ٤٦۰، ۸۲۹، ۸۳۳، ۸۳٦، ۸۳۸-۸٤٤، ۸٦۲، ۸۷۹، ۹٦٦
علیقلی میرزا. ۹۲٥
علی قهستانی: ٤۳۳
علی کاویه ٤۲٥
علی لشکری (ابوالحسن) ۷۷۱، ۷۸۷
علی ساج را میتنی خواجهٔ عزیزان: ۷٤
عمادالدولهٔ بن بویه. ٤۲۷
عمادالدین ر. محمد بن مسعود
عمادالسلطنه: ٤، ۳۳، ٤٦۰ ر. فریدون میرزا
عمادی شهریاری: ۱۱۳۱
عمارهٔ بن محمد یا احمد یا محمود مروزی (ابومنصور) ٥۲۳-٥۲٤، ٥٦۸، ٥٦۹، ۸۲٦، ۱۱٦۳، ۱۱۷۹، ۱۱۸۲، ۱۱۸۷-۱۱۸۹
عمارهٔ مروزی ر. عمارهٔ بن محمد
عمان سامانی: ۳۱٤
عمانی: ۷۳۷
عمران بن اسمعیل الطائی (ابوالنجم): ۲۸۷

عمران‌بن الفضیل البرجمی : ۲۴۶
عمر ر. کوشك عمر
عمربن جریربن داودبن جندم انجافرینی بخارائی (ابوحفص) : ۴۵۰
عمربن خطاب : ۱۹۶ - ۱۹۷، ۲۱۱، ۱۱۲۲
عمر بن عبدالعزیز : ۲۱۷ ، ۲۸۹ ، ۲۹۲ ، ۱۱۲۳
عمر بن محمد نسفی حنفی (ابوحفص) : ۵۷۳
عمر بن مسلم بن عمرو بن حسین بن ربیعة بن خالدبن اسدبن قداعی ابن هلال باهلی : ۲۶۴
عمربن هبیره : ۲۱۸
عمر خیام : ۲۹ ، ۸۰۸ ، ۸۵۳ ، ۸۸۸ ر. خیام
عمرو : ۱۲۸۲
عمروبن لیث صفاری : ۲۲۱ . ۳۰۸ - ۳۱۲ ، ۳۳۵ ، ۳۳۸-۳۳۹ ، ۳۴۱، ۳۴۷ ، ۳۴۹-۳۵۰ ، ۳۶۱-۳۶۷ ، ۳۷۲-۳۷۳، ۳۹۵-۳۹۶، ۴۰۴، ۵۴۲ ، ۱۰۱۶ ، ۱۱۳۹
عمروبن یربوع (نبی) : ۲۴۳
عمروبن یعقوب‌بن محمدبن عمرو ابن لیث (ابوحفص) : ۳۷۸ ، ۳۸۳ - ۳۸۴، ۴۸۴
عمرو سوبخی : ۲۹۷
عمیر (ابوالمبدس) : ۴۸۹
عمیر بن احمر الیشکوری : ۲۱۶ - ۲۱۷
عمیربن عثمان : ۲۱۶
عنتر : ۱۲۸۲
عنصرالمعالی ر. کیکاوس
عنصری ر. حسن
عوفی : ۳۳۲ ، ۴۶۱ ، ۴۷۱، ۵۱۱، ۵۷۹ ، ۷۹۳ ، ۸۳۱ ، ۸۳۳ ، ۸۳۵-۸۳۶ ، ۸۴۰-۸۴۳ ، ۸۶۰، ۸۹۴-۸۹۵ ر. محمد عوفی
عیار : ۴۹۷ ، ۵۵۷-۵۵۸ ، ۵۶۴، ۶۰۷ ، ۶۲۱-۶۲۲ ، ۷۹۷-۷۹۸، ۹۶۸
عیاران : ۴۱۹
عیاش : ۲۶۶
عید اضحی ۴۷۳-۴۷۴ ، ۹۴۱
عید خلیل : ۷۶۵
عید روزه ۷۳۱ ۷۴۰
عیسوی : ۲۰۵ ر. ترسا و نصاری
عیسی : ۲۹۶ ، ۹۷۲ ، ۱۱۲۲ ر.
عیسی (نبی) : ۵۴۲
عیسی (بربط زن) : ۵۰۶-۵۰۸ ، ۱۰۱۰

عیسی بن شبیب : ۲۳۷ ، ۲۴۵
عیسی بن معقل بن عمیر عجلی : ۲۸۸-۲۹۰
عیسی بن موسی السراج : ۲۷۸
عیسی بن موسی تمیمی معروف بغنجار : ۴۴۱
عیسی عطار : ۱۱۶۵
عیسی مریم : ۷۰۸
عینی ر ۰ صدرالدین

غ

غالب : ۲۴۱
غالب بن عبدالله اللیثی : ۲۴۰-۲۴۱
غالب بن فضالة اللیثی : ۲۱۷، ۲۴۰-۲۴۱
غباد : ۱۹۴-۱۹۵ ، ۲۰۹ ر ۰ قباد و کواذ
غدرفی (سکه) : ۷۲ ، ۳۵۱
غدریفی (سکه) : ۷۲
غرالادی : ۸۲۶
غزنوی : ۳۲۹
غزنوان ، ۲۳ ، ۴۶۲ ، ۸۲۶ ، ۸۳۴ ، ۱۲۰۹
غری ر ۰ ابراهیم بن یحیی
غماسنه ۰ ۲۰۵
غسان (ملوک) : ۲۰۵ ، ۸۰۲
غسان بن عباد : ۲۲۰ ، ۳۱۹، ۳۲۴ ، ۳۲۷
غضایری رازی : ۵۹۹ ، ۷۹۷، ۱۲۷۴
غطریف بن عطاء : ۷۱-۷۲
غطریفی (درهم) ۶۷ ، ۷۰-۷۳ ، ۳۵۱
غفاراف : ۳۳ ر ۰ عبدالله بن عبدالغفار
غفاری ر ۰ احمد بن محمد
غفوری طالقانی : ۲۶ ، ۵۳
غلامعلی (میر) خان آزاد حسینی بلگرامی : ۲۲ ، ۸۲۹ ، ۸۷۹
غلامعلی همدانی مصحفی : ۸۷۹
غمناك (حکیم) شاعر : ۴۵۸
غنجار ۴۴۱ ر ۰ عیسی بن موسی تمیمی
غواص شاعر : ۴۵۸ ، ۱۰۲۵
غوری ر ۰ ابوجعفر
غوزك : ۲۶۷ ، ۲۷۰
غیاث الدین بن همام الدین خواند امیر : ۲۴
غیاثی : ۴۵۸
غیساشان : ۲۵۶

ف

فاتك : ۴۰۹
فاخر (شاعر) : ۴۵۸
فادوسبان: ۲۹۱
فارابی : ۸۱۲ ، ۸۱۴ ، ۸۹۳
فارجك ر. دروازه ومدرسهٔ فارجك
فارسی : ۲۷۸ ، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۱۳،
۴۶۷ ، ۵۰۱ ، ۵۱۱، ۵۲۱، ۵۳۹،
۵۴۲ ، ۵۶۷، ۵۶۹ ـ ۵۷۰ ، ۵۸۳، ،
۵۸۵ ۵۸۸ ، ۵۹۳ـ ۵۹۴ ، ۵۹۶،
۶۰۱، ۶۰۶، ۶۰۹، ۷۷۹ ـ ۷۸۰ ،
۷۸۹ـ ۷۹۰ ، ۷۹۲، ۸۰۲، ـ۸۰۵ ،
۸۱۰ ، ۸۱۳ ـ ۸۱۴، ۸۱۹ ـ۸۲۰،
۸۲۶ـ ۸۲۸ ، ۸۳۷، ۸۵۶، ۸۵۸ ،
۸۶۳ ، ۸۷۱ ، ۸۷۳ ـ ۸۷۴ ،
۸۷۸ ، ۸۸۲، ۸۸۴، ۸۹۰ ، ۸۹۲، ـ
۸۹۷ ، ۹۰۵، ۹۱۰، ۹۱۲، ۹۱۵ ـ
۹۱۷ ، ۹۱۹، ۹۲۱، ۹۲۸، ۹۴۸ ،
۹۵۴ ـ ۹۵۵ ، ۹۵۷، ۹۶۰، ـ ۹۶۱ ،
۹۶۳ ـ ۹۶۴، ۹۷۱، ۱۰۰۷، ۱۰۱۰،
۱۰۱۸، ۱۱۱۴ـ۱۱۱۷، ۱۱۲۸ـ۱۱۲۹،
۱۱۳۸ ـ ۱۱۳۹، ۱۱۴۳، ـ۱۱۴۴ ،
۱۱۵۰ ، ۱۱۵۲، ۱۱۵۷ ـ ۱۱۵۸ ،
۱۱۷۹ ـ۱۱۸۰، ۱۲۲۱ ـ ۱۲۲۵ ،
۱۲۳۳ ، ۱۳۰۵، ۱۳۰۹، ـ۱۳۱۱ ر.
پارسی
فارنوکس: ۱۴۶
فاطمه (زن ابو مسلم خراسانی) :
۲۸۷
فاطمی وفاطمیان ۴۶۱ ۵۴۸ ۶۱۹، ۸۹۴،
۱۰۳۳، ۱۲۹۳
فایق الخاصه (ابوالحسن) : ۱۱۲۲
فخرالدوله ر. احمد بن محمد ومحمد بن
محمدبن جهیر
فخرالدولهٔ دیلمی ۱۱۲۸، ۱۱۴۴
فخرالدین ر. ابراهیم بن عمادالدین
فخرالدین : ۱۱۸۴
فخرالدین اسعد گرگانی ۴۴۰
فخری اصفهانی (ملك الشعراء شمس الدین) :
۵۴۰ ، ۵۵۹، ر. شمس الدین ومحمد فخری
وشمس فخری
فخری بن امیری : ۸۷۸
فدر ۰ ۵۸۶
فرالاوی : ۱ ، ۴۷۴ ، ۵۱۱ ،
۵۶۷ ، ۱۰۵۱ ، ۱۰۷۳ ر. محمد
ابن موسی
فرامرز بن علاء الدوله محمد بن دشمن
زیار، ۲۷

فرانسوی : ۱۵۸ ، ۱۶۴ ، ۵۰۲ ، ۵۲۰ ، ۷۸۱ ، ۸۲۱ ، ۸۲۴ ، ۸۴۵-۸۴۶ ، ۸۹۸ ، ۱۱۲۱
فرانسه (زبان) : ۸۲۴ ، ۸۳۰ ، ۸۴۵ ، ۹۵۵ ، ۹۹۹ ، ۱۳۱۰
فراوی : ۱۰۱۰
فرخشید : ۱۲۹ ر . دروازهٔ فرخشید
فرخی سیستانی (علی‌بن جولوغ) : ۲ ، ۴ ، ۴۹۷ ، ۵۳۹ ، ۵۹۸ ، ۶۰۲ ، ۶۰۶ ، ۶۱۱ ، ۶۱۹ ، ۶۴۶ ، ۶۴۹ ، ۷۸۶ ، ۷۹۵ ، ۹۵۵ ، ۹۹۰ - ۹۹۱ ، ۱۰۰۰ ، ۱۰۳۴ ، ۱۰۷۵ ، ۱۲۲۲ ، ۲۱۶۴ ، ۱۲۶۶- ۱۲۶۸ ، ۱۲۹۲
فردوسی طوسی : ۲ ، ۴ ، ۵۰۸ ، ۵۶۴ ، ۵۸۲ ، ۵۸۴ ، ۵۸۶ ، ۵۸۸ ، ۶۲۶ ، ۶۳۰ ، ۷۸۹ ، ۸۱۵ ، ۸۲۰ ، ۸۲۷ ، ۸۶۳ - ۸۶۴ ، ۸۶۸ ، ۸۷۰ ، ۸۷۳ - ۸۷۴ ، ۸۸۶ ، ۸۹۴ ، ۹۰۴ ، ۹۲۱ - ۹۲۲ ، ۱۰۶۱ ، ۱۰۷۶ ، ۱۰۹۸ ، ۱۱۰۰ ، ۱۱۰۶ ، ۱۱۲۴- ۱۱۲۵ ، ۱۱۲۷ ، ۱۲۶۸- ۱۲۷۲ ، ۱۳۰۴ ، ۱۳۰۶- ۱۳۰۷
فرزدق : ۸۰۲ ، ۹۲۰
فرس : ۴۵۶ ، ۵۴۰ ، ۵۶۷ ، ۵۸۳ ، ۷۷۹
فرسان تمیم‌المعدودی : ۵۰۰
فرسنافد (شب‌نوروز) : ۱۰۵۱
فرنگی : ۴۷۳
فرهاد : ۱۱۷۱
فرهاد میرزامعتمدالدوله (حاج) : ۹۸۴
فریدالدین ر . عطار
فریدالدین (لقب‌رودکی) : ۵۹۳ ، ۸۵۵ ، ۸۶۳ ، ۸۹۶
فرید الدین ابو عبدالله (رودکی) : ۸۵۵
فریدالدین محمد (رودکی) : ۸۶۳
فرید الدین محمد عبدالله (رودکی) : ۸۹۶
فریدون : ۱۲۶ ، ۳۱۷ ، ۶۱۷ ، ۶۸۰ ، ۹۹۳ ، ۱۲۸۴ ر . افریدون
فریدون میرزا عمادالسلطنه : ۳۳۴ ، ۹۴۳
فریله (ژرژ) : ۸۹۸
فصص (طایفهٔ) : ۴۲۵
فضل‌الله قزوینی (ادیب) : ۱۱۵۰
فضل‌بن ابوبکر محمدبن ابوسعد مظفربن محتاج چغنی (ابوالعباس) : ۱۱۶۳- ۱۱۶۴
فضل‌بن احمدالمروزی : ۳۵۴

فضل بن احمد بن فضل اسفراینی (ابوالعباس): ۱۳۰۵
فضل بن حمید : ۴۰۰ ، ۱۱۱۸
فضل بن سلیمان طوسی (ابوالعباس) : ۹۰، ۲۱۶
فضل بن سهل کامکاری : ۳۹۵ ، ۴۰۳
فضل بن عباس ربنجنی بخارائی (ابوالعباس یا ابوعبدالله) : ۱، ۱۴۱، ۴۵۷، ۴۷۱، ۵۱۴ ـ ۵۱۵ ، ۵۲۰ـ۵۲۱ ، ۵۶۸ ، ۸۲۶ ، ۱۱۷۳ـ۱۱۷۵ ، ۱۳۰۸
فضل بن محمد : ۵۹۸ ، ۷۹۵
فضل بن یحیی بن خالد برمکی : ۹۲، ۱۱۴۹ـ۱۱۵۰
فضلون : ۹۲۷ ، ۹۳۸
فضلون (امیر ابوالمظفر) : ۷۸۳ ـ ۷۸۴
فضیل ر. کوشان فضیل
فطرت ر. علی فطرت
فغاسکون ر. دروازهٔ فغاسکون
فغفور : ۲۵۰ ، ۷۲۳
فقیر ر. شمس الدین
فلاطون : ۱۰۱۳
فلاویوس آریانوس : ۱۱۳ ، ۱۴۴
فلك المعالی ر. منوچهر بن قابوس
فناخسرو (عضدالدوله) : ۴۳۶ ـ ۴۳۷ ، ۷۸۰ ، ۹۲۷
فندقی (جامهٔ) : ۶۵ ، ۸۶
فوادی (فرش) : ۵۰۶ ، ۱۰۱۰
فوارس : ۸۳۰ ، ۹۴۷
فویون : ۱۹۰ ـ ۱۹۱
فهلویات : ۱۱۴۹
فیتز جرالد (ادوارد) : ۸۶۴ ، ۹۱۱
فیروز (ازاجداد سامانیان): ۳۱۶
فیروزان شکوری (امیر) : ۳۸۱
فیروز بن کسری یزدگرد: ۱۳۰، ۱۸۲، ۱۹۷ ـ ۱۹۹، ۳۱۶
فیروز پسر یزدگرد ر. فیروز بن کسری
فیروز مشرقی ۵۶۸، ۸۲۵، ۸۴۵
فیضی شاعر ۹۸۴
فیلامنت : ۸۰۲
فیسترات ۱۶۳

ق

قابوس بن وشمگیر (شمس المعالی) : ۷۸۱
قارون : ۷۲۰ ـ ۷۲۱ ، ۷۲۵ ، ۷۲۸ ، ۷۴۵ ، ۷۵۵ ، ۷۷۰ ، ۱۲۵۳
قسم (استاد ابوالمعمر) : ۷۸۳

قاضی خوش حکایت : ۶۴۶
قاضی غفاری ر. احمدبن محمد
قانع ر. علیشیر
القاهربالله : ۳۹۸
قائم بالحق ر. محمدبن زیدبن محمد
القائم با مرالله (خلیفه) : ۹۲۷ ، ۱۳۰۳
قبادن فیروز : ۱۳۰ ، ۶۱۷، ۷۰۱، ۹۹۳ ر. غبد و کواذ
قتالی ر. محمود خوارزمی
قتیبه (بنی) : ۲۵۸
قتیبةبن طغشاده : ۲۷۸ ، ۲۸۲ ، ۲۸۴، ۳۰۷
قتیبة بن مسلم بن عمرو بن حسین ربیعة بن خالدبن اسدبن قداعی‌بن هلال باهلی : ۷۶ ، ۸۱-۸۳، ۸۶ ، ۹۱-۹۳ ، ۱۰۰-۱۰۱ ، ۱۳۰ ، ۲۰۲-۲۰۳ ، ۲۱۷ ، ۲۲۲ ، ۲۴۷-۲۷۳، ۲۷۸ ، ۵۰۰
قثم بن‌عباس : ۲۳۶
قداود ر. دروازهٔ قداود
قراتکین : ۴۲۰-۴۲۲
قراتکین امیرگرگان : ۳۸۶ ، ۳۹۶، ۴۰۴-۴۰۷ ، ۴۰۹
قراتکین دهقان کاشغر : ۴۰۹
قراتکین سپسالار : ۴۸۴
قراجورین : ۲۲۲
قراجورین بیاغو : ۶۲
قراکول (گوسفند) : ۶۳ ، ۱۳۲
قرشی : ۲۲۶
قرط ر. علی قرط
قرقوبی (جامهٔ) ۱۲۰۸
قرمطی : ۹۰۳ ، ۱۳۰۴، ۱۳۱۲ ر. قرمطیان
قرمطیان : ۹۰۲ ، ۱۳۱۲ ر. قرمطی
قریحه (طبیب) ۲۸۰
قریشیان ر. مسجد قریشیان
قریع‌الدهر : ۴۵۸
قریع الفرس : ۴۵۸
قروینی : ۸۶۹ ر. زکریابن محمد
قسطا : ۱۲۸۸
قصب (پارچه) : ۶۵
قصرانی (گل) : ۴۰۳
قطران اجلی : ۷۷۹
قطران ارموی : ۷۷۹
قطران ارومی : ۷۷۸
قطران تبریزی : ۴-۵ ، ۱۶ ، ۲۳، ۲۵ ، ۳۰ ، ۳۴ ، ۴۲ - ۵۰ ، ۴۵۹ ، ۵۹۳ ، ۶۲۸ - ۶۲۹ ، ۶۳۶ ، ۶۵۸-۶۵۹ ، ۶۶۶ ، ۷۶۰ - ۷۶۲، ۷۶۵ ، ۷۶۹ ، ۷۷۱ ، ۷۷۴-۷۸۸،

۸۱۵ ، ۹۱۸،۸۸۱ ، ۹۲۲ ، ۹۲۴، ۹۲۶-۹۴۲ ، ۹۴۴-۹۴۵ ، ۹۵۱ - ۹۵۲ ، ۹۵۴ ، ۹۵۹ ۹۶۱- ۱۰۲۴

قطران ترمذی ۷۷۸

قماری (عود) : ۴۹۵

قمرالدین : ۸۷۹ر٠علی

قمرالدین الحسینی : ۸۲۹

قمری گرگانی ۱۳۰۲

قنطاری : ۱۰۶

قواربرین ر٠جویبار قواربرین

قوام‌الدین حیرت : ۸۷۹

قوام‌الملک ۷۹۹ر٠محمد (صدرالدین)

قهستانی ۴۹۷ر٠ابوبکر

قیس‌بن هیثم : ۲۱۶

قیصر : ۱۲۲۹،۷۶۸

ک

کابلشاه : ۲۶۳ ۲۶۵

کاتب چلبی ۵۴۰ر٠حاج خلیفه

کارادووو ۸۹۲

کارازیسکی ۵۸۶

کاردن : ۸۲۴

کازیمیرسکی : ۹۰۰

کاشانی (دیبا) : ۷۳۸

کاشانی (زر) : ۷۲۸

کاظم‌بن میرزا محمد بروجردی (میرزا) ۲۸

کاکویه (سلسلة) ۲۸

کاکی گیلانی (امیر) : ۳۸۱

کال‌بن برمث ۷۶

کالی ۴۸۶

کامکار (جد احمدبن سهل) ۳۹۵، ۴۰۳

کامکاری (گل) . ۳۹۵ ۷۳۴،۴۰۳

کامگاریان : ۳۹۵

کامی ر٠علی‌الدواه

کانا (بحر خداة) ۷۱

کارکه ۱۵۷

کاشکا : ۱۵۶-۱۶۲

کاوس : ۱۲۷۱،۷۶۴

کاوه : ۷۵۱

کایت فاکونر ۰ ۹۱۰،۸۸۳

کائوتسونگ ۰ ۱۹۸

کائوکیو ۱۹۲

کمکان ۸۲ ۲۵۳

کمکه (آل) ۲۵۳،۸۲

کدرهٔ خنیه ۸۳

کرد : ۹۸۵ ۱۱۹۵ ۱۲۳۷

کردك ۲۹۸-۲۹۹،۳۰۶،۳۱۵

کردیه (هاری) ۲۰۴

کردیه (بول) ۰ ۱۸۶،۱۹۹

کرکری ر۰ ابودلف
کرکریان ۰ ۷۵۸
کرنکو (دکتر) : ۹۵۶
کریستنسن (آرتور) ۲۸۶-۲۸۷ ، ۵۰۷
کریلف : ۵۸۶
کریمسکی (آ۰) : ۸۹۹
کزدانی : ۷۳۷
کسائی مروزی (ابوالحسن مجد الدین اسحق) ۱-۲، ۲۴۲، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۱، ۴۹۷، ۵۰۳، ۵۱۴، ۵۱۹-۵۲۰، ۵۷۱، ۶۲۴، ۸۰۰-۸۰۱، ۸۸۵، ۸۹۳، ۹۱۱، ۹۱۳، ۱۰۴۷، ۱۰۵۳، ۱۰۹۱-۱۰۹۲، ۱۱۷۹، ۱۱۹۷-۱۲۰۰، ۱۲۰۲-۱۲۰۵، ۱۲۰۷، ۱۲۰۹، ۱۲۱۹ ر۰ ابوالحسن و اسحق ومجدالدین
کسروی (ایوان) ۶۱۹، ۱۰۷۵
کسری: ۱۷۳، ۲۱۰-۲۱۱، ۵۴۱، ۶۳۰، ۹۹۰، ۱۱۰۵
کشمری : ۶۳۴
کشواد (ازاجداد سامانیان) : ۳۱۷
کعبان عابد ر۰ کعب بن سعید
کعب بن سعید عامری معروف بخواجه کعبان و کعبار عابد : ۴۴۵
کعبی ر۰ ابوزیاد وابوالقاسم
کفائی گنجه‌ای : ۱۳۰۲
کفشگران ر۰ تیم کفشگران
کلاپرت : ۱۶۸، ۱۷۰
کل‌شبلی : ۴۹۷، ۷۹۸
کلهر (سیمان خان) : ۷
کمال‌الدین ر۰ بندار
کمال الدین اسمعیل اصفهانی : ۵۱۳-۵۱۴
کمال‌الدین میدانی ۴۴۷
کمینت : ۱۲۴
کنوس : ۱۴۷
کواذ : ۱۹۴ ر۰ قبادوغباد
کوچ (طائفه) : ۱۲۱۴
کور بغانون : ۲۵۰-۲۵۱، ۲۶۰
کورش کبیر : ۱۱۳، ۱۴۳، ۱۵۱
کوزکان خداة : ۱۷۶ ر۰ گورگان خداه
کوزکانیان : ۳۶۱
کوش ۷۸۱
کوشانی (سلسلة) ۱۸۴
کوفی : ۱۳۰۶
کول (ادواردبیز) ۸۹۵، ۹۱۱-۹۱۲، ۹۱۷
کولارتکین ۲۰۳
کولبروك (سرت۰ا۰) : ۸۸۰
کوهن (ارنست) : ۸۷۸
کوینت کورس : ۱۴۴
کی : ۱۲۷۱، ۱۲۹۱

کیا حسینی قزوینی : ۴۵۷
کیان (سلسلهٔ) : ۱۲۲۰۸۷
کیانی ۱۲۷۶۰
کیانی سوکیا : ۱۵۶
کی تولو : ۱۶۸ — ۱۶۹
کیخسرو : ۱۰۲
کی‌دن ۱۸۷
کیغلغ ۳۴۹
کیکاوس (امیر عنصرالمعالی) ۷۸۱
کیکاوس بن کیقباد ۱۲۲۰۸۷، ۱۲۵۰، ۵۴۱، ۱۱۰۰
کی لیه ۲۰۰، ۲۰۳
کی مین خاقان ۱۸۷
کنك اولك ۲۰۰
کیولی سی ۱۸۸
کیومرث ۱۱۸۰ ر. کیومرث و کیو مرته
کیوموجه : ۱۸۹
کیئوچیتوخدو ۱۵۶

گ

گارسن دوتاسی ۸۳۰، ۸۴۲
گالان ۸۲۴
گبران ۱۰۵۵، ۱۲۳۶، ۱۲۸۸
گبری ۲۵۴

گردیزی ۳۱۵، ۴۹۳، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۲ ر. عبدالحی
گرشاسب ر. خاص‌بك
گرشاسب : ۱۲۵، ۱۲۲۰، ۱۲۶۹، ۱۲۷۱
گرشاسف (ابوکالیجار) : ۲۷-۲۸
گرگانی ۱۱۳۶، ۱۱۳۹
گرگانیان ۴۰۷
گرینی (ج. ا.) ۱۲۲
گزیدهٔ عدنان ۵۰۵، ۵۰۸، ۱۰۱۷
گشتاسب : ۱۲۷۲ ۱۲۹۲
گنج باد آورد : ۷۲۶
گندمك : ۴۸۵
گوبینو (کنت) : ۷۸۱
گوته ۸۵۱
گودرز : ۲۸۹
گودرز (از اجداد سامانیان) ۳۱۶
گوز گان خداة : ۱۷۶، ۳۱۳ ر. گوزکان خداه
گوسندکشان (عید) : ۴۷۳، ۷۴۸، ۹۴۱، ۱۱۰۷
گوه سیل (باد) ۱۱۵
گی (جن) : ۵۸۶
گیگر (ویلهلم) : ۸۷۸ ۸۹۷

گیل و گیلی : ۴۰۶ ، ۷۷۸،۴۹۲
گیو : ۷۶۶
گیو مرنه . ۳۱۸ ر. کیو مرث و کیومرث
کیومرث ۳۱۸ر. کیومر،و کیومرث

ل

لاتین (زبان) : ۷۳ ، ۱۵۲،۱۴۷
لاروس (پیر) : ۸۴۴
لافونتن : ۵۸۶
لامعی گرگانی ۱۳۱۲
لبو : ۱۸۶
لیبئی ۹۹۹ ، ۱۲۶۴ ۱۲۹۹
لبید ۱۲۲۳
لسان الملك ۱۲ ر. محمدتقی وسپهر
لسترانج ۵۲۹
لسینك ۵۸۶
لشکر نویس باشی ر. محمد
لشکری : ۷۷۲ ر علی و محمد
لطف‌الله بن ابی یوسف حلیمی (قاضی) : ۳۸-۳۹
لطفعلی بیك آذر بیگدلی (حاج) ۲۳. ۸۲۹، ۴۶۳
لقمان . ۵۴۲ ، ۵۸۶ ، ۷۹۰ ، ۱۰۱۳
لله باشی : ۲۵ر. رضاقلی و هدایت
لمعای عباسی ۴۵۸
لن‌پول ۴۸۷
لوازلردولنشان (اگوست) . ۸۲۴
لوقا ۱۲۸۸
لوکری ر علی‌بن محمد
لولیان ۶۹ ۱۲۰
لولوی ساربان : ۶۴۶
لوی (روبن) ۹۱۶
لهراسب ۱۲۹۲
لیث (آل وبنی) . ۳۴۶ ، ۴۸۰ ، ۸۲۵،۵۶۸
لیث‌بن نصر : ۲۹۴
لیس (کاپیتان ناساو) : ۲۴ ، ۸۲۸
لیکتاس : ۱۵۹
لیلةالقدر ۹۷۱
لیلی : ۵۴۲ ، ۶۱۴ ، ۷۱۹،۶۳۰، ۷۲۶ ، ۱۰۲۶ ، ۱۰۳۷
لیلی بن نعمان ۳۸۶ ، ۴۰۵ - ۴۰۷

م

ماج : ۹۲۱ ، ۹۴۶ ۱۰۲۲ ر. مسجدماج
ماخ : ۸۷ ، ۲۸۵ ر. مسجد ماخ و در ماخ و بازار ماخ
مار (دکتر ژرژ) : ۸
مارك آنتوان ۱۵۵ ، ۱۵۷،۱۵۹

ماکان (تورنر) : ۹۲۲
ماکان بن کاکی دیلمی : ۳۹۹،۴۰۷-۴۰۸ ، ۴۱۰-۴۱۱ ، ۴۱۳،۴۱۶-۴۱۸ ، ۴۲۰-۴۲۱ ، ۴۲۳-۴۲۹ ، ۴۳۳ ، ۴۷۷ ، ۴۸۵-۴۸۹،۵۶۳-۵۶۴ ، ۹۱۵ ، ۹۵۸ ، ۹۸۲ ، ۱۲۶۰-۱۲۶۳
ماگوك (ماجوج) : ۱۷۹
مالك ۲۲۸ ، ۲۳۱
مالك‌بن ربیب المازنی : ۲۲۷-۲۲۸ ، ۲۳۰-۲۳۱
مالك‌بن فارم : ۳۰۰
مامون عباسی : ۱۱۹ ، ۲۲۰،۳۰۹ ، ۳۱۸-۳۱۹ ، ۳۲۳-۳۲۴ ، ۵۶۷ ، ۸۵۸ ، ۱۱۴۹-۱۱۵۰ ، ۱۱۵۷ - ۱۱۵۸
مامون خوارزمشاه (ابوالعباس) : ۱۱۵۸
مامونیان . ۱۱۵۸
مانوی و مانویان ۲۰۷ ، ۲۰۹ ؛ ۶۱۲ . ۹۷۳ ، ۱۲۸۸
مانی . ۲۰۷-۲۰۸ ، ۶۳۰، ۷۹۱ . ۹۷۳
مانیاش : ۱۸۴ ، ۱۸۶
ماه آفرید : ۳۱۷
ماه سیام : ۲۹۴ ، ۹۹۵
ماه کاشغر ۲۹۴
ماه کش : ۲۹۴
ماه مقنع ۲۹۴
ماه نخشب ۲۹۴ ، ۹۹۵
مایا : ۲۰۰-۲۰۱
مبتلا ر. محمد علی خان
المتقی . ۳۹۹
متنبی : ۸۰۵ . ۱۲۶۷
مج : ۵۵۹-۵۶۰ ۹۲۱ ، ۹۴۶، ۱۰۲۲
مجتبی مینوی (آقا) : ۷
مجدالدولة دیلمی . ۱۱۴۰
مجدالدین ر. کسائی وابوالحسن واسحق و مجدودبن آدم‌و سنائی و محمدحسینی مجدی و علی
مجدالدین (ابو الحسن کسائی) ۵۱۹
مجدالدین (لقب رودکی) : ۴۶۱
مجدالدین مجدودبن آدم سنائی غزنوی : ۴۸ ر. سنائی
مجدالدین محمدحسینی مجدی : ۲۲
مجدود ر. مجدالدین مجدود و سنائی
مجدی ر. مجدالدین محمد و عبدالمجید
مجلدی ر. شریف و احمدبن علی
مجنون: ۵۴۲،۶۱۴ ۶۳۰، ۷۱۹، ۷۲۶ ۱۰۳۷
مجوس : ۱۳۳ . ۱۳۵ . ۴۴۸،۸۱۶، ۱۲۶۱

محتاج (آل)، ۱۲۹۹
محتاج (امیر) : ۷۸۰ ، ۷۸۲
محتاج چغانی : ۱۲۶۳
محتشم‌السلطنه ر. حسن
محسن ابراهیمی (میرزا) : ۳۲
محقق طوسی (خواجه نصیرالدین محمد) : ۱۱-۱۲
محمد (نام رودکی) : ۸۰۴ ۸۱۲
محمد ر. حافظ
محمد (قوام الملك صدر الدین) : ۷۹۹
محمد (شیخ بها الدین) ۳۰
محمد (سراج الدواه) ۸۷۹
محمد ابوطالب انصاری صوفی دمشقی شیخ الربوه (شمس‌الدین ابوعبدالله) : ۵۸
محمد افضل سرخوس ۸۷۹
محمد افندی بن مصطفی بن شیخ اسعدالله دشیشی : ۵۰
محمد اقبال ۹۲۰
محمد اکبر ر جلال‌الدین محمد
محمد الامین ۳۰۹ ۳۱۸
محمدالمهدی ۲۱۹
محمد آل‌میران (نصام‌الدین) . ۷۹۸
محمد باقر الفت (میرزا) : ۴۸ ۴۶۰
محمد باقر میرزا خسروی کرمانشاهی : ۱۰ ۹۶۷
محمد بخت آورخان : ۸۲۸
محمد بدخشی ۱۵
محمد بقا : ۸۷۹
محمدبن ابراهیم : ۵۱۵
محمدبن ابراهیم‌بن محمد جویباری بخارائی (ابواسحق) : ۴۵۷ ، ۴۷۱، ۵۱۴ - ۵۱۵ ، ۵۲۰ ، ۱۱۶۶ ، ۱۱۶۹
محمدبن ابراهیم سپهسالار (ابوالحسن) ۱۱۲۱-۱۱۲۲
محمدبن ابوحفص کبیر (ابوعبدالله) ۳۲۸ ، ۳۵۱ - ۳۵۲ ، ۴۴۳ ، ۴۴۵
محمد بن ابوسعد مظفربن محتاج چغانی (ابو بکر) ۱۲۶۳ ، ۱۲۶۶ ۱۲۶۸
محمدبن ابوعبدالله احمدبن ابوعلی محمدبن ابوعبدالله محمد بن احمد بن جیهانی ۱۱۱۹ ، ۱۱۲۱
محمدبن ابوعلی احمدبن ابوبکر محمدبن ابوسعد مظفربن محتاج چغانی (ابومنصور): ۱۲۶۴
محمدبن احمد (ابوجعفر) : ۹۲۹ ، ۹۵۱
محمد بن احمد اشمیی (ابو بکر) ۴۵۲
محمدبن احمد الاسکاف معروف بخواجهٔ پاره‌دوز (امام زاهد شیخ ابوبکر). ۴۴۷

محمدبن احمدبن ابوبکر بن احمد مستوفی ملقب برضی الکاتب ۵۷
محمدبن احمدبن ابوبکر بناء شامی مقدسی بشاری (شمس‌الدین ابوعبدالله) ۵۷ ر. مقدسی
محمدبن احمدبن ابوبکر ماثرابادی ۵۷، ۱۲۰۲
محمدبن احمدبن اسمعیل سلیطی نیشابوری (ابوالفضل) : ۱۲۶۵
محمدبن احمدبن سلیمان بخاری (ابوعبدالله)، ۴۴۵
محمدبن احمدبن مت اشتیخنی (ابوبکر) ۴۵۲
محمدبن احمدبن منصور خیاط معروف بابن خیاط (ابوبکر) ۴۵۱
محمدبن احمدبن نصر جیهانی (ابوعبدالله) ۹۳ ، ۳۸۵ . ۳۸۸ ، ۳۹۱-۴۰۳، ۴۵۵ ، ۴۷۱، ۴۷۴ ، ۴۷۸-۴۷۹، ۵۱۲ ، ۱۱۱۸-۱۱۱۹
محمدبن احمدبن یوسف کاتب خوارزمی (ابوعبدالله) : ۵۸، ۱۱۵۲
محمد بن احمد دقیقی بلخی (ابو علی یا ابو منصور) : ۱۲۶۱
محمد بن احمد سامانی (ابو نصر) . ۹۴۴
محمدبن احمد سنانی نیشابوری : ۱۲۶۵
محمد بن احمد صاحب شرط بخارا . ۳۹۴
محمدبن احمد واعظ سرخسی (ابوبکر) ۱۱۴۶
محمدبن اسحق العربی (ابوالفضل) ۴۸۲-۴۸۳
محمدبن اسحق‌الندیم معروف بابن الندیم (ابوالفرج) ۵۰۹ ، ۱۲۲۳ ر. ابن الندیم
محمدبن اسد (ابوعمرو) ۴۰۸
محمدبن اسمعیل بخاری (امام) ۳۹۴ ۴۴۹
محمدبن اسمعیل‌بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخارائی (ابو عبدالله) : ۴۴۸
محمد بن المصفر بن محتاج سپهسالار خراسان (ابوبکر) ۳۷۷ ، ۳۸۱ . ۳۹۸-۳۹۹ . ۴۰۹، ۴۱۹ - ۴۲۲ ، ۴۲۴ ، ۴۲۶ ۴۲۸ ۴۵۵
محمد بن المهلب بن زراره مروزی ۳۹۴
محمدبن الیاس‌بن اسحق سمانی : (ابوعلی) ۳۲۲-۳۲۳ ، ۳۸۶
محمدبن الیاس‌بن سمع معروف‌بابن الناس (ابوعلی) . ۴۲۱ ، ۴۲۳-۴۲۵
محمدبن الیاس سمانی (ابواسحق) : ۳۲۱ ، ۳۲۳ ، ۳۲۷
محمدبن الیاس سغدی سمرقندی (ابوعلی)

۵۱۶ - ۵۱۷
محمدبن الیسع ۴۰۸
محمدبن اوس الانباری ۲۲۱
محمدبن بدرجاجرمی ۲۸
محمدبن بشر: ۳۱۱
محمدبن بلال بن ازهر : ۴۸۲
محمدبن بهمن ۴۸۲
محمدبن جابر ۵۰۰
محمدبن جریربن یزید طبری (ابو جعفر) ۵۷ ، ۵۰۱ ر. طبری
محمدبن جعفربن زکریابن خطاب بن شریک- ابن یزیع نرشخی (ابوبکر) ۵۷ ۲۹۹، ۴۷۱. ۵۲۵ ۵۳۴ ۹۵۵، ۱۱۱۲
ر. نرشخی
محمدبن جعفر سمنانی : ۴۱۳- ۴۱۴
محمدبن حاتم بن المظفر ۵۰۰
محمدبن حاتم مصعبی (ابوطیب) ۳۸۹ - ۳۹۰ ، ۴۰۰ ، ۴۵۶- ۴۵۷ ، ۴۷۳ ۴۹۲ -۴۹۵ ، ۴۹۸ ، ۶۲۵ ، ۹۹۴ ، ۱۱۲۳ - ۱۱۲۴ ، ۱۲۹۳ ۳۱۱ - ۱۳۱۲
محمدبن حامد (ابوبکر) ۴۴۷
محمدبن حبان بن معاذبن موبدبن سعیدبن شهیدتمیمی بستی معروف بابوحاتم سجستانی : ۱۱۳۱
محمدبن حسن بن اسحق سامانی : ۲۲۲- ۲۲۳
محمدبن حسن بن اسفندیار (معروف بابن اسفندیار) ۳۷۱
محمدبن حسن بن جعفر بن غروان بادیی بخاری (ابوعبدالله) ۴۵۰
محمد بن حسن بن عبدالرسول حسینی زنوزی ۹۶۴
محمدبن حسن بن نصر بن سباغ دهقانی انداقی (ابومنصور) : ۴۵۳
محمدبن حسن معروف یا معروفی بلخی (ابوعبدالله) ۸۱۱ ، ۸۲۶ ، ۸۳۵ ، ۸۶۱ ، ۸۸۴ ، ۸۹۳ ، ۱۰۳۳ ، ۱۲۹۳ ، ۱۲۹۵ ، ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸
محمدبن حسین العمید معروف بابن عمید (ابوالفضل) : ۷۹۱
محمدبن حسین بن مت معروف بابن مت: ۳۸۶، ۴۰۸
محمدبن حسین بیهقی (ابوالفضل) ۲۳ ، ۴۹۲ ، ۱۳۰۴
محمدبن حمدون ۴۸۹
محمدبن حمیدالطوسی الطاهری ۲۲۰-۲۲۱
محمدبن حوقل بغدادی معروف بابن حوقل (ابوالقاسم) : ۵۷
محمدبن حیدر صاحب شرح بحارا معروف بابن حیدر ۴۰۲ - ۴۰۳
محمدبن خاوندشاه بن محمود ملقب بامیرخوند ۱۷۳
محمدبن دشمن زیار معروف بابن کاکویه

(ابوجعفر) : ۲۷، ۹۵۲
محمدبن زفربن عمر : ۵۷ ، ۴۷۱
محمدبن زکریا رازی : ۳۷۰ ، ۵۱۰ ، ۱۲۲۳-۱۲۲۴
محمدبن زیدبن محمد علوی قائم بالحق ۳۴۷ - ۳۴۸ ، ۳۵۰ ، ۳۷۰ ، ۳۸۰
محمد بن سعدالدین محمد حسینی اوحدی دقاقی بلبانی اصفهانی (تقی‌الدین) : ۴۶
محمدبن سلام بیکندی : ۴۴۴
محمدبن سهل کامگاری : ۳۹۵، ۴۰۳
محمدبن صالح و لوالجی مروزی (ابو عبدالله) : ۱۱۴۶، ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹
محمد بن صعلوك معروف بابن صعلوك (ابوالعباس) : ۳۷۹-۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۷-۳۸۸، ۴۰۹
محمدبن طالوت همدانی ۴۴۳
محمدبن طاهربن عبدالله‌بن طاهر ۱۰۵ ، ۱۴۰ ، ۲۲۱ ، ۳۰۹
محمدبن طغریل :۱۱۱۸
محمدبن عباس پسر حفار یا ابن‌الحفار : ۳۷۸ ، ۳۸۳، ۳۸۴
محمد بن عبدالجبار عتبی (ابو نصر) : ۴۶۱ ر.عتبی
محمدبن عبدالحمید عدنانی (ابوسعید) : ۴۹۹
محمدبن عبدالرحمن : ۴۸۵
محمدبن عبدالرزاق طوسی (ابومنصور) ۱۳۰۵
محمدبن عبدالصمد ۳۶۹ - ۳۷۰
محمدبن عبدالعزیزبن مازه (شمس‌الدین) : ۴۹۶ ، ۶۱۹ ، ۱۰۳۳
محمدبن عبدالعزیز نسفی (ابو احمد) : ۴۵۶
محمدبن عبدالله الجنیدی (ابوعبدالله)، ۵۲۲ - ۵۲۳ ، ۵۶۹، ۸۲۶
محمدبن عبدالله بلعمی (ابوالفضل) : ۳۳۱ ر. محمدبن عبیدالله
محمدبن عبداللهبن طلحه طاهری ۹۱
محمدبن عبداللهبن عبدالمطلب‌بن هاشم بن عبد منافبن قصی‌بن کلاب بن مرة بن کعب‌بن لوی‌بن غالب‌بن مهربن مالك بن النضربن کنانةبن خزیمةبن مدرکةالیاس بن مضربن نزاربن معدبن عدنان (رسول الله) : ۲۹۶، ۵۰۶ ، ۶۸۶
محمدبن عبدالله بن عزیر : ۱۱۲۱
محمدبن عبداللهبن علی السائح الباهلی ۲۱۲
محمدبن عبداللهبن مظفرکسی (ابوالفضل): ۲۱۲

محمد بن عبدالله خطیب (ابوبکر) : ۲۱۲
محمد بن عبدوس جهشیاری (ابو عبدالله) : ۱۱۴۹
محمد بن عبیدالله بن محمد بن عبدالرحمن بن عبدالله بن عیسی بن رجاء بن معید بن علوان بن زیاد بن غالب بن قیس بن المنذر بن حرب بن حسان بن هشام بن مغیث بن الحرب بن زید مناة بن تمیم البیعی التمیمی (ابوالفضل) : ۳۳۱، ۳۸۸، ۳۹۰-۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۲۸، ۴۳۷، ۴۷۵، ۴۹۳-۴۹۴، ۴۹۶-۵۰۰، ۵۰۲-۵۰۵، ۵۰۷، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۴، ۵۸۴-۵۸۵، ۵۸۸، ۶۱۹، ۷۹۰، ۷۹۸، ۸۰۳، ۸۹۲-۸۹۳، ۹۲۱-۹۲۲، ۱۰۱۱، ۱۰۳۴، ۱۱۱۴-۱۱۱۵، ۱۱۱۸-۱۱۱۹، ۱۳۱۰-۱۳۱۱
محمد بن عثمان نیشابوری خازن (ابوبکر) : ۴۵۶
محمد بن عطا ۷۱
محمد بن علی النوحابادی (خواجه امام زاهد واعظ) : ۲۱۴
محمد بن علی بخاری شاعر (ابو طیب) : ۴۴۸
محمد بن علی بن الليث (ابو علی) ۳۷۷، ۳۸۱-۳۸۲
محمد بن علی بن حسن بن حسن القاسم بن محمد ... بن حسن بن زید بن حسن بن ابوطالب علوی همدانی معروف بسید بابند (شیخ امام ابوالحسن) : ۴۴۸
محمد بن علی بن حسین بن موسی بن باویه قمی (ابوجعفر) : ۱۲۶۵
محمد بن علی بن سروش : ۳۶۳
محمد بن علی بن سلیمان راوندی : ۷۹۲، ۹۲۰، ۱۱۳۰
محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب : ۲۸۹
محمد بن علی بن لیث (ابو علی) : ۳۸۲
محمد بن علی بن محمد بن عمر ظهیری کاتب سمرقندی (بهاءالدین) : ۵۹۴
محمد بن علی بن محمد شبانکاره‌ای : ۱۱۸۸
محمد بن عمر : ۳۵۳
محمد بن عمر سوخی : ۲۹۷
محمد بن عمرو (ابوالموجد) : ۵۰۰
محمد بن فضل بن جعفر بخاری (شیخ امام ابوبکر) : ۴۴۵
محمد بن قاسم : ۲۰۲
محمد بن قیس رازی (شمس‌الدین) : ۱۲، ۵۴۲
محمد بن لقمان بن نصر بن احمد بن اسد (ابوالمظفر) : ۱۳۰
محمد بن لیث : ۳۶۳
محمد بن محمد الجیهانی (ابوعلی) : ۴۰۰، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۹۳، ۴۹۸، ۵۵۵، ۱۱۱۹

محمدبن محمد بلخی (ابوعلی) : ۵
محمدبن محمدبن ابراهیم البصیر الهمدانی البخاری : ۴۴۶
محمدبن محمدبن ابی‌تمیم : ۴۸۱
محمد بن محمد بن احمد دقیقی طوسی (ابو منصور) : ۸۲۶
محمدبن محمدبن جهیر (ابونصر فخرالدوله) معروف بابن‌الجهیر : ۱۳۰۳
محمدبن محمدبن حسن بن اسحق سامانی : ۳۲۲ ـ ۳۲۳
محمدبن محمدبن‌عبدالجلیل بلخی معروف برشید طواط (رشیدالدین) : ۱۱
محمدبن‌محمد بن عبیدالله بلعمی (ابو علی) : ۵۸ ، ۵۰۰ ـ ۵۰۴ ، ۵۵۵ ، ۵۵۸ ، ۱۲۷۳
محمدبن محمدمرادی بخارائی (ابوالحسن یا ابوالحسین) : ۴۱ ، ۴۵۶ ـ ۴۵۷ ، ۴۶۷ ، ۴۷۴ ، ۵۱۲ ـ ۵۱۴ ، ۵۶۸ ، ۶۰۳ ، ۸۰۸ ، ۸۴۳ ، ۹۴۰ ، ۹۸۳ ـ ۹۸۴ ، ۱۱۷۳ ، ۱۱۷۹ ، ۱۳۰۷
محمدبن محمدبن یحیی‌بن طاهر بن عثمان عوفی بخاری حنفی (نورالدین): ۱۳ ، ۴۵ ، ۵۸ ، ۳۴۴ ، ۴۶۲ ، ۴۷۱ ، ۴۷۳ ، ۵۱۱ ، ۵۱۵ ، ۵۲۳ ، ۵۳۷ ، ۵۳۹ ، ۵۴۹ ، ۵۵۰ ـ ۵۶۲ ، ۵۶۵ ـ ۵۶۶ ، ۵۷۹ ، ۵۸۱ ـ ۵۸۲ ، ۷۷۸ ، ۷۹۲ ـ ۷۹۳ ، ۸۲۷ ، ۸۳۱ ، ۸۳۳ ، ۸۳۵ ـ ۸۳۶ ، ۸۴۰ ، ۸۴۳ ـ ۸۶۰ ، ۸۹۳ ـ ۸۹۵ ، ۹۰۷ ، ۹۲۳ ، ۹۲۵ ـ ۹۲۶ ، ۹۴۴ ، ۹۴۶ ـ ۹۴۷ ، ۹۵۳ ، ۱۱۳۳ ، ۱۱۴۵ ، ۱۱۵۷ ، ۱۲۲۵ ، ۱۲۶۲ ، ۱۲۶۵ ـ ۱۲۶۶ ، ۱۲۶۹
محمدبن محمود بدایعی بلخی : ۱۲۹۹ ، ۱۳۰۱
محمدبن محمود غزنوی (سلطان ابواحمد) : ۶۴۶ ـ ۶۴۷ ، ۱۲۹۳
محمدبن مسعودبن مظفر ۱۴۰
محمدبن مسعودبن مملان (امیر عماد الدین ابو نصر) : ۷۸۳ ـ ۷۸۴
محمدبن مطرف گرگانی (وزیر اسفاربن شیرویه) : ۴۱۴ ، ۴۱۶
محمدبن مظفربن محتاج چغانی (امیر ابو سعید) : ۱۲۶۶ ۱۲۹۹
محمدبن مملان (ابونصر) : ۶۶۸ ـ ۶۶۹ ، ۶۷۳ ، ۶۷۵ ، ۶۸۵ ـ ۶۸۶ ، ۷۸۴
محمدبن منتشربن رافع بن لیث بن نصربن سیار (ابوهاشم) : ۳۲۸
محمدبن منصوربن هلجدبن ورق : ۹۰
محمدبن موسی :۴۸۳
محمدبن موسی حدادی بلخی : ۴۵۶ ، ۵۱۰ ـ ۵۱۱ ، ۱۲۲۴ ، ۱۲۲۵
محمدبن موسی فرالاوی (ابو عبدالله) ۴۵۷ ، ۵۱۱ ، ۵۲۱ ، ۵۶۸ ، ۸۲۶ ، ۱۰۵۱ ، ۱۰۷۳

محمدبن نصر : ۲۹٤
محمدبن نصر (ابوعبدالله) : ۳۳۲
محمدبن نصر اسمیلی (ابوبکر): ٤٥۲
محمدبن نصربن احمدبن اسمعیل سامانی (ابوجعفر): ۳۲۲ - ۳۲۳
محمدبن نصر فقیه شافعی مروزی (ابو عبدالله) : ۳۳۱-۳۳۲، ٤٥۱، ٥۰۰
محمدبن نوح بن اسدسامانی : ۳٥٤
محمدبن نوح بن نصربن احمد سامانی: ۳۲۲-۳۲۳
محمدبن واسع : ۱۰۱
محمدبن وصیف سکزی : ٥۹٦
محمدبن هارون : ۳٤۳-۳٤٤، ۳٤۷-۳٤۹، ۳٦٤، ۳٦۹، ۳۷۱، ۳۸۰-۳۸۱
محمدبن هرمز صندلی یا مولی صندلی : ۳۷۷-۳۷۸، ۳۸۲-۳۸۳
محمدبن یعقوب رزدانی : ٤۸۳
محمدبن یوسف بخاری (ابوذر) ٤٤۲
محمدبن یوسف بن مطرفربری ٤٤۸
محمدبن یوسف بن یعقوب الکندی (ابوعمر): ٥۱۸
محمد تقی بن محمد هادی فراهانی ۲٥، ٥۱
محمد تقی خان کاشانی سپهر لسان الملك (میرزا) : ۱۲، ۳۷
محمد حسن خان اعتماد السلطنه : ۳۷
محمدحسین شیبانی (امام) : ٤٤۲
محمدخان سعیدی (میرزاسید) : ۷
محمدخان قزوینی (میرزا) : ۱۳، ۱، ٥۰۱، ٥۱۰-٥۱۱، ٥۱۷، ۸۰۲، ۹۰۸، ۹۱۱، ۹۲۱، ۹۲۳، ۹٥٤-۹٥۷
محمد خان لشکری (میرزا) لشکر نویس باشی بروجردی : ۸، ۲۸، ۷۹۰
محمد خدا بنده (شاه) ٤٦۰
محمد دوانی (جلال الدین) ٤٥۰
محمد رسول الله ر. محمدبن عبدالله
محمدشاه : ۳٦٦
محمد شفیع بن آخوند ملا محمد نظر : ۱۱۲۰
محمد صالح : ۸۲۸
محمد صدیق حسن خان (سید) بهادر امیرالملك : ۲۲-۲۳
محمد ضیاءهشترودی : ۷
محمد طالوت (امیربخارا) ٤٤۳
محمد طاهر نصر آبادی : ۸۷۹
محمد طوسی (خواجه نصیرالدین) : ۱۱-۱۲
محمد عجیبی جوزجانی (شمس الدین) : ۸۰۰
محمد علی بن محمدالصدیق ۸۷۹
محمد علی حزین (شیخ) : ۸۷۹

محمد علی خان تربیت (میرزا) : ۷، ۴۱ ، ۵۳ ، ۱۰۷۶ ، ۱۰۸۲ ، ۱۱۲۸
محمد علی خان مبتلا : ۸۷۹
محمد علی خان مستوفی (میرزا) : ۱۴
محمد عوفی ر . محمدبن محمدبن یحیی
محمد فخری اصفهانی (ملك الشعراء شمس‌الدین) : ۳۶ ر . شمس فخری
محمدقاسم بن حاج محمد کاشانی متخلص بسروری (حاج) : ۱۰ ر . سروری
محمد کاظم (میرزا آقاسی) : ۴۹
محمد کریم بن مهدیقلی تبریزی : ۱۲
محمد (ملا) کوهبنانی کرمانی شهیدرابع : ۲۸
محمد ممدوح مختاری (خواجه) : ۶۲۰
محمد مفیدی مستوفی یزدی : ۸۷۹
محمد ملك الکتاب (میرزا) : ۵۱۴
محمد یه (درم و در هم) : ۷۱ ، ۱۲۰
محمود : ۸۴۷
محمود (ملك رکن‌الدین) : ۳۶
محمود (عمید) : ۱۳۰۳
محمودبن ابراهیم غزنوی (سیف‌الدوله) : ۱۲۲۶
محمودبن سعید بن عبدالله حسینی : ۱۱۲۷
محمودبن عمر نجاتی نیشابوری (حمیدالدین ابو عبدالله) : ۸۰۳ ، ۱۱۱۶ — ۱۱۱۷
محمود خوارزمی (پهلوان) معروف بپوریای ولی و متخلص بقتالی : ۱۰۴۷
محمود سلجوقی (سلطان) : ۱۲۳،
محمود شاه (ممدوح رودکی) : ۱۰۳۹
محمود غزنوی (یمین‌الدوله) : ۵۲۴ـ ۵۲۵ ، ۵۶۲، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۳۱ـ۶۳۲ ، ۶۵۱ ، ۶۵۴، ۷۹۰، ۷۹۴ـ۷۹۵ ، ۷۹۷ . ۸۰۲، ۸۱۷، ۸۲۷، ۸۴۷، ۸۶۴، ۸۹۴، ۹۵۷، ۱۱۱۵، ۱۱۵۶ ، ۱۱۸۷ـ۱۱۸۹ ، ۱۱۹۸، ۱۲۷۱ ، ۱۲۷۳ ، ۱۲۹۹. ۱۳۰۳، ۱۳۰۵ ، ۱۳۰۹
محمود وحید زاده نسیم . ۴۸
محمودی شاعر : ۴۵۸
محمودیان : ۵۶۶، ۷۹۲
مختار بکر : ۵۸
مختاری ر . عثمان مختاری
مخلدبن حسین : ۲۸۳
مخلدبن عمر : ۴۴۱
مخلدی شاعر : ۱۱۳۵
مدرس رضوی : ۹۶۴
مدك نیر (چنك زن) : ۵۰۶ـ۵۰۷،

۱۰۱۰

مرادی ر. محمدبن محمد

مرازبه : ۲۱۰

مرتضی حسین بلگرامی : ۸۲۹

مرد (انسان اول) : ۱۲۶۱

مردانه (زن اول) : ۱۲۶۱

مرداویج بن زیار دیلمی: ۳۸۶، ۴۸۶ ر. مرداویز

مرداویزبن زیار گیلی : ۳۹۹ ، ۴۱۱- ۴۱۲ ، ۴۱۰-۴۱۸ ، ۴۲۲-۴۲۴ ، ۴۲۷ ر. مرداویج

مرزبان : ۲۴۷ ، ۲۶۸ - ۲۶۹ ، ۳۱۵

مرزبان (از اجداد سامانیان) : ۳۱۶

مرزبان مرو : ۲۴۷

مرزبان‌بن ترکسفی : ۱۳۹

مرس (نام مغ) : ۱۱۶۳

مرغزی : ۱۱۸۱

مرواریدی شاعر : ۴۵۸

مروان (بنی) : ۸۰۲ ، ۹۲۰

مروان‌بن حکم : ۲۲۷

مروان‌بن محمد ۲۹۰

مروانیان : ۲۸۲

مروزی : ۹۸۵ ، ۱۱۸۱، ۱۲۶۱

مروزی شاعر : ۴۶۵، ۸۰۱، ۱۱۹۸ ، ۱۲۱۷، ۱۲۱۹

مزدك : ۲۰۸-۲۰۹

مزدکی : ۲۰۹

مست ر. ذوالفقار علی

مستشار اعظم ر. تقی

المستعین بالله‌بن المعتصم ۷ ۱، ۳۴۰، ۵

مستغفری : ۳۱۵

مستوفی ر. محمدعلی

مسعود (ابومنصور) : ۹۲۹ - ۹۳۰ ، ۹۳۳ ، ۹۳۶ ، ۹۴۷

مسعود بن کامل السکاك (ابوسعید): ۲۱۲

مسعودبن مسلم : ۲۱۹

مسعودبن و هسودان (امیرابو منصور ناصرالدین) : ۷۸۳-۷۸۴

مسعود سعد سلمان : ۵۸۲ ، ۶۱۱ ، ۶۱۶ ، ۶۳۷ ، ۶۴۲ - ۶۴۳ ، ۸۰۰ ، ۹۹۳ ، ۱۲۲۶ ، ۱۳۱۳- ۱۳۱۴

مسعود سلجوقی (سلطان) ۱۱۲۳

مسعود غزنوی : ۹۲۳

مسعود ر. علی‌بن حسن

مسعود مروزی شاعر : ۴۶۷، ۱۱۷۹- ۱۱۸۰ ، ۱۲۶۹

مسکور شاعر : ۱۰۸۸

مسکویه ر. احمدبن محمد

مسلم‌بن زیاد : ۲۱۷ ، ۲۴۱

مسلم بن سعید بن اسلم‌بن زرعة الکلبی : ۲۱۸

مسلم بن ولید انصاری صریع الغوانی : ۱۰۱۷
مسلمةبن عبدالملک : ۲۱۸
مسیب بن زهیربن عمربن مسلم الضبی : ۲۱۹، ۳۰۳
مسیب بن عطا : ۷۱
مسیبیه (درهم) : ۷۱
مسیح : ۱۱۳۴-۱۱۳۵
مسیلمةبن عبدالملک : ۴۹۹
مشفقی بلخی : ۴۵۸
مشی : ۳۱۸
مشیان : ۳۱۸
مصحفی ر. غلامعلی
مصریان : ۱۰۴۲
مصطفائی : ۱۱۸۱
مصطفی : ۶۶۲ ، ۱۱۲۴، ۱۱۸۱ ، ۱۲۸۴ ر. محمدبن عبدالله
مضر : ۸۲ ، ۲۵۵
مطرف‌بن محمد (وزیر اسفار و مردآویز): ۴۱۶، ۴۲۳
مطهربن طاهر مقدسی : ۱۱۸۰
مظفر (آل) : ۱۲۶۳
مظفر ر. محمدبن مسعود
مظفربن محتاج چغانی (ابوسعد) : ۱۸، ۱۲۶۲-۱۲۶۳ ، ۱۲۶۵ ، ۱۲۸۱-۱۲۸۲ ، ۱۲۸۴
مظفر علی اسیر (سید) : ۱۱
معاذبن مسلم : ۲۹۴ ، ۳۰۲-۳۰۳
معاذیان : ۳۴۵-۳۴۶
معاویةبن ابوسفیان : ۲۱۶ ، ۲۲۲ ، ۲۲۵-۲۲۶ ، ۲۳۲-۲۳۴ ، ۲۳۸-۲۳۹ ، ۱۲۰۲
معتزبن متوکل : ۲۲۱
معتصم : ۱۱۹ ، ۱۴۰
معتضدالله : ۳۱۰ ، ۳۱۲ ، ۳۴۱ ، ۳۴۷ ، ۳۶۰ ، ۳۶۷ ، ۳۶۹
معتمد (خلیفه) : ۱۴۰ . ۳۲۵
معتمدالدوله ر. فرهاد میرزا
معدل‌بن اللیث صفار : ۳۷۷ ، ۳۸۱-۳۸۲
معروف بلخی : ۴۶۱ ، ۶۱۹ ر. محمدبن حسن
معروفی بلخی : ۴۶۱ ، ۵۴۸، ۶۱۹ ، ۸۳۵ ، ۸۹۳ ر. محمدبن حسن
معزالدوله : ۴۲۵ ر. احمد بن بویه
معزی سمرقندی (امیرالشعراء) . ۱۸-۲۰ ، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۶۶، ۵۸۲، ۵۹۸، ۶۰۲ ، ۶۰۶، ۶۱۷، ۶۲۰، ۶۲۸ ، ۶۳۰ ، ۷۸۲ ، ۷۹۲ — ۷۹۳ ، ۷۹۷، ۷۹۹ ، ۸۰۶-۸۰۷، ۸۳۴ ، ۸۸۴ ، ۹۵۳ ، ۱۰۲۹ ، ۱۰۳۴، ۱۱۳۱ ، ۱۲۲۲ ، ۱۲۶۷، ۱۲۷۴، ۱۲۹۵، ۱۳۰۳
معقل عجلی : ۲۹۰

معمر ر. ابوذرعه
معمری ر. ابوذرعه
معنوی بخارائی : ۱۱۷۳ ، ۱۱۷۹
معین الفقراء : ۵۸ ر. احمدبن محمود
مغ: ۹۴۶ ، ۹۸۰ ، ۱۱۶۲-۱۱۶۳، ۱۱۸۸، ۱۱۹۷
مغان (زبان) . ۷۶
مغان ر. دروازهٔ مغان وکوی و کوشك مغان
مغان بخارا : ۸۸ ، ۱۰۲
مغ بچه : ۸۸۸
مغکده :۸۸۸
مغل ومغول : ۳ ، ۱۲۱-۱۲۲، ۲۰۴، ۵۰۸ ، ۵۷۳ ، ۵۸۳ ، ۱۱۲۵ - ۱۱۲۷
مغلی (زبان) ۷۶
مغیرةبن عبدالله: ۲۶۳
مفجع : ۱۲۴
مفضل: ۲۵۵
مفضل‌بن‌مهلب :۲۱۷ ، ۲۵۵
مفیدی ر. محمد
مقاتل‌بن‌سلیمان قریشی :۸۶
مقتدر بالله ۳۰۸ ، ۳۷۶، ۳۷۷- ۳۸۲، ۳۸۶ - ۳۸۷، ۴۰۰-۴۰۱
مقدسی :۶۵ ، ۶۷ ، ۷۰- ۷۱، ۷۵، ۷۸ ، ۸۱، ۹۵، ۹۷- ۹۹ ، ۱۰۱ - ۱۰۳ ، ۱۰۹ ، ۱۱۶، ۱۱۸- ۱۱۹، ۱۲۱ ، ۱۲۷- ۱۲۸ ، ۱۳۶، ۱۴۱ - ۳۶۹، ۳۷۹ ، ۳۸۸ ، ۴۴۱، ۴۴۸ ، ۴۵۵ ر محمدبن احمد
مقدونی ومقدونیان : ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۶۳، ۲۰۵
مقله (پسر): ۷۹۱ ر. ابن مقله
مقنع : ۲۸۲ ، ۲۹۳، ۲۹۸- ۳۰۰ ، ۳۰۲- ۳۰۷ ، ۹۹۵ ، ۱۰۱۴
مکتفی (علی‌بن‌معتضد) : ۳۱۰ ، ۳۴۹ ، ۳۶۹ ، ۳۷۶ ، ۳۸۷
مکرم‌بن علاء (ا وعبدالله) : ۸۰۱
مکسره (درهم) . ۱۱۹۰
ملازاده : ۴۷۱ ر. احمدبن محمود
ملك ر.حسین
ملك‌الشعراء بهار ۷ ، ۳۱، ۵۸ ، ۴۷۰، ۴۷۹ - ۴۸۰ ، ۴۸۵ ، ۴۸۷ ، ۹۶۴ ر. بهار
ملك‌الکتاب ر محمد
ملك‌الکلام ر. عبدالمجید
ملکان (بنی) . ۲۵۹
ملك‌حمید . ۳۳۰ ر.نوح‌بن‌نصر
ملك‌رشید :۳۳۰ ر. عبدالملك بن نوح
ملك‌رضی:۳۳۰ ر.نوح‌بن نصر
ملك سدید : ۳۳۰ ر. منصوربن نوح
ملك سعید : ۳۳۰ ، ۳۸۸ ر.نصربن احمد

ملکشاه سلجوقی (سلطان جلال‌الدین) : ۱۹، ۵۶۶، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۲۰، ۷۹۲، ۷۹۹، ۱۰۳۴

ملك موفق : ۳۳۰ ر. عبدالملك بن نوح

ملك مويد : ۳۳۰ ر. عبدالملك بن نوح

مملان بن وهسودان روادی عضدی (ابونصر) : ۴، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۵-۶۶۶، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۹۰، ۶۹۳، ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۲-۷۰۳، ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۳-۷۱۴، ۷۱۶، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۲۳-۷۲۴، ۷۳۶، ۷۳۸، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۴۵، ۷۴۷، ۷۵۲، ۷۵۴، ۷۷۷-۷۷۸، ۷۸۳-۷۸۴، ۷۸۶-۷۸۷، ۹۳۰

مملان بن وهسودان (ابومنصور شرف‌الدین) : ۷۸۳-۷۸۴، ۷۸۶

مناذره : ۲۰۶، ۲۱۰

مناندار : ۱۷۲، ۱۸۶

منتسکیو : ۱۶۴

منتصر ر. اسمعیل منتصر و اسمعیل ابن نوح

المنتصر لآل رسول‌الله : ۴۰۵

منتصر بن نوح بن منصور بن نوح سامانی (ابو ابراهیم) : ۳۲۲ ر. اسمعیل منتصر و اسمعیل بن نوح

منجم باشی : ۳۴۷، ۹۲۹

منجیك ترمذی : ۱۸۲، ۵۳۹، ۶۳۵، ۶۵۳، ۷۸۰، ۷۸۶، ۱۱۵۴-۱۱۵۶، ۱۲۶۴، ۱۲۷۹، ۱۲۹۹، ۱۳۰۱

منصور : ۳۹۷، ۴۱۹، ۴۲۱

منصور (نام فردوسی) : ۱۳۰۴

منصور بن احمد بن اسمعیل سامانی (ابو صالح) : ۳۹۷، ۴۱۸-۴۱۹، ۴۲۱-۴۲۲

منصور بن احمد سامانی : ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۸۶

منصور بن اسحق بن احمد سامانی (ابوصالح) : ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۷۰، ۳۷۷-۳۷۸، ۳۸۲-۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۰۱-۴۰۲، ۴۲۲

منصور بن اسمعیل بن احمد سامانی (ابوصالح) ۳۲۱، ۳۲۳

منصور بن شرکب (ابوطلحه) : ۲۲۱

منصور بن عبدالملك بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل بن احمد سامانی (ابوصالح) : ۵۰۱، ۵۲۰

منصور بن علی : ۳۹۴

منصور بن علی بن حسین مرورودی ۴۰۲

منصور بن علی منطقی رازی معروف بمورد (ابومحمد) : ۱۱۴۰، ۱۱۴۳

منصور بن عمرو بن ابی الخرقاء : ۲۸۱

منصور بن نوح (ابوالقاسم) : ۴۳۶

منصور بن نوح بن منصور سامانی (ابوالحارث) ۳۲۲-۳۲۳، ۳۳۰، ۴۳۶، ۵۳۵، ۸۱۸، ۸۲۴، ۱۱۱۹، ۱۱۲۱-۱۱۲۲

منصور بن نوح بن نصر بن احمد سامانی (ملك سدید ابوصالح) : ۳۲۲-۳۲۳، ۳۳۰، ۳۴۶، ۴۱۸، ۵۳۵، ۱۲۶۲

منصور بن یزید بن منصور الحمیری: ۲۱۹

منصور دوانقی (ابو جعفر) : ۸۳، ۲۰۲

منصور قراتکین : ۳۶۴

منطقی ر. منصور بن علی

منوچهر : ۱۲۶، ۳۱۷

منوچهر بن شاور شدادی ۱۳۰۷

منوچهربن قابوس‌بن وشمگیر (امیر فلك المعالی) : ۷۸۲
منوچهربن وهسودان (امیر ابوالهیجا) : ۷۸۴-۷۸۲
منوچهری دامغانی : ۱۸ ، ۹۰۰ ر. احمدبن عوض
منهاج سراج : ۹۵۳
منینی ر. احمدبن علی
موبد: ۲۰۷-۲۰۸، ۱۰۹۹، ۱۲۳۹، ۱۲۵۲، ۱۳۰۲
موبدان ۸۸۸
موبدان موبد : ۲۰۶
مورد ر. منصوربن علی
موراه : ۸۲۸، ۸۳۰
موریس : ۱۷۸
موسس خورنی : ۱٤۹
موسه : ۸۵٤
موسه‌یان ۱۹٦
موسی : ۱۷۹، ۲۹٦، ۳۰۳ ، ٦۳۳ ، ۷٤۹، ۱۰۲۷، ۱۱۲۲، ۱۲۸۸ ر. موسی عمران
موسی‌السراج : ۲۹۰
موسی عمران : ٦۱۱، ۷۰۸ ، ۱۰۰۹ ر. موسی
موفق ر. حسن‌بن محمد
موفق (استاد) : ۷۸۳
الموفق‌بالله (ابواحمد): ۱۰۵، ۲۲۱، ۳۵۳
موفق‌بن علی هروی (ابومنصور) : ۱۹، ۱۳۰٦
مولانا (جلال‌الدین) بلخی : ۹۸٤
مولوی ر. جلال‌الدین بلخی
مولیان ۹۵۳
مولیان بخارا : ۵۳٦
مولیان سمرقند : ۵۳٦
مولی صندلی : ۳۷۸ ر. محمدبن هرمز
موهان خقان : ۱۸۱
موهان خان : ۱۸۱-۱۸۲
موهل (ژول) : ۸۳۷، ۹۲۲
موهوتو : ۱۸۸، ۱۹۰
مهتدی‌بن حمادبن عمروالذهلی : ۹۰
مهدی‌بن منصور (خلیفهٔ عباسی) : ۸۹، ۲۹٤-۲۹۵ ، ۲۹۸ ، ۳۰۰، ۳۰۷ ، ٦۹۲ ر. محمد
مهرداد دوم : ۱٦۵
مهرگان : ٦٤٤ ، ۷۰۲ ، ۹۸۷ ، ۱۲۷۸
مهستی : ۱۰٦٦ ، ۱۱۰۵
مهلب‌بن ابی‌صفره : ۲۱۷ ، ۲۳۲ ، ۲٤۲-۲٤٤ ، ۲٤٦-۲٤۷ ، ۲۷۲
میخائیل‌سریانی : ۱۷۸ ، ۱۸۷، ۱۹۷
میدانی ر. کمال‌الدین
میر خوند : ۸۵۹ ر. محمدبن خاوندشاه
میرزا بیك خاکی: ۸۲۸
میر شهید : ٤۸۹
میکائیل : ۱۰٤۹
میکائیل‌بن جعفر : ۳۳۰
میکده ر. عبدالحسین
میلتون : ۹۰٦
مینوی ر. مجتبی
میهم‌بن رونك : ٤۸۱-٤۸۲

ن

نابغة الذبیانی : ۸۱۳
نادر علی حسنی بن میرزا محمد کاظم شهیر بمیرزا آقاسی نقاش : ۴۹
نازاریان : ۸۹۹
ناساولیس ر. لیس
ناشر : ۱۲۴
ناصر الدین ر. مسعود بن و هسودان
ناصح بن ظفر بن سعد منشی جرفادقانی (ابوالشرف) : ۵۷۴
ناصر خسرو قبادیانی مروزی : ۲ ، ۵۴۵ ، ۵۴۹ ، ۵۵۵ ، ۵۹۸ ، ۷۸۰ ، ۷۹۵ ، ۹۲۷ ، ۹۷۲-۹۷۳ ، ۱۱۵۳ ، ۱۱۵۵ ، ۱۱۹۷-۱۲۰۱
ناصر کبیر : ۳۷۰-۳۷۱ ، ۴۰۷ ر. حسن بن علی
نثار علی (مولوی) . ۲۵
نجاتی ر. محمود بن عمر
نجار شاعر : ۴۵۸
نجم الدوله (حاج) : ۱۰۷۶ ، ۱۲۲۵
نجمی ر. اردشیر بن دیلمسار
نجح طولونی : ۴۰۰
ندرت : ۸۳۱ ، ۸۳۴-۸۳۵ ، ۸۴۳ ر. علی فطرت
نرسس : ۱۹۸
نرسی : ۱۹۸-۲۰۰
نرسی (از اجداد سامانیان) . ۳۱۶
نرن : ۱۶۶
نرشخی : ۹۵۵ ، ۱۱۱۲ ر. محمد بن جعفر
نستوری : ۲۰۰ ، ۲۰۳
نصاری : ۱۲۱ ، ۱۴۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۷ ، ۵۸۷ ر. ترسایان
نصر آبادی ر. محمد طاهر
نصرالدین : ۸۳۳
نصر الدین احمد سامانی (امیر) : ۴۷۲
نصرالله بن عبدالحمید منشی شیرازی : ۵۷۶ ، ۵۸۵-۵۸۸
نصر المختاری : ۳۱۰
نصر بن ابراهیم طمغاج خان (ملک شمس الدین) : ۵۳۵
نصر بن احمد (از سپاهیان نصر بن احمد سامانی) : ۴۳۱
نصر بن احمد بن اسد سامانی (ابوالحسن) : ۳۱۹ ، ۳۲۱ ، ۳۲۳-۳۲۶ ، ۳۲۸-۳۲۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۵-۳۳۷ ، ۳۵۰ ، ۳۵۲ - ۳۶۰
نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی (ملک سعید) ۲ ، ۴ ، ۳۸ ، ۸۹ ، ۹۲-۹۳ ، ۳۲۱-۳۲۳ ، ۳۲۹-۳۳۱ ، ۳۸۵-۳۸۶ ، ۳۸۸-۳۹۴ ، ۳۹۶-۴۰۴ ، ۴۰۶-۴۱۲ ، ۴۱۴-۴۱۵ ، ۴۱۸-۴۳۵ ، ۴۳۸-۴۳۹ ، ۴۵۵-۴۵۶ ، ۴۷۰ ، ۴۸۰ ، ۴۸۷ ، ۴۹۲-۴۹۴ ، ۴۹۸ ، ۵۰۱ ، ۵۰۵-۵۰۹ ، ۵۱۲ ، ۵۱۴ ، ۵۲۳ ، ۵۲۵-۵۲۷ . ۵۲۹-۵۳۲ ، ۵۳۸ ، ۵۵۵ ، ۵۶۰-۵۶۱ ، ۵۶۳-۵۶۴ ، ۵۶۶ ، ۵۷۰-۵۷۲ ، ۵۸۰ ، ۵۸۳-۵۸۵ ، ۵۸۸ ، ۵۹۳ ، ۵۹۸ ، ۶۰۱ ، ۷۷۷ ، ۷۸۴ ، ۷۸۹ ، ۷۹۲ ، ۸۸۱ ، ۸۹۸ ، ۷۹۵ ، ۸۰۵-۸۰۶ ، ۸۱۵ ، ۸۱۷-۸۱۸ ، ۸۲۲-۸۲۴ ،

۸۲۶ ، ۸۳۲-۸۳۴، ۸۳۶ -۸۳۹ ،
۸۴۴-۸۴۷ ، ۸۵۲ ، ۸۵۴-۸۵۵ ،
۸۵۸-۸۶۰ ، ۸۶۳، ۸۶۵ - ۸۶۶ ،
۸۷۰، ۸۷۳-۸۷۴، ۸۸۰ - ۸۸۱، ۸۸۵،
۸۹۰ ، ۸۹۲ ، ۸۹۴ ، ۸۹۶ ،
۸۹۸ ، ۹۰۱-۹۰۳ ، ۹۰۷-۹۰۹ ،
۹۱۴-۹۱۶، ۹۱۹، ۹۲۲، ۹۲۷-۹۲۸ ،
۹۵۱، ۹۵۷ ، ۹۸۸، ۱۰۷۶ ، ۱۳۱۲
نصر بن اسحق (ابوالحسن). ۳۷۶، ۳۷۹
نصر بن اسمعیل بن احمد سامانی، ۳۲۱، ۳۲۳
نصر بن خالد بن بنیات : ۳۰۸
نصر بن سیار الکنانی : ۲۱۸-۲۱۹، ۲۵۳،
۲۵۶ ، ۲۷۸-۲۸۲ ، ۲۹۲
نصر بن عبدالملک : ۳۳۰
نصر بن محمد استغنائی نیشابوری (ابوالمظفر).
۴۵۷ ، ۵۲۲ - ۵۲۳، ۵۶۸، ۸۲۶ ،
۱۳۰۱-۱۳۰۲
نصر بن محمد بن مت : ۳۸۶
نصر بن مسعود بن مملان سامانی ۹۴۴
نصر بن ناصرالدین سبکتکین (امیر
ابوالمظفر) : ۶۵۱ ، ۶۵۴-۶۵۵ ،
۱۱۵۶ ، ۱۳۰۵
نصر بن نوح : ۸۳۳
نصرةالدین (ملک) : ۳۶
نصرخان بن طمغاج خان : ۵۳۵
نصیرالدین (ملک) : ۳۶
نصیرالدین محمد طوسی (خواجه): ۱۱، ۱۱۶۶
نصیر بن محمد نیشابوری (ابوالمظفر) :
۵۲۲-۵۲۳ ، ۸۲۶
نصیر بن نوح سامانی (امیر) : ۴۷۲
نظام‌الدین ر. احمد بن محمد صالح و
محمد آل میران
نظام‌الدین وزیر : ۴۹۶ ، ۷۹۸
نظام‌الملک طوسی (خواجه) : ۳۷۳،
۵۹۸ ، ۶۰۲ ، ۷۹۹ ، ۸۹۴
نظامی عروضی ر. احمد بن عمر
نظامی گنجوی : ۵۸۲ ، ۱۲۵۲
نظامی نیشابوری ر. حسن بن محمد
نظیری بخارائی : ۸۷۸
نعمان : ۷۲۴ ، ۷۵۰
نعمان بن مقرن : ۱۹۶
نعیم بن سهل : ۲۹۹
نکیسا : ۵۳۸
نوا (درویش) : ۴۶۰
نوایحی : ۱۱۴۶
نوائی ر. علیشیر
نوح : ۱۷۹، ۲۹۳، ۲۹۶، ۵۴۲، ۱۱۲۲
نوح بن اسد : ۱۱۹ ، ۳۱۹-۳۲۱ ،
۳۲۳ - ۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۳۷۰،
نوح بن عبدالملک بن نوح : ۱۲۶۱
نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی .
۳۲۲-۳۲۳
نوح بن نصر بن احمد سامانی (ملک حمید
ابومحمد) : ۳۲۱-۳۲۳ ، ۳۳۰ ،
۴۳۲ ، ۳۷۱ ، ۴۳۶-۴۳۷، ۵۱۴،
۵۲۰-۵۲۱ ، ۵۷۱ ، ۸۱۸ ، ۸۲۴،
۸۲۶ ، ۸۶۱ ، ۹۵۱ ، ۱۲۲۳ ،
۱۲۴۰ ، ۱۲۶۱
نوح بن منصور بن نوح بن نصر سامانی
(ملک رضی ابوالقاسم) : ۳۲۲ - ۳۲۳ ،
۳۳۰ ، ۳۷۱ ، ۴۳۶ ، ۵۱۶ ،
۵۲۰-۵۲۱ ، ۵۹۴ ، ۸۰۳ ، ۸۱۸،

٨٢٤ ، ٨٢٦ ، ١١١٦ ـ ١١١٧ ، ١١١٩ ، ١١٢١ـ١١٢٢، ١١٣٨ ، ١١٦٩ ، ١٢٢٠ ، ١٢٦٢، ١٢٦٨ـ ١٢٦٩ ، ١٢٧٣
نوح ملك : ١٢ ١
نوذر : ١١٤٥
نورالدين ر٠ محمدبن محمد وعبدالرحمن جامی
نوروز : ٨٨ ، ١٠٣، ٤٧٣ ، ٦٤٤ ، ٧٠٢ ، ٧٢٢ ، ٧٥٠ ، ١٠٥١ ، ١١٠٧ ، ١١٩٣ ، ١٢١٦، ١٢٨٠
نوروز کشاورزان : ١٠٣
نوروز مغان : ١٠٣
نوشرد (از اجداد سامانیان) : ٣١٦
نوشروان . ٧١١
نوشیروان ر٠ خسرو اول
نولدکه : ٨٨٣ ، ٨٨٦ ، ٩٢١
نوهوبو : ١٩١
نویری : ١٠١٠
نیاشا : ١١٨٤
نیزك طرخان : ٢٥٧ـ ٢٥٨، ٢٦٠ـ٢٦٥
نیشاوری : ١١٣٦، ١٣٠١، ١٣٠٤
نیشاوری (شاعر) : ١٣٠٤
نیکلسن (رفسردکترر.آ.) : ٧، ١١٢٨
نیلی خاقان : ١٨٢
نی نیه سه : ١٩٨

و

واثق بالله (خلیفه) ٣٢٤
وارن : ١٦٥
واصل بن عمرو : ٢٧٩ـ٢٨٠
وافی ابوالفوارس : ٨٣٣
واله : ٤٦٠ ، ٨٠٩ ، ٨٣٣ ، ٨٣٦، ٨٣٩ـ٨٤٤، ٨٦٢ ر٠ علیقلی خان
وامبری (آرمینیوس) : ٢٧٧
وامق : ٧١٩
وجیه‌الدین بن علی زکی : ٤٩٦، ٧٩٧
وحشی بافقی ٠ ٢٦
وحید دستگردی : ٤٨
وحید زاده : ٤٨
وذاری (پارچه) : ١٠١٠
وردان خداة: ٢٥٠ ، ٢٥٢ ، ٢٦١ـ ٢٦٢ ،٣١٣
ورشنه: ٣١٦
ورقاء بن نصرالباهلی : ٢٤٨ـ٢٤٩
وزیربن ایوب بن حسان ١٣، ٢٥٥
وسازین : ١٦٦
وسهرد (شلختا) ٣٤ ، ٨٣٠ ، ٨٦٥
وشمگیر بن زیار : ٣٨٦ ، ٣٩٩ ـ ٤٠٠ ، ٤١٢ ، ٤٢٣ـ٤٢٤ ، ٤٢٧ـ ٤٣٠ ، ١١٣٩
وشیکه (کنیز ابو مسلم) : ٢٨٨
وفائی ر٠ حسین
وکیع بن حسان بن قیس غدانی (ا والمطرف): ٢٧٣
ولانین . ١٧٧ ، ١٨٦
ولد چلبی : ٣٩ ، ٥٣ ، ٨١١
ولف (ف) : ٨٨٣
والواجی: ١١٣٦ ، ١١٤٦ ر٠ محمد بن صالح
ولی ر٠ محمود خوارزمی
ولیدبن عبدالملك : ١٣٠ ، ٢٠٢ ، ٢٧٠ـ٢٧٢ ، ٢٩٠

ولیدبن نهیک (ابوحزابه) : ۲۴۶
ون‌تی : ۱۷۷
ووتولو : ۱۹۰
ووتی‌یه یاله تئوخان : ۱۹۱
ووستنفلد (دکتر فردیناند) : ۴۷۴
وونوشه‌بی : ۱۹۰
ووهو : ۱۹۳
وهسودان (امیر) : ۷۱۳ ، ۷۸۷
وهسودان‌بن محمد روادی (امیر سیف الدوله و شرف الملة ابومنصور) : ۷۷۳- ۷۸۴ ، ۹۳۰ ، ۹۳۶ ، ۹۴۷
وهسودان‌بن مملان : ۷۸۴
وهسودانیان : ۷۸۴
ویرژیل : ۱۵۴-۱۵۵ ، ۱۵۸-۱۶۰
ویشتاسف : ۱۲۴
ویشنو-ارماه : ۵۸۶
ویلسن (سرآرنولد) : ۷
ویلن : ۸۵۴

ه

هاروت : ۷۰۰ ، ۷۱۵ ، ۱۰۷۰
هارون الرشید : ۱۳۱ ، ۲۰۳، ۳۲۳- ۳۲۴ ، ۱۱۵۰ ر. هرون الرشید
هارون‌بن سیاوش ۲۷۹
هاشم‌بن حکیم (مقنع) ۲۹۳، ۲۹۵-۲۹۶
هاشمی ر. علی احمد خان
هامر (ژزف فن) ۸۲۲، ۸۳۴، ۸۲۹، ۸۶۴
هانری : ۸۵۸
هانیبال (آرکادی) : ۸
هانی‌بن هانی : ۲۷۵
هاوارد (مستر) : ۷

هاید (او.) : ۴۴۰
هبة‌الله ر. اسمعیل
هخامنشی : ۱۱۳ ، ۱۴۳ ، ۱۵۲
هخامنشیان : ۱۳۰ ، ۱۵۱
هدایت ر. رضاقلی
هراس : ۱۵۴، ۱۶ ، ۸۵۳، ۹۰۷
هراکلیوس : ۱۹۵ ، ۱۹۷
هرتل (ر) : ۹۱۰
هرثمة بن اعین : ۲۲۰ ، ۳۲۳ - ۳۲۴
هردت : ۱۴۴ ، ۱۵۱
هرقل : ۱۹۵
هرمز (سردار انوشیروان) : ۱۷۳
هرمزبن انوشیروان : ۳۱۵
هرمزداس : ۱۷۳
هرمز چهارم : ۱۷۳
هرن (پاول) : ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۸، ۲۰-۲۱ ، ۵۴۰ ، ۵۹۳ - ۵۹۴ ، ۷۷۴-۷۷۵ ، ۸۸۲ ، ۸۸۵، ۸۹۵، ۸۹۷-۸۹۸ ، ۹۰۰ ، ۹۰۳، ۹۰۵، ۹۰۸ ، ۹۱۰-۹۱۱ ، ۹۲۳
هرودین : ۱۸۶
هروسندان گیلی : ۴۱۱-۴۱۲
هرون الرشید : ۷۱-۷۲ ، ۹۲، ۱۳۱، ۲۰۳ ، ۳۲۳-۳۲۴ ر. هارون الرشید
هرون‌بن غریب : ۴۱۴
هرون بهرام : ۴۱۲-۴۱۳
هروی : ۱۲۶۱
هستودان (ابومنصور) : ۹۲۷ ، ۹۲۹
هشام‌بن السائب الکلبی (ابومنذر) ۱۳۰
هشام‌بن عبدالملک بن مروان : ۲۷۸، ۲۸۲
هفدل : ۱۷۰
هفتالیت : ۱۷۰ ، ۱۸۳-۱۸۴

هفستین : ۱۴۶ـ۱۴۷
هلویا : ۱۶۳
همر : ۱۶۴ ، ۸۰۴ ، ۸۳۱،۸۴۷،
۸۶۰،۸۷۶،۸۸۵،۸۹۸،۹۰۶،ر. امیروس
هندو : ۱۶۷ ، ۴۷۸ ، ۵۶۵،۸۳۴،
۱۰۳۸،۱۱۶۷،۱۲۲۶،۱۲۴۹،۱۲۹۰،
هندواروپائی : ۱۵۱
هندوان یعقوبی : ۴۷۹
هندوبن محمد بن هندو اصفهانی (زین‌ـ
الملك ابوسعد) : ۵۲۸
هندوسگائی : ۱۵۳ـ۱۵۵،۱۶۱ـ۱۶۳
هندی : ۱۵۰ ، ۱۵۵ ۴۹۷،۵۸۶،
۶۳۳ـ۶۳۴ ، ۶۵۹ ، ۸۰۳ـ۸۰۴ ،
۸۷۴ ، ۸۸۶ ، ۹۱۰
هندی (تیغ) : ۱۲۷۶
هنری ر. رضا
هوا : ۱۸۳
هوار (کلمان) : ۱۴۳،۱۷۵، ۱۹۵
هوان چوانك : ۷۶
هوشکا : ۱۵۶
هوشنك : ۳۱۸
هوشنك (ازاجداد سامانیان) : ۳۱۸
هومر ر. همروامیروس
هون : ۱۷۰
هون‌سفید : ۱۷۰
هوئه‌ئی‌هه : ۱۹۲ـ۱۹۳
هوئوژوچه : ۱۹۶
هوئوین کیون وانك : ۱۹۱
هیاطله : ۱۶۹ـ۱۷۱ ، ۱۷۳،۱۷۵ ،
۱۸۳ـ۱۸۴ ، ۲۰۸
هیربد : ۱۲۳۹
هیرن : ۱۶۵
هیونك‌نو : ۱۶۷ ، ۱۷۹
هیه‌بی‌تالو : ۱۹۳
هیه لی‌خاقان : ۱۹۳

ی

یاجوج : ۶۳۳
یاخستان : ۳۷۰
یاسمی ر. رشید
یافث : ۱۷۹
یاقوت (حکمران فارس) : ۴۲۳
یاقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی
(شهاب‌الدین ابوعبدالله) : ۵۸، ۶۶،
۷۱ ، ۸۰ ، ۱۲۴ ، ۲۱۲، ۲۱۴،
۲۸۸ ، ۳۱۵ ، ۴۵۴ ، ۴۶۳ ،
۵۰۰ ، ۵۱۰ ، ۵۱۴، ۵۱۸ ، ۹۰۰،
۱۲۲۴ ، ۱۳۱۰ـ۱۳۱۱
یان (دکتر) ۸۳۰
یان کائوچین : ۱۵۶
یانك‌تی : ۱۸۸
یتا : ۱۸۳
یحیی‌بن احمدبن اسد سامانی (ابوزکریا) :
۳۲۱ ، ۳۲۳ ، ۳۲۸ ، ۳۵۳
یحیی‌بن احمدبن اسمعیل سامانی (ابوزکریا) :
۳۹۷ ، ۴۱۳ ، ۴۱۸ـ۴۲۲ ، ۴۳۱
یحیی‌بن اسد : ۳۱۹ ، ۳۲۱ـ۳۲۳ ،
۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۳۷۷ ، ۳۸۶
یحیی‌بن اسمعیل‌بن احمد سامانی (ابوزکریا) :
۳۲۱، ۳۲۳
یحیی‌بن خالد برمکی : ۱۱۴۹ـ۱۱۵۰
یحیی‌بن زیدویه : ۳۷۷
یحیی‌بن نصربن احمدسامانی : ۳۲۱،۳۲۳،۴۴۳
یحیی‌بن یعمرالعدوانی : ۲۴۶
یزدگرد : ۱۳۰

یزدگرد سوم (یزد گرد شهریار) ۱۷۵، ۱۹۵-۱۹۷، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۷۰، ۳۹۵
یزدگری (تاریخ) ۱۱۲۷
یزدی (پارچه) ۸۶،
یزیدالناقص (یزیدبن ولید) : ۱۳۰ ، ۲۷۰، ۲۷۲ -۲۷۳
یزیدبن زیاد: ۲۴۵ -۲۴۶
یزیدبن غورک : ۹۰
یزیدبن معاویه: ۲۲۵-۲۲۶، ۲۳۷، ۲۳۹-۲۴۰، ۲۴۵ - ۲۴۷، ۲۷۲ - ۲۷۳، ۱۱۲۳
یزیدبن مهلب ۲۱۷ ، ۲۷۲ - ۲۷۳
یزید دوم ؛ ۲۱۸
یسار (برادر ابو مسلم) ۲۹۲
یسار (پدر ابومسلم) ۲۸۷
یعقوب: ۵۴۶، ۶۹۷، ۹۹۶، ۱۲۷۹-۱۲۸۰
یعقوب بن احمد بن اسد سامانی (ابویوسف) : ۳۲۱ ، ۳۲۳، ۳۲۶ ، ۳۲۸ ، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۶۶
یعقوب بن احمد بن اسمعیل سامانی : ۳۲۱، ۳۲۳ ۳۸۶،
یعقوب اسدبن احمد سامانی (ابویوسف) ۳۵۶
یعقوب بن اسرائیل بن ابی السمیدع اردیزی (ابو اسحق) : ۴۵۱
یعقوب بن لیث صفاری : ۲۲۱ ، ۳۱۰ ، ۳۲۵ ، ۳۲۸ ، ۳۴۶ ، ۳۵۱ ، ۳۵۳ - ۵۶۷ ، ۵۹۶ ، ۱۲۸۲
یعقوبی : ۸۱ ، ۱۱۶ ، ۱۱۹ ، ۱۲۲ ، ۱۳۱ ، ۱۳۵ ر. احمد بن ابی یعقوب
یعقوبی ر. کوشک و قصر یعقوبی و هندوان یعقوبی
یمان بخاری: ۴۴۸
یمان خدیف : ۴۸۲
یمانی: ۶۱۱
یمانی (آهن آب دادهٔ) : ۱۲۷۶
یمانی (عقیق) : ۱۰۰۹
یمنی : ۲۲۶
یمین الدوله ر. محمود غزنوی
یمینی : ۸۰۲، ۸۹۵ ، ۱۱۱۵
یوستی (فردناند) ؛ ۳۱۴ ، ۳۱۶، ۳۲۲
یوسف : ۴۰۴ ، ۵۳۸، ۵۴۲، ۶۹۷، ۷۰۳ ، ۷۳۵، ۸۵۲، ۸۷۰، ۹۹۵ ، ۱۰۲۸ ، ۱۰۴۲ ، ۱۲۷۹ - ۱۲۸۰
یوسف بن ابی الساج : ۴۰۹
یوسف بن اسحق وزیر (ابو منصور) : ۵۰۱
یوسف بن عمر بن شبرمه ۲۱۸
یوسف بن ناصر الدین سبکتین (امیر ابو یعقوب) ۵۹۸ ، ۷۹۵
یوسف جامی (ضیاءالدین) ۳۴
یوسف عروضی ۴۵۸
یوسف علیخان بن غلامعلی: ۸۲۹ ، ۸۷۹
یوکوشاد ۱۹۳،
یول کردیه : ۱۸۶ ، ۱۹۹
یونانی ۱۱۳، ۱۴۴ - ۱۴۵ ، ۱۴۸ ، ۱۵۱ - ۱۵۵ ، ۱۵۷ ، ۱۶۲ - ۱۶۶ ، ۱۶۹ - ۱۷۰ ، ۱۷۴ ، ۱۸۵ ، ۱۹۷ ، ۲۰۵ ، ۵۴۲
یوئتی :۱۵۵
یوئن لی‌چن : ۱۹۳
یوئه‌چی ۱۶۷، - ۱۷۰
یوئی‌چی ۱۵۵
یه‌طاء ۱۷۰
یهود: ۶۸-۶۹ ، ۱۲۰ ، ۱۶۴
یی‌بی تولوخاقان ۱۹۳
یی‌بی شه‌کوئتی ۱۹۲
یی‌سه‌سه ۱۹۵:
یی‌کبولی شه‌یی‌بی‌خاقان ؛ ۱۹۲

فهرست نامهای جاها

آبسکون : ۴۷۲ ، ۷۱۸ ، ۱۰۶۷
آتشکده : ۲۷۰ ، ۱۰۷۵ ، ۱۱۴۴ ، ۱۲۷۵
آتشکدهٔ بخارا : ۸۲ ، ۸۷ ، ۱۰۲
آتشکدهٔ رامش : ۱۰۲
آج والا : ۱۱۴
آخرون : ۲۵۵ ـ ۲۵۶
آذربایجان : ۴ ، ۱۹ ـ ۲۰ ، ۲۸۸ ، ۳۱۵ ، ۴۱۶ ، ۷۷۵ ، ۷۷۸ ـ ۷۷۹ ، ۷۸۲ ـ ۷۸۴ ، ۷۸۷ ، ۹۲۷ ، ۱۳۰۶ ـ ۱۳۰۷
آذربایگان : ۷۷۹
آذربرزین ۰ ۷۱۸
آریان : ۱۴۹
آسیا : ۱۵۰ ـ ۱۵۱ ، ۱۶۴ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۸۰۴
آسیای صغیر : ۵۰ ، ۱۵۳ ، ۲۰۵ ، ۴۳۹
آسیای غربی : ۱۵۱ ، ۱۵۳
آسیای مرکزی ۰ ۱۵۳ ، ۱۷۱ ، ۱۷۶ ، ۱۷۹ ، ۱۸۵ ، ۲۷۷
آق‌طاق : ۱۸۶
آکسفرد : ۷
آلتائی (کوه) : ۱۷۹ ـ ۱۸۰ ، ۱۸۲ ، ۱۸۵ ، ۱۹۰
آلمان : ۷ ، ۵۸۶
آمد : ۲۹۰
آمل (مازندران) : ۳۴۳ ، ۳۴۷ ، ۳۷۰ ـ ۳۷۱ ، ۳۸۰ ـ ۳۸۱ ، ۴۰۶ ، ۴۱۲ ـ ۴۱۳
آمل (ماوراء النهر) ۲۵۶ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰ ، ۲۶۳ ، ۲۷۵
آموی : ۲۸۳ ، ۳۰۲ ، ۳۱۱ ، ۳۵۴ ، ۵۲۸ ، ۹۰۹ ، ۱۰۲۹
آمویه : ۱۲۶ ، ۱۴۵ ، ۱۵۱ ، ۳۲۰ ـ ۳۲۶ ، ۳۲۸ ، ۳۶۲ ، ۳۶۴
آناطولی : ۸۱۴
آنی : ۱۳۰۷
ابارکث : ۱۳۸
ابخاز : ۱۱۹۴
ابغر : ۱۳۷ ، ۱۳۹
ابهر : ۳۶۹ ، ۴۱۱ ـ ۴۱۲ ، ۴۲۹
ابرشهر : ۱۵۰
اخسیکث : ۲۵۶
اران : ۱۹ ـ ۲۰ ، ۷۳۸ ، ۷۷۵ ،

٧٧٩ ، ٧٨٣ - ٧٨٤ ، ٧٨٧ ، ٩٢٦ ،
١٣٠٦ - ١٣٠٧
اربلجن : ١٤١ ، ٣٠٣
ارحيه ٩٦
اردبيل ٧٠٩ ، ٧١٢ ، ٧٧٩ ، ٧٨٧
ارسلان داغ : ١١٤
ارقود : ٩٧
ارك بخارا : ٨٧
ارم : ٧٢٠ ، ٨١١
ارمنستان ١٦٠ ، ١٨٧ ، ٢٠٥ ، ٢٠٧ ،
١٣٠٧
ارميثن ١٢٧
ارميه : ٧٧٩
ارنك (رود) : ١٥٠
اروان : ١٠٩ ، ١١١
اروپا ٤ ، ٢٩ ، ٣٤ ، ٤٩ ، ١٦٩ ،
٤٣٩ - ٤٤٠ ، ٥٤١ ، ٨٠٤ ، ٨٢٠ ،
٨٥٧ - ٨٥٨ ، ٨٧١ ، ٨٩٥ ، ٩٢٤
اروميه ٧٧٩
اروند ٦٢٧ ، ١١٠٠
اريامیثن : ٧٤ ، ١٠١
اسبسك ر . درواره
اسبيجاب ١١٦ ، ٣٣٣ - ٣٣٥ ، ٣٥٦ ،
٣٩٨ ، ٤٠٨ ، ٤٢٢
اسبيشاب : ١١٦
اسپانيا : ٥٨٦
استانبول : ٢٢ - ٢٤ ، ٣٩ - ٤٠ ،
٥٨ ، ٣٤٧ ، ٥٤٠ ، ٧٧٩ ، ٨١١ -
٨١٢ ، ٨١٤ ، ٨١٦ ، ١١٢٨
استخر ١٩٥ ، ٤٢٣ ر. اصطخر
استراباد : ٤٠٧ - ٤٠٨ ، ٤٨٦
اسحق آباد ٤٢٨
اسروشنه : ٦٦ ، ١١٦ ، ١٢٨ ، ١٣٥ ،
١٣٨ ، ١٧٦ ، ٢٧٤ ، ٣١٩ ، ٣٢١ ، ٣٢٧ ،
اسفراين : ٤٢٦
اسكارن ٤٥٢
اسكجكت ١٠٥ - ١٠٧ ، ٢٢٢
اسكندريه ١٦٤ ، ١٦٦ - ١٦٧
اسكور پوور ١٤٩
اسمعيليه (مقبرة) ٤٤٦
اسميثن : ٤٥٢
اشتاخنج ١٥٣
اشترازبورك ٨٤٧ ، ٨٧٨ ، ٨٨٦ ،
٩٢٤
اشتيخن : ١١٦ ، ١٣٤ ، ١٤٠ - ١٤١ ،
٣٥٣ - ٤٥٢ - ٤٥٣
اشل (كوهستان) ٢٣٧
اصطخر ٧٠ ر. استخر
اصفهان ٢٨ ، ٣١ ، ١٣١ ، ٢٨٧ -
٢٩٠ ، ٢٩٢ ، ٣١٤ ، ٣٩٩ ، ٤١٧ -
٤١٨ ، ٤٣٥ ، ٥٢٨ ، ٨٠٧ ، ١١٣٢ ،
١٣٠٥
اعظم گده ٤٤ ، ٨٠٤
اغدون : ٤٤٩

اغزون : ۴۴۹
افرخش : ۴۵۰
افریقا : ۱۲۷ ، ۳۱۲
افشنه : ۱۰۱
افشینك، ر. دروازه
افشینه : ۱۲۹ ، ۲۷۶ ر. دروازه
افغانستان : ۸۵۷
اکره : ۹۳۱
الان : ۷۶۶ ، ۷۸۷
الذر . ۱۰۸ ، ۱۱۱
الموت (قلعهٔ) : ۴۱۳ ، ۴۱۶
الکساندرشته : ۱۱۳
امالقری : ۱۵۱
امر : ۱۵۰
امریکا : ۸۲۰
انب : ۱۱۱
انجافرین : ۴۵۰
انجمن آسیائی بنگاله : ۲۴ ، ۳۳
انجمن آسیائی همایونی : ۸۲۷ ، ۸۲۹، ۸۴۳ ، ۸۸۰ ، ۹۱۸ ، ۹۵۴
انداق : ۴۵۳
انداك : ۴۵۳
اندجان : ۳۸۸
اندرآب ۰ ۴۳۹
اندیار کندمان : ۱۰۹
اندیزی : ۱۰۱
انگلستان : ۷ ـ ۸ ، ۵۸۶ ، ۸۵۷ - ۸۵۸ ، ۸۶۳ ـ ۸۶۴ ، ۱۱۲۸
انوشدادندژ : ۳۷۱
اوبوقار : ۱۱۱
اوپسالا : ۴۴۰
اوده : ۸۲۵ ، ۸۲۷ ـ ۸۲۹
اورشت : ۲۵۶
اورمیه : ۷۷۹
اوشر : ۱۰۱
اوفر : ۱۱۶ ، ۱۳۷
اوق : ۴۹۰ ـ ۴۹۱
اوقاف گیب ر. گیب
ایتالیا : ۸۵۶ ر. ایطالیا
ایران : ۱ ـ ۳ ، ۷ ، ۱۰ ، ۲۰ ، ۲۸ ـ ۲۹ ، ۳۴ ـ ۳۵ ، ۳۷ ـ ۳۸ ، ۴۱ ، ۴۳ ـ ۴۴ ، ۴۹ ، ۵۹ ـ ۶۰ ، ۶۸ ـ ۶۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۱۵ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۴۲ ـ ۱۴۴ ، ۱۴۹ ـ ۱۵۲ ، ۱۵۸ ، ۱۶۲ ـ ۱۶۴ ، ۱۶۹ ـ ۱۷۵ ، ۱۸۲ ـ ۱۸۷ ، ۱۹۴ ـ ۱۹۷ ، ۱۹۹ ـ ۲۰۰ ، ۲۰۳ ـ ۲۱۲ ، ۲۲۲ ، ۲۶۲ ، ۲۷۲ ، ۲۸۶ ، ۲۹۳ ، ۳۱۲ ـ ۳۱۴ ، ۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۳۲۳ ، ۳۲۹ ، ۳۳۱ ، ۳۴۶ ـ ۳۴۷ ، ۳۹۵ ، ۴۳۳ ، ۴۳۹ ـ ۴۴۰ ، ۴۵۵ ، ۴۶۵ ، ۴۷۶ ، ۴۸۶ ، ۴۹۱ ، ۴۹۳ ، ۴۹۶ ، ۴۹۹ ، ۵۰۱ ، ۵۰۳ ، ۵۰۶ ـ ۵۰۸ ، ۵۱۱ ، ۵۱۶ ، ۵۳۱ ، ۵۳۷ ـ ۵۴۱ ، ۵۴۵ ، ۵۵۴ ،

٥٨٥ ـ ٥٩٥ ، ٥٦٢ ، ٥٧٨ ، ٥٨٢ ـ
٥٨٤ ، ٥٨٧ ، ٥٩٤ ، ٥٩٦ ، ٥٩٨ ـ
٥٩٩ ، ٦٠٢ ، ٦٠٥ ، ٦٠٨ ـ ٦٠٨ ، ٦٠٨
٦١٠ ـ ٦١٢ ، ٦١٥ ـ ٦١٦ ، ٦١٨ ـ
٦١٩ ، ٦٢١ ، ٦٢٧ ، ٦٢٩ ، ٦٥٤ ،
٦٥٨ ، ٧٧٦ ، ٧٧٨ ، ٧٨١ ، ٧٩١ ـ
٧٩٢ ، ٨٠١ ، ٨١٦ ـ ٨٢٢ ، ٨٢٤ ـ
٨٢٧ ، ٨٣٥ ، ٨٤٦ ـ ٨٤٧ ، ٨٤٩ ،
٨٥١ ، ٨٥٥ ـ ٨٥٧ ، ٨٦٣ ـ ٨٦٤ ،
٨٦٦ ، ٨٧٢ ، ٨٧٤ ، ٨٧٨ ـ ٨٨٢ ،
٨٨٥ ، ٨٨٧ ـ ٨٨٨ ، ٨٩٢ ـ ٨٩٣ ،
٨٩٦ ، ٩٠٤ ، ٩٠٩ ـ ٩١٠ ، ٩١٢ ،
٩١٦ ـ ٩١٧ ، ٩٢١ ، ٩٢٦ ، ٩٢٨ ،
٩٥٦ ، ٩٦٣ ـ ٩٦٥ ، ٩٧٢ ، ٩٨٤ ،
٩٩٧ ، ١٠١٣ ، ١٠٢٦ ، ١٠٤٣ ،
١٠٤٧ ، ١١١٠ ، ١١١٤ ، ١١٢١ ،
١١٢٤ ، ـ ١١٢٧ ، ١١٤٠ ، ١١٤٩ ،
١١٦٦ ، ١١٧٣ ، ١١٧٩ ـ ١١٨١ ،
١١٩٧ ، ١٢٤٦ ، ١٢٦١ ،
١٢٦٧ ، ١٣٠٤ ، ١٣٠٦ ، ١٣١١ ،
١٣١٤

ایران زمین : ١٢٦
ایرانشهر : ٣
ایرانشهر (مطبعهٔ) : ٤٧٥
ایرتیش (رود) : ١٧٩ ـ ١٨٠
ایرلند : ٨٥٨
ایروان : ٦٦٣
ایسوانه : ٦٢
ایطالیا : ٥٨٦ ر. ایتالیا
ایلاق : ٦٦
ایکاریوس (رود) : ١٦٥
ایوان کسروی : ٦١٩ ، ١٠٧٥

ب

باب الابواب : ٣٣
باب الجامع : ٧٨
باب السهله : ٧٨ ـ ٧٩
باب الشیخ الجلیل ابی الفضل : ٩٥
باب الطاق : ١٣٢
بابدستان : ٤٥٣
بابش : ٤٥٠
باب کس (محلهٔ سمرقند) : ٤٥٣
بابل : ١٤٣ ، ٥٤٢ ، ١٠٢٧
باختر : ١١٤ ، ١٥٠ ـ ١٥١ ، ١٥٣ ـ
١٥٥ ، ١٥٩ ـ ١٦٠ ، ١٦٢ ، ١٧١ ،
٨٤٩ ، ٨٥٤
باختری : ١٥٢
باختریان : ١١٢ ، ١٥٠ ـ ١٥٧ ،
١٥٩ ـ ١٧٢ ، ١٧٤ ـ ١٧٥ ، ١٩٥
بادغیس : ١٨٣ ، ٢٥٧ ، ٤٧٦ ، ٥٢٦ ـ
٥٢٧ ، ٥٢٩ ـ ٥٣٠ ، ٥٨٠ ، ٨٠٥ ،
١١١٨
باد کوبه : ٣٢

بادلین : ۸۲۹، ۸۸۱
بادن : ۴۵۰
بادیه خردك : ۱۰۴
باردیز : ۴۵۰ .
بارش (نهر) : ۱۳۳ ـ ۱۳۴
بارکث : ۱۳۸
بارکین سیستان : ۴۷۸
بارکین فراخ : ۱۰۰
بارهٔ شهرستان بخارا : ۸۳، ۹۰، ۱۰۳
بازار بزازان (بخارا) : ۳۹۲
بازار پسته شکنان ۸۳
بازار خرقان (بخارا) : ۴۴۴
بازار درواجه : ۹۷
بازار صرافان (بخارا) : ۳۹۲
بازار ماخ (بخارا) : ۵۶۰
بازار ماخ روز : ۸۷
بازارنو (سیستان) : ۴۸۳
باژ : ۱۳۰۴ ـ ۱۳۰۵
باغ عدنانی : ۵۰۵
باکترا : ۱۵۱ ـ ۱۵۲
بامیان : ۱۸۳
باورد : ۱۳۱
بتخانه : ۶۳ ، ۷۶ ـ ۷۷ ، ۹۱ ، ۲۴۹ ، ۱۱۶۷ ، ۱۲۲۶ ر. بتکده
بتکده : ۲۴۹ ، ۲۷۰ ، ۸۳۴ ر بتخانه
بتم : ۱۱۹ ، ۱۳۵
بتم : (کوه) : ۶۶ ، ۱۳۳ ، ۱۳۵
بحراحمر : ۲۰۵
بحرعمان : ۷۳۸
بحرین : ۲۰۵ ، ۲۱۱، ۲۲۸، ۵۹۷
بحیرهٔ ساجن : ۱۰۰
بخار : ۷۶
بخارا : ۵۷ ـ ۱۱۴ ، ۱۱۶ ، ۱۲۰ ـ ۱۲۱ ، ۱۲۷ ـ ۱۲۹ ، ۱۳۲ ، ۱۳۴ ـ ۱۳۵ ، ۱۳۷ ، ۱۴۱ ـ ۱۴۳ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲ ، ۱۶۸ ، ۱۷۳ ، ۱۷۵ ـ ۱۷۶ ، ۲۰۲ ـ ۲۰۴ ، ۲۱۲ ، ۲۱۴ ـ ۲۱۶ ، ۲۲۲ ـ ۲۲۵ ، ۲۲۹ ، ۲۳۱ ـ ۲۳۶ ، ۲۴۱ ـ ۲۴۲ ، ۲۴۸ ، ۲۵۰ ، ۲۵۲ ـ ۲۵۵ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰ ـ ۲۶۳ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹ ، ۲۷۱ ، ۲۷۵ ـ ۲۸۴ ، ۲۸۶ ، ۲۹۳ ، ۲۹۶ ـ ۳۰۰ ، ۳۰۲ ـ ۳۰۳ ، ۳۰۶ ـ ۳۰۷ ، ۳۱۱ ـ ۳۱۳ ، ۳۱۹ ـ ۳۲۱ ، ۳۲۵ ، ۳۲۸ ـ ۳۲۹ ، ۳۳۵ ـ ۳۳۷ ، ۳۴۴ ، ۳۴۸ ـ ۳۵۸ ، ۳۶۰ ـ ۳۶۱ ، ۳۶۳ ـ ۳۶۵ ، ۳۶۷ ـ ۳۶۹ ، ۳۷۴ ـ ۳۷۹ ، ۳۸۱ ـ ۳۸۵ ، ۳۹۰ ـ ۳۹۹ ، ۴۰۱ ـ ۴۰۶ ، ۴۰۸ ـ ۴۰۹ ، ۴۱۳ ـ ۴۱۴ ، ۴۱۸ ـ ۴۲۲ ، ۴۲۶ ، ۴۲۸ ، ۴۳۲ ،

٤٣٨ - ٤٥٤ ، ٤٥٦ ، ٤٦٢ - ٤٦٤ ، ٤٧٦ - ٤٧٧ ، ٥٠٠ ، ٥٠٨ ، ٥١٥ ، ٥٢٥ - ٥٣٦ ، ٥٣٨ ، ٥٦٠ ، ٥٦٢ ، ٥٧٢ ، ٥٧٨ ، ٥٨٠ ، ٧٨٩ ، ٨٠٦ ، ٨١٢ ، ٨١٧ - ٨١٨ ، ٨٢١ - ٨٢٣ ، ٨٣١ ، ٨٣٩ ، ٨٤٥ ، ٨٤٧ - ٨٤٨ ، ٨٥١ - ٨٥٢ ، ٨٥٥ - ٨٥٨ ، ٨٦٥ ، ٨٧٣ ، ٨٨٠ ، ٨٩٠ - ٨٩١ ، ٨٩٨ ، ٩٠٠ - ٩٠٣ ، ٩٠٥ ، ٩٠٨ ، ٩١٦ ، ٩٨٣ ، ١٠٠٢ ، ١٠٢٩ ، ١٠٤٥ ، ١١١٩-١١٢٠ ، ١١٣٦ ، ١١٦٤ ، ١١٦٦ ، ١١٧٣ ، ١١٧٧ ، ١٣٠٥ ، ١٣٠٩

بحارالقديمه : ٧٥

بختياری (خاك) ٣١٤

بحدی : ١٥٢

بحسون ١٠٣

بدخشان : ١٨٣ ، ٦١١ ، ٧٩٧ ، ١٠٠٩

برزم : ٢٨٣

برش (بهر) ١٣٣-١٣٤

برغر ١٣٣

بركد : ١٠٧ ، ٣٥٤

بركد علويان : ١٠٧

برلن ١٤ ، ٢٩ ، ٤٢ - ٤٣ ، ٥٢ - ٥٤ ، ٥٨ ، ٣٤٧ ، ٤٧٥ ، ٤٨٧ ، ٥٠١ ، ٥٨٧ ، ٥٩٦ ، ٧٨٠ ، ٨٣٠ ، ٨٤٤ ، ٩٢١ ، ٩٢٣

بروته . ٥٢٨ ، ٨٩١

بروجرد . ٤١٧

بروقان ٢٦٤

برويج : ٤٩٠

بريتيش موزيم : ٩٢٤ ر. بريطانيا (موزه)

بريطانيا ٤٠ ، ٨٩٥

بريطانيا (موزهٔ) ٤٥٩ . ٤٦٠ ر. بريتيش موزيم

بزازان ر. بازار بزاران

ساربك : ٦٩٨

بست ٣٧٧ ، ٣٨١ ، ٤٠٠ ، ٤١٦ ، ٤٢١ - ٤٢٢ ، ٤٧٨ ، ٤٨١-٤٨٤ ، ٤٨٩ - ٤٩٠ ، ١١١٨ ، ١٢٦٦ ، ١٣٠٩ ، ١٣١١

بسطام ٤٢٢

بسيام : ٢٩٣

بشمين (بهر) ١٣٣-١٣٤

بصره : ٢٢٢ - ٢٢٧ ، ٢٣٨ ، ٢٤٥-٢٤٦

بغداد . ٨٦ ، ١٠٠ ، ١٢٧ ، ١٩٦ ، ٢٢٠ - ٢٢١ ، ٢٩٥ ، ٢٩٨ ، ٣٠٩ ، ٣١٢ ، ٣١٩ ، ٣٦٧ ، ٣٧٧ ، ٣٨٢ ، ٣٨٦ - ٣٨٧ ٣٩٨ - ٤٠١ ، ٤٠٤ - ٤٠٦

٤٢٢ ، ٤٣٦ - ٤٣٧ ، ٤٤٢ ،
٤٥١ ، ٤٦٢ ، ٤٨٤ ، ٦٢١ ،
١١٥٠ ، ١١٥٢ ، ١١٥٥ ، ١٢٦٤ ،
١٣٠٥
بغلان : ٢٦٤
بلخ : ١٦ ، ٢١ ، ٧٤ ، ٧٦-٧٨ ،
١٣١ ، ١٤٣ ، ١٤٩ ، ١٥١ -
١٥٢ ، ١٨٠ ، ١٨٢ ، ١٩٠ ،
٢٣١ ، ٢٥٦-٢٥٧ ، ٢٦١ ، ٢٦٣-٢٦٤ ،
٢٧٧ - ٢٧٨ ، ٢٨١ ، ٢٩٥ ،
٣١١ ، ٣١٤ ، ٣٢٠ ، ٣٢٤ ،
٣٢٨ ، ٣٥٠ ، ٣٦١ ، ٣٦٤ ،
٣٦٥ ، ٣٦٧ ، ٣٧٢-٣٧٣ ، ٣٨٦ ،
٣٩٨ ، ٤٢٠ - ٤٢١ ، ٤٣٩ ،
٥٠١ ، ٥٠٩ - ٥١٠ ، ٧٨٠ ،
٧٨٢ ، ١١٣٦ ، ١١٩٦ ، ١٢٢٠ ، ١٢٢٤ ،
١٢٣٧ ، ١٢٤٠ ، ١٢٥٨ ، ١٢٧٢ ،
١٢٩٨-١٢٩٩
بلخ (رود) : ٢٣١ ، ٣٨٦
بلخ بامی : ١٤٩
بلعم : ٤٩٩-٥٠٠
بلعمان : ٥٠٠
بلهیان : ١٤٩
بم : ٤٢٥
بمبجکث : ٧٥
بمبئی : ٢٢ ، ٢٤ - ٢٥ ، ٥٧ ،
٢٣٢ ، ٣٢٧ ، ٣٧٣ ، ٣٨٠ ،
٤٣٤ ، ٥١٤ ، ٥٨٤ ، ٩٦٥ ،
٩٩٧ ، ١٠٤٧
بمجکث : ٧٥ - ٧٦ ، ٩٩
بن : ١٧٢
بنات النعش : ٨٨
بنارس : ٤٢
بنج : ٤٦٣-٤٦٤ ، ٤٧٧ ، ٥٥٥ ،
٥٧٢ - ٥٧٣ ، ٩٢٠ ، ١١١٣ -
١١١٤ ، ١١٦٦
بنجکث : ١٣٦
بنجیکث : ١٣٦
بندان : ٤٨٢
بنگاله : ٢٤ ، ٣٣
بنمجکث : ٧٥-٧٦
بورق : ١٠٨
بورماجر : ١٣٨
بورمة : ١٠٨
بورمد : ١٣٨
بورود : ٣٨١
بوزجان : ١١٣٨
بوزماجن : ١١٦ ، ١٣٤ ، ١٣٨
بوزنمذ : ١٣٨
بوشنج : ٤٢٠
بوقان داغ : ١١٤
بولاق : ١٠٤٧
بومجکت : ١١٦ ، ٢٩٤
بومجکث : ٧٥ ، ٩٩ ، ١٣٣
بومسکث : ٧٥

بومکجت: ۷۵، ۹۹، ۱۱۶، ۲۹۴
بوناباذ: ۲۹۱
بویاباذ: ۲۹۱
بهل: ۱۴۹
بهل بامداد: ۱۴۹
بهل بامیك: ۱۴۹
بهلرودین: ۱۴۹
بیت الطراز: ۸۶
بیت العباده: ۴۳۲
بیت المال: ۲۳۹ - ۲۴۰، ۲۴۵،
۳۰۸، ۴۹۱
بیستون. ۱۱۷۱
بیکند ۶۲، ۶۷، ۸۰، ۹۴، ۹۶،
۹۹-۱۰۱، ۱۷۵، ۲۲۴، ۲۴۸ -
۲۵۰، ۲۵۷، ۲۵۹- ۲۷۵، ۳۵۶
بیهق: ۴۱۶

پ

پاتیتموس (رود): ۱۴۸
پاتی ین: ۱۸۳
پارتیا: ۱۴۹
پارس: ۱۴۹، ۳۷۱، ۵۸۷
پاریس: ۲۹، ۳۹، ۵۷، ۱۴۳، ۱۵۶،
۱۷۳، ۲۰۴، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۷،
۲۸۹، ۲۹۲، ۴۵۴، ۴۷۱، ۵۰۲،
۵۲۵، ۵۸۳، ۷۸۱، ۸۲۱، ۸۲۴،
۸۳۶، ۸۴۵، ۸۴۶- ۸۹۸، ۹۵۶،
۹۶۸، ۱۱۲۱، ۱۱۲۳، ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰
پامیر: ۶۰-۶۱
پاهابا: ۲۰۱
پطرز بورغ (سن): ۲۵، ۵۸، ۱۹۶،
۳۷۱، ۵۲۵، ۹۲۶، ۱۱۴۷، ۱۱۸۸
پل حسان ر دروازه
پل حمدونه: ۹۶- ۹۷
پل سویقه: ۷۹
پل عطا (بلخ). ۳۶۵
پنج ده: ۳۹۷
پنج رودك: ۹۰۰
پنجهیر: ۱۲۳۷
پوروشاپورا: ۱۶۸
پوسه: ۱۹۴
پوهو: ۷۶
پیز: ۹۰۷
پیشاور: ۱۵۷، ۱۶۸
پیکند: ۱۷۵

ت

تاتارستان: ۱۵۱، ۸۵۷
تاجیکستان: ۳۲
تاراب: ۲۵۰
تاشکند: ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۰۱
تایوئن: ۲۰۱
تبت: ۱۲۵، ۲۰۱، ۲۰۳، ۴۹۵،

۶۳۰ ، ۱۴۵-۱۱۴۶
تبریز : ۱۲،۴۱، ۵۸۵،۵۸۸ ، ۶۸۶ ، ۶۹۰-۶۹۲،۷۱۸،۷۷۸-۷۸۰ ، ۷۸۴ ، ۷۸۶-۷۸۷ ، ۹۲۵ ،۹۲۷ ، ۹۳۵، ۹۴۴ ، ۱۰۲۶ ، ۱۰۶۴ ، ۱۰۷۶، ۱۰۸۲ ، ۱۱۵۰
تخارستان : ۵۱۸
تراوچه : ۶۲
ترکستان : ۳۲ ، ۶۱-۶۲ ، ۶۸،۱۰۱، ۱۰۷ ، ۱۲۵ ، ۱۷۳ ، ۲۰۴،۲۲۲، ۲۴۲ ، ۲۵۱-۲۵۲ ، ۲۹۸ ، ۳۳۰ . ۳۳۵-۳۳۶ ، ۳۶۴ ، ۳۶۸، ۳۷۲،۳۷۶، ۳۹۳ ، ۴۳۳ ، ۵۷۸ ، ۶۱۱،۱۱۶۷، ۱۱۷۷،۱۲۷۸، ۱۳۰۹
ترکسفی : ۱۱۶
ترمذ: ۱۷۶ ،۲۳۳،۲۵۶، ۲۶۱، ۴۲۰
تستر : ۱۳۱
تسونك‌لینك : ۱۶۷
تسی‌لینك : ۱۹۹
تل بزرك‌بخارا : ۱۰۲
تل بغرابیك : ۴۴۷
تل خواجه ابوبکر حامد : ۴۴۷
تل خواجه امام ابوحفص کبیر : ۹۴، ۱۰۲
تل خواجه طرخان : ۴۴۷
تل ماستر : ۱۳۱
تل مولانا حافظ‌الدین : ۴۴۷
تل میانه : ۴۴۷
تکین آباد : ۶۱۷ ، ۹۹۳
تنجانه : ۲۵۶
تنکان : ۱۱۱
تنگهٔ خیم ۲۶۴ . ۲۶۵
توران زمین : ۱۲۶
تورفان : ۱۸۵ ، ۱۹۱
تورن ۸۷۲
توهولو : ۱۹۶
تهران ر. طهران
تیانشان (کوه) : ۱۱۴
تیسفون ۲۰۹۰
تیم کفشگران (بخارا) : ۳۹۲

ث

ثلج ماسبذان : ۱۳۱
ثهلان (کوه) : ۱۰۱۹

ج

جامبودوئیا : ۱۵۷
جبال : ۲۹۰،۳۶۹،۱۲۶۴، ۱۳۰۵
جبال حصار : ۶۱
جبل : ۲۱۹ ، ۲۹۰ ، ۴۲۹
جبل‌الطارق (تنگه) : ۱۰۱۰
جرغ : ۱۱۰ ر. نهر
جرغر : ۱۰۹

جرفادقان : ۴۱۷
جروادکن ۴۹۰
جرة ، ۱۹۰
جزیره ۲۹۰ ، ۴۰۳
جن (رود) : ۱۳۳
جندیسابور ، ۱۳۱
جودی (کوه) ۵۴۲ ، ۱۰۱۹
جور ۴۰۳
جوزجان ۱۵۰، ۱۷۶، ۲۶۳ ـ ۲۶۶
جورحانان ۲۶۳
جوغشج : ۹۵
جویبار ۵۱۵
جویبار ابوابراهیم ۹۵
جویبار بخارا : ۴۴۶
جویبار بکار ۹۵
جویبار عارض ۹۶
جویبار قواریرین ۹۵
جویبار ورخشه : ۱۰۳
جوی موالیان : ۱۰۸ ۵۳۵ـ۵۳۶
جوی مولیان: ۸۹ ،۱۰۷ـ۱۰۸، ۳۶۸، ۳۷۵ ، ۵۲۷ ، ۵۳۱ ۵۳۳ـ۵۳۶ ، ۵۷۰ ، ۸۰۶ ، ۸۱۷، ۸۲۳ ، ۸۴۸ ، ۸۶۵ ، ۸۹۱ ، ۹۰۲، ۹۰۹ ، ۹۴۲، ۱۰۲۹
جهودانك : ۵۰۹ـ۵۱۰ ، ۱۲۲۴
جی : ۲۹۲
جیتی داغ : ۱۱۴
جیحون ۵۹ـ۶۱، ۸۷، ۹۹ ۱۰۴ـ۱۰۵، ۱۱۲ ، ۱۲۶، ۱۵۱ـ ۱۵۲ ، ۱۵۵ ، ۱۶۴ ۱۶۶ ، ۱۶۹، ۱۷۳ ـ ۱۷۴ ، ۱۸۳ـ۱۸۴، ۱۹۳ـ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۱۲ ـ ۲۱۳ ، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۶ ، ۲۴۸ ، ۲۵۶، ۲۵۸ـ ۲۶۱ ، ۲۶۸، ۲۷۱ ـ ۲۷۵، ۲۹۶ـ ۲۹۷ ـ۳۴۱ ، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۵۵ـ ۳۵۶ ۳۶۱ـ ۳۶۴، ۳۷۵ ، ۳۹۸، ۴۳۶، ۴۷۱، ۷۲۱ ، ۷۴۳، ۷۷۲، ۹۰۵، ۹۹۱، ۱۰۲۹، ۱۲۹۶
جیرفت ۲۴۵ ، ۴۲۵
جیل ۷۱۲

چ

چاج ۱۷۶، ۳۲۱، ۳۲۷، ۴۳۳، ۴۳۹
چانك بگان ۱۹۸ ، ۲۰۲
چشمهٔ ایوب ۴۴۵
چشمهٔ حیوان ۷۱۵
چغانیان . ۵۹ ـ ۶۰ ، ۹۵، ۱۳۳ ، ۱۷۳ ، ۲۵۶، ۴۲۰، ۴۲۱ـ ۴۲۶، ۴۲۸ ، ۴۳۲، ۵۱۷، ۶۳۵، ۱۲۶۱ـ ۱۲۶۵ ، ۱۲۶۷ـ ۱۲۶۸ ، ۱۲۹۹
چگل ۶۸۹ ، ۶۹۶، ۷۲۵
چونهٔ قالان ۸۳
چول میرزا ۱۱۴
چهارشنبهٔ رامیتن : ۷۵
چهار محال ، ۳۱۴

چین ۶۳ ،۶۶ ،۷۵ ـ۷۷ ، ۱۰۰ ، ۱۲۴ ـ۱۲۵ ،۱۲۸ـ۱۵۰ ، ۱۵۱ ـ ۱۵۳ ـ۱۵۵ ،۱۵۸ ـ۱۵۹ ،۱۶۶ ـ ۱۶۸ ـ ۱۷۰ - ۱۷۱، ۱۷۷ـ ۱۸۳ ، ۱۸۷ ـ۱۹۶ ،۱۹۸ ـ۲۰۴ ،۲۲۲ ، ۲۴۹ ـ۲۵۰ ، ۲۶۰ ، ۲۷۲ ، ۳۶۹ ، ۳۹۳ ، ۴۳۹ ، ۵۲۷ ، ۵۴۲ ، ۷۲۳ ، ۷۲۵ ، ۷۹۱ ، ۸۱۰ ، ۱۰۰۵ ،۱۲۷۱ ، ۱۲۷۹ ، ۱۳۰۱

ح

حائط بخارا ۹۹، ۱۰۸ ـ۱۰۹ ،۱۱۱
حائط سمرقند : ۱۳۱
حجاز: ۴۴۸ ، ۴۹۵ ، ۶۸۷ ، ۱۰۰۲
حجرالباهت . ۱۱۴۵
حدشرون ر. دروازه
حرامکام(رود) : ۱۰۰ ، ۱۰۶
حران : ۲۸۶
حصار (کوه) : ۶۱ ، ۱۱۴
حصار افشنه . ۱۰۱
حصاربخارا : ۱۰۸ ، ۲۲۳ـ۲۲۴ ، ۲۸۵ ، ۳۰۰ ـ۳۰۱ ، ۴۴۸ ، ۵۳۴ ـ۵۳۵
حصار بیکند : ۲۴۸ ـ۲۴۹
حصار حصین مرو : ۳۹۶
حصار سمرقند : ۳۰۳
حصار مرو : ۴۰۵
حصار مقنع : ۳۰۳ ـ ۳۰۶
حصار ورخشه : ۱۰۳
حصار وردانه: ۱۰۷
حصن اندیزی : ۱۰۱
حصن بیکند ۹۹
حصن خدیمنکن : ۱۰۴
حصن خرغانکث ۱۰۴
حصن ربنگان ۹۹
حصن ندیاجکث : ۱۰۴
حصن وخسون ۱۰۳
حصن ورخشه ۱۰۲
حظیرهٔ بخارا ۳۵۴
حقره ۸۵ ـ ۸۶
حدوان : ۳۶۸ ـ ۳۶۹ ، ۴۲۹
حموکت ۶۲
حوران ۳۹۷
حوض حیان : ۸۶
حیدرآباد دکن ۸۰۷
حیره : ۲۰۵ ، ۲۱۰ ـ ۲۱۱

خ

خامهٔ : ۱۱۱
خامجرده ۲۶۷-۲۶۸
خان امجان : ۱۳۰۵
خانهٔ حمدونه : ۹۶
خاور : ۵۵۲

ختای :٧٦ ر. خطا
ختای(دریای) : ١٨٢
ختم ر. سکهٔ ختم
ختل. ٤٢٢
ختلان . ٢٧٧ـ٢٧٨، ٩٩٩
ختن : ١٨٣، ٢٤٣، ٦٩٩
خجاده ٩٩
خجان ٣٩٧
خجندة : ١٤٢، ٢٤٧، ٢٧٠ـ٢٧١، ٢٧٤
خدیمنکن ١٠٤ ، ١٠٧
خراسان : ١، ٣، ٦، ١٦، ٢٠ ـ ٢١،
٧٠ ـ ٧٣، ٧٨، ـ ٧٩، ٨٥ ـ ٨٦ ،
٩٠، ٩٢، ١٠٠ ، ١٠٥، ١١٣، ١٢١،
١٣٠، ١٤١، ١٤٩، ١٧٥، ـ ١٧٦ ،
٢١١ ـ ٢١٤، ٢١٦، ـ ٢٢٣، ٢٢٥ ـ
٢٢٧، ٢٣٣ـ٢٣٤، ٢٣٧ـ٢٤١، ٢٤٤ـ
٢٤٨، ٢٥٤، ـ ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦٦ ،
٢٧٠، ٢٧٢، ـ ٢٧٨، ٢٨١، ـ ٢٨٢ ،
٢٨٦ ـ ٢٩٣، ٢٩٥، ٢٩٧ ، ٣٠٢ ـ
٣٠٣، ٣٠٩ـ٣١٠، ٣١٢، ـ ٣١٣ ،
٣١٩ ـ ٣٢٠، ٣٢٣، ـ ٣٢٦، ٣٢٨ ،
٣٣٢، ٣٣٥ ـ ٣٣٦، ٣٤١، ٣٤٥ ،
٣٤٧ ـ ٣٤٨، ٣٥٠ ـ ٣٥١، ٣٥٦ ـ
٣٥٧، ٣٦١، ٣٦٨ ـ ٣٦٩، ٣٧٥ ـ
٣٧٧، ٣٨٦، ٣٩١ ـ ٣٩٣، ٣٩٨ ـ
٣٩٩، ٤٠٢، ٤٠٤ ـ ٤٠٥، ٤١٦ ،
٤١٨ ـ ٤١٩، ٤٢٤، ٤٢٧ ـ ٤٢٩ ـ
٤٣٠، ٤٣٧، ٤٤١، ٤٤٦ ، ٤٤٨ـ
٤٤٩، ٤٥١، ٤٥٢ ـ ٤٥٤، ٤٥٥ ـ ،
٤٦٨، ٤٧١ ـ ٤٧٢، ٤٧٧، ٤٨٢ ـ
٤٨٣، ٤٨٧ ـ ٤٩٠، ٤٩٤، ٥٠٠ ،
٥٠٣ ـ ٥٠٥، ٥١٧ ـ ٥١٨، ٥٢٢ ـ
٥٢٣، ٥٢٥ـ٥٢٦، ٥٢٩، ٥٣١، ٥٥٢ـ
٥٥٣، ٥٦١، ٥٦٣ ـ ٥٦٤، ٥٦٦، ٥٦٩،
٥٨٥، ٦١١، ٦٥٨، ٧١٤، ٧٢٤ ،
٧٨٧، ٧٩٠، ٧٩٤، ٧٩٩، ٨٠٣ ،
٨١٨، ٨٢٣ ـ ٨٢٤، ٨٣٢، ـ ٨٣٣ ،
٨٤٧، ٨٥٧ـ٨٥٨، ٨٦٠، ٨٧٣، ٨٧٧،
٨٨٩، ٨٩٠ ـ ٨٩٦، ٩١٥، ـ ٩١٦ ،
٩٢١، ٩٥١، ٩٥٧ ـ ٩٥٨، ٩٨١ ـ
٩٨٢، ٩٩٥ ، ١٠١١ ، ١٠٥٦ ،
١٠٥٨، ١٠٧٧، ١١١٤ ـ ١١١٥ ،
١١٢٤، ١١٣٦، ١١٩٨، ١٢٠٠ ـ
١٢٠١، ١٢٢٤، ١٢٥٧، ١٢٦٣ ،
١٢٦٨، ١٣٠٤ ـ ١٣٠٦، ١٣٠٨ ـ
١٣٠٩، ١٣١٣
خرتنك : ٢٩٤، ٤٤٨ ـ ٤٤٩
خرخیز : ٦٦، ٦٩٩، ٧٠٧
خرغانةالعلیا ١٠٩
خرعان‌رود ر. نهر
خرغانکت : ١٠٤
خرغانکث سفلی : ١٠٤
خرغانکث علیا : ١٠٤
خرقان. ٤٤٤ ر. بازار

خرقانهٔ سفلی ، ۲٦۱
خرقان‌رود :٦١،۲٤۲
خرمیثن ۱۰۱، ۱۱۰
خرنج ۳۹٥
خزر : ۷٦٦، ۷۸۷
خزر (دریای) ۱۰٦۷ ر ، دریا
خشتوان ر ، کوشك
خطا :۱۱۷۷ ر ، ختای
خلم (تنگهٔ) : ۲٦٤ ـ ۲٦٥
خلیج فارس :۱٦۱، ۲۰٥
خلیج کامبی : ۱٥۲
خنبون ۲٤۸ ، ۲٥۰
خوارزم : ٥۹ ، ٦۱، ٦٦، ۷۲،۷۸، ۱۷٦، ۲۰۲، ۲٤٦ ـ ۲٤۷، ۲٦۷ ـ ۲٦۹ : ۲۷۱، ۲۸۳، ۳۰۳، ۳۲٥، ۳٥۰، ۳٦٤، ٤۰۳، ۷۸۲، ۸٥۰، ۱۰٤۷، ۱۱٥۸، ۱۲٦۱
خوجان : ۳۹۷
خوزان : ۳۹۷
خوزستان : ٦٦۷
خوشی طسو : ۱٦۷
خیبر : ۱۲۸۰
خیلام : ۳۲۹

د

دارالامارهٔ آل‌سامان ۱۲۸
دارالامارهٔ بخارا ۹٦
دارالامارهٔ سمرقند : ۱۲۸
دارالعلم کوتین گن : ٤٦
دارالفنون استانبول : ۳۹۰، ۸۱۱
دارالفنون شرقی اکسفرد ۷
دارالفنون کوتین گن: ۸۲٥ ، ۹۲۲
دارالملك بخارا ٥۳٥
داموی ۷۰۹ ، ۷۸۷
دامغان : ٤۰٥ ، ٤۱۲ ، ٤۱۸ ، ٤۲٤ ، ٤۳۰
دانشکدهٔ معقول ومنقول : ۱۱۲۰
دانشگاه کمبریج : ۱۱۲۸ ، ۱۳۱۱
دانشگاه لیدن : ۱۳۱۳
داور (زمین) ۱۱۱۸
دباسیه : ۱۳٤
دبوسیه : ۱٤۱ ، ۲۷٤ ، ۲۷٦ ، ٤٥۲
دجله ۱۳۱ ، ۲۰٥ ، ٦۲۷ ، ۱۱۷۱، ۱۱۹۲
دراسروشنه ۱۲۸
در آهن ۱۲۸
دربازار (بخارا) ۲٥٥
دربند : ۳۳
دربنی‌اسد : ۸٥
دربنی‌سعد ۸٤ - ۸٥
در حقره : ۸٥
درشهرستان (بخارا) : ۸۳
در عطاران (بخارا) : ۲٥٥ ، ۲۸٦

درغان : ۱۱۶۰
درغم : ۱۳۴ ، ۱۳۶ - ۱۳۷ ، ۱۳۹
درقارس‌نو (سیستان) : ۴۷۸
درگبریه : ۸۵
درماخ (بخارا) : ۲۸۵
درمهره : ۸۵
درمیدان بخارا (محلهٔ) : ۴۴۶
در مینا (سیستان) : ۴۸۳
درنون (بخارا) : ۲۵۵
درواز : ۵۲۶ ، ۸۰۶
دروازجه ر. دروازه
دروازهٔ ابراهیم (بخارا) : ۷۸
دروازهٔ اسبسك : ۱۲۸
دروازهٔ افشینك : ۱۲۸
دروازهٔ افشینه : ۱۲۸
دروازهٔ آهن (بخارا) : ۷۸-۷۹
دروازهٔ بخارا (سمرقند) : ۱۲۸
دروازهٔ بنی‌اسد (بخارا) ۷۸ ، ۸۵ ، ۹۷
دروازهٔ بنی‌سعد (بخارا) : ۷۸، ۸۴
دروازهٔ پل‌حسان . ۷۹
دروازهٔ پل سویقه . ۷۹
دروازهٔ چین : ۱۲۸
سروازهٔ حاجیان (بخارا) : ۴۴۶
دروازهٔ حدشرون (بخارا) : ۷۸
دروازهٔ حقره(بخارا) . ۷۸ ، ۸۵، ۴۴۲
دروازهٔ‌دربازار : ۸۲-۸۳
دروازهٔ دروازجه : ۷۹، ۹۷
دروازهٔ رامیثنیه (بخارا) : ۷۸
دروازهٔ راه مغان : ۷۹
دروازهٔ رخنه : ۷۹
دروازهٔ ریگستان : ۷۷ ، ۸۹ ، ۲۲۳ ، ۲۸۵
دروازهٔ ریو (بخارا) : ۷۸
دروازهٔ ریودد : ۱۲۸-۱۲۹
دروازهٔ سرای معبد : ۹۳-۹۴
دروازهٔ سمرقند (بخارا) : ۷۸-۷۹، ۹۷، ۱۰۷، ۳۰۰، ۳۹۲، ۴۴۸
دروازهٔ سوخشین : ۱۲۸
دروازهٔ شهرستان (بخارا) : ۷۸، ۸۵
دروازهٔ عطاران : ۸۲-۸۴، ۲۸۶
دروازهٔ علاء : ۸۴
دروازهٔ علف فروشان : ۲۲۳
دروازهٔ غشج(بخارا) : ۷۸
دروازهٔ غوریان : ۷۷، ۸۸
دروازهٔ فارجك : ۷۹
دروازهٔ فرخشبد : ۱۲۸-۱۲۹
دروازهٔ فرخشید : ۱۲۹
دروازهٔ فغاسکون (بخارا) : ۷۸
دروازهٔ قداود : ۱۲۸-۱۲۹
دروازهٔ کاه فروشان : ۸۸
دروازهٔ کس (سمرقند) : ۴۵۳
دروازهٔ کش . ۱۲۸ - ۱۳۰ ، ۱۳۲ ، ۱۳۵
دروازهٔ کلاباذ (بخارا) : ۷۸
دروازهٔ کوهك : ۱۲۸-۱۲۹
دروازهٔ کهندز (بخارا) : ۷۸
دروازهٔ مدینه (بخارا) : ۷۸،

دروازهٔ مردقشه (بخارا) : ۹۵،۷۸
دروازهٔ مردکشان (بخارا) : ۷۸
دروازهٔ مسجد آدینه : ۷۷
دروازهٔ معبد : ۸۹، ۱۰۲
دروازهٔ مهر (بخارا) : ۷۸
دروازهٔ میدان (بخارا) : ۷۸
دروازهٔ نو (بخارا) : ۷۸،۸۵ ـ ۸۶، ۹۴،۵۳۵
دروازهٔ نوبهار (بخارا) : ۷۶،۷۸،۱۲۸
دروازهٔ نون : ۸۲ـ۸۳
دروازهٔ ورسنین : ۱۲۸ـ۱۲۹
دریای ختای : ۱۸۲
دریای خزر ۱۴۹ ، ۱۶۴ـ۱۶۵ ، ۱۶۸،۱۷۰ ، ۱۷۲، ۱۸۲ ،۲۰۸،۴۳۹
ر٠ خزر
دریای سیاه : ۱۷۲
دریای‌شمال : ۱۸۲
دریای عمان : ۷۵۰
دزاشوب : ۶
دزروئین : ۱۷۵
دستجرد : ۲۸۸
دستگرد : ۲۸۸
دشتك : ۸۹
دشتك (صحرای) : ۱۰۸
دکن : ۸۰۷
دماوند (کوه) : ۴۱۳
دمشق : ۵۷ ، ۸۰،۱۳۱،۲۹۰،۴۹۳، ۵۱۰،۵۱۲،۵۲۳، ۵۸۱،۱۰۹۰، ۱۲۲۴، ۱۲۹۴
دمن : ۱۴۹
دهك : ۴۷۸
دهلی : ۹۶۴
دیتریخ (مطبع) ۸۸۲
دیزج ۱۱۴
دیلمستان : ۳۸۰،۳۸۷
دینور ۴۱۷،۴۲۳،۴۲۹
دیوار اسکندر ۰ ۱۳۶
دیوار بیکند : ۲۵۸ـ۲۵۹
دیوار قیامت : ۱۲۵
دیوارکنـرك ۰ ۹۰
دیوان اوقاف : ۸۹
دیوان خراج : ۹۲
دیوان صاحب برید : ۸۹
دیوان صاحب‌شرط : ۸۹
دیوان عمیدالملك ۸۹
دیوان قضا : ۸۹
دیوان محتسب ۰ ۸۹
دیوان مستوفی : ۸۹
دیوان مشرف : ۸۹
دیوان مملکت خاص : ۸۹
دیوان وزیر ۰ ۸۹
دیوانهای بخارا : ۸۹
دیوان هند : ۸۲۷ـ۸۲۹
دیه بخارا : ۱۰۱

ذ

ذات‌الطواویس : ۹۷-۹۸
ذات‌المطامیر ۱۳۱

ر

راس‌السکر : ۱۳۳،۹۵
راس‌الطاق : ۱۲۸-۱۲۹،۱۳۵
راس‌الکلب : ۴۱۳
راس‌الورغ : ۹۴،۱۳۱۴
رامش : ۱۰۲
رامند : ۱۰۹
رامیتن ۶۳،۷۴-۷۵،۷۷،۱۰۱-۱۰۲،۲۲۴،۲۵۰،۳۵۴
رامین ۷۴،۱۰۱
رامیثنه : ۱۱۱،۲۶۰-۲۶۱
رامیثنیه : ۷۴،۷۸،۱۰۱،۱۱۱، ۲۶۰-۲۶۱
راوس ۱۱۰
راه مغان ر. دروازه
رباح ر. نهر
رباط ربیع ۴۸۰
رباط قراتکین ۴۲۲
ربض اشتیخن . ۱۴۰
ربض بخارا : ۷۶-۷۹،۸۱،۹۱،۹۶،۱۰۳،۱۰۱،۱۱۱،۳۳۲
ربض بیکند . ۹۹
ربض زندنه : ۹۸
ربض سمرقند : ۱۲۶،۱۲۸-۱۲۹
ربض مغکان ۹۹
ربض ورخشه : ۱۷۰
ربنجان : ۱۴۱
ربنجن : ۱۳۴، ۱۴۱، ۳۵۸، ۵۱۴، ۱۱۷۴
ربیخن ۵۱۴
رجفندون : ۱۰۳
رخج ، ۳۷۷ ، ۳۸۱ ۴۰۰، ۴۲۱، ۱۱۱۸
رخد : ۳۷۷ ، ۴۷۹ ، ۴۸۱ ، ۴۸۳
رخنه ر. دروازه
رخود : ۳۷۷
رزم رود : ۳۱۱
رقه ۱۳۱
رندان (کوی) : ۷۳
رودبار قصران : ۴۰۳،۴۶۵ ، ۱۳۱۱
رودك : ۱ - ۵ ، ۸۹۶ ، ۹۰۰، ۹۲۱، ۱۱۳۱
رودك (بخارا) : ۴۶۲ - ۴۶۴،۸۱۸، ۸۲۲ ، ۸۳۱ ، ۸۴۵ ، ۸۵۵ ، ۸۷۳، ۸۸۰
رودك (روبارقصران) ۴۶۵ ، ۱۴۱۱
رودك (سمرقند) : ۴۶۲-۴۶۵ ، ۴۷۷، ۵۲۵ ، ۵۲۹ ، ۵۷۲ - ۵۷۳ ،

٨٠٣، ٨٣١ ـ ٨٣٢ : ٨٥٥، ٨٥٩،
٨٧٣، ٨٨٠، ٩٢٠، ١١١٣ ـ
١١١٤، ١١١٦ ـ ١١١٧، ١١٦٦،
١٣١١
رودك (قزوين) : ١٣١١
رودك (نسف) : ٤٦٣، ٨٠٣ ـ ٨٠٤،
٨١٢، ٨٤٥، ٨٨٠، ١١١٦
روذآور : ١٣١
روستاى اشتيخن ١٤٠
روستاى بخارا : ٧٧، ٩٥ ـ ٩٦،
٢٢٣، ٢٥٠، ٢٥٤، ٢٨٤، ٣٠٧،
٣٥١ ـ ٣٥٢، ٣٥٤، ٣٥٧
روستاى سمرقند : ١٢٦، ١٣٣ ـ ١٣٤،
١٣٦، ١٣٩
روستاى كش: ٢٩٦
روستاى كشانى : ١٤٠
روسيه : ١٠، ٤٩٣، ٥٨٦
روم : ٨٦، ١٥٠ ـ ١٥١، ١٥٣ ـ
١٥٥، ١٥٧ ـ ١٦٢، ١٦٥ ـ ١٦٦، ١٦٨ ـ
١٦٩، ١٧١، ١٧٣، ١٧٧ ـ ١٧٨، ١٨٥ ـ
١٨٧، ٢٠٥ ـ ٢٠٧، ٣٩٣، ٤٩٩ ـ ٥٠٠،
٥٨٦، ٦٩٧ ـ ٦٩٨، ٧٣٢، ٧٨٦، ٩٣٩،
١٢٢٩
رومية الصغرى : ١٧٠ ـ ١٧٢، ١٧٧ ـ ١٧٨،
١٨٤ ـ ١٨٧، ١٩٥، ٢٠٥
رويان : ٣٨١
رى : ١٣١، ٢١٦، ٢٣٣، ٣١٠، ٣١٥،
٣٢٠، ٣٣٤، ٣٣٧، ٣٤٣ ـ ٣٤٤، ٣٤٧،
٣٤٩ ـ ٣٥٠، ٣٦٩ ـ ٣٧٠، ٢٧٣ ـ ٣٧٤،
٣٧٧، ٣٨١، ٣٨٦، ٣٩٩، ٤٠٣، ٤٠٩ ـ
٤١٧، ٤٢٢ ـ ٤٢٤، ٤٢٧ ـ ٤٢٩، ٤٣٥،
٤٨٦، ٥٤٢، ٩٤٩، ١٠٠٢، ١٠٠٩ ـ ١٠١٠
١٠٤٥، ١٢٦٣
ريامين : ٧٤، ١٠١
ريشخن : ٣٥٣
ريكستان : ٦٠، ٨٩، ٩٣، ٩٦، ٩٩،
٢٨٥
ريكستان (ميدان) : ٧٧، ٩٣، ٩٦، ٩٩،
١٢٢
ريكستان (صحرا) ٩٩
ريو ر. دروازه
ريودد : ١٢٨ ـ ١٢٩، ١٣٦، ١٣٩ ر.
دروازه

ز

زابل ٣٩٣
زابلستان : ١١١٨
زرافشان (ايالات) : ١١٣، ١٣٢
زرافشان (رود) : ٦١، ٧٣، ١١٣ ـ ١١٤،
١١٨، ١٣١ ـ ١٣٢، ١٤٨، ١٨٩، ٨٥٧
زرافشان (كوه) ١١٤، ١٣٢
زرمان : ٣٠٣، ٣٠٦، ٣٦٨، ٣٥٠
زرميش : ١٠٢، ١٠٩

زرج : ۱۹۹ ، ۳۸۳
زره : ۴۸۵،۴۹۰
زغاز ر. بهرزغاز
زم : ۲۵۸،۲۶۰-۲۶۱
زمین داور : ۱۱۱۸
زیج ۳۹۳
زنجان ۳۴۹،۴۱۱ر. زنگان
زندان سمرقند ۱۲۸
زندنه ۹۸
زنگان : ۳۶۹،۴۲۹ر.زنجان
زنگدار :۲۰۵

س

ساری : ۳۸۰،۵۴۲،۱۰۶۵
ساریان ۳۲۷،۵۴۲،۱۰۶۵
ساریه ۳۹۹،۴۰۷-۴۰۸،۴۱۱-۴۱۳،
۴۲۹-۴۳۰
ساوری کام ر. بهرساوری کام
سامان (اصفهان) ۳۱۴
سامان (بلخ) ۳۱۴،۳۲۰
سامان (سمرقند) ، ۳۱۳ - ۳۱۴ ،
۳۲۰
سامجن:۱۰۰
سامجن (رود) ۱۰۶
سامجن مادون ۱۰۹
سامجن ماوراء ۱۰۹
سامخاص :۸۰
سامدون ۹۰
ساموکین ۱۸۹
ساودار ۱۲۱ ، ۱۳۶-۱۳۷ ، ۱۴۱-
۱۴۲
ساودار (کوه) : ۱۱۹،۱۳۶-۱۳۷،
۱۴۱
سبیدماشه : ۹۷
سجستان : ۴۹۱،۱۰۱۱ر. سیستان و
سگستان
سد اسکندر : ۶۳۳-۶۳۴
سدوم ۷۹۱۰
سرای امیر خراسان : ۸۵،۸۹،۹۲
سرخس ۳۴۳،۳۴۹،۴۲۶،۵۳۷،۵۵۲،
۹۶۷،۱۱۲۲
سروشنه ۶۶ر. اسروشنه
سسقلان : ۴۸۰
سغد ۵۹ . ۶۶، ۷۰ ، ۷۳ ، ۸۰-
۸۱ ، ۸۶ ، ۹۰ ، ۱۰۴ ، ۱۰۹،
۱۱۱-۱۱۳ ، ۱۱۵ - ۱۱۶ ، ۱۲۴،
۱۲۷ ، ۱۲۹ - ۱۳۱ ، ۱۳۳ -
۱۴۴ ، ۱۴۷ ، ۱۵۲ ، ۱۷۱،۱۸۴-
۱۸۵ ، ۱۹۲ ، ۲۲۹، ۲۳۴،۲۳۶،
۲۴۲ ، ۲۴۷ ، ۲۵۰-۲۵۱ ، ۲۵۸،
۲۶۰ - ۲۶۲ ، ۲۶۷-۲۷۰،۲۷۳ -
۲۷۵ ، ۲۸۱ ، ۲۹۳ ، ۲۹۷ ،

۳۰۲-۳۰٤،۳۵۷،٤۵۱ - ٤۵۲،۱۱۳٦،
۱۱٤۹-۱۱۵۲،۱۱٦٦،۱۱۷٤
سغد (رود) ۷۳ ، ۸۰ - ۸۱ ،
۹٤،۱۰۹،۱۱۰-۱۱۱،۱۱۳،۱۲۷،۱۳۱،
۱۳۳،۱۳۵-۱۳۹،۱۳۱٤
سغدیان ٦۰ ، ۷۳ ، ۱۱۲ - ۱۱۳،
۱٤۳ ، ۱٤۵ - ۱٤۸ ، ۱۵۰-۱۵۲،
۱۷۱،۱۷۵
سفارت انگلستان درطهران ۷۰
سفارت شوروی درطهران : ۱۰۰۸
سفنه ٦۲، ۳۰۸
سفیدرود : ۳۸۰
سفیدموت . ٤٤٦
سقمنین : ٦۳
سکه ختم : ۹٦
سگستان : ۱۱۳،۱۲۷،۱٤۹ - ۱۵۰،
۱۹۷، ۲٤۵ ، ۳۷٦ ر . سجستان و
سیستان
سگسر: ٤۱۳
سلطان‌ویس بابا (کوه): ۱۱٤
سمین : ٦۳
سمران : ۱۲٤،۲۱٤
سمران طرم . ٤۱۵
سمرقند : ۱-۳ ، ۵۷ ، ۵۹ - ٦۱،
٦٦ ، ۷۰ ، ۷۳ - ۷٤ ، ۷٦ ،
۷۸ ، ۹۰ ، ۹٤ - ۹۵، ۹۷-۹۸،
۱۰۷ ، ۱۱۳ - ۱۳۳،۱۳۵-۱٤٤،
۱۵۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۵ - ۱۷٦ ،
۱۸۵ ، ۱۸۹ ، ۱۹۲ ، ۲۰۱ -
۲۰٤ ، ۲۱۲ - ۲۱٦ ، ۲۲۲ ،
۲۲۹ - ۲۳٤ ، ۲۳٦ ، ۲٤۷ ،
۲٦۸ ، ۲۷۰ - ۲۷۱ ، ۲۷٤ -
۲۷۵ ، ۲۷۷ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱ ، ۲۸٦،
۳۰۰ ، ۳۰۲ - ۳۰٤ ، ۳۱۲ ، ۳۱٤،
۳۱۹-۳۲۱ ، ۳۲۳ - ۳۲۷ ، ۳۳۱،
۳۵۲ - ۳۵۸ ، ۳٦۰ ، ۳٦٦-۳٦۷،
۳۷۲ ، ۳۷۷ ، ۳۸۲ ، ۳۸۵ -
۳۸٦ ، ۳۸۸ ، ۳۹۱ ، ۳۹٤ ،
۳۹۸ ، ٤۰۱ ، ٤۰۸ ، ٤۲۰-٤۲۱،
٤۳۸ - ٤٤۰ ، ٤٤۹ ، ٤۵۱ -
٤۵۳ ، ٤٦۲ - ٤٦۵،٤۷۷، ۵۱٤،
۵۲۵-۵۲٦ ، ۵۲۸ - ۵۲۹، ۵۳۱،
۵۳٦ ، ۵٦۲ ، ۵۷۲ - ۵۷۳،۵۷۸،
۸۰۱ ، ۸۳۱ ، ۸٤۵ ، ۸۵۵
۸۵۷ ، ۸۵۹ ، ۸۷۳ ، ۸۸۰
۸۹٤ ، ۹۰۰ ، ۹۰۵ ، ۹۲۰ ،
۱۱۱۳ - ۱۱۱٤ ، ۱۱۱٦-۱۱۱۷،
۱۱٤۹ - ۱۱۵۲ ، ۱۱٦۰ ، ۱۱٦٦،
۱۱۹۰ ، ۱۱۹۸ ، ۱۲۱۹،۱۳۱۲،
۱۳۱٤
سمرکند ۱۱۸ ، ۱۲۲-۱۲۳
سمنان : ٤۱۳ ، ٤۳۰

سنجان ۲۶۵
سمیران ، ۷۸٤
سناواب ، ۱۳٤
صنجاب. ۳۹۸
سحرد ۲۸۸
سنحرده : ۲۹۳
سجرقین : ۱۳٤، ۱۳٦.۱۳۷
سند ۲۰۲،۳٦۸،۳۹۳
سند (ایالت) : ۱۰۲ ، ۱۵٦،۱٦۱-
۱٦۲ ، ۱٦۸ - ۱٦۹،۲۰۲ ،۳٦۸،
۳۹۳
سند (رود) ۱٦٤ ، ۱٦۸ - ۱٦۹،
۱۹٤
سنگزار (رود) ۱۱٤ ، ۱۳۲
سنگسر ٤۱۳
سوبج ۲۹۷
سوخشین ر۰دروازهٔ سوخشین
سورا : ۱۳۱
سورا (آب) ۱۳۱
سوریه ۰ ۱۹۵،۲۰۵،۳۱۲
سوغد ۱٤۳
سوغود ۱٤٤
سوئد ٤۳۹
سویقه ر۰یل سویقه
سهلان ، ۵٤۲
سیام : ۲۹٤،۲۹۷
سیام (کوه) ۵٤۲ ، ۹۹۵،۱۰۱٤
سیام (ماه) . ۹۹۵
سیری : ٤۲۹
سیحون ۱٤۳ ، ۱۵۱-۱۵۲،۱۵۵،
۱۵۸،۲۰۳-۲۰٤،۲۰۸ ر۰سیر دریا
سیرجان ٤۲۵
سیر دریا ، ۱۱۳-۱۱٤،۱۳۲ ، ۱٤۳
ر۰ سیحون
سیستان ۳٦-۳۸ ، ۱۱۳ ، ۱۹۹،
۳۱۱ ، ۳۳٤ ، ۳۷۵ ، ۳۷۷ -
۳۷۸ ، ۳۸۱ - ۳۸۵ ، ۳۹٤-۳۹٦،
٤۰۰ ، ٤۰۲ - ٤۰٤ ، ٤۲۵، ٤٦۰،
٤۷۱ ، ٤۷۳ ، ٤۷۸ - ٤۸٤ :
٤۸٦ ، ٤۸۸ - ٤۸۹ ، ۵۰۸ ،
۵٦۲ ، ۷۸۵ ۸۰٦ ، ۹۵۷-۹۵۸،
۱۱۱۸، ۱۲٦۰ ، ۱۲٦٦ ، ۱۲۷۲،
۱۲۹۷ - ۱۲۹۸ ، ۱۳۰۹، ۱۳۱۲
ر۰ سجستان وسگستان
سیکت : ۱۰۹
سیکث ۱۰۹
سیمتن ٤٤۵
سینا ر۰طورسینا
سیوج ۳۰۸

ش

شارستان ۲۴۸
شارستان افشنه : ۱۰۱
شارستان بلخ : ۳۶۴
شارستان‌روئین : ۲۴۸،۷۰ر۰ شهرستان روئین
شاش : ۱۳۵،۹۸، ۱۷۶، ۲۶۹-۲۷۱، ۲۸۱، ۳۱۹، ۳۵۶، ۴۰۸، ۱۱۴۹
شام : ۸۶، ۱۹۵، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۵، ۳۹۳، ۴۰۳، ۴۴۸، ۶۹۷، ۷۵۴، ۷۶۸
شانجش : ۱۰۹
شاوغر : ۱۱۶۲
شاه جهان آباد : ۲۳
شرغ : ۶۳، ۱۰۶-۱۰۷
شرغ (رود) : ۱۰۶
شرکت آسیائی بنگاله : ۳۳
شرکت نفت ایران و انکلیس : ۷
شروان : ۱۰۶۷
شلجی : ۶۶
شمرکنث : ۱۲۴
شمرکند : ۱۲۴
شمس‌آباد : ۵۳۵
شوش : ۱۳۱، ۱۶۴
شوشتر : ۱۲۰۸
شومان : ۲۵۵-۲۵۷، ۲۶۶
شهربازارکانان : ۷۵، ۲۵۸
شهرستان اشتیخن : ۱۴۰
شهرستان بخارا : ۷۷-۷۸، ۸۲، ۸۴ - ۸۶، ۹۲، ۲۵۴-۲۵۵
شهرستان روئین : ۱۰۰ ر۰ شارستان روئین
شهرستان سمرقند : ۱۲۸-۱۲۹، ۱۳۱
شیراز : ۲۳، ۴۹، ۹۲۵

ص و ض

صرافان ر۰ بازار صرافان
صغد : ۲۴۷
صفاهان : ۱۰۱۱ ر۰ اصفهان
صفین : ۲۲۵
صنعا ۰ ۱۲۷، ۱۲۹
صین . ۱۲۴
ضیاع علیا خنبون : ۲۷۹

ط

طاحونه ر۰ نهرطاحونه
طارم : ۷۸۴
طارقان : ۱۸۲ . ۲۵۶، ۲۶۳-۲۶۴، ۲۶۶

طدران ۱۳۰۴
طبرستان ۳۴۷ـ۳۵۰، ۳۶۹ـ۳۷۱، ۳۷۵ ، ۳۷۹ـ۳۸۱ ، ۳۸۴، ۳۸۶ـ ۳۸۷ ، ۳۹۱ ، ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۱۰ـ ۴۱۴ ، ۴۱۶ـ۴۱۸ ، ۴۲۶ـ ۴۲۸، ۱۳۰۲ـ۱۳۰۳
طحا : ۵۱۸
طحاران : ۵۱۸
طخارستان ۵۹، ۱۷۳ ، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۶ ـ ۲۰۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۸ ، ۲۵۵ ، ۲۶۳ ـ ۲۶۴ ، ۳۲۹ ، ۴۲۱، ۵۱۸
طرابوزان ، ۱۸۶
طراز ۶۲ ، ۶۶ ، ۳۶۰ ، ۴۰۸، ۴۹۵ ، ۵۴۲ ، ۶۸۵ ـ ۶۸۷ ، ۶۸۹ ، ۶۹۹ ، ۷۳۱، ۹۳۴، ۹۴۹، ۱۰۰۲، ۱۰۴۰
طرم ۴۱۵
طنجه : ۵۴۲، ۱۰۰۸ـ۱۰۱۰
طواویس ۹۷ـ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۱ ، ۲۷۷، ۳۵۶، ۳۵۸
طوایسه ۹۷
طورسینا : ۱۲۸۸
طوس : ۳۰۳، ۳۲۴، ۶۰۴، ۱۴۱، ۴۴، ۱۳۰۴، ۱۳۰۶
طهران : ۴، ۶ـ۸، ۱۱ـ۱۲، ۱۴، ۲۲ — ۲۳ ، ۲۵ـ۲۷ ، ۲۹ ـ ۳۱، ۳۳ ـ ۳۴ ، ۳۷ـ۳۸ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۴۷ ـ ۴۹ ، ۵۱ ـ ۵۲ ، ۵۸ ، ۷۴، ۱۴۳، ۱۷۳ ، ۲۸۷ ـ ۲۸۹ ، ۲۹۲، ۳۹۱، ۴۰۳ ، ۴۵۷ ، ۴۶۰ ـ ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۵ ، ۴۷۱ ـ ۴۷۲ ، ۴۷۸ ، ۴۹۲ ، ۴۹۵ ، ۵۰۵ ، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۵ ، ۵۱۷، ۵۲۵ ، ۵۳۰ — ۵۳۱، ۵۳۸ ، ۵۴۵ ، ۵۵۰، ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۶۳ ، ۵۶۵ ، ۵۶۷، ۵۷۰ـ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۷۸ ـ ۵۸۰ ، ۵۸۵، ۵۹۳ـ ۵۹۴ ، ۶۳۵ ـ ۶۳۶ ، ۶۵۹ ، ۷۷۶ ـ ۷۷۷ ، ۷۸۲ ، ۷۹۰، ۷۹۵، ۹۱۸، ۹۲۵ ، ۹۲۸ ، ۹۳۱ — ۹۴۷ ، ۹۵۰ـ۹۵۱ ، ۹۵۳، ۹۵۶ ، ۹۶۳ ـ ۹۶۴ ، ۹۷۲، ۹۸۴، ۱۰۱۸، ۱۰۳۵ ، ۱۰۴۷ ، ۱۰۵۶ ، ۱۰۷۶، ۱۱۲۹ ، ۱۱۳۲ ۱۱۳۹ ، ۱۱۴۶، ۱۱۶۹ ، ۱۱۷۳ ، ۱۱۷۵، ۱۲۲۱ ، ۱۲۲۵ ، ۱۲۲۷ ، ۱۲۴۲ ، ۱۲۵۴، ۱۲۶۰ ، ۱۲۶۵ ، ۱۲۷۵ ـ ۱۲۷۷، ۱۲۹۳ ، ۱۲۹۸ ، ۱۳۰۸، ۱۳۱۰، ۱۳۱۲ـ۱۳۱۴

ع

عبادت‌خانه : ۴۳۲
عدن : ۶۹۹
عراق ۹۸،۱۲۴ ـ ۱۲۵،۱۳۱،۱۳۹، ۱۹۶ ، ۲۰۲ ، ۲۰۵ ، ۲۱۸ ، ۲۲۶ ، ۲۷۱ ، ۳۱۲ ، ۳۹۳ ، ۴۰۳ ، ۴۳۶ ، ۴۳۹ ، ۴۴۲ — ۴۴۳ ، ۴۴۸ ـ ۴۵۰ ، ۵۲۶ ، ۶۸۷ ، ۷۷۸ ، ۱۱۳۱ ، ۱۱۵۱ ، ۱۱۵۷،۱۲۰۸،۱۳۰۵
عراق عرب ۱۲۰۸
عربستان : ۱۲۵ ، ۲۰۵ ـ ۲۰۶ ، ۲۱۰
عروان ۱۰۹۰
علی‌آباد (بلخ) : ۳۶۴
علیا خنبون ر٠ضیاع علیاخنبون
علکس ۸۰۷
عمان : ۱۰۰۹ـ۱۰۱۰
عمان (بحرودریا) : ۷۳۸ ، ۷۵۰

غ

غازان : ۳۶
غجدوان : ۲۹۸
غرجستان ۰ ۴۲۰ ، ۹۹۸ ، ۱۰۶۵
غزنه ۰ ۴۰۰ر٠غزنین
غزنین ۳۳۴ ، ۴۰۰، ۵۴۳،۶۲۰، ۱۱۸۸ ، ۱۳۰۶ ر٠غزنه
غشج ر٠دروازهٔ غشج
غلوه : ۱۰۷
غوبار : ۱۳۳ـ۱۳۴
غوره ۵۲۶

ف

فاخره : ۷۵،۲۱۴ـ۲۱۵
فاراب : ۱۱۱ ، ۲۸۱
فارس: ۹۸،۲۲۷ـ۲۲۸ ـ ۲۳۹، ۲۴۵، ۳۸۲ ، ۳۹۱ ، ۴۰۳ ، ۴۲۳ ، ۴۷۸ر٠خلیج فارس
فارياب : ۲۶۱ ، ۲۶۳ — ۲۶۴ ، ۲۶۷
فائق : ۲۸۸،۲۹۲
فرات : ۱۳۱،۱۲۸۶
فرانة : ۱۱۰
فـراسه : ۵۸۶
فراورسفلی : ۱۰۹ ۱۱۱
فراورعلیا ۱۰۹ ، ۱۱۱
فراوه ۱۰۱۰
فراویز علیا : ۸۴
فراه : ۴۸۲
فرب : ۶۳ ،۱۰۴، ۳۵۸،۳۶۱
فربر ۰ ۸۰، ۱۰۰ ، ۱۰۴ـ۱۰۵ ،

۳۲۹ ، ۳۵۶، ۳۵۸ ، ۳۶۱ ، ۳۷۹ ،
۳۸۴، ۳۸۶، ۴۴۸
فرخار : ۶۴۶ ، ۶۷۴، ۶۷۸، ۷۰۷،
۱۱۶۷، ۱۲۹۴
فرخشه ۱۱۰
فرخشی . ۶۳، ۳۰۷، ۴۵۰
فرغانه : ۶۰ ، ۶۶ ، ۸۶ ، ۹۸ ،
۱۱۳ ، ۱۲۳ ، ۱۷۳ ، ۱۷۶ ،
۱۹۰ ، ۲۰۱ ـ ۲۰۲ ، ۲۵۶ ،
۲۶۰ ، ۲۶۵ ، ۲۶۹ ـ ۲۷۴ ،
۲۷۶ ، ۲۷۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱ ،
۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۳۲۹ ، ۳۵۰ ،
۳۵۲ ، ۳۵۶ ، ۳۵۸ ، ۳۶۴ ،
۳۸۲ ، ۴۰۱ ، ۴۰۸ـ۴۰۹، ۹۹۹ ،
۱۱۵۹، ۱۲۳۱
فرغید ۱۰۸
فریاب : ۳۶۴
فریدن : ۲۸۷ — ۲۸۸
فریدین ۲۸۷ـ ۲۸۸
فشدیزه (نهر) : ۹۵
فشون ۹۴
فعرسین : ۱۰۹
فلاس : ۳۸۰
فلسطین ۲۰۵
فلورانس : ۹۰۷
فنجانی (آب) : ۱۳۱
فندین : ۲۸۸
فنك . ۱۲۹
فوشنج : ۱۱۱۸
فیزون (رود) . ۱۵۰
فیل : ۲۶۸

ق

قادسیه ۲۱۱
قارن (کوه) : ۴۰۹
قاران ۸۹۹ ر. غازان
قاسمیه: ۲۱۴
قاف (کوه) : ۱۰۴۲، ۱۲۰۱
قاهره ۱۱۵۱ ، ۱۲۲۳ — ۱۲۲۴،
۱۳۱۰
قبله ۴۴۳ — ۴۴۵، ۱۰۴۵، ۱۲۰۰
قراگول : ۱۰۰، ۱۳۲
قرر : ۳۷۹
قرش : ۴۶۳
قرقوب ۱۲۰۸
قرماسین ۱۳۱
قزلقوم ۱۱۴ — ۱۱۵
قزوین ۱۳۱، ۳۴۹، ۳۶۹، ۴۱۱ـ۴۱۷،
۴۲۹، ۱۳۱۱
قسطنطنیه ۱۷۲، ۱۸۵ — ۱۸۶
قصر ابن هشام الکنانی : ۷۹

قصرالربیع : ۲۷۴
قصران : ۴۰۳ ۴٦۵ ، ۱۳۱۱
قصراوس ۲۳۳
قصرپادشاهی بخارا : ۷۹
قصر جلال دیزه ۹٦
قصر رباح : ۹٦
قصر یعقوبی ۴۷۸،۴۸۲
قفسادره : ۸۵
قفقاز : ۱۷۲
قفقاز (کوه) : ۱۴۵
قفقاز (هندوستان) : ۱٦۴
قلزم : ۷۵٦
قلعهٔ الموت ۴۱۳،۴۱٦
قلعهٔ باب‌الابواب : ۳۳
قلعهٔ بخارا ۳۴۴
قلعهٔ کورشته : ۱۱۳
قم: ۴۱۱-۴۱۲،۴۱۷،۴۲۹،۷۹۱،۱۱۳۰
قنوج : ٦۵۷
قوچان : ۱۵۰
قوقه : ۴۹۰
قهندز ر. کهندز
قهندز بخارا . ۷۷،۳۹۷
قیروان : ٦۴۴،٦۵۷

ک

کابل ۱۸۴،۲۹۳
کابلستان : ۱۷۳
کاخ اخشید ۱۳٦
کاخ پادشاهان بخارا : ۸۹
کاخ داغوانی ۱۰٦۰
کاخشتوان ۱۰۹
کارش : ۸۱۲
کارك علویان : ۹۴،۵۳۵
کاریك علویان ۲۷۹
کازرون ۲۳
کاره ۲۹۵
کاشان : ۵٦،۲۷۱،۴۱۷
کاشغر . ۱۲۳،۱٦۷ ۱۸۳،۲۰۲ ۲۷۱-۲۷۲،۲۹۴،۴۰۹
کانپور . ۲۲،۴۱،۷۴،۴۷۲
کاتن ۲۰۲
کاك :۱۸۹
کاك‌کیو ۲۰۱
کاویانی (مطبعهٔ) : ۲۹
کبود نجکت . ۱۱٦
کبودنجکث : ۱۳۸-۱۳۹
کتهاك : ۵۰۷ ر. کوبن هاون
کت : ٦۲
کتابخانهٔ اعتمادالدوله دراگره : ۹۳۱
کتابخانهٔ اوده . ۸۲۵
کتابخانهٔ بادلین : ۸۲۷ ، ۸۲۹،۸۸۱، ۹۴۵

کتابخانهٔ ترقی : ۸
کتابخانهٔ حاج حسین‌آقا ملك : ۲۷، ۲۹، ۴۷ — ۴۸
کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج : ۱۲۸ ، ۱۳۱۱
کتابخانهٔ دانشگاه لیدن : ۱۳۱۳
کتابخانهٔ رضا قلی‌خان هدایت ۰ ۹۲۴
کتابخانهٔ سامانیان دربخارا : ۴۵۴
کتابخانهٔ سلطانی برلین : ۴۲-۴۴ ، ۵۳-۵۴
کتابخانهٔ طهران : ۵۴۵، ۷۹۵، ۹۷۲ ، ۱۳۱۲
کتابخانهٔ کاوه : ۶۳۵، ۷۸۳
کتابخانهٔ کمبریج : ۸۹۲
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران : ۱۱۲۱
کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار : ۹۲۵، ۱۱۲۰- ۱۱۲۱
کتابخانهٔ مدرسهٔ علوم سیاسی طهران : ۳۱، ۵۲، ۵۵۹، ۶۴۹
کتابخانهٔ مدرسهٔ ناصری ۰ ۵۸
کتابخانهٔ مرحوم میرزا محمد خان لشکری : ۷۹۰
کتابخانهٔ ملی . ۱۰۷۵
کتابخانهٔ ملی پاریس ۰ ۵۰۲ ، ۹۶۸ ، ۱۱۲۳
کتابخانهٔ موزهٔ بریطانیا : ۴۰-۴۱
کتابخانهٔ موقوفهٔ مدرسهٔ ناصری : ۴۷۱
کتابخانهٔ واتیکان : ۱۴
کخارا : ۹۴
کدن : ۱۱۶۴
کدوخ ۰ ۱۰۵۴
کرانایات : ۱۴۹
کرج ۰ ۴۱۲، ۴۲۹
کردر : ۲۷۷
کردستان : ۹۵۲
کرز : ۲۶۵
کرکوی : ۴۹۰
کرمان : ۹۸، ۳۲۲ ، ۳۳۴ ، ۳۶۹، ۳۹۱ ، ۴۰۱ ، ۴۲۱ ، ۴۲۳ — ۴۲۵، ۴۸۳، ۴۸۶، ۵۱۶ — ۵۱۷، ۵۹۷ ، ۸۰۱
کرمانیای سرد : ۱۴۹
کرمانیای گرم : ۱۴۹
کرمینه : ۶۷، ۱۰۴، ۲۷۷
کرمینیه : ۱۰۴، ۱۳۴، ۱۴۱، ۲۷۷، ۳۵۲، ۳۵۷ — ۳۵۸
کش : ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۵۶ ، ۱۷۳، ۱۷۶، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۵۱، ۲۶۱ ، ۲۶۶-۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۹۳ — ۲۹۴، ۲۹۶ — ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۳۵، ۴۸۳
کشان : ۱۴۰، ۱۵۶
کشانی : ۱۴۰ — ۱۴۱، ۱۵۶

کشانیه : ۱۱۶ ، ۱۴۰ـ۱۴۱، ۱۵۶ ،
۴۵۲

کشفغن : ۱۰۹

کشماهن : ۲۷۱

کشمر : ۶۷۹

کشمه . ۱۴۹

کشمیر ۱۵۶، ۱۸۳، ۶۳۵، ۶۷۹، ۸۴۰،
۸۶۷

کشنه : ۱۱۰ ر ، نهر کشنه

کعبه : ۴۵۳، ۱۰۴۵

کفتان ۲۵۶

کلاباد . ۹۴ ر ، دروازهٔ کلاباد

کلکته . ۲۴، ۴۴، ۵۱، ۳۹۱، ۴۹۲ـ۴۹۵،
۵۰۰، ۵۱۵، ۸۲۹ — ۸۳۰، ۸۴۶، ۸۴۹،
۹۵۵ـ۹۵۶، ۱۲۶۵، ۱۲۷۶

کلیسیا . ۱۰۴۵

کلیسیای بخارا ۲۵۵

کلیسیای ترسایان بخارا : ۸۳

کلیسیای طراز : ۳۶۰

کلیسیای طرس : ۲۰۳

کمبریج : ۵۲۹، ۸۹۲، ۹۱۰، ۱۱۲۸،
۱۳۱۱

کمرجه ۲۷۶

کنپرك ر ، دیوار کنپرك

کنجوان : ۴۸۶

کندز ۷۷

کنشت ۱۱۹۵، ۱۲۷۷

کنگاور : ۴۱۷

کوبن‌هاون ۲۸۶ ر ، کپن‌هاك

کوثر (آب) : ۱۲۸۱

کور سمرقند : ۱۳۹ـ۱۴۱

کورشته : ۱۱۳

کورکان : ۱۷۶ ر ، گوزگانان

کوشان ۱۵۶

کوشك اسمعیل ۳۴۴

کوشك بجار خداة : ۲۸۵

کوشك خشتوان ۳۰۶

کوشك عمر ۳۰۶

کوشك فضیل ۲۹۸

کوشك ماحك ر ، ماخك

کوشك مغان ۸۲

کوشك یعقوبی (سیستان) : ۴۷۸

کوفه : ۲۳۶، ۲۸۷ـ۲۹۰

کوکور : ۱۷۸

کول اسکندر ۱۳۲

کول نمك ۱۱۴ـ۱۱۵

کومش ۲۱۶، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۶۹، ۳۹۹،
۴۲۴

کوه خوران ۹۴

کوه دماوند ۴۱۳

کوه سام : ۲۹۷

کوهستان اشل . ۲۴۷
کوه سیام : ۲۹۴، ۵۴۲
کوه قارن : ۴۰۹
کومك : ۱۱۹، ۱۲۸-۱۲۹، ۱۳۲
کومك (رود) : ۱۳۲
کوی بکار (بخارا) ۳۹۲
کوی دهقانان (بخارا) ۴۴۴
کوی رندان (بخارا) ۸۳، ۲۵۵
کوی علاء : ۸۴، ۳۵۴
کوی کاخ (بخارا) ۸۳، ۲۵۵
کوی مغان (بخارا) ۴۴۴
کوی وزیر بن ایوب بن حسان (بخارا) ۸۳، ۲۵۵
کوشی‌چو : ۱۶۷
کوشی شوالك ، ۱۵۶
کهندز . ۳۹۸، ۴۱۸-۴۱۹
کهندز اسکجکث : ۱۰۵
کهندز اشتینخن : ۱۴۰
کهندز بخارا ۷۷-۸۱، ۸۵ — ۸۹، ۹۲-۹۳، ۹۶ — ۹۷، ۱۰۸، ۳۹۸، ۴۱۸-۴۱۹
کهندز برکد ۱۰۷
کهندز خجاده : ۹۹
کهندز رامیتن : ۱۰۱
کهندز زندنه : ۹۸
کهندز سمرقند : ۱۲۷-۱۲۹، ۱۳۱
کهندز شرغ : ۱۰۶
کهندز مرو ۱۱۸۰
کهندز وخسون ۱۰۳
کهندز ورخشه : ۱۰۲
کهندز وردانه ۱۰۷

گ

گامی (خلیج) ۱۵۳
گبی : ۱۸۲، ۱۸۵
گتنگن : ۸۸۲ ر. گوتین‌گن
گچان ۱۵۰
گردون‌کشان بخارا (محلة) : ۳۹۱
گرگان ۳۴۳ — ۳۴۴ ، ۳۴۷ — ۳۵۰ ، ۳۶۸ - ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۸۶ ، ۳۹۱-۳۹۲، ۳۹۶، ۳۹۸-۴۰۰، ۴۰۴، ۴۰۸-۴۱۰ — ۴۱۲ ، ۴۱۷-۴۱۹ ، ۴۲۱- ۴۲۷ ، ۴۲۹-۴۳۰ ، ۱۰۹۳، ۱۱۲۲، ۱۲۶۳
گرینویچ : ۱۲۲
گرین : ۱۵۰
گزگان ۱۵۰
گنجان : ۴۸۶
گنج بادآورد : ۷۲۶
گنج شایگان : ۶۳۹
گنجه : ۷۷۹، ۷۸۴، ۹۳۸، ۱۲۹۷
گك : ۱۵۲، ۱۶۴
گوتین‌گن : ۴۶، ۷۹۷، ۸۲۵، ۸۸۲، ۸۸۵،

۸۹۷، ۹۰۵ - ۹۰۷، ۹۰۹، ۹۱۰ - ۹۱۲، ۹۱۴،
۹۲۲ ر. گتتکن
گورخانهٔ نوکنده : ۳۷۶
گورستان بزرك : ۳۶۸، ۵۳۸
گوزگان : ۱۵۰، ۱۷۶، ۳۱۳
گوزکانان : ۳۶۱، ۴۲۱
گوزن بزرك : ۳۶۸، ۵۳۸
گیب (اوقاف) : ۱۲ - ۱۳، ۵۸،
۷۶، ۲۹۹، ۴۴۶ - ۴۴۷، ۴۶۰،
۴۹۹، ۵۰۱، ۵۱۰، ۵۱۸، ۵۲۶، ۵۴۲،
۷۷۹، ۷۹۲، ۸۰۱ - ۸۰۲، ۸۰۸، ۹۰،
۹۱۱، ۹۲۰—۹۲۱، ۹۲۳، ۹۶۴،
۱۱۲۴ - ۱۱۲۵، ۱۱۳۰، ۱۱۳۵، ۱۱۷۴،
۱۲۶۸، ۱۳۰۲
گیلان : ۲۱۱، ۳۷۰ - ۳۷۱، ۷۱۷،
۷۷۸

ل

لاسجرد : ۵۰۰
لاهور : ۵۸، ۱۵۸
لایپزیخ و لایپزیك : ۵۸، ۴۴۰،
۴۷۴، ۵۱۰، ۸۶۳، ۸۸۵،
۹۱۰، ۹۲۱، ۱۱۴۹، ۱۲۶۱،
۱۳۱۰
لبان : ۶۶
لکنهو : ۱۱، ۲۹۵، ۹۸۴، ۱۱۱۲
لبنان ۱۰۴۱
لندن : ۴۰۷، ۱۲۲، ۴۵۴، ۴۵۹، ۴۸۷،
۴۹۹، ۵۲۳، ۸۵۵ - ۸۵۶،
۸۸۹، ۹۰۵، ۹۱۶، ۱۱۲۷ - ۱۱۲۸،
۱۳۱۰
لنینگراد : ۸
لویانك . ۲۰۲
لهستان : ۵۸۶
لیدن : ۱۳، ۵۰۷ - ۵۰۸، ۴۵۹، ۴۶۱ - ۴۶۳،
۴۷۱ - ۴۷۳، ۱۱۴۹، ۱۳۱۳

م

ماخ : ۲۸۵ ر. مسجد ماخ
ماخان ۲۸۸
ماخك (کوشك) بخارا : ۷۳
ماخوان : ۲۸۸
مالا . ۱۴۹
مادر شهرها ۱۵۰
ماربورك : ۳۱۴
مازندران : ۳۴۴، ۵۲۸، ۸۰۶ - ۸۰۷،
۸۸۸، ۱۰۶۵
ماسبذان : ۱۳۱
ماستر ر. تل ماستر
ماسف : ۱۳۵ ر. مصف
ماصف : ۶۱ ر. ماسف
مالگوزار (کوه) : ۱۱۴

مالن ۵۲۷
ماوانه : ۲۹۲
ماوراءالنهر ۱۶ ، ۲۰ - ۲۱، ۵۹ - ۶۰ ، ۶۴ - ۶۸ ، ۷۰ ، ۷۳ ، ۷۸ - ۷۹ ، ۹۷ ۱۱۲ ، ۱۱۵ ، ۱۱۷ - ۱۱۸ ۱۲۰ - ۱۲۱ ، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۷۵ - ۱۷۷ ، ۱۸۵ ، ۱۹۴ ، ۲۰۱ - ۲۰۴ ، ۲۰۷ ، ۲۱۱ - ۲۱۲ ۲۱۵ - ۲۱۶ ، ۲۲۱ - ۲۲۲ ، ۲۲۵ ، ۲۳۲، ۲۳۷ - ۲۳۸ ، ۲۴۱ ۲۴۴ - ۲۴۵، ۲۴۷ - ۲۴۸ ، ۲۵۲ ، ۲۵۵ ۲۶۸، ۲۷۲ - ۲۷۵، ۲۷۷ - ۲۷۸ ، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۳ ، ۲۹۷ ، ۳۰۳ ۳۰۸ - ۳۱۳، ۳۱۹ ، ۳۲۴ - ۳۲۵ ، ۳۲۹ ، ۳۵۰، ۳۵۳ ، ۳۵۸ - ۳۶۲ ، ۳۶۸ - ۳۶۹، ۳۸۵ ، ۳۹۱ ، ۴۳۹ ، ۴۴۹ ، ۴۵۳، ۴۵۵ - ۴۵۶ ، ۴۶۲ ، ۴۷۲، ۵۰۰، ۵۸۳ ، ۶۲۶ ۷۸۲ ۸۱۲ ، ۸۳۱ ، ۸۳۳ ، ۸۴۷ ، ۸۵۷ - ۸۵۸ ، ۸۷۳، ۸۸۰ ، ۸۹۶ ۹۱۹ ۹۵۱ ، ۹۶۷ ، ۱۱۰۰ ، ۱۱۶۰ ۱۱۶۲ ، ۱۱۶۶ ، ۱۱۷۸ ، ۱۲۲۹ ، ۱۳۰۵
مایمرغ ۹۶ ۱۱۶ ۱۳۴ ، ۱۳۶ - ۱۳۷
مجلس شورای ملی ایران . ۱۱۲۱
محترقه : ۲۶۷
محفوطه ۲۱۳
محلهٔ باب کس (سمرقند) : ۴۵۳
محلهٔ درمیدان (بخارا) : ۴۴۶
محلهٔ دروازهٔ حقره (بخارا) : ۴۴۲
محلهٔ دروازهٔ سمرقند (بخارا) ۳۹۲
محلهٔ دروازهٔ کس (سمرقند): ۴۵۳
محلهٔ گردون کشان (بخارا) : ۳۹۱
مداین : ۱۳۱
مدرسة السنة شرقیة مسکو ۸
مدرسهٔ سپهسالار طهران ۹۲۵، ۹۵۰ ، ۱۱۲۰ - ۱۱۲۱
مدرسهٔ علوم سیاسی طهران ۳۱، ۵۲، ۵۵۹ ، ۶۴۹
مدرسهٔ علیگر ۸۰۷
مدرسهٔ فارجك (بخارا) ۳۹۲
مدرسهٔ ناصری : ۵۸ ، ۴۷۱ ، ۵۱۱
مدینة التجار ۷۵ ، ۲۵۸
مدینة الصفریه : ۷۵
مدینه لمحفوطه : ۲۱۳
مدینه ۲۲۷ ، ۲۳۲ ، ۲۳۶ ، ۴۳۶
مذیا مجکث ۱۰۴
مراءه ۷۸۴
مراکش ۱۰۱۰
مراگابی ۱۹۷
مردقشه ر. دروازهٔ مردقشه
مرد کشان ر. دروازهٔ مردکشان
مرزبان : ۱۳۹

مرژیان : ۱۷۵،۱۴۳
مرغاب (رود) ۱۹۶
مرغ‌سپید : ۵۲۶
مرکند ۱۱۳،۷۳ — ۱۱۴،۱۴۵ — ۱۴۹
مرکوند : ۱۱۳
مرمج : ۳۹۵
مرنج : ۶۴۲،۶۴۴
مرو : ۶۶ ، ۷۰ ، ۹۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴ ، ۱۴۳ ، ۱۵۰ ، ۱۷۵،۱۹۶، ۲۰۳ ، ۲۱۷ ، ۲۳۱-۲۳۲، ۲۳۶- ۲۳۷ ، ۲۳۹ — ۲۴۱ ، ۲۴۷،۲۵۲، ۲۵۵ - ۲۵۶ ، ۲۵۸-۲۶۲ ، ۲۶۵، ۲۶۷-۲۷۱ ، ۲۸۱ ، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۲-۲۹۳ ، ۲۹۵-۲۹۶ ، ۳۰۲- ۳۰۳ ، ۳۱۸ ، ۳۲۰ ، ۳۳۲،۳۴۹، ۳۵۵ ، ۳۹۴ - ۳۹۷،۴۰۳-۴۰۵ ، ۴۲۰ ، ۴۶۵ ، ۵۰۰ ، ۵۱۸-۵۱۹، ۵۳۰ - ۵۳۱ ، ۷۰۹ ، ۸۰۱،۸۲۱، ۸۴۷ ، ۸۵۷ ، ۸۹۸ ، ۱۱۲۲ ، ۱۱۶۴ ، ۱۱۵۱ ، ۱۱۵۷-۱۱۵۹ ، ۱۱۷۹-۱۱۸۱،۱۱۸۸،۱۱۹۸،۱۲۱۷، ۱۳۰۹ ر، مرو شاهجان
مرو (ایالت) : ۱۵۰
مروالرود : ۱۵۰،۳۳۹ ر، مرورود
مرورود : ۲۵۸،۲۶۳،۳۳۹،۴۰۵ ر، مروالرود
مروشاهجان : ۲۴۶،۳۰۰،۳۹۵،۸۳۹،۸۶۴ ر، مرو
مسجدآدینهٔ بخارا : ۷۸،۲۵۴
مسجداحید : ۹۵
مسجد بنی حنظله (بخارا) ۸۳،۲۵۵
مسجد بنی‌سعد : ۸۴
مسجد جامع افشنه ۱۰۱
مسجد جامع بخارا ۷۶ ، ۷۸ ، ۸۰ — ۸۱ ، ۸۶ ، ۹۱ — ۹۳ ، ۱۰۸، ۲۵۴
مسجد جامع بیکند . ۹۹-۱۰۰
مسجد جامع خجاده : ۹۹
مسجد جامع رندنه ۹۸
مسجد جامع سمرقند : ۱۲۷-۱۲۸
مسجد جامع طراز : ۳۶۰
مسجد جامع طواویس : ۹۷
مسجد جامع فربر : ۱۰۵
مسجدجامع کرمینیه : ۱۰۴
مسجد جامع کهندز بخارا: ۹۲
مسجد جامع مغکان : ۹۹
مسجد جامع نور : ۱۰۵
مسجد جامع ورخشه ۱۰۲-۱۰۳
مسجد سپهسالار طهران ۹۲۵
مسجد سغد : ۲۷۰
مسجد عارض : ۹۵

مسجد قریشیان : ۸٦
مسجدماج،۷۹
مسجدماخ (بخارا) : ۸۷، ۳۹۲،۵٦۰،
مسجد محمدبن واسع (افشنه) : ۱۰۱
مسجد مغاك (بخارا) : ۲۸٥
مسکو : ۸،۱۰،۲۲-۳۳،۸۹۹
مصر : ۵۰ ، ۵۷-۵۸ ، ۸٦،۱٤٦ ،
۱۹۵ ، ۳۱۲ ، ۳۸۲ ، ۳۸٦ ،
۳۹۳ ، ٤۰۵ ، ٤٤۸ ، ٤٥٤ —
٤٥٥ ، ٤٦۱ ، ٤٦۳ ، ٤۹۸ ،
٥۰۰ ، ٥۱۰ ، ٥۱٤ ، ٥۱۸،٥٤۲،
٦۸٦ ، ۷۱۷ ، ۷۷۹،۹۹۷،۱۰۰۷،
۱۳۱۰-۱۳۱۱
مصر صعید : ٥۱۸
مطبع حیدری : ۷٤،۱۱۳۸
مطبع دیتریخ : ۸۸۲
مطبع شاهجهانی : ۹۸۹
مطبعهٔ ایرانشهر : ٤۷٥
مطبعهٔ نولکشور : ٤۱، ۹۸٤
معبدالخبل : ۹۳
معبد ایران : ۱۹۸
مغاك ر.مسجد
مغان : ۷۸۷،۹۳٦ر.موغان
مغان (کوشك) : ۸۲
مغکان : ۹۹
مقبرهٔ اسمعیلیه : ٤٤٦
مقبرهٔ خواجهٔ پارهدوز : ٤٤۷
مکه : ۲۷۸ ، ۲۸۹ — ۲۹۰ ، ٤۳٦-
٤۳۷
مماستین : ٦۳
موزهٔ آسیائی لنینگراد : ۸
موزهٔ بریطانیا : ٤۰-٤۱،٤٥۹-٤٦۰،
۸۹٥،۹۲٤-۹۲٦،۹۲۸،۹۳۰-۹۳۱ ،
۹٤۸-۹٤۹،۹٥۱،۹٥۲،۹٥٥،۱۱۲۷-
۱۱۲۸،۱۳۱۳
موصل : ۲۹۰،٤۲۲
موغان : ۷۰۹-۷۱۰ ، ۷۱۲ ، ۷۸۷
ر. مغان
مولیان (بخارا) : ٥۳٦
مولیان (سمرقند) : ٥۳٦
مولیان (محلهٔ) ، ٥۳٦
مولیان ر.جوی مولیان
مهرجا نقذق : ۱۳۱
میهنه : ٥۲٤
میان کل : ۲۷۷
میدان ریگستان : ۱۲۲

ن

نامی (رود) : ۱۸۹
نجارجفر : ۱۰۹-۱۱۰
نجد : ۱۰۱۹

نخجوان: ۱۳۰۶
نخشب: ۲۳۴، ۲۵۱، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۶،۳۰۴، ۴۶۳،۳۳۵، ۸۱۲،۸۰۴، ۸۴۵، ۱۰۱۴،۹۹۵
ر. نسف
نرجق: ۲۹۹
نرشخ: ۲۹۹-۳۰۱
نسا ۱۰۱۰
نسف: ۱۱۶،۷۸، ۱۴۲، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۹۴، ۴۶۳، ۸۰۳-۸۰۴، ۸۱۳، ۸۸۰، ۱۱۲۶ ر. نخشب
نشابور: ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۸، ۳۳۷، ۳۶۳ - ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۹۶، ۴۰۴، ۴۲۹ - ۴۲۲، ۴۲۴ — ۴۲۷، ۴۳۰، ۵۰۵، ۵۱۲، ۵۳۷، ۵۵۲، ۱۰۶۹، ۱۱۲۱-۱۱۲۲، ۱۱۵۹ ر. نیشابور
نصیبین: ۲۹۰
نکان‌سی ۱۹۹، ۲۰۱
نمازگاه (بلخ) . ۳۶۴-۳۶۵
نمجکث: ۲۹۸
نموجکث: ۹۹،۷۵
نواباد: ۲۹۱
نواکث: ۲۹۴
نوابیج: ۷۹۴، ۱۱۴۶، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹-۱۴۰۸
نوباغ‌الامیر: ۱۱۱
نوبهار: ۷۶-۷۷، ۹۶، ۱۲۸، ۲۶۳، ۱۰۵۱
نوبهار ر. دروازهٔ نوبهار
نوبهار بلخ: ۲۵۷
نور: ۶۱، ۱۰۵۷
نورآقا (کوه): ۱۱۴
نور بخارا: ۱۰۵
نوزاد: ۴۸۴، ۱۱۱۸
نوغان: ۱۳۰۴
نوکند: ۹۵-۹۶
نوکنده: ۹۵، ۱۱۰-۱۱۱، ۲۸۵، ۳۷۶
نول کشور ر. مطبعه
نومجکث: ۷۵، ۹۹
نومشکث: ۲۶۰
نومی: ۷۵
نویدك: ۱۰۹
نهاوند: ۱۳۱، ۴۲۹
نهراروان: ۱۱۱
نهراشتیخن: ۱۳۴
نهرالدز: ۱۱۱
نهر بارمش: ۱۳۳-۱۳۴
نهر بخارا: ۹۵-۹۷، ۱۰۰، ۲۶۴
نهربرش: ۱۳۳-۱۳۴
نهر بشمین: ۱۳۳-۱۳۴
نهربکار: ۹۵

نهر بلخ : ۳۲۸
نهر بوزماجر : ۱۳۴
نهر بیکند : ۹۶
نهرتنکان : ۱۱۱
نهرجرغ : ۱۱۰
نهرجوغشج : ۹۵
نهر خامة : ۱۱۱
نهر خرغان روذ : ۱۱۰
نهر دباسیه : ۱۳۴
نهر رامیشنة : ۱۱۱
نهر رباح : ۹۶
نهر ربنجن : ۱۳۴
نهر ریگستان : ۹۶
نهر زغاز : ۹۷
نهر سافری‌کام : ۱۱۰
نهر سغد : ۱۳۷،۱۱۱،۱۰۹
نهر سناواب : ۱۳۴
نهر طاحونه : ۹۶
نهر فراور سفلی : ۱۱۱
نهر فراور علیا : ۱۱۱
نهر فرخشه : ۱۱۰
نهر فشیدیزه : ۹۵
نهر کرمینیه : ۱۳۴
نهر کشته : ۹۶
نهرکشنه : ۱۱۰
نهر نجارجفر : ۱۱۰
نهر نزدیك خانهٔ حمدونه : ۹۵
نهر نوکند : ۹۵-۹۶، ۱۱۰
نهر نوکنده : ۹۶، ۱۱۰-۱۱۱
نیشابور : ۱۵۰ ، ۲۱۶ ، ۲۲۰ — ۲۲۱ ، ۲۲۸ - ۲۲۹ ، ۲۳۶ ، ۲۶۴ ، ۲۹۱ ، ۲۹۸ ، ۳۱۱ ، ۳۴۵ ، ۳۵۰ ، ۳۶۲-۳۶۳ ، ۳۶۹، ۳۸۴ ، ۳۸۶ ، ۳۸۸ ، ۳۹۱ ، ۳۹۴ ، ۳۹۶ - ۳۹۹ ، ۴۰۲ — ۴۰۴ ، ۴۰۶ ، ۴۰۸ ، ۴۱۰ ، ۴۱۴ ، ۴۱۸ - ۴۲۷ ، ۴۳۵ ، ۴۳۹ ، ۵۰۵ ، ۵۳۷ ، ۵۵۲ ، ۸۵۷ ، ۱۱۵۸ ، ۱۲۶۲-۱۲۶۳ ، ۱۳۰۱ ر. نشابور
نیل : ۵۱۸ ، ۵۴۲ ، ۶۰۹ ، ۶۸۰ ، ۸۴۰ ، ۸۸۷ ، ۹۷۳، ۱۰۰۶، ۱۱۴۶
نیمروز : ۴۹۰، ۵۴۲، ۱۰۱۵
نیویورك : ۱۷۳، ۹۰۴، ۹۱۹

و

واتیکان : ۱۴
وازبدین : ۳۵۸
واسط : ۴۰۹
وخسون : ۱۰۳
وخش : ۱۱۷۷

وذار : ۱۳۱
ورخشه : ۱۰۲-۱۰۳
وردان : ۲۶۱
وردانه : ۶۲ ، ۱۰۷ ، ۱۱۰، ۲۵۰،
۲۵۴، ۳۱۳
وردکس : ۱۵۰
ورزرود : ۶۲۶، ۱۱۰۰
ورسنین : ۱۲۹ ر٠ دروازهٔ ورسنین
ورغ : ۹۵، ۹۷
ورغسر : ۱۳۳، ۱۳۴ ، ۱۳۶-۱۳۷ ،
۲۸۱، ۱۳۱۴
ورکان : ۱۴۹
ورکهٔ : ۶۵-۶۶، ۱۱۱
ورکی : ۱۰۹
وزکرد : ۱۲۱، ۱۴۲
وسخر : ۱۰۸
ونیز : ۴۱۹، ۸۷۱
وهار : ۷۶
وهرود : ۱۵۰
وین : ۱۹، ۳۴ ر٠ وینه
وینه : ۸۲۲، ۸۳۰، ۸۶۵ ر٠ وین

ه

هانور : ۲۲۱
هجر : ۵۹۷، ۸۹۴، ۱۲۷۴
هرات : ۱۵۰، ۱۸۳، ۲۰۳، ۳۷۲، ۳۷۷،
۳۸۱ - ۳۸۲ ، ۳۹۴ ، ۴۰۲-۴۰۳،
۴۲۰-۴۲۱ ، ۵۷۹ ، ۵۳۰-۵۳۱ ،
۵۳۴ ، ۵۷۰ ، ۸۰۵ ، ۸۱۸، ۸۲۳،
۸۳۹ ، ۸۵۷ ، ۸۶۴ ، ۸۹۰، ۹۰۱-
۹۰۲، ۹۰۸، ۹۱۶ ، ۱۰۵۴ ، ۱۱۱۸
ر٠ هری
هرو : ۱۵۰
هری : ۱۵۰، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۹، ۳۲۱،
۳۲۷، ۳۷۲-۳۷۳، ۴۲۱، ۵۲۶-۵۲۷ ،
۵۲۹ — ۵۳۰ ، ۵۳۲ - ۵۳۳ ، ۵۶۲ ،
۷۹۴ ، ۱۱۲۲ ، ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹
ر٠ هرات
هزاراسب : ۲۶۸
هزارچشمه : ۱۸۸
هفت‌خوان : ۶۴۲
هلاند: ۱۳۱۳
هلمنس: ۴۴۰
همدان : ۲۸، ۱۹۶، ۳۳۴، ۴۱۷، ۴۲۹،
۴۳۶، ۱۱۳۰-۱۱۳۱
هند : ۱۵۳، ۳۶۸، ۵۸۷، ۶۵۹، ۶۹۷ -
۶۹۸، ۹۱۰۰، ۹۸۴، ۲۲۶ ر٠ هندوستان
هندکوش : ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۰-۱۶۲ ،
۱۶۴، ۱۶۹، ۱۸۵
هندوستان : ۳۲، ۴۲، ۴۷، ۴۹، ۶۹، ۹۸،
۱۲۰ ، ۱۲۶ ، ۱۴۹ - ۱۵۱ ،
۱۵۳ ، ۱۵۷ ، ۱۶۰ — ۱۶۱ ،

۸٦۳ ـ ۱٦٥ ، ۱۸٥ ، ۳۹۳ ، ٤۳۹ ، ٥۸٤ ، ٥۸٦ـ٥۸۷ ، ٥۹٤ ، ٦٥۲ ، ٦٥۹ ، ۷۷٥ـ۷۷٦ ، ۸۰۷ ، ۸۱۸ ، ۸٤۹ ، ۸٦٤ ر. هند

هیرکاینا : ۱٤۹ـ۱٥۰

ی

یارکت . ۱۳۷

یارکث : ۱۳۷ـ۱۳۸

یرخشی : ۱۰۲

یشکرد : ۲۱٤

یغنوب (درهٔ) . ۱۸٥

یمان : ٤۹٥ ر. یمن

یمن : ۷۱ـ۷۲ ، ۸۲ ، ۱۲٤ ـ ۱۲٥ ، ۲٥٥ ، ٦۹۹ ، ۹۲۳۱ ، ۱۲۷۹ ر. یمان

یونان . ۱۱۲ ، ۱٥۳ ، ۱٥۷ ، ۱٦۲ ، ۱٦٤ ، ۱۷۱ ، ۱۷٤ ، ٥٤۲ ، ٥۸٦ ، ٦۰۸ ، ۸٥۰ ، ۸٥٤ ، ۸٦۹ ، ۱۰۱۳

فهرست نامهای کتابها و رسالها و روزنامها و مجلها و مقالها و سورها و آهنگهای موسیقی

الف

آتشکده : ٢٣ ، ٥٩ ، ٤٦١،٤٦٣ ، ٥٣٠_٥٣١ ، ٥٣٨ ، ٥٦٧، ٥٧٠، ٥٨٠ ، ٦٥٨ ، ٨٢٩ ، ٨٣٤،٨٣٧_ ٨٤٣،٨٧٩،١٠٤٧

آثارالباقیه عن القرون الخالیه : ٥٨،١٧٦، ١٢٦١

آثارالبلاد : ١٢٥،١٠٤١

آفرین نامه : ١١٣٣ ، ١٢٤١-١٢٤٢، ١٢٥٢

آکنتاریانتالیا : ٢٨٧

آل عمران (سوره) : ٤٤٣

آئین اکبری : ٨٧٩

آئین فی المقالات : ١١١٩

ابستا : ٥٤١،٩٩٠ ر٠اوستا

ابن سینا (کارادووو) : ٨٩٢

ابوالعلاء ششتری : ١٣٠٨

ابوالقاسم فردوسی : ٨٩٩

ابوالموید بلخی : ١٢٢١

احسن التقاسیم فی معرفة الاقا : م ٠٧

احکام : ١١٢٦

احیاءالعلوم : ١٢٩٩

احیاء الملوک ٤٦٠،٩٠٧،١٠٧٥

اخبارالوزراء : ٥٠٠

اخبار ولاة خراسان ٤٥٤

اخوان الصفاء ٩٩٧، ١٠٠٧،١٢٣٢ ، ١٣١٥

ادبیات ایران : ٩١٦

ادبیات فارسی ١١٢٨

ارتنك : ٦٠٣

ارژنك : ٩٧٣

ارمان : ٤٥٧،٥٩٤

ارمغان ر٠مجله

اساس فقه اللغة ایرانی : ٨٧٨، ٨٨٦،٨٩٧، ٩٠٩،٩٢٤

اسامی خاص مسلمانان : ٨٨٠

اسرار التوحید فی مقامات ابی السعید : ٥٢٥ ، ٩٩٢ ، ١١٤٧ ، ١١٧٣ ، ١١٨٨

اسکندری (تاریخ) : ١١٢٧

اسلامی : ۱۱۲۶
اسناد درباب توکی ئونه های غربی : ۱۷۸، ۱۹۶، ۱۹۹-۲۰۰
اشاراتی درباب سلسلهای اسلامی : ۳۴۷، ۳۸۰، ۴۸۷
افسانهٔ بزرك مهرحکیم : ۲۸۷
اقرب الموارد : ۵۵۴
الاعلاق النفیسه (کتاب) : ۵۷
الاقانی (کتاب) : ۵۸
الرحمن (سوره) : ۱۰۴۶
الف لیلة ولیله : ۵۹۴ - ۵۹۵، ۸۸۳، ۹۱۵
المحمدون من الشعراء : ۴۹۴
المعجم فی آثار ملوك العجم : ۱۱۵۰
الهی نامه : ۱۲۲۵
امپراطوری سفلی : ۱۸۶
امثال وحکم : ۶۲۸، ۱۲۹۸
امروز را غنیمت شمار : ۹۰۷
انجمن آرای ناصری ر٠ فرهنك
انتخاب صد وهفتاد شاعران فارسی : ۸۲۸، ۸۳۷
انیس الاحباء : ۸۷۹
انیس العشاق : ۱۰۴۵
اورامن (لحن) : ۱۱۴۳
اوستا : ۱۴۳، ۱۵۲، ۳۱۸، ر٠ ابستا
اولین کتاب در زبان فارسی حالیه : ۵۰۱
ایران (روزنامه) : ۳۸، ۵۱
ایران (لوی دوبو) : ۸۲۴
ایران (آمده ژوردن) : ۸۲۱
ایران ادبی : ۸۹۸
ایران باستانی : ۱۴۳ - ۱۴۴، ۱۷۴-۱۷۵
ایرانشهر : ۵۰۱ ر٠ مجله
ایران قدیم : ۱۴۳، ۱۷۵

ب

باختر (مجله) : ۱۱۳۲
بازرگان ونیز : ۸۷۱
بت خانه : ۸۲۸، ۸۳۱، ۸۳۴ - ۸۴۰، ۸۷۹
بحر الجواهر فی لغة الفرس : ۳۸-۳۹
بدایع الصنایع : ۹۶۴
براهین العجم : ۱۲، ۵۱، ۷۶۵
برهان جامع : ۵۱، ۷۶۲، ۹۱۲
برهان قاطع : ۱۱۸، ۱۲۳
البقره (سوره) : ۴۴۳
البلدان (کتاب) ابن الفقیه : ۵۷
البلدان (کتاب) یعقوبی : ۵۸، ۸۱
بوسلیك (پردهٔ) : ۱۱۴۰
بوندهش : ۱۵۲
بهارستان : ۵۱، ۴۶۲، ۴۷۲، ۵۳۰، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۵۰، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۷۴، ۵۸۲،

٨٠٤ ، ٨٣٠ ، ٨٦٥ ، ٨٩٥ ، ٩١٧
بیاض اشعار خطی : ٥٤

پ

پازند : ١٢٨٤
پانچاتانترا : ٥٨٦
پنچه تنتره : ٩١٠،٨٨٣
پنچه تنتره (ترجمهٔ هرتل) : ٩١٠
پند نامهٔ انوشیروان : ١٢٤٢،٩٩٠ ، ١٢٩٩
پندنامهٔ کسری : ٥٤١

ت

تاج المآثر : ١٢٠٢،٩٦٣
تاج المصادر : ٥٤١_٥٤٠،٤٥٦
تاریخ ابوالفداء : ٥٠٦
تاریخ ابونصر عتبی : ٤٦١
تاریخ ادبیات ایران (ادوارد براون) : ٨٨٩ ، ٨٩٨ ، ٩٠٠ ، ٩٠٥— ٩٠٦ ، ٩١٠ - ٩١١ ، ٩١٧ ، ٩٥٣،٩٢١
تاریخ ادبیات ایران (پاول هرن) : ٨٨٥، ٩٠٠ ، ٩٠٣ ، ٩٠٦
تاریخ ادبیات فارسی : ٤٩٩
تاریخ الامم والملوک : ٥٠١
تاریخ الحکماء : ١١٢٣
تاریخ الملوک والامم : ٥٧
تاریخ ایران وادبیات و تصوف آن : ٨٩٩
تاریخ ایرانیان قدیم : ٧٨١
تاریخ بحارای ابوعبدالله : ٤٤٥
تاریخ بخارای نرشخی : ٥٧، ٦٣، ٦٧ ، ٧١ ، ٧٣ ، ٧٥ ، ٧٧ ، ٨٢ ، ٨٦_٨٩ ، ٩١ ، ٩٣_٩٤ ، ٩٨ ، ١٠١ - ١٠٨ ، ٢١٥ ، ٢٢٣ - ٢٢٥ ، ٢٣٧ ، ٢٤١ ، ٢٥٢— ٢٥٥ ، ٢٧٨ ، ٢٨٠ ، ٢٨٢ ، ٢٨٦ ، ٢٩٥ ، ٢٩٩ ، ٣٠٧ ، ٣٢٠ ، ٣٢٤ ، ٣٥١ ، ٣٥٣ ، ٣٥٦ ، ٣٥٨ ، ٣٦١ ، ٣٦٣ ، ٣٦٨ ، ٣٧٦ ، ٣٩٣ ، ٤٤٢ ، ٤٤٤ ، ٤٧١ ، ٥٢٥ ، ٥٣٤ ، ٩٥٥،١١٢٠_١١٢١
تاریخ بیهقی : ٢٣ ، ٥١ ، ٣٩١ ، ٤٩٥ ، ٥٠٥ ، ، ٥١٥ - ٥١٦ ، ٧٧٦ ، ٩١٨ ، ٩٢٣ ، ٩٥٥ ، ٩٧٤ ، ٩٨٨ ، ١٠٠٢ ، ١٢٦٥ ، ١٢٧٦ ، ١٢٩٣ ، ١٣٠١ ر.ك تاریخ مسعودی
تاریخ تجارت شرق درقرون وسطی : ٤٤٠

تاریخ ترك پیپه : ۱۷٤
تاریخ جریر طبری : ۵۰۱
تاریخ جهانگشای جوینی : ۸۰۲،۷٦
تاریخ چین : ۱۵۸ ، ۱٦۷ ، ۱۷۰،
۱۹٤،۱۷۷
تاریخ سلجوقیان : ۷۹۲
تاریخ سمرقند : ٤٦٤ ، ۵۷۲_۵۷۳
تاریخ سیستان : ۳٦ ، ۵۱ ، ٤۷۰،
٤۷۸ _ ٤۸۰ ، ٤۸۵ ، ٤۸۷ ،
۵٦۲ ، ۹۵٦ _ ۹۵۷ ، ۹٦٤ ،
۱۲٦۰
تاریخ شعر ایرانی : ۸۷۲،۹۰۱،۹۰۵،
۹۱۲
تاریخ شعر فارسی : ۸٦٤،۸۲۲
تاریخ طبرستان : ۳۸۱،۳۷۱
تاریخ طبرستان ورویان ومازندران :
۳۸۱،۳۷۱
تاریخ طبری : ۵۸،۱۲۳،۲۳۳،۲۳۵،۲۳۷،
۸۹۳،۵۰۳،۵۰۱
تاریخ عمومی : ۱۷٤
تاریخ عمومی چین وروابط آن با کشور
های بیگانه : ۲۰٤
تاریخ قم : ۱۱۲۸،۷۹۱
تاریخ کرمان : ۵۱۷
تاریخ کشمیر : ۱۵٦
تاریخ گزیده : ۱۳ ، ۵۱ ، ٤۷۲ ،
٤۷۹ ، ۵۰۱ ، ۵۱۷ ، ۵۳۰ ، ۵٦۲ ،
۵۷۹ ، ۵۸۲ ، ۵۸٤ ، ۸۲۳،۱۲۲٤
۱۱۲۵
تاریخ مسعودی : ۲۳،٤۹۲،۱۳۰٤ ر .
تاریخ بیهقی
تاریخ معجم ۱۱۵۰
تاریخ منجم باشی : ۳٤۷
تاریخ منوچهر : ۵۷۹
تاریخ میخائیل شریانی : ۱۸۷،۱۷۸
تاریخ نگارستان : ۹۵۵
تاریخ هونها : ۱۹٤
تاریخ یمینی . ۳۸۰ ، ٤٦۱ ، ٤٦۳ ،
۵۵٤ ، ۵٦۹ ، ۵۷۲ ، ۵۷۵ ،
۷۹۰
تبارك (آیه) : ۱۰٤٦،٦۰٤
تتمه الیتیمه : ۱۱٦۹،۵۱۷
تجارب الامم ۵۸ ، ۳۸۲ ، ۳۸٦ ،
٤۰۵
التحفة السنیه الی الحضرة الحسینیه : ۵۰
تحفة الملوك (دراخلاق) : ۳۹_٤۱ ،
٤۳،۹٤۸،۹۵۲،۹٦۳،۱۲٤۲،۱۲۵۲،
۱۳۱۲_۱۳۱٤
تحفة الملوك (درتاریخ) : ٤۰
تحفة الملوك (درتعبیر) : ٤۰
تحفة الملوك (درطب) : ٤۰
تحفة الملوك (درفروع) : ٤۰
تحفه : ۱۱۷٤،۹۷
تحفهٔ سامی : ۸۷۸

تذکرة الشعراء : ۱۲ ، ۵۱ ، ۴۶۰ ـ ۴۶۱ ، ۵۳۰ ، ۵۶۷ ، ۵۸۰ ، ۵۸۵ ، ۷۸۹ ، ۹۲۷ ، ۸۲۸ ، ۸۷۸ ، ۹۰۹ ، ۱۱۳۲ ، ۱۳۱۰ ، ر . تذکرة دولتشاهی
تذکرة المعاصرین : ۸۷۹
تذکرة النساء : ۸۷۸
تذکرهٔ آتشکده : ۵۱ ، ۴۶۱ ، ۴۶۳ ، ۵۳۰ ـ ۵۳۱ ، ۵۳۸ ، ۵۶۷ ، ۵۷۰ ، ۵۸۰ ، ۸۷۹ ، ر . آتشکده
تذکرهٔ احمد اخگر : ۸۷۹
تذکرهٔ بتخانه : ۸۲۷ ، ۸۷۸
تذکرهٔ بزم آرا : ۴۵۹
تذکرهٔ حسینی : ۸۷۹ ، ۱۱۱۲
تذکرهٔ خلاصة الافکار : ۵۴ ، ۴۶۰ ، ۴۶۲ ، ۵۷۰ ، ۷۷۱
تذکرهٔ خیر البیان : ۴۵۹
تذکرهٔ درویش نوا : ۴۶۰
تذکرهٔ دلگشا : ۸۷۹
تذکرهٔ دولتشاه یا دولتشاهی : ۱۳ ، ۵۱ ، ۵۰ ، ۶۳۷ ، ۸۱۷ ، ر . تذکرة الشعراء
تذکرهٔ ریاض الشعراء : ۵۴ ، ۴۶۰ ، ۷۷۱
تذکرهٔ عرفات العاشقین : ۵۴
تذکرهٔ علی فطرت متخلص بندرت : ۸۲۸
تذکرهٔ عماد السلطنه : ۳۳ ، ۴۶۰
تذکرهٔ محمد عوفی : ۸۶۰
تذکرهٔ میخانه : ۴۵۹
تذکرهٔ نادرات : ۸۷۹
تذکرهٔ نصرآبادی : ۸۷۹
تذکرهٔ نواب مستطاب والاعماد السلطنه : ۴۶۰
تذکرهٔ هفت اقلیم : ۳۳ ، ۵۱ ، ۴۶۱ ـ ۴۶۲ ، ۴۷۲ ، ۴۷۶ ، ۵۲۱ ، ۵۳۰ ، ۸۷۸
تذکرهٔ یمینی : ۸۲۳
ترجمهٔ تاریخ طبری : ۵۸ ، ۵۰۳ ، ۸۹۳
ترجمهٔ تفسیر طبری : ۵۰۱
ترجمهٔ سندبادرودکی : ۵۹۵
ترجمهٔ طبری : ۵۰۱ ، ۵۰۳
ترجمهٔ طبقات ناصری : ۹۵۳
ترجمهٔ فارسی کلیله و دمنه : ۵۸۵ ، ۵۸۷ ـ ۵۸۸
ترجمهٔ قناوزی : ۵۹۴
ترجمهٔ کتاب الفتوح : ۲۳۲ ، ۱۲۰۲
ترجمهٔ یمینی : ۵۷۴
ترکستان (بارتلد) : ۹۰۰
ترکستان (مختاربکر) : ۵۸ ، ۶۲ ، ۶۸
ترکستان پیش از غلبهٔ مغول : ۶۷ ، ۵۴ ، ۵۴
تفاسیر : ۷۷۸ ـ ۷۷۹
تمثالهای ایرانی . ۸۵۵
التنبیه والاشراف (کتاب) : ۵۸
تورات ۸۴۹
توقیعات بلعمی : ۵۰۲

ج

جامع مفیدی : ۸۷۹
جدول مقایسهٔ تقویم عیسوی و اسلامی: ۴۷۴
جدولهای تاریخی آسیا : ۱۶۷، ۱۷۰
جستجوهائی در باب جغرافیای بطلیموس در شرق : ۱۲۲
جغرافیای بطلیموس . ۱۴۸
جغرافیای موسس خورنی ۱۴۹
جنگ ایران : ۱۷۰
جنگ گوتها : ۱۸۵
جنگ محمدتقی بن هادی : ۵۱
جوامع الحکایات ولوامع الروایات : ۵۸، ۳۳۲ـ ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲ـ ۳۴۴، ۳۴۶، ۴۳۴ـ ۴۳۵، ۴۳۸، ۱۱۴۵، ۱۲۲۵
جواهر العجایب : ۸۷۸

چ

چغانه (پردهٔ) : ۱۲۱۲
چهار گلزار : ۲۵، ۵۱۰، ۶۳۵
چهارمقاله : ۱۳، ۵۲، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۷۱، ۵۰۲، ۵۱۰ـ ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۱۷ـ ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۶، ۵۳۰ـ ۵۳۱، ۵۶۱، ۵۶۹، ۵۸۰، ۵۸۲، ۷۷۶، ۷۸۹، ۷۹۳، ۸۰۶، ۸۹۳ـ ۸۹۴، ۹۰۸، ۹۰۹ـ ۹۲۱، ۹۲۶، ۹۵۳، ۹۵۷، ۹۵۸ـ ۱۱۳۵، ۱۱۷۴، ۱۱۹۸، ۱۲۶۷، ۱۳۰۲

ح

حبیب السیر فی اخبار افراد البشر : ۲۴، ۵۲، ۳۲۷، ۴۳۳ ـ ۴۳۴، ۴۷۲، ۵۳۰، ۵۳۷، ۵۷۴
حدائق البلاغه : ۸۳۰
حدائق السحر فی دقایق الشعر : ۱۱، ۵۲، ۶۲۲، ۶۳۵، ۷۸۲، ۹۶۸، ۱۱۴۶، ۱۲۷۹ـ ۱۲۸۰
حدود العالم : ۱۰۱۸
حدیقة الاقالیم : ۸۲۹، ۸۳۱، ۸۳۵
حدیقة البلاغه : ۸۴۱
حدیقة الحقیقه : ۶۲۹، ۱۲۰۵
حدیقة الصفا : ۸۲۹، ۸۳۴، ۸۴۲، ۸۷۹
حماسهٔ ملی ایران : ۸۸۶، ۹۲۱
حواشی کتاب قابوس نامه : ۱۲۲۱، ۱۲۶۰
حواشی میرزا محمدخان قزوینی بر چهار مقالهٔ نظامی عروضی : ۵۱۰ ـ ۵۱۱، ۵۱۷، ۹۲۱

خ

ختای : ۱۸٦ ، ۱۹۹
خرابات : ۲۲ ، ۵۲، ۸۱۸
خرده اوستا : ۱۲۸٤
خزانهٔ عامره : ۲۲ ، ۵۲، ٤۷۲، ۵٦۳، ۵٦۷ ، ۵۸۵، ۸۲۹، ۸۳۳، ۸۳۵ ، ۸٤۳، ۸۷۹
خزائن العلوم : ٦۱
خزینهٔ گنج الهی حسینی : ۸۷۹
خسرووشیرین نظامی : ۱۲۵۲
خسروی (سماع) : ۱۱٤۳
خلاصة الاثار وزبدة الافکار : ۸۷۹
خلاصة الاشعار : ۹۲٦
خلاصة الافکار : ٤۹ ، ۵٤، ٤٦۰، ٤٦۲، ۵۷۰ ، ٦۵۸، ۷۷۱، ۸۳۰، ۸۳۲ ـ ۸۳٤ ، ۸۳٦، ۸۳۸، ۸٤۱ ـ ۸٤۳ ، ۸۷۹، ۸۸۱
خلاصة الکلام : ۸۷۹
خیر البیان : ٤۵۹

دوذ

دارالفنون درـلری : ۳۹ ، ۵۳، ۸۱۲
داستان گل سرخ : ۸۵٦
داستانهای کمتربوره : ۸۵٦
دانش‌نامهٔ علائی : ۲۷
دایرة المعارف اسلام : ۷۵، ۱۳۱۰
دایرة المعارف بریطانیکا : ۸۹٦
الدر النضید من مجموعة المفید لحفید : ۱۱۵۱
دستور سخن : ۲۳ ، ۵۲
دشیشهٔ کبری : ۵۰
دشیشهٔ کبیر : ۵۰، ۵۲
دقایق الاثار : ۸۷۹
دوران آفتاب : ۵۹۱ ـ ۵۹۲، ۵۹۵، ۱۰۷٦ ـ ۱۰۷۷
دیباچهٔ دیوان سنائی : ۵٤
دیوان ابن یمین : ٦۵٤
دیوان ابوالفتح بستی : ۱۳۰۹
دیوان انوری : ۱۰۲٦ ، ۱۰٤٦ ، ۱۰٦٤
دیوان حافظ : ۵۳۱، ۸۰۸ ، ۱۰۵٦
دیوان حنظلهٔ بادغیسی : ۵٦۹
دیوان رودکی : ۲، ٤، ۳۳ ـ ۳٤ ، ۵۱، ٤٦۰ ـ ٤٦۱ ، ٤٦۲، ٤۷۲، ۵۳۰ ـ ۵۳۱ ، ۵۳۸، ۵۵۰، ۵٦۲ ـ ۵٦۳ ، ۵٦۵ ، ۵٦۷، ۵٦۹ ـ ۵۷۱ ، ۵۷٤ ، ۵۷٦ ، ۵۷۹ ـ ۵۸۰ ، ۵۸۵، ۵۹۳ ، ٦۳۵ ـ ٦۳٦ ، ٦۵۸ ـ ٦۵۹ ، ۷۷٦ ـ ۷۷۷ ، ۷۹۰ ، ۸۰۰ ، ۸۱۰، ۸۲۱ ، ۸۳۵ ، ۸٤٦، ۸۵٦، ۸۹۲، ۸۹٦ ،

۹۰۰، ۹۱۸، ۹۲۴ـ۹۲۵، ۹۲۸، ۹۳۰،
۹۴۳، ۱۱۱٤، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱ـ
دیوان سنائی : ٤۸ ، ٥٤، ۱۲۱٦،
دیوان سوزنی : ٤۹۷
دیوان عنصری : ٥٦۲، ٦٥٤، ۱۱۳٤ـ
۱۱۳٥، ۱۱٥٦،
دیوان غزلیات جلال‌الدین محمد بلخی :
۹۸٤
دیوان فرخی : ۹۹۱، ۱۰۳٤، ۱۰۷٥،
دیوان قطران : ۳٤ ، ٥۹۳ ، ٦۳٦،
۷۷٦ ـ ۷۷۷، ۷۸۲، ۸۱٥، ۹۲٤، ـ
۹۲٦، ۹۲۸، ۹۳۱ـ ۹۳٥، ۹۳۹،
۹٤٦، ۹٥۱، ۹٥۲ـ
دیوان مجعول رودکی : ٦٥۸ ـ ٦٥۹ ،
۷۷٦ ، ۹۱۸، ۹۲٤، ۹۲۷، ۹۲۸ـ ،
۹۳۱ ، ۹۳٥، ۹۳۸، ۹٤۳، ۹٤٥، ،
۹٥۰
دیوان مسعود سعدسلمان ٦۳۷،
دیوان معزی : ۱۰۲۹
دیوان منجیك : ۷۸۰
دیوان منوچهری : ۹۰۰، ۱۱۳٦،
دیوان ناصرخسرو : ٥٤٥ ، ۷۹٥ ،
۹۷۲ ـ ۹۷۳
ذیل فهرست کتب خطی فارسی موزهٔ بریطانیا :
۹۲۸، ۹٥۷، ۱۱۲۷،

ر

راجاتارانگی ۱٥٦
راحة‌الانسان : ۸۸٤، ۱۲٤۲، ۱۲۹۹،
راحة‌الصدور و آیة‌السرور ۷۹۲، ۸۰۱،
۹۲۰، ۱۱۳۰، ـــ ۱۱۳۱، ۱۱۳۳،
رباعیات حکیم عمر خیام : ۲۹
رسالهٔ ابوحفص : ۱۱٥۲ ـــ ۱۱٥۳،
۱۱٥٥
رسالهٔ حسین وفائی : ۹۲٦
رساله دراخلاق : ٤۹
رساله درعروض : ٥۰، ٥٤
رساله درعروض وقافیه : ٤۹
رساله در فهرست سلاطین : ٤۹
رسالهٔ دلداری خطاب بهلویا : ۱٦۳
رسالهٔ شرفیه : ۱۱٥٤
رسالهٔ عروض جامی ۰ ٥٤
رسالهٔ ملازاده ۰ ٥۸ ، ۷٦ ، ٤٤٥ ـ
٤٤۸ ، ٤۷۱، ٥۳٦، ۱۱۱۹، ـ ۱۱۲۱
رسالهٔ نکحتی اسکندر ۱٦٤
الرسائل : ۱۱۱۹
رسائل اخوان الصفا : ۹۹۷، ۱۰۰۷،
۱۲۳۲، ۱۳۱٥،
رشحات : ۷٤ ، ۲۹۸
الرعد (سوره) : ٤٤۳

روابط سیاسی و تجارتی امپراطوری روم باآسیای مرکزی: ۱۷۲

روح القوانین : ۱۶۴

رودکی شاعر سامانیان : ۸۲۵، ۸۹۷، ۹۰۵، ۹۲۲

رودکی ورودکی مجهول : ۳۴، ۴۰، ۹۱۸، ۹۵۴.

روزنامهٔ آسیائی : ۹۰۱

روضة الصفا : ۱۷۳، ۲۹۰ ـ ۲۹۲، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۷۲، ۳۷۵ ـ ۳۸۶، ۳۸۸.

روضة القوافی : ۱۱

ریاض الجنه : ۹۶۴

ریاض الشعراء : ۴۷، ۵۴، ۴۵۹، ۶۵۳، ۶۵۸، ۷۷۱، ۸۲۹، ۸۷۹، ۹۶۶.

ریاض العارفین: ۷۴، ۱۰۴۷

ریاض الوفاق : ۸۷۹

ز و ژ

زبدة الاشعار : ۸۳۰

زنبیل : ۹۸۴ ـ ۹۸۵

زند : ۵۴۱، ۷۵۴، ۸۶۶، ۹۹۰، ۱۲۷۳، ۱۲۸۲

زند اوستا : ۱۴۳، ۱۵۲

الزیادات فی کتاب آئین فی المقالات: ۱۱۱۹

زین الاخبار : ۵۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۵ ـ ۳۱۶، ۳۱۸ ـ ۳۱۹، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۶۹ ـ ۳۷۱، ۳۷۹، ۳۸۶، ۳۹۵، ۳۹۷ ـ ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۷۵، ۴۹۳، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۲

زینت المجالس : ۲۲، ۵۲، ۴۷۸ ـ ۴۷۹، ۵۳۰، ۵۷۴

ژنگ : ۶۱۲، ۹۷۳

س

ساقی نامهٔ ظهوری : ۵۹۳، ۶۳۶

سرآمدان سخن : ۸۱۶

سرو آراد : ۸۷۹

سرود جنگ برونان بوره : ۸۵۷

سعدنامه : ۵۷۵، ۸۰۳، ۱۱۱۶ ـ ۱۱۱۷

سفارتنامهٔ خوارزم: ۱۰۴۷

سفرنامهٔ اسکندر : ۱۴۷

سفرنامهٔ ناصرخسرو : ۷۸۰، ۹۲۷

سفر های درویش ساختگی در آسیای مرکزی : ۲۷۷

سفینة الشعراء : ۲۳، ۵۲

سفینهٔ اشعار : ۳۶، ۵۳ ـ ۵۴

سفینهٔ خوشگو : ۴۲، ۵۳، ۶۵۳، ۶۵۸، ۸۲۸، ۸۳۱، ۸۳۳ ـ ۸۳۶، ۸۳۸، ۸۴۰ ـ ۸۴۱، ۸۴۳ ـ ۸۴۴

سکه‌های کوفی پادشاهان : ۴۴۰

سلسلةالذهب : ۸۰۰، ۸۳۴، ۸۶۱
سلسله های اسلامی : ۴۸۷
سلطانی : ۱۱۲۶
سلم السماوات : ۱۰۷۶
سمریه : ۵۸، ۱۲۲ - ۱۲۳، ۱۲۵، ۴۴۹، ۵۳۶
سند بادنامه : ۵۹۴ _ ۵۹۵، ۸۸۳ - ۸۸۴، ۸۸۶
سیاست نامه : ۸۹۴
سیاست وتجارت ملل قدیم : ۱۶۵

ش

شاهد صادق : ۵۱۱، ۵۷۲، ۷۷۴، ۷۷۹ _ ۷۸۰، ۱۲۲۱، ۱۲۶۹
شاهنامهٔ ابوالموید : ۱۲۲۰
شاهنامهٔ ابومنصوری : ۱۳۰۵
شاهنامهٔ دقیقی : ۸۲۶، ۸۶۲، ۱۲۶۱، ۱۲۶۹ _ ۱۲۷۰، ۱۲۷۳، ۱۲۹۲
شاهنامهٔ فردوسی : ۵۸۴، ۸۳۷، ۸۷۳، ۸۸۴، ۸۸۸، ۱۱۰۰، ۱۱۲۴ - ۱۱۲۵، ۱۱۲۷، ۱۱۳۱، ۱۲۶۸ - ۱۲۷۱، ۱۲۷۴، ۱۲۹۲، ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ ر. شهنامه
شاهنشاهی ساسانیان : ۲۸۶، ۵۰۷
شجرةالعروض : ۱۱
شرح تاریخ یمینی : ۴۶۱، ۴۶۳، ۵۵۴، ۵۶۹، ۵۷۲، ۵۷۴ _ ۵۷۵، ۷۹۰
شرح حال عبدالله بن المقفع : ۵۸۷
شرح سفارت : ۱۷۲
شرح شواهدالتلخیص : ۱۳۱۰
شرح یمینی منینی : ۵۷۴ — ۵۷۵، ۸۰۳، ۱۱۱۶
شرح یمینی نجاتی : ۸۰۳، ۱۱۱۶
شرق (مجلة) : ۵۲۵، ۱۱۶۶، ۱۱۸۹، ۱۲۲۱، ۱۳۰۸
ششمین سلطنت بزرگ شرق : ۱۷۳
شعرالعجم : ۴، ۴۴، ۵۴، ۶۵۳، ۶۵۹، ۹۲۳، ۹۳۴، ۹۳۷، ۹۳۸ _ ۹۴۳، ۹۴۷
شعر درباری وتمثیلی ایرانیان : ۸۶۷، ۹۱۲
شعر قدیم ایران : ۵۹۶، ۹۰۴، ۹۱۹
شمع انجمن : ۲۲، ۵۲
شهنامهٔ . ۴، ۳۱۷ _ ۳۱۸، ۵۶۴، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۸، ۹۲۲، ۱۱۲۶ ر. شاهنامه فردوسی

ص

صبح گلشن : ۹۸۹
صبح وطن : ۸۷۹
صحف ابراهیم : ۸۷۹
صحیح بخاری : ۴۴۸

ض

-ضمیمهٔ آوزله : ۸۲۷ ـ ۸۳۰ ، ۹۳۳

ضمیمهٔ بت‌خانه : ۸۲۸

-ضمیمهٔ فهرست کتب خطی موزهٔ بریطانیا : ۴۵۹، ۴۶۰ـ

ط و ظ

-طبقات الشافعیة الکبری : ۱۳۱۰

-طبقات شاهجهانی : ۸۷۹

-طبقات ناصری : ۹۵۳

-طب منصوری : ۳۷۰

-ظفرنامه : ۵۳۱، ۹۵۳، ۱۱۲۴ـ۱۱۲۷

ع

-عجایب الاشیاء : ۱۲۲۰

عجایب الدنیا : ۱۲۲۰

عجایب بحرو بر : ۱۲۲۰

-عجایب بلدان : ۱۲۲۰

-عرایس النفایس : ۵۹۳

-عرفات العاشقین : ۴۶ ، ۵۴ ، ۶۵۸ ، ۷۶۰ ـ ۷۶۲، ۱۳۰۳

-عروض وقوافی زبانهای شرقی اسلامی : ۸۳۰، ۸۴۱ـ ۸۴۲

عشاق (پردهٔ) : ۵۲۷، ۵۳۸، ۸۰۶ ، ۹۰۸

عقد العلی فی موقف الاعلی : ۵۱۷

عقد ثریا : ۸۷۹

علم وهنر (مجلهٔ) : ۱۱۵۰

عمارهٔ مروزی : ۵۲۵، ۱۱۸۹

عنوان الحکم : ۱۳۰۹

عهود للخلفاء والامراء : ۱۱۱۹

عیون اخبار الرضا : ۱۲۶۵

عیون الانباء فی طبقات الاطباء : ۵۱۰

غ

غایة الوسایل الی معرفة الاوایل: ۱۳۱۰

غرر اخبار ملوک الفرس وسیرهم : ۵۸۳، ۱۱۷۹

غزاة ذات الاباطیل : ۴۵۲

ف

الفتح الوهبی علی تاریخ ابی نصر العتبی : ۴۶۱ ، ۸۰۳، ۱۱۱۶ ر. شرح یمینی

الفتوح (کتاب) : ۵۷

فتوحات الاسلامیه : ۲۷۸

فتوح البلدان : ۵۷ ، ۲۷۸

فرقان : ۷۰۵ ، ۷۱۶ ، ۱۰۱۲ ر. قرآن ومصحف ونبی

فرهنگ آنندراج ۲۹۵
فرهنگ ابوحفص : ۱۱۵۲
فرهنگ اسدی : ۱۴، ۱۹، ۲۰ـ۲۰، ۵۲، ۵۱۸، ۵۴۰، ۵۹۳ـ۵۹۴، ۷۷۴ـ ۷۷۵، ۸۸۲، ۸۸۳ـ ۸۹۵، ۸۹۷، ۹۰۰، ۹۱۱، ۹۲۶، ۱۱۳۴ـ۱۱۳۵، ۱۱۴۷، ۱۱۵۸، ۱۱۷۲ـ۱۱۷۳، ۱۱۷۵، ۱۱۷۹، ۱۱۷۸ـ ۱۱۸۱، ۱۲۱۷، ۱۲۱۹، ۱۲۷۶، ۱۳۰۶
فرهنگ انجمن آرای ناصری : ۳۰، ۵۲، ۴۶۳، ۷۲، ۵۰۲، ۵۳۰، ۵۶۰، ۶۴۹، ۶۰۹، ۷۷۰، ۷۷۷، ۱۰۷۶
فرهنگ بزرگ بین المللی قرن وزدهم : ۸۴۴
فرهنگ جهانگیری : ۱۱ـ ۱۲، ۳۲، ۵۲، ۴۵۹، ۴۹۵، ۵۰۲، ۵۹۱ـ۵۹۲، ۵۹۵، ۶۵۸، ۷۶۲، ۷۷۰، ۷۷۵ـ ۷۷۶، ۱۰۷۶، ۱۱۴۳، ۱۱۵۲ـ ۱۱۵۳
فرهنگ رشیدی ۲۶، ۵۲، ۶۴۹، ۶۵۸، ۷۷۵، ۹۴۶، ۱۱۵۴ـ ۱۱۵۵، ۱۱۵۷
فرهنگ سروری : ۱۰، ۳۰، ۳۱ـ ۵۲، ۵۱۸، ۵۱۹ـ ۶۴۹، ۶۵۸، ر. مجمع الفرس
فرهنگ شعوری : ۲۴، ۵۲
فرهنگ فرسی ۳۰
فرهنگ فارسی بانگلیسی : ۹۰۶
فرهنگ فولرس ۸۴۱، ۸۴۴، ۹۴۷
فرهنگ متعلق بکتابخانهٔ مدرسهٔ علوم سیاسی ۵۱، ۵۵۹، ۶۴۹
فریدالتاریخ فی اخبار خراسان ۴۵۴
فصل الخطاب : ۴۴۳
فنون خمسهٔ طب ۴۹
الفهرست (کتاب): ۵۰۹ ـ۵۱۰
فهرست دستی کتابهای خطی اسلامی که بخط عربی نوشته شده و درکتابخانهٔ دانشگاه کمبریج موجودست ۱۳۱۱
فهرست کتابخانهٔ اوده : ۸۲۵، ۸۲۷ـ ۸۳۰
فهرست کتابهای خطی کتبخانهٔ کمبریج ۸۹۲
فهرست کتب خطی فارسی کتابخانهٔ سلطانی برلن ۴۲ـ۴۴
فهرست کتب خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس ۵۰۲
فهرست مشروح : ۸۲۸
فهرست مفصل کتابهای شرقی متعلق بمرحوم ا.ج. براون که بکتابخانهٔ دانشگاه کمبریج داده است ۱۱۲۸

ق

قابوسنامه : ۷۸۱، ۱۲۲۱، ۱۲۴۱ - ۱۲۴۲، ۱۲۶۰
القاسمیه: ۳۸
قاموس‌الاعلام ۲۴۰، ۵۲
قدیم‌ترین کتاب لغت درایران ۱۱۶۶۰
قرآن :۳، ۹۱، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۷۵، ۴۴۳، ۵۳۹، ۵۵۰، ۶۲۹، ۶۶۳، ۷۳۸، ۸۰۴، ۸۲۱، ۸۳۲، ۸۴۵، ۸۴۷، ۸۴۹، ۸۶۰، ۸۷۳، ۸۸۷، ۹۰۲، ۹۰۶، ۹۲۵، ۱۰۱۲، ۱۰۲۵، ۱۰۲۰ر. فرقان ومصحف ونبی
قصص و افسانهای هندی :۸۲۴
قصهٔ خداوندگار : ۸۵۸
قصیدهٔ تتماج : ۱۱۳۰-۱۱۳۱
قصیدهٔ نونیه : ۱۳۰۹
قطرالمحیط :۹۹۴
قلمروخلافت‌شرق :۵۲۹
قند (کتاب) : ۵۷۳
قوس نامه : ۷۸۱

ک

کافی (مختصر) :۴۴۱
کامل‌التواریخ : ۵۷
کاوه (مجلة) : ۵۹۶ ، ۱۲۲۱
کتاب‌الابنیه عن‌حقایق‌الادویه :۱۹-۲۰، ۷۷۵، ۱۳۰۶
کتاب‌الاغانی :۵۸
کتاب‌الافاسن ۲۱۴
کتاب‌الامراء والقضاة :۵۱۸
کتاب‌الانساب : ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۱۵، ۶۴۴ - ۶۴۷، ۴۴۹، ۴۵۳، ۴۶۰، ۴۶۳ - ۴۶۴، ۴۹۹، ۵۰۴، ۵۶۹، ۵۷۲ - ۵۷۳، ۷۷۹، ۷۹۰، ۸۰۳، ۹۲۰، ۱۱۱۳، ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷، ۱۳۱۰
کتاب‌الاوایل :۸۹۲، ۱۱۵۱، ۱۳۱۰۰
کتاب‌البدء والتاریخ ۱۹۵، ۱۱۸۰
کتاب‌البلدان :۵۷ -۵۸، ۸۱
کتاب‌التنبیه والاشراف :۵۸
کتاب‌الطرفاء :۵۱۱
کتاب‌الفتح‌الوهبی ۸۰۳
کتاب‌الفتوح :۵۷، ۱۲۰۲
کتاب‌الفتوحات الاسلامیه ۲۷۸
کتاب‌الفتوح اعثم کوفی :۲۳۲، ۲۳۷- ۲۳۸، ۲۴۰
کتاب‌الفهرست : ۴۴۸ ، ۴۵۱ -۴۵۲، ۴۵۵، ۵۰۹، ۱۲۲۳
کتاب‌المسالك والممالك .۱۲۳
کتاب‌المسالك‌والممالك‌ابن‌خرداذبه:۱۱۴۹
کتاب‌المسالك‌والممالك جیهانی ۱۱۱۹
کتاب‌المقنع :۴۵۱
کتاب‌المنقذ فی‌الایمان :۱۲۴

کتاب الموجز : ۴۵۱
کتاب النحو الکبیر: ۴۵۱
کتاب الوزراء والکتاب : ۱۱۴۹
کتاب پرو پرس: ۱۵۹
کتاب تحفة الملوك : ۹۶۳، ۱۲۶۰
کتاب خرابات :۸۱۸
کتاب خطاب بشهید در اثبات معاد: ۵۱۰
کتاب درود شهید بلخی : ۵۱۰
کتاب علی شهید البلخی فی تثبیت المعاد : ۱۲۲۳
کتاب قیصری : ۱۶۰
کتاب گرشاسب : ۱۲۲۰
کتاب لغت شعری اسدی : ۸۸۶
کتاب مقدس : ۱۴۹
کتاب نسب نامه وسالنامهٔ تاریخ اسلام : ۲۲۱
کتاب نقض نقض البلخی للعلم اللهی: ۱۲۲۳
کتاب نقضه علی شهید البلخی فیما ناقضه به من اللذه: ۱۲۲۳
کتاب هزار ویك شب : ۸۴۹
کتاب یمینی : ۸۹۵
کشف الظنون فی اسامی الکتب والفنون: ۳۸، ۴۰، ۵۸، ۴۴۵، ۴۵۵-۴۵۶، ۴۶۱، ۵۴۰، ۵۷۳، ۵۸۵، ۵۸۷- ۵۸۸، ۵۹۳، ۷۷۸، ۱۱۴۳
کشکول : ۱۰۷۶، ۱۲۲۵
کلمة الشعراء: ۸۷۹
کلیات دیون گریزستوم : ۱۶۷
کلیات شمس تبریز : ۹۸۴ - ۹۸۶
کلیات کمال اسمعیل اصفهانی : ۵۱۴
کلیله و دمنهٔ ابن مقفع ۵۷۶
کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی : ۵۷۶، ۵۸۵
کلیله ودمنه ترجمهٔ کایث فالکونر: ۹۱۰
کلیله و دمنهٔ رودکی : ۲، ۴۰، ۴۱، ۵۶۳ ـ ۵۶۴، ۵۷۵، ۵۷۷ ـ ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۲ ـ ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۱۴ ـ ۶۱۵، ۷۹۲، ۸۰۵، ۸۰۷، ۸۱۸، ۸۲۲، ۸۲۴، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۴۶، ۸۴۹، ۸۶۳، ۸۶۹، ۸۷۴، ۸۸۲ ـ ۸۸۴، ۸۸۶، ۸۹۵، ۸۹۷، ۹۰۳، ۹۱۰، ۹۱۵، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۲، ۹۲۴، ۹۴۸، ۹۵۲، ۹۵۵، ۹۶۳، ۱۰۲۲، ۱۰۷۶، ۱۰۸۲، ۱۰۸۵، ۱۰۸۹، ۱۳۱۴
کوش نامه : ۷۸۱
کین سیاوش (سرود) :۱۰۲

گ

گرشاسب نامهٔ ابوالموید :۱۲۲۰
گرشاسب نامهٔ اسدی : ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۷۷۵، ۷۸۴، ۹۲۶، ۱۳۰۶ ـ ۱۳۰۷
گریستن مغان (آهنگ) ۸۸۰
گلستان : ۳۴، ۶۲۳

گلشن راز : ۸۶۹
گنجینهٔ معارف ۱۰۷۶ ، ۱۰۸۲

ل

لباب الالباب : ۱۳ ، ۴۵ ، ۵۲ ، ۴۵۹ ، ۴۶۱ ـ ۴۶۳ ، ۴۷۱ ، ۴۷۳ ، ۴۹۵ ، ۵۱۱ ، ۵۱۰ ، ۵۲۳ ، ۵۲۴ ـ ۵۳۷ ، ۵۴۹ ، ۵۶۲ ، ۵۶۵ ، ۵۶۶ ـ ۵۷۹ ، ۵۸۱ ـ ۵۸۲ ، ۷۷۸ ، ۷۹۲ ، ۷۹۳ ـ ۸۲۷ ، ۸۷۹ ، ۹۰۶ ، ۹۰۸ ، ۹۲۳ ، ۹۴۴ ، ۹۴۶ ، ۹۴۷ ـ ۹۵۳ ، ۱۱۳۳ ، ۱۱۳۵ ـ ۱۱۳۶ ، ۱۱۳۸ ـ ۱۱۴۰ ، ۱۱۴۴ ، ۱۱۴۶ ، ۱۱۶۷ ، ۱۱۶۹ ، ۱۱۷۳ ـ ۱۱۷۴ ، ۱۱۷۹ ، ۱۱۸۹ ، ۱۲۰۰ ، ۱۲۱۹ ـ ۱۲۲۱ ، ۱۲۲۵ ، ۱۲۳۳ ، ۱۲۶۰ ، ۱۲۶۲ ، ۱۲۶۵ ، ۱۲۶۹ ، ۱۲۷۴ ، ۱۲۷۹ ، ۱۲۸۲ ، ۱۲۹۲ ـ ۱۲۹۳ ، ۱۲۹۷ ، ۱۲۹۹ ـ ۱۳۰۲ ، ۱۳۰۹ ، ۱۳۱۰ ـ
لب اللباب فی تحریر الانساب : ۴۶۳
لب لباب : ۸۲۹ ، ۸۳۶ ، ۸۴۰ ، ۸۴۲ ـ ۸۴۴ ، ۸۷۹
لغات فرس ۹۰۸ ، ۹۱۰
لغت اسدی ۵۴۰ ، ۸۸۶
لغة الدشیشه : ۵۰
لغت حلیمی : ۳۸ ـ ۳۹ ، ۵۲ ، ۹۴۷
لغت حمدالله مستوفی : ۳۰
لغت شاهنامه ۲۵ ، ۵۳
لغت فارسی فولرس : ۸۳۰
لغت فرس ۱۴ ، ۱۶ ، ۵۲ ، ۵۴۰ ، ۶۴۹ ، ۸۸۲ ، ۹۰۸ ، ۹۱۹ ، ۹۲۳ ، ۹۴۷ ، ۹۵۲ ـ ۹۵۳ ، ۱۳۰۶

م

مآخذ شعر ایران : ۸۴۶ ، ۸۶۴ ، ۹۰۱ ، ۹۰۵ ، ۹۱۳
المائده (سوره) ۴۴۳
متفرقات آسیائی : ۹۲۶
متفرقات آسیائی جدید : ۱۶۹
مجالس العشاق : ۴۱ ، ۵۳ ، ۹۸۴ ـ ۹۸۵
مجالس المؤمنین : ۸۷۹
مجالس النفایس ۸۷۸
مجلهٔ آسیائی : ۸۶۵ ، ۹۰۹
مجلهٔ ارمغان : ۴۸ ، ۵۹۴
مجلهٔ انجمن آسیائی همایونی : ۸۲۷ ـ ۸۲۸ ، ۸۸۰ ، ۹۱۸ ، ۹۵۴
مجلهٔ ایرانشهر : ۵۰۱
مجلهٔ جمعیت مستشرقین درلایپزیك : ۸۶۳
مجلهٔ جمعیت مستشرقین گوتینگن : ۸۶۲ ـ ۸۶۳ ، ۸۶۵ ، ۸۷۱ ـ ۸۸۵ ، ۸۸۷ ، ۸۹۹ ، ۹۰۰ ، ۹۰۶ ـ
مجلهٔ دارالفنون درسلری . ۳۹ ، ۵۳ ، ۸۱۲

مجلهٔ شرق: ٥٢٥
مجلهٔ شرقی دارالعلم گوتین گن: ٤٦
مجلهٔ شرقی دارالفنون گوتین گن: ٨٢٥، ٨٦٢ ـ ٨٦٣، ٨٦٥، ٨٧٠ ـ ٨٨٥، ٨٩٣، ٨٩٩، ٩٠٥، ٩٠٧ ـ ٩٠٩، ـ ٩١٢، ٩١٤
مجلهٔ کاوه: ٥٩٦
مجلهٔ ملی: ٨٥٦، ٨٩٨، ٩٠٥ ـ ٩٠٦، ٩٠٩، ٩١٢
مجمع الانساب: ١١٨٨
مجمع التواریخ: ٣٢٧، ٣٣٢، ٣٧٢ ـ ٣٧٥، ٣٨٦، ٣٨٨، ٤٣٣ ـ ٤٣٤
مجمع الشعرای جهانگیری: ٨٧٩
مجمع الصنایع: ١٣، ٥٣ ـ ٥٤
مجمع الفرس: ١٠، ٥٣ ـ ٥٤، ٦٤٩، ٦٥٨، ٧٧٠، ٧٧٥ ـ ٧٧٦، ١١٥٢، ١١٥٣، ١١٧٣، ١٢١٧، ١٢٢١، ١٢٣٢، ١٢٧٧
مجمع الفصحاء: ٢٥، ٥٣، ٤٦٠ ـ ٤٦١، ٤٦٣، ٤٧٢، ٥١٤، ٥١٦، ٥١٨ ـ ٥٢٠، ٥٢٤، ٥٣٠، ٥٣٨، ٥٤٥، ٥٥٠، ٥٦٢، ٥٦٥، ٥٦٧، ٥٧٠، ٥٧٩، ٦٣٥، ٦٥٩، ٧٧٦ ـ ٧٧٨، ٧٨٠، ٧٨٢، ٨٠٧ ـ ٨٠٨، ٨١١، ٨١٥، ٨٧٩، ٨٨١، ٩٢٤، ٩٢٦ ـ ٩٢٧، ٩٣٠، ٩٤٧، ٩٥١، ١١٣٦، ١١٣٨ ـ ١١٤١، ١١٤٤، ١١٤٧، ١١٦٧، ١١٦٩، ١١٧٣ ـ ١١٧٤، ١١٧٩، ١١٨٩، ١٢٠٠، ١٢١٧، ١٢٢٠ ـ ١٢٢١، ١٢٢٥، ١٢٢٣، ١٢٤٢، ١٢٥٢، ١٢٦٠، ١٢٧٧، ١٢٧٩، ١٢٩٣، ١٢٩٦ ـ ١٢٩٧، ١٢٩٩، ١٣٠١، ١٣٠٣ ـ ١٣٠٩، ـ ١٣١٠
مجمع النفایس: ٨٢٩، ٨٣٥، ٨٤٠ ـ ٨٤٢، ٨٧٩، ٨٨٤
مجموعهٔ اته: ٩١٨، ٩٣١، ٩٣٦ — ٩٣٧، ٩٤٥
مجموعهٔ اشپرنگر: ٨٣٠
مجموعهٔ اشعار رودکی: ٨٣٠
مجموعهٔ اشعار کتابخانهٔ سلطانی برلن: ٥٤
مجموعهٔ مقالات ادبی: ١١١٧، ١٣١٢
محاسن آل طاهر: ٤٥٥
محاضرة الاوایل ومسامرة الاواخر: ١١٥١
المحمدون من الشعراء: ٤٩٤، ١١٢٣
مختصر کافی: ٤٤٢
مختصری در باب طبع معیار جمالی: ٩٢٦
مخزن الغرایب: ٨٢٩، ٨٣١، ٨٣٣، ٨٣٦، ٨٣٨، ٨٤٠ — ٨٤١، ٨٤٣، ٨٧٩
مدارج البلاغه: ٤٩، ٥٤
مذکر الاحباب: ٨٧٨
مرآت آفتاب نامه: ٨٣٠، ٨٣٢، ٨٤٠،

مرآت‌الخیال : ۲۲، ۵۳، ۸۲۸، ۸۳۳، ۸۳۶، ۸۳۹، ۸۷۹
مرآت‌الصفا : ۸۷۹
مرآت جهان‌نما : ۸۷۹
مرآت عالم : ۸۲۸، ۸۳۲، ۸۴۱
المسالك والممالك (کتاب) : ۵۷، ۱۲۳
المسالك والممالك ابن‌حوقل (کتاب): ۵۷
المسالك والممالك ابن‌خرداذبه (کتاب): ۵۷
المسالك والممالك اصطخری (کتاب): ۵۷
مسبحیت : ۱۹۹
مسیر طالبی : ۴۹
مصحف : ۶۰۴، ر ۰ فرقان وقرآن ونبی
مصطلحات موسیقی : ۴۹
مطالعه درافسانهای هندی : ۸۲۴
معانی‌القرآن : ۴۵۱
معاهدالتنصیص : ۱۳۱۰
معجم‌الادباء : ۴۵۴
معجم‌البلدان : ۵۸، ۱۲۴، ۱۲۶ـ ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۵۴، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۸۸، ۲۹۷، ۲۹۸ـ ۳۰۳، ۳۱۴ـ ۳۱۵، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۴۸، ۴۶۳، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۱۰، ۵۱۸، ۷۷۹، ۱۲۲۴، ۱۳۱۰ـ۱۳۱۱
المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم (کتاب) : ۱۳، ۵۰، ۵۳، ۵۴۲، ۶۲۵، ۶۲۷، ۷۹۶، ۹۰۸، ۹۱۱، ۹۲۳، ۹۶۴، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹ـ ۱۱۴۲، ۱۱۴۶، ۱۱۵۲، ۱۱۶۹، ۱۱۷۵، ۱۲۰۲، ۱۲۲۷، ۱۲۳۵، ۱۲۴۲، ۱۲۵۴، ۱۲۶۰، ۱۲۷۵، ۱۲۷۷ـ ۱۲۷۹، ۱۲۸۲، ۱۲۹۳، ۱۳۰۳
معیارالاشعار : ۱۱ـ ۱۲، ۵۳، ۵۱۳
معیار جمالی : ۳۶، ۵۳، ۹۲۶
مفاتیح‌العلوم : ۵۸، ۱۷۶، ۱۱۵۲
مفاخر خراسان : ۴۵۵
مفتاح‌التواریخ : ۸۴۶
مقالات‌الشعرای حیرت : ۸۷۹
مقالات‌الشعرای قانع : ۸۷۹
مقالهٔ دکتر هرمان اته : ۵۴، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۵۳، ۶۵۹، ۷۷۱
مقدمهٔ دیوان‌چاپ طهران: ۵۵۹، ۵۶۲ـ ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۷۰، ۵۷۱ـ ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۸۰ـ ۵۸۵، ۶۵۹، ۷۷۷، ۷۹۰
ملاحظات دربارهٔ توسعهٔ امپراطوری‌چین ازسوی‌مغرب : ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۸
الملحمه (کتاب) : ۶۱
مناظرات اسدی : ۱۳۰۷
منتخبات شعرای ایرانی : ۸۳۰
منتخبات شفر: ۸۸۴
منتخبات فارسی : ۳۹، ۵۳، ۸۴۵، ۸۸۴، ۸۹۹، ۹۲۵، ۹۳۲، ۹۳۴، ۹۳۶
منتخبات فارسیه : ۳۳، ۵۳

منتخب الاشعار : ۸۷۹
منتخب التواریخ :۸۷۹
منتخب الفرس : ۱۱۴۳
المنقذ فی الایمان (کتاب)، ۱۲۴
منوچهری دامغانی : ۱۱۳۲
موسیقی وموسیقی‌شناسان ایران :۱۰۷۶، ۱۰۸۲
مونس الاحرار فی دقایق الاشعار : ۲۸ ، ۵۳ ،۱۱۴۱، ۱۲۱۷، — ۱۲۱۸
مهر (مجله) : ۹۳۶ ، ۱۰۱۵ ، ۱۲۶۰،
میخانه : ۹۳۰، ۹۴۶،
میراث الاسلام :۸۷۹،

ن

ناسخ التواریخ : ۳۷
نام نامهٔ ایرانی :۳۱۴
نامهٔ خسروان . ۱۲۷۳
نامهٔ خسروی : ۵۸۴
نبی : ۷۹۳ ر. صحف و فرقان و قرآن
نثر فارسی درقرن چهارم :۴۵۷، ۵۹۴
نخبة الدهر فی عجایب البر والبحر : ۵۸ ،۲۱۵
نزهة القلوب : ۱۱۲۴ — ۱۱۲۵
نزهت نامهٔ علائی ۲۷ ،۵۳، ۷۹۰
النساء (سورة) :۴۴۳
نسخهٔ ابوحفص :۱۱۵۲-۱۱۵۳
نسخهٔ میرزا ۹۷۱۰
نشریهٔ دارالعلم گوتین‌گن : ۹۲۲
نفایس المآثر :۸۷۸-۸۷۹
نفحات الانس :۷۴ ،۲۹۸ ، ۱۱۳۸
نگارستان ر. تاریخ نگارستان
نل ودمن:۹۸۴
نمونهٔ ادبیات ایران :۳۲ ، ۵۳
نمونهٔ ادبیات تاجیک :۳۲، ۵۳،۵۳۶ ، ۵۷۲، ۶۵۹
نهایة الارب ۱۰۱۰

و

وامق وعذرای رودکی : ۹۱۷
وامق وعذرای قطران ۷۸۱
وصایای اردشیر : ۳۳۴
وصایای خواجه‌نظام‌الملک :۳۷۳
وفیات الاعیان :۲۱۷، ۲۱۹، ۲۴۸ ، ۲۷۳ ،۲۸۷، ۲۷۹، ۲۹۲، ۴۵۴، ۱۳۱۰
وندیداد ۱۴۳ ، ۱۵۲
ویدیوداد : ۱۴۳، ۱۵۲
ویس ورامین : ۴۴ ، ۵۴

ه

هاملت: ۹۰۴
هزار داستان: ۸۶۹
هزارویك‌شب: ۸۴۹
هفت آسمان: ۸۴۶
هفت‌اقلیم: ۳۳، ۵۱، ۴۶۱ - ۴۶۲، ۴۷۲، ۴۷۶، ۵۲۱، ۵۲۳- ۵۳۰، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۵۰، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۸۲، ۶۳۵، ۸۲۸، ۸۳۱، ۸۳۳، ۸۳۵، ۸۳۶- ۸۳۸، ۸۴۳- ۸۶۸، ۸۷۹، ۹۴۵، ۹۴۷
همیشه بهار: ۸۷۹
هیتو پادسا: ۵۸۶

ی

یادداشت ها و تحقیقات در باب چین و وژاپون: ۱۹۴
یتیمة‌الدهر: ۵۷، ۴۵۳، ۴۵۴- ۴۵۶، ۴۹۳- ۴۹۴، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۳- ۵۱۷، ۵۲۳- ۵۲۴، ۵۸۱، ۹۰۱، ۹۵۶، ۱۱۲۴، ۱۲۲۴، ۱۲۹۴، ۱۳۱۰
یسین (سورة): ۵۴۳
یك‌قصیده از رودکی: ۹۵۴
یکی‌ازشعرای‌قدیم‌فارسی زبان: ۱۱۵۰
یمینی: ۸۰۲، ۸۹۵، ۱۱۱۵
یوسف‌وزلیخای ابوالمؤید: ۱۲۲۰
یوسف و زلیخای فردوسی: ۱۳۰۰

فهرست لغات مهجور که درین کتاب ضبط شده

آباد : ۱۲۱۴
آب‌آشنا : ۱۲۳۳
آب‌تاختن : ۱۰۹۶
آبخوست : ۱۱۶۸
آبك : ۱۱۴۸
آبکند : ۱۰۹۵، ۱۲۲۸
آبکیر : ۱۱۸۹، ۱۲۲۸، ۱۲۵۶
آبورزی : ۱۲۳۹
آخال : ۱۲۰۳
آخشیج : ۱۲۳۴
آدینه : ۱۰۵۸
آذرخش : ۱۰۴۹
آذرفزا : ۱۰۹۷
آذرم : ۱۱۶۴
آذرنگ : ۱۲۳۷
آذین : ۱۲۱۰
آرغده : ۱۰۴۸
آرن : ۱۱۶۹
آرنج : ۱۲۵۴
آرنگ : ۱۰۶۵
آژخ : ۱۱۷۹، ۱۲۰۹
آژیخ : ۱۱۸۶
آس : ۱۲۱۵

آساه ۱۲۳۱
آسغده : ۱۲۹۵
آسمانه : ۱۱۹۷
آشخال : ۱۲۰۳
آشغال : ۱۲۰۳
آشکوخیدن : ۱۰۲۲، ۱۰۸۶، ۱۰۹۱
آغار : ۱۲۱۵
آغاز : ۱۰۹۸
آغاش ۱۱۰۶
آغالش : ۱۲۳۶، ۱۲۸۷
آغالیدن : ۱۲۳۶، ۱۲۵۳، ۱۲۸۷
آفروشه : ۱۰۲۵، ۱۲۰۰
آفرین : ۱۲۹۲
آکنیدن ۱۱۷۵
آگنج : ۱۲۰۹
آگیشیدن : ۱۰۰۴
آلغده : ۱۰۴۸
آلوس : ۱۲۸۸
آلیزنده : ۱۲۳۱، ۱۲۵۳
آماج ۱۱۹۲
آمرغ : ۱۲۰۳، ۱۲۳۶
آمیغ : ۱۰۶۱

آئین : ۱۱۸۳
آور : ۱۰۰۰، ۱۱۳۶
آورش : ۱۲۳۷
آوری : ۱۲۳۸
آهار : ۱۱۹۶
آهختن : ۱۱۸۳
آهنج : ۱۰۸۱، ۱۰۹۲
آهنجیدن : ۱۰۹۲
آهون : ۱۲۸۳
آیفت : ۱۲۸۹
اغده : ۱۰۳۵
ابیشه : ۱۲۲۸
اخش : ۱۱۵۳
ارغوان : ۱۲۱۵
اژدها : ۱۲۸۳
اژدهاك : ۱۲۸۷
اژکهن : ۱۱۷۵
اسپ : ۱۰۹۰
استره : ۱۰۲۵
استوه ۱۲۵۳
استه : ۱۱۶۷
استیز : ۱۲۵۳
استیم : ۱۱۵۴
اشتلم : ۱۰۸۹، ۱۱۱۰

اقدر : ۱۱۳٦
اقدستا: ۱۲۸۳
اقرنک : ۱۲۸۳
افشك : ۱۰۷٤
الچخت : ۱۲۰۹، ۱۲۱٤
الفختن: ۹۷٦، ۱۲۳٤
الفغدن :۱۲۳٤
الفغده :۱۰٦۵، ۱۰۸۷
الفنجیدن :۱۱۰۲، ۱۲۳٤
امنه : ۱۱٦٦
انبسته: ۱۱۷۵
انبودن : ۱۰۵۲
انبوشتن :۱۰۵۲
انجوخ : ۱۰۷۳
انجوغ :۱۲۳۸
انچخت :۱۲۰۹، ۱۲۱٤
اند : ۹۹۳، ۹۹۸
اندا : ۱۰۹٦
اندروا : ۱۱۷٦
اندمه : ۱۰۹۲
اندی :۱۱۹۵
اندیك : ۱۱۸۹
انکشتال :۱۱۵۹
انگشته :۱۰٦۹، ۱۲۰۳
انیسان :۱۲۳۷
اواره :۱۲۳۱
اورمزد:۱۲۳۵، ۱۲۸۸،
۱۲۹۱
اورند: ۱۲۲۹
اورندیدن : ۱۲۵۲
اورنگ : ۱۲۲۹
اوستام : ۱۲۳۷
ایارده : ۱۲۸٤
ایچ: ۱۰۷۹
ایژك : ۱۲۲۹
ایند ۹٦۷
ایوان :۱۲۹۲
با : ۱۰۱۹
بابزن :۱۱۷۲
باحور: ۱۰٦۱
بادبرین: ۱۰٦٦
بادبیچ : ۱۱٦۷
بادخون :۱۲۰٤
بادران : ۱۱۰۱
بادروزه :۱۲۱٦
بادریسه : ۱۲۱۷
بادغرد : ۱۲۳٤
بادفرودین : ۱۰٦٦
بادفره : ۱۰٦۹، ۱۲۰٤
بارك :۱۰۲۳
باره : ۱۱۰۲
بازه : ۱۲۵٤
بازبیچ : ۱۲۳۱
بازه: ۱۱۰۲، ۱۱٤۸
باستار وبیستار : ۹۹۸
باشکونه :۱۱۰۱، ۱۲۳۰
بافدم : ۱۰۸۷، ۱۲۳۷
بال : ۱۲۱۵
بالار : ۱۰۲٤، ۱۱٦۲
بالغ :۱۱۹۰، ۱۱۹۳
بالوس: ۱۲۰٤
بامس :۱۲۸۳
باندام : ۱۰٤۹
باهك : ۱۱۳۷
باهکیدن :۱۱۳۷
باهو: ۱۰٦۸
بایست: ۱۱٦۷
بت : ۱۱۸۲، ۱۱۸۹،
۱۱۹٤
بتا :۱۲۳۳
بتپوز :۱۱۹۳
بتکوب : ۱۱٤۷
بتنج: ۹۷٦
بج‌بج :۱۰۲۵، ۱۳۱۳
بجکم : ۱۱۰۷
بختو: ۱۰۵۹، ۱۰٦۸
بختور : ۱۰۵۹
بختوه : ۱۰۵۹
بخسانیدن : ۱۲۹٦
بخسیدن : ۱۱۷۱
بخش : ۱۰۹۲

بخم : ١١٧٦
بخنو : ١١٠٧
بدآغار : ١٢٣٨
بذه : ١٢٣١
براز : ١٠٥٩
برجاس : ١١٦٣
برجیس : ١٢٣٥، ١٢٨٨
برخفج : ١١٦٩
ردبرد : ١١٧١
رروشنان : ١٢٨٣
رزه : ١٢٣٥
برزین : ١٢٥٨
برغست : ١٠٥٣
برکان : ١٢١١
برکس : ١١٠٥
برکست : ١١٠٥
برم : ١٢٣٢
برخیده : ١٢٣٩
بروز : ١٠٧٧
برون : ١٠٢١
برهون : ١٢٩٠
برین : ١٠٦٦
بزه : ١٠٧٠، ١٢٣٥
بساك : ١٠١١، ١١٩٤، ١٢١١
بستاوند : ١١٨٢
بسته : ١٢٩٤
بسغدیدن : ١٢٣٨

بسیچ : ١٠٨٣
بشتر : ١٠٤٩
بشلیدن : ١١٧٠، ١٢٣٧
بشیز : ١٠٠٣
بغاز : ١١٦٣
بغنج : ١٢٢٨
بکتر : ١٢٣٨
بگماز : ١٢٣٦
بگنی : ١١٨٦
بل : ١١٧١
بلاده : ١٠٥٧
بلایه : ١٠٥٧، ١٢٠٤
بلفخت : ٩٧٦
بلکامه : ١٠٤٢
بلکن : ١١٦٨
بلکنجك : ١٢٢٩
بلکند : ١١٥٩
بلندین : ١١٧٦
بنانج : ١٢٢٨
بندروغ : ١٠٧٨، ١٣١٤
بندگردن : ١٠٧٠
بندورغ : ١٣١٤
بنساله : ١٠٢٤
بنگاه : ١٢٩٢
بنلاد : ١٠٣٩، ١٠٥١
بنیاد : ١٢١٤
بنیز : ١٢٣٥

بوب : ١٠٨١
بورك : ١١٨٢
بون : ١٢٨٣
بهل : ١١٧١
بهمان : ٩٩٨
بیاستو : ١٢٩٦
بی‌بد : ١٠١٨، ١٠٤٨
بیر : ١٢٧٨
بیسیار : ١٠٥٢
بیغوله : ١١٧٢
بیگار : ١٢٠٦، ١٢٣٦
بیمار غنج : ١٠٩٧
بیوك : ١٠٦١
بیهده : ١٠٧١
پاآورنجن : ١٢٩٧
پاتله : ١١٥٩
پاتیل : ١١٥٩، ١١٨٥
پاتیله : ١٠٨١، ١١٨٥
پاذافراه : ١٢٩١
پازیر : ٩٦٨
پاسخ : ١١٦٧
پاغنده : ١١٣٧، ١١٦٥
پاغوش : ١١١٠
پالایال : ١٢٨٤
پالاون : ١١٣٦
پالکانه : ١١٠٩
پالو : ١١٧٨

پالیك : ۱۰۷٤
پای آگیش : ۱۰۰٤
پای باف : ۱۲۳٥
پتیاره : ۱۲۰٤
پده : ۱۰۷۱
پراشیده : ۱۱٤۰، ۱۱۷٦
پراکند : ۹۸۹
پر پروشان : ۱۲۸۳
پرپهن : ۱۱۸۷
پرستو : ۱۰٦۸
پرکاله : ۱۰٦۸
پرگر : ۱۲۸۳
پرن : ۱۲۱۳
پرنیخ : ۱۰۹۹
پرو : ۱۲۱۳
پروا : ۱۲۸٤
پرواسیدن : ۱۲٥٤
پزاکن : ۱۲٥٥
پژاوند : ۱۰٥٥
پژپژ : ۱۳۱۳
پژوهیدن : ۱۲۹۰
پسادست : ۱۲٥٥
پساك : ۱۰۱۱
پسته : ۱۲۲۸
پشك : ۱۱٦٤
پشیز : ۱۰۰۳
پك : ۱۱۷۰
پل : ۱۲۹٥
پلشت : ۱۰۰۳، ۱۱۸٦، ۱۲۰٤
پنام : ۱۲۳۰
پنامیدن : ۱۲۳۰
پنجهیر : ۱۲۳۷
پند : ۹۹۰، ۱۱۷٤
پوپك : ۹٦۷
پورمك : ۱۱۸۲
پوز : ۱۰۸۹
پوستین پیرای : ۱۲۰۹
پوشك : ۱۱۷۸، ۱۲۲۹
پوك : ۱۱۷۰
پهنانه : ۱۲۱۲
پی : ۱۲۷۸
پیاله : ۱۲۱۱
پیخ : ۱۱۹۰
پیشگاه : ۱۲۹٦
پیشیار : ۱۰٥٦
پیلگوش : ۱۰۸۷، ۱۲۰٤
پیلوارافگن : ۱۱٦۸
پیمانه : ۱۲۱۱
پینو : ۱۱۸٤
تاب : ۱۲۰۸
تابخانه : ۱۲۰۷
تاپاك : ۱۱٤٦
تارو : ۱۰۸٦
تاخ : ۱۲۲۰
تار : ۱۲۹۳
تارك : ۱۱۸۳، ۹۳۰۰
تاره : ۱۲۸٤
تافته : ۱۲۳۹
تاك : ۱۱۹۳
تالاب : ۱۲٥٦
تاویدن : ۱۰۰۳
تبفوز : ۱۰۸۹
تبك : ۱۰٥۰
تبنگوی : ۱۰۸۰، ۱۲۱٤
تبوراك : ۱۰٤٦
تبیر : ۱۰۸۲
تبیره : ۱۰۸۲
تتماج : ۱۱۳۰
ترا : ۱۲۲۷
ترب : ۱۰۸۲
ترت ومرت : ۱۱۷۱
ترنج ، ۱۰٥٤
ترفند : ۹۹۰، ۱۰۲٥، ۱۲۹٥
ترك : ۱۲۷۸

ترکش : ١١٩٦
ترنجیدن : ١١٥٩
تریوه : ١٢٣١
تز : ١٠٥٩
تش : ١٠٥٦
تشلیخ : ١١٦٢
تشی : ١٢٠٤
تفت : ١٠٨٧
تفته : ١١٦٠، ١٢٣٠
تکژ : ١١٦٠
تکوك : ١٠٨٦
تکل : ١١٨٣
تلاتوف : ١٢٢٩
تلاج : ١٠٨٢، ١١٨٥
تموك : ١١٩٤
تنبل : ١٠٤٩، ١٠٨٤، ١٢٠٥
تنبل‌وشد : ٩٩١
تنجیدن : ٩٧٦
تندوخوند : ١١٧١
تندور : ١١٨٧
تن‌شوی : ١٠٢١
تنند : ١١٧٠، ١٢١٠
توتکی : ١١٩٠
توجبه : ١٠٨١
توختن : ١٠٧٤، ١١٧٦
توسن : ١١٧٢
تویل : ١٢٠٥
تهك : ١٢٥٤
تیغ : ١٢١٠، ١٢١٥
تیم : ١٠٥٩
تیماس : ١٠٦٠
جاخشوك : ١٢٢٩
جاف جاف : ١٠٠٣، ١٢٣٦
جال : ١١٩٦
جدکاره : ١٢٣٢
جزد : ١٠٧٩
جغبوت : ١٠٨٧، ١٠٩٥، ١١٨٥
جغرات : ١١٨٤
جلب : ١١٥٣
جلبیب : ٩٧١
جلغوزه : ١٠٦٩
جلویز : ١٣٠٠
جماش : ١٠٢٢
جناك : ١٢٨٤
جنك : ١١٧٢
جهك : ١٢٠٩
چال : ١٠٦٧
چاو : ٩٧٥، ١١٣٧
چاوان : ٩٧٥
چاویدن : ٩٧٥، ١١٣٧
چخماخ : ١٢٥٧
چخیدن : ١٢٠٩
چربو : ١٢١٧
چرخشت : ٩٧٢
چرز : ١٠٦٧
چرگر : ١١٥٤
چرویدن : ١١٧٦
چست : ١٢٢٧، ١٢٥٨
چشمرد : ١٢٠٤
چغانه : ١٢١٣
چغز : ١٣٠٩
چغو : ١٢٣٦
چغوك : ١٢٣٢
چفته : ١٢٩٢
چك : ١٢١٥
چکاذ : ١٣٠٠
چکامه : ١١٦٧
چکری : ١٢٠٥
چکك : ١٢٣٦
چلپاسه : ١١٧٠
چلغوزه : ١٠٦٩
چلپا : ١١٩٦
چم : ١٢٠٣
چمانه : ١٢١٦
چمش : ١٠١١
چمن : ١٢١٢
چندن : ١٠١٩

چوک : ۱۲۰۵
حجیب : ۹۷۲
خاتوله : ۱۱۶۰، ۱۲۸۴
خاد : ۱۱۴۸، ۱۱۷۴
خاذ : ۱۱۴۸
خاش : ۱۰۹۷-۱۰۹۸
خاشاك : ۱۰۹۱
خاشه : ۱۰۹۸
خاشیدن : ۱۰۹۷
خاریشت : ۱۲۰۹
خالگر : ۱۲۰۰
خامه : ۱۲۳۹
خان : ۱۰۵۱، ۱۰۹۱
خباك : ۱۲۸۹
ختنبر : ۱۱۶۰
خجش : ۹۹۹
خدیش : ۱۰۹۹
خرآس : ۱۲۱۰
خراش : ۱۰۶۰
خرام : ۱۰۶۳
خربیواز : ۱۳۰۲
خردومند : ۹۷۶
خرده : ۱۲۸۴
خرده‌اوستا : ۱۲۸۴
خرفه : ۱۱۸۷
خرند : ۱۲۵۷
خروج : ۱۰۹۷، ۱۱۹۵
خروش : ۱۲۲۹
خروه : ۱۱۹۵
خسائیدن : ۹۹۳
خسانیدن : ۱۰۷۲
خستوانه : ۱۲۹۶
خسر : ۱۰۷۴
خس‌وخاش : ۱۱۵۳
خشتچه : ۱۱۹۰
خشتوك : ۱۱۰۶
خشکامار : ۱۰۸۳
خشنشار : ۱۲۹۱
خشوك : ۱۰۵۷، ۱۱۰۶
خشینه : ۱۲۰۵
خفچه : ۱۰۸۴، ۱۲۳۴
خلاشمه : ۱۲۳۰
خلالوش : ۱۰۶۱
خلجان : ۱۲۵۸
خلم : ۱۱۰۰
خمانیدن : ۱۱۸۲
خناك : ۱۰۶۲
خنبه : ۱۰۹۵، ۱۲۳۴
خنجك : ۱۲۹۵
خنشان : ۱۱۰۷
خنك‌بید : ۱۰۹۷
خنور : ۱۰۸۶
خنیده : ۱۱۷۵
خو : ۱۱۶۸
خوابنیده : ۱۰۲۱
خوان : ۱۲۵۵
خورا : ۱۲۳۹
خوردی : ۱۲۱۷
خوش : ۱۲۵۳
خوکل : ۱۲۰۹
خوهل : ۱۲۳۷
خوی : ۱۲۸۴
خوید : ۱۱۹۶
خی : ۱۲۵۹
خیدن : ۱۲۵۵
خیده : ۱۲۵۵
خیم : ۱۱۰۰، ۱۱۸۴، ۱۲۱۱، ۱۲۳۰
داربوی : ۱۰۳۵
داسغاله : ۱۲۲۹
داسگاله : ۱۲۲۹
داه : ۱۰۷۱، ۱۰۹۳
داهل : ۱۲۵۵
دخ : ۱۱۷۶
درخش : ۱۰۹۸، ۱۲۳۵
درغال : ۱۰۶۲
درغان : ۱۱۶۰
درواخ : ۱۰۸۴

دروازه : ۹۹۹
دروشت : ۱۱۹۳
درونه : ۱۱۱۰، ۱۲۰۵،
۱۲۱۳
دره : ۱۲۰۵
دریواز : ۹۹۹
دزك : ۱۰۴۵
دزندیس : ۱۱۱۰
دژآگاه : ۱۲۳۸
دژبراز : ۱۲۳۹، ۱۲۵۳
دست فال : ۱۲۹۷
دسته : ۱۰۷۱
دفنوك : ۱۱۰۶، ۱۱۵۴
دك : ۱۱۸۴
دلام : ۱۰۸۹
دمامه : ۱۲۰۶
دن : ۱۰۸۵
دند : ۹۹۴، ۱۲۴۱
دنكل : ۱۱٦۴
دنیدن : ۱۲۱۲
دوخ : ۱۱۷٦
دورویه : ۱۰۴٦
دوسانیدن : ۱۲۳۷
دوستگان : ۱۰۳۴
دوستگانی : ۱۰۳۴
دیرند : ۱۰۰۰، ۱۰۵۵،
۱۱۵۳ ، ۱۱۵۴
دیس : ۱۱۱۰
دیش : ۱۰۰۴ ، ۱۱۰٦
دیك‌وداك : ۱۱۴۱
دیم : ۱۱۸۴
دیوپای : ۱۲۱۰، ۱۲۹٦
دیهیم : ۹٦۷
رافه : ۱۱٦۵
راه‌شاه : ۱۱۱۰، ۱۲۰۸
ربون : ۱۰٦۷، ۱۱۷۴،
۱۲۸۴
رجنین : ۱۱۹۵
رچك : ۱۱۸۳
رخت : ۱۲۹۲
رخشا : ۱۲۸۷
رخنه : ۱۲۵۹
رده : ۱۱۷۹
رژدی : ۱۲۳۴
رس : ۱۲۴۱
رك : ۹۹۸
رم : ۱۰٦۳
رندش : ۱۲۱۱
رنده : ۱۱٦۰
روان : ۱۲۵۹
روانخواه : ۱۱۷۰، ۱۲۴۱
رودگانی : ۱۲۱۱
ریخن : ۱۰٦۵
ریدك : ۹۷۱، ۹۱۸۳
ریز : ۹۷۱
ریژ : ۹۷۱
ریم : ۱۰۸۷
زابغر : ۱۰۷۳
زابگر : ۱۰۷۳
زاغن : ۱۱۳۹
زافه : ۱۱۵۹
زاور : ۱۱۰۰
زاوش : ۱۲۳۵، ۱۲۸۸
زاولانه : ۱۰۷۰
زاهری : ۱۱۹۵
زبون : ۱۱۷۴
زبیان : ۱۲۹۷
زر : ۱۲۸۵
زرفین : ۱۲۸۲
زرنگ : ۱۲۵۴
زش : ۱۰۹۰
زشتیاد : ۱۰۵۷
زغاره : ۱۲۵٦
زغم : ۱۲۵۹
زغند : ۱۰۸۳
زغنگ : ۱۱۷۷
زلفین : ۱۲۸۲
زله : ۱۰۷۹
زنگ : ۱۱۹۳، ۹۹٦
زوش : ۱۰٦۱

زونج : ١٠٥٨، ١٢٠٩، ١٢٩٤
زهاب : ١٢٣٣
زیاد : ٩٨٩
زیب : ١١٩٢
زیرکش : ١١٩٠
زیغ : ١١٦٣
زیغال : ١٠٠٦
ژاله : ١٢١١
ژخ : ١٠٨٤
ژفك : ١١٨٦
ژکیدن : ١٢٠٥
ژکور : ١٠٠٠
ژوآغار : ١١٦٢
ژی : ١٠٧٥، ١٢٢٨
ساتگن : ١١٩٠
ساتگنی : ١١٩٠
سار : ١٠٦٩، ١٠٨٦
سارنج : ١٢٢٠
سارونه : ١١٠١
ساری : ١٠٦٥
ساریان : ١٠٦٥
سامان : ١٢٠٦
سامه : ١٢٠٦
سان : ١٢٨٥
سپدچین : ١١٩٧
سپیدرگ : ١٠٤٥
سپار : ٩٦٧
سپاسه : ١٢٩٥
سپرجی : ١١٩٠
سپرخی : ١١٩٠
سپریغ : ١٢٢٩
سپنج : ١٠٦٥
سپوختن : ١١٦١
سپورگار : ١٢٥٣
ستا : ١٠٥٢
ستاغ : ١٢٢٩
ستاك : ١١٧٨، ١٢٨٠
ستان : ١٠٢١
ستنبه : ١١٧٤
ستودان : ١٠٥٥
ستی : ١٢٣٨، ١٢٥٩
ستبر . ١٢٢٠
ستیغ : ١٢٣٦
ستیم : ١٠٩٢
ستیهنده : ١١٦٧
ستیهیدن : ١١٦٧، ١١٧٦
سخون : ١١٠٧، ١٢٩٠
سد : ١٠٧٥
سر : ١٠٥٨
سرپایان : ١٢٨٢
سرف : ١٢٠٦
سرفه : ١٢٠٦
سغر : ١٢٠٤
سفته : ١١٧٤، ١١٧٨
سفج : ١١٦٧
سکنجیدن : ١٢٥٧
سکالش : ١٠٢٢
سکاله : ١١٩٤
سماروغ : ١١٥٣
سماعین : ١٢٨٨
سمج : ١٢٨٣
سمجه : ١٢٨٣
سمچ : ١٠٩٥
سمن : ١٠٢٣
سمه : ١١٨٢
سموری : ١٠٩٣
سنجدچیلان : ١٠٩٣
سنخج : ١١٤٦
سوس : ١٠٩٢
سوك : ١٠٠٥، ١١٧٦
سونچه : ١١٩٠
سهمگن : ١٢٣٣
سیام : ٩٩٥
سیکی ٩٩٨
سیماب : ١١٧١
شاخ : ١٢١٤
شار ٩٩٨
شاش : ١٠٩٧، ١١٥٣
شاکار . ١٢٠٦
شاندن : ١١٨٢

شاوغر : ١١٦٢
شاهبوی : ١٠٣٠
شایگان : ١٢٣٦،١٢٢٧
شب‌یاره : ١٣٠٢
شب‌چك : ١١١٠
شبشت : ١٢٩٥
شبغاره : ١١٩١
شجام : ١٢٨٥
شخ : ١٢٣٤
شخار : ١٢٥٧
شخایدن : ١٢٨٥
شخش : ١١٦١
شخشیدن : ١٢٣٩،١٢٣٥
شخکاسه : ٩٩٨
شخودن : ١٢١٥
شخیش : ١٠٠٤
شدکار : ١٠٥٨
شرفاك : ١٦٣٦
شرنگ : ٩٩١
شست : ١٢٩٤،١١١١
شغك : ٩٩٣
شکافه : ١٢١٠
شکست‌ومکست : ١٠٥٣
شکلیدن : ١٢٠٤
شکوخ : ١١٧٧
شکوخیدن : ١٠٨٦،١٠٩١،
١١٧٠،١١٧٧،١٢١٤
شکیبا : ١٢٨٨
شگرف : ١٢٠٦
شلك : ١٠٤٨
شلکاب : ١٠٤٨
شمن : ١٠٦٤
شنار : ١٢٣٩
شنبد : ١٣٠٢
شند : ١١٩٣
شندف : ١٢٠٦
شنك : ١٢٥٨،١٢٢١
شنوشه : ١٠٢٥
شوخگین : ١١٨٦
شور : ١٢٩٦،١١٩٦
شوغ : ١٢١٠
شوله : ١١٩٥
شیان : ١٢٣٩
شیب : ١١٩٢
شیب‌وتیب : ٩٧١
شیدا : ١٢٨٨
شیم : ١٢٩٦
شیهه : ١٢٩٠
طپیدن : ١١٧٢
طمطراك : ١١٤١
غاب : ١١٦٢،١٠٥٠
غار : ٩٩٨
غارچی : ١٠٦٨،١١٣٩،
١١٧٨
غاش : ١١٠٦
غال : ١١٩٤،١١٩١
غالیدن : ١١٩١
غاوشنك . ١٠٩٢،١١٨٥،٩
غدره : ١٢٠٥
غر : ١٠٩٤
غراشیدن : ١١٧٠
غرس : ١٠٠٣
غرماسنك : ١٢٥٦
غرن : ١١٦٦
غرو : ١٢١٣
غرید : ١١٦١
غزم : ١٠٨٧
غزیدن : ١٢٠٦
غشاك : ١٠٨٨،١١٨٥،٩
غفچی : ١٢٢٨
غفه : ١٠٩٣
غلبکن : ١٢٥٦
غلج : ١٢٩٤
غلیو : ١١٧٤
غلیواج : ١١٥٩،١١٧٤،٩
غمزه : ١٢٨٨
غن : ١٠٢٣
غنجار : ١٢٠٧
غنجال : ١١٦٦
غنچه‌کردن : ١١٦١
غنده : ١٠٩٠،١٢١٠،٦

غوش : ۱۱۹۳
غوشاذ : ۱۲٦۲
غوشای : ۱۱۸٥
غوشت : ۱۰۷۹، ۱۲۳٤
غول : ۱۰۸۹، ۱۲٥٥
غولین : ۱۱۸٤، ۱۱۹٥
غیش : ۱۰٥۲
غیشه : ۱۰٦۲
فاژ : ۱۱۸٦
فاژیدن : ۱۱٦۸
فاش : ۱۳۰۰
فانه : ۱۲۱۲
فام · ۱۰۷٤، ۱۲۱۱
فتالیدن : ۱۱۹۱
فخمیدن : ۱۱۰۳، ۱۱٤۸
فرابسته : ۱۲۸۹
فراخا : ۱۲۸۷
فرارون : ۱۲۹۰
فراستوك · ۱۱۹٦
فراغ : ۱۱٦۳
فرخار : ۱۱٦۷
فرخسته : ۱۱٦٥
فرخشت : ۱۰۰۰، ۱۰۰٦
فرخشه · ۱۰۰۰، ۱۰۰٦
فرزام · ۱۲۸٥
فرزانه : ۱۲۱٦، ۱۲٥۹
فرزد : ۱۲۳٥
فرسب · ۱۰٦٤، ۱۲۱٤
فرسته : ۱۲۸۹
فرسنافد : ۱۰٥۱
فرغست : ۱۱٦٥
فرغند : ۱۰۰۰، ۱۰۸۸، ۱۱۸٥، ۱۱۹۱
فرغول : ۱۰٦۳
فرفخ : ۱۱۸۷
فرفور : ۱۲٥٦
فرقور : ۱۲٥٦
فرکند : ۱۱۹۳
فرکندیدن · ۱۱۹۳
فرناس : ۱۲٥٤
فرنج : ۱۰۸٥
فروار : ۹۹۹
فرواره · ۹۹۹
فرودین : ۱۰٦٦
فروغ : ۱۲۸۹
فره : ۱۰۹۳
فرهختن : ۱۲۸۸
فرهخته : ۱۰۹٥، ۱۱۸٦، ۱۲۸۸
فرهست : ۱۲۱۷
فرهنجیدن · ۱۱٦۸
فزلك : ۱۰۸۸، ۱۱۸٦
فژاك : ۱۰۸۸
فژاکن · ۱۰۸٤
فژغند · ۱۱٦۲
فژه : ۹٦۸
فسوس · ۱۲٥۳
فش · ۱۰۷۰
فغ · ۱۰٦۱
فغاك · ۱۲۸٥
فغیاز · ۱۱٦۳
فکانه · ۱۱٦٥
فکز · ۱۲۸٥
فلات : ۱۰٥۳
فلاد : ۱۲٥٦
فلاده · ۱۲٥٦
فلاسنگ · ۱۰٦۱
فلبه · ۱۲٥۷
فلج · ۱۰٥٥
فلخ : ۱۱۸٦
فلرز · ۱۰۷۸
فلرزنگ · ۱۰۷۷
فلغند · ۱۱٦۲
فنجی · ۱۱۹۰
فند · ۹۹٤
فنو · ۱۲۱۳
فنودن · ۱۰۳۹
فیار · ۱۱۰٤
فیال · ۱۲۳۷
قرقف · ۱۱۰۸
قرقوب : ۱۲۰۸
قسطا · ۱۲۸۸

کابوک : ١٢٠٨
کابله : ١٠٨٢، ١١٨٥
کاتوزه : ١٠٥٢
کاربشوتة : ١٢٥٥
کارثن : ١٢١٠
کارتنه : ١١٧٠، ١٢٩٦
کارکرد : ١٠٥٧
کاریز : ١٢١٠
کازه : ١٠٦٩، ١١٦٥، ١٢١٦
کاژ : ١٢٩٥
کاشانه : ١٢٠٧
کاشه : ١٠٩٦
کاغه : ١٠٩٠
کافت : ١١٦٨
کافتن : ١١٦٨
کافیدن : ١٢٣٥
کاك : ١١٦٨
کالم : ١١٨٣
کالیدن : ١١٦١، ١١٧٧، ١١٩٤
کانا : ١٠٨٥، ١٠٩٤، ١١٨٥
کاناز : ١٠٦٣
کاواك : ١٢١٦
کاوه : ١١٦٥
کاینه : ١٢٣٠

کیت : ١٠٨٠
کبد : ١٢٨٥
کبودر : ١٠٥٨
کبه : ١٢٩٧
کبیتا : ١١٨٤
کبی : ١٠٧٧
کجه : ١٠٤٥
کجه‌بازی : ١٠٤٥
کچه : ١٠٤٥
کدکد : ١٣١٣
کدن : ١١٦٤
کدوخ : ١٠٥٤
کدونیمه : ٩٩٨
کده : ١١٨٦
کندر : ١١٤٨
کراسه : ١١٨٣
کراشیدن : ١١٧٠
کراك : ١٢٨٩
کریسو : ١١٧٠
کربشه : ١٠٩٠
کریا : ١٠٤٩
کریاسه : ١١٧٠
کرجفو : ١١٨٧
کردکار : ٩٩٥
کرشمه : ١٠٠٢
کرک : ١١٦٥
کرم‌بهرامه : ١٠٩٦

کرو : ١٢١٦
کروز : ١٠٨٢
کروه : ٩٧٦
کریز : ١٠٥٠
کژ : ١١٧٨
کژکی : ١١٩٠
کست : ١١٩١
کش : ١٢٩١
کش‌بن : ١١٩٠
کشته : ١١٦٨
کشف : ١٠٨٤
کشکین نان : ١٠٢٣
کشن : ١٢٣٣
کفتر : ١٠٥٨
کفك : ١١٨٢
کفیدن : ١٠٩٨، ١٢٣٩
کلابه : ١١٨٧
کلات : ١٢٨٥
کلاژه : ١٢٩٥
کلاغ پیسه : ١٢٩٥
کلاغو : ١٠٠٠
کلال : ١٣٠٠
کلته : ١٢٣٤
کلج : ١١٧٧، ١١٨٠
کلخج : ١٠٨٣، ١١٨٥، ١١٩٣
کلفت : ١٠٦٧، ١٠٨٩،

۱۱۹۳
کلك: ۱۱۶۰
کلوند: ۱۱۸۲
کلیك: ۱۱۶۰، ۱۲۹۵
کماس: ۱۱۶۳، ۱۱۸۱
کماسه: ۱۱۸۱
کمانه: ۱۲۸۶
کنناغ: ۱۲۰۵
کنام: ۱۰۴۸
کنجال: ۱۱۶۴
کندا: ۱۲۸۶
کندز: ۱۰۷۲
کندو: ۱۰۸۶
کندوری: ۱۲۳۵
کندوله: ۱۰۸۶
کنز: ۱۰۶۳
کنستو: ۱۲۳۱
کنند: ۱۰۸۴، ۱۱۴۸، ۱۱۶۵
کنور: ۱۰۸۶
کواژه: ۱۲۱۴
کوبه: ۱۲۳۴
کوبین: ۱۱۴۸
کوج: ۱۲۱۴
کوری: ۱۰۲۲
کوز: ۱۱۷۲
کوژ: ۱۱۷۲، ۱۲۹۵
کوسج: ۱۰۰۰
کرف: ۱۲۱۴
کوفت: ۱۱۳۷
کوفشانه: ۱۱۷۷
کوك: ۱۱۹۴
کول: ۱۲۵۶
کوم: ۱۱۶۴
کویان: ۱۲۳۷
کی: ۱۲۹۱
کیاخن: ۱۱۰۹
کیار: ۱۰۸۷
کیان: ۱۲۳۷
کیبیدن: ۱۲۲۷، ۱۲۳۹
کیج: ۱۱۶۲
کیج کیج: ۱۰۷۴
کیج: ۱۲۳۰
کیغ: ۱۱۳۷
کیفال: ۱۲۳۷
کیفر: ۱۰۳۴، ۱۲۰۹
کیك: ۱۰۸۸
کیوان: ۱۲۰۹
کیوس: ۱۲۸۹
گاه: ۱۲۹۷
گدرنامه: ۱۲۳۰
گراز: ۱۱۹۱، ۱۲۵۴
گرازی: ۱۲۵۶
گراه: ۱۰۷۰، ۱۲۹۱
گرایستن: ۱۲۸۶، ۱۲۹۱
گرایدن: ۱۲۸۶، ۱۲۹۱
گربز: ۱۰۸۴
گردبندن: ۱۰۷۰
گردنا: ۱۲۰۸
گردناك: ۱۲۸۹
گرزمان: ۱۲۸۶
گرف: ۱۲۰۷
گرگر: ۱۲۸۶
گرم: ۱۰۹۱
گرنج: ۱۰۷۷
گریز: ۱۰۰۳، ۱۱۶۷
گزایدن: ۱۲۹۱
گژ: ۱۱۷۸
گستاخ: ۱۱۵۸
گسی: ۱۰۰۷
گل‌انگبین: ۱۱۹۱
گلگونه: ۱۲۳۲
گلوبنده: ۱۲۴۱
گمیز: ۱۰۸۷
گنجشك: ۱۱۵۹
گو: ۱۰۷۰، ۱۲۱۳
گوارشت: ۱۰۸۵، ۱۱۸۶
گواژه: ۱۲۰۷، ۱۲۴۰
گوالیدن: ۱۱۸۴، ۱۲۲۹
گورن: ۱۲۹
لاد: ۱۰۵۱

لالك: ١١٠٥
لالكا: ١١٠٥
لادن ١١٨٢
لانه ١٢١٢
لت لت. ١٠٥٣
لتبر: ١٢٥٦
لخج ١١٨٢
لسك ١١٥٩
لغزيدن ١١٧١
لسك. ١٠٠٥، ١١٧٠
لكا، ١١٨٢، ١١٨٤
لك‌ويك: ١٠٠٥
لنج. ١١٩٢
لنج. ١١٩٢
لنجيدن: ١١٨٧
لنكاك ١١٨٣
لوسانه ١٢١٢
لوش ١٠٨٥، ١١٨٥
لوقا ١٢٨٨
ماج. ١٠٢٢
مادندر: ٩٦٧
ماردى: ١٢٨٦
ماز. ١٢٣١
ماژوموژ: ١٠٣٣
ماغ. ١٠٥٧، ١٢٨٩
ماكيان: ١١٩٥
مالكانه ١١٦١

ماله: ١١٨٢، ١١٩٤
ماما. ١٢٠٨
مايد: ٩٩٤
ماهار: ١٠٩٨
ماى: ١٢٨٦
مج: ١٠٢٢
محرك ١٠٨٩، ١٢٠٦، ١٢٢٦
مخيدن: ١٢٤٠
مديش: ١٠٠٤
مرس. ١١٦٣
مرغزن: ١١٠٤
مرغول. ١١٠٢
مروا: ١٠٣٧
مزيدن: ١٢١١
مسته: ١٠٧٢
مستى: ١٠٣١
مشترنده. ١١٦١
مشجنه: ١٢١٧
مشكلاد. ١٢٠٧
مغاك: ١٠٨٨
مغاى. ١٠٨٣
مغزيدن. ١٠٨٣
مغلاك. ١٢٥٨
مكيدن ١٢١١
ملازه ١٢٩٧
مندل: ١٠٤٩

مندور: ١١٧٤
منده ١٢٥٨
منش ١٢٣٥
موئيدن. ١١٦٨
موبد: ١٣٠٢
موژان. ١١٩٦
موژيدن ١١٩٦
مولش. ١٢٥٣
موليدن. ١٢٥٣
مويزآب ١١٨٧
مهسانه. ١٢٥٧
ميتين ١١٧١
ميشته ١١٩٢
نارو ١٢٠٧
ناطف. ١١٨٤
ناك. ١٢٠٤
نال. ١٠٦٢
ناندان: ١٢١٤
نان كشكين: ١٠٢٣
ناوه. ١١٤٨
ناهيد. ١٢٩١
نبهره. ١٠٠٣
نجوغ: ١٢٣٨
نخج: ١٠٨٣، ١١٨٥
نخجل: ١١٧١
نرار. ١٢٥٧
نرى. ١٢٠٣

نرد: ۱۲۶۰
نزرده: ۱۲۱۶
نس: ۱۰۶۶
نسترون: ۱۰۴۳
نستوه: ۱۰۷۲
نسر: ۱۱۰۵
نشك: ۱۱۰۸
نشکرده: ۱۲۳۸
نشکنج: ۱۱۷۱
نشل: ۱۱۶۴
نشیب: ۱۰۸۱
نغاغ: ۱۲۰۴
نغل: ۱۰۵۶
نغنغ: ۱۱۶۰
نغوشا: ۱۲۸۸
نغوشاك ۱۲۳۶، ۱۲۸۸
نغوشیدن: ۱۲۸۸
نفاغ: ۱۲۳۶
نفام: ۱۲۸۹
نفرین: ۱۲۹۲
نمج: ۱۲۱۴
نمونه: ۱۲۱۳
نوا: ۱۲۹۷
نواجسته: ۱۱۶۵
نوآئین: ۱۱۹۵
نودارانی: ۱۱۶۳
نوده ۱۲۸۶
نورد: ۱۰۳۶، ۱۲۰۷،
۱۲۰۹
نوشخوار: ۱۱۶۸
نوفیدن: ۱۲۰۷
نون: ۱۱۹۷
نوند: ۱۰۵۵، ۱۰۸۵
نویدن: ۱۲۳۸
نویده: ۱۱۹۲
نهاد: ۱۲۰۷
نهمار: ۱۰۸۵، ۱۰۹۲
نهنبن: ۱۲۱۲
نهیب: ۱۱۹۲
نیرنج: ۹۷۶
نیرنگ: ۱۳۰۰
نیسته: ۱۲۰۸
نیسو: ۱۱۶۴
نیلوپل: ۱۲۵۴
نیلوفل: ۱۲۵۴
نیوشا: ۱۲۸۸
نیوشاك: ۱۲۸۸
نیوشه: ۱۰۵۰، ۱۱۷۷،
۱۳۰۰
نیوشیدن ۱۲۱۰، ۱۳۰۰
نیوه: ۱۰۴۸
واتگر: ۱۰۵۱، ۱۰۵۹،
۱۱۶۰
واذج ۱۱۷۷
وار: ۹۸۷
واره: ۹۸۷
والغونه: ۱۲۳۲
وایه: ۱۱۷۱
وخش: ۱۱۷۷
وخشور ۱۰۹۶، ۱۲۸۶
ورزرود: ۱۱۰۰
ورسازه: ۱۱۹۱
ورغ: ۱۰۰۵، ۱۳۱۴
ورکاك: ۱۱۶۱
وریب: ۱۲۳۶
وزغه: ۱۱۷۰
وسناد: ۱۰۵۶
وسیار: ۱۰۵۶
وش: ۱۰۷۷
وشم: ۱۱۳۹
وغیش: ۱۰۵۲، ۱۲۱۵
ول: ۱۱۷۱
ولکانه: ۱۲۹۴
ویذ: ۱۰۳۵
ویدا: ۱۰۳۵، ۱۲۹۱
ویر: ۱۱۶۱
ویرا: ۱۱۶۱
ویژه: ۱۲۹۲
ویك: ۱۰۸۸، ۱۲۵۸
ویل: ۱۰۶۲، ۱۱۰۱،
۱۲۳۷
هاج وواج ۱۲۵۳

هاژ . ۱۲۰۳
هاك : ۱۲۹٦
هال . ۱۲۸۷
هماك ۱۱۸۰،۸٦،۱۱
۱۳۰۰
هده . ۱۰۷۱
هراش . ۱۲۲۸،۱۰٦۰
هرآینه ۱۲۰۸
هرگس : ۱۰۰۳
هرگست . ۱۰۰۳
هرمر ۱۲۸۸
هرار آوا ۱۲ ۸
هزاك ۱۲۸۷
هژیر. ۱۲۸۷

همال، ۱۱۷۲
هما ۱۲۸۷
هم‌لخت : ۱۲۰۸
هن : ۱۰٦۰
هنج ۱۰۸۱
هنجیدن : ۱۲۵۷
هنگ ۱۲۱۱
هں ۱۲۹۰
هیون ۱۲۹۰
یاد ۱۰۹۸
یارستن ۱۲۹۷
یاری ۱۰۷٤
یار ۱۱۷۸
یاوه ۱۰٦٦

یاکند ۱۱۷۸
یخچه ۱۰۰۵، ۱۰۲۱
یرگس ۱۰۰۳،۱۱۰۵
یرگست ۱۰۰۳،۱۱۰۵،
۱۲۰۹
یردادی : ۱۱۸۳
یعتمج ۱۲۲۸
یك سی ۱۲۳۸
یکون ۱۱۳۷
یکوه ۱۲۱۳
یلی ۱۰۹۰
بسامه ۱۲۵۷
یوع ۱۲۳٦
یوکان ۱۱٦٤

غلطنامهٔ مجلد سوم

صحیفه	سطر	نادرست	درست
۸٦٦	٤	اند	زند
۸٦۹	۱۱	مشانی	مشائی
۸۷٦	۱۲	قران	قرن
۸۷۹	۲۱	الفصحای	مجمع الفصحای،
۸۸٥	۹	روی	رودکی
۸۹۷	۱٤	نلتن	بمتن
۹۱۱	۱٤	ابیان	ابیات
۹۱۱	۱۹	تبت	ثبت
۹۱٦	۲۱	بودکی	برودکی
۹۱۹	۷	رود.کی	رودکی
۹۳۲	۲	شعر	شفر
۹٥٥	۲۲	ی آنکه زن	ی آنکه زبان
۹٦٤	۳	کتاب را که در	کتاب را در
۹۷۳	۱	دم وی	دم دی
۹۸۱	۲	س ود	سرود
۹۸٤	۱	ج ن	جان
۹۹٤	۱	خاسته	خواسته
۱۰۱۱	٤	نهاده روش	نهاده
۱۰۱۱	٤	می سرخ	روش می سرخ
۱۰۲۰	۹	ثیکال	پیکان
۱۰۲٥	۲۰	بح بج	بج بج
۱۰٤۰	۱٦	لب	اب
۱۰۹۷	۸	تبری	بتری.
۱۱۱۸	۷	جیهمانی	جیهانی
۱۱۱۹	۲	ابوعلی محمد بن	ابوعلی محمد بن محمد بن.
۱۱۱۹	٦	ابوعبدالله	ابوعلی
۱۱۱۹	٦	جهیانی	جیهانی
۱۱۳٦	۱۰	مردد	مراد
۱۱٦۱	۱٥	دو کلمهٔ	در کلمهٔ
۱۱٦۸	۱٥	دردریا	دردریا

صحیفه	سطر	درست	نادرست
۱۱۷۰	۸	دگدا	وگدا
۱۱۷۷	۳	افتر	افتد
۱۱۷۸	۱۳	کـژ	کـژ
۱۱۷۹	۲۰	طهورث	طهمورث
۱۱۸۲	۱	نی‌ستو	ستوی
۱۱۸۶	۶ و ۷	فرهنخته	فرهحته
۱۱۹۲	۱۶	نتن	نتی
۱۲۰۱	۸	فتدربجه	بحرفتنه
۱۲۰۲	۶	علوی	علو
۱۲۰۷	۲۱	المکاس	انعکاس
۱۲۱۷	۱	بیمعنی	بمعنی
۱۲۲۲	۵	رشید	شهید
۱۲۲۵	۷	که‌تو تو	که تو
۱۲۳۶	۴	چوان	جوان
۱۲۳۶	۸	ران	رمان
۱۲۳۸	۲۲	بسغدید	بسغدیدن
۱۲۳۹	۱۲	برد	پرد
۱۲۴۰	۱۱	دوش	دوست
۱۲۴۸	۱۹	آهوی	آهو
۱۲۵۰	۷	بهمین	بهین
۱۲۵۱	۱۲	گز	گر
۱۲۵۱	۱۸	اندوون	اندرون
۱۲۵۷	۲۰	قلبه	فلبه
۱۲۶۱	۱۶	نوح بن عبدالملك بن نوح	نوح بن منصور بن نوح
۱۲۶۳	۸	تاریج	تـاریخ
۱۲۶۳	۲۰	۴۴۳	۳۴۳
۱۲۶۵	۶	چغان‌بیست	چعابیست
۱۲۶۸	۴	قاطرارندهٔ	تـاترارندهٔ
۱۲۷۸	۲۱	امینی	بمعنی
۱۲۷۹	۱۱	بسوان	کیسوان
۱۲۷۹	۱۴	ریشه	رشید
۱۱۸۱	۱۳	بارد	دارند
۱۲۸۴	۹	حناك	خباك
۱۲۸۴	۱۱	حناکا	خداکا

فهرست مندرجات مجلد سوم

باب پنجم ــ رودکی درنظر مردم خاور : ۸۱۹-۷۸۹

۱) مولفین ومورخین : ۸۷۹ — ۷۹۲ ، ۲) شعرای فارسی زبان : ۸۰۱-۷۹۲ ، ۳) شعرا ومؤلفین عرب : ۸۰۱-۸۰۳ ، ٤) مولفین ترك و هندی : ۳ ۸ - ۸۱۹ . ترجمه از کتاب شعرالعجم : ۸۰٤ — ۸۱۱ ، ترجمه از دروس ولدچلبی : ۸۱۱-۸۱٦ : ترجمه ازکتاب سرآمدان‌سخن ۸۱٦ — ۸۱۹

باب ششم - رودکی درنظر مردم باختر : ۸۲۰ — ۹٦۱

۱ — ترجمه از کتاب ایران آمده ژوردن : ۸۲۱ — ۸۲۲ ، ۲- ترجمه از کتاب تاریخ شعر فارسی ژزف فن هامر : ۸۲۲ - ۸۲٤ ، ۳- ترجمه ازکتاب ایران لوی دوبو : ۸۲٤ ، ٤ — ترجمهٔ مقالهٔ دکتر هرمان اته : ۸۲۰-۸٤٤ ، ۵ — ترجمه از کتاب فرهنك بزرك بین‌المللی قرن نوزدهم · ۸٤٤- ۸٤۵ ، ٦ — ترجمه از منتخبات فارسی شارل شفر ۸٤۵-۸٤٦ ، ۷ — ترجمه ازکتاب مآخذ شعر ایران دارمستتر · ۸٤٦-۸۵۵ ، ۸ — ترجمه از کتاب تمثالهای ایرانی ارثبنت : ۸۵۵ - ۸۵٦ ، ۹ — ترجمه ازمقالهٔ پیکرینك در مجلهٔ ملی : ۸۵٦-۸۷۱ ، ۱۰ — ترجمه از کتاب تاریخ شعر ایرانی پیتزی : ۸۷۲-۸۷۸ ، ۱۱ — ترجمه ازکتاب اساس فقه اللغهٔ ایرانی : ۸۷۸ — ۸۸۲ ، ۱۲ — ترجمه از مقدمهٔ هرن بر لغت فرس اسدی : ۸۸۲ - ۸۸۵ ، ۱۳ — ترجمه از کتاب تاریخ ادبیات ایران هرن : ۸۸۵-۸۸۹ ، ۱٤ — ترجمه از کتاب تاریخ ادبیات ایران براون : ۸۸۹ - ۸۹٦ ، ۱۵ — ترجمه از دایرة المعارف بریطانیکا : ۸۹٦-۸۹۸ ، ۱٦ — ترجمه از کتاب ایران ادبی ژرژفریله : ۸۹۸-۸۹۹، ۱۷ — ترجمهٔ ازکتاب تاریخ ایران وتصوف آن : ۸۹۹ - ۹۰٤ ، ۱۸ — ترجمهٔ ازکتاب شعرقدیم ایران جاکسن : ۹۰٤ - ۹۱۵ ، ۱۹ - ترجمه از کتاب ادبیات ایران روبن لوی : ۹۱٦ -۹۱۸ ، ۲۰ — ترجمهٔ مقالهٔ رودکی و

رودکی مجمول دنیسن رس ۹۱۸ - ۹۰۴ ، ۲۱ — ترجمهٔ مقالهٔ یک قصیده از رودکی دنیسن رس ۹۰۴ - ۹۰۹

کتاب دوم ــ اشعار رودکی

توضیح: ۹۶۲ — ۹۶۵

باب اول : قصاید و مقطعات و ابیات پراکنده : ۹۶۶-۱۰۳۶

باب دوم : رباعیات : ۱۰۴۷-۱۰۴۷

باب سوم : ابیات پراکنده که بهم پیوسته نیست : ۱۰۴۸ - ۱۰۷۵

باب چهارم : ابیات پراکنده از مثنوی بحر رمل (منظومهٔ کلیله و دمنه) : ۱۰۷۶- ۱۰۹۵

باب ششم : ابیات پراکنده از مثنوی بحر متقارب : ۱۰۹۶ - ۱۱۰۳

باب هفتم : ابیات پراکنده از مثنوی بحر خفیف : ۱۱۰۴ - ۱۱۰۸

باب هشتم : ابیات پراکنده از مثنوی بحر هزج : ۱۱۰۹ - ۱۱۱۰

باب نهم : مثنویهای اوزان دیگر : ۱۱۱۱-۱۱۱۳

مثنوی بحر مصارع ۱۱۱۱ ، مثنوی بحر سریع ۱۱۱۱ ، مثنوی دیگر بحر هزج ۱۱۱۱-۱۱۱۲، ضمیمه ۰ ۱۱۱۲

ضمایم و تعلیقات : ۱۱۱۳- ۱۳۱۵

ضمیمهٔ ۱ گفتار سمعانی دربارهٔ رودکی ، ۱۱۱۳-۱۱۱۵ ، ضمیمهٔ ۲ : گفتار ابونصر عتبی وشرح بخاری و میمنی ۱۱۱۵-۱۱۱۷ ، ضمیمهٔ ۳ خاندان جیهانی ۱۱۱۷- ۱۱۱۹ ، ضمیمهٔ ٤ رسالهٔ ملا زاده ۱۱۱۹- ۱۱۲۱ ، ضمیمهٔ ۵ تاریخ بخارا ۱۱۲۱-۱۱۲۳ ، ضمیمهٔ ٦ کتاب المحمدون من الشعراء ۱۱۲۳-۱۱۲٤، ضمیمهٔ ۷ : ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی . ۱۱۲٤ — ۱۱۲۸ ، ضمیمهٔ ۸ . تاریخ قم ۱۱۲۸—۱۱۳۰ ، ضمیمهٔ ۹ : احمدبن منوچهر شصت کله ۱۱۳۰ - ۱۱۳۳ ، ضمیمهٔ ۱۰ ابوشریف احمدبن علی مجلدی گرگانی ۱۱۳۳-۱۱۳۵ ضمیمهٔ ۱۱ اشعار منوچهری دربارهٔ

شعرای قرن سوم و چهارم : ۱۱۳۵ - ۱۳۱۰ ، ۱- ابوشعیب صالح بن محمد هروی : ۱۱۳٦-۱۱۳۷ ، ۲- ابوذر بوزجانی : ۱۱۳۸ ، ۳- ترك کشی ایلاقی : ۱۱۳۸ ، ٤- صبور پارسی : ۱۱۳۸ ، ٥- ابوالحسن علی بن محمد غزوانی لوکری چنك زن : ۱۱۳۸ ، ٦- ابوسلیك گرگانی : ۱۱۳۹ - ۱۱٤۰ ، ۷- ابوزرعه معمری گرگانی : ۱۱٤۰ ، ۸- کمال الدین ابوالفتح بندار بن ابونصر خاطری رازی : ۱۱٤۰-۱۱٤۳ ، ۹- ابومحمد منصور بن علی منطقی رازی مورد : ۱۱٤۳ - ۱۱٤٦ ، ۱۰- ابو عبدالله محمد بن صالح ولوالجی مروزی : ۱۱٤٦ ، ۱۱ - ولوالجی دیگر : ۱۱٤٦ ، ۱۲ - ابوطیب سرخسی : ۱۱٤۷ ، ۱۳ - امام ابوبکر محمد بن احمد واعظ سرخسی : ۱۱٤۷ ، ۱٤ - خجستهٔ سرخسی : ۱۱٤۷ - ۱۱٤۹ ، ۱٥ - ابوالینبغی عباس بن طرخان مروزی : ۱۱٤۹-۱۱٥۰ ، ۱٦ - ابوحفص حکیم بن احفص سغدی سمرقندی : ۱۱٥۰-۱۱٥۷ ، ابوالعباس بن حنوذ مروزی : ۱۱٥۷ - ۱۱٦٦ ، ۱۷ - ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی : ۱۱٦٦ ، ۱۸ - ابوالمثل بخارائی : ۱۱٦٦ - ۱۱٦۹ ، ۱۹ - ابواسحق محمد بن ابراهیم بن محمد جویباری بخاری : ۱۱٦۹ ، ۱۰ - امیر ابوالحسن علی بن الیاس آغاجی بخارائی : ۱۱٦۹-۱۱۷۳ ، ۲۱- ابوالموید رونقی بخارائی : ۱۱۷۳ ، ۲۲ - سپهری بخارائی : ۱۱۷۳ ، ۲۳ - جلاب بخاری : ۱۱۷۳-۱۱۷٤ ، ۲٤- شیخ ابوالعباس فضل بن عباس ربنجنی بخارائی : ۱۱۷٤-۱۱۷٥ ، ۲٥ - شاکر بخاری : ۱۱۷٥-۱۱۷۹ ، ۲٦- ابوالحسین محمد بن محمد مرادی بخارائی : ۱۱۷۹ ، ۲۷ - معنوی بخاری : ۱۱۷۹ ، ۲۸ - ابوالعباس مروزی : ۱۱۷۹ ، ۲۹ - مسعودی مروزی : ۱۱۷۹ - ۱۱۸۱ ، ۳۰- طیان مرغزی : ۱۱۸۱ - ۱۱۸۷ ، ۳۱ - ابومنصور عماره بن محمد مروزی : ۱۱۹۷-۱۲۱۷ ، ۳۲ - ابوالحسن مجدالدین اسحق کسائی مروزی : ۱۱۹۷-۱۲۱۷ ، ۳۳ - ابونصر مرغزی : ۱۲۱۷ ، ۳٤ - بشار مرغزی : ۱۲۱۷-۱۲۱۹ ، ۳٥ - مروزی شاعر : ۱۲۱۹ ، ۳٦ - صفار مرغزی : ۱۲۱۹ - ۱۲۲۰ ، ۳۷ - ابوالمؤ بلخی : ۱۲۲۰ - ۱۲۲۱ ، ۳۸ - ابوالحسن شهید بن حسین وراق جهودانکی بلخی : ۱۲۲۱-۱۲۳۳ ، ۳۹ - ابوشکور بلخی : ۱۲۳۳-۱۲٦۰ ، ٤۰ - صانع بلخی : ۱۲٦۰-۱۲٦۱ ، ٤۱ - ابوعلی محمد بن احمد دقیقی بلخی : ۱۲٦۱-۱۲۹۳ ، ٤۲- ابو عبدالله

محمدبن حسن معروفی بلخی : ۱۲۹۳ ـ۱۲۹۹ ، ٤۳ـ ابو محمد بدیع‌بن محمدبن محمود بلخی : ۱۲۹۹ ـ ۱۳۰۱ ، ٤٤ — ابوالمظفر نصربن‌محمد اسفنائی نیشابوری : ۱۳۰۲ ، ٤٥ـ خبازی نیشابوری : ۱۳۰۲ ، ٤٦ — رأفعی نشابوری : ۱۳۰۲ـ۱۳۰۳ ، ٤۷ — رفیع‌الدین نیشابوری : ۱۳۰۳ ، ٤۸ — شاعر نیشابوری : ۱۳۰٤ ، ٤۹ — ابوالقاسم فردوسی طوسی : ۱۳۰٤ — ۱۳۰٦ ، ٥۰ ـ ابونصر علی‌بن احمد اسدی طوسی : ۱۳۰٦ـ ۱۳۰۷ ، ٥۱ـ شاعر طوسی دیگر : ۱۳۰۷ ، ٥۲ ـ ابوالعلاء ششتری ، ۱۳۰۸ ، ٥۳ — ابوالفتح علی بن محمدبن حسین‌بن یوسف‌بن محمد بن عبدالعزیز کاتب بستی : ۱۳۰۹ ـ ۱۳۱۰ ، ضمیمهٔ ۱۲ : کتاب غایةالوسایل الی معرفةالاوایل : ۱۳۱۰ـ۱۳۱۱ ، ضمیمهٔ ۱۳ : کلمهٔ رودك : ۱۳۱۱ ، ضمیمهٔ ۱٤ : ابوطیب محمدبن حاتم مصعبی : ۱۳۱۱ـ۱۳۱۲ ، ضمیمهٔ ۱٥ : بیت لامعی در بارهٔ رودکی : ۱۳۱۲ ، ضمیمهٔ ۱٦ · کتاب تحفة الملوك : ۱۳۱۲ـ۱۳۱۳ ، ضمیمهٔ ۱۷ : مضمون رودکی درشعر ابن‌یمین · ۱۳۱۳ ، ضمیمهٔ ۱۸ . مضمون رودکی درشعر مسعود سعد سلمان : ۱۳۱۳ـ۱۳۱٤ ، ضمیمهٔ ۱۹ : کلمه بندروغ : ۱۳۱٤ ، ضمیمهٔ ۲۰ · دوبیت دیگر از کلیله ودمنهٔ رودکی · ۱۳۱٤ـ۱۳۱٥ ، ضمیمهٔ ۲۱: دوبیت دیگر از رودکی: ۱۳۱٥ .

فهرست نامهای کسان وخاندانها ونسب‌ها : ۱۳۱٦ـ۱٤۰٤

فهرست نامهای جاها : ۱٤۰٥ـ۱٤٤۰

فهرست نامهای کتابها ورسالها وروزنامها ومجلها ومقالها وسورها و آهنگهای موسیقی : ۱٤٤۱ـ۱٤٥۹

فهرست لغات مهجورکه درین کتاب ضبط شده : ۱٤٦۰ ـ ۱٤۷٤

غلطنامهٔ مجلد سوم : ۱٤۷٥ـ۱٤۷٦

فهرست مندرجات مجلد سوم · ۱٤۷۷ـ۱٤۸۰

کتب مطبوعه شرکت کتابفروشی ادب

کلیات سعدی ۷۰ ریال

تاریخ گردیزی (زین‌الاخبار) تألیف ابوسعید عبدالحی بن الضحاك بن
محمود گردیزی بامقدمهٔ علامهٔ مفضال آقای محمد قزوینی ۱۲ «

زبان انگلیسی پیش خود تألیف آقای حسن قائمیان ۲۰ «

حافظ چه میگوید ! تألیف آقای محمود هومن متضمن بحث وتحقیق
واجع بشخصیت وطرز فکر حافظ ۱۲ «

مهدی تألیف دارمستتر مستشرق فرانسوی ترجمهٔ محسن جهانسوز ۱۲ «

زراعت خصوصی تألیف آقای علی اکبرهروی ۱۰ «

جنگهای ایران وروس تألیف جمیل قوزانلو شامل عهدنامهٔ گلستان
وترکمن چای ۲ جلد ۱٤ «

حل المسائل میکانیك تألیف ابوالقاسم قربانی برای سال پنجم و
ششم دبیرسانها ۲۰ «

خانهٔ اموات ترجمهٔ شجاع ملایری ٦ «

طوفان عشقبازی وجنگهای ناپلئون ۸ «

یك عمر اشکباری ترجمهٔ خانم حاجب ۲ جلد ۱٤ «

تریبوله ترجمهٔ رشید امانت ۲ جلد ۱۰ «

شوهر با عاطفه ترجمهٔ ع ــ عزیزی ۱ر۵ «

لوایح مولانا عبدالرحمن جامی ۲ «

زبان آرا فرانسه وفارسی ٦ «

کتابخانه‌های ایران جمع‌آوری شدهٔ عبدالعزیز جواهرالکلام ۵ «

دیوان مسعود سعد سلمان

بتصحیح و با مقدمهٔ آقای **رشید یاسمی** استاد دانشگاه تهران با اضافهٔ سه‌هزار وپانصد بیت برچاپ پیش بافهرست نامهای ویژه و فهرست قصائدباکاغذ خوب وجلد طلاکوب و مقابله از روی بهترین نسخهٔ نزدیک بعهد مؤلف در ۸۲۲ صفحهٔ بقیمت ۶۵ ریال بفروش میرسد

تاریخ بیهقی

تاریخ مسعودی معروف بتاریخ بیهقی تألیف **ابوالفضل محمد بن حسن بیهقی** دبیر معروف‌دربار غزنویان که در اواسط قرن پنجم تألیف ودرسال ۱۳۰۵_۱۳۰۷ هجری بتصحیح‌وحواشی استاد زمانه مرحوم **سیداحمدادیب پیشاوری** چاپ شده بود بتصحیح و با مقدمهٔ آقای **سعید نفیسی** زیر چاپ وجلد اول آن در ۶۰۰ صفحه قریباً منتشر خواهد شد. این چاپ برچاپ قبل مزیت بسیاری دارد که مورد تصدیق خواننده واقع خواهد شد.

دیوان رودکی

جلد اول شامل مأخذکتاب و عصر زندگی رودکی (جغرافیای سمرقند وبخارا درزمان سامانیان وتاریخ ماوراءالنهر ازقدیم‌ترین ایام تا سال ۳۳۱ هجری واوضاع معارف در زمان آل‌سامان قیمت باجلدطلاکوب ۲۰ ریال با جلد شمیز ۱۵ ریال

جلددوم شامل‌ترجمهٔ حال‌رودکی - آثاررودکی ـ رودکی وقصران تألیف آقای **سعیدنفیسی** قیمت باجلد طلاکوب ۲۰ ریال باجلدشمیز ۱۵ ریال